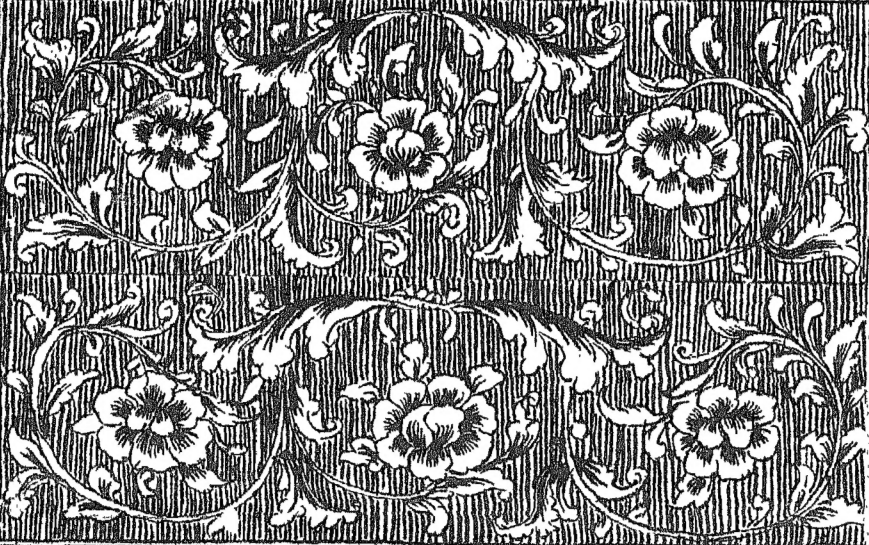
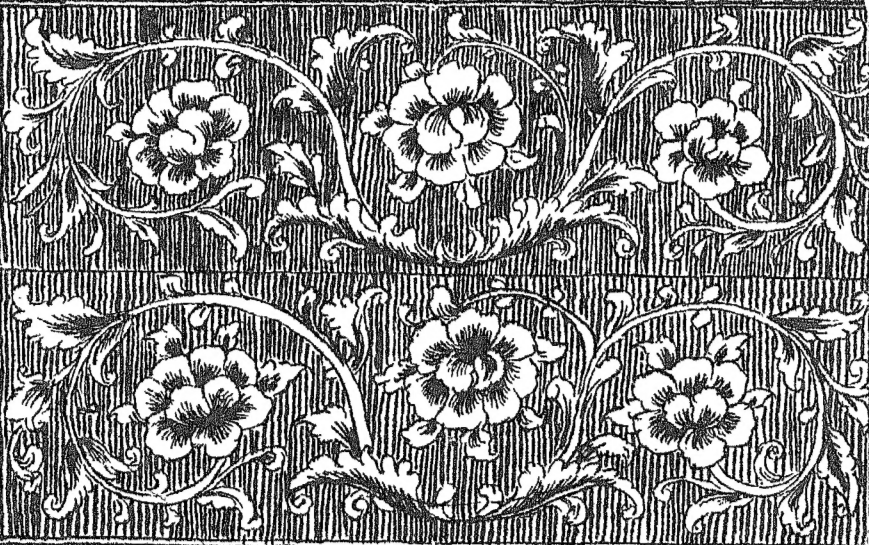




وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِجَانِهِ كِتَابُ تَحْقِيقِ الْمُؤْمِنِينَ دَرْسُ سَلَام



تأليف سید اشرف علی دہلوی و مطبع العلوم و تبلیغ ہندوستان

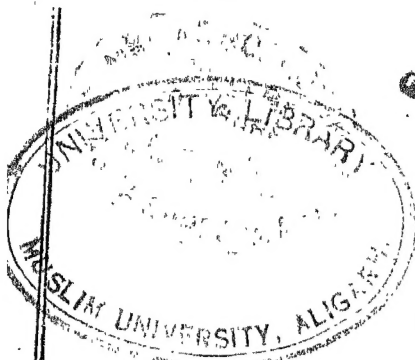






2002

CHECKED 1996-97



بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانک اللهم باقدوس و باطیب النفوس اتم لنا انوار معرفتک و ادق اطالوة منفعتک شکر شیرین شربت  
 حیات حکیمی را جل شانزه که بی نصیبان ذاتی عرصه امکان را مایده وجود من سیده و ظلماتی نهان خاسته هستی را  
 از رویح وجود جان در تن هستی و میده مجردان بی قلق در سراسر اوقات خدمت قایم بذات و لباس پوشان عواض  
 در بارگاه خضرش متکون بشیون صفات نیرم سازان پیشگاه طاق علوی ز کیفیت لطف نهانی و رخ و شش و بی  
 سر و پاییان مخل سفلی از کمیت مایده ظهور در جوشش حکمت کشش ابایی علوی را با مہات سفلی نهایت ارتباط و روح مقه  
 را با جسم هم فتن غایت احتلاط از دارا شفا می جودش خاک کلبه معلول انسان گلزار بهار و ایجاد و اجزای هر گل و خار  
 و تر اکیب هر برگ و بار از و صحنه ادب و غنای سایه پرور از سحاب فیضش فخرهای امید بار و دشت خاکشین را از بهار  
 و شش گلزار گلزار رنگ و حسیب کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب قدر خط خاک  
 و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سرمدش صاحب لوائی افتخار لولاک و امیر الامری بارگاه  
 و صاحب سرمدش انطاست از ارتباط از لیش سندنشین و شکاه و صایت و دالیان ولایت ارض و سما  
 و از قرب ابدش این امانت ولایت پیت زخمش خطی کشیده از کوی که بیرون نیست از ما  
 و بعد بر ناظران حقایق رس کشوف میدارد که چون و الدین ذره به مقدار میر محمد زمان مکانی  
 و در این با وجود صواب و ذهن ثاقب مدتی در امر محالجات بدستور اجداد استادان ایجاد کوشیده و مجربات  
 و در ملک جمع و تریب آورده با آنچه این خادم مخاوم نجیب محمد مومن حسینی طیب مجرب  
 و ایمان تجربه اعتبار نبوده مجبور سازد و بنابراین لازم دانست که بقه امکان در تشخیص ادب  
 و در این با وجود صواب و ذهن ثاقب مدتی در امر محالجات بدستور اجداد استادان ایجاد کوشیده و مجربات

ادویه بیان نموده و عطاران بی بضاعت بان گفتا گوده کتب مقبره متروک گشته و از جهت اشتباهات و اکثر  
مؤثره مبدل بعیدم الخاصیت شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند به صاحب اختیار  
ذکر کرده در سلسله تحریر آورده باشد کتاب مالایس الطیبین بهر جامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار و آن  
فی الواقع مولف آن جزاه الله تعالی خیر از قبل عهد نموده و هر چه از جامع ابن برطیار و غیره از کتب که نقل آن ضرر و یا  
اشغال بوده استخراج کرده و دقیقه از نام می نگذاشته و هر چه از کتاب تذکره اولوالباب مشهور به جامع الظاهر  
که شیخ دودانظاری بعد از جامع بغدادی تألیف نموده و در بعضی امور فریدی داشته باشد از ادب دیده و بدستور  
هر چه این تمیذ مولف مغنی و مولف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده  
اند و در جامع بغدادی بنظر رسیده بیان آنرا لازم دانست و هر چه از کتب مقبره مثل قانون و معالجات بقراطی  
و اختیارات ابن سهل و حادی کبیر و شیخ الاسلام و معالجات ایلانی و کناشن فاخر و سایر دستنویس و مشقه المسموم  
جالیئوس و کامل الصناء و مصنفات محمد ذکریا و سایر کتب و منقولات حسین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه  
باهر و کتاب جوک و مست جوک و بهر چه بود و غیره و زشامی و سمرقانی و ابن سیرین و ابن سیرین و ابن سیرین و ابن سیرین  
تا باین هر اثر را در دو اوجمبول اتمیه را که در کتب ملاحظه شده و بهر چه تحریر دریا آورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه تجربه  
و قیاس است و آنست که همان گفتا نموده مگر در بعضی که اشاره بدان لازم بوده ذکر کرده و در یافت زیادتی این مجموعه  
بر اختیارات بدیمی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش استقرایوشیده نخواهد بود و چون والله وجه این بضاعت  
منسوب بخدای درگاه خواتین کامکار و سلاطین عالی تبار خاندان بهیمه تقویه و دودمان ضییه علیه صفویه بوده اند  
و این ذره بهر قدر از این میامین اخلاص موردنی بلا ذمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر ناصر جا کران ایه  
اشی عشر حافظ ملت بضای خاتم الانبیاء اثر نهیب حق امید داشت اینته باو شایان خاقان بن خاقان سلطان  
خواتین سکنه جهان خشت صاحبقران سلیمان نشان بالقدر و الاسم و المکان لازال موبد اباقانیهات السجاده  
و موبد ابابذیه الجلال الزمانیه منقحه و مرزافو و لهذا این مجموعه موسمی تنجده المومنین را با اسم سامی و نام گرامی آن مالک  
الرقاب موشع ساخت و با وجود عدم بیات این اراده اینست که خدمتی لایق تر از این بدرگاه شاهنشاه عالم و  
عالمان پایه ظل احد نمیدانست بای می نمی نزد سلیمان بردن عیب است و لیکن بهتر است از امر بی التماس  
این نسخه نسقیم که اگر خطای مشاهده نمایند بواسطه اصلاح پوشند و بجز کتب کاتبان لفظ ازین بدون مقابله  
صاحب دردان پیرامون کتب طلب نگردند و این مستعمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات



ماریع مطلوب باشد در آن صورت قبل از تمامی نمود و برایشان باید گرفت و هر که را بعد از تمامی نمود قبل از زرد شدن و چنانچه باید  
استحکام و اعتدال خشکی و کلهها و شکوفهها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر کله سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و چنانچه  
بعد از تمامی نمود قبل از خشک شدن و چنانچه استحکام تمام نموده و رختن برگ مگر آنکه آنرا فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول رختن شکوفه  
باید گرفت و در آن وقت اخذ آنرا روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نمود و بهوصاف باشد و حفظ او و به  
در مکان سنک و جای سنک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از آفتاب و تنش  
زایل شود و در سایه باید خشک کرد و بدان که تاثیر دو ایالات کیفیت است و غذا را با لذات تاثیرش  
بکمیت و تاثیر دو در مزاج معتدل منحصراست چهار مرتبه چه هر چه بقدر اعتدال بعد از ورود و بدین معتدل و متغیر شدن  
اولا از کیفیت بدنی اگر بدین تاثیرات غیر محسوس از اثر او نیاید و از اثر او زیادتی مقدار اثر آن بقدر سهلی محسوس شود  
انرا معتدل گویند و اگر تغییر ضعیف و کم از اثر او است و در زیادتی مقدار آن بعد از ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغییر ظاهری غیر ضعیف  
و در درجه ثانی و اگر نهایت تغییر در مرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بیک  
بلای رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و وقت درجات  
نخوردگی که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آنرا لایق ترد است و چنانست که بپایان ثابت شده که معتدل و متغیر  
متنوع است و مادی که کیفیت بعد غلبه محسوس نرسد و عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدی که بحد زیاد و در  
سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس زیادیت درجه اول نامیده اند و غلبه دو چندان را درجه دوم  
و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس در چهار درجه دوم مثلا دو جزو غالب است  
بود و در سیوم چنین است و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات و مرکبات امر بدنی است چنانچه در غلبه  
و کمیت مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزای حاره هر یکی است بر سایر اجزا و قدر شربت هر یک منوط  
است بر آنرا فعل جزو غالب و در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی است پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار یک  
از او و به در کیفیات محسوس باشد با احساس کیفی در مزاج مافوق و ماتحت آن شود بدین استنباه مذکور  
مقدار و کثرت خواهد بود و بقیس استنباه کیفیت محسوس و کثرت کثرت باعث استنباه سایر خواص مزاج است  
بنظر اندر شد و چنانچه بدین مراتب از بد تاثیر کیفیت عالی بهنج و دیگر غیر آنکه اولان ذکر شده بیان نموده اند که چنانچه  
بدن مستعمل است بر انضام مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اعضاء محصوره در عروق و بر رطوبت و بر  
در عروق شریه و قوایات سوماتی و بر اعضاء در وح در جمیع اجزا مذکور ساری است پس هر چه

که خالی از افراط و تفریط باشد و اردین شود خالی از ان نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر  
در موهومی شاغل انضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از دست یا اثران باقی خواهد بود پس  
اگر تاثیر او منحصراً در روح مجاری است و تجاوز از ان در شان او نیست درجه اول است و اگر در روح و  
اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبه ثانیه تاثیر نماید درجه سیم و اگر تاثیر او روح و خلط  
و رطوبه ثانیه و اعصار را شامل کرد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اگر آنچه تاثیر او بر تیریه چهارم باشد سیم  
فائل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه یا او باشد و مراتب قوای دویه منحصراً است بر مرتبه و قوت عبارت  
است پس بحسب افعال ان و فی الحقیقه افعال محسوسه است در موضع تلاقی مرتبه اول فعل محسوس و  
است بسبب کیفیت متناهی که در مبداء ارباب و از عناصر حاصل شده و فراج اولی نامنه مرتبه دوم فعل محسوس فراج  
ثانی ذی فراج ثانوی است در تلاقی و ان از لوازم مرتبه اول است چه ان ذی فراج ثانوی مرکب است از اجزا  
که هر یک از کیفیت فراجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت  
ثانوی حاصل شده و اثر او غیر تالیف اجزا خواهد بود چون برود و قبض مثلاً و هر چه را فراج ثانوی طبیعی باشد مرکب  
القوی نامند و آنچه صنایع باشد اگر فراج ثانوی را از موافق تالیف گرفته اند است ان مرکب را متوافقه القوه گویند  
و اگر مخالف باشد مثلاً هم تسخین و هم تبرید کند متضاده القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوت متضاده را در  
نشان خود استمال می نماید و صورتی که عایق نه داشته باشد و مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانوی است  
بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصه عبارت از دست مثل فعل حجر الیهود و در تقویت حصاة که از لوازم  
کیفیت فراجی اوست که قیطع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حراره  
فراجی اوست که ملطف اخلاط خاصه و ماخی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم فراج ثانوی است  
که بواسطه صورت نوعیه رفع سم می نماید بلکه با برزخ استیخ رئیس قدس سره و محققین که بقای صور غفیری  
در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را فراج اولی از کیفیت اجزای متعاطله  
تساوی پیدا شد و تأثیر و مرتبه است از مراتب و بهر صورت فراج ثانوی را هم اثری است غیر ان مثل شیر که مرکب است  
از مایه و دهنه و جذبه تاثیر او بر فراج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر  
تأثیر اجزای غیر متعاطله که است از مراتب و بهر صورت فراج ثانوی را هم اثری است غیر ان مثل شیر که مرکب است  
از مایه و دهنه و جذبه تاثیر او بر فراج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر



مخفی مانند که بعضی از مرکبات بصورت نوعیه اند مثل خاک مخلوط باب و کفی که مرکب است از آب و هوای و  
 بخاری که مولف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است یا محکم ترکیبی باشد بحدیکه تحلیل اجزای مخفی  
 او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر متغیرات و آن مصادیق سجد است و گوشت یا  
 متغیرات زیرین و گوگرد است چه هرگاه برود و جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد قوت ناریه صابنه غالب باشد  
 صورت ذره پی پذیرد و اگر زیرین غالب باشد با قوه باده صورت فنی گمرد چون اجزای رادی الجو هر بود و کبریت  
 کم باشد با قوت مایه صورت فلجی پذیرد هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب شکون گردد و اگر زیرین چیده الجو هر بود اسباب  
 صیغ و فور داشته بدی جوهر کبریت بانه باشد صورت نحاس پذیرد و چون با این حال پیوسته شد بدی  
 غایت صورت روی توین که حاصلی با قوه فایض شود و اگر کبریت حید الجو هر و زیرین روی الجو هر باشد با عدم اسباب  
 صیغ صورت حدیدی عارض گردد و انقلاب بعضی به بعضی با اعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است  
 و غیر محکم ترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفزین اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار  
 دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوایی را ندانند از تحلیل اجزای او استنباط نمیتوان نمود چه هرگاه  
 قدر معین او را بقرع و این تقطیر کنند سایل او اجزای مای و ذبد آن اجزای هوای و صاعدش اجزای ناری  
 و منقلش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از آنجا تشخیص مزاج  
 توان نمود و طوم است چه حد و طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه  
 بنها و از فعل حار در لطیف حراقت ظاهر میشود و در غلیظه حرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارده در لطیف حموضه  
 و در غلیظه عفوضه و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل الحرات و البروده در لطیف دسومته و در غلیظه حلاوت و در متوسط  
 و غلیظه قحارت و تفریق هر یک و بیان افعال این بد این که نخواهد شد **تشیخ شایسته** در ذکر صفات ادویه  
 مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسمی و نیاتی که درین تالیف مذکور میشود و در سایر  
 ادویه مذکور علیهاست پوشیده مانند که ادویه را اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تفریق حار و تبرید و کیفیت بار و نرم  
 کردن و سیلان نمودن رطوب و خشک کردن و اساک نمودن یا بس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه  
 میباشد که متاثر افعال گیت مانند قشع و تسدید و روع و تحلیل و امثال این و اغذیه مفرده را صفات منحصر است  
 در هر چه قسم اول لطیف صالح الکیوس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زوده تخم و لطیف رادی  
 الکیوس کثیر الغذا مانند کبوتر بچ سیوم لطیف صالح الکیوس قلیل الغذا مثل انار و سیب و کامو عم

[illegible]

۸  
او ترکیب و تلمیذ از جای بسیار و تولید می‌گردد است تریاق بفارسی تریاک نامند و هر چه درستان او باشد که  
حفظ قوت و صحت مزاج روح بحدی کند که رفع خرم نماید این اسم نامند و گویند مخصوص صاعیت و این  
که اینون را تریاق می‌نامند بجهت حفظ قوت است که درین امر با تریاق اشتراک دارد تصفیق اینختن شراب  
باب تعلیق او بختن چیزی بگردن و بسیار اعضا مگر ج بفارسی پور گویند و آن متغیر شدن طعم است  
یا بود یا هر دو تکلیف است صارد کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن الله و مراد از و هیاس اختن بعضی  
از او ویر است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن نقل و گذاختن خواه با چراغ باشد یا بعل دیگر تصعید  
انچه با تشبیه از او را صعود زمانید و لطیف او را اخذ کنند حرف التاء کشش لغت پرانیت و مراد از او  
هر چه از نباتات مابین شجر و گیاه باشد مگر بار نباتات مثل خوشه و میوه و امثال این ثقیل بمعنی گران  
آمدن بر طبع و در فعل بود و سریع الزوال باشد حرف الجیم جبرش نیکو فیه که مینور نامند جبرله بر او مصل  
زین سنگلاخ جبر که عضو شکسته را بطن جالی بمعنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات  
از جبهه و جاده است از سطح عضو مانند انزوت و هر جالی ملین طبع است اگر چه بی قوت سهل باشد یا  
جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است سبب حرارت از مکان آن بجانب  
مثل ناسه یا آنچه شده یا آنچه بدیده و پیکان و خار را از حق بدن می‌کشد مثل گوشت طردن جامه بمعنی بسته شدن  
است که در زمان اوسیلان باشد و بالفعل سایل باشد مثل موم حیمه بفتح اول و ثانی اب گردد آمده و جمع شده  
و جز و چیزی چنان خنکی حرف الحاء مضی بمعنی ترش است و فعل او ملطیف و تقطیع و تقطیع و  
تنقیه معاری و تبرید و تخفیف و تسکین صغیر او اطفا شدی خون و تولید ریاخ و ضرر اعصاب و هر چه زبان  
اندکی بگردد یا بغلیل جلا و خرد و تقطیع باشد حاصض نامند حکاکه انچه از سایندن و چیزی جدا شود حلو هر چه  
زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در احوال کند و لذت باشد شیرین نامند و فعل او نضج و تلین و جلا  
است و کثیر القه و محبوب توها و مطش باشد حرلیت بمعنی گزنده است که اجزاء او در زبان زرد رفته  
سیاه بگردد و تقرین اجزاء او نماید و فعل او تحلیل و شیمه و تقصین و احراق و ملطیف است بجهت شدت حرارت  
حار و معنی شده است و آن مرکب از غنی و حراره است و فعل او مثل افعال اجزای دست حلاق سترنده یا  
تمول اعم از قید و زنجیر است حب انچه در تریارز باشد و بی غلات مثل گندم و جو حمل بار نباتات  
است اعم از تر و مشابه تر است حلیب شیرین و تخمها و غیران و شیر تازه و در شیده است حیدر

گیاه خشک و شنبه خشک شده و کوبیده مخصوص نباتی است که گروی زمین پهن نموده با ساقی باشد و بعد  
 ترش شد حرف الحاء خاثر آنچه اجزای خلط را بهم آورد **تحقیق** بمعنی سبک و غیر طبع احتمال  
 او اسان بوده سیرج الزوال باشد خلل بمعنی جرات و در او دویه هر چه شبیه به بزر بر سطح ظاهر  
 مثل آنچه بر روی می باشد حاتم بمعنی تمام کننده و عبارت از چیزیست که بسبب تحقیق در سطح جرات نفوذ  
 نموده است پوست بر دیانه خلح بیرون رفتن سرد استخوان از مکان خود است خلح است خلص  
 اسم صیغه است خرو سرگین طبر حرف الدال و سم هر چه زبان را بنرم سازد و اجزاء او را  
 منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامیده و فعل او ترطیب و تلکین و از خال بی احداث سخنة است  
 دوا را مطلق آنکه تاثیر یکفیه و جزو بدن نشود و از غذا آنکه تاثیر کفیه او زیاده بر تاثیر کفیه باشد و و این  
 آنکه یکفیت تاثیر او موافق مزاج بوده با نخاصیت کشنده باشد مثل امیون و الباقی آنچه بجهت لزوم کفیت است  
 حسب مثل دق و پختی آنچه در چهار چوبی موجود باشد باعث سرعت اشتغال او گردد و مثل ترا  
 و تخم او و لوک میخامیدن است و مراد از او آنچه از سنوئات با انگشت بردن ان باند باب الدال  
 و فرید بوی در و ر آنچه سائیده بی مایه بر عضو فرو برده و الی آنکه تاثیر بصورت نوعی کند اعم از آنکه زهر  
 باشد یا دفع زهر کند باب المرارص کوفتن و خونم دست رخص بفتح اول و ثانی نیاز بر دره  
 و در او دویه هر چه نازک و زود شکن باشد رزمین ارمیده و مرد و در بار و در او دویه آنچه در مانه و خون جسم  
 تمام باشد را فوج آنکه مواد را مانع از تخنق و منقبض شده اعضا را قابل ورود آن نماید و در و در مقابل  
 جذب است مرص طوب علیله که در لایحه جمع شده و دوی آنچه از اصطلاح غیر معتدل القوام و الکلیفیه ممکن شود  
 چه صیغ فخذ مضم اول انسان رسوب نشین مایعات آنچه در مایعات اندازند بر روی آن نماند  
 و در آب نماند و شرف سرکین حیوانات حرف المرارص حق طعم بسیار کریمه و آنچه مرکب از حراره  
 و ملوحه است زهر شکوفه زرع اول موی که در حیوانات بر آید و اسم کبخت است که ساغری باشد  
 و در او دویه آنچه بر سطح اجزای شبیه بموی تازه باشد مرکب مایه پای السین سایل آنچه اجزای  
 او در چهار طرف حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب در و غنها سباح  
 و در و زار اسطبل که ساحل کنار دریا اسم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدت کفیه  
 مزاج را فاسد سازد مانند پیش سئون آنچه بدندان میاشند و ماله و قوی و جرم او را

سحیح آنچه بسیار نم ساید باشد سبک بدو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم  
 حرف التین شطب بضم اول و تانی از قانون الادب جوهر شیر و بفتح اول و سکون تانی و التین جد اگر دیدن  
 و دو شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چه باین صفات باشد شطب گویند شجر نباتی که با ساق خشنی باشد  
 و کامل و آنکه با جزاء است نباتی باشد و آن شمر و ورق و لیف و صغیر و زبر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل دخت  
 نخل شرف بضم اول و فتح تانی لکلهای گوشک و در ادویه آنچه در اطراف او در آید و بر آید گیاهان باشد  
 مشرف نامند ستمه آنچه گویند شتر بفتح اول و تانی در بدن ملک زیر چین شامخ کوه بلند شدق بفتح  
 اول و سکون تانی و زانی گوشت و آن شدخ شگشتن و زانی و سپید بروی آب شدخ عضل معنی از هم باز  
 شدن آباب الصا و صفتی است و دشت صحرا به زمین سلمان صفتی بفتح اول و سکون تانی ابی که بر  
 اویم یا مشک فوبریزند پس رود و در معنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دارد و باز روی و میل بطرفی داشته  
 مستقیم نباشد مصفون نامند صالح الکیموس آنچه از دغنی متولد گردد و کبیر جهات اعتدال داشته سایر  
 اخلاط مخلوط با و بقدر طبیی باشد و خلط بد از و بهم رسد حرف الضا و ضما و آنچه از غلیظ القوام که مایع  
 و نرم بر عضو باشد و بر بند زاعم از آنکه موم و روغن داشته باشد یا نه حرف الطا طلا آنچه از رقیق القوام  
 بر عضو باشد طنج آنچه چو شانه اب را در استخوانها طیب سکون تانی خوشبو و تشدیدان پاکیزه طری  
 تازه طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم اوست طافی آنچه بر روی آید حرف  
 العین عخص کبر فاطم نخت که زبان را درشت سازد و اجزاء او را بسبب برودت بهم آورد و فعل او تریه و کثیف  
 و تفصیل شسته و رمع است عاصرا آنچه با وجود هم آوردن اجزای عضو فشار دانه ضد دانه تر نهی در و بل  
 و فشاری شازنده گویند عشب بضم اول و سکون تانی گیاه است عصیر آب افشرد از نباتات که بنجر شده اند  
 عصاره معنی عصار است اما آنچه با تش و آفتاب منقذ کرده باشند استغافیه غمق و خوش نبات و  
 و عنایت جمع است عطر بوی خوش حرف العین عطره معنی او از مختلف است که از حلق آید و مراد از او  
 حرکت دادن مایعات است در حلق و در و نبردن عخص عباد مجید نارس از نباتات عسال معنی شست  
 دشو و منده و آنچه جلا سطح عضو یا عاتر رطوبه ماییده بر مانند مارا شیر غلیظ معنی کثیف است در اغذیه بیشتر  
 سده اول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه نیامده حرف الفاقیله معنی شاذ که بخصوص و نباتات  
 فرز چنانکه قبل در جم را مخصوص باشد فر قیری معنی رنگ نبش است فاطر تلکرم فسح



جدا شدن حروف القاف قاصص طم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل  
 او تبریذ و تخفیف و تقلیل و تقویت است و در غیر طم و اداز و جالس است که سبب بهم آوردن اجزای  
 عضو صلب استمال نماید قطور آنچه در کشتن و اعضا چکانند قاشر هر چه بجدی خالی باشد که چرک از سطح استخوان  
 تواند زد و در سطح جلد قشر نمود قائل آنچه سبب ضدیته هلاک سازد و مراد سم است و بعضی گفته اند زهر  
 حیوانی مخصوص با سم سم است و غیره حیوانی محض بقاتل است قضان شاخهای گیاه بی ساق و قضیب احد  
 اوست قضبه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبه های خوشه کشت حروف الکاف کیلوس کشایی است که از  
 هضم مادی پیر شیده بکنک محلول کیموس اخلاط متوله از هضم کبد است کثیر القذا آنچه از کثرت ارا و جود  
 بدن شود کما و آنچه گرم کرده بر عضو به بندن مثل نمید بسوس گندم کشتن خلجان لطیف آن چیز است که اجزای  
 او بدستواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بر سر نماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح  
 غلیظ را بجزارت رقیق ساخته و دفع نماید مانند تخم سداب کاومی بمعنی دانگ کننده است و مراد از آن آنچه جلد را  
 بسبب احراق و تخفیف بهم آورد و بجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زنج در رفع نفوذ الدم بجزارت حروف  
 اللام لطلوخ بمعنی اندودن خیزیت بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضا در رقیق تر باشد لسوق و لراش  
 آنچه بر عضو چسباند و با چسبند باشد لقوق آنچه با گشت سجون و غیره بلبید بمعنی گشت پیچ است که از سجون  
 رقیق تر باشد لغالی آنچه از میان بدن او در آب اجزای آن مخلوط بر طویت شده و چیزی از آن بهر سچون بر  
 کنه الزاق ادرغ میشود لطیف آنچه در شان او باشد بعد از ورود و دیدن منقسم گردیدن با جزی بسیار ضعیف و نفوذ  
 در جمیع اجزا بدن بسود کند مثل عفان لرح آنچه در شان او بوده باشد بالفصل یا بالقوه و حین تاثیر جرات  
 مزاجی در او که قابل امتداد گشته منقطع گردد مثل خبازی الحار ریشهای باریک نباتات محلی آنچه با مایعات در  
 غرضی کرده بر بزم کرده بوکند لیهت آنچه از اصول و محاسنات روید و باریکتر از لی باشد لازم هر چه بکفیت  
 حاده لطیف نفوذ در اجزای عضو نموده قروق اتصال در منافذ کثیره و قیوم احوال کند و نفوذ هر جزو با نفوذ  
 محسوس نباشد مثل ضا در دل با سر که حرف المیم مالح شور آنچه در زبان گند بدون گزیدگی و جلا دهد و قیل از  
 تقصیح و تحمیل و تطیف و تسخین و جلا و غسل یا اعتدال است محرر تیغ هر چه بطبع ظاهر زبان نفوذ کند و درشت  
 رد و باکراسته بود و بطبع را بهرند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است ملطف آنچه بجزارت متدل رقیق گردان  
 در شان او باشد مثل حاشا معطاف آنچه بخلاف او باشد محلل هر چه در شان او باشد که تفرق



خلط بجات مستوره اخراج اجزای آن جزو بعد خود از موضع استیساک خلط کند مانند جند مجده هر چه ضد محکم باشد  
 و گویند مخصوص بارد قابض مختش بر چه سطح عضو را داشت کند و اجزای او را در بلند و پستی مختلف سازد اعم از  
 سبب تکثیف او باشد مثل غرض یا بجهت تفریق اجزای مانند خردل مجلس آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد  
 و او ضد مختش است مفتوح آنچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا اسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالك آن  
 مانند فطر السایون و بر چه حریف و مر لطیف کسایل لطیف مایل بجات و مایل باعد ال و بر چه حامض لطیف  
 باشد مفتوح عرضی بر چه عضو را است کند بجات و رطوبه فراخی و قابل تمهید سازد مثل تخم کتان مصلک  
 آنچه ضد مرغی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشتا خش و بالعکس آن باشد  
 طبع حاشا یا بنجر را نرم سازد چون حله مقطع آنچه سبب حرارت لطیفه نفوذ کند باین خلط لزج و سطح عضو ملاصق  
 آن در دفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکجین مفتشی هر چه ریاخ محبت را متفرق ساخته و دفع کند محکم  
 هر چه سببه نافذ حاره تحریک اجزای لئاع و مسامات کند مثل انجبه مفرح آنچه بقوت حرارت نافذ و تفریق اجزا  
 عطف نموده انقباض او را سبب حده فاسده واجب دفع ساخته و آنچه از آنکه مثل بلاد در محرم آنچه سبب حرارت جذابه  
 جذب خون را بظاهر جلد کند مثل ضا انجیر و خردل محرق هر چه بقوه نافذ تحلیل اجزای لطیفه و رطوبه کرده احداث نماید  
 نماید مثل زنیون مفتت آنچه تفریق اجزای خلط متجز کند مثل جارج محرق معضض هر چه رطوبه عضو را فاسد  
 ال یا تحلیل از دستواند شد بدون احداث احراق و تامل مانند زرنخ مصفوی هر چه تبدیل مزاج و قوام  
 اعضا بجدی کند که قبول ریختن نفوذ نموده مانع تواند نمود و خواه با لخواصیه باشد مثل گل مخوم یا سبب  
 تبدیل مزاج باشد مانند روغن گسبرخ مرفق آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ و تصحیح هر چه در همه جهته بخلاف  
 منضج و باضم باشد مفرح هر چه روح حیوانی و نفسانی را بنسب ساخته تبدیل مزاج او کند و خون را رفع نماید مانند  
 شراب مشتهی آنچه تحریک طبع بخواند غذا کند مهیی آنچه سبب تولید ریاخ لطیف در مجاری اعصاب  
 و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل بوبر مدر را آنچه اخراج  
 مائیه اعتدیه و فضول سیال مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مهمل هر چه اخراج فضول اعضا از طریق  
 اعضا نماید معرق آنچه سبب لطیف رطوبات محبته تحت جلد را از مسامات او ظاهر اخراج کند مفتی هر چه  
 اخراج فضول از طریق مری کند طلیق اعم از منضج و مفرق و مخرج مانی المعده و امعاء مسکن  
 اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مصفوی آنچه اخلاط حاده را اکثر نماید مخدر را آنچه

تکثیف روح حساس نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است نبوی کند که مانع حسن حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد  
خشک باشد غریز لقی هر چه ترطیب و تلکین سطح عضو سجده نریزگی کند تا آنچه در آن مختص باشد حرکت او حرکت نماید مثل الوخی  
مخفف آنچه افقای رطوبات را یا تقلیل آن کند مانند سدر و مسدود آنچه بیکانفت و بیروت و بجای مختص شده منع  
دفع مواد واجب اند که مثل سفید یا سبب و جبه باعث تسهید گردد مانند لعابها صغری آنچه بالفعل بایس بوده  
در او رطوبت لزج باشد که سبب حبس سیلان مواد گردد مثل آب است معطش آنچه طبیعت را مشتاق ترویج سازد اعم از  
ترویج او باشد و مثل منده و جگر یا هوا مثل دل دریه معطش هر چه تقویه نافذه تحریک مواد و مانعی بجانب خشموم کند و سبب  
ان عطش حادث گردد مصلح آنچه اصل حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا ممانعت بقل او نماید یا حفظ  
قوة یا کسر حدت او کند یا بدو جهت حصول او یا اعضا گردد و معوش هر چه منع خشک شدن جرات کند و رطوبت او را زیاده سازد  
مثل موم و روغن مدخل هر چه تخفیف و تکثیف رطوبت سطح جرات را از جنس چسبیده کرده و من زخم را بهم آورد و مانند دم الاخرین  
الحکم آنچه سبب تخفیف لطیف و تبدیل فرایق شود که در موضع جرات شود و منقاد است تسخیل بکوشت کند و اثر انبساط اللحم بزرگ  
میصنوع بی فزه و بافته مراد است مایع آنچه ضعیف باشد و سیلان و قوت القوام باشد فروا که بر آنکه مفرق بفتح  
اول و کسر ثانی تارک سرد و انار و گلهای هر چه سرد و هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند معفت خمیده و کج شده  
مضغ فایدن جزئی مخصوص هر چه را غایب باشد طبیعت آنچه خواب آورد یا منوم دادن است مسکرا بر چیزی  
او در اعم از آنکه با تفریح باشد یا با شدت منضم بر مایع که در بدن حرکت دهند و خروج مایه آن چیزی را اعضا مسویع  
آنچه در الیدن آن بر بدن بسیار باشد و در لک عضو که مبرور و آنچه بسویان خورد کرده باشد منحول آنچه خسته باشد مثل  
بدن منضول آنچه در شستن او مانده کرده باشد محرق آنچه در سوختن بجز بر ماده نرسد حرارت التوین باشد  
آنکه جذب رطوبه بسیار کند اعم از آنکه منافذ او مری نباشد مثل لبک اب ندیر یا مری باشد مثل اسفنج و تاشف رافل نیز مانند  
نجم نباتی یا قوت تبطبی در لغات از لغت قوی است و در او دیده می آید خود دردی که گشته باشد قطاخ هر چه در او  
رطوبه غریبه باشد و اجزای آن بخیل نیافته مستحیل بر یخ شود خواه در معده و اعضا مثل سبزه او خواه در عروق مانند مغز و اکثر غایب  
و قسم تار رافل قوتیه باه نفوخ آنچه از او دیده یا بساییده رای مایع در بینی و منده نفوخ و تقیع چنانچه که بچنانچه  
صاف نموده استعمال کند فشاره آنچه بسویان دوم ازه ریزه شده باشد فطول هر چه را بچنانچه و آب از ابراعضا  
رند و یا شسته و شسته و آنچه بیانی گشته حرارت الواد و غریبین مجزین سخت است سستی و شیب جستن  
که در لغت از لغت و قوت بر او و قوت تاشف حرارت الیها باضم آنچه اعمات طبیعت و طبع و گاه را بندان

و خطا کند و سبب قبول هم نشود و مثل مصطلکی همش اینچیزم اوست و نیز نه باشد و باندک انشودن ریزه شود مثل صخره  
و غاریون تهک باره شدن تشخیص ثالث در بیان مهتبه و کیفیت و خواص و دوی مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح  
و بدل و قدر شربت به ترتیب حروف و ذکر اسامی و بلعته یونانی و سریا و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن  
نماند که هر چه مجرب دیگر است لفظا گویند مجرب است یا مجرب دانسته اند و اینچیز هر چه بنموده بلفظ مجرب است مذکور میازد  
و هر دو افعال کلیه او اول بیان میشود مثل المذمتع است یا راجع است و امثال آن تا آثار او را مختصرا بفعال مذکوره که باطلان چیز  
فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد دانسته یا چیزهای موافق غیر مذکور در امراض غیر مسطور تواند استعمال نمود  
و تجارب دیگر حاصل گرد و اثر ام نموده که خواص تفریح و صحت و دروغ بزرگ و غیره را در ضمن اصل آن دو بیان نموده تفریق  
مذکور سازد و در بعضی که قابل ذکر با فزوده باشد و بدستور تا جمیع خواص بزرگ را مثلا ذکر کند نماید مرکب میان خاصیت جزو  
و دیگران چیز نشود و بخلات سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از این چیزی مثلا بیان نموده و خاصیتی از بزرگ و بار و یا  
مرکز که سایر آثار پنج او شده اند و علی بن القیاس و چون در او چندین از رسوم یک نسخ است و هر یک با فزوده و در  
مختصریت بنا بر مراعات اختصار علاج هر یک در طی ذکر مهتبه آن بیان نموده و در تشخیص راجع که مخصوص آنست اذنا  
مرقوم خواهد شد از منون کتب ظاهر میشود که اول کسی تالیف در ادویه مفرده نموده و بطور یدوس یونانی است و نزد  
لقمان عبارت از دست و تالیف مذکور سیمی بمقالات است و فی الخاشیش است و تانی قوش که ادویه عین را جمع نموده و  
ثالث اندر و اخس صفر که ادویه تریاق کثیر را تحریر کرده و رابو جانینوس که مطلقا براس النبیل که مشافع ادویه مفرده  
را بیان نموده و مترض بیان بدل مصلح سایر احوال آن گشته و اول کسی از یونانی بسریا نقل نموده و بدروس نصاری با ملی است  
و زیاده بر ترجمه چیزی بیان کرده پس سخن بن چنین بنشاپوری از یونانی و سیریا نقل عبری با مزید افادات و تالیف مذکور  
سیمی بمقالات سخن گشته و چنین بنشاپوری اله او اعتدیه را از ادویه جدا گردانیده پس بجا نشود ران با تالیف نموده  
و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن ذکریاست که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده اند پس شیخ  
الزمین ابن ایشب و ابونصفه دینوری و شریف دیلمی بن جبر صاحب مهراج و جرحیس بن یوحنا و ضاح ابن الدول و ابن تلمیذ  
معنی ابن بطیار مولف مالایس که مشهور بجامع نبذادیت پس شیخ دادمصری تذکره را تصنیف نموده و مولف اختصار است  
بعضی را بغاری نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارج قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان  
الف و ثانی است بنظر نرسیده که لغت فارسی مسطور تالیف شده باشد حرف الف مع الف طرا  
فته بربری و یحیی بن الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچکال مرغ و برکی غاز باغی نامند و مراد از غیر

تخت بسیار زنده و تیره مایل بکبودی طولانی و بنایت تلخ و با رقت و گیاه او شبیه شبت و گلش سفید و گبرش متفرق و  
 ساقش مربع و اکلیل او مثل اکلیل سبت است و در اخر بهار میرسد و آنچه بنبر و تیره و شبیه برازیانه است قسمی از دو قوت و تخم  
 خلا له ان گویند و در اخر سیوم گرم و خشک محلل ریاح و جالی آلات تنفس در فضلات و مقطع شده و منقح کرده و مثانه و  
 چون باز جاج بسوزانند و با غسل بیانمانند مفتحصه و یکدیم او را با غسل جهت رفع ریاح و ایلا و اس بنایت مربع  
 دانسته اند و ضما و او محفوفه و روح و زایل کننده انار جلد و نفوخ او در بینی و بدست و شراب و مسقط صلبین و صلبین و صلبین و صلبین  
 کثیر ادیش در اطلیه برص کند شش قدر از یکدیم تاسه در هم است با غسل یا شراب چون در فصل گرمی بود یکدیم او را با عصاره  
 و ترب و زنجبیل از هر یک گلی بسمل سرشته بعد از نفعیه بمسکات بیانمانند و در افتاب نشسته موضع برص المکنوف دارند تا آنجا  
 بر او افتد و آب نوشند و عرق کنند و در روز اول نهایت از سیوم موضع برص آبله کرده بعد از نفع زرداب با اکلیله بطریق مینود  
 محربت و گفته اند هرگاه از نفع او هر روز سه دریم با غسل تا پانزده روز بنوشند یا از هر یک بدستور مذکور در مدت ضرور  
 استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود <sup>اگر برص</sup> لفته یونانی و نمینی میری الکلب است بجهت رفع کردن او از هر یک یوانه دان  
 بنایت ساقش بقدر درمی و شبیه سیاق را زیا نه و گبرش شبیه برگ فاسیون ازان دشت تر و خارناک با من  
 سحر و سیاهی و تخم او مایل به پستی و سبز تیره و در غلاف و در طبقه و از ترمس کو چکتر و در طعم بحدت و قندی و تلخی ناخواه  
 و گلش سرخ مایل به تیرگی و از زیر برگها رویه در اول سیوم گرم و در اخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و در فضلات  
 و باضم و منقح تلخ و ریاح معده و گرده و مفصل و در کین محفوف با اعتدال و طنج او جهت جود و برودت مغرط و معوط آن جهت  
 زکام و ضیق النفس و تنگی و قصبه ریخه و تخم او را در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد پاد زهران و ضما دیش جهت کف  
 و با غسل جهت جوشش او سر که زرداب از او آید مفید و قدر شتر شش تا دو دریم و مضر جگر حار و مصلح کثیر ادیش نصف و نیش  
 حب انار باد و وزن آن ناخواه است و جالینوسی فرموده که چون او را در وسط تابان خشک کرده کوبیده نگاهدارد و با  
 دست متقال غسل بدفات یا به دود فیکروز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد نهایت مفید است و دو دریم از اینج او که با نیش  
 تازه بیانشانند بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمع اخرا و بیارچه سرخی بسته  
 بر اعضا و در ناک مواشی به بند زدن الم میکند و صاحب جراح انطاکی مخصوص در دسر ان میدانند و گویند قلیق او بر دوز  
 حب حفظ صحت اهل ان خانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و همیشه  
 تا نامنه خوردن بنایت مقوی باه و نگاهداشتن او بنایت مورت قش زنان است بحدی که مخالفت بجمال نمیدارد و اگر کسی  
 اسحق در الفصح الراذ که کرده و ان پوست خا و خت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوت بارده





آوردن قروح خبیثه و منی خوشنمایان و آب کردن اعضا مجرب است و قدر شترش تاس دریم و مفرده و مصلحش عمل  
 و بدش چوب کز است از او و ارد و لنت فارسی است و آن سلق جلی المومی بنجار اسم فارسی اجاست  
 آلوچه اسم فارسی ادک است اب و اورو میوهای است و میخیزد و میوهای دیگر را این اسم خوانده است  
 پچگان اسم فارسی جند است الهم اسم فارسی حدید است الهم ربا اسم فارسی تقاطع است ارد  
 منید و فارسی سمید است الهمیوسد اسم فارسی خشک است ارد جو بریان کرده اسم سون  
 است ارد کنار سون بنق است الهم سفید اسم شایع است الهم بانو اسم فارسی ذاصات است الهم  
 اسم غزال است آله اسم فارسی ایج است ارد جو دق شیرات اب نیشکر اسم فارسی عمل القصب است  
 اب باران المطرات اب حکیده از کوزه و غیره ما القطرات ایج خوشنایده اسم ما شیرات ایج خوشنایده  
 اسم کاش شیرات اب غیر اسم فارسی راجح است اب من تاقه اسم فارسی الحدید است اب لاهی  
 اسم فارسی رانقون است اب درخت کافور اسم ما کافور است اب کاه اسم فارسی حری است اب کاه  
 فارسی نوره است ابی اسم فارسی سفرجل است اقیاب پست اسم فارسی جرات است اب و آن از غنیه است  
 خور و خور است اشش اسم فارسی غنیه مطبوخ مایه است و بعضی اوقات در ضرورت و در سایر مواضع استعمال میشود  
 ابیاب مومده مصلح ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است  
 ارد و ج بخت ترکی اسم ابل است اغو به ترکی اسم دفلی است اغو به ترکی اسم نبات است اغو به ترکی  
 به ترکی اسم سودا نبات است اطوچ نباتی قند کرات افور و یو نباتی گل نشان نامند ابیاب مومده است ابیاب مومده است  
 زیتق است اور اسم فارسی ابل است و ابیس نیز گویند الک و اله اسم فارسی سبل الطیب است ابیاب مومده است  
 بهیخ و دل است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است  
 نباتی نوره گویند و آن بنجار مابری زمین نوره زاریم میرسد و بعد از تصفیه آن با تشنیه نمک میشود و در آخر سیم گرم  
 و خشک و متعصبه و بنم و او سلاخ بدن مسهل و در نهایت حدت و قوی تر از نمک پوره در افعال و جهت غلظت پیر زود و در کرم  
 و مجرب دانسته اند و مفری و در کرم مصلحش کز است و قدر شترش تاس دریم و بدش چوب کز است و در کرم سیم  
 بجته احتباس بول که هیچ چیز نمیشود و مجرب است و از خواص او سرد کردن است فعل مخصوص اب و طرف روی و تبارزه در  
 بنخوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است ابیاب مومده است ابیاب مومده است ابیاب مومده است  
 مابهار اسمی بهیچ و نامند و اضاف میباشند اسم اول نباتیت بنمیه بهرگاه که بود یا بکیر و جوت و در سلاخ و در کرم



و ملاحظه نمائید و ساقش مرغ و گلش نشود و از او سیاه و بخش بقدر گشتی و بسیار سبز و قوتش تا چهار سال با می ماند  
اول و دوم گرم خشک محل خلط مرادی و مالجه و قابض سعال و در حوض دانه معده و مخفف و طبع او در سرد و گرم  
دور در گرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و کلا او چسبیده و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خازیر و بار و جو چسبیده که با  
گویند نافع و مصلح و مصلحتش زود غنی نباشد و که و و قدرش در دود هم است و چون بیخ او در رغن بچشانند و قوی و طبیعت  
و سبب چسبیده سوختگی آتش چسبیده ان بدست و حوال بخش با مار العسل مخزن خنجر در جیب افعال بیخ او قوی است و قسم ثانی را برگ  
نیز که در خشک تر و ساقش در از خشک و پخته و گلش مال بقیقی در زیره و قابض تر از قسم اول و ضاهاش چسبیده و سبز  
عرق افند و بسیار حایط است و قسم سیم را برگ زیره تر از اول و خشونت کتر و شاخهای او زیره و گلش متغیض و بخش در از  
در سبز تر و سبب تر از همه و چسبیده گزیدن آبی و در انتقال با تراب از بیخ او گشاید و تعلق او مانع گزیدن برام و قسم چهارم  
شبه نبات و از ان گلش سبز تر و نبات سبز و در آخر و دوم گرم خشک و کثرت انتقال و نیم او با مثل او زده و فاه و زده و با چسبیده  
حب القرم و سایر گرم اما نبات نافع و ضاهاش پدید زباید و چسبیده خازیر و قوس او رام صلب و صلبه او با اصل  
چسبیده قلع و جوی و جوی و طبع او چسبیده و صلب جم و احتیاج حوض و اخراج خنجر و سوسو او چسبیده و طبع او در سبز و انار و غلط  
طبعات چشم و با سر کشته با ضاها و چسبیده پز سفید و قطور و رغن که در ان چسبیده باشد چسبیده در گوش و نقل سباده و  
بهترین او و بهیالی بیاض چشم و محل و در مهاست و گلش جمیع افعال قوی تر از برگ او و آشنایان بیخ و گل و غم آن  
بقدر که انتقال نبات مد حوض و مخزن خنجر مرده و زنده است او بر قسم یکبار اول و ثالث و فتح سین هله ایشیم است  
و گویند او از وسیله است که گرم ایشیم سوراخ نکرده بیرون نیاید باشد چسبیده سوراخ کرده او را قوتمانند و آنچه در آب بچسبیده  
بیخ از کشته باشد از قسم ایشیم خام نیست بلکه حریر نبات از دست و در اول گرم خشک و با قطیع و نبات متوی  
وال و روح طبیعی و باه و سمن بدن چسبیده خنجر و صنف معده و ریه و آب بطور او با شکر چسبیده تقطیع شده با و نیکو کردن رنگ  
و خارا نافع و عرق ضعیف چسبیده و در مد سلطان و در چشم نافع و چسبیده در حریر چسبیده هم رسیدن نقل از موده و محرق  
سفر کرده و مصلحت اسار و در قدرش از یکد هم ناسد و هم بدش مراد و سبب شده است و بهترین طریق استعمال  
او بسیار نیر به قراض کردن و با جواهر و سایر او و به بر روی سنگ سایدن اهل بیخ اول و سلون ثانی و ضم نبات کشته  
اول و ثالث نیز آمده و آن قسمی از صبر و گوشت دم او از باراد است شبیه به بنق تازه و سبز و رسیده بهش سیاه و با  
شرابی و قیض و حرارت و عطری و نیز که از بار عرق کشته شمر سرد کوبی باشد و بر کشته شبیه برگ و دخت کز در  
گرم خشک نبات لطین با نوره مخففه و قابضه و لده و محل و مد حوض و مسقط خنجر و زایل کننده غشاة و

قروح خفیه غریزه و مسخوق او با غسل چیت بر بود و بر اسیر و مطبوخ او چیت استسما چون دریم او را دانه بیرون کرده  
 بار و غن کادی تازه بقدر آنکه او را از او گیرد و با تشنگی بگذراند تا روغن را جذب کند پس انیده باده دریم فایده مخلوط  
 نموده هر صبح دو دریم را باب گرم بار و الخراج بنوشند چیت در دمای سافل بدن و بر اسیر و رفع اقسام گرم اصحابیات  
 نافع و چون با غسل برشته بر روز از یک دریم تا سه دریم او را دانه است نماید حیض متقطع را جاری سازد و بجهت و بر اسیر و  
 دانسته اند چون در روغن زیتون بچاشند تا روغن سیاه شود و قطره را در چیت کوی تازه و کهنه محب و ضمادش بپوشانند  
 برکش چیت او را م حاره و سیاهی جلد و پرک و آثار که از فضول پیرسد و سرخی که بعد از بستن زخم و عضو ماند و جهت خود  
 ساعد و اکله و نکه و اندام جراثیم مفید و طلاء او با سر که چیت دار الشطب محب و با انجیر چیت بمورد اعضا و یا غسل چیت  
 بن دندان و تنق و اکله ان لوق کوقه او با نصف او قیر روغن تازه کادی و مثل بر و غسل که تا یک هفته مداومت کند چیت بر  
 محب و دانسته اند و مفرطه مصلحت خولجان و مفرطه مصلحت حمام و غسل و بدش بوزن و جز السرد و مثل ان سلیخه و درین  
 بزنش و اینی و قدر ترشش دریم است ابو قاسم بنیافته یونانی اسم غاسول رومی است و ابو فار و سول قفاک  
 بگویند و در یلد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتت میان دخت و گیاه برکش از برگ زیتون بار کثیر و با این برگ با  
 خار سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل بلبل شاخهای او پر از گنده و خوش قوی و بزرگ و طوب و تنج و مستقل در تداو  
 پنج و عصا و طوب است که با ارد کوسه انجیر خشک ده باشند و برگ و شاخ و گل او را ساییده دست بان می نهند  
 و باین سبب غسل نامند و مولف تذکره الالاباب او را نشان دانسته و مولف جامع فیدای او را غایط حمل نموده  
 و ظاهر غاسول رومی غیر نشان باشد چو نشان از برگ کنی باشد و عطری ندارد و مسمی نیاسول فارسی است و در اکثر  
 صفات نشایه هم نبیند در اول سیم گرم و خشک و ملط و دجالی و مفتوح و سیرا ط از رطوبت خالص و بختورد و از  
 قیرا از مخلوط محف مذکور با ماء العسل سهل بر و بلغم و زرد اب و گویند چیت استسما ای حاره محب و بچین سه قیرا  
 اینج و یک مثقال از عصا به اشش با ماء العسل همین عمل میکند و مفرطه مصلحت غسل و خوردن آب سرد و نشستن در ان  
 قاطع اسهال است ابو قاسم بنیافته یونانی و بیاق و شکوفه و مفرطه بر روی زمین و بخش سطر  
 در سیم گرم و خشک و چیت مضیق و مفرطه و در و اعضا استسما نافع و مصلحت غسل است در مفرطه و قدر ترشش تا یک مثقال  
 تا ایل نباتت بخش بنیافته و خوش طعم و برکش مثل اسبیت و شاتهای و بسیار بخش شبیه به تخم زردک و در  
 اروید و مولف اختیارات جیمی گوید برگ انجیر و زین خشک بسته باشد قاتل است در دویم گرم و در بول و  
 زخم و قدر ترشش دریم است ابر کاکیا د ام عکبت است و در حرف عین انشا الله تعالی مذکور

میشود و این برهان گفته بر تانی یعنی دایم الحیده است و بر این چنین عالم و بقایای همیشه بهار نامند از جمله ریاضین همیشه  
 سبز است کبریا و انبیا بیشتر که بهاست ساقش بقدر زردی و زیاده بسطی انگشت همین و بار طوبی که به است چسبید  
 و برگش شبیه زبان بار یک بار طوبی و گلش با این روی و سبزه و ستایی بهتر از کوی است و صغیر او را نسبت سنگلج و منوطها  
 و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای در زیره و از یکی ایرون آمده و بر برگ و زیره و بر آب و بقدر شیری و گلش که چنان بود  
 و مایل بسری و تخم مثل تخم خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دیم سرد در اول خشک و با قوه قاضیه  
 و راجع و مقع سده و جگر و زهره و سهیل و قائل اقسام کرم امعا و معده و مسکن جدت خون و مقوی معده حار و مانع نزف الدم  
 و جبهه سبع و افعال یک دقه از آب و با تریاب نافع و ضار و آب آرد و جبهه فروج همیشه و مفاصل حار و زنجهای که به و سر و کلی نش  
 و نعل و اورام حار و چشم و قوس مجرب نطول عصاره او جبهه کزیدن ریتلا و بار و غن گل سرخ جبهه در سرد و الحال او جبهه رید و حمل  
 او جبهه قطر رطوبات سایل رحم مفید و طلای او جبهه با سرخ کتن زده چون انوضع آب و مخلوط گردد و مجرب است و با جبهه خارش و  
 پیستور از نموده است و برگ خشک سائیده او را جبهه رفع اسهال فرمن مجرب دانسته اند و فرج بر برگ او جبهه سبلان و خیم و قطره  
 زیتون که برگ با عصاره او را در آن پوست سائیده باشد جبهه در و گوش بسیار نافع گویند مضر سبز است و مصلحش گل ارمی و  
 قدر شربت از عصاره او و سه انتقال و نیم تا نصف انتقال و از برگش با پنج خال و بدش کاهو است و از دلیقور پیر و مس منفول  
 که نوزی از حی العالم میباشد در قه و برگ شبیه بخود و مرغ بیا را لوده و در نهایت گرمی و مفرج جلد و ضار و آب پی که مخلوط  
 است ایمر از گیاهی است ساقش نازک شکننده و در انتهای ساق برگها انجیده بجای گل و در بهار بلاد بارده و جابا  
 سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در او ایستاده باشد میروید و در قه او در وصل او را در شیر تخم میخورند  
 بانه کی تخم میزند است و در صورت شبیه به ایرون در دیم گرم و خشکی و میر صم و عصاره اش جبهه او را در نموده و ریخته و مکه نافع  
 و چون در آب نمک بیاض تا طعمی فندی و ذوق شیرین و بغایت محک باه و مصلحش سببه رفع ثقل و انفعال و غوین و سرکه و گردی است  
 البت جبهه مغربی کشت بالذک است و در آنچه مذکور میشود این عرس حیوانیت بر و مود و بقایای اسود و مود  
 نامند شبیه پیش سر و پای او در از تر از پوشش است و از و نیز گز و موسی و شش اخیان و در مصر بخانه بسیار الفت میگرد  
 در اینجا عرس نامند و در سیم گرم و خشک و گشت او محلل ریاح فلیط و بهی و مقوی جگر موافق صاحب استقا بار و الزاج و باد و زهر  
 است چون باشد در روغن کنجد یا روغن زیتون تا رسد آب پیچ بگشاید چون پوست او را کنده جوشش را بد از آب که در آن  
 اندوده در سایه خشک کنند و و انتقال یا شرب جبهه سوم بهرام رفع زهر طیفیون و چون بجای نمک شیر زده و  
 باشد جبهه صرع و گزیدن بهرام بهترین اودیه است و چون مجموع او را و ظرفی بوزانند ضار و خاکستر او را



[illegible]



میکنند چنانچه شستن و زدن قلع خوردن و در او بهر جهت که از او قطع خون اید و در سگ که مخصوصه طلقه و نه چنانچه از او بهر جهت  
و محرق او که بایه سرشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله در کشد و بسوزد و لطیف تر و مغسول او لطیف است و با مراد  
و سرگین خوردن و شکر چینه غشاده و بیاض چشم مجرب و با حصف و سماق چینه دوده و جرب بدستور مجرب است و مضر  
شستن و مفاصل و خوردن قاتل است و بدش ابار و مصلحتش شکر و کثیر اثر اربالینه ابل بایه اسم غیر بار نیست اقل  
ملبت عربی اسم نوع بزرگ گیسو درخت که است بقدر و خست سرو و عظیم و برگش خشن و باریک اندکی و ترش و میگو  
و بقدر بخودی بزرگتر از آن و نیره رنگ لیل بر روی و در جوف او دانه های ریزه و به هم پیچیده و گویند اب اوسخ است  
و غده و غمره الا نمل مانند و مولف اختیارات و جامع انطالی دشمنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدیه و قان  
اقسام سرد و کمی خست که را شبهه ذکر کرده اند و از جامع ابن بطیار و جامع فی دای ظاهر میشود که اهل و عروق اقسام سرد و کمی  
و طر فادائل اقسام که است و جزو ال اهل غیر غمره الرع و غده غیر غمره الطرفا است و اقل سرد و در دویم خشک  
قبوضه و اندک طویته و مرارت و جامی و منفتح و مطبوع رخ و شاخ و برگ او چیده نرم و سده و درم سپر و وضع سفیدی سوس  
و دوسر که در ثواب تقوی جگر و ملین و درم آن و طبع او اباب غصص و پوست انار نایم مقام حب زریق است در ازله و روح خفیه  
و آتشک و کله و غله و مضغه و کچته و در دندان و ضماوش جهت تحلیل و درم جگر و بخور او تا بهفت و فیه چته سقوط دانه های کله  
و یو اسیر و چشتهای ریزه که اب از تر او و دفا کستر و اب طبع او چته خرد و مقعد و تقویت و نافع و در قطع خون سهم  
اعضاخا کستران مجرب و قدر ترش اب طبع او تا بهل جفتقال و از غصاره از ناسی متقال و مضغه معده و بدش جورا سرد  
و مصلحتش صنیع عربی است و شیخ و اد الطالی خرموده که چون کبریت را باب اقل ده و وزن و تقیه نموده بهفت بار قطعه کنند صنیع  
الاول را با و غمرش در دویم سرد و در سیم خشک و بعضی گرم و در دویم سید استند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون  
در اوع سواد و تقوی معده و جگر و سپر و اعضا و اشامیدن او جهت نفث الدم و بر وضع انضباب نزلات اسهال  
صغری و در طبوبی و بوداده او با گل خوردنی و در دویم و نیم او با یکدریم و نیم گلکار که دوسه دفعه بر دفع همین مقدار بنوشند  
چته قطع اسهال مجرب است و در جرس سیلان خون بسیار مفید و طبع کثیف و خسیانیده اشش و اب گرم که با اشکار بنوشند چته بران  
اگر بدین رقیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال چته دفع رطوبات مستفین و چون نفیع او را سه روز تا بهفت روز  
بنوشند و از عقب او دوغ و نان میدهند تا دل نمایند باعث نرمی بدن و خوبی رنگ رخا و تقویت معده و تقیه رطوبات فاسد  
ن میشود و چون با صندل و فستقین چوشانیده اب را با شکو قوام آورند جهت تقویت اعضا و عصاب و سده سپر و تبخیر  
چته متفصل نافع چون در کلاب خسیانیده و چشم بیکان چته دفع سواد و تقویه احقان و حده بفرغ و در رواج جهت  
خواب راحت و بردن گوشت زیاد و غمسل او جهت جرب رطب نیکو کردن رنگ رخا و دفع قلع و غمسل او جهت دفع  
رحم و در قرح و مضغه طبعی او بدستور خاییدن آن جهت تقویت لته و تا کله و نه این وضما و مطبوع او و در سگ



و آب جهت درم سپرز نافع و مغرور مصلحتش و دو قد شربت از ساییده او و در سیم تا چهار درم و پیش از نوش  
 عصف یا بیه انار آملق بر بی اسم بخت است و بیونانی اغش نامند بمعنی طاهر و پاک نبات او با بن شجر و گیاه  
 و در مواضع صلب قریب به ابها میرود و پخت خدای و قوی و صلب برکش از برگ زیتون ریزه تر و کرک شک بر سر ششانی  
 بخند و شبیه به بخت است چون برست ببالد بوی او و عطریه شبیه بسیار و گلش سفید مایل به سرخی و از رقی و بخشش از  
 فضل که چکر سفید و بعضی سیاه و ششادر ادرافعی نیست و دواست تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دویم گرم و خشک  
 و گویند در سیم و شش است و بعضی در دویم سرد تر دانسته و بعضی در دویم سرد در اول خشک میدانند و با قوه قضا  
 و محلل و مطلق و منفتح شده و در حیض و کشش لطیف تر و با ذره سرسوم و محففت منی و شکنده بادامی و زیاد کننده شیر و  
 گزیدن بار و هوام و سنگ دیوانه و سده و جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت کشودن حیض نبات مفید و ضا و او  
 جهت تحلیل درم صلب ایما و درم سپرز و جراحات و التواء عصب و در دیا و در سر طوبی و در رمی و در شل و تراش  
 و این شش نافع و بسته و طولی مطبوخ او در سر که بار و غن زیتون طلا و آب جهت و در شقاق مقعد و حمل و بخور  
 و برگ او با مثل آن بودینه صحر جهت او را حیض و جلوس و رطوبت او درم و مقعد و مرهم او با که تازه و برگ جهت صلب  
 انشیدن زشش که در آب جهت کسر قویا به و گزیندین هوام و مؤثر و بخور او نیز باعث گرختن هوام میشود و مغرور و صند  
 و مصلحتش صنع عربی قدر ترشش کنتقال و گویند برشش و در آن آن شادمانه است و صفت حد و از برگ او سهیل قوی  
 مجرب است و گویند نیکه کردن بر جوب او در تحت فراش گذشتن نافع اعلام قاطع نفوذ است اناناسیا  
 بیونانی اسم بختی است بمعنی منفذ الامراض گویند اسم جگر است و چون بخورند بر ریه و جگر که است بنابر آن  
 باریک اسم موسوم شده **الالف مع الجیم** اجنه هندی و خشیت برکش از برگ چار بن تر و شکوفه او چون آن  
 سرخ گره زده او خیده و بارشش شبیه به لیل و چرخش در آتش نسوزد و چون در دویم پنج او را نیکوب بخورند و باد و در  
 نبات یا شند برشند جهت حبس بول بسیار از موده است آجر گشت یونانی و در غریبه به با الف موده و بفتح الف  
 مستعمل است در دویم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و باب که قش شامیدن و بخت حصاره و ضا و او با آب غور  
 رفع شری و منع ظهور آن و با ملک و سر که جهت خرا و با سر گین کا و جهت او را م و بخور بلغمی و استقاخی و زرقی و سوزان  
 و در او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی اجر گرم جهت خیر طوبی و بارده و بخوبی موجب خصوصاً وقت که در  
 کل بران ریخته باشند و چون آب نیده را بسیار یافته در آب یا در شراب اندازند که آب را بخورند او را  
 این بخار آن بداند مرق قوی و در تحلیل مواد بارده و دماخی و ترلات فرزند و در سر که به سیدیل و موجب است و قدر ترشش  
 تا یک درم و روغن او که اجر او قدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده بر روغن زیتون یا خنده بعد از آن که  
 با ترع مملو کس تقطیر کرده باشند نبات گرم و سرخ النفوذ و مطلق و خلل و انشامیدان و جهت تقویت شش

موجب دانسته اند و در بول و جهت سایر علل فناء نافع و کشنده کرم معده و امعاء جهت منقبض بار و در بایع و دفع  
 باطنی و ظاهری سموم بارده و گزیدن عقرب و لقوه و فایع و عرش و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زرد  
 ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و التحال و جهت تحلیل آب نازل شده بیدیل و حصول و جهت کشیدن خون پودر  
 و ساقط کردن دانه بکوفه کرمها و مقدر و زرد جهت کشیدن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و سید سیرج الاثر  
 و سقوط او جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشیدن کرم دندان و تسکین المان و طلاء او جهت زخم انگشت بیدیل و قطره  
 او جهت نقل سموم و شترق او جهت بارده و بویا و قضا و او با شربت جهت درم سپر زنجبیت مفید و قد زرش از یک مثقال  
 تا دو مثقال و در صحره و مصلحش که مضر گوش است و گرده و مصلح آن نیز اجمود و بلبلت نهی که کفلس است بخوا  
 بهندی ناخواه است اجری بهندی شکسته است اجاص بفارسی الوی بخار نامند اگرچه شامل اقسام  
 الوی زرد و سیاه و الوی شش جنگلی و شاد لوج و الوی سرخ است و مراد از آوی سیاه بزرگ است در آل  
 سر و در دویم تر و ملین و در لقی و سهل صفرا و رقیق و مسکن حرارت دل و قوی صفراوی و تشنگی و جهت پنهانی حاره و صداع  
 حاره و خارش بدن نافع و طبع غیر طلال او در در و طلال آب که به نصف رسیده با قدری شکر سهیل خرب و بی اذیت است  
 و موافق سینه و مثل سایر ترشهای مضر حال نیست و نفور او مرطب معده و جهت قوی بخشیدن حاره مفید غرغره بطبخ  
 برگ و پنجه او جهت درم بهات و دفع نزلات و ماغی و درم کوزن و تقویت بن دندان و اشامیدن او جهت رفع کرم معده  
 و ضما و برگ او با سرکه جهت کشیدن کرم امعاء و مضر دماغ و مصلحش غناب و مضر معده و مصلحش کلخته و مر و دین مصلح  
 و کمند و عمل و قدر ترش تا نیمه طلال و بولش تر بهندی و الوی صحره و جفت و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صفی الکرم  
 از صفی خرب و بیست آن کمتر از آن و مفت حصاة و جهت ترش نافع و التحال او جهت حدت بص و ضما و او با سرکه جهت  
 قویا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در پنهانی حاره و التهاب و او و سایر آما  
 مثل آب است اجوان خراسانی بهندی بنج اجلا چندان بهندی ضد ابض است اجولا بهندی  
 فودنج بریات اجلی کروی و کلری کاشیرا بهندی عصاره قنار الحار است اجاص ابض است  
 الالف مع الحاء اجیوان بجا از ملین و یونانی و بمعنی راس الفی است و آن خرگیا بهیت شبیه بزرگ  
 بسان دینات خشن و باریک برگش از برگ اوجا و کاهور نیزه تر و بار طبعی که بدست جید و خار  
 و در غب و شاخهای او بسیار بایل سفیدی و نیزه دارد و جانب او برگ میزد و برگش باریک و نیزه و گلشن  
 او ترش شبیه به رافعی و بخش بقدر انگشت و بایل بسیار بی باریک و دراز در دویم کرم و در اول تر و مفت حصاة  
 در بول و حیض و ضمیر عرق و پنجه او مقادیم صمغ سدر وانی خصوصاً افی چون با شرب بنوشند و اگر با شرب و  
 ای مناسب با شامند گویند جهت در کرم موجب است و مورت خارش و جوشش و مصلحش نیزه و قد زرش

تا دو مثقال و بیش از آن ترنج است اگر چه لیس بخارسی کل گشت و رنگ زعفران و لغت و طبی کاجره نامند  
 بستانی او در دویم گرم و در اول خشک و بری و سیم گرم و خوش ناسه سال باقی ماند منصف با قوت قابض و محرک  
 باه و منوم و محلل و مقوی چکر و گدازنده خون مجذبه مطلقا و ضاوا و با عمل جیت قویا و با نیت بر تانیه جیت احتباس  
 بول مجرب و طلاء او با عمل جیت بهن و برض و قلع اطفال و با سر که جبهه خارش بدن و او را م حاره و با بزرگ  
 و درم چکر مفید و مضر سپر زه مضر و دهن و مفسد و مصلح عمل و قد ترش کیمتال و چون با کوش بختنا  
 باعث زد و مهر شدن آن و لذات اطعمه میشود احداق المرضی بهار است و آن نوعی از افغان و مذکور خواهد شد  
 احداق البقرغ اسود است احط و با سرانی اسم شرم است احداق و احاد و با بیروانی  
 الالف مع الخاء اختار البقرغ یا تمجید سر گین گاد است و در آخر اول گرم و در دویم خشک و محلل  
 و جاذب و آتاسیدن و بیشقال ناسه مثقال و نیم سوخته او جبهه استقا و رفع سموم بسیار را زوده است و ضاوا  
 نانه او که سرد شده باشد جبهه جراحات عارضه از کار و امثال آن و قطع سیلان خون و تورم و اندام  
 و در مفاصل و عروق است و رفع کزیدن بواس و دوفی بار و جبهه جوشه با سر که جیت درم حاره و با عمل جیت او را  
 بارده و با بزرگ و گدازنده و امثال آن جیت استقا و با غفران جیت کشودن خراج و با باقی جیت و درم بتان و با آب  
 اسفیل جیت قویا و مفسد و دار الشلب مجرب و با سر که جبهه ضاوا و خازیر و او را م صلبه و لول و گدازنده و زبور و درم و  
 در درازن و گدازنده و در غن زیتون و گدازنده و بریدن تا خشک شود جبهه بیرون و در غن و بیکان  
 و امثال آن از بدن و نیز ریاضه و با جیت اخراج جنین مرده هرگاه که مدتی بگذارد باعث کشتن جنین زنده و ترش  
 زه و نهیکه جبهه رفع توجع می و ریجی سیرج الاثر است و بر مفعده جبهه در دویم آن و طلاء سوخته او با سر که جیت  
 جبهه قطع رعات و دفعه و برینی بدستور جبهه رعات و بار و غن زیتون جبهه نفوس بخور او جیت عسولادت و گدازنده  
 است و قطور ساییده او با بار و غن با و غن و شراب جبهه الم و ضربان گوش بسیار مفید آخر و س بیروانی و مار و بطن  
 است آخر اس بیروانی کثری بری است اخیلوس بیروانی ناخواه است اخله لغت مصری استیاج  
 اخیلوس خردل بری است آخر لوط کرات بری است آخر لوطوس کرب بری است آخر و س نبات غیر کتم و س  
 نبات او گدازنده بسیار گیاه از زن و ترش سیاه و ریزه و ترش سفید و ترش و او و جیم و گوش استمل است و با قوت محلل  
 محلل و قابض است اخیلوس آخر و س الالف مع الدال او رک عربی است و

بخارسی او به سلطانی نامند در اول سرد و رسیده او در دویم تر و مسکن جبهه است صفرا و طین السبع و در جبهه  
 قابض و آب برگ کشنده گرم معده و نارس و مهمل و قاطع فی و فغان و مفسد معده و مصلح  
 و آب او رسیده جبهه سرد حاره صاحب نبات نافع است اول و لغت بربری اخیلوس

که اسد الارض عبارت از باشته اوقوس بیونانی عوام است اوراقش از بون است او یونانی  
 عبارت از ابا زیر است او یونانی عبارت از افادیه است **الف مع الة ال اندر کون**  
 بفارسی از بون است اوراقی بنال مجت سرائی است و بفارسی بگوید در تنگمان مازندران کلنج داراوندی  
 است مدوچین و بسیار رخ خشک و نبات صلب بعد از آنکه در آب صیابیده پوست اورا گرفت باشد بسمان ریزه بای  
 کرد و برکش از بزرگنفت سبز تر و سطر تر و گلش مثل نغش و در غایت سرخی و ساقش از ساق نغش بطر تر و سرخ  
 و در آخر سیم گرم و خشک و سم حیوانات دم دار و با نحاصیه مبدل مزاج بسیار سرد است بخران طبیعتی بدو خلق  
 حلقه و هبه فالج و در دگر و امراض بارده عصبانی بخرت ضداد او چته کلف و جرب و قوبا و عرق النساء و مفاصل و  
 امراض بارده مفید و شش زهرین و مسکو و مصلحش شکر و او یونانی خوشبو و قدر ترشش از یکد الک و الک و الک یک  
 انتقال آتشنده است و در کتب هندو خواص بسیار ذکر کرده اند چون به صحت نه پیوسته بود ذکر نموده و  
 تحیر معجزانان ترکیب نموده و در دستور تانی مذکور است و در دفع فالج و استرخاء و در دهای بارده جرب  
 و مبدل اندر بونانی بخت سیاه رنگ شیشه بلم و بر روی و خیزهای مثل کوه سته و گیاه افخار دارد  
 بقدر ششبری و بسیار شاخ و برگش شیشه به برگ کرنب و ترشش شیشه بخل و خود در آن دو عدد دیاسه عدد  
 و از مایل بر روی و نبت او کشت زار است و سیرانی عطیانامند و بفارسی چوده صباغان گویند و او غیر چوده  
 کا در آن و شیمی بخور مریم است و در بدن چوک از شیشه و جامه مثل صابون است و در وسط سیم گرم و خشک  
 و جالی معطر و منفع و سکن فواق و در بول و حیض مسقط و نبت و نقت حصاة و محال و جاد و نبت و باق و نبت  
 و چبه گزین بوم و شکی در آن و دفع مواد مفاصل نافع است بقوه مسهل و هبه احتباس حیض و ضاد او با  
 سر که بیت عرق النساء و دار القلی و درم سبز و حول و هبت بواسیر و مقید جم و اعانت بچمل و ذر و او هبه و اجات  
 خینه و سوطان منفع سده مصفاة و نبات معطر و طلا و خاکستر او هبه مفاصل و در دورک نافع و مضر اخشا و مصلحش  
 رب سمور و کیر و قدر ترشش تا یک شقال و در انتقال آتشنده و بدش در نفع سم بولش و انترنج و زرا و نطریل  
 و فودنج است اوراقی غیر از اراقی است و در ترجمه با هر دست جوک مذکور است که آن شیشه بد البحر و در نهایت  
 حدت و نبات محال و سکن در دهای بارده مرنه است و خوردن آن بقدر الکلی آتشنده و در اطله مستعمل است  
 و ظاهر قسم نجم زید البحر است و او یونانی عبارت از افادیه است و در کتب فارسی گاه مذکور بدشتی نامند نبات شیشه بکولان که نوعی از اسل  
 بخش غلیظ و بسیار شاخ و بارک برکش ریزه تر از کولان و از آن حجم و قد کوچک تر و مایل سبز و زردی  
 نقیل الراجه و شکوفه بسیار دانوده و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده و بقیقورید و س فرموده که قسم از او را  
 بایات سیاه رنگ و در دیم گرم و خشک و محال و منفع و در بول و حیض و فضلات و مقطع افلاط و منفع و نقت

حصاة و مسکن با روده باطنی و مقاوم سموم هوم و جهت درم جگر و سده ان و درم ششم معده در رفعت  
 الدم و بارها و جهت استقامت و عمل کرده ریه و شش و عضل و با مصطکی جهت تنفیه فضلات و ماغی و با ترنجبین  
 جهت سبزو یک متقال و ارباب فضل با سویه جهت رفع غلیان مجرب دانسته اند و جهت از آله خوف تاخیر جهت  
 درم بار و جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمع اعضا و جلوس در طبع او جهت درم رحم و درم مفاصل و منصف  
 و ستون و جهت درد دندان و تقویت لثه و عجز و دفع رطوبات و مداومت اشامیدن طبع او جهت مفاصل باره  
 نبات مفید و با مسکنین جهت اواخر تهایی لطیفی مجرب و شکوفه او لطیف و در افعال ضعیفتر و مفر کرده نسبت  
 ادرار و مفرخ و درین و مصلحت کلاب ضدل و قدر شربش از نیم متقال تا یک متقال و بدش را سبب شست  
 ویدل فجاج او قصب الذیراست و عرق اواخر نبات لطیف و با قوه تریاقیه و در افعال شبیه با اوست و در غرض او  
 که شکوفه اواخر دروغن زیتون بقدر یک ادراب شست که گداشته باشند و دو ماه تابستان در اقیاب پرورده  
 و سه چهارم ته صاف نموده و شکوفه را تازه کرده باشند و دریم گرم و خشک با قوت قابضه و اشامیدن او جهت  
 تحلیل درم بار و باطنی و طلا و او جهت دردهای بار و برص و ریائیدن مواد انواع خارش اعضا و دفع مانده  
 و در لک او جهت درد دندان و درم لثه و جوشیدن دهان با قوت است او ارقیون با عقا و جالینوس  
 چهارم زید البحر است بر سر رخ و بسیار یک و از فرنگ از نه شبیه بر بره و اسکوس و در افعال از زبده البحر  
 و از محوم قویه و قدر دو انگشت کشنده و طلا و او با آب جهت عرق الف و درم پستان و جرب کف و بشور و انجلی  
 او جهت رفع ناخن و بیاض قوی چشم و او بسیار موثر است او ریحون بفارسی گل اقیاب پرست مانند نبات  
 است مانند شجر گیاه بقدر ذری برش بی زواید و نرم بقدر برگ چرب و باندک زبده و گلهای او بزرگ و پهن  
 و در و زرد و خوشه و در وسط او برگهای ریزه سیاه یا بل سیرخی و نبات خوش منظر همیشه و با قوت  
 دارد و حرکت او و در میکند و بری و قویتر از نباتانی است و شربش اقوال مولف اختیارات برابر با بصر و شفا  
 نخواهد بود و در ویم گرم و خشک و جالی و با قوت تریاقیه و در حیض و فضلات و مسقط جنین و مسمی و مسهل  
 و مفت حصات و جهت جراثیم ریه و تقویت معده و جگر و وجع فواد و بواسیر و گزیدن هوم و گزیدن ان  
 و تنفیه دماغ و احتشاد رنج و تلخ و تصفیه سده دماغی و نقصان چشم و استقامت یرقان و ام صبیان و امر اضرار و  
 و چهار درم از آب برگ او با آب گرم صقی قوی و یک درم او مقوی دل بار و المرنج و مورث قصب مجرب در لک  
 و در و دریم از برگ کوبیده او جهت اخراج جنین و دفع احتباس حیض و ضداد او جهت درد مفاصل و عرق الف  
 و خازیر و بر جهت نفوذ و حمل یخ و مسقط جنین و میل استنی عاقر و آب پنج او جهت درد دندان بار  
 و مفر سبز و مصلحت فایده و عمل و مفرخ و درین و مصلحت مسکنین و قدر شرب از آب و گل و



تا چهار مثقال را از جرم او تا یک مثقال و بدش مثل نصف او سلین و ربع آن غفران است و از خواص او است که  
 بر گل آویخته و از دود او خوش و چایا میگزید و چون حامله قدری از آن در دست چپ گرفته بر روی او بگذارد  
 طفل ضرر عظیم میبرد و اگر در تهاست و نوزاد را در باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** آنچه در کنار اباها و  
 بیشها و سایه ها و در بستانی مانند برگ او مایل بند ویرد شبیه گوشش میوه در گیاه او بیاض و بی گل و بزرگترین برین میوه  
 و شاخها او سه پیک است و چون بدست بماند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع را فخر و درسم سرد و تر و با  
 قوت قابضه و با اندک قوت مقله و ضما و دشمن با آب و جهت درم حاجتیم و سایر اعضا و حمره و قطره آب او جهت  
 در در گوش و درم جار و در سوط او جهت صلا و جار و نافع از سکن التهاب است و غنیان و مسقط کرم معده  
 است و بری آن سه قسم است قسمی شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای سفلی سرخ و مخروط  
 و برگ ها باریکتر و دراز تر از نوع بستانی و مایل بسیاری وسط و بدست برگها محراب و اطراف برگها تنه در و در  
 زوج بر شاخها بسته و در شاخه مثل بر شاخها ریزه و گشس را جودی و بعضی را گلشن ریزه و بخش بقدر گشس  
 و فرق در میان تقسیم و سقوط و قدری و نالت که این بزرگم و دراز و ریزه است و سقوط و بقدر این شکا است و در اوت و در و در  
 خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و معوی معده و محلل و مفتح و مدر یبول و صفا و او جهت  
 گردن انقی و سقوط او جهت لقوه و طلا و پنج او جهت زهر چشم بسیار مفید و غرغره او یا ماد العسل جهت تنقیه طرا  
 و نافع نافه و مفر شانه و مصلحی فزونی بخش و قدرش ترش و در مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم  
 دیگر را نبات رگزار است و شاخهای آن بر روی زمین بین میشود و گشس مایل بند ویرد و بیکل و بسیار شبیه  
 بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با حراقه است و گویند بیکل نیست بلکه بجهت نهایت ریزگی و چسبیدن و شاخهای پند  
 مری میشود و درسم گرم و خشک و جهت سموم و اورام بارده و دفع انار و جذب بیکان و خارا از بدن نافع و ضما  
 عصاره او بر کرم و قضیب براق باعث تحریک عظیم و باه حتی پیران و مایوسان را بحال می آورد و در مصلح  
 او را چون ضما کنند درین اثر ضعیف تر است و قسم سیم بر گشس مایل بند ویرد و خارا ناک و مرغی و شاخش شبیه و  
 و غرضش بر روی زمین در آخر سیم گرم و خشک و با قوه سمیه و زبون ترین اقسام و معنی قوی و سهل و زیاده او  
 کشنده و الهاق برگ او بر خوار باعث سرخی بشیره و شیر او مفرح حله و مولف مالایس که یک سه مثقال  
 و نیم او را جو شایده آب او را با نافع نبوشند و از عقب آن مایه شور بخورند و جمیع کرم معده را دفع میکنند و دیگر  
 شکون نمیشود و مولف تذکره این خاصیت بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این نموده و بعضی میزاید و اقفا  
 ان الفار غیر از بخشش است و همچنین از سایر کتب نیز همین ظاهر میشود و درم بخشش بهشت و بعضیات دیگر از جمله  
 ریزه و برگشس گوشش موش مایل بند ویرد و گل او سفید مایل سبز است و بخشش نیم حیان و شفاف



می باشد اگر آن وقت مسواک است شجره و قریب به رخت اندازد و برکش عریض و خزان نمیکند خاره و اگر پیش  
 مایل به سجده و ترشش بعد از رسیدن سیاه میشود و باندک حلاوت است در اول گرم و رانده و ناخنک جا  
 و محلول مطلق و منفع سده جهت دفع رطوبات لزج و رطوبت خلط و ضما و مبلوغ او در روغن بیتون جهت تحلیل دم رحم و  
 بواسیر و سفتی و طبع او جهت عسر البول و تنقید مثانه و تخم او جهت تقویت مسده و غلظت اهل بختان و ضما و برگ او محلول در  
 نرگلات و ماشیر و عسل و مسواک کردن بچوب و جالی دندان و تقوی اندک اندازد و مسورت جوشش هات و مسج و مصلحش  
 کثیرا و قدر ترشش از پنجش نصف رطل و از تخمش یک سده و نیم دیدش صندل است اگر بکان بلفغ فارسی سنگ ریزه با  
 سبک است زرد رنگ و کوچک و محرق لطیف و طلاء مکن با کشید و مانند او جهت ادرام حاره و با محلات جهت بردن  
 گوشت زیاد و باقیروطی جهت رویانیدن گوشت و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع است و احتیاج با زخود و اولی است  
 اگر در مزاج از او زیاده باشد چهار برنج نهند در دویم خشک در حرارت و برودت معتدل و با الحاحیه و در حرور المزاج حرارت  
 بار و المزاج برودت احوال میکند و ظاهر جهت این تاثیر قدام اکثر متاخرین مرضی را فرود برنج نهند و اندک مخصوص اصحاب  
 اند چه در مرضی احوال کیفیت متضاده و در اصحاب کیفیت متوافقه شرط است و حکما اهند متفق اند بر آنکه اکل او باعث طول عمر و  
 صحت بدن است و در حدیث نیز این معنی رو یافته و برنج هندی از ذوق کمتر و او را چندان نماند و برنج فارسی قیض  
 بیشتر و سفید او در تغذیه قویتر و اقسام او مسدود و قابض و به تنهایی قلیل غذا و جهت زحیر و اسهال و مکرر اطفالان رحم و امراض  
 کرده و مثانه سفید و با شیر و شکر کثیر غذا و مریضی مسمن بدن و مولد می باشد و با دود تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال  
 صفراوی و تشنگی و غشای نافع و با شیر و زنجیر و بایه کرده بر روغن جهت معض و اگر او مصلح حال بدن و رنگ رخسار  
 و مولد خلط صلیح و مسورت دیدن خوابها خوب و مولد قوی و مسدود و اعتدال طبع و مصلح خفیا شدن انگیشت راب بخال و  
 خوردن او با شیرینی و چون در آب ترمیم بچشاند مرغ سده او میکند و انامیدن آب بطبخ او مثل ما و انشیق مسکن لزج اطفال  
 مراری مسدود و اسهال و با شیر تازه با الحاحیه و در روز خوردن جهت تولید غنی و جریست و تقویت آب مغسول و جهت تسخیر و جری  
 اسهال نافع و در جلا دادن جواب بریدیل و آب بخال او درین قویتر و طلاء او با ترشش جهت کف و انار و ضما و او بایه جهت  
 و نبل و زرد و ترشش جهت جراحات تازه و انامیدن رو بربخ که بسیار نجات باشند بایه کرده بر جهت از اسهال مزاج  
 اسهال دای و مسج نبات مجرب و آب مبلوغ مسدود و مسقط خیل است و پوست ششک که بسیار نرم صلا بایه کرده  
 شند از جمله سوم است و گویند یک مثقال کوشنده است و مولد مذکره و مثله این اثر است و مرکب و مصلح عسل  
 اگر در برنج که در جن سفید کردن و نیم برسد جهت قطع رعان مجرب و بدل برنج او جو خصول است اگر در  
 و مسکن او درخت صنوبری بر است و زفت رطب از آن حاصل شد و از سطون شرب غلیظی است که اگر  
 زیت هندی قویتر از خر و مقوی اجزاء یارده است اگر در هر یک از اینها به ششیه بسیار شکرانه و به ششیه

و مولف تذکره گوید که آن پنج سوسن سفید است که قیاسی از اسوسن از او مانند و زین عبارت از دست نبات گرم و خفا  
و جانی و طلاء اوجیت مطبوع خون بواسیر سفید و اشتهای و نبات حرص و قدر ترش تا یک گرم است و مولف فالایس گوید  
که پنج سوسن است که دلبشت نامند از حیوان معزیه از غوان فارسی است گرم تا اعتدال و مخرج اخلاط از جهت  
برودت معده و ککبه و تصفیه لون و طبع اوقتی و مقلی الاث مقص منبده و سوخته و احابس ترف الدم و حصاة نیکوست  
و زمان از خطاط میسازند و ریش پنج در ارجون بقدر دود و در هم بچینانند و مقلی قوی است و مصلح برک غاب نام بشر  
صندل سرخ و نصف انگ کسرخ و دانه از غوان در او و عین قایم مقام تنبیه است از ارقیو بیانی تخم سیاه و دانه و  
و پنج و در میان گندم و عدس باشد و بفارسی بهک نامند و محلل و ضا و او با سر که جهت ادرام صلیب جاره و تسکین درد و  
نافع و روی الفه و افغان و سموت تو لیم ریجی و مصلح سر که مخرج بشرینی است از پیری بفارسی خرگوشی  
و عربی بنور گویند و از رب هر بار از بار سیرابی است و آن حیوانی است معروف و گویند مثل خان حایض میشود و متقلب بود  
نرا و بادکی و بالکس بهترین اوسفید است در اول سسبیم گرم و در دوم طبع گویند خشک است پوشیدن  
پوست و اسحق مرق و معده خلط و قاطع بواسیر و مافع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق و احابس خن  
اعضا و خون برشته اوجته اسهال و تیره امعاء و رفع سموم و طلاء خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و بتوری که آب سفید  
از آن ترشح کند و بچوشن خشکی که در سر هر سرد و سکن در دمای کهنه و مغز سر که مشوی باشد جهت رسته مرضی و دلول او  
جهت اصلاح امراض نه در دانه اعانت بود و یا مندن دندان طحال و خاکستر و باغ او بایه ترش با العسل و با آب  
پیاغضل جهت رفع و الاثعلب سیراب او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سر که نبوشند جهت صرع و تحلیل شیر مخدر  
و معده و گزیدن لقمی داد و به قیراط او به شراب جهت دفع تب برنج بایه نسبت اند و طلاء او جهت سرطان  
الفعل و در مثقال او را چون نبوشند جهت رفع سیلان بطبات رحم و شکم و اشتهای و محمول آن بعد از ظهر هر روز  
هر روز نیم مثقال مافع حمل زمان و در سر او را تا شیر عکس سیراب اشش و جلوس در طبع آن جهت نفوس و مفاصل و خوردن  
گوشت او موله خون غلیظ و بهتر از خونی که در گوشت گاو نبوشد بهر سرد و جهت بول در زانش سلس البول و رسته و فای  
و امراض بارده مافع و اصلاح او بچین است به بخار آب بار و غن و شبت و مضر خورد الزراج و خشک کاسنی و سرکه  
و انار میخوشد چون مجموع او را بچینه تناول نمایند جهت خدر نافع و هرگاه مجموع او را بسوزانند و سه مثقال از آن بوشند  
جهت سنگ ریه و خید و چون بچون او را باک نکرده و در ظرفی بسوزانند و بار و غن گلکس طلاء نمایند جهت ریه بایه  
موی بسیار موثر و ضما و خاکستر استخوان و محلل خازیر و بیه او جهت شقاق و دفع رختین مود بول او جهت  
با صره و سرکین و بقدر نیم گرم تا یک گرم شرب جهت سلس البول در فرامش نافع و تعلیق بر دوشم او و شرب  
در نظر ادمونت تذکره گوید چون هفت روز هر روز و وجه از مغز سر او با دانه و از قیه شیر تازه نبوشند





ارشد انق است ارومه ابو خلد است ارجالون فاشرا است ارفقی بیونانی خلیج است  
 اریزه بفارسی ف رومی است اروانه بفارسی خیری صحرانیت ارندی بهندی خود است  
 ارزق بفارسی و خنات اروه بفارسی ریشیات اردک بفارسی بطا است **الالف مع**  
**الز** از المجهیه از او و خشت بفارسی اسم دختی است عظیم ترش شبیه بز و در باخونه و خنخش مثل تخم زرد  
 در انچه با هم می رسد و تها در دشت می ماند و برکش سبز السبل بل سبای و شبیه بزرگ ترنج و خزان نمیکند در  
 شنبان جلی دار نامند و در بطبرستان طافان نامند و نوعی را شبیه بقدق و این نوع انسموات است و در سبکی خنجان در  
 بهندی بکار می برند و گش سبز شبیه بخیری و در غایت خوشبوی و گش در سوم گرم و در اخر اول خشک و مفتوح و دماغی  
 و برگ دکشته قمل جهت دار کردن موی موثر ترش انسموم و عصاره برگ ابو با عسل جهت باد قلع نافع و مفتوح و در  
 خفقی است و جهت سموم بارده و عرق انس و احتیاس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در فانه مفید و قدرش ترش تا نیم  
 و عصاره شاخهای ابو با عسل و با میوه تنق و صمغ سموم و برکش سموم حیوانات و بدش و در کردن موثر است  
 و چون پوست او را با پخته قال شاتره و بلیه سیاه ده منقال بچوشانند و طبع او را بنوشانند جهت تبهای بلخی از موده  
 و یکدیگر هم از تخم گوشتنده است و مولف تذکره گویند که عصاره او مفتوحه و مانع غشیان و ضما و برگ و شاخ او محلل  
 خنیز و طول او سکن صدام بارد است و مولف جامع بغدادی گویند که وقت شرب عصاره او بسیار و پائیز است و در دو  
 فصل دیگر ممنوع و در وقت اتمتی قروح میخورد و چون عصاره برگ غر او را با قدری مردار سنگ ساینده بار و غن کلسه رخ  
 چند روز بر روی یکدیگر برسد بالنده و هر روز یکبار بخندد و بپرسد روز یکبار بجام روند و بعد از حمام بدستور ببالند و سر  
 بیاسی خفیفه پیشیند و موی را بر داند و قروح او را از ایل کند از راه او کافور موی است از و ر و بفت بر بری خنقون  
 است از وری دار شینغان است از و ابرکی جرات **الله مع السید المصلح اسرور**  
 گرمی است که در سبز زار و رنگ زار می باشد ضما او عصب بقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی  
 سفیداب نامند آنچه از قلعی تربیت میدهند اسفیداج رومی گویند و بهترین قسام است چون تلغیر اصفیاج کرده با گور کوبیده  
 با تخم ان غشیه بر روی یکدیگر گذاشته در خم سر که یا طری که سر که تند داشته باشد گذاشته سر طرف را محکم نمایند که بخار  
 بد زرد که قلعی بر روی ارم بریزد پس سر که بر روی در ده خشک کنند پس ساینده به بزنند و همین عمل مکرر کنند تا قلعی حل  
 شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی هر که است و آنچه از سرب تربیت دهند یکی به همین دستور است و یکی از  
 اوست و آن بار است نه اسفیداج و در احراق او اگر کبابه شود سرخ حاصل میشود در دویم سرد و در سوم خشک غسل  
 ان شرط است تا بخت و لطیف بی لذت شود و سرد و سردی و قلع گوشت زیاد و در مل قروح و جهت سرخ شدن  
 در وقت کلسه نه جهت در سرد و با شرد خزان جهت در جهای حاره و مفاصل جار مجرب است و جهت زخمهای و شقاق

در چشم و بنور آن دیامی برین چشم حیوانات و با شیر و خزان و سفیدی تخم مرغی و چهره رخسار و باب عین الثعلب  
 در اوقات جهت باد سرخ و بنور و نرف الدم و حله و در مراهم با اقلیدیا و اب پنج جهت منع رویدن موجب دانسته  
 اند و جهت رفع بدوی زیر بغل و کج ران و حمل او جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و انشامیدن بنور خاق  
 بنزاید از یکدستم او کشنده است و بدش بار و سرخ است اسفید ارج الرصاصین بباری سفید اب نبرد  
 نامند و انرا از سنگ براق و صفای کج و امثال آن در نبرد و نواحی صفایان بجل می آورند بجای و مغزی و رافع آثار  
 جرب و صاف کننده بشره و قاطع نرف الدم جراحات تازه و رعاف و طلا و اب باب جهت باد سرخ و او را م حاره  
 مجرب است و خوردن او کشنده است **اسفید** بفتح اول و ثانی ثلثت عرب اسم نباتی است که از آن حصری با مندان  
 ایها زمین یا پدر میر وید و نر ماده می باشد نرا کولان نامند و آنه اوسپاه مایل با سدره و نیز گتر از تخم ماده و گیاه  
 خوش و منظر تر از ماده و هر دو را فرخ مرکب از برودت غالب حرارت قلیل و محمل در دها و ضما و جهت استسقا  
 سهر و مالچ و یا و خاک سترخ آن قاطع نرف الدم حبس اعضا و محمل خازیر و جهت حله نافع و نثر ریزه او قند سره و هم با تر  
 جهت اسهال و نرف الدم و با قوه دره و ضما و بر کما متصل و پنج او جهت گزیدن پروام و ریتل نافع و نثر ریزه غلیظ او نبات  
 منوم تا بنجد رجم او مورت سبب و مصحف کل انگبین عملی و فلاغی و نثر ریزه او که ماده است جهت ایدان توید  
 و مستقی و غلیظ او جهت ایدان یا به سفید است اسفید گیاهی است غلبت او ریزه را با سه و شاخهای و دراز  
 و زرد رنگ و برش شبیه برگ ترانترک و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برش با یک  
 و انحر و در سیم گرم و در دیم خشک محمل و منفع اخلاط غلیظه و در رقیق او ارام و سموم و معض و ریاح و معیدیل و ضما و مطهر  
 و رقیق او را در رقیق او ارام طبعی مجرب دانسته اند و طلا و مطبوخ او با آرد جو جهت حره نافع و قسمی از او را برگ ریزه تر و  
 ساقش بر عصبه بر روی مین می شود و در اطراف شاخهای و غلافی بسیار تراکم مانده غلافهای پنج و از آن کوتاه  
 تر و نرم تر و تخمهای بسیار ریزه و سیاه و ریزه و بسطری گشت و گلش مابین سرخی و زردی و بسیار سده طعم و اقسام  
 اول کمتر و تند تر و در ریزه را و کوها میر وید نمیدرم او از پنج بخش جهت در اخشا و ریاح غلیظه و گرم معده و قوی  
 ریخی و یکدستم او جهت گزیدن محرق سموم قاتل جرب است و اندو گویند ضما و اکل او اینها را کوچا میکنند جهت محمل  
 نید و چون در اباشخ با السویه و غده و گندش از هر یک مثل نصف او حبس بازند و هر روز و در هم بنوشند ریاح  
 مین را زایل کند و هرگاه مداومت نماید بختین با الکل رفع نماید و مضریه و مصطش صمغ و قدر ترش از نیم مثقال تا دو درم  
 شش نعل او خولجان و نصف اسارون و سدس او در دمانا و در صباغی بدش غصه است و مستعمل او پنج و تخم ایت  
 سفید بباری بر مرده گویند و ان چیز است که بر روی سنگهای کنار دریا بتکون میشود قسم از او که متخلف و وسیع  
 و نرم و شبیه او پند و بنور آن است ماده گویند و کیمی باقیهای صغیر است نر نامند و را ایل گرم و در دیم

خشک و مجفف و محلل و باقوت چنانچه چون تازه اورا یا سرکه نمزنج یا شراب تر کرده به جراحات تازه بگذرانند این  
 دهن و باطنی صیت قاطع نرف الدم با غسل مطبوخ و مطبوخ باب جهت التیام زخمهای کهنه و خشک و مجفف و قوی  
 و سوسنه او چنانچه نرف الدم قویتر و جهت رمد یا بس جلا با صره و قلیله تازه او به تنهایی یا بنیبه لکان صفح افواه عروق مضروب  
 و جراحات حالبه و محرق مفصول گردد و بهین نافع تر است و چون قطع او را بقدریکه توان فرو برد بجای طبع نماید  
 یا طریقت نماید و در کفر کفره طباکه که دایره که در دندان چنانکه تا در کف او در ده در فم که در سفل که با بنیبه و خشک که در فم  
 او به هم میرسد و قنیت حصه محرب و چون خواهند که بجهت زیت اسفنج را سفید کنند باید قسم داده او را با آب تر کرده و در کفر  
 در اقباب نهند و یاد و با طباب باید که است تا سفید شود اسرار بکبر اول بلف مغربی اسم نبات شجریست نبات و در باها  
 استاده و اصل یا خصوص یا قلم و ساحل جده است و در ابتدا ی و سید کیان بقدر زرقی شعیبچی العالم است و چون  
 مخاوی روی آب شود از در برگ و شکوفه شعیب مجور و ظاهر میشود و غرضش بقدر فدی و مستطیل و مغرب و با اندک شانه  
 و چون بخورند از قلیل او سدر و اکثرش سبب ناراض میگردد و آن غرض که القوی و مستحق و بزرگ و بخور او جهت و در دندان است  
 او با شیر تازه و در محروق و با شراب و در بیهود نبات خربکه و محلل صلابات و صفح سده و شش حرارت غریزی و حالب غلات  
 رتق شترش از نیم مثقال نگیرد هم است و صحنه او زنج و بعد از خشکی شعیب بکندر در قوت و بار و با نبات صفی جهت امراض نادره  
 در نفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفسار سی شیر مانند گوشت او در صمغ و مورث شجاعت و ضما و پیله  
 بر کمر و کین ران و انشین و قنیت و مقفه مقوی جماع و قطره او بار و غرض تخم انجیره در احلیل و شعیب و در طباب و ادویه و در نفع  
 و اشامیدن بکند آن که از نر باشد باز در تخم شترش جهت کسی از زبان بسته گویند محربت و وقت استعمال  
 او را در صحن لال ماه شرط دانسته و گویند جلوس بر جلد او جهت رتق نفوس و بواسیر محربت و بستن پست او با سوز کردن  
 اطفال پیش از بلوغ جهت از اصرع و بخور موی جهت گریز اندین سبلع و در فته پ بومی نافه و طلائی و زهره او پریدن  
 باعث گریختن سبلع از آن شخص و ضما و باید باین چشم او بر رو مورث مهابت و نظرای و قضای حاجات و گند استخوان  
 قطع از جلد او در میان جامها مانع گرم زدن و اگر در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون بگر هم سرگین او را در شراب  
 حانوده بمقدارین شراب نهند سبب نفع خواش این گردد و گویند شیر از او از و سس سفید تا جدار میگزیرد و در وقت  
 جامع الادویه از اسطر قتل میکند که باب خضیه شیر نبات مقوی دل و باه است و چون بنگانند و یا نوره سرخ  
 طبع نموده خشک کنند بروغن زیتون چرب نموده باب گرم ناشتا بنوشند جهت جمع دردهای سوزش و نفع و مفعول  
 و زجیر و در رحم و در کربنات سفید است اسطوخودوس بنیامنی حافظ الارواح دان گیاهی است  
 بزرگ ستروان از آن تر و با یک تر و گلشن یا بل سفیدی و ساقش واحد و باریک و بیشاخ و در قد کمتر از شنبلیله  
 و قیده او منراکم از اجزاء شنبلیله بخوبی نجو مایل سحر و تنه طعم و با اندک قنچ در اول و دوم گرم و خشک گویند محربت

[illegible]

و سرده کهنه در بر او استقا و سپرز و عرق النساء و مفصل و قوس و صریح و در دو گوش و شقیقه و در سر بار و دندان  
 و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سواسی قروح باطنی و مجری المزاج و اسهال و موسی نافع و منشوی  
 که بخیر گرفته در آتش بخیه باشند بخدی که خیر منفع گردد و در شش و آب مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخی صلیه تقوی  
 معده و چون تخم فرغ را در جوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند سهیل اخلاط غلیظه و مستدل آن و چون کوبیده  
 او را با فطر و ن قید بر روی آن در پارچه بسته موضع دارا التقلید یا بان خیدان بماند که بخون آورده موسی بر و یازد اگر  
 محتاج بکسار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نماید و هرگاه ضعف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زیتون بچوب شانه یا بنشیند  
 شود و آن روغن را صاف نموده برکت یا بهایا بماند و کف یا را تا صلیح بر زمین نگذارند و کهنه صلیح عمل کنند عاده شوره  
 باه مایوسین کنند و اگر تخمین بچوب دانسته اند و اشتامیدن قیراط او که در غسل بخیه باشند جهت احتیاس بل و در معده  
 و سوزم و تقویت معده و یرقان و سرده کهنه در بو و قف مده ریه و معض نافع و آب برگ او را با دو خندان غسل بچوب  
 آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و یا شنیدن آب طبع او در خانه و پستور و قلین آن بجهت طرد حشرات و هوام موثر و چون  
 ریزه کرده در روغن زیتون بچوب شانه یا یا خشک شود طلا در روغن نند که جهت جود اطراف و سرما زدی و در مفصل  
 و قوس و در دو گوش سده آن و با هم قلیلی که اگر جهت قروح شهیدیه و جرب متفرج و یا بس و حک و خرا و یازفت و حیا  
 بنور یا بسر اطفال مفید و قیراطی اغضل و ریشهای و که با هم کوبیده باشند متقی قوی و صفا و بخیه ثانی و شقیق  
 که از سرما عارض شده باشند جرب صفا و مطبوخ او در سرکه بجهت گزیدن افعی و بوی و کشنده کسبهای گزنده و بالخی صلیه تقا  
 منش و ساعت و داشتن آن باخ و موجب بر سبلع و هوام و مار و قمل و مورچه و گس و چون او را کوبیده با آب و آرد  
 کرسنه را خیر نموده بنوشند جهت استقا مفید و چون جوف غشال کوبیده بر حمام برین بماند بقی را که هیچ و در اطراف  
 نمک زایل سازد و موجب است و چون نزدیکش که غرس نماید انگور را با صلاح او در غرسل او در بای و دخت آنار و به نافع  
 ریختن شکونه آن و تخم آن بلبل طبع و جهت معض و در مقلعه و رحم نافع و چون کوبیده یا سرکه جها سازند و یکد و ازاد و میانی بخیر  
 که داشته یکروز در غسل رقیق جیسانیده بیرون آورند و بخیر را بماند و بعد از آن آب گرم بر آن زن بپوشند یا ابلی که در و پخته  
 جوشانیده باشند یا شانه رفته قوی صلیعاید و مجربیت و غشال مضر و درین و مرکب و منبر صلیح و مصلح و مودت  
 غشال و منفرح و مقلع و مصلح شیری که یسنگ نفع داغ کرده باشند در بوب فواکه و قدر شترش تا و در رحم و پیش  
 بلبوس گویند سیر و گویند استقریون که سیر صحرای است و در دمانا و وچ و مولف تذکره قابل بیدل اوست و گویند  
 او بار و روغن گل جهت شقاق و حک و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه غشال که او را با جوی مثل کار و ریزه کرده  
 بر سمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یکطل او را در بفت رطل و نیم سکه که گفته اند آخیه سر قوت ناز  
 محکم نموده و ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن شترده بیرون آورند و یا غشال تازه را تا شش ماه در سرکه بپزند

نهایت تقطیع اخلاط غلیظ و تقوی معده و حلق و قوت باطن و جهت صاف کردن او و از بدبوئی دهان و مواد سرد او و مالیدن  
 و جویان و مصرع و تقویت سنگ مثانه و عرق النساء و تقویت اعصاب ضعیفه و اعاده صحت بدن و در گریه خسار و جدت و بصر و مضمضه  
 او جهت سستی گویستن دندان و استحکام دندان متحرک و قطره را جهت گرازی سامه و انشامیدن او جهت تسکین  
 در بوی دهان و دفع سموم نافه و قدرش بیش از مقدار قلیل تا دو دقیقه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال  
 و شراب غصص در جمیع مذکورات افغ از سر که او و مضر اعصاب جسم نیست بخلاف سر که جهت تب برب و فایده و استفاد  
 سپرز و عرق النساء و قشریه نافه و مضر و درین و صاحبان قرح است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سر که است که بجا  
 سر که انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارد **اسیر** مرطوب از اسباب ریانی و بفارسی مورد نامند و جهت استقامتی و بلندتر  
 از دخت انار و برگش زیره تر و سبز تر از برگ انار و مایل با سبزه و خوش سیاه و در آن نمیکند و با عطریه است در اول  
 و در دویم خشک و قابض و با اندک حرارت و محقق قوی و تخشن با قوت تریاقیه اگر چه بزرگ بیخ و تخم و گل و جرم او را بلب  
 یکدیگر در مراتب بر دوت و پیوست فاعلی است و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و تقوی دل و معده و احش  
 و باصره و مدبر بول و قابض و محلل و مفرج و حاسل اسهال و جهت نزلات و تقویت حصاة و قطع خون حیض ضعیف کردن  
 بر اسیر و دفع جمیع سموم مخصوص جهت ریتلا و عقرب که شراب بنوشند و طلا او جهت ورم حار و قروح نافه و رب او که آب تخم او را  
 بچونش نهند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و دفع خمار و منع صعود و بخارات بدماغ و سرفه و صفقان اسهال انشامیدن تخم  
 و عصاه او جهت نفث الدم و قرح مثانه و حرقت البوال اسهال خرم و صعود بخارات سرفه و عطشی و قی و تشنگی و سرفه حار و دوزخ  
 مفید و ضما و پنجه تخم او جهت سیاه کردن نمود و با شراب جهت قروح باو کوب با رو جهت ورم حار چشم و ضما و گزش جهت نخل  
 و جره و شری و ورم خصیه و ضرره و سقطه و بواسیر و فاسوس و بار و غن زیتون جهت شوخی آتش و با گل ارمنی و سر که جهت حله و  
 جلائی ناخن و انار و رعایت و در رسو با بعضی عدس کلسر و اتفاقا جهت تقویت اعصاب ناقصین مجرب و بخور او جهت دفع  
 و دفع بواسیر و سقوطه و انار و اسیر نافه و ضما و گزش بر زیر ناف جهت اسهال مزمن و چون بر بوی رطل از آب بزرگ او باران  
 بکشد بنوشند اسهال قوی تخم و جلوس و رطبخ او جهت قروح و بروز زخمه و جرم و سیلان جرم و سستی اعصاب مویات او جهت  
 ریختن بر بسیار موش و چون با آبلیمه بپخته خیسایند در روغن کچن یا سویه بپوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن بسیار  
 جربست و قطره او جهت چرک گوش و خاکستر او در روغن یا خنجره و سلق و دمنه قویتر از تو یا جهت کلفت نافه است و دوزخ  
 برگ او جهت دفع جراثیم و سحج جلد و بدبوئی و بوی فیل و دوا حسن مفید و در ساق و دخت سرد و گویا بهم میرسد شبیه کف دست  
 و در خاکسب نامند و مولف اختیارات حمل بر صفت اسیر نموده و اسیر یکمانند و این دلیل بنایت جیل و می تواند بود  
 اسیر و جمیع اغفال قویتر از برگ و غر است بعد از آنکه او را کویده و سوزانیده با شراب نارسیده ریخت و صفا  
 ده باشند و بوییدن مورد و نافه و بخارات حاره و مایل و مولف مذکور که گوید که سواک کردن بوی و بیخ حیدام



قدرش ترشش ناسه درسم و از غصاره او تاسه ما و قیه و بدش را حبس با قایما دور او را محض و گویند بدش مطلقا برگ توت  
 است و مفر صاحب کام و مصلح محو درین و مورت بخوابی و مصلحش منقشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مصلح بخور او را با  
 ان روغن زیتون بپوشانند تا روغن بماند سرد خشک و قایض مرقی اعصار و مانع قبول مواد هضمه ایام زندها و قوی سرد و شور و غلا  
 و سحج و استرخا و مصلح و روغن کاشن تقویت و سیاه کردن و و من عرق و بخار و درم بود اسیر نافع و گویند چون از جوی تازه او را  
 انکشتی ساخته صاحب دلچیز را ن در خضر و انکشتی با ناصیت تسکین یابد اسس بر مورد و بری رابرگ زرد و تر و در عین  
 از سیاه و طرف او تندی بیاید چون صلیقه و در قد که از درختش بخار میخورد و سینه و روزه و سینه و درختها او بسیار از یکدیگر میل  
 نمود و ستم و کلفت و کجای گویند و در زردستان که نیز در دیساقا بقین انامید و در کماله با ناصیت هشتاد و پنج و قطیر و ل و طود اسها  
 و درغ او را سیر و تقویت معده و جگر و دماغ شربا و جهت اخراج گرم مقدر حلا و جهت صرع و درغ رطوبات دماغ و صمد و مصلح نافع  
 دست و این سر جو به قوت او را مثل باد او زد و میداند و بعضی به قوت انستین دانسته اند و این تکیه جهت خربه و سقط که بر اشنا  
 واقع شود با ناصیت مفید دانسته اند استقو لو قدر یون یونانی و بعضی غریل الصفا را است و گویند بعضی گادی سپر ز است  
 چه گادی از زعفران و سپر زار بطرف شده بود و ان بنانی است ای ساق و تگ و ذوبی شربت او سنگ لاهها که سایه باشد و برگش شنبیه  
 بسطاج و طرف انفل برگ بایل سحر و طرف اعلی سینه و مشرف و غریب در دویم گرم و در سیم و خشک لطیف و محلل و منفتح و در جهت  
 لغت سنگ کرده و دانه و بیرقان و فواق و صرع و امراض سودا و نافع و جهت سپر زار و ناصیت و ابیدیل و چون چهل روز  
 با سنجین تناول کنند در غم دم سپر زار گویند محربت و قایض او مانع حمل و قدرش ترشش ناسه درسم و مفر و در جهت مصلح  
 صغری و مفر ناصیت و مصلحش عمل برش پوست بخت کبر و گویند و در ان و کما در یوس است و گویند و جان منزه بدل است  
 و صبا و ناصیت را اعتقاد است که استقو لو قدر یون بخت کبر است و شیش الریس یا بعضی اشاره نموده استقو و یون  
 سیر صحرایی است هر چه را بپوشانند یا شنبیه یا ناصیت و انچه که ان و دونه نه بزرگ باشد شامی گویند و هر چه میژانه بسیار و یک  
 و پوست از وجد انشود و مری نمند و مفر و یون یونانی عبارت از دست کرات بری نیر نامند و قایض و لداع و برگش نیر  
 و انچه که عرض تر از سیرستانی و گلش بایل برخی و ساقش دراز و قسمی انگشت ساقش سفید و آخر سیوم گرم و خشک و تر با ناصیت  
 و در بول و حیف و محلل و جالی و در حیح افال تو تر از سیرستانی است و در سیم چون خواص و مشروح است و کرا با عت  
 طویل میگردد و قدرش ترشش ناسه درسم و بدش اسفیل و بخش نایت مبهی و مر و المزاج است اسار و ل و نیت یونانی  
 بخت کبر است بر گره و دراز و باریک کج و از رد و جوب بار کبر با ناصیت عطریه و متدی و سفیدی بایل نیر و بعضی انچه  
 بایل نیر و نیت و نیت او چنانچه او گماهی و منبسط بر روی زمین و برگش شنبیه برگ نیل و دلباب از ان کو یک تو با ناصیت  
 و گلش ترشش و در زیر برگ شنبیه کج بخت شنبیه کج که در علم عبارت از دست و قسمی از ان طساق و بعد از  
 و در برگش مثل برگ قطور یون و قیوم و اعلای ساق پشته و بعضی بر بالای بعضی و در اطراف شنبیه

و اندکند و در جوف ان چیزی نباشد و بخش بطنی منقبض گردد و خوشبو و خوش طعم و قوی را برک مثل قسم اول و اگر طبع  
 و شایخی او پراکنده و باریک و گشاد و بخش بطنی منقبض مثل شکر گردد و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بر شامی سجد بخش  
 ساری و سخت ارض بر گردد و قوی را بر ایج و تلخ و لذت و این قسم مخصوص است در زرع سموم و گزیدن مارها و شتمان برک از همه  
 اقسام رزیه تر و شایخی او منبسط بر روی زمین و گشاد و بخش بطنی نرم و بیکره و زرد و تلخ و با عطریه و منبت او که همها  
 ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام است و مجموع آن در آخر دویم گرم و خشک و بهترین او قسم اولی است که از رنگ  
 و از قوه و شام خیز و لطیف و محلل و مدر و مفتوح و منقبض معده و جگر و سبزه و گرده و از اخلاط بارده و با مار العسل مسل  
 قوی طبع و جهت حصاة و عمر البول و احتباس حیض و در دورک و مفاصل و عرق النساء و نفوس نافع خصیه صا که دو ماه در  
 انکوره خیسایند باشند و باید بازای هر سه متقال و ابانکوره چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند همی قوی  
 مبرود و در طب است و جهت تسکین درد های باطنی و استسقا و یرقان سده و در جگر و متقیه آلات بولی از رطوبت  
 زجده و امراض بارده و داعی و سده و جگر و صلابت سبزه و انکتهال او جهت امراض طبعه قریه و دوان جهت کزبایند  
 عقرب و ضما و او با شیر تازه بر کنج ران و پشت زهار و جهت نفوذ بسیار موثر و مضریه و صلیحش موزین و قدر ترش  
 از کینهتال است متقال و بر شش و ج مثل وزن آن جیل است با نصف آن خوانجان و نصف او قوح و حکمای هند و افغان  
 است که چون قبل از این خبر هم او را با نمید برنج نبوده اند بسیار کم بر می آید <sup>در جگر و سبزه</sup> ~~انکتهال~~ <sup>انکتهال</sup> گیاهی است شبیه  
 گیاه عدس نوعی از طرائف است اندک ترش و غریب بالزوجه و گلش سفید و زرد و شبیه گل بلبل و بسیار از  
 کوکات و ساقش مثل سیاهان باریک غبر و مایل به بخشش مثل گز و بسیار کوچک و برگهای که در حوالی او پیرسد  
 می پیچد و فاسد می سازد و لهذا اگر کثامیده اند و در سیم خشک و با قوه بارده و در دویم گرم و محلل طبع سودا و غیر حرق  
 و مدر بول و مفت حصاة و با سکین جهت یرقان و باب کفش جهت حصاة و طلائی او با سر که جهت تلخ و دفع زهر  
 شدن او موثر و چون بامهر که او است خوردن آن کند بخت و خاتم باعث لاغری بدن و فریبش و او اصلا مضری نیست و سبزه و چون  
 با گوشت طبع نماید گوشت را زرد و هم می سازد و گوشت مرکب و منقبض است و صلیحش نفقه و قدر ترش تا خبر هم و پیش از این  
 در هنر ال مثل او صغری و در اسهال <sup>در اسهال</sup> بخار سی اسهال <sup>در اسهال</sup> بخار سی اسهال و بیونانی سونو یا خوس گوشت ببری او در قبال  
 او مانند بستانی است و بستانی او مودت و در انجمن اول سرد و تر و گوشت متدل است طبع طبع و با قوت جالیه و راحیه  
 سرین الهی هم تر و کم نفخ تر از سایر بقول جهت جیس امراض سینه و التهاب تشنگی و پنهانی حار و در شش و سول و عصا و  
 او با شکو جهت یرقان و حصاة و عمر بول و بخت جهت در سرد و در کز و تلخ اخلاط مراری و خام او جهت در کز و دها و جهت  
 او با باقی جهت تر لالت حار و جرب و ضما و بخت او در مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضما و خام از جهت  
 هم نفغونی و گزیدن زنبور و انفجار و مثل و طلا مطبوخ او با سفید اب جهت بفر سفید و مضربار و المزاج و مصلح الاستان

و مصلحت نختن باد و غن بادام و دانه چینی و ابله و قدر شربت او آماده متقال و بدش خود و قطعت و خمش چیده و  
 الفود و دروختها و تنهای حاره و شیر و او چیده و دق و دل مجرب و صماد نخته او چیده و جمع او را م حاره و ملین  
 صلیب بسیار و موثر و مضرب و مصلحت کل مخوم و قدر شربت و دود هم است استسوب ملت فارسی استسوب در  
 پیوندی نایب و ترنج و لیمو است و با یکدیگر پیوند کند و بر لبی در بنوع نامند و در افعال صغیر از ترنج و قوتی از لیمو و قوام  
 و سموم و مضرب است اسطر طیقوس اسطر طیقوس است اسیرنج سرنج است اسرب رصاص  
 اسودات اسفت ملزب است و ان خدوقای بری است اسفیوس لغت فارسی و ان بزرگوار  
 است اسفید سفید لغت فارسی اسم خردل اسفید است اسد الارض انجیل است و حبابه نیز این اسم نامند  
 اسقو لوس اثر است اسقال و اسقلا اسقل است اسقائیس اسقو لغت یونان است  
 اسمالاون یونانی یونان بری است اسقراط خمر است اسفراط الحار است اسفراج  
 اسم اندلسی یونان است اسطر لوس حراش است اسقلیا طوس جبار است آسایر بای  
 اسل است اسیر غم لغت فارسی اسفیر است اسلیوس یونانی سینه است اسطر طیس یونانی  
 سنگرم است اسطافس اسیر طرم قهر الیه است اسطر خازینج سنج است اسود صالح ماریه  
 است اسقورون یونانی خشت الحیدیه است اسطافالس یونانی جز است و لغت روم اسطین  
 و لغت شام اسطون نامند اسی و و ترکی نفل است اسقواس یونانی بر و الی است اسپلی  
 لغت یونانی اسم خیری است استاک لغت یونان حافظ است اسطام نوعی از حدید است استیه  
 البستانیه شبیه است اسجاره لغت البیت المقدس قدسی است اسریقون زنجیر سوزنده است  
 اسجار و اسفیرم اسبر است اسیدن لغت فارسی ایتا طون است اسقلیناس یونانی  
 تاجر است اسطایقوس یونانی ذبیح است اسطافیوس غرباز بیت مجل است اسگر  
 بهندی اسم همین سفید است اسپرک بهندی اسم الکلیل الک است اسپرزه و اسپغول بکار  
 بزرگوار است اسپند لغت فارسی حمل است اسفاخ رومی قطعت است اسپرک لغت فارسی  
 از ریز است استخوان خرما لغت فارسی نوری الترات است اسکر لغت یونان سعد است و کرمهای ریشگیایی  
 را نیز این اسم نامند و ان در بسیار لذت و شیرین و بقدر سخاوتی میانه و گیش باریک تر از بزرگ که او را زیاد  
 برید و عینا شد و بی غر و بی گل و در گیزارهای حرم ابله میوید استر اسم فارسی نعل است الالضلع الشرس  
 و شش مغرب از او ش فارسی است و ان صفتی است مایل بر روی نباتات او شجری و کوچک تر و ساقش باریک تر و  
 مایل استبدی و گلش مایل بر روی عازرقی و نباتات او ببلاد سرد میروند و کینه صغیر نباتات استر خارا است و

است

[illegible]

برگ ششم اول نیم تر و ریزه تر و تازه اش سرخ و خشک سیاه و در ساش بقدر شیری و سرخ و قهوه و گلشن  
 خار دارد و فقط دارد و بخش سبط و سیاه و کاهیت سوراخ داشته باشد و اندرون او سرخ و لاف زبانه و سطل  
 از سرخ است و هر گاهی که در حوالی او رود فاسد میسازد و خراف صاحب اختیارات در کمال ظهور چه تصریح نموده  
 که نوعی از ناز و زبون است و ماز و زبون از ترمعات است بخلاف آن شخص اختلاف ماهیه هر یک از کتب ظاهر است  
 که سفید او در دویم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و حیده تیرا ط او با شراب قابض طبع و با طبع قوی و بی جهت او را  
 حب افرع کینه تعالی او جهت رنج جنون و صرع و طبع او جهت عسر بول و گزیدن بهرام نافع و سهل زرد آب و صبح او با  
 مقوی اجتناب و محمل ورم باطنی و طلا و او با سر که جهت تحلیل او را مظاهر بی بارده و قدر شش تا چند رهم و مصلحت مکار است  
 و سیاه او در آخر دویم گرم و خشک و متعال او کشنده محرق و تند و در شراب و باط و جهت جرب و قوا  
 و این و باد و غنای جهت تحلیل مواد بارده و ضدادان بردن آن صفت قوی و در جراحت متاکله منقی آن و طبع  
 و مطبوخ او با سر که و گوگرد و فخر الیه جهت قله ثانیل موز و خاک ترنج برود و نوع را جهت قلع و جرب است  
 اند اشنان گیاه است بی برگ و خا خا بی ریزه شبیه کرمهای خشک شده و کافران بان جان شونده  
 و سفید او را خرد و العصاره نیز او را فاسول نامند و آن غیر ابو قانس است و مراد مذکره اشتباه در آن کرده است  
 و در دویم گرم و در آخر دویم گرم و خشک و جالی و محرق و منقی و متع و در قوی و در رهم سبز او سهل زرد آب و دیگر  
 در حقیض و نیمه رهم در بول دوده و در رهم او کشنده و نیمه رهم او سقط جنین زننده و دوده و طلا و او جهت بردن گوشت  
 زخمها و سنون و جهت جلالی دندان ناف و مداومت با دمنده دندان و مصلحت مترجم که در رنج و غنچه و مفر شانه و کشت  
 اشتر اش فساد می نشیند و آن بختیت غیر رنج جنینی چو ساق جنینی کوتاه و کوچک و گلشن سفید است و در شراب  
 ساق بلند و حریف و برگ قویتر و گلشن سفید مایل سبز و در شش مستدیر ته طعم می باشد و با غنوصت است و در اول  
 و خشک محرق او در دویم گرم و در سر و خشک و ضداد او جهت جرب کسر دقت و قله و دمل و زرع جنبیه و درم خفیه و کفکی  
 غصص و عصب با سر که و در رنج کج جهت جرب و حله و تلین صلابات و بار و جهت سعه و انشامیدن او جهت و در  
 پهل و سر و در برقان و صغیر او سوخته و سحج و خشونت حلق و محرق او در بول و حقیض و محمل و درم بلغمی با سر که و افرع و در غلظت  
 و این سفید و بخش جالی و قاطع اخلاط غلیظه که تر از اصل آن جهت نفث الدم و با ماء الفل جهت تنقیه کل رانج  
 و نورث سد و مصلحت سنجین مرغی سده و مصلحت گلشنه و قدر شش تا چند رهم و از محرق او تا کینه تعالی و از بخش  
 و رهم و در شش را کثر افعال غری السک است و گویند مناث و یار که اشیران اسم یونانی خصوصی است  
 و موهن مذکره ظاهر اغافل شده و مکرر ذکر نموده است اشعوس نوعی از مرد که یوتر از اقام او است و در رهم  
 ما بشیرازی مرد است که گویند و بین جهل تر آمده اشتقاق قل اشتقاق است اشنان دارد

اصابع

فارسی زود فای خشک است اشتلا بوسن ارشیشانت اشقون اسم ترکی ریاست اشیان  
ماشیا در میان اش اندرند گویند و اشتیون ملت مصری بفاع است اشتراک گاه اسم فارسی  
سینج است اشکانی ملت تگابن و هریستان قبله یازده است اشنبیل ملت گیلانی نوعی از بطارخ  
است الالف مع الصاد اصابع فرعون سنگی بقدر انگشت شبیه به بی در که دارد و چون دبانند که بینی  
و از بر خیزد و قشیری از بار طوبات سیاه لون دان در افعال قایم مقام مویا نیست و بهترین و مخطط سبک و زود و شکن  
است و سر بر گرم خشک و قاطع نرف الدم و محلل ادرام بارده و چون با خون جرح است سرشته ضما و نمایند چنانچه ایتام  
عدیل ندارد اصابع صفر خجست بقدر کف دست اطفال و شکل پنج انگشت و در از رطوبت و چون خشک شود بر شکر  
ایمن از زردی و سفیدی میگردد و دبانند که حلاوت و عنت او را بگزارد و نزد یک پناه و بر شش شبیه به برگه نارسا و با یک  
و از بین تا سر بر کل گلش نقش و قسمی بگریخت شبیه بنا خن یک زرد این گرم تر و تند تر است و مولف تذکره گوید که  
ان غیر کفتم هم کف عایشه است و پنج و یک و نصف نموده و در دویم گرم خشک بقای محلل فضول غلیظ و منقی اعصاب  
و تریاق سموم بود و جهت جزونی امراض سوداوی و ملغمی تقویت نبات اعصاب ضما و جهت تحلیل صلابا و بخور و جهت  
گریز ایندن موش و سام ابر صانع و قسم اخر مسقط جبین مفرات بول و مصلح تخم مورد و بلوط و قد زرشک و متقال  
و بیش کوزن نیم او را جنان و دشت او سعد است اصابع هر شش که در سور بخان است و در سور بخان موصوف  
اصل الفلفل فلفل بویه اصل القلقب بفاresi پنج شنبی کند و ان پنج ماش هندی است و گرم و خشک  
و ممکن و مخدر و جهت معده بارده و در مفاصل و امثال ان شراب و ضما و انافع و عرق خون مورت سرد و موشن حوا  
و مصلح شش و ریه و ایندن و قد زرشک یکد است اصابع المصوص مولف منعی گوید که ابو رجحان و صیف  
نبات او نموده است و گفته که آن دوائی است هندی و شش متعل با دها و شبیه شنبک و چون در دبان ساعتی که باید  
بوست او شش خنده مغزی از دهان میگرد و در مثل بنه و در تحریک بسیار موثر است اصول الاربعه عبارت از پنج کبر  
پنج رازیانه و پنج کزفس و پنج کاسنی اصابع العذارسی نوعی از انکور طویل القدر است اصابع القضا  
زخم خشک است اصابع الملک اکلیل الملک اصل الانجدران انخراسانی اشتراک است اصل  
الکلبوس در بسج موصوف اصل السوس الامیض در بسج مذکور میشود اصل السوس  
الاسما بخونی ایراس است اصل الراس نوعی از بیخوس است و به ترکی اندر گویند اصبع کرات  
اصطرک میاید است اصل المرجان بد است اصل السیلوف هندی پنج و سفید و صطفی  
بسیار است اصل الطریت از پوست اصل اللقاح البری بیرون العظم است الالف  
الضاد اضموط ریه است اضراس الکلب بفاع است اضراس الجوز

اصابع



خسک است الالف مع الفاضل طریقوس بر نانی و سببی شیهه الک اکب است و بری جالی نامند  
وان بنایت بافتن کمتر از وی و صلیب خشن و بر طراش گل شبیه سیاه و بعضی از وایل بنفشه و در  
آن برگها و مجموع گل و برگها شبیه یکدیگر است بر گهای ساق او بار یکدو و از نو غریب و خشن و غریب در دویم گرم و  
و با قوت جوده و قاطع و محمل و تخفیف خدا بر کجاست و درم حار شیم و بر آمدگی حد و تسکین در د آن و طلاء گل او  
بهت تسکین در و حالین و کج را و درم بنایت موثره اشامیدن و جهت خنای و صرع اطفال نافع و قدر ترش  
تا دو درم است اطریه بفارسی شش ارده رشته نامند از اغذیه مغذی است و با هیچ رشته تطایف و بقران است  
است انچه از او گندم و روغن بادام و اسفناخ و خرقه و امثال آن ترتیب دهند بفارسی و باج نامند جهت سرفه و نفث  
و خشونت خلق و سپند و قرحا و مثانه نافع و مرضی معده بارده است و انچه با کنگ و دانت و ترشها است و نامند  
بطبی الهضم و مسدود و موافق ایدان قویه و مولد غلیظ و مصلحت سیر واده و حاره است و انچه از آرد و جو ترتیب دهند  
جهت سل و تبهای حاره و با ترشی جهت اخلاط ماری و تسکین جدت خون و انچه با گوشت باشد کثیر الفه و در طب بدن  
و سمن با شیرینی کثیر الفه و مولد غلیظ است و تطایف که بفارسی رشته خطای گویند بدون طبع و آب و شیرنها  
مستعمل است انچه از آرد و سمن ترتیب دهند سرین الهضم از انچه با آرد گندم و دانه سازند و فایده و سبکتر است از گندم  
کثیر الفه و از آن است بدو اینه اقرب است اطوار الکلب پستان است اطماط و اطموط و اطموط اسم  
بر بری است و فواید از این نامند اطرو عا اسم سریانی است و اطرو عا اسم سریانی با و بخوبیه است  
اطریون عصاره شاد و الحار است اطریون اسفیل است اطریون خشک است اطریون مقوم است  
اطریون نانی و درخت غریب است الالف مع الطار و اطفاط الطیب بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن  
خسک ناخن بری نامند و ان جسم صلیبی است صد فی شبیه ناخن و در و خشن و سفید و بایل و سحر و از سحر اصل هر چند از  
چون است و بعضی از و سحر و با فقر و بعضی سفید و بزرگ و باد سوت و کم بود قسمی بزرگ از اول و کوچکتر از ثانی  
و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین آن شسم اول مندی است و اقسام او را چون بسوزانند بوی چند از آن ظاهر شود  
در دویم گرم و خشک و در فضلات و خون و مطلق اخلاط غلیظ جهت اخفاق رحم و صرع و تخقان طربی و صرع  
و در د بار و جگر و رحم و ان راج خون منقد و اگر در جمیع امراض بارده رحم و خجرا و جهت صرع و سکه و نزلات و دشمنی و  
اخفاق رحم و احتباس حقیض نافع و صرع و مصلحت کجین و مورت سحر و مصلحت ارمنی و قدر ترش از یکدم تم تا دویم  
است و بیش قبلا از ریه اطفاط الحن بناتی است بی برگ و بی گل شبیه ناخن جیده و انبر مایل سیاه  
اول گرم و خشک و جهت برقان سیاه و جهت سرفه یا بس و با نخی صیت جهت ترش و ناخن نافع و طلاء او که با کج  
جهت تحلیل و درام سفید و مفرغ و مصلحت غاب و ترش تا سه شقال است الالف مع العین اعین

الالف مع الطار

الالف مع الطار

الالف مع الطار

نصف

نصف

اعلیٰ السراطين کونید المکن است و کونید سگندویه است اعیون جلد است اعلو و طلسمانی  
طلق المکن است اعراب کوش قمار الحار است اعلیس یونانی معنی ظاهر است و اسم المکن است اعراب لوجی اسم  
یونانی عود الفجر است اعراب کوش یونانی قطل است اعراب طون یونانی خلف است اعراب کوش یونانی حجاز  
و یونانی سم نوسا در است اعراب طس یونانی نطل است اعراب یونانی دوسا در است اعراب کوش  
یونانی خور و می است اعراب یونانی معنی ارض است اعلیس اسم یونانی معنی است اعراب عبارت از شیخ  
و نبات و قوتیای کرمانی که یکبار سائیده باشند اعلال اسمی اسم ترکی خند است افسیاش اسم یونانی  
و معنی محمل است و ان نباتیت کمتر از دومی و ساقش باریک کشش مایل سفیدی و گشش و عینش و پر شاخ و مرغ  
و گشش بزرگ تر از بتم شلغم در غلات شبیه بلند تخم ترب و تخم بی رشیه و نرم و با عطری و دوی گیاهش  
ترب و زیت او حاصل بجای و در جاهای که جو و عذشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صید  
مصر او را شلغم نامند در دیم گرم و خشک و با اندک حدت و گشش سایر اضرار و جهت سده و جگر و سبز و تحلیل  
اخلاط علیق و اعیا و صلابات و در دبا و نفخ سبز و احتشاض و خیمه جهت سده و نافه و باید که در روز باران  
شیرین استمان نماید و قدرش ترش تا در انتقال و گشش نیم انتقال و عصاره گشش در زمانه قوی تر و در انتقال  
درینج او و طریقی نمی ماند که عصاره توان گرفت و در غن احوال او مثل است و زیت الشلغم نامند افسیون یونانی  
اسم نباتیت شبیه افسلیس مگر در بود و ذرات میروید نباتیت سرد و معتدل و در اطلیه را و در کشتن و شرب او جایز  
افسید و ان یونانی اسم نباتیت مابین شجر و گیاه و مختص در ساقی و گشش یاده برده و از ده ده و خنثی و دوی گل و  
بی غر و زیت ای و باریک و سیاه و نفیل الراج و میطسم سرد و تر و ضا و دشش مافع بزرگ شدن پستان و خصوصاً در  
زیتون مار سس و شامیدن و مافع توالد زن و مرد و قدرش ترش از بزرگ و سنج او جهت قطع توالد و انتقال که با اثر آب  
نوشته افسی اسم عربی مار است و در بی حید است و اقسام او را اسامی می باشد و بزرگ و کوچک و سیاه  
و مایل بر دمی و مایل بصره و مایل بترکی و ابلق و غیر ان یافت میشود و بهترین و ماده اشقر مایل بصری است و ماده  
را چهار دندان می باشد و نر او دندان و باید که جوان باشد و علامت جوان بر حرکت و همیشگی سر بلند داشتن است  
و باید که شمش مایل بصره و سرش و عینش و چشمش مایل بباریک بود و از آب و عمارات و جنگل و شوره زار و در باشد  
و در اخر بسیار صید باشد و بعد از صید بی امه از زمان قطع کند و طریق است که سر را با و بنا با هم سید بقدر چهار انگشت  
زیر و در بنا که قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و در بنا بیک حرکت باشد استعمال نباید کرد پس از قطع پوست او را  
کوف او را انداخت بعد از ان استعمال نموده نباتیت حار یا سرد و محمل است و چون باب رشت و در غن  
نمید و با کندن تا و نمایانند و غلظت را بطرف جلد دفع کرده و تحلیل میدهد و در مخدوم این معنی تجزیه رسیده است

دانه بسیار را بدین متفرج شده مثل غلغله یا سی پرست می ریزد و کم او اخلاط متغفله لطیفه را مستحیل به قتل و  
 کشیده را بجهت جلد دفع میکند و خوردن او جهت تنوعات مشروب و ملذذ و وضعف بعضی و در عصب و برص و منع  
 زیادتی خازیر و حفظ جوانی و تقویت بقوه های جوانی و جواس و طول عمر موثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند و بخا  
 گوشت خام او جهت ترشح سمیت افنی گزیده و اقسام مار با نبات نافه و بخت دار الثعلب دار الحی و تحلیل خازیر و او با  
 زنده بارده نافع و اکثرا آن محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر در رب میوه است و چون بخت عدوانی را بر سیمانی شیم  
 سرخ از غوانی کشیده کرده با زای هر یک گریه می کنند بستان آن سیمانی را بر گردن صاحب خفا که جهت رنج علت با نیش  
 مجرب است اندونک افنی که چون او را بر کرده باشند در افخال ضعیف از گوشت است و قرص افنی در افخال ترب  
 باو طریق ساختن او آنکه بعد از ازخار جلد و جوف او و خنده بار با نبات و شکر کرده در دیگ سفال یا قلع و با آب  
 بپزد و بی که او را بر شاند و اندکی شبست و اندکی خنده و نیک بچشاند که هر اگر در پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته  
 در باوان شکر بکو خنده بقدر ریو او با مثل او با نیک شکر میده اضافه نموده با عرق گوشت او خیر کرده در صهای تنک بوزن  
 یک مثقال سازند و با نیک روغن بسان تدریس کنند تا مکرر فشو و قدر نان اگر ربع او باشد بهتر است و بخود می که در  
 صحن چو شاییدن گوشت با آب بچشاند و در افخال ترین قورص است **افشوس** یونانی اسم باقی است و با این سر  
 و گیاه در ساقش مرغی و شاخهای او را با یک داره عدد زیاده می شود و برشش شبیه برگ سداب و بسیار تر و ترش  
 مثل خیار کوچکی صغیر به شکل سیاه گلشن زرد و صدفی و بخش بقدر امرودی و برار طوب و چون خشک شود باطل و صغیر  
 و ظاهرش سیاه می باشد در ویم گرم و خشک و لذذ و اشامیدن عالی و افنی و اسافل آن سهل و مجروح افنی  
 و سهل بلغم و قدرش ترش و قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مولف تذکره گوید که رطوبت و قیراط است و جهت  
 تخل صلابات و جدا بیاض شیم نافع است **افشیمون** یونانی و یمنی دار الحی و نیت و ان نباتیت بسیار سرخ  
 و زرد و مثل خیار و برگهای بسیار ریزه و گلشن سرخ تر و ترش از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزرودی و بر نباتات و  
 که نزدیک باو باشد میزند و بخشش شبیه بزرگ و نهاری گویند که در حوالی او چیزی غیر دیده و بخشش نیک و با نیک تنی  
 و گلشن تر و نیک دانه می بزند در سیوم گرم و در ویم خشک و محلل و لطیف و سهل سودا و بلغم جهت دفع و امراض  
 و کم صده و سرطان و خون و مانع و با نیک نافع و با نیک صیه جهت امراض سوداوی و شقیه سودا و بیدیل و چون بپزد  
 هر روز ده درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسایند و پانزده مثقال کسچین بپزند جهت رفع خفقان و خوش  
 و مانع و با نیک و شیم خوب و چون ده درم شیم او را بلبه سبزه در و نیک رطل شراب کشید خیسایند روز دیگر کشیده  
 صحت او را با یک اوقیه ترش بپزد و شربت کل و روغن با دام شیرین بپزند اسهال مره سودا و نهانیت و  
 بدون مفرق و باعث ضعف می شود و مولف تذکره تلخی رطل را نیکین رطل دانسته و قدح بر مولف مال میسند

نموده و او را اعتقاد است که یک رطل از سی کل تا چهل روزه باید چسباند و مطبوخ او با سوز چیت مانع از آنکه از دل  
 شراب بهر سیده باشد تا فایده خاصه که با نفقه اصل السوسن باد و بنجوبه و گل کافور بان باشد چون صیف الکرب  
 زیاده از یک و چشیدن نباید و در صفر اوی و چهار المراج و مورت غشی و مصلحت نفقه و کثیرا و موافق پیران گنبد  
 مضر است و مصلحت صمغ و کثیرا و قدرش مثل متقال و در مطبوخات نموده در هم و بهر بخش لاجورد و جگرانی  
 است تا یک بوزن و نیم او چاشنی مانند حاشا و دو و دو انگ او ترید و تخم او را باید نرم گوید و فستقین  
 یونانی اسم نباتت باین شیوه و گیاه و شبیه با بونزه کاو چشم بهش مثل صغر و غبار الود و سفید و ناخشن مثل  
 برنج سفید و ساقش بلند و گل او مثل باور و اندان ریزه تر و خشک شده با آب انجی و قیض و بوی او  
 با عطریه قهوه و قهوه ای برگ مثل برگ زردک و سفید گلشن ردی بی اوراق سفید و در مهر سپید ناست و در بون ترین  
 اقسام است و بهترین او در می طرسوی و سوری است و با حرا و قهوه ای و قیض باشد در اول و دوم گرم و در آخر  
 خشک و مصلحت و مصلحتی مسهل صغیر اخلاط معده و نفی عروق و سفید و شش و مقوی بدن و جگر و معده  
 سرد و در بول و حیض و عرق کشنده اقسام گرم و تریاق سموم منزه و مطبوخ و محلل ریاح و جهت یرقان  
 و غش و سکت و تهی غرضی غرضی مایه و صفر و محال و با ناردین جهت در معده با اقیون جهت تهیه سودا و نافع و چون  
 خیزد و از آب طبع او بر روز و شب متقال نباشد جهت رفع سقوط اشتها که از طراوت باشد و خوب و دو در هم او  
 جهت گردیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکان دبا که جهت قطران و جهت بواسیر و شقاق مقده و اخراج  
 اخلاط حاره که لیسب و به منزه و در معده بهر سیده باشد بسیار و شر و قطره او با زهره نر و در غن باد و تخم جهت  
 امراض گوشه که می قدیم خوب و در زخم با عسل در حیض و حمل او با سوم جهت خبث القرح و فساد و جهت شری بخا  
 مطبوخ او در شراب جهت در گوش و طلا و مطبوخ آن در مصلحت جهت در چشم و با عسل جهت رفع از سفیدی تحت  
 یک چشم و در سر که جهت مفاصل حاره و سائیده او با سوم و در غن کل جهت در و بیگانه و جگر و در معده که نه مجز  
 است و محلل صلابات و جهت دار التلب و ایه لیه و بواسیر و صلابت رحم و درم سیر رضادانیه و الکحل او جهت  
 در معده و غشاده و در شراب و گنداشتن او در میان متاع مانع کردن آن و انجمن او با مرکب باعث منع ارضه الکتابان  
 که بآن کتابت کرده باشند طلا و او با روغن زیتون بر بدن مانع مقارنت فیه و دو و جهت گردانیدن سوام  
 و یا شنیدن اب طبع او کشنده که یک مصدع و محفف و مصلحت امینون و در جگر و در شربت انار و در شراب  
 و متقال نموده و متقال و در مطبوخ او بنجدر هم نموده و در پیش جهت سده و در شش اسارون و نصف او ملین  
 در و جهت جگر و عصاره غاف و حده و مقصوم نیز بدل او عصاره فستقین که آب او در ارقاب  
 کشنده در افعال قوی و مصلحت و جگر و جهت تهی که نه و م که و نفیته نموده و تهیه آن از اخلاط حریه و

[illegible]

و بعضی که بنده افلیج بر گجوز است و اصلی ندارد افشرج سوب از افشده فارسی و بربی بحیر نامند و  
 آن مخصوص اب نوا که است افیلون و نجید و اوسم سبجیلی افقراستقیون بونج است که بنده قوت  
 باشد افرمیون فریون است افلا فیتین بونجین و با سمدومی زنیون افواسیون فنیع است  
 افار یقون دن است و گرنه مازیون است افیس بونیانی اسم و بختک است و او بختک نیز نامند  
 افرو و یحان شسم اول دیر و سبب افاسون اسم و روغن تربیت افلاطون عقل از حق است افرو سالیان  
 حجر القمر است افاو بیه اودیو خورشید است که و طماها کند افقرون اخیریس است افویدیس  
 اسم یونانی جرادات افقیس اسم یونانی اصفر است افیو را اسم یونانی است ایو و صفات  
 یونانی شمع خازنی است افیسون بونیانی با و در است افیو تا یونانی و اچینی است افیجان بونیانی  
 افیجان اسم عربی است و یونانی او تالس و بفارسی باوند کاو چشم نامند و نوع صیفر را بهار گویند بر  
 و بستانی می باشد شاخهای و باریک و گشتر شبیه برگ شتر در از یانه و گشتر زد و در و در اطراف او برگها  
 ریزه سفید و از گل باوند نیز گشتر و فیصل الراجی و با اندک غمی و فی الحقیقه صفتی از این است و فرق است که با این  
 تخم میدارد و او ندارد و مستعمل کل است در سیم گرم و در دویم خشک و سخی قوی و حمل و مفتوح سده جگر و افزاه  
 عروق و مطلق و در عرق و بول و حیض و مسقط صغیر و با قوت تریاقه و مفتوح و محلول خون و مجده در شانه و در  
 مقعد و جهت در شانه و صلابت بر زو است و قوا فرمده و با سکنجین با ملک سهیل بود و بنیم و لوق و جهت  
 بر و سرفه و نفث الدم و جلوس و طبع او جهت صلابت رحم و طلاء اب نازه او بر انشیر و قضیب کبج بر ان مقوی باه  
 و جماع و تضاد و جهت التواء عصب با موم و روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجین جهت بر اچین است  
 نیم و در زرد و حیض و منقی رحم و انزالان صلب و محض سکنجین و مرکب محده و محض انیسون و بنفشه و قدر و شرب  
 و مثقال و بیش با این است و شمع صغیر او در دویم گرم و در اول خشک و در افضال صغیر از اول و با شرب جهت سبک  
 است و تحلیل ورم صلب و کتب الخشک و جهت تقویت طبقات چشم و طمک و بصر و جگر و انار قروح و دفع نزول آب  
 نافع است در روغن تخوان که گل او در چهار مثل ان روغن زیتون یا روغن کج که ده پهل روز در ان قاب گذاشته  
 باشد جهت قضیب جراحا اعضاء عصبانی و التواء عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و  
 انقیص سامات و در ان نمودن عرق موثر و انشامیدن بخیر هم او در عرق و جهت رفع قویع مفید است اتفاقا  
 افقت یونانی اسم عصاره قرط است و او را از ترغریلان که قرط نامند قبل از رسیدن ان افشرد بکند و قبل از چنان  
 قوی رنگ است و بعد از ان سیاه میشود و در دویم سرد و در سیم خشک و منسول او در دویم خشک و قابض و قانع  
 و الدم و مخفف و رواع و غیر منسول او بالذرع و حالبی نولات و اسهال الکلا و تضاد و مقوی بدن و عصاره



سترخه از اعیان سبب اراض و ضما و شش جهت درم حار و باد سرخ و درم رحم و مقدره و شش بر اندکی حد و غلظت  
 اثنی و باطل سرخ و برگ مور و جهت قطع او را از دماغ و دروغ کل جهت قطع اسهال اطفال محجب و موش سده  
 بر مصلحت روغن بادام و شتر قش نکید و هم ویدش و بوشش عدس و صندل است و گویند حضرت و اجزائش است  
 افیتون بونانی باقی است شبیه باد او و در این سرب را الشیخ نامند برکش مثل باد او و در ماسش  
 کوتاه و غلیظ تر از دو گلش مثل او بر خار و خارهای جوان برکش مثل سوزن و ساق تازه او را بخت کند و بخوا  
 و تخم شتر قشیم نیزه تر و دریم گرم و در اول خشک بسیار لطیف و چون خشک شود قوی و با ندی می باشد و گویند  
 جهت که از دوشیخ غریب با شرب محجب و جهت درم غزن و ترکیدن شمع و ضما و شش مفید و تخم شرب جهت  
 رفع سموم نافه و مضر که در مصلحت شش و قدر شتر قش است در هم تا بحد هم ویدش شکایت و نزد سلطان  
 فزنی میان افیتون و نبات اشتراک خواهد بود ظاهر اسم یونانی گیاه اشتراک باشد اقطاف فارسی خشک  
 نامند و آن در غایت که از طبع منجمد گردد پس بکایند و بعد از رفع مایه خشک کنند سرد و خشک برضم و قابض و بر  
 و بریان کرده او جهت اسهال غزن نبات نافه و ضما سوخته او جهت درم الغلبه رفع نزف الدم و بر آب سیر مفید  
 و با شش سوخته با سوید جهت خراش محجب است که اول سر را بر روغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و بر  
 ریاح و بطن غلیظ خام و مسدود مصلحت جوارشات و گلغله است اقلیم یونانی اسم انجیر است که از که اخن اجساد  
 منقرضه مانند شش نقره و طلا مثل کف و در در بوی آن و در تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت هم رسد از جمل کف  
 است که بعد از آن اخن و بهر سید آن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود و بهترین و طلای و آنچه  
 در رنگ شبیه باطل آن فلز باشد و طلای مایل بسبز و فنی سفید و سیاه و طلای از غلبه پوره است که طلا  
 و گویند کانی هم میباشد و ششهای نیز است بر یک و بر طبع مثل معدن آن و بدوست زیاده بر و غلبه محفیف  
 و مقوی با صره و فنی جراحات و جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و رفع نفخ زخمها و  
 و بهین و جرب و سبل و فاخته و دروغ شاده و نزول آینه طلا و اواع او را درم و جالی کلفت و آثار سیاه و دروغ سب  
 و باز غفران و اینون رافع فاضل و نفوس است و خون طلای او یک قیراط جهت نفقان و تقویت دل نافه  
 مستعمل از و محرق منقول و بدش و در سنگ محرق منقول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند و بی و  
 منجمد می شود و بعد از آن در عسل بریزند تا سرد شود و بخواه بر یا زده جزو شتری شمس کند و در  
 و خیر یعنی اسرقت و شرو و محقق میدان افعال الهمان الهندی نازک است اقر و قوم معمار  
 سمات اقیوس بونانی کثری است افسیا باز رویون سفید است اقا قالس بونانی  
 است اقر و سس اقرس و آن است اقا زون اسم رومی و آن است اقر لیلطس





و با الحاقه کردن یک دیوانه مجرب دانسته اند و مصدر و مصلحتی از پنجش قد و شش تا یکمقال است  
 و پنج بلام ساکن و نون مفتوحه است یونانی و یمنی الاصل است و آن شیخ بیائیت شبیه بزرگ و ساقش  
 و بعد ریشتری و گلش سفید باشد کل بزرگ و شش سفید و طولانی و خاوار و طولی و کمتر از پنج و در شش  
 اوقیه مثل جود بهترین و هندی در آخر دویم گرم خشک یا اندک شخی و موافق مذکره سرد و تر و سیم میدانند و با  
 تخم اورا جهت شری از هر خطی که باشد مجرب میدانند و باید که روز اول خیریم اورا با سه اوقیه کجنین بخشد  
 و در روز دوم نیم مقال و در روز سیم یکدریم و یکمقال برگه فرو ساق هر یک که باشد با شراب و عسل جهت  
 منوش مجرب دانسته اند و پنج اوجیت قطیر بول رطوبی نافع است و لومالی یونانی و یمنی عسل بخت است  
 دان و رطوبی است شبیه بوسایله که در ساق درختی حاصل شود و بهترین او براق صاف و شیرین غلیظ  
 است و سیم گرم و در دویم ترو سه اوقیه اربانه اوقیه آب بهی فضل خام و مرقه صغره و اخلاط رودیه جهت  
 جرب و ترو ح و در مفاصل نافع و در غشی که از ناخواه دخت او جو شایند آن بار و غنها میگیرند و طار او اوجیت  
 در عصب و جرب تیغ و و اکمال جهت غلات بصر نافع و شراب از مالک است و سبب بهم میرسد و باید که  
 در حرکت کند و مصلحت کجنین و سبب است المساقف سان الابل است و الیاء هیونانی خطی است و پنج  
 زرد است البون هیونانی است الط شتر است الا و انجری است الوی هیونانی  
 سنگی است سین هیونانی است المقطرون هیونانی که است اسانخواه است السه  
 العصاره ان العصاره الاطنی لکلی است الموح موه جان الا دیه گوید که اوشیه  
 پیش است و در شکل در بلاد عجم کاذر کنند و مولف اختیارات نوعی از غله شمرده الایون هیونانی را  
 است الماس ماس است البوط کشت یکشت است الا کلک کلک است الماس ماس است  
 است الموه اسم فارسی عقاب الموه اسم ترکی قنار است الا ملک لبت و یلمی فانه از است  
 لیک اسم ترکی نخ است المسمی اسم هندی بزرگان است الایحی اسم هندی قاقداست الماس  
 براتی بسیار است الالاف مع المیم المیخ غر درخت هندی و مهر دشت و کشتی منقش بر آن چون  
 در شیر خیا اند شیرای مانند گویند شرط است که تازه او را چند روز در شیر خور از آن خشک کنند و آنچ در شیر برده  
 نده باشد تلخ و بسیار محض در دویم سرد و در سیم خشک و بشیر برورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض  
 بخش مراد مجده و امعاء حافظه اخلاط را تصفیه و اخلاط سودا و بروج غلبه سودا و محک باه و قاطع  
 تکی و آب و من و خون را بر سر و زنه الدم و محبت طوبت و مرقه مرقی در دل و چشم و مرقه و استخوان  
 سهیل سودا و غیر رقیق بعضی را در کنار آب به قاطع اسهال زمین و سکن جراثیم خون و اسهال و نفوس



مثل فی بند دار و چون کششی نبیند با از هم جدا شود و پیش مثل برگ زیتون و شترش بعد از خوردن سبزی و بعد از  
خفتن آن سیاه گردد و خوش خشمی و صلبی که القوی دور اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع  
نزلات و باشراف باطنی جهت اسهال و طبع او جهت قوت و قسوت است و منعی مثل شانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهت  
سردی و ملکی نفس نافع و چون خشک و راجح نشاند اما به نصف رسد و صاف او را با نیمه طل بنفشه جهت ضعف جگر و اختار  
پول غیر هرگاه باب الگو بنفشه هر روز یک درمل بنفشه جهت نزدیک کردن بدن را غریبگی و خسار و تقیه رحم و در و شش جهت  
قطع نفوذ الدم جراحات و در و یابیدن گوشت و منور و قدر شترش تا بنجر رسد است و موافق آن که منبت اسفنج را شکر و زعفران  
میداند اما رطبت بیونی اسمی تا بابت از نفع قیوم قدش کمتر از نفعی و گشای باریک پرانگنده و بقیه است و میر و سفید  
بعضی سبزی و بعد از خندقی و بر گردن دایره زردی و شش باریک و منبت او که بهایی جنگل و در گلخان بسیار و مانند و در بلاد  
روم و ترک جهت نقره ای تا جرتب میدهند کرم و لطیف و مطلق و مطلق و غلیظ و مدر بول و حیض مانع و نخیل مراد  
بعد و مشفط و طبع آن و با اما الفحل محل انچه در معده و مثانه بنفشه باشد و با شرب غریج باب جهت قطع نفع از جوی  
دانسته اند و مستعمل از اوقیان گذشته در میان جاسمان کرم کردن آن به فرم مسره و مصلحت آب به و قدر شترش قرط  
است ام و ج الکبد انفقیر است و موافق جامع بنده ای غیر آن دانسته ام الکلب شربت ربی بعد از  
مایل بر روی و گشای بنفشه و با انداختن و گشای و شرب بگل لایق و بدو منبت آن فراع و در بلاد مصر بسیار  
است چهاره تازه او را در متقال و برگ خشک را داده در هم جهت گزیدن سنگ دیوانه و اقام مار و عقرب مجرب است  
و باید بار و غن زیتون بنفشه امحاجیه معان روده حیوانات است از اجزاء اعضاء و عصبها و قلیل الغذاء و در مضموم و در  
سرد خشک و موله قوی و مصلحتش جوارش عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه چهار جهت معده  
که صفرا و رقیق مای در موله شود و نافع است امیر مارسیس نجاری زرشک نامیده و معروف است و از مطلق او را  
دانه بیرون کرده است در و در هم سرد خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع نخیل بود با اعضاء و قاع  
صفرا و تشنگی و سکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب و انثال آن در مفتح به جگر  
و مقوی جگر و سرد تر و سایر اعضاء جهت اسهالی که از سردی و ضعف جگر و اختا باشد و جهت استسقا و با ادویه حاره  
جهت برودن و یا استسقا جهت اضمه و اب او مانع فی و غلیان و باز غفران جهت صلابت جگر مانع و دانه ادویه تمامای  
با ادویه مناسب جهت تر و اما و اسهال که از ضعف اختا باشد نافع و صفرا و زرشک مانع او را در هم حاره و شربت آن که باب  
زرشک و سبزی دی بوده اب لیو نصف کی باشد و با شکر قوام او جهت رفع سهرم قاعه و کزیدن نفی و صفرا و غلیان  
و ضعف استها موافق آن که مجرب دانسته و گوید چون آب و مر و ادویه اضاف و کنند و اکثر اراض قایم مقام شربان فاروق  
زرشک و کزیدن و مصلحتش قوی و قسوت و قابض طبع و مصلحتش شکر و شربت از آب او تابست و متقال و جرم او



تا بازده متقال و از دانه او تاسه متقال و بدش مثل او کلسرخ و در دشت ان ضدل سفید و عصاره زرشک  
 افعال قوت و الطاف است و بدش و وزن ان زرشک نه بیرون کرده و پوست پنج زرشک از غیس است و مذکور  
 و مولف مالایس زو قال یا غیره انیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و نقل حقیر است که فاقاط  
 قریب بطبع باز زرشک اند و زو قال از انیا است و مذکور خواهد شد امونیا قرن بیونانی اشک است امونیا  
 ناخواه است اما مومن بیونانی حمامات امعاء الارض خراطین است امر و ساغفود است و بجز  
 نیز مانند ام الحلو و نوعی از جزدون است لبث مصر دان و لیست است اما غیر و ان بفرانی خونی بطنی است  
 اما طیس بیونانی است و بیونانی است امونیا قرن بیونانی ابار است امعاء الیا بیونانی وزارت امور  
 برومی عکالزیت است امعاسین برومی ب غوره است امر و اسم فارسی کثری است امله سار  
 پندی گوگرد فارسی است **الف مع النون اسلیس** بیونانی اسم نبات است با من بخور گیاه و در  
 شوره زار و مواضع اقباب روید برکش مثل برگ عدس شش بقدر شیری و تخش یک و کوکب و گلش سرخ  
 مایل بغشی بد بو تخش در غلاف قفقی قسمی از کوکب برگ و ساقتش مرتفع نمی شود اول گرم و در دیم خشک و مفتوح  
 و محلل و در بول و باقوت قابضه و تخم و پنج گلش جهت عسر بول و درد کرده نبات مفید و با کخیج جهت صرع  
 و زردی و بار غش گل و غیره جهت صلابت رحم و درم ان بسیار نافع و در و برکش جهت زخمها و در و یا میند گوشت  
 موثر و قدر شترش از کینقال و نیم تا و متقال است انقر بیونانی اسم نبات است که چتر از دخت انار و برکش مثل  
 بادام و عرقش از ان و گلش شبیه بگلزاره از ان نیز گستر و تخش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از او  
 آید و صفت او که ها است و مخصوص بزمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب شراب و با لخاصه  
 جهت رفع توخش و جنون و تقویت حواس و ذهن نبات مفید حتی انیکو بیونانی از پنج و برگ و شاخ او بخور و با  
 انکس او منی و صفا و برگ او جهت منع زیادتی قروح ضمیمه نافع و موثر است **الف العجل** لغت مغربی اسم خربزه  
 شبیه بی بی گیاهات او باین شجره گیاه و در سبزی و برکش شبیه برگ کاسنی از ان ریزه تر و گلش تخش و شبیه  
 انب بوی فربه و از ان ریزه تر معتدل و باقوت محلل و در حوض و اشامیدن طبع برگ او با من حیث جهت رفع عموم  
 نافع و فطول او محلل صلابت و سکن و در و گردیدن هوام است اندر و طالیس بیونانی اسم نبات است و  
 ساحل بجز و در شبیه با شنان و بسیار شترخ و تخش و غلافی مثل غلاف شود و تلخ و تند و در مزج کله و فله و شانه  
 و ظاهر انوعی از قاقلی باشد در اول سیوم گرم و خشک در بول و مفتوح و محلل و تخم او و طبع او جهت است  
 اجداد جهت تقویت سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حقیض شرباب و طلا و جلا و نافع و قدر شترش از تخش  
 است با شراب و امثال ان از طبعش ناشکر یا شراب با سر که تا درج رطل انکس مولفه جامع الادویه این را نه گویند

انسان

گوید که ان گویا هست منشس حریج جبال گیلان چون بر روی او نشسته بر روی زمین بخوابد و زویر یک چشم است  
 باز راست مشاهده کند و آنچه ماده است همان است میماند و لغوی صفای خا و اسبے نامند گرم و خشک و ضما در برگ  
 خشک و آب که گردد و دیگر فرقی را زایل کند و تخم نرا و نبات مورث فحوظ مردان دار قسم ماده و حبس شده شق زبان  
 و اندکی از و با نرب منوم قوی سجدی که تا شش باند و ز او بیدار شود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب و میکند و  
 قدر ترشش نادر و در هم است اما غا سس همچو گلیا می است برگش شبیه برگ فرز بخش و مایل استاده و شاخهای  
 منبسط بر روی زمین و در مرغ و فرش مثل غلافی و دانه های او بقدر احتیاجش و بسیار تند و تلخ و گل مسم ماده لاچور و یک  
 و قسم ز نبات کجی باشد و در خرد و گرم و خشک جالی و جاذب و محفط طبع و مفتوح سده و آتشامیدن آب او و تخم او  
 جهت کمزیدن انی و ضما و شس جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و من زیاد شدن قروح خشیه و جلالی آمار و  
 آب برگ قسم ماده او جهت تنقید مانع از تخم و سوخا او و طوط مخالف جهت درد دندان و اکحال او با عمل جهت قروح خشیه  
 و جلا را بصره و جرب و کینه و سبیل نافع و مورث سحج و مصلحت صمغ عربی و قدر ترشش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدش عطر طبع است  
 افسس النفس نباتت ریجی شبیه جرب و برگش بی شریف و گلش مثل بقیه رنگ زرد و خیا شده و دیگر گهای سفید احاطه  
 بر گل او دارد و با حرکت انقباض میکند و مثل شاخه بانه با عدم حرکت هو حرکت نماید و ساقش مرین مایل بسیمای و در غیر  
 و اطراف تمام بسیار است و در تجارتی بهایر وید و چون حیوان شیر و از از و بخورد ترشش زیاده میشود و خوردن آن شیر با  
 نشاط و سرد میگردد و در دیم گرم و در یوست معتدل و در فصل نایاب شراب صر و در فضلات که عبارت از بول و غیره حوض  
 و عرق باشد و قوی حواس و طبع او در از الهموم و قفریح مثل شراب است بدن سستی و خمار و اندکی از گلش بدستور سمن  
 می خشید و خلل نقل نیرساند و قوی حافظ و قوطر عصاره او جهت قلع بیاخ ششم مفید چهار در هم از تخم او با پیچش باشد  
 گو سفید هیچ باه شخص صد سال است و مجرب است اند و صفت سده و رنگ خسار را سرخ کند و بدن را زرد و دیگر قان  
 زایل گرداند و مضر کرده و مصلحت عمل انکاشش مورث و در مفاصل و ترشش تا بنجد در هم و از عصاره و طبعش با بصره در هم  
 و بدش آب انکو بطریخ با داضنی و غفران و چون کوبیده آب و را با انکاشش و بسیار ترشست با نیرجهت مانع از مواد سودا و کوبایت  
 نفع است انسان چو که گوش آدمی مولد ریا و کشته ضما و جهت شقیقه نافع و استخوان مولد امراض مولد و دانه  
 ان مورث کوری و زرد استخوان بر سیده و در من زیادتی اکله محرب و آتشامیدن استخوان سوخته سرد و در روز یک مثقال با مثل  
 آن شکو جهت صرع و عرق ان و مفاصل نبات از موده است و آب دهن نشا کشته گرم گوش و هو امیکه در گوش رفته باشد  
 و تریاق گزیدن مغرب و ریتا کشته مار و هموم است و جهت قویا و انار قروح و طوط و بیاخ ششم و با سر گین و صند و در حوض  
 بل و قویا و به تنهای جهت قطع نزن الدم و دانه مال جراحت و با عمل جهت کف و جلا و انار قروح نافع و ضما و گندم منضوع و  
 و صاکن شش باشد جهت نفع و تحلیل اورام و بستن دندان و در بازوی چپ سکن دند دندان و جهت دشوار زائیدن و در

و در رفع خون موثر و زهره او همین بدن طلا و خون حجامت و فصد مسکن نفوس مفاصل و حرقت انس و انشامیدن انس  
 صورت بلاهه است و خون حیض هم قنالت و صورت جذام و طلا را او مسکن در و باسی صلب و حمل و نحر و  
 حیض و اجابت تب لوزه مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متفرج و حله و قوبا و ترواج  
 خبیثه و عسر النفس و با نخود و مارا عمل جهت یرقان و قطره جهت بیاض عین و مکه مستقر از بول جهت رفع بیاض چشم  
 مجرب و در افعال مثل شیر زنی و ضاعت بدل است و فضل طفل را که غذا های لطیف داده باشند شک کینه فروخ او در  
 حلق جهت خنثی و در رم گلو و پستور ضا و او با غسل محلل قوی است و طلا جهت حمزه و جراحات و التیام ان و در رفع غرق  
 اعضا و انشامیدن کینتال ان جهت یرقان و قطع اسهال و در رفع سمیت جراثیم زهره و در قوی و حکم بیدیل و باسل  
 و با شرب جهت رفع گزیدن ابرام و او به قتال و پنهانی دایره کینتال او را با کینتال از نژاد مسود جهت رفع سرم مسود  
 مثل دار شکسته و زبرین مسود مجرب دانسته اند و سنون محرق ان جهت قطع تعفن بن دندان و اکله و نقصان انس و در و ایندن  
 گوشت بن دندان مجرب است و چون ده عدد ناخت دست را سوزانیده با غسل شخصی یا شامیدن شخص و محبت صاحب آن  
 کبیر موثر برسد و بعضی گفته اند که ناخن یا نیزه بن خاصیت دارد و دمای سوخته انسان شرابا جهت رفع سفیدی صورت  
 و استسقاء و رفع سرم قتال و در زایندن سنگ کرده و منانه و رفع ربه و دیگر و الکحال جهت بیاض چشم و قطره  
 بار و در غش جهت درد دندان و درد گوش و زهره او جهت اکله و در قالد و تخفیف جراحات و رفع زاید و زخمها  
 و در رفع خبیثه و ساعی حیرت و چون بول انسان او در طرفه من با غسل بسیار بختانند جهت بیاض چشم و طرفه نافع و  
 سوزن انسان که با کبریت در کاشش در گیر و در درون معقار تقطیر کنند و ضاعت نظیر ندارد و در دستورات انسان  
 قتالی اند که می شود و اسطر گوید که انشامیدن انی که خبیثه ان است باشد جهت صاحتی و درم جگر و در رفع خا و دفع  
 عظیم دارد و چون طفل را با سمومات تبدریج فصدیه کنند جمیع اجزاء و انفا سوس و قاتل گردد و هیچ سوزن قابل این قسم تغذیه نیست  
 و منی انسان جالی هت و بر هر کلفت و خوردن شیر محدث جذام است و مجرب دانسته اند و فو طیل و ان نباتیت بی  
 شبیه به نبات که در و این تمیز گیرید جهت جراثیم نافع است و در حال التیام و در اندر و طول و نباتیت  
 شبیه است به برگ بیهوش کننده و از ان و بعضی گرم و خشک و مفتوح سده احتشاد جهت درد مفاصل نافع است و اینج  
 به هندی انبه نامند و غرضی است هندی بقدر و خشت گردگان و شتر بعضی مثل بادام سبز و از ان لکون تا رسیدن  
 سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی انتر مثل سیب نار و با غوصیت و اندک ترشی و چون برسد بر سر  
 و ترشش و شیرین گردد و در انتها زرد و شیرین شود و هر دو قسم ان خوشبهر میباشد در و دیم گرم و خشک و در سوزن  
 و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اضطلا لوجه و لی نقل و مقوی نفس جهت نیک کردن راجحه و بان و در رفع  
 و کسب و بار و در رفع بواسیر و قویت عری و ترشی و جهت قطع طحال و بر انگشتن اشتها و در زایندن سنگ کردن و فساد

در اندام جهت سفید کردن دندان و خاک تر جوب او جهت نرف الدم و طلا و شلخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه  
 داشتن و تانغ و گویند مضعف جگر است و مصلحتش بریز آب بخار نباتیت برکش شبیه به برگ رطبه و با انگور  
 و قبی مثل غبار و شاههای قویتر از شلخ رطبه و مایل بسجده و بقدر قاعته و در اکثر رطیق منبت میشود و آنچه در رتبه  
 او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک و بهر سرد و در آن تخمهای درین است و خشک شیمی برین  
 و مستعمل از وحصار و پنج تازه آن در شبها بار یک دست و از آنرا می رانجبار گویند و در سیوم سرد و خشک قاطع  
 جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حالبس سهال از من و نزلات و مسکن فی دمقوی امعاء و جهت تسکین  
 التهاب و صفرا و غلیظ خون و ضعف و اشتها و بول الدم تازه و در من و در غموم و انشراح افواه و عروق مقعد و سل تازه  
 و گویند حتی زلول مانع و ضما و او را شامیدن او جهت سحج و اسهال کیدی و سکنای اعضا و کوفتی عضل و فنج عصب و شک  
 آن و در و کشش جهت رویانیدن گوشت و قطع نرف الدم و رطوبت فحایت نافع و قدر ترشیش کفایت و از غصاره او  
 و از گلش بخیر هم و مضر و درین و مصلحتش بخیل و پیش شلخ و زرنک و در آن گل از منی است انجدر آن مقدار  
 اگر آن و لغت و از آنرا که در زمانه تخم نباتیت ساقش محبوب و بطبر و طبه تر از قاعته تیر میشود و برکش شبیه به برگ  
 کلم و از آن برگ و گلش جبری مثل شبت و سفید و ترشش و بعد از رسیدن سفید و در و در و پس شبیه به در هم و بسیار ترش  
 و ساق او را برتری بالدرمان گویند و خشک را جبری محروم و صمغ او را حلیت طلبند و قسمی از آنرا ترش سیاه و بدبو  
 و برکش مثل صمغ سخته بر شوره و ساقش صمغ تر از از قسم سفید و صمغ او بدبو حلیت منق و بفارسی انگوزه و گیاه او را  
 کماة نامند سفیدش بهتر از سیاه و در دویم گرم و خشک سیاه او در سیوم و در بول و حیض و شیر و مسخن کردن و در و ده  
 و مطلق اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مطلق بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول و بر انگین اشتها و تقویت امعاء و  
 دفع خراغذیه غلیظه و او و پیچیده و اخلاط غلیظه و سده و سیر و مسکینین او با پیچیدگی جهت تب و بر جوب و در سوره جهت  
 شت بلغمی و تنهایی مرکبه نباتت و موثر و جهت در و سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق  
 حتی یوئیدن آن محرب و با شراب و از خزان چنین قوی لاثر و ضما و کشش ما یوم و در جهت تخا زیر و جراحی و عرق النسا  
 و اشال آن و بار و در غن و تیون جهت کیت تحت عین و طلا و بطبرخ او بر که و پوست آنرا جهت بول سیر و در و از آن  
 اگر نافع و مضر تر از مصلحتش تخم خیره و مضر امعاء و مصلحتش صمغ عربی و قدر ترشیش و متعال و بدشس محروم و وزن  
 او دو و دانگ حلیت و گویند بوزنش فو و او این نسبت و مضر و درین و مصلحتش شربت انار و سکین و ترشش او  
 که از ساق و پنج آنها که تر تریب و بنید بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت  
 معده و تب و بلغم و سقوط اشتها و اختلاف مضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و موثر تسکینی و التهاب و مصلحتش کاهو  
 که در پیش تر ششی است تر غار و پنج او و افعال قویتر از سایر اجزای او و طلا و محال او و مانع زیاد شدن

خازیر و تخم زخمها و قدر شتر شش تا نیم مثقال و گوشت موش شش است و مصلح عمل و صاحب جامع انطالی گوید که چون  
 بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم از انجدان بپوشند تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه  
 انجسون بپاشی بادیان روی گوشت تخم نباتت بلند تر از ذریعی و ساقس مربع و بر گشتن باریک و خوشبو و گلشن نایل  
 سفیدی و بخش در غلاف لطیف طویلی و از رازیانه کوپلتر و نیر نایل سفیدی و زردی و در آخر دویم گرم و خشک و بر بل  
 و حیض و شیر و عرق و محلول ریاح سده و سایر اعضا و مهبی قاض طبع خصوصاً برشته کرده او مقوی کرده و متعصبه جلر  
 و سپرز و جالی بخاری نفس جهت صداع بارد و تیفه و در دسینه و سر و ضیق النفس و عیاد و استقاده و صاده و تب  
 و نور الفیه و قطب سیلان رحم و از انفضول و نافع و باقوت و باریت و بخت شش جهت در سر و نولات بارد و از خراج جنین و شمشیر  
 او جهت جلار دندان خصوصاً عرق او در غده بد بود و آن انحال و در اجبت مسبل که بمرجوب دانسته اند و قطور و غم کل که انسون  
 در آن چشمانده باشد جهت کرمی فصل سامعه و حایند جهت تحقان مطلقه و مطبوخ او در سر که جهت تحلیل ادم و کشتن  
 قمل و طبع او باشد جهت رفع زردی بخار زن زانیده نافع و مضر امعاء و مصلح رازیانه و مصلح حمود و مصلح نسکین و قد شتر  
 از دو درهم تا یک درهم و پش تخم شست و ریو او رازیانه و در تقویت باه مثل او بخره است و بخره لغت فارسی است و بخره  
 قرص و لغت و او المرز که زانیده و تدرکی کجست کن نباتت بر گشت پر شریف و انبوه با خارها بسیار ریزه و خارهای ساس  
 اظهر و چون ملاصق حله شود باعث حره حله و سوزش و خارشش گردد و گلشن و در تخمش بران و نم و با اندک بپزی  
 و تیره رنگ از رازیانه که چاکت و مراد از بخره تخم او است در اول سیم گرم و خشک و مطلقه اخلاط لریج و جاذبه مفرغ  
 اعضا و در بل و حیض و شیر و عرق و مهبی و متقی سینه و شش و سده و متعصبه غم و سده جلر و سپرز و محلول و گداختن  
 برگ که بیده او در بینی قاطع رعان و محلول نیم مثقال او مرصاف با المناصف نبات و حیض و خضار برگ تازه او جهت  
 بر اندکی گرم و تحلیل و بید و کشون و طبع و نایل خصوصاً با غسل جهت انزال و عصب با ناک جهت جرات سنگ و بانه  
 گزیده و با بر طویلی جهت درم سپرز و بخره او بار و غنای ترون جهت درم جرات و درم پست گوش و بخشش با او شتر  
 شقیه شش و بخشش جهت ریو و الی شقیه و استسقا و علل کرده و سپرز و خراج ماه اصغر و نیم لریج و با سکنجبین  
 جهت در سپرز و پیل و در کرده و سکن آن در حال و طبع با غسل السوس جهت تفتیه و ناله از برگ و انشامیدن او با تخم  
 کرفس و شیر که سفید نبات مهبج باه و با شتر مسهل با عذال غم و قیده او با غسل بر ستر مسهل است و خضار او به ستر  
 بر گشت محلول در مه و با مرهم جهت اکله و قروح و سرطان و با غسل جهت بزرگ کردن و قضیب مجرب دانسته اند و طلاء او  
 با غسل قضیب و کچ را نجر که باه و مضر کرده و امعاء و مصلح صغری و دیگر او مضر مقدر و مصلح غیاب و قد شتر شش  
 ناسه درم و پش قرمانا با حر و مضره عصاره او محلول درم لهما و در در تخم و بر گشت محففت نه های خاکله  
 و سلطان مشرق میلد و صدقی اندر روت در اصعبان کجده و سکنابن کجده نامند صغ و دخت خار و است

خار دارست بقدر زور و بر گشت شبیه بزرگ مورد و دخت کند رویت اولاد فارس ترکستان و سنج و سفید  
ایل بر بردی میباشد و بهترین و ستم اخیر است که در بالیدگی مثل کند رصا و زود شک و در طمش تلخی باشد  
و در آخر دیم گرم و در اول دیم خشک و محقق میلند و بهترین مسلمات بلغم غلیظ و بالرض سهل صفرا و محلل ریاخ  
غلیظ و متفحس و در مسقط خین و گرم شده و اما جهت مفاسل و درک و عرق الس و بالخاصه نافع و جازب بلغم  
غلیظ از غش بدست خصوصاً بالبله و تریه و سکنج و امثال آن و در شین مهر و دل بنایت موثر چون بنجر و هم در  
بسته تیرا طر الحرقه که عوام اند را گویند و در هم با جیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن  
چند عدد زرده تخم نیز شربت بنوشند باعث تبخیر مجیب گردد و نفاذی گوید که زمان مصرف روت را در آب هندو آ  
تا نصف روز خیسانیده و جهت تسهیل ناده در هم اورا می شناسند و گوید بنجر هم ساینده است و سبب ید مسام و چسپیدن  
او با خاشاک شده است خصوصاً با طلق محلول از اسرار کنونی شمرده مصطفی صغری و دروغ با دام است و هرگاه که  
او استخوانی باید روغن و چنانچه او با خاشاک و قه ریشش خود از نیم مثقال تا دو مثقال و در کبابا بسیار مسهل است  
و مثقال و بدش و زرش میر است و استعمال او در خارج جهت التهام و زایل کردن گوشت زیاد و پاک کردن  
زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نفوذ و جهت ورم شبیه بخاریر که در حلق بهر سه و با عمل برشته و  
بفتیده آلوده و در گشت گذشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و استعمال او خصوصاً بعد از آن که شیر  
الانغ با شیر و خران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسپیدن پاک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است  
و چون بام و ارید و مرجان سوخته و شک با مسویه زرد و سیاه جهت از آله بیاض عین مرطبه که موجب دانسته  
افسجه بفارسی بنیر یا نه نامند و در حیوانی در حین و کمران حیوان مذکور بشود و مجرب است آن تا در چسپیم گرم و خشک  
و ملطف و محلل و با قوت تریاقیه و منجد کننده کل ذایب و ایب کل بنجر مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجم شده  
باشد و طبع رطاب و حالبس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع احتقان رحم و درد  
شکم و روده و با سر که محلل خون بنجر و معده و موجب دانسته اند و بنیر یا نه خورگور و بنیر کوی و آه و شیر و گو سفید  
و ذیل بقدر زور و بنایت آنکه اتمک جد دارند سسی بلغم است آنجا ستم تلخی است صلب و ستم از و سیاه و کثیر القوه  
و بزرگ بقدر بنج کولان و ذورع او شبیه بریش بر طاقن و متورنش سرخ و طمش مثل طعم و از شفا او در گشتن  
بسر و شبیه بزرگ عنب الثعلب آلوده و قسمی سفید و بر گشتن مثل برگ سنایل بر بردی و خشنوت و طمش  
برین و رایحه بزرگ و اندک تند و رویت آنکه بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دیم گرم و خشک و در  
سم بودام ضعیف از قسم سیاه و استعمال او در بزرگ اوست و جهت تحلیل ریاخ و تسکین درد های باطنی  
و شش او و مثقال و بخش شده حیوان است غیر انسان و محرک باه و سیاه در آخر دیم گرم و خشک



در مثل جودار تریاق سموم و از آن صغیر و همی و سخن مسده و دیگر و محمل مواد طبعی و پنجه او با شراب قاطع بود اسیر  
 و حمل و مقوی رحم و محمل ورم آن و درم سایه و قضا و تدبیر بر دهن او موجب درازی مود و موثر مورت خاق و محض با  
 و صحنش روغن کجده شیرین و قد شترش یک غیر اطراست و فیدادی گوید که در حوالی او گیاهی میزدید که چون کوفته  
 بخورد و بهر دو مثل که پیش در خوردن گیاه اندر رخ سمیت این شود و بهت آنجا گیاه مذکور را اطرازه گویند و بهر وقت  
 تذکره گوید که گیاه اندک شده حیوانات است اقب باد آنجان است اقب و یا اسم رومی بلاد است  
 آنجیدان رومی سیاه پوست است و گویند کاشم است اندر اسمیو بخورالا کرد است اندرو  
 ضارون اندرو و بیلون بیونانی قاسی است و مولف جان نمی اندرو هار و نرا طفت یونانی اسم  
 بان الصافیر است اما غورس بلنت رومی ناما غار است تا غلیس بیونانی اذان افار است  
 انقو انقون ریجاست اینجات اسم اقام مر باست مثل زنجیل برآمده و آله و غیره القای  
 رومی اسم است انجیل خطمی است انودیا عصاره قنار الحار است انار کیوس خشاش است  
 انومیا شقایق النمان است اندر قضا بیونانی را بنظر لایا برومی کاسنی ستانی است انظلم  
 بیونانی بهار دان شمع و توانت اما لیفی انجده است انجیر السود او خیش الزجاج است  
 انبوب الملک نوعی از برون است و انبوب الراعی عود است انجوع سوار نفوق است  
 و بهت قناری اندرو بنا گویند اندرو و شامس بری اسفود پیل است اسن اسم بنوی ناما غار است  
 اناکیر بیونانی اسم است اندر اسوس چار است انحصیطار و غن زیتون نارسیده است  
 انجک مرز بنوشل است انجید فراسیون است اینوس انخواه است اناناموین  
 است انقون در دیش و بیونانی دریا است انبار قن خشی است انبالس لوقا بیونانی  
 قاسر است اناسل لیا غاسرین است انجا و اقلید و انجوساد و انسا فیلوس  
 اویند است انقانیون اب غوره است اما طیطش انکت است برون ده است انجیر  
 بفارسی تین است انگور بفارسی غیب است انار بفارسی رمان است انار بچه بلنت باز بزرانی  
 شم از غار است انوق حمه است انجیر فیدادی با درغ بامت و در معر او را انجیر زنگ گویند انقود  
 اسم فارسی و ترکی نام است انار دلق بفارسی جب الزمان است بفارسی جب الزمان است انار دلق  
 و شتی بفارسی جب الفضل است انجک بفارسی اسم دایج برون است اندر زراسم  
 فارسی جبر البور است انکین بفارسی عمل است انسل بنیدی اسم ترندی است انگور  
 انبار حبت بنیت اندر اسم بنیدی سفیر است اندر ان بنیدی اسم خطی است انودا

درخت

اسم این است اندر جو بهندی سان العصاره است **الاول** اسم جنس مرغابی است و گویند از آن نوع کبر  
اوست و مجسم آن را دویم گرم و تا آخر دویم تر و مس و غلیظ غذا و میخورد و در بر و محرک باه اند و هرگاه با او دیده جاریه  
به نریند بهتر است و آب کام و آب انار صلیح اوست و طلاء مغز سبزه جهت درم مقدار خورده است و پیه او جهت صلابت  
و شقاق مقعد و جلد و قشر جلد و دارالشعلب و جهت نفع اوست ای که در گوشش فته باشد و بازر و با قلا جهت در نرین  
بالجاصیه مفید و زرد به تخم او جهت افزونی عقل و قطور او بار و غن زیتون میگویم که در درم جهت نفع احتیاس جنین نافع  
و گوشت مهرانجه باشد جهت التیام فتوق و زیاد کردن پیه کرده و زرد این رنگ کرده و نشانه موثر و موافق جامع  
الادویه گویند که فواید را چون اینک بنویسد جهت در نشانه و زرد این صفا بسیار نافع و پوست تخم او سحر و جادو  
اسهال دموی بهترین دویه و شفته و زرد جهت سرد خشک مفید است او قوما بیرونی نامی منصفه الاجه است و آن را  
از او خلاص است که بهر چه به نامند بخش در از او بایزده تر و نرم تر از برگ بهر چه به دلی و میساق و بی غرایل بسیار نافع است  
تنه و با سسته و خوردن و خنک و طلاء او محمل مواد غلیظ و گوشتش درم او جهت عسر الولادة نافع او افسوس  
بلغت و نامی حدقی است چو گل پر شید به برگ برگش بسیار که یک انبوه و بخشش اند و بخشش و بخشش به برگ کنگر  
و ساقش بقدر شیری و طبری گشت و نورانی مثل شش و بخشش شید به پیاز زرد گونید و شام و بهر بسیار  
است و در شب میدرخشد در اول سرد و در پیوست و طوبیت معتدل و بخشش و حرارت معتدل و در سیم خشک  
و جهت اسهال مزمن و گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر ترشش تا ده دریم و پنج او را در آخر ذوق  
سرد و در اول خشک و در بول او جالب اسهال و جهت سموم و گزین ریتلا و صفا و بخشش با شرباب جهت منع رویدن  
سوی که قبل از بلوغ طلاء کنند موثر و قدر ترشش تا سه دریم و مضر کرده و مصلحتش کثیر او گویند غسل او سپید  
اسم فارسی غمی از نیل و بهندی است در سیم گرم و خشک و محمل ریا و هوا و بار و قدر ترشش یک دریم  
و بخشش سرد و خشک و در فصل طبع مثل قلع و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر شانه و مصلحتش عمل قدر ترشش  
نخدر بهم دیدنش پنج قلع است او قوما بیرونی اسم بیرونی اسم نباتیت شید به باد روح و شانه های  
او بقدر شیری و مضر خشک به برگی و بخشش شید به پیاز و سیاه و در غلافی مثل غلات بر رانیج و مستعمل جادو  
در دویم گرم و خشک و لطیف و محض بیلد و یک دریم تا ده دریم جهت شش افعی و هوام با شرباب نافع و یک دریم  
او را با مرصان و غلظت جهت عرق النسا مجرب دانسته اند او قوما بیرونی بیرونی شرباب و عمل است که شرباب و بخدر  
عمل باشد و بخور شانه و تا بقوام اید یا غسل را با آب الگو بخور شانه و اخیر و جلد و تحلیل و انفراج قویتر است و مضر  
شیر و تلکین او کمتر گردد گرم و خشک و محض طبع و منفعت و مضر است و بود از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع  
او قوما بیرونی انقلب معده میگرد او قوما بیرونی اسم عصاره نباتیت است او بودی عرب و بمصر

دیگرش شبیه برگ ترانبلک بر سر آن که گویا گرم زده باشد و کم آب و زنده و گلشن و دوزخ و شبیه بصره  
 مایه گرم و تند جهت ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق و دوسو خایت نافع دانسته اند و بعضی اخلات نموده اند و بعضی  
 خنک باشد و غیر آن دانسته و مولف تذکره و تفریح بصره مذکور کرده است او خالیوس الیو خلاست با  
 او میمن بیروانی بادروج است او و اسالیون بیروانی کزنس صلی است چه او را بمیصل و سالیون کزنس  
 است او ز بیروانی اسم آب است او ز مالی بیروانی ماء العسل است او مار با بیروانی عصاره قنار  
 الحار است او کسومالی بیروانی سکینین عمل است او باخ به ترکی طمبی بی ترشی است او رمانی  
 بیروانی دهر عمل است و عمل او دگرگیند و آن روغنی است غلیظه و مانند شیرین و از ساق و ختی حاصل میشود  
 و هر چند کهنه کرد و بهتر است گرم و تر جهت جرب رطب و در و فاضل تاریکی چشم نافع دیت و هر باب سهل قوی طمبی  
 و سورت سیات و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید خواب رفت و آن الرمانی است و مذکور شده  
 او میانس بیروانی انخوانست او سالیوس بیروانی قرة العین است و ریزه بیروانی وزر است  
 او قو بیروانی خمره است او مار قیقا بیروانی داهی رومی است او قطار لیون غایت است او رن  
 سورت الصغیر است او ریفاس صغیر است او زرباودی بیروانی غفل المار است او و آن  
 بیروانی بیغی طپور است او فیس بیروانی زنجبیل است او قفس بیروانی سان عمل است او مانیانا  
 بیروانی منشی است او در خورش بیروانی زیت است و البوفروش بیروانی کم الت است او جا  
 غلت تلکان درخت غب است او میره بندی است او نیش بندی ابل است او قفس بیروانی  
 اظفار الطیب است او جی بنت از ندر کن خنثیه الملق است او کلک یک ترکی اسم است او ذاک  
 ترکی حر است او ملکوتی اسم است او یکم به ترکی اسم است او سس بندی اسم است  
 الالف مع الهاء ایللیج اصفر بید زرد است و بهترین و باید زرد بایل شیر بالامت و در  
 اول سرد و در دوم خشک سهل به صغیر و بنیم رقیق و مقوی سده و دماغ و منقح سده و مطبوع و مقوی و بهتر  
 از جرم است و جرم او سایر بلجات محدث تولید اند سبب نفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجمع آن مقوی اس  
 و زمین جهت خفقان و صداع و غشیان و خذلیم و حیات مرکب در و سرد است و در یاج بر او سرد و منقح و خنک و باغ  
 و تنقیه تلک خسار و اظفار نایره سودا که از احتراق صفر باشد نافع اند و بعضی و حیات منقح کرده اند و این عمل  
 حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صغیر او بنیم رقیق نباشد و بدستور و حقها منقح کرده اند و در شرح اسباب در  
 کلیه علاج سرسام صغیر است که باید در حقته ان باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقته  
 گرانی که باشد و نهایت وجه اصحاب بوده مگر آنکه و باعث رفع علت شده است دانسته لال مانع

سبب عصران صورتی ندارد چنانچه در اقصیه است نه در سام که باعث انقباض ایهای مواد غلیظ گردد  
 حضورها با او دیده می شود و جاذبه اضعاف او باشد و عصاره خشک بلبله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در  
 دستورات مذکور میشود و در بلبله زرد جهت دم و تخفیف رطوبات و جدت بصران مخصوصا هرگاه در خمر گرفته  
 بسوزانند و بدستور قطرات جدا ساینده او همین اثر دارد و سنون دانه او جهت تقویت نشه در خون بن دندان بر تکیه  
 گشت آن مفید و هم فصل و فصل غنای سبب آن مصلحت قبض لازم عصر او در خون با دام و قد و ترنجبین و قدر  
 از برش از چوب رهم و در مطبوخات و منقوع از هفت درهم ویدش در غیر اسهال پوست اما در گویند غصص بدل است  
 و از خواص مجربه اوست سرعت که اخن مصادون خصوصاً حدیده ابلبله چندی و اسود نیز مانند بقرسی بلبله  
 سیاه است و او بیدانه بقدر موی سیاه و صلیب است و در دویم خشک و در وسط اول سرد و مهمل سودا و منفی خون  
 در روح از خلط سوداوی جهت بواسیر و تقویت اشتها و درم سپرز و طبوبت معده و جذام و پوداده او جهت اسهال مفید و  
 لکها و اشتها و همیشه در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت نشه و نهایت موثر و گویند منقرض و مصلحت فصل  
 و قدر شربت او از برش تاد و متقال و در مطبوخ او تا هفت متقال ویدش بلبله کابلی و در قبض نصف و در غصص و  
 و جنس آن تخم مورد است **ابلبله کابلی** بهترین و بالیده و سیاه مایل بزرودی است و در حرارت و برودت معتدل  
 و در اول خشک و بعضی در او بلبله سیاه را گرم با غندال میدانند مهمل مغم و سودا و صنوبری مخلوط با خلط و در بول  
 و بهترین اقسام بلبله و در افعال قوی تر از بلبله زرد و سیاه و مجموع خواص او در بلبله زرد مذکور شد و گویند چون کیال  
 بر روز یکمید در انانول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت مخصوص بلبله هندی و بعضی مخصوص بلبله پرده کابلی  
 دانسته اند و باخی حصیه جهت رفع خرابیها بسیار خوردن آب نافع و دانه بلبله در بول است و در دویم محرق او جهت قطع  
 خون بواسیر و نفث الدم و فزن الدم و بعضا و تقویت دندان و نشه چرب است و قدر شربت از برش تا سه متقال و در  
 مطبوخ تا هفت متقال ویدش بلبله سیاه است و موی او که زیاده از کیال بر نکشته باشد مقوی معده و دماغ  
 و منفعنده بلغمی و مقوی جگر و جواس است **ابلبله چینی** از صفت کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی کوچکی  
 دانه و کم گوشت و مایل تند ویر و ضعیف الفعل سجدی که با وجود سایر بلبلیات استعمال نباید نمود اهل از جلا اغذیه است  
 آن در حق گوشت و قبول مطبوخه است که همان کرده بیان نامند و بعضی اثرش در چین طبع داخل کنند و خواص او باین  
 بقول دامثال آنست **ابلیم هندی** حرط است **اممو نیون** بیونانی سفید است **الاله**  
**ایار انوبانی** بیونانی منجمی که میسند که و ظاهر درین گیاه از و باشد و در مهرزیتونی نامند  
 و در دوزخ می شاخه اش برگه و ساقش باریک و نشه از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچک تر و اطراف آن  
 در دوزخ باریک و در از دگلش زرد و چون بر صغ سس این گیاه را طرح کنند بزرگ فقه گردد و بلاغ من را خرد

در دوزخ

کرم و خشک گویند معتدل است مخفف و منفتح و جهت تحلیل ریا ح و در دهان و شوران و لهامه و دستقا و با شرب  
جهت یرقان و سپرز و بخورنش مسقط چنین و ضا و در شرب برگ و پنج او جهت نفیس بوم و طلا گرش جهت اودام  
حاره و در م و آست میدن گره اسفل جهت یومی و گره ثانی جهت تبلیغی و ثالث جهت غب و رابع جهت برع گویند  
مجریات و فلیق این نبات را اهل دم و رنگ موجب کرم و اعزاز است اند و قدرش ترش از یکمقال و اند و مقال و مسطر  
سفل و مصلح او کثیرا ایسرا بر ایسرا نانی نبات گرش شبیه برگ اس بر و بر اصل برگ خیری طویلی شبیه طویل  
الگو رسته و شکوفه او بر سر آن خیره طوی باشد و طمش لب از قاض در و دیم سرد و در سیم خشک قاطع زلف الدم و اسهال  
و در م و اسهال و حلس حلی و بخش سرد و قاض تر و قاطع همه اعضا در جهت و قدرش ترش و انتقال است اید لقیون  
پونانی و بخی سندی است و آن خیری است شبیه فیض کبر صدف و زخم شد و خشک گرد و در گش مثل سرد و مستحل صباغ  
است بر و با تحلیل جهت دم حاره و در م عین نافع است اسر تقارون بیروانی منجی الشیخ فی الیرق است و آن  
نبات سانش زب ندر عی مایل بسج و گرش شبیه برگ تر ایزرکی است و بسیار کو حله از آن و گش مایل تقشی و از  
و در بر شبیه لید و وسط گش چیزی به باریکی موی رسنه است غیر خنی و در بهار سفید میشود و بیش شهرای خرابین  
شوره است و در پنج اوفعی نیست بسیار و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال هر ش خاق و در فعل مثل قطر و  
ضما و ش جهت دم خفیه مسده و با کده جهت جرات طیار اعضا نافع است ایسرا بیروانی منجی تو شرج  
است دم او از پنج کوسن کبودی است چه کوسن کبود را گش مکن سفیدی و در وی و بخی است و پنج کوسن  
کبودی جللی بین و در از قدر انگشتی و برگه است در و دیم کرم و خشکی او کفر و لطف و منجی و سهل و اد و صفر و لطف و غلیظ  
و در صفر او جهت سید و شش و مصلح و در و جلا و سپرز و زره که از بدوت باشد و ضین النفس و در و بود و اعیاد و جناس  
حیف و دستقا و یرقان و در و سپر و عرق است و امراض حم و با سر که جهت گردیدن بوم و در م سده سپرز و با شرب  
و با شرب جهت باره شدن و فصل دبی تراب جهت بوی خمر و چون شمع کنند و ضما و ش کبجه باشند جهت در و دم و صلابت  
و انقضاء هم و اودام صلیف نند و قازیر و با سر که جهت در و کهنه و باد و چندان و خربی سفید جهت کلف و در زب و ش  
با عمل جهت از جن خلیف و در و ش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدو با صوره و با عمل  
جهت پاک کردن زخمها و جلا کوسن و بخش جهت صلابت و مقدر و دم و امراض بارده آن و قطوطی او با سر که جهت  
نزلات و دوی گوشت و مصلح او جهت در و دندان استلای و در و فنی او جهت کشودن فواده و عروق و اشیاء  
او جهت رفع حمیت و قطوطی و کشید و یک تیه او سهل توی و غرغره آن با ما و اسفل جهت خشریت مقصده  
و بیش و دین الفار و بیش ایسرا و اسهال ما و اسفل و زرش مازیر یون بابت انتقال شیرت  
تا و و مقال و گویند مفر شش و مصلح او اسل است ایسرا میسرو بیروانی خیری شبیه بر شیم

سبزی و بر ساق و بر شاخهای دخت جنگلی متکون میشود و در مکان و ارجح نامند و خشک جهت اسهال مجرب  
 و در ورم حرق و غیر حرق و جهت نرم کردن اجزای تازه و کهنه و محرقش جهت قروح بفايت موش و قدرش ترش است  
 و انتقال است تا انتقال ایل بپای کاه و کوهی است و انواع میباشد نوعی زرد رنگ و نوعی سبک و در سبکهای سیر  
 میباشد و بقراوش نامند و بپای کاه و کوهی است و نوعی در دامن که بهها که در خان بسیار میباشد  
 و جسته از این بزرگتر و در زستان موسی و دایم بسیار میباشد و فصل گرما سرخ میشود و بی دبال است و در غل نامند و در مکان  
 سوا که برتری جوید گویند و نوعی که در کوههای گرم سیر میباشد از غل بزرگتر و دباله دارد است مجبور گویند و نوعی که در کوهها  
 سسیر میباشد بقیه جانی نامند و بهمان هر سال در پاستر ح می اندازد و نوعی تر از اول و بزرگتر بر می اندازد و بفايت  
 طویل العر میباشد و گویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در و بهر سرد و بهر مثانه عمر معلوم میشود و دال حقیق از حد نفیر نقل نموده  
 که ضایع مثانه را دیده و از خواص ایل است که مار را بکشد و سوراخ بیرون ورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت  
 اقسام او غلیظ و موله و در سیر بضم و در بول و تقوی باه برودین و دباله همه انواع انجبه سموم و گوشت انچه در سیر  
 گرم بود از داینون بسیار فایده کرده باشند با سمیت است و صلیح گوشت او نهایت طبع دست بار و عن و انا می دان شراب  
 و مار انفس بعد از ان و شایع و انتقال سخته با انتقال کثیر که مصلح است مثانه جهت نفث الدم و در حاد اسهال و نفث اسهال  
 مزمن نوعی صلیح فایده در مثانه و بزرگ سیلان جسم نافع و چون نیره کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا  
 شود و با سکه بر پس طلا کنند و در رقاب نشینند بهر از ایل کند و بار و عن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل اقا یا مغسول کنند جهت  
 تقویت با صره و در سیلان مواد و متقیق تر چشم مفید و سنون و جهت تقویت و جلا و دندان و قطع بفايت موش و طلا و  
 بر عانه و پستان در حوض و تکیه شایع و پوست و نصیب خصیه و هر یک جهت گویدن مار و هوام مجرب و بکشفال از خون برشته  
 و جهت اسهال مزمن و در حاد اسهال و دباله سوخته آن با شراب بزرگ و کچران و عانه باعث نفوذ نفی الفور و حیرانی بفايت  
 موش و غیر شایع جهت برآیندین هوام مجرب و هر که که در جوف تحت چشم او جمع میشود و عوام تر را که کاه و کوهی نامند و در فم مجرب  
 قویتر از تریان فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از ان که شیر او دهند قدر یکبار از ان چرک و شیر حل نموده در کاه  
 کنند مادام الحیوة ان طفل از گویدن هوام ایمن باشد و از زردیت ان طفل نارس است شده حرکت نمواند کرد و مجرب است  
 بخف مسوق او با شراب و انحال ان جهت تقویت باه نایب مناسب تقویت و بکشفال و تریان گویدن نفی و مفت حصاة است  
 و بپای کاه و تقوی باه و حواله و در کوه بعد از ظهر باشد ان بستی زبان و پیه جهت شنج و امراض بار دماغ و محل صلیبا  
 است اید و سارون فارسی است ایطاماس دخت غریب است ایطاماس غصص سیر است  
 ابرقان خاست این بر اشته ان است ایس دم الاخرین است ایطقان جبر جری است  
 ایمنون اسفودند ریون است ایس بن ناسر است ایوس بن ناسر است ایسا طمس



یونانی پنج است ایسکلین بر دمی بنسرات ایکه در ترکی عزراست ایکه ترکی ایشم است  
 ایلوک ترکی قاتم است ایکه ترکی قورس ایشک ترکی حار است ایسا راسم ترکی شک  
 است ایلو اهندي صبر زرد است ایریم سار بهندی باونج است حرف الباء مع الالف باونج  
 بفارسی باونج گویند و جیس از اشغال انوار است مگر در گل که کو بکتر از انوار است در دویم گرم و در آخر اول خشک لطیف  
 و محلل به صلب و قطع و در بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب باه و باقوت تر یا قه جهت تب مغنی  
 و سودا و گرم که و تفسیه سینه و در سرد و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایا در دیر باج گوشش در و جگر و اشتا و مقده  
 و رحم و احتباس حیز عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ شانه و تسکین درد و با ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاد  
 عفونت سودا و ملغم و تولیع و ایلا و خشک بر باد و ضا و نافع و طلا و املین و ادم صلبه نشستن در طبع او بدستور فطول ان  
 در اکثر خلل مفید و مضر خلق و مصلح او غسل و شربت انار و خامیدن جهت قلاع و ذر و او جهت غربت بنیابت نافع  
 و قدر شربش تا به شغال و بدشش مقصوم و بر بخاسف و اقوان و پنج او گرم و خشک و در افعال تویر اثر گل او و کینه قاع او  
 با شرب العسل بسیار محرک باه است و در غن باونج که بدستور روغن گل کسج ترتیب دهند گرم و محلل او رام بارده و محففت  
 و طلا و جهت رفع لرزه تب مغنی و سودا و ادرار عرق در غن اعیاد و تدید مسام که از سر با باشد و تعدد و تحلیل ریاخ اعضا  
 و گرانی سامود و در کمر و مفاصل و نفوس نافع است و گویند بخور باونج باعث گریز ایندن بلام میشود با و تخال  
 با و انگلیس فارسی و بر بی مند و وند گویند کسبها او در دویم گرم و خشک گویند خشکی او در سیریم است و مقوی سده و مفتح  
 سکه که از غیز او بهر سرد و خن و سفید و دملین صلابات و بار و غن ملین طبع و با سر که فایض و در بول و با خاصیت  
 سکن صواع حار و خوشبو کننده عرق و دافع حیوان که بد بوئی زیر بغل و کینه ران باشد و محففت رطوبات غریبه و مورت  
 در و پهل و عانه و بویا و موله و سودا و مفسد رنگ خسار و مصلح او طبع او است بار و غن گوشت با ذره و سر که و خوردن  
 او با انار ترشش شیرین و نار و ان که بر و کرد و یا و امثال ان و ضا و نبال او که اقلع گویند با بادام تلخ جهت بوا کس  
 و امراض مقده و ذر و در نبال و شکوفه او بعد از چرک کردن مقدر بر و غن با و ام بار و غن باونج جهت ورم آن و بویا  
 مجرب و چون با و بخان امهر آنچه که مضحک شود و ضایع نموده آب او را بار و غن ریون بچر شانه تا اها سفته شود و در  
 را تا یکسال بزرگ بدن سازد و در رفع نایل مجربیت خصوصاً چون شب از نقل او به بند در روز با آن روغن چرب  
 کنند و اگر آب او را بار و غن تخم کتان بخوشانند جهت شفاق و در صلب نافع ضا کجی از سر و ابروت بر دست و پا کینه  
 باشد نبات مورت و چون سیه که تخمش زرد شده باشد همراه کنند و تخم او را با هم روغن با لند شفاق میان  
 انگشتان در حال زایل کنند و هرگاه با و بخان زرد شده را خالی کرده جوشش بر و غن تخم که بد کرده ترب به  
 در زن و تنور گرم کنند و روغن از ان استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقلع و گلشن

افزاده نمایند جهت بواسیه بیدار است و از خواص او است که سبب است که از مسامان میگردد و چون نوشادر درو  
گذاشته در آن حل کنند و مشتری را که آخته در آن محلول سازند نهایت سفید نماید و موجب دانسته اند و بدستور  
ساییدن کبریت را در شب محلول با غث سفیدی کبریت و نبات اودانسته اند و باد بخان بر پیر اساق بقدر در  
و بر شنبه و بزرگ شنبه به برگ اسفناخ است و تند بود و ترشش بقدر زیتون و گردگان و پود خا و سبزه است  
ملطف و جالی و گرم و خشک تر از سبنا و ضما و ترشش جهت اورام ملغمی و سپاه کردن شود و انحال برگ خشک است  
جهت بایض چشم و جلا بصره و صمد و صمد و صمد با قلی تازه اش در اول سرد و در خشک اول سرد و در خشک اول سرد  
و گرم با عدل و لطیف و پوست اندرون و محف و قالیض با قلی مقوی باه است و سریع الاخذ از صمد  
و غیر سرد و با قوت محلا و منقب و با رطوبت فضله و جهت قره اسما و اسهال دق و تنقیه شش و تقویت ان مرغ  
و ریختن مواد رقیقه از دماغ و شکم سعال و آب طبخش جهت خشونت حلق و جلا و رطوبات و دفع تولد حصاة و دفع سینه  
و ضما و آن با آرد و جهت ضربه و درم بستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصاً هرگاه با سرکه و فلفل و نخته باشند  
و با جلد و عمل جهت تحلیل دل و درم بن گوشه و با کله رطل سس و سفیدی تخم مرغ جهت بر آمدگی صدف و با کله رطل  
و امثال ان جهت درم خضه و اورام حاره و نخته او با تراب جهت درم حالبین و کف و شش تحلیل خازن خصوصاً  
با آرد و جو و شب یانی و دروغ غنی و بون کهنه و باید نوک جهت نفوس مجرب دانسته اند چون با قلی تازه را در حصه  
و طرقت اندرون و در بر زخم زرد و امثال ان که از قلع سیلان خون نماید و پسین او بر موضع گزیده و سگ یوانه است  
جذب سمیت آن و در درش جهت من ریختن مواد چشم و طلا و او با رطل اودا در زخم جهت سرخی و سبزی و ملکیت چشم  
نافع و ضما و برگ و پوست برون جهت سوختگی آتش و جرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هادن قلعی ساییده  
در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و خوردن قلعی مورت نفخ و اختلاج و نقل دماغ و ضما و دهن و منجر از اطاست  
و مصلح او چنانچه در بار و غن با دام داد و دیه حاره اضافه نمودن و خاکستر گاه با قلی جهت رفع آثار جرب است  
نافع است با قلی قلی و با قلی شطبی نوع ریزه با قلی معرفت بقدر تر سسایه لون مثبت او در آبهای  
استاده و تخم شطربل ریخته و در کشش بزرگتر از برگ با قلی بستانی و گلش سرخ بسیار قالیض و موافق  
صمد و بهترین ادویه قره اسما و اسهال زمین است و در انحال بلغم تر از با قلی معرفت با قلی مصری  
و شامی تر است یا در سنجویه معرب یا در بگنویه به فارسی و عربی و مغز القند نامند نباتت  
چون شنبه یا در بگن و بستانی می باشد نوعی اگر شش لطیف و طولانی و طرافت بر شش مثل آیه و ساقش در شنبه  
نیمه بستان و گلش سفید و جای ببری با طعم شیرین و در بی و صفی می باشد هر سال تخم او بر شنبه و در شنبه  
شش شبیه تخم گان و غیره و قلع از صمد و تر بخان گویند و نوعی دیگر در لوی با و سبیه و از ان صمد و تر و در شنبه

مایل بتدویر و صحرای بستانی میباشد میان و شاخهای بسیار از یک سو میروید و برکش باخشتی و عریض از  
 برک فراع نیز گستر و گلشن سفید و کم تخم و دارالمرزا و آباد رنجوریه میباشند و ریش او مثل فراع و هر سال نیز میشود و اکثر  
 این نوع را دوست میدارند و جمعی که هر دو را یکی میدانند اینچنان نیست و اینجولف اختیارات بدیعی گفته که آن بالنگو است چه  
 تخم با درنجوریه یا رنگی از تخم ریحان اغبر است و تخم بالنگو را کشته گیاه او را از ریحان مشاهده نموده و آن ریحان  
 سبز بزرگ برگ است و در بوی مثل شامسفرم و با درنجوریه در دویم گرم و مقوی دل و دماغ و جوش مده و جگر منورج  
 و منفع و مطلق الطام غلیظ و باضم و مورت ذکا و حفظ و جهت عسر نفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض غشی  
 و کابوس و منفس امراض در کین و گرده رنغ سموم مطلقا و دشت سودا و دسده دماغی نافع و برگ محرق او از ریخدریم  
 تاده دریم است با شرب جهت گزیدن سنگ یواز و ریتلا شرب با وضاد امفید و خائیدن و جهت از لای بوی شرک است و  
 امان بسیار و نیز و منصف جهت فساد دندان و جلوس ران جهت احتیاس حیض و ضاوش جهت در مفاصل و طلاء آب  
 او جهت چرب سوداوی و غلظت و نارحمی اکل و رنغ لرز و قشریه و با کاب جهت خازیر و سده دریم او با نیدریم نظرون جهت  
 رنحو اسما و تا کینشغال نظرون جهت رنغ خرقه و سمارن و لون و با عمل جهت عسر نفس و تضایفی و رنغ و مفرک و کسب صبح و  
 و کندر و بلش و وزن آن ابریشم و دو نکت آن پوست ترنج و قدر شرب از خشک تاده دریم و از تازه اشک است  
 دریم است و گویند چون یکساق او را بار ریش و تخم خشک ده در بار چوبار است و کینمان سبتر با خود نگاهدارند باعث محبت  
 و بهای سگ و در تخش در افعال ضعیف تر از بگش و کینشغال او جهت رنغ لرزه و قشریه و منفس نافع است و قدر شربش تاده  
 متقال است یا بالنگو نوعی از ریحان و در ریشیه او نیز مایل بسفیدی است و بگش چکنره و شریف و تخش از تخم ریحان  
 بایده تر و در افعال تربت تخم شامسفرم و جهت اسهال معدی و دوسری که از اسهال باشد با کلاب محرب و جهت منفس و  
 زیر میفید و قدر شربش و متقال است و بدش تخم ریحان با و رنغ نعت نبطی است و بیری جوک بفارسی ریحان  
 که می نامند نوعی از ریحان و بگش ریزه و ساقش ریزه و پشخ و کم بوی تر از ریحان بگش و گلشن مایل بمرخی و در مصر  
 ریحان اخمر نامند و بیری و بستانی میباشد و در بیتی است نه بیسی و ظاهر تخم شربتی است که از سیرازی آرند و با شرب  
 قند خورند و در دویم گرم و در اول خشک با طوبت نفسی و منفع و مقوی دل و دم مده و مهبی و مدر بول و شیر و حیض  
 و عرق و منفع و محل ادرام و استنشاق کوبیده او مطلق فی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر البول و ضعف  
 جگر یا دوسده پیر و تقویت قوه شامه و ریزانیدن سنگ تاز و سوطاب او با سر که دکانر جهت رعان و قوه شامه  
 آن جهت جلا و بصر و مدر و طلاء او جهت درم چشم و منغ نزلات و گزیدن عرق زنبور و تنین مجری و با آرد و در ریحان  
 گل و سرکه جهت ادرام حاره نافع و تضاید او بستان ادرام و مولد شیر است و خائیدن او جهت بقیه کینه  
 و زایل کردن طوبت عارضی سینه و شش و درکش گذشتن او جهت در دکان موثر و اکثر ادرام و مولد شیر است

دراری رطوبت بصر باعث صدور و دوار و گونید مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر  
 ترشش از آب او تاده متقال و بدش بوزن بر سبزه است و از خواص او است که چون خاییده در آفتاب بگذارد  
 کرم از مولد شود و چون در اول نزل آفتاب بجل بخاید یکسال در دندان نگیرد و کشش مانع تو که سودا و چیت  
 عسر و دل و تحلیل نفخ مانع و ضداد و برستان مولد شیر و قدرش ترش تا به متقال و روغن باد که آب او را با مثل آن  
 روغن زیتون مخلوط کنند با شسته تا روغن باقی مانده کرم و تند و جالی و نصف او قند با آب گرم جهت اخراج  
 کرم معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب مانع است یا دوزخ هر معدنی اسم  
 فارسی تر یا نیست و بر بی حجر اسم نامند و مراد اطباء از جرئت کافی و هرگاه با دوزخ هموا استعمال نمایند و از  
 جوالتیست و موافق اختصار است و اگر بخواهند نموده و متوجه آن شده و این منی ولایت بر عدم مطاله کتب متبره این  
 قنیده و منی گوید که معدن است بر او سطوحه افاقی بند و او اهل حدین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و غیره و سقط  
 دزاری گوید طبعی که بیان فرموده که مابین زرد و سفید و بزرگ و سبز باشد نموده در رخ ضریش تجربه کرده و این مینویسد  
 که زرد و مایل بسبز سفید است و در تحت مسطور است که معدن او که با آن کوه زرانده است و قسم میباشد سبز نرنگ زرد و مایل  
 بسفید و مایل بسبز و خیری با او است که در آنش نیز دوازده اقسام است و آنست که در تقسیم سبز نرنگ زرد و مایل بسبز و مایل  
 مشامه نموده او گویند استخوان او است که زرد و چوبه را بر رو شکلیاب بند و بعد از آن با دوزخ را هرگاه رنگ زرد چوبه بسج شود  
 خوبت و الا فلاد گویند علامت خوبی او است که در آفتاب گرم عرق کند و چون بنده بر موضع گزیده افندی مانند آن میباشد  
 سسم بطریق رشخ و غنی نماید و چون قدر دو جور با آب بنیده در گلوئی افندی و مار کند کبش یا چوبه بشین و امثال آن  
 فادر بر آید و هرگاه از آن سسم خلاص شود خوبت و خیر این امتحان را بهتر میدانند و حرارت معتدل در آخر دوزخ  
 و تا دوازده و آن مقام جمیع سموم حیواناتی و سموم و مدامت آن هر دو در تقدیر قیاطی حافظ صیحت و مانع ضرر سموم  
 و بای و اختلاف میانه و اهوویه و نگار داشتن و مانع گزیدن هوام و موافق جمیع اغریه و مقوی دل و اعضای سفید  
 حرارت و رطوبت غریزی مانع نقصن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و مبهی مقوی اعصاب و قوی و مفصل و محمل و رطوبت  
 او را م بارده و حاره و جهت خفقان بنایت مجربست و قدر ترشش در رخ سموم از سه خود تا دوازده و دوازده و دوازده  
 خواص از یک قیرا تا یک انگ است و گویند استامیدن نیمه انگ از عرق او که از آنش آفتاب بهر جهت از آن خفقان  
 فی الفور میربت یا دوزخ سموم را مراد از مطلق او چیر آئین آن سکیت و شیردان بزرگ می شود و اگر دوزخ و اگر دوزخ  
 مثل عود میباشد بهترین او سبب مایل بسبز و بران قیر تو مثل پیاز و در جوشش خوب نخله میباشد و آنچه بد و رشتا  
 شود و در جوشش تخم مختلف یافت گردد و چون با سرکه بایند مایل بسبز باشد و نوع هندی او را سسمای  
 بسیار خالص بر سبزی و در جوشش ششم و سایر احتساب یافت میشود و در خواص بسیار ضعیف از نوع شهابکاره

شیرازی است و فرق میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سوزن زرد شود  
 و دودی زرد مشاهده گردد و از عمل دود سیاه در آید و دیم گرم و در اول سیوم خشک و مقوی جمیع اعضا و  
 و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنی است مگر آنکه در محو و الزام نهایت مضرات و محرق خون و مژده الهی است  
 و مسوی و محلل و ارام بارده با آب شیر خشک جهت اوارام حاره نافه و طلاء او با کلاب جهت طاعون و قنوق و بوق  
 و با شراب و تنهایی جهت گزیدن هیرام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور محرب و قدر شترش از یک قیراط  
 تا دوازده قیراط و نوعی از فاذر هر چه از اجزای است که از گاو کوهی گیرند و آن صمغ گوید که بهترین فاذر است و در وقت  
 جمیع افرجه است با الحاحیت و چون سه روز نیمه انگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در آن اثر نکند و در سائر احوال  
 مثل یازده سوزنیت و نوع دیگر حجر الحیه است و انت اندک تا لی ند که خواهد شد بار ز و لغت فارسی است سبز  
 قند و تیرکی قاسنی مانند صمغ نباتیت بنید به برگ جاد و با نبات بکین و شاختن با کتر از آن و سفیدان که مایل  
 بزردی باشد و در بالیدگی بنید به کندر بهتر از سرخ زرد و قلیل است در اول سیوم گرم و در دوم خشک و قنوق  
 تا ده سال با نیت و مفتوح و ملین و محلل و سخن و مد حیض و مسقط جنین و با عمل مفت حصاة و مفتوح سده کرده و تریاق  
 سمومات و جاذب جهت عکس النفس سر ز کوبیده و ربود و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصب و عمل بطنه  
 و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهت سموم و طعنه و نافع و ضار و شش جهت دمل و خازیر و اعیاد که از کلف و قلع  
 انار و با هر چه با جهت و یا نیدن گوشت زیاد که در شستن او به دندان گرم خورده جهت رفع درد آن و بخورش جهت  
 و اختناق رحم و از آن جنین و شیم نافع و مفید و مایع و محلل و مخرج و کافور و سفید گوشت صمغ او قدر شترش مگر  
 و جهت سموم که متقال و در شش بخورن با و بکین و برین آن جاد و شیر است و قطره او بار و نفع و حسن جهت در گوشت  
 و در بطنه مفید است یا و آور و لغت فارسی است که کندر سفید نیز گویند و بحر بی شکر است البیضا مانند و موافق جان  
 تیمی او را صفت بری میدانند و آن نبات خار و دار است بقدر و دوزج و ساقش بقدر انگشت ابهام و نیز گتر از آن  
 و سفید و زرد و خار و در شش مثل قند و بر خار و گلش شش و در جوف قند خیری مثل شیم و خار با قند سوزن و شترش  
 و در در بعضی شکای را غیر با و آور و نمیدانند و میگویند که شکای اسم عربی است و با و آور در رسم فارسی  
 تحقیق آنست که یک شمس اند و شکای را گلش مایل بزردی بر شش نصیر و سفید تر و قند و زرد تر و ساق او کلفت  
 و تخش آنند که پی در اول گرم و خشک گویند در اول گرم و خشک گویند در اول سرد است و اظهر حرارت  
 و شش قوتیر و با قوت برده و مخففه و محلل و تخش گرم تر و لطیف و قوتیر از کرات مهمل و شیم و شترش  
 و بول و مفتوح حصاة و محلل با قوه قابضه و مقاوم سموم و یکدیگر هم ازین جهت لغت الکیمیاء است  
 در سده و عسر بول و نیز دین هوام و تنهایی ازین و بعضی و سوداوی و خلط معده و در سده و عسر بول

قند - بهر دانه

باد آرد





است بار سطار یون یونانی بمعنی حامی دان ری الحام است باسیون و بافیون سداست  
 یا فیلسوف است بادامکب رسی نوعی از خلاق است بال را کس پندی لوف است یانی پندی  
 ماد است با بزرگ پندی بزرگ کابلی است پات پندی بزرگ نباتات باقلی پندی شسم اخیرش  
 است با برسی پندی ریخانت پار پندی زینت باگ پندی اسداست باج پندی زردا  
 یا تهر پندی سم جرات با تهر پندی خدار است بال پندی شمر است باول پندی اسم  
 نور است یا لک پندی اسفانج است یا چین پندی سفجات است با زهر گاوی پنداری حجر  
 البقر است با سر و گوپی پنداری ابل است بالنگ پنداری ترح است باویان پنداری زیاده  
 است باویان رومی پنداری انیسون است پارگل صحرای پنداری دلیک است با رموش  
 دو قر است با بونه گاوی پنداری نخوانت بادام پنداری لوز است بار درخت کز پنداری نمره الطاف  
 است بار درخت سرو پنداری جوز اسداست در سرو گفته میشود بار درخت بعم بعضی گویند  
 پنداری میمن الیک است یا چه پنداری کرب است با رنگ پنداری سان الحک است و ترکی باغ  
 با می گویند بار درخت سدر پنداری بار درخت عود پنداری اسم هر پوه است با رسن سم ترکی  
 یز است با قوی به ترکی کدر است بادام گوپی پنداری جلنزه است بالدر عان ترکی ساق انجدا  
 با طاط اسم ترکی بزر بلنج است بال ترکی عمل است بال ترکی عمل است با قوی ترکی کبد است  
 با وساق ترکی اسناست با ز پنداری با نیت باشد پنداری باقر بقره سم ترکی قناده است الباء  
 مع الباء ریغیا و پنداری طوطی مانند و از خوردن پسته و لاجورد و قز طم زودتر تعلیم سخن گوئی میگردد و در دیو  
 گرم در اول خشک بسیار بیاض و گوشت او جهت ایام قروح خرمه و قناری و کرم و خضاد او جهت رفع تپاکی  
 و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان سرگین و کرم و کرم کف  
 و آتار و نیکو کردن زخار و خون او جهت از البیاض عین است پس شیر ملاشد است و در جمیع  
 از اسداست سراله زراوند طول است پسری پندی شسم فهم است الباء مع الباء پنداری  
 است بتازی تظن گویند مع غبیه التمر است و نزد بعضی پنداختن و گویند غبیه عمل است پنداختن  
 است و پنداری سنگد ان طپور است قنک پندی بقم است پنداری شب بالی پنداری  
 پندی مراره است پنداری جرات سانه پندی جرات الباء مع الباء پنداری  
 شفته پنداری خرس است الباء مع الباء سم کج نمره الطاف است پنج پندی و  
 پندی پیش است پنداری سم کج پندی پنداری الباء

مع الحار بحجاب بجا، مهد اذان الهواست مع بخت اندلس طلب است بخور مریم قسمی از عطیتهای  
او است و آن نباتت پرکشش شیب به برگ بلبلاب کبر یکدیگر و یکدیگر و میامیل سفیدی و مرغی  
ساختن بقدر چهار انگشت گلشن مثل گل سرخ و از بعضی هم کبود میشود و بخشش مثل شلغم و بعضی سیاه و گاهی از او  
خجور هم نامند و نبات او جایی پای و مستعمل از آن شیخ و عصاره قویتر از شیخ است و گاهی عطیتهای خار دارد و در سال  
در از تر در کشش شیب به برگ کلم و در شاخ و بخشش شیب به خجور مریم و سیاه و از او مثل خجیرای برآمده می باشد بخجالت خجور  
مریم در اول سیم گرم و خشک و در آخر آن مفتوح و محلول و جاذب و مططف و مسقط خلیج و در بول و حقیق و عرق و شیر  
بر قان و قتیق افواه عروق و مسار یقاده و دفع فضول از انظار بدن و منافذ و بر و با شراب جهت رفع ضرر او و یقانه  
در یاد کردن قستی شراب و با ما العسل سهل لغیم و خلط غلیظ و ضا دشن با زرد و پاک کننده و قوت جاذبه است  
و با سر که جهت نه مقصد و کف و دار الشلب جهت نفوس و انوائی عصب و بار و غن زیتون کن جهت شفاق لب و زیاده  
بهر سیده باشد و حمل او و تعلیق او جهت عسر ولادت بغایت نافع و مضر مقصد و محدودین و مصلحت کشید ادب اما  
و قدر ترش ترش از عصاره او نصف در هم و از بخشش تا در انتقال و از خواص و دست که چون بیشکم ضا د نماید و اطلاق  
نماید خجین را سا قنکند و طلا گلیاه تازه او که کوبیده باشند جهت ورم سبز و تبدیل و سوط او نبات منقح  
و تخمش جالی و ضا د او جهت کف و نفش و خازیر و ورم صلب و دار الشلب و التحال جهت نزول آب نمید و عصاره و شیخ  
درین حال قویتر است و قسمی از خجور مریم را نباتش شیب به نیل و بخشش باریک و عسل او قنک زردی و باریک و در لطف  
ان مثل خجور از جهت گل شست و تخمش شیب به تخم شست می باشد تعلیق شیخ او در منج عمل خجرب دانسته اند خجور را اگر  
نباتیت فی حمالا نباتش شیب بایق را زیاده و بخشش حملی شیخ او و از آنکه و گلشن از و بخشش بالیده و سیاه و صلب  
و بر رطوبت و نبات او که بهاد رخت و از و بخشش که از اساق او بهر سید سرخ و بد و با بندی و از خسیرم گرم و خشک  
و عصاره اش در اول سیم گرم و بخشش و از و نیم و گلیاه او در و نیم و فضلات و مفت حصاره و مسقط خلیج و مفت و بخشش  
جهت سینه و شش سرد و امراض یارده و مثل فالج و صداع غلیظ و ضا د او جهت سرسام غلیظی و عرق الشب و از او مانند  
و بخشش جهت اختناق و سبات که بر ناییدن هوام و عسر ولادت و سده رکامی و تخفیف رطوبات و ما و نزلات  
و هوای و با می قطره او جهت فصل سده و در و بخشش بار و غن گلشن و سنون و جهت اندان گرم خورده و بر ناییدن آن  
ممنوع و بخشش ملین طبع و جهت جراحات خبیثه و از مال آن و جهت عسر بول و مقص و تخلیل نفخ و در دمانه و طلا سوت او  
بازفت جهت ترویج رطب و با سید سرخ و در سایر افعال ضعیف از شیخ و گلیاه آن اضعف و سنده و رطب ضعیف و کرب و مصلح فیله و در  
شربت از منق و نیم انتقال او عصاره او و انتقال و از جرم او و در انتقال و بخشش بقا است و گویند حمل نبات خجور  
در ساعت استواء خجین میکند بخور السو و آن پندی رست نامند نباتت خشک بقدر ششبری و شاد خجور

او مایل بلا جودی و گلشن سفید و بار طوبی است که بهرست می چسبد و در دویم گرم و خشک و ملکی منصف و ریح غلیظه و مفتوح و  
 جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او بار و غن زیتون محمل او رام صلبه و منعی و سودا و مورث و حج و مصلحت  
 صنم عربی و قدر ترشش تا بکینقال است بسخن مطبوخ است بخیون **بکینقال** است بخیون **بکینقال** است بخیون **بکینقال** است بخیون  
 فارسی آن گیاه است شبیه به چوب و زرد رنگ دانه های و بار یکتر از برودی و از آن نرم تر و مفت او بی زار با و در اها ایستاده  
 و اهل زنج دست و ریح از آن میا زنده و گویند و از او در بچکان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محمل و مدر و بدلت است بکینقال  
 و موافق امراض بارده و قدر ترشش از یکدیگر تا سه دریم است و بدش میوزن او در و خ و بدش زیره که مانیت  
 بد از رنگ اندر باقت بد لیون مقل است بد ه اسم فارسی غزال است بد کککان و بد کککان  
 و بد سقان بد اسقان است الباء مع الراء بر بخا سفت فارسی بوی مادران نامند نباتت با مقدار  
 قریب بذری و شاخهای و بار یک و درش زیره و گلشن مثل شنبه چتر دار و زرد و سفید مایل یکبودی نیز می باشد و قلیل  
 الرایحه و با عطریه و با نباتات آن اندک چسبیدگی و در کوه و صحرای و در وید و او غیر مقصوم است و مقصوم شبیه است  
 بانستین و اگر گیاه از یکریش میروید و بی شاخ و زیاده بیشتر است و درش شبیه به برگ شاخ زیتون و از آن بسیار زیره  
 و با چسبیدگی قلیلی و گلشن زرد و سفید و بی و با عطریه قوی لی قلیل الرایحه و مفت او مخصوص که بهات که باران در اینجا بیشتر  
 میشود و اکثر اطباء و شایرین منوش ذکر کرده و هر دو را یکچیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی اوصاف مقصوم را  
 بر بخا سفت و صفات او را در مقصوم مذکور گفته اند و در اول دویم گرم و خشک و ملطف و مفتوح و مدر بول و حیض و مفت  
 حصاة و دو دریم گل او با عمل مخرج اقسام گرم موده مجرب است و اسامیدن مطبوخ او و جلوس در آن جهت احتباس حیض و  
 بول و بول و عمر و لادت و انضمام رحم و اخراج سنگ متان و ضاوش جهت در رسیدن و اقسام و در سرد و مفتوح شده و  
 و تقویت و داغ و سرسام طبعی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل او رام و تسکین در دها و بدستور لغول جهت امراض  
 و سده غلیظ و زکام و صدر و در و حمل او با مضاف جهت دفع فضلات رحم و در و سخته او جهت تخفیف قرح و اشتبا  
 طبع او جهت زکام و امراض داغی ناخ و گویند و هر گاه مصلحت امنیون و قدر ترشش تا سه مقل و بدش مقصوم و در امراض  
 و داغی یا بونج و گویند و هر خواص مثل انستین است **پرساوشان** است دینانی و منعی و دوا الصدراست و دفا  
 پرساوشان و دوا منعی نامند و هر بی شوا و شوا الارض و شوا الحن و شوا الخا زیره و حدة القنا و شوا الکلاب و کزبره  
 و ساق و صف نامند و آن نباتت که درش شبیه به شنبه و میاق و در شاخهای و بسیار بار یک و صلب سیاه در مواضع غنا  
 و سایه میروید و درش شبیه به ماه باقی است متدل مایل بگری و خشکی و ملطف و مصلح و مفتوح و مدر بول و حیض و مسهل سودا  
 و ملین موده و اما جهت تخفیه سینه و شش و در بوضیف النفس و رسیدن ویرقان و حصات و اخراج ششید و غول و  
 و ضاوشش که بخت باشد بار و غن جهت دار القلق و خا زیره و نواصیر و دیلات و خاییده جهت غریب و بحر قح

بکینقال

بکینقال

جهت منج رختن بوی در و یانیدن و دراز و سفوف خشک جهت اسهال و طلای تازه او جهت قروح خفیه تانخ  
 جهت گزیدن سنگ در از شر باطن و امفید و طلای که بیده او باغزسان که جهت درد بسیار مانع و در در  
 سوزن او جهت اندام مال قروح و اکل مفید و مضرب و مصلحت مصلحتی و قدر شربل از جرم او تا هفت دریم و از آب  
 طبعش تا بهت دریم و بدش جهت الام شش بوزش منقبض و نصف آن اصل السواکست پیوسته و در آن صفیان  
 بنیریه گویند و آن نبات ساقش غلیظ و زیاد و بر روی و در دریم و او را بریزه کرده بسیار تریب میدهد  
 کاشش سدی و ضخیم و سفید و بوی خوش و در شش بل که خرا و در از شش بریزه ترا جد و خ و خوش حلاوت و کاغذ  
 مصری از آن و از ششین که بچینه باشد ساخته میشود و مراد از قراطس در کتب طبی آن کاغذ است در دریم سرد و در  
 او ایل از خشک آب او جالی دندان و قاطع نرف الدم مطلقا با سر که جهت پیروز و پیوسته و او خاییدن او جهت سنج  
 بوی سیر و شراب و صفاد او جهت تحلیل ادرام و مرق او جهت زخمها و زنده و قروح خفیه و اکل دهن و اعضا و نفث الدم  
 جراحات تازه و آتشیدن او با سر که جهت بر زان و گویند سحر احتیاج است و مصلحت غسل بر طایفه قبیله لغت یزانی نبات  
 غیرستان از در بریمی و در شش شبیه برگ حمامی بر درازان بریزه تر و سیاه تر از آن مرغی ساقش باریک و گلش نایل  
 بسحر و شمشیر از آن بخیر گیت و کرب القوی و با قوت قافیه و گویند در او ایل دریم گرم و خشک و محل ادرام و منقی آثار  
 و برگ عصاره او جهت ایام جراحت و مضغه طبع خشک جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و درم و بوی ترش و آتشیدن  
 آن جهت پنهانی مانع و مورت غسیان و مصلحت غاب و بدش بپخته است بر تلک کابلی دانسته است در سیاه  
 و امس و از قفل بریزه تر و منقش سفید و با اندک تلخی در آخر دریم گرم و خشک و خنجر کرم معده و امعاء و سهل بلغم  
 و سرد و از قفل از مفاصل و محضط و طبایات و قروح و مضر امعاء و مصلحت کثیر و مستعمل از قشیران و قدر شربل  
 تا و متقال و بدش بوزش تر و منقش قنبیل است بر یا مصری بر یا بلغت مصر یعنی بقدر است یعنی بقدر  
 که در مصر این اسکیم است و آن شبیه است بکرفس و خوش بپوشید بوی راز یا نه و با اندک تند و خشک بنیر و باریک در دریم  
 گرم و خشک و منقوی معده و جگر و احتیاج محل ریح و مانع نولات و مفتح سده و جگر و سپر و در بول و مسن بدن و کرده و محرک باه  
 و منقی بجا رول جهت بر او بسیار مانع و مضر و مانع و مصلحت او نیک و قدر شربل تا و متقال و بدش بسیار و در او است خوردن نبات  
 او جهت رفع زردی و زخار از نموده و در سایر خواص رفع خمار ضعیف تر از تخم او است بر بسیار اسم فارسی نبات منبت  
 بلا و بایل که کوهی که باشد و بی شکوه و کل تخم میکند و در اول تیز میرسد و از او و غیر مستهور است گرم و خشک و منقوی و مانع  
 و معده و جگر و روح نفسانی و محل ریح و لطیف و طلای با او با کل سرخ که در حمام طلا کنند و تکرار کنند و در سحر تریب جهت  
 رفع سیاهی جلده که از جرب و غیر آن باشد جرب دانسته اند و با قطره که عرق او باشد بوی تر و نقل میدهد و در خواص  
 با در جربیه است بر هم مولف منعی شکوه و میلان میداند و مولف جامع فبدا دی شکوه و درخت خار داری میداند شبیه با نمیداند

بقدردن خود زنده با سفیدی و خوشبو و منعم و مفرح و تازه او سهل و خشک قلیبض و جبهه سر ز کینه و نفث الم نافع و عرق  
 جهت قریح و عطریات مستعمل گردید و خواص مثل عرق بید مشک است بر نوقف عباد سی ساله و محبوب از و شایان است  
 درخت است قوی و درخت انار و پنبه و گشنش شبیه بپرگ زرد و درازان تیره تر و زغب و رایحه او تند بود و شکوفه او مثل خمر  
 و باز روی و وسط شکوفه او زرد و در دو دم گرم و خشک و محلول و محفط رطوبات و منق و دماغ و سنگنده باد و اعصاره بر گران  
 جهت صرع اطفال سیلان طریبات دهن و تحلل ریاخ و تقویه سده و شکن در و احتشاشان شراب و عصاره نافع و در سه دم  
 ان با لکه انگه جادو و سحر و قیوت و کینه تعالی و با لکه جادو شیر مسکن متع کل حیوان که از سر وی باشد و سوط او با عصاره سداب  
 و خند و دروغ با و اتم و جهت رفع نسیان و جود و تقویه دماغ و یونیدن برگ او جهت سده متعین و خشک دماغ و زکام و ذره و  
 برگ خشک جهت التیام قروح و ضداد او باز فتنه خشک و از نافع و مضر و اما و مصلحتش صانع عربی و بدش زرد و خوش و قدر تر  
 از عصاره او تا سه مثقال از برگ خشک داده و در هم است برواق ملت نوب اسم حبشی است و بهی اسم سبکی است  
 و زرد و چون با سینه مایل بسفیدی باشد و در عراق شکون گرد و مثل که با سینه و سکه می ر باید در دو دم گرم و  
 دماغ سیلان خون است مطلقا جهت خفقان و سپر ز شراب و ضداد و نافع و ذره و جهت التیام جراحت موثر و خاتم  
 از باعث ایمنی از عرق شدن و چیدن و در بارجه با سنگ جفاق و در زیر سر گزاشتن ان باعث خواب دیدن و  
 در ان در و شکون کرده و گویند جربت بر کل شیرازی برگ نسیمی از غیب الدب است و بیخ او عود بری است  
 بسیار گرم و خشک و مکرر قوی و زیاد و مورث خون است و کشته است برواقی نبت عجیب است بسیار عروس  
 و یونانی است و نیش نامند با نیت پرنیخ و شاخهای او مثل گمان که و خنده و گلش سفید و ترشش مثل عقیق و طعم تند  
 و بخش سفید و پوست بیخ او باز روی در اول گرم و در بالفرج و موافق سبزه دماغ و در و مفتحات و جهت استقفا  
 در و سیر و ضداد و جهت پهن و دارا انقباض و درام و سوز و با عمل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت سینه و در جشم  
 نافع و مضر مانند و مصلحتش انیسون و قدر ترشش انیسون و بدش قبول موافق تذکره ریاس است بر سبک ملت مصر  
 اسم و طبع است بر سیمون از جمله نریجات و گویند نسیمی از ایلون است بر سیمون خرد و خشک شبیه با هر دو  
 و نبت او اسکندریه و در مصر تا اول نیمایند و در سایر بلاد دیده هم است بر نوق و بر نوق کالی بر نبت است  
 بر بری خط است بر غولبی یونانی بر قطونا است بر اکشش یونانی نسیمی متن است و کرات را این نیز  
 بر نفس است بر قوق بخت خرمی شمش است و بخت شامی لوجه است بر بر بخت عربی خرازاک  
 است بر مقابح اسم مراد است بر لبطوره بخت اندیس بخور الا که اجماعت بر او الهجید در حدیده و در  
 بر ده سلام بخت نریسان الحل است بر و تا بر یانی و بر ماسون و رو تون بر دی  
 یونانی اهل است بر و انیا یونانی فاسر است بر سیا الیسون بر سین فطن است بر هم

برگ شیرازی

برقی قن است بزودن اسباب است بطریقون جن نزهت برقی بیوانی ابریشم است برکین  
نقب الذریه است بر دیرنوس قنیره است برکس صبر است بر ابروان فارسی سکار یون  
بر اخیس کزین است برشان وار و عصی الراعی است بر هلیا بیا تخم رازانه است بر یون  
استه است برکوش بیوانی عین است بر سقا میلایر نالی سفل است بر غل شیش است برکس  
بیوانی پیش است بر موطا لوی بیوانی از رویه است بر ملین پندی شادج است بر مخ فارسی ۳۳  
از ذات برت فارسی کسم نعل است بر عجب بلف خراجی قنار است بر بوم فارسی مکر است  
برگ نیل فارسی و سرت برستوک فارسی خلافت بری پندی شیش است که بری ریه نامند  
برمون پندی اسن است بر سوخ به ترکی زیره است بر همی پندی تم ازیش است بر غول بر اول و لام  
اسم فارسی شش است بر یا فارسی دیت است بر ام حرام است الیا و مع نور قنار نامشهور است  
و در اصفهان اسپره و در شیراز نیکو نامند سفید سرخ و سیاه می باشد بهترین آن سفید و زبون ترین سیاه  
و شکوفه بر یک اصل است در سیوم سرد و در ویم تر و سیاه او با پوست و احباب از خوردن او اولی است و سفید  
او مسکن تشنگی و حرارت با قوت محله و ملین طبع و بر داده او قابض و جهت پهای حاره و غلیان خون و خشونت  
و حلق و در بان و حلق صفراوی و ذات الحبه و امراض دوسوی و اخلاط سرفه و سرفه متعفن و قرحه اسهال و زجر و صفاد او بار  
کلسر و در که جهت در و معاصل و نفوس حار و نرم کردن او رام طابری و خازیر و در صلب جره و حمیره باب دهن  
جهت دل جرب و بار و غن نفقه جهت در و سر حار و تطیب دماغ و اعصاب و شش شدن شود و در از کردن آن و صفاد کوبید  
او که با مثل او در و غن گل و پوست شش شش بخت باشد جهت او رام حاره و تسکین در دآن مجرب و مضعف صفه  
استه و مصلح عمل و سکین عمل و قدر ترشیل از دود در هم تاده در هم است و بدیش در تبرید خرفه و در دفع تخم کتان  
و در سرد و خشونت حلق و امثال آن پیدانه و دود در هم کوبیده اگر کشنده است بر عجم فارسی اسلم و در کتبه  
است که بپخته باشد و گویند درخت سببه کمال یا بر سببه و یکسال ترش و زنی بند و او را بر غن نامند و در خوا  
مثل پوست بیرون بپخته نیت بلکه سرد و خشک بسیار قابض و منفرج و در افعال اقایا است بر رگ کان در کان  
بر صوفت و در فارسی بزرگ نامند از بر مطلق م او است بزودن تخم با ناست و بر تخمی در ضمن اصل آن صوفت  
بزراکرس الجلی نظم السالیون است بزراکرس الحز الهمی دوقوی است بزراکرس الجوان در ارجوان  
بر صوفت و غیر شمشیر است بزراکرس الازو و جلانگ است بزراکرس المعصر نظم است بزرا  
القش شادج است بر طلسه هیس حن بابلی است بزراکرس الازو یا شج رومی اینسون است بزراکرس  
در انق ندگر است بزراکرس و تخم کلسر است و در و در ندگر است بر قنار عاده است بر رخصم

برکین



نیز را همان البری نیز المظرب الفضل است نیز الحی قنات نیز القمجر القرم  
نیز الهوه و دریت نیز اوق بقاء است و بقایاب دهن نیز کار بقایابی سبب است نیز بقا  
نیز درین است ملت بر منحه بقایابی اسم دل بیت نیز حاله بقایابی جد است بصلح بججی است  
بایل بیک و باریک که دارد از گری ریش هار آمده و اندر و نش سبز و نبات ادبی سابق و لیکن برگ دار شنبه  
بطور و مانند گیاه خشن و بقدر یک شیر و از میان شاخه و نشان ازینج اشجار میروید و در تنه آن در اجار نامند و  
دوم در اول خشک گویند و اول گرم است و در بیوت معتدل و سهل مره سودا و طبع غلیظ و هر غلطی را که ملاقات کند  
محلل نفخ و شیر منجر در صده و قویج منجه کشنده شیر غیر منجر و مغزج بالعرض از جهت رفع سودا و جهت خدام و علل سودا و  
و مفاصل و ضا و جهت التواء عصب شقاق میان کشان نافع و خوردن او با شکر و طعمه صافحتن و در صفحت  
با مار السمل بر یک سهال بود و بی ضررات و بطولخ او با اصل السوس و اینون جهت سرفه و ضیق النفس و بود و او  
مطلوبخ او با عاب و سقوط و اسیر نبات موثر و چون شغال او را جو شاییده و با غلظت شیر و با ترنجبین و  
جهت ریاح او اسیر در در صده و صرع مجرب و مغزی و مغز سینه و کرده و مصلح آن بر سیاه و نشان و جو شاییده  
و با مار الشیر و نو که دیاب و با هر و کسل ندارد و قدر ترش از جرم او تاسه دریم و در مطبوخ تاشش دریم و در  
جهت مواد سودا و نصف در نش افترین دریم آن نکه بندی است بسیار بقایابی نیز بار گویند و این نیز  
و است بر جزو پییده بهترین است و با سقر مایل بسیر بهم پییده است در دوم گرم و خشک گویند و اول گرم و  
دوم خشک است محلل ریاح و صا اب باطنی و مفتح و مفتح رطوبات و دفع و مغزی صده و باه و باضم و خربش و  
دان و جهت سلس بول و صج و فلت الدم و در معاد و رطوبت سینه و شش و اسهال کهن در در سوز و زخم ریختن  
و فطالت بجمده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضداد او بارک مورد جهت رفع بدوی یزیدل از صده با سرگین تر و صعل جهت  
او در ام صلبه و زردی او با صعل بعد از طهرین حل و باز غفران منقی و مصلح رحم و سوط او جهت صرع و شقیه و طلا او با صعل در  
حام جهت در دشت آن زاده و ریاح نفاس مجرب و مصلح و مصلح ککای که گویند مغز جگ است و مصلح و صمغ عربی و قدر ترش تاسه  
و هم و در شش جزو او است بسیار تخفیف یسین اسم جزو سیس اجرات و دشت یسین لغت بندی اسم مرجان است  
و با صمغ عربی و در بی تردیل نیز گویند و آن موید از و الیون و یونایت و یخ و مرجان البری نش نامند و آن  
است با قوت نبات که از تر در یامو وید و ریش او سفید است و هر چند بلند تر میشود و هر چه میگرد و در ناخای او مرجان  
است و یخ او سفید و سب و سیاه نیز پیدا شد و سیاه تویر و سفید اضعف است و بهترین و مرغ است که صاف  
و کم سودا و مصلح بی رطوبت باشد و اول سرد و در دوم خشک و مغز و قالیض و مخفف و قاطع زرق الدم و محلل  
غنی که در دل منجر شده باشد خضرها عرق آن جهت و سودا و شش و ففان و صرع و نصف صده و دساد

و ناسه اشتها و نفست الدم و اسهال دموی و سنگ شانه و گرده و سپر زرد و اسهال و نیم مثقال او که با نصف آن  
 صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت قطع نفست الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته  
 آن و محرق مشول نوع سیاه او نبات مقوی دل و ذر و ربه جهت بردن گوشت زیاد از ریهها و رفع انار آن  
 و محرق او جهت نفست الدم ظاهری و تقویت دندان زایل کردن زردی بدن دندان و بنورات چشم و تقویت بهره  
 و دفع جرب و بياض سلاق و قطور او بار و غن بجان جهت تفصل ساسمه و کرمی تانف این المود که گوید که چون روز  
 هر روز چهار دانگ او را با یک کجین بنوشند البته دفع ورم و سده سپر میکنند و مضر کرده و موش تهیج و مصلحتش کثیر است  
 و بدش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوی و قدر شترش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق او است و در جرح مذکور است  
 و محلول او در روغن صندل و در روغن انار و در روغن زیتون و در روغن بادام و در روغن زرد و در روغن کتان  
 و در روغن کتان و در روغن زیتون و در روغن انار و در روغن زیتون و در روغن بادام و در روغن زرد و در روغن کتان  
 باشد با خود و کباب دارند و حال صرع قطع شود و دارند او را هرگز نمی زنند و چشم بد این باشد **سیاه** است و فرو  
 نفست فارسی است و بهر بی جن بستا گویند و بفارسی تاج خود سبک کل جلوانیز نامند و او غیر حرام است که جن نبضی باشد  
 و حرام را بر گش و بعضی از او نباتات قوی تر و بزرگتر و کم کل میباشد و بستان او زور را بر گش سپر و زیره و پر کل  
 گش سرخ مایل به قشیری را با یک تخم زیره و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک و قابض و رافع و آب  
 با جلاب یک کجین جهت حرارت معده و جلاب سده سپر و زور و نفست خالق الترفیع و جرم او تفصل و مصلحتش یک کجین  
 و قدر شتر از آب نمک او قیدیم و بدش حرام است و شتر جهت اسهال نایب غاب تخم بازرنگ است  
 و چون گویند که در یک طبل شیر خدایند شب در میان کشته توشه و در روز یک ستور و زیاده بر آن مداومت  
 کنند جهت دفع حرقت البول و بول الدم مجرب است و قدر شترش تا دو مثقال سپر غوره خراست که زرد  
 و مایل به شتر شده باشد و در آب هفت گانه خرماد و خرماد کور است و سپر نه چهارم است و اول مرتبه حرارت و  
 بر چند شیرین شود و کم تر گردد و در اول گرم و در دوم نیم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت بوی  
 و نفست الدم و خاندن او جهت تقویت اندام و در دیر نسیم و مولد خلط خام و نفست مصلحتش یک کجین و انار شترش شیرین  
 و مضر سینه و شترش مصلحتش شش است و در سپر و در مزاج مثل او و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع و بلند  
 او که در قابض مقوی معده است بسیار است بسیار سیاه و در روغن کتان و در روغن زیتون و در روغن بادام و در روغن زرد  
 با خنثی و زیره و گلش سفید و ازرقی و شاخهای بقدر شتری از یک بیخ بر وید و بار یک و او را خلط میکشد و سپر  
 ششانی بی مثل فیه و شش شش شبیه به ناخواه و طعمش تند و او را خشیرک نامند که در اول دوم  
 و خشک و اندک عطریه و خلط کردن آن جهت تقویت دندان نافع و طلاء لب او محلول در ام و جلاب سس



بفارسی طلیح است **بباس** بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی بیاض است و بری دلی بوده و در چشمه  
 سارای کوهها کثیرا و چون طعم و بو و بوی آن بسیار و برکی که مران نامند و قوتی از بستانیت و مجموع آن در آخر سیوم  
 گرم و در اول سیوم خشک گویند و چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتوح سده و مقوی شهرتین خصوصاً اخته او  
 با گوشت جرب و طایف مضرت به او و بای و طاعون اختلات ایها و در بول و حیض و مفتوح حصاة و بطوخ مبردا کثیر  
 الله اولین طلیح و پنجه او با جری جهت تنفیس شدن مسینه از اخلاط لرجه و پنجه او در سر که یا پرورده سب که جهت بر تان  
 و سپرز و بر اختن اشتها و تقویه باضه و منع غشایان صفراوی و طبعی و پنهایی مانع غشایان یا دودیه گرم و رافع سهموم و  
 او جهت رافع ضرر سگ و دیوانه گزنده نافع و خصوصاً چون یک چار یک بوزن شاه از آن در عرض سر و زورده شود و نبات  
 مجرب است و قطران جهت دمو و حله و جرب چشم و آید از نزال اب و با عمل جهت بیاض سوطان متقی و مانع و بولیدان  
 آن جهت رافع ضرر به او و بای و سده و مانعی و چکانیدن اب او و گزاشتن پنجه او در گوش جهت نقل ساه و طین و پاک  
 کردن چرک و تحلیل ریلج و ضما و شش جاذب خون نظایر حله و نیلوی رنگ رخسار و با بار و دوسل و نمک جهت جرب  
 و کلفت و تالیل و قروح شهیدیه گویند جرب است و با کرمادی جهت ختم سگ دیوانه گزنده و با پنجه جهت گزیدن عروق بنوی  
 و ضما و پنجه او جهت نفع او و ارم بارده و باز در کرم مرغ و بار و غن تازه جهت در و درم مقعد و حله و بار و غن که آن  
 جهت شقاق مقعد و بواسیر و جرب محمول و جهت کشیدن رگهای بواسیر و سیلان نمودن خون موثر و جهت کشیدن  
 و تشنج نافع و پوست محرق و با سوسنی سوخته و کافور جهت اکطه جرب و قیو و طی اب و با پیو مرغ جهت ترش شدن با انگشت  
 و سوزنه مفید و مضر و درین داکتار او موثر قی و سیان ایسرس و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ و در جرم  
 معده و جرب تنگی و مضر و درین مصطش شستن اب اب نمک و با سر که خوردن و بعد از آن اب با کاسنی تناول  
 نمودن رافع بدو و با قلی و نان سوخته و گردگان شویب و تخم او در خردم گرم خشک با رطوبت فضلیه و مبرقی ضما و  
 جهت دارالتلج و بن نافع و قدر شترش یک مثقال است **بصل القی** بیاضیت ریزه پوست سیاه و برش از برگ  
 بپوسدن از تر نبات گرم و با طلیح و نبات متقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضل را بقی دفع کند و سقوط قوت  
 و خناق کشنده و ادوی استعمال کردن است **بصل الغضل** و **بصل الفار** و **بصل البر اسفیل** است  
**بصل الماکول** بپوست و نر و بعضی **بصل الذبر** و **بصل الذنب** بپوست است و گویند صنفی از بلبوس است  
**بصل الخربس** یا زخربس و در حرن نون مذکور و بدستور سایر پیازها و چنین ذکر نبات آن مذکور است **بصل**  
 آب دهن است و در آن سنان مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحبه** و **بصل الخباله** اسفیل  
 است و گویند بپوست البیاض الطایف **بصم** بفارسی و ترسکه و درخت سستو نامند و آن عظیم میشود و در  
 تران میکند و برش با عطریه و تخم شنبلیله به سماق و عدس از آن بزرگتر و با خوشه و منزش سبز



اب او مثل شارب کمر میگرد و اما منقشی و منقعه شده است و تخم او در دویم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است  
و قدر ترش ترین تا پنجم هم است و در اخراج حصا و انچه از نرینه از معده گویند مجرب است و هرگاه پوست هندوانه بسپرد  
و شکر جهت برسام و دوسا منقش بر پیوستی در سینه و صفت نموده که از خلط کراتی باشد و تقویت باغنه نافع است  
بطبع فبارسی رود که مانند انچه بطوری و الوان مختلف ابله و خوشی بد باشد و در دوم گرم و در اول خشک و در طلب بطن  
تفصیل و اکثر غذا و مسج بدن کرده و بهیچ مصفی صورت و دانه ریاح و مولد خون غلیظ سریع العقن و در بر صمغ  
و مصدع و مصلح شش سرکه و در تخمیل و ادویه حاره و سنگین و ضحاک گوشت او با نمک جهت تاویل و خاکستر بر دمال  
او جهت تخمیل خازیر و زبل او جهت کلفت و خش و خازیر نافع است و پیر او بهترین بهای و گرم و لطیف و طبعش محمل  
و با قوت نافذ و جهت تخان و در ماستان با آرد با قلع محرب و جهت سرفه و شراب نافع و جگر اردک پیر او مولد خون  
صالح و جهت تخن و مفید و تخم غلیظ و در بر صمغ و در افعال ضعیف تر از تخم مرغ و جهت رفع تبه الی و سرفه و در سینه  
و با کبریا جهت قطع سیلان خون و در جیره برشته با شکر و روغن زیتون جهت زرد و جرف آمدن اطفال نافع و پوست  
بام و اریه و شکر و نشاد جهت رفع بیاض چشم نبات از موده است و سنگدان او در بر صمغ و در تقص و در راست  
چون صمغ شود مقوی معده و اختار است بطارخ اسم ماده تخم می است که نه در تخم شده باشد و جدا او بقدر  
انگشتی و سایل او نیز می باشد مثل ریگ بهترین او تازه مایل بر روی سایل است مکتوب او در دوم گرم و خشک و قاطع  
بلغم و جالی مقبیه و جهت گرده و سپر زوریخ نافع و سریع العقن و مفرج و درین و مصلح شش و تخمیل است  
که با نجات قطع تشنگی آن میکند و کنجیر ترشها مطلقا و انچه در گیلان تخم می است سبزی می سازند و قریب الفلفل است  
بطراخ چون بطارخ است بطرح زرقی بار و نیز از انچه بطریح سنگد و شامی و فلسطینی بطریح هند است  
بطراخ یونانی سنگد لایح است بطراخ سالیون بویا معنی کونفس حبلی است و آن فطر سالیون است  
بطراخ یونانی اسم صنف است بطراخ لوان یونانی خرباب شکو است بطریح یونانی  
بروج است بطریح یونانی میو است بطراخ یونانی خرباب شکو است بطراخ لوان یونانی فطر  
بطریح بل است بطریح طعصلی اراچی بعیر اسم جملت بهوض بن صیتر که بقا و کثرتش با بعیر اسم سرگین  
حیوانات است که خشک از هم منفرد باشد مثل سرگین که سفید و شتر فغل فبارسی و شتر مانند از فطر حرات  
مزاج قواله بنیاده بندرت واقع شود و مشاهده شده و بهترین است که مادرش دایان باشد و زیونین  
انکه بر او آب باشد و مادر الاغ و سیوم گرم و خشک و گوشت او جهت در مفاصل و پییه او مسکن نفوس  
عروق الناب و چون باره زن زیتون دل او را طبع نموده و سه روز با آب غلیظ بپوشند باعث قطع نسل از میان  
او میشود و چون زن سه متقال از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد و مایع حمل میگرد و دوبار استور بول او

رسم  
رسم  
رسم  
رسم



بیماری

بیم اثر دارد و پستوری می آید و در چرخ گوش و پستوری می آید و مسقط می شود و گریز آنده به نام و همچنین بخور زایل او  
جهت گریز این بدن به نام و خوردن جهت تسکین قوی و نافع و چون ذکر او را با بعضی کوبیده در روغن زیتون خوب  
بر روی بجا جهت دراز کردن و سیاه کردن آن مجرب است و ذکر آن چنین اثر دارد و ضعیف تر از دست لغز  
غذای خراسانیت که از اردن خمیر کرده و قدر در پی تریب می دهند و با قلیه که از سرکه و دو شتاب و دو  
حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم با عدال و شش و مسکن فی صفرا و دانه های تشنگی و متوی  
بدن و مفتوح شده و مصلح حال کرده و احیای ریاضت و مولد خون صالح بطی البصر و مولد ریاح و مصلح و احیای  
است و مولف تذکره موافق آنچه ذکر شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد و همچنین در تشنگی اگر که در اصفهان  
دش بر گمانند ابابو مع القات بقله الحقیقه انوار سی خرد مانند و بجز از غلبه و بغیر کئی بر فال سالی  
نباشد که از دوی و اکثر و مغز و شش برین و با شش بقدر انکشی بسیار نازک و شکنجه و برگش نره  
بایل بند ویر و گلش سفید و شش سیاه و در نره و طولانی و سیم سرد و تر و گوشت دوم تر است آب و مسکن حدت صفرا  
و خون و قاطع نرف الدم و نفت الدم و چرخ که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصوات و او از مزاج بول در  
آن و فواید و بر اسیر و حرارت و جگر و پنهانی حاره و دفع جرب القروح و در دمانه و قرح امعاء و سیر و مانع و در  
جاری نافع و ضا و او بار و غن کل جهت مصلح حار و سوختگی تشنگی او را م حاره و با شرب جهت بخور و با آرد جهت مفتوح  
سقا قوس و درم چشم و درم دماغی جرب و حله و درم انشین و شری و حله و آتش میدان او بار و یونجه جهت قطع تب  
مجر و حله و جهت درد انشین حار و سیلان فضل با معاد و جم و ضا و شش جهت تایل قوی تر از نبات او و نبات  
ان در فزوده صاحب تب و امراض حاره نهایت نافع و مضر باه و مرودین و ضعیف حرارت و با خاصیت مسقط است  
و انکار و سورث و تارکی چشم و مصلح مصلحی که از شش نفع و قدر شرب از آب او ثابت متقال است و در شش کردن نبات  
او مانع احتکام است و شش و جمیع افعال مثل آب و از ان ضعیف تر و در شش جهت قطع اطفال و غیر آن نافع و در ریف  
تشنگی قوی تر از نبات است و گویند مضر سبز و مده بارده است و مصلح تشنگی و قدر شربش تا چند روز و بدش در  
امور بنده قطره و فواید او قاطع فی غیر بوده و او طبعین طبعیت بقر الحوش نوعی از ابل است و مذکور شد بقر  
بقری پشه است و در دوم گرم و تشنگی بالندک حمیه و بوییدن جهت مصلح فزمن احتقان رحم و لوق و سوزش  
باعل جهت سعال فزمن و طبع نمیدون زنده او جهت رفع غش البول و نفوذ او و مجرای بول جهت احتباس بوا  
و قوت حصار نافع است و گویند چون نفوذ عدد او از قبه با قله متعوب بلع نمایند قبل از نوبت جهت تب و بقر  
و طلا و روغن باب لیمو و نع اذیت گزیدن و میکند و چون زنج و نوشادر را با پیله گاو چند روز در کانی بخورند  
او نماید و مجرب دانسته اند و تقم و حقیقت عظیم نیست او و چند روز بکار برگش مثل یک با دام و گلش

بسیار زود و ترش در مایل سبز و در آخر سرخ میشود و به از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون دو شب  
از آن خسانه مداوی در غایت خوشنمکی میشود و از جوی او صباغان استعمال میکنند و رنگی قهوهی مشهور است و در  
سرم گرم و در چهارم خشک و پنجم گرم و گوشت علی بنی بریت ذره و راه جهت التیام قروح کهن و جراحت  
و قطع زرق الدم و غسل با آب او جهت نیکی زک خمار و تقویت مفاصل نافع است و بضم بضم با و تشدید قاف و یاء  
آن بلیت بین اسم جزائلی است نفس بخاری و دخت شمشاد نامند برکش مثل ریگ انار و از آن کوچکتر و بزرگتر  
او سفید و شاخهای او پنهان و در آن میگذراند گلشن سفید و در غایت عطریه و خوش سیاه و مانند فلفل است و در دوم گرم  
و خشک و برکش هم چون خصوصاً ستر و ضحاک و با صبا جهت تقویت موی و در ستر و فلفل که در زراستخوان سر است  
و با سفیدی تخم زار و گندم جهت استحکام مفاصل و دمن و دمن و طول طبع و جهت خروج مقعد موجب است و خشک  
قافض و بعضی طریقات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب و این ضحاک و طبع او با شرب که بحد قوام رسد جهت با و سرخ  
و نعل و ساعیه و مسغه و با عمل و صبا جهت رنج انار جلوه نافع و قدر شربت از تخم تازه که دانه او بدون کند تا یک و قیه و از خشک  
سه متقال است و نکل و از موی دل و دماغ است و عرق او قوی تر از نکل و نافع است بضم بضم قاف و یاء بیانی بابت برکش  
شعبیه به تره تیزک و از آن سبط تر و تند طعم و ساقش مرغ و گلشن شبیه بگل با و درج و تخم مانند تخم کدو و تخم کدو  
و سیاه و بزرگی کوچکتر از سیب بوی و شبیه به کوثر و آب و منقبض کلاله است گرم و خشک محلل و ملطف و مقطع و ضحاک  
برکش جهت بر اعظم و نایل منکر و جذب خار و پیکان از بدن و تخم محلل قوی و خشک با مار العسل سهل بلغم و دره و لیس  
و قدر ترش تا دو متقال بقله یا نیمه بابت شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر و در کنار آب میروید و مایل سبز و طعم  
است و در تگابن بلرستان انگلی نامند و این نمیکند گوشتش شبیه است به تخم بستان افروز و در شش زراست و در دوم سرد  
و ترش طبع و در طب بدن قلیل الله او طبعی حرارت غریبه و موله خلط صالح و مسکن تشنگی و مسر و حار و ضحاک جهت جرب  
و حله و او را حاره و در سب و خراج و قروح و درم چشم و نایل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطبی و در سب و خراج  
و با طبع با و مصلح جراثیم و تخم سرد و خشک و در جهت امراض حاره و او را م شرب با و ضحاک و مفید و مضر کرده  
و مصلح نکر و قدر ترش تا دو متقال بقله حار صفت تره خراسانی گویند متنی از حاض بزرگ و درق است میان و از بزرگ  
کرب کوچکتر ترش تره و در جانماک میروید و در افال مثل حاض سرد و خشک اولی است و مضر عصب و مصلح عسل است  
بقیة الیاری بابت از کاسنی کوچکتر و خشک بر روی زمین پهن میشود و گلشن زرد و بخلاف قافری که خشک بر زمین  
خرد نموده است و طعم این با آنک شور و بی و تخم و در آخر زمستان میروید و در آخر زمستان میخورد و تخم شبیه به آرد غنچه  
در اول سرد و در طریقت معتدل و گویند گرم و خشک است مقوی است و معده و دیگر جهت خفایان و بزرگ و در آن تفکر  
الک و با ضحاک و ببل و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابها خوبت بقیة الیاری

نباتت شنبیه بزرگ باریک از آن ریزه تر و بخشین باریک و پر شنبیه و بیرون سیاه او و اندرون سفید اکثر نبات  
 او بلا دارمیه و بلا و مغرب و جز است و هر سال در بهار بر میخیزد و تا اواسط تابستان میماند پوست او و بیخ او را  
 میزنند تا مثل زیت میخورد و چون به بیکان و حرب با جانند بهر حیوانی که بخورد و بخواند و مخلوط شود در ساعت او را کشته  
 و در آنند پس بیخ آنرا کوبند و او را سحاکند شش استعمال نمایند و در نهایت گرمی خوشکی و سه در هم کوشند و  
 بقی قلع خراسانیه بقعه حاشیه ثقله الرمل بقعه الراری است بقعه سار که و ثقله الزهر  
 و ثقله لینه بقعه الحفقات بقعه اترجیه ریخانت و او قسمی از باد ریخویه است و دگر کوشد ثقله شاسر  
 و ثقله فارسیه باد ریخویه است ثقله عربیه ثقله یانیه است ثقله یهودیه هند باریت و گویند قصد است  
 ثقله الزغال منظر اشع است ثقله بارده لبلاب است ثقله الاضار کرب است ثقله الخطایف  
 و او از الخطایف و گویند عروق صفرا است ثقله القدس فودج بری است ثقله ذمیه و ثقله الروم  
 قطعت است ثقله الحماق بری اید است ثقله الملك شاه تراست ثقله عایشه جبر جریست  
 است ثقله اسطوخودوس است ثقیس سیمیا نفس است ثقیسات خزا کنگ است ثقله الاوجاع  
 بیزانی او رتاقانند نباتت منزلی و بر او از قیقه و طعم شنبیه با میسون با اندک تخم در دو دم گرم و خشک جهت درد  
 شکم شخصی در بزرمانی مفید ثقله الضب باد ریخویه صحرانیت ثقله و شتی شقاق است بقر کاد است  
 در بهترین او کوسه ایک است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از کوسه سه چهار سال میدانند و در او بهترین سایه  
 الدوانت گوشت کاو زیاده یک له در دو دم گرم و خشک غلیظ و دیر بزم و مورث امراض بود و او دیر از بزم تمام  
 مستوی بدن و مسج قاطع ماریتی و جهت اصحاب یاضت و فنون نافع و سبب تقص خون و مسر صاحب نفوس و  
 مفصل و قاطع حیض و مسدود و انکار و موجب ت مجاره و مصلح او بهر آنجن و با عسل و سرکه و او دیر حاره و ملطف  
 مثل در حینی خوردن و همچنین کجیدین شربها سو او را مسو افن است و در قن که چربی نداشته باشد با سرکه جهت ضا  
 مسده هر که در جگر حار نافع و مانع انصباب را از او معاد انشا و صفا است و در بول و جهت یرقان نافع و خواب کباب  
 بی جری او جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دو دم سرد و در سیم خشک و انشامیدن بکشتال  
 سوخته او بآب سرد نافع رعاف و با شرب قاطع اسهال و در در او سو بان کرده غیر سوخته جهت ترف الدم و جلار دندان و  
 التیام قروح نافه و سیم سوخته او نیز سیم شاد دارد و در انتقال او با عسل جهت اخراج حبال و قروح و تقویت باه و دندان  
 هر دو انتقال با سکین جهت زخم بر زخم و دیر او در افحال بهتر از سیم چوک و زهره او تا چهارم گرم و در معالجه  
 صاف کردن منی و انشامیدن او با عسل جهت حکم مرض و خشک و طلالی و جهت قروح غلیظه و گزیدن جاز  
 و تسکین درد و زخمها و در قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم آن و با بوره و طین قیویه یا جهت جرم

در شش سبزه روز و زمان با دویه مناسب جهت احتباس حیض و تنقیح هم احتمال با عمل جهت بیاض خشم و قطره  
آن با شیر زنان و شیر جهت چکر گوش و گرانای سار و جرات گوش و با هم جهت منجر چکر خشم و قطره او با عمل بالین  
در خارج جهت خنای و طلاء او جهت قروح معقد و مفید و با نظرون و سنگ زخم جهت خراش مفید و قضیب محیف او را سوسا  
کرده با تخم نمبرشت خوردن نبات میوهی بخور شاخ او جهت گریز اندیدن هوام و اسقاط جنین متراش او جهت تلکیر لایع  
و شقاق بواسیر و شقیقه و استخوان منقعه او با نع زیاد شدن اکله و انشامیدن او و بقدر کموتیه که گرم باشد کشنده و ضحاک  
با آرد جوین او را مصلحه و زرد خشک جهت حبس کردن خون جرات و منع درم آن نبات مفید و ضحاک و خون تازه او  
که با خون حیض منجم کرده باشد جهت تقسیر و در مفاصل گونیجربست و در دست کردن انگشتی که از شاخ او  
ساخته باشد و در دست چپ بنده جهت دفع صرع بالی نصبت موثر است و چون گوشت او را بر آنجه و با خون او  
در شسته کرده و جلودر نقض نماید و بگذارد تا که مهای یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درم او سم قاتل است و چون با برنج  
قدری از آن نفوخ کنند پیش از باز کردن گوشت از موده است و خواص بول او مطلق در سنگین و در احشاء و شیر او در لبن  
نه که است الیام مع الکات یکا و خنیت معروف در مکه منظمه شبیه بشام و بر شش از آن ریزه تر و ترش  
از و در آب سفیدی که از آن بچکد از ماندن سبزه نمیشود و بخلاف و موشبام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات  
و مسواک چوب او و موه آن جهت تقویت نه و منع افات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و گزش محل  
و تخمش مقوی معده و جهت سرزد او را مطنی و سودا و نافع است یکمبون لغت فارسی و بهر بی غریج نامند از  
این فواید و در کنار ابهام و پیر شنبه بدخت سماق و شاختن یاده پیچیده و نمیشود و مایل بسحر و شیر دار خمر  
اغصان این جهت گویند و گزش شنبه بر کاج و پیچیده و گلشن سفید و دریم تخم شنبه شاه دانه و او را  
حالت قد دانند و در سیم گرم و خشک و منضج سرد و احشاء و جهت شیرین کردن زن در سالی یکیده و از آن تخم  
شاول نماید و در آن سال حامله نشود و اگر سبقت سال او است کند هیچ وقت حامله نگردد یکا م حب الیام  
یک کاین بهندی را دخت یکا شنبه خوشه است یکا بهندی خیار شیر است یکا بهندی بهندی منرات  
یکو رنگین بهتری طلق است یکا نیت بهندی خشک است یکا بهیت بهندی پنج انگشت  
است الیام مع الیام بلان و خنیت بقدر دخت سقر و گزش پیرک سدا از آن سفید تر و  
و در کوبان و بنت او عین اشکس را بر مهر است و طلوع شعوی میان ساق و چهار اشکافه ابهای او که گل  
صبر کند منجمد میشود و در غن بلان است و مولف تذکره گوید سکن مهر میگوید که با فضل معدوم است و از چوب  
شکم و سایر اجزا میسازند و بدستور یکا حبیبان خنیت را ماعطار آمیز و شند ضحاک و گزش جهت گزیدن  
منقرس و بلان جهت تخلیل نفع و ریاح غلیظه و قطره مطبوع او جهت درد گوش و ضحاک و خنیت مذکور

در شش سبزه

که سوزانیده باشند با سر که جهت نایل و مریا پوت تازه او با عمل جهت تقویت معده و دفع طبع آن نافع و جان بخش  
و برگ اورانچته و آب انزبار و عنبر چنانچه قایم مقام رود غلظت و خواص جب و عود و دهن باد و در مقام خود گفته  
مشهور و بلبل و بوس نفت یونانی است بخارسی زهره و پنج پیاز نامند و بوی بصل الذنب و آن مثل پیاز تور تو است  
بلکه مثل کیده آن سیر و پوت سیاه و مشیج و گرش مثل برگ پیاز و عود بصر از آن و در گرم و خوشبوی پیاز و بستر یک  
راغ سوغالی نامند و در رستان طرم نامند و بخش از باران بزرگ میشود و داندکی نایل بشیرینی و از ماکولات است  
و این تمیز گوید که مثل پیاز است و کوچک مفاول و گرش از غلظت و زنان از دکلک و میساند و چون تخم مرغ را با او  
بجوشانند مثل دانه سنگ میکند و پیاز کس شیب و گرش مثل کرات و گرش شیب بقیه و بخش نافع است  
در اول سیوم گرم و خشک گویند و از اول خشک است و هیچ باه و جالی و جاذب خون بظاهر حله و مسخره ضاد او بر  
و حوالی قضیب جهت تقویت باه و بدستور جهت التواء عصب کوفتی اسفهان و با عمل جهت تقویت بدن که سست شده  
باشد و گردیدن سنگ و دیوانه با طفل جهت در معده و باز ده تخم مرغ جهت که تخم جشم و با دویه مناسب جهت  
نایل و سماریه و با سبب جهت بخور و با آرد و جهت شکات عفضل و نافع و با خاق التراب جهت کف و دهن و با آرد  
و با سر که جهت غلب و عطای خجسته او در زیر خاک ستر یا پوره ارمی جهت تخلیه سرفه های تازه و حمل او جهت اخراج شحم  
نافع و موله خلط و مضر عصب مورث منصف و مصلح کاسنی و شیر تازه با عمل و ترشی او که بر سر که برده گشته محک باه  
مرطوب بدن و شسته طعام است و بلبل خرد و خست نایل با ستاره و نیز گز آنخص شیب بهلید چینی و پوت  
او رقیق تر از پوت بلبله و مستعمل است او در از اول سرد و از دوم خشک و قابض و مقوی معده و اشتها  
و با خاصیت سهل سودا و با طبع سهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و تجارات و جهت بواسیر و داده او جهت اسهال  
فرز نافع و با کمال جهت در معده و مضر عسل و مصلح عسل و شکر و قدر ترش باشد در دم و بدش که مقرر است بقدر تلک و گویند  
شکو و خاصیت او تلک او سرد و سلسله سیاه است و چون روزی نیم گرم را بنیمد نیم شکر و آب گرم بنوشند و در اوست نافع  
جهت قطع سیلان آب و آن و تقویت باه بسیار مفید است و بلوط بلطف طبرستان و از مازی نامند و بفارسی بلوط  
گویند شمی از آن در از قسمی ستر می باشد و ستر را نهش نامند و او آب ششیم از تر و درخت او شنبه بدخت فندق  
و آن شاه بلوط است و ماکول بل باد و این تمیز شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مولف مالایس  
قسم ذکر کرده اند و این اصولت در تصویر شاه بلوط نیز از اقسام است و مستطیل و دوشم باشد یکی ماکول  
دیگری بام ارت و غیر ماکول چنانکه در و نیم طبرستان مشاهده شده است و این الدوله از محمد بن محمد و او از جلال  
ذکر کرده که در بعضی بلاد و درخت بلوط کیسال بلوط بارید و کیسال علف و شیرین ماکول و در لوله سبزه  
و در نیم خشک و تلخ او در اول سیوم خشک و نایب نایب علف است و قابض و مصلح و حالبس سهال و فرزند

فتن الدم وفتن الدم وجهت صحیح و سلس البول و تقطیر البول و قرحه اسما و فتنه که از زخم مسده باشد ناف و ضحاده  
 باریک و کبود و جهت درم حال و اورام طبعی و سوخته او جهت قلاع و زخم سابعه و جمل او جهت قطع سیلان رحم  
 و مان او قیل و مصدع و مولد سودا و مسک و مصلح کبجین و قد و قدر شربش از کثقال تا پانزده مثقال پیش خرب  
 نبطی است و دخت بلوط را جیب اجزا بار و یا لب است و ریشهای باریک او یا لب است و در دخت سیلان رحم و انشال آن ناف  
 دیگر او جهت ایام جراحت تازه و خاکستر چرب و جالی دندان جهت اکله مفید است و چون بلوط را با بنوزن او کند  
 با روغن زیتون سرشته و او شرب او کند قاطع سلس البول و بول را شرب او در ارغدی و منی و نجف نارغاری است  
 و جرب مانسته اند و ابی که در جین سوختن جرب بلوط ظاهر گردد و جهت خضاب ابرو و بهتر از خطاط است و جهت البلوط  
 که پوست ریشی است و بر منظر لاصق است و نجف قوی و رابع و جهت جراحات و جیس سیلان خون و طوط شرا و ضا  
 ناف و پیش گنار است و گویند پوست انار و مورد با مسیه به بدل است و قدر شربش یک مثقال و در مطهرات با است  
 مثقال دانه بلوط با اندک حرارت و قبض و یس او کثیر از بلوط است و غدا به او غالب با قوت جالیه و مسن بدن  
 و مولد کرده و شوی و با شرب بهی می بهج باه و تقوی بدن و جهت رفع سموم بنایت سوخته و در سایر خواص ضعیف از بلوط  
 و نفاخ و اقسام بلوط مفصلی و مثانه و سینه است و مصلح بر جند قوی و شکو و کبجین و چون پوست دخت او همراه  
 بخت و کینه سوی که اندوده قبل از آن باطن قوی باشد با شرب بنایت سیاه کند و جهت شاه بلوط به سیت مثل پوست  
 شنبوک است بلوط الارض سمیت مشرک بر کار و بوس و برینج نباتی که گرش مثل برگ کاسنی عریض  
 و غنبت او را گز از ادر تحت کولان که نوع تر اس است و او جود و اسفید اند لیس است و طعم او شیرین و با اندک تلخی در  
 دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و منقح سده اعضاء باطنی و در بول و حیض و رافع علل سبز و ضما و شرب  
 جهت پاک کردن ریه های متعفن و گوشت پخته را با قروح ناف و قدر شربش از یک درم تا سه درم است بلوطی بنایت شرب  
 شنبه به برگ سیر و سیاه لون و دیگر و شاخهای درج و سیاه و بر شاخ و برگش چیزی شبیه پیشم و گلش مدور و زرد  
 و غیر است گرم و محل و ضما و برگ او با نمک چیت که بدن ملک دیوانه بخت او را در زیر خاک حیرت و اسیر جرب و  
 اند و با سبب جهت پاک کردن ریه های ناف و در انحال قایم مقام فرا شربش با کنگ سجاد و هله فردخت خراست که  
 سبز بوده زرد و ابیل بشیری شده باشد و غوره خرمانا سوزد و داخل الکترطوب میکند و در اول دوم سرد و در آخر  
 و خشک و با عطریه و قالیض و تقوی مسده و دیگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و در اول سیلان رحم و غوث  
 صبر و اسیر و تقوی نه و ضما و مصلح جراحات تازه و تقوی عصب سترخی و خوشبو کننده عرق و در اول کحل الکحلی و غدا  
 شربش و سینه و مولد غلیظ و مولد ریاح و مصلح عسل و شرب خشک شربش و مراد و قدر شربش  
 غوره هم و جزو اعظم است و چون اب او را با اب غوره به بخت اندا غلیظ گردد و در چشم شربش



دست در جوب و سلطان مجرب **بلبل** بجای از هله بخت مغربی گلی است که بر روی زمین منسط میشود و شاخهای او را یک  
در سرخ و در هم چیده شبیه به چیدن که مایه یکدیگر بر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد و گلش سرخ و سفید است  
گرم و خشک قطعی و محلل و غرغره عصاره او و طبع او جهت اخراج زردی که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب  
مستعمل نیست و ضما و محلل قویست **بل** بخت هندی اسم خار نهدیست بزرگتر از قیاری که در تخم او تلخ و مومش چرب  
و پوست آن سرسبزه و اندرون او سفید مایل بزرودی و مستعمل تخم اوست در آفرودم گرم که خشک و با قوت قابضه و مقوی احتلاک  
صلابت عصب جهت فایده و قوه و سایر امراض مغنی و بواسیر و یاب و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریه بواسیر و غیر  
نافع و قاضی طبع و مومش بخوراد جهت باد بواسیر بسیار مفید و قدرش ترش کمی قال و مصدر و حورین و مصلحت کشنیز است  
و مصلحت اختیارات بدیمی بل و مثل و قن از اجزای یک نمره داشته و نه انجاش **بلاد** درخت هندی است و مومش چرب  
و غیر نفهم نامند و آن بار درختی است شبیه بنانه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و منورش شش شعبه در درون مثل نمره یا  
در شیرین و مایل پوست و منور او مخلوط است سیاه غلیظ که عسل بلاد را نمند و درخت او بقدر درخت گردان و درش  
عریض و افروخته و خراشیدن در سایه او باعث سکه و سبب و عمل بلاد در در چهارم گرم و خشک پوست او در سیم گرم  
گرم و در اول خشک بلی مغرت و مومش و مومش باه و عمل او را مخلوط بر وزن گاو باید استعمال نمود و محلل و مسخ و ملطف  
و مسخ حله جهت امراض بارده و مایه و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ ذهن و رطوبات و ریه و تقویت عصب  
و رطوبت و تسکین و فایده و قوه و منور و خدر و احتلاک و قطع نایل و موم و سایر آثار جلد نافع و مضر و منور و خدر  
خون و منور است و مایه و چشش دمان و بدن و خون و سرسام و مایه و نایل و مصلحت و رطوبت گردان و منور گردان تازه  
و مار الشیر و دونه و پند و نه و در متقال کوشنده و قدرش ترش از ربع در هم تا نیم در هم و بیش پنج وزن و فندق در ربع  
او در وزن میان و در سس آن لفظ است و الکحال و در چشم چهار پامان منور بیاض و رطوبت آن خرب و ضما و او با او  
مناسب غیر متفرج جهت جمع امراض بار نافع و بخور او را یک گشته بواسیر و مسقط دانه اوست و پوست بلاد بر مومش جهت  
حفظ سیاه و نبات منور خصوصاً بر گاه بار و رطوبت بدیهه او کرده باشد **بلبل** نبات پر شاخ و خوش و مومش  
و شاخهای او در از رگش متفرق و شبیه برگ روتاس مایل با ستاره و گلش سفید و تخم صلب و مدور و میان او  
مایل کجی و جوبانان شیراباد صاف میکنند و نهاده مصفی الاعات نیز نبات مرکب القوی و حرارت و پوست او غایب ملطف  
و خنجر هم از گرم او بدستور نیم او قیاز عصاره او جهت گزیدن افی و ریتل نافع و قطره عصاره و آب بطریخ او بار و رطوبت  
گل جهت درد گوش و ضما و مایه و مومش جهت ابتدا از خاری مفید است **بلبل** مرغیت مودن بقدر عصفور  
و خوش الحان و در سیم گرم و خشک و نبات محکم باه خصوصاً سفید و منور او در سس او بسیار جالی و باقیض و ضما  
جهت رنگ رخسار و از الکاف و شتر زاید اجفان و حمل او جهت اسقاط جنین منور و خاکستر او جهت التیام زخم است

جرات و خوردن خون گرم او جهت برطرف شدن صفید است بلور بلام شد و مفتوح سبکیت سفید و شفاف  
 دست و بفارسی بلور نامند که حال او جهت بیاض و سبیل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال از خواب  
 جستن موثر است بلوط الملک شاه بلوط است و در بلوط که کرشد بلوس عدس است بلوس بود  
 نیز بلوس است بلوطیون گندار است بلوطیون کجیم و بکان و بختک است بلوطس مفت اندیس  
 قلیانیه است بلسم من بیونانی اسم بلسم است بلسم قبی بیونانی حرف یابی است بلسم قین  
 مفت بری حرف بری بلمار عطش است بلمون و بلمون بفارسی اسم عوج است بلطا و ن  
 قلیانیه است بلت یونانی بلوم سورنجان است بلواسه شرف است بلمار ح نطق  
 است بلایس سریانی بلوس است بلخیه بخای مجیه سراج است بلجاسف برنجاسف است  
 بلین مفت بندی باقی است بلیمو مفت بندی فلفلیه است بلار ه بندی بلادر است بل بندی  
 بلوز قله الحقا است بلی بندی سوز است بله بندی قبر است پهل بندی پهل غراشجار است  
 بلوت ترکی مفت است بلع اودی ترکی حرف المار است بل شرین بشیرازی طرافیت است بلنگ  
 اسم فارسی نمرات مفت سنگان خوشبصا است بلهم مفت دیلمی غالی است بلقار مع التون  
 منطج موب از نطف فارسی است و ببری فرزند و بیونانی آبرو در اول سر و در است و بعضی در اول گرم و تر است  
 اند سهیل صفرا و سکن عطش است و حدت خون و حیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل ادرام و لطیف و جهت صداع  
 حار و سرد و خشونت سینه و حلق و حرف ثانه و بول و در در گرده و احتباس بول و ذات الحبه و ذات الکره  
 و صرع اطفال و زلات و زکام نفع و چند روز در است نمودن و در سیم او تا چاه دریم با آب سرد و جهت رفع اسهال  
 صفراوی لذاع و جرب است متقال سائیده او با شیر خشک و شکو و امثال آن مهمل سریه العسل است و سرشته او با شیر و  
 گل قند جهت تهایی که معیدیل است و گویند گل تازه او فا در هر سهوم است و نطول طبع او جهت رفع یوست و داغ و عضا  
 و ضما و او جهت صداع حار و ادرام حاره و شقاق و در مقعد صفید و انار او موثر ضنفع دل و باعث کرب و قتل  
 سده و غشیان و التهاب در تهایی حاره و مصلح اندک زانینون و بدش نیل و در برگ خبازی و در سعال گل  
 گاو زبان است و قد شربت از جرم او تا بختقال و در مطبوخ تاده متقال و خوردن آب برگ او یا ثلث آن شکر جهت خروج  
 مقعد اطفال بنایت موثر و ضما و آن جهت ادرام حاره و التهاب معده و چشم و نطق مقعد صفرا و و حکم معیدیل است  
 و در غش و سرفه و تر و منوم جهت جرب حرارت جسد و خشکی و داغ و سینه و سرد و یخین و موزم کردن اعصاب و  
 و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن و دریم او بعد از تعریق و حمام جهت ضیق النفس و ضما و او با سر  
 بوسینه اطفال جهت سعال بنایت موثر و قطور او در احلیل جهت خرق بول و حرارت ثانه و سقوط او جهت

الطالع المذنب

و در سر جاده و بخوابی مفید و بدش روشن نیلوز است و در بین نایت بان جهت رخ حال مجرب است و چون اسفنج  
 یا پنبه را بر روغن بنفشه آلوده بر مقدار ضاوه نماید و در تنوم عدیل ندارد و در طریق گوشتن روغن او یکی اندک با کنجد مقرر و  
 با بادام مقرر کوبیده که با سی کر کرده ببالد و خشک کند تا با منزه اوم و کنجد رنگین گردد پس در آکو بیده روغن بگیرند  
 و در آکو کل بنفشه را در روغن بنجد بقدر هر طلی سی انتقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند  
 تا رنگ بوی بنفشه را بر دارد و در بنطاط فلان اسم یونانی و بمعنی ذخیره اوراق و او غیر اطلاق است که بفارسی  
 بنجگت و به یونانی بنطاط و طمران نامند و بمعنی ذخیره اصل است و بنطاط فلون بنایت شبیه به بنجگت و تا خوا  
 او با رنگ و بقدر شرب و برکش شبیه نفع و در هر شاخی بنجد و در طمران مثل برگ لاله گلشن با این مفید است  
 و زردی بخلاف اتمی گلشن مایل به سبز و از زتی است و برکش شبیه به برگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بیا  
 یوی و با عطریه شبیه بسیار دینات او ترب به دخت انار دینات بنطاط فلون بقدر او بنفشه و در شاخهای بصلات  
 شاخهای زعفران است و در نذر دارد و اطلاق را بزرگی بقدر طفل می باشد و نبهت هر دو نزدیک است و به بنج بنطاط  
 مایل به سبز و طویل و غلیظ و کثیر الشفت است و به سبز و از او در حرارت تریب لاعتدال و در سیم شک بعضی در  
 دوم گرم دانسته اند و بهجت قوی و بی لذت و حدت و محلل تر باق سموم او دویه قتال و عصاره یخ او جهت اسهال  
 و در دگر و شش و در حاد امعاء و حاصل و عنق النسا و صرع غرغره او را جهت خشونت حلق و در دندان مجرب دانسته  
 اند و ضاوه شش جهت منع زیادتی قروح غلیظه و طلا مطبوعه او سبز که جهت قناری و او دام صلب و دمر و داس  
 و بواسیر که از او اظهار باشد و در ب نافع و در متقال عصاره یخ او جهت سموم او دویه قتال و تا در متقال از برگ او  
 با بادام اصل جهت تریب و در ب غیر خالص تریب طبعی و در اوست شرب نه قراط عصاره برگ او جهت برقان مجرب و  
 آشامیدن و ضاوه نمودن او جهت نزول الدم طاهری و باطنی و قضیه او جهت بند امعاء بانکه و عمل جهت جراحات  
 و بواسیر و دخن و زور او جهت التیام جراحات فایات مفید و او شش او باعث تعلیل احتلام و سوط او جهت  
 خدرات و جاربایان که بعد از سقوط المقدار حرکت دهند که عنق کند مجرب باشد و در مفرصه و مصلحت بنج و در  
 شترش از کنج متقال تا در متقال و بدش رتر باق است و در قدر یون و در صرع زمر و چون برگ چهار عدد و شش او را  
 جهت تریب و برگ و در ب نافع جهت تریب طبعی و در ب نافع جهت تریب طبعی و در ب نافع جهت تریب طبعی و در ب نافع جهت تریب طبعی  
 و چون یک ماه هر روز یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را دفع میکنند و بهجت و طبعی یکجک گویند چه غلاف او  
 شبیه است بقضیه که حکمی و آن بنایت برکش شبیه به برگ باد و بنج و به غلیظ و شش الاطراف و ساقش غلیظ  
 و مانند شمشیر بر او ظاهر و شمشیر غلافهای مرامم در تحت او ران شبیه لکله اند و طوار تخمی غیر در  
 بجله بسیار از آن کو بکثر و قسم سیاه را گلشن میباشند و قسم سرخ را گل مایل زردی و قسم

سفید رنگش سفید و مستعمل و شرب سفید است و بعد از یک سال تو شش کم میشود و اقسام او سرد و خشک اند  
سیاه در چهارم سرخ در آخر سیم و سفید در اول سیم مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا  
و مانع نزلات و راجع و محقق و مسکن صداع و فرس و ضربان مفاصل و نفوس عرق الت و ضما و عصاره او با آرد جو  
جهت اورام حاره و در دگرش چشم و با شرب جهت نفوس و درم خصیه و بستان و طلاء آب البعد از کندن سوس  
مانع روئیدن آن شیره و تکرار و مطبوخ او بر سر که و با نشت آن افیون و محقق و روح و طلاء را با دوا و ادرجینی و در تخمیل و عمل  
بهترین دویه و در معده شرب و بخور او قطع بواسیر نزف الدم و فیکه او با انجیر بهترین او ویر بواسیر و اعراض مقعد  
و چون بزرگ شای نازک سبز او را و عصاره طنج و هند نبات سمن با باعث اختلال عقل که دوسر و ز میشود و خورد  
سه چهار عدد و بزرگ او با شرب نافع تبی که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور او جهت هرب دست نافع و شش  
قیراط او جهت نفث الدم و سرد و ضما و شرب جهت اکل استخوان و طلاء نجحه او باز رده تخم مرغ باید پیچد  
برای در و مقعد و کتبه آن و خصیه نافع و با ادر با قلی جهت منع بزرگ شدن بستان و خصیه با عمل و جهت در و  
خصیه نافع و زریجه او جهت قروح رحم و رطوبات آن مفید و با زریجه جهت سرفه و نزله و نفث الدم و دشمن بدن  
و با ماء الصل و بموزن آن شش شش جهت منع ادر ادرجین و نفث الدم سایر اعضا و با افیون جهت رفع سحر الی و شش  
او با قطر آن جهت در و دندان و تا کل و بخور شش جهت گرم دندان و منصفه طنج او و طنج بخ جهت در و دندان و ضما  
جهت در و دگر فرس نافع و قد شرب از سفید او شش قیراط یا نیم متقال و از سبج او شش قیراط و از سیاه او  
تا چهار قیراط و قد چهار درم او کشنده است و بدش افیون و صورت صدور و دوار و خاق و جنون و مصلح عمل  
و انیسون است در رغن او که بزرگ البج سفید را که بیده باب که خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده اند شده  
باشند تبین او جهت قروح صفراوی سرد و جرب و حکم و سوط او جهت رفع غوائی در کبر حاد و غلظت شش جهت دگرش  
و جهت شش صلابه رحم نافع است و چون بزرگ البج را با نصف او تخم کاه بود و نشت او شش شش که بیده روغن بگیرد در رغن  
تریاک سموم کرم و با لیج و دوسا و س و تندی نفس است شرب او و تندی سوطا بند ق سرب از فندق  
فارسی است و بر بی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و بهی و مقوی امعاء و صامع و صایم و زیاده کننده  
جهر و مانع و قلیل غذا و یکویه او را با ماء الصل جهت سرفه فرس و دوا و او با اندک فلفل منفع ترک بار و دوا و سینه  
و شش و با انیسون جهت حفظان و نهال و کلیه و حرق البوی و تقویت با و سموم بارده و زهر غریب نافع و ضما و سوخته او  
بایه خرس و با پیچوک جهت دار الشب و با روغن زیتون چون بر افیون و طلاء که با جهت رفع از تبی چشم اطفال  
شیر خور و سرخی و بابت موثر و آشناییدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عمل جهت سرفه  
مفید دگر شش چهار عدد او و در چهار رکن خانه و همچنین بکاردا شستن او با خود مانع گزیدن و عرق و موله و ریلج و غلظ

منزله و مضرعه و هیچ قی و مصلحت مارا اصل و فایده و سکین و جلاب و بدش منکر و گمان و حب الصبر و  
 قدرش ترش است و در هم و بچکاندن مضرعه او در چشم جهت طرف و پوست سبز او نبات قابض و دود و انگ او پس  
 اسهال کند و جهت او بدست و در فم و گرم و خشک جهت سردبار و در دسینه و جگر که از برودت باشد و درین  
 او جهت گزیدن و غریب و در تپا نافع و مضرعه و مصلحت میدهد است **بندق هندی** ریه است و آن دانه  
 است بقدر فندق و پوست او صغلی و صلب و باروت و شفا و تیر و رنگ بایل بانگ سبزی و منزه و سفید  
 بایل نبرد و در آخر دوم گرم و خشک و متویاض و مضرعه و اعصاب و اعصاب سترخه و جگر شراب و ضا و او قاطع  
 رطوبات و نزلات و جهت فایده و لقه و بهیض و صرع و ریح غلیظ نافع و ادوات نبات هیچ باه و یوسین و عصاره  
 او سهیل و دوا و بغم و زرد و آب صغریه و در آن سبب اگر اسی حتی انیک باعث ریح برص و کلف و شش و برقان میگردد و  
 در حبه قیر اطرا و با سکین و شراب رافع و کینه و پست او جهت گزیدن و غریب و در تپا شراب و ضا و او جهت  
 تب ریه و اسهال و بهیض شراب جهت صدام و شقیق و در سبب و غنا و دقه و فایده و صرع و سرد و ریح  
 و خشک که عبارت از بطلان شتم است سوطا بقدر غلظ و خور و پوست مصلحت منزه و جهت جنون و ام حسیان و ضا و او  
 با سکر جهت خنایر و ریح کمر و دشت و صرع اطفال و الکحال طبع او با سر و جهت ریح احوالی و نزول آب و در  
 در هم و درخت او جهت ذات الخب بار و در یوسین و سرف و نفث الدم و در زجه منزه و جهت اخراج جنین و او  
 حیض و یکدر هم و جهت در در هم نافع و قدرش ترش از هم انتقال تا یکدر هم و چون در هر یک انتقال او نیکو  
 مخلوط کند در اسهال نبات سرج الاثر که دود هر گاه دود در هم او را کوبیده و در سکین یا جلاب مدتی بخشد  
 پس آن سکین یا جلاب یا جوشن و گزشت و طبع نافع واده و عرق او را با قدری سقمونیایر بخشد باعث اخراج  
 اخلاط مختلفه میگردد و در انتفاع بهیدل است **بنک** پوست و حقیقت خوشبو شبیه به رخت قوت و گزیدن  
 پوست و رخت منیلان بینی است و اکثر اعتقاد آنکه بک شش بینی و هندیت و در شش منزه و گشته و او  
 گرم و خشک از عطریات و متویاض و مضرعه و جگر و دماغ و قطع اسهال صغریه و غلیان سببی و در یوسین و جهت طحال  
 و تخفیف طریبات نافع و طلای و نافع عرق و خوشبو کننده آن قاطع ریح نوره و شش جلد و در طرب تحت آن  
 و قدرش ترش تا چند هم و بدش ترش است بمقتضی و آن است شبیه بعدس و از آن بایده تر و بشیرازی منزه و گزیدن  
 قشیری از طردن و بهیضی و دیر و دیر و خشک با عدال و قابض و خواص مانند عدس و ضا و شش جهت  
 منق و اسهال و در در او جهت قروح ساعیه نافع و اکثر او موله و دود او مصلحت روغان است **بنات**  
 در روان چهره نیست سنج لون و بر او ریح و حام و قویب آبها و جام استغنی می باشد و بهیض او شش  
 به لوبیا است در دوم گرم و خشک و محمل و آنشایدن سوخته او تا انتقال دیم با عمل جهت احتیاط





و مفتی ممد و عصب و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و اذابة اخلاط غلیظه و در و منافع  
و نفوس و باق و مانا جهت بر اسیر نافع و مفران و مصلحت غسل و خردل و قدر شترش تا یکمقال و نیم  
بدش و در زن و بهمن سفید و گویند بوزنش و در تریاقت نیموزن و در بناد و زرد و در طویل است  
پوشش و ریشمی از قوی تحلیل است که از نباتی تریب میدهند نبات او بعد شجری برکش مثل برگ  
شاه و تخمش مدور و از شاه دان و کچکر و مایل بزرودی و در دوم سرد و در ادع و طبع و طلا و جهت او ام حاره  
و تحلیل و شتر زیادتی آن و او جلع حاره و نفوس و در و صلع نافع و بدش شیا و مایه و جنض و جویمون و بناد  
نباتیت ساقش و در انگشت و برکش شبیه برگ کرفس لطیف تر از آن و کش شبیه گل شبت و تخمش ریزه  
و خوشبو و در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتوح و محلل و منقض و در زبول و مسقط مشبه کرم شکم و مستحلی برگ  
و تخم عصاره او جهت کرده و شانه و شیر نافع خصوصاً با مار الحسل و ضاد او با شرب و یک جهت خازیر و جمل  
او جهت اخراج کرم اصفا سفید و منقض و مفتوح و مصلحت غناب و شیر تازه و قدر شترش تا یکمقال و در تخمش نیم مقال  
و بدش کند راست و لایم و قوی و شکر است و گیاه آن باین درخت و تخمش و شلخ او با یک و بسیار  
شبیه و برکش بزرگ سداب اندک بزرگتر و اطراف شاخهای چیری مستدیر و کوچک و در آن سیاه و تخمش شبیه  
بدون و سفید و در او و صلابت و تلخ و مت او منتهای درشت و کوه سار و مستحلی بخ است و در آخر دوم گرم  
و خشک لطیف و نجف و در دورک و قرحه اصفا و با سر که جهت صلابت سپرز و با شرب جهت گزیدن بوم  
و آب جهت عسر بول و عرق السه و با شیر تازه جهت نفق حصاة نافع و سید قراط و راجون ناشناخته  
هرگز او را عقرب نکر و مگر آنکه عقرب را یکتیس باید تا ناشناخته و نمایند و تحلیل او مانع گزیدن عقرب مض  
او جهت در و دندان بار و نافع و ضاد او بر نشانی محلل ریح و قدر شترش تا یکمقال و مفر معده و مصلحت  
غناب و بدش با دهن است و ورق بفرسی بوره نامزدان نکلی است که آنجا رشورن نام که متولد میشود  
و اقسام می باشد سبز و او نظردان و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سنگین و بکف مایل به نفسی و صلب  
از قوی و زبدی و سفید سنگین را بوق الضاعه و معمول از کراست و اخیر او بوق الخازیر و سفید رقیق  
کف نامزد غیر صلب را روی گویند و مصنوع او یکی از دخت غریب که بطبع او را غلیظ کرده و قرحه میازند و  
این بسیار رقیق و سفید مایل به سبایی و غیر صالح است و سخی بوق الغرب و یکی از ریحان و قلعی است  
که با سوسه سائیده تسفیه باطبی میکنند و بعد از تسفیه در آب مذکور میجوشانند تا بجو احترام رسد و این  
است و نکاح از این قسم بقل می آید و بهترین اقسام او ارمنی و تدرین همه زبدیت و در سیم گرم و خشک  
و محلل و جالی و جاذب خون و ظاهر حله و انشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و سکن منقض و ریح و نافع

قولنج و هیچ باه حتی و طلا آن و تمام سیم و باجم و وزن او زیره کرمانی و ماو العسل یا طبعه و نوفا و انشال آن جهت تحلیل  
 رابع و با آب جوت و سیم قطره و در اربع و پنج انجذان جهت رفع سمیت خون گرم کا و تحلیل خون منجمد و با بقیه  
 و صغری سبیل ملغ غلیظه کشنده گرم شکم و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یا سبیل ضا دوش جهت از ازاله جرب  
 و حکم او ساختن بدن و برص و کوی رنگ خیاره بار و غنهای گرم جهت رفع لرزه و قشوریه و پتیهایی ملغی و سودا و  
 و با پیروز و خاک جهت کزیدن یک یوانه و باید زد که جهت کشیدن و مل و با پیروز و سر لک جهت مستفاد بار و غن باریه جهت از ازاله وزن و خون  
 و با روغن زیت و بزم و سیم و شستن نزدیکی تش جهت کشته شدن گرم معده و از خلع آن مانع و طلا آن بار و غن  
 زینق بر زک و عایه باعث نفوذ و با عسل نیز نمین اثر دارد و با او ویرنه سبب جهت فاج و التواء اعصاب و کثیرا جهت  
 کزیدن هر دم و با آب جهت عمر بول و در عرق الف و با شیر تازه جهت تقویت حصاة مانع و سه قیراط او با چون ناشناخته و  
 و آب جهت سده گوش و در آن در مطوب و دودی طین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتال او با عسل جهت  
 یاغ شیم و تقویت با صره و غره او با سرکه جهت از خلع زکوی که در حلق مانده و شستن نیز با آب و جهت خراش و بار و غن نقشه  
 جهت گرم گوش و زهره او جهت رطوبت رحم و احتباس حین مانع و مقصد معده و محرکه و مصلحت مصلی و صغری و  
 شتر شش از یک و نیم گرم و از شتر سیم سرخ و از نیم شغال یا کیتقال و بدش یک وزن و نیم او یک است و مداومت استعمال  
 بوره و جیب سیمی کون و یا شیدن آن بزرگ باعث رقت او جهت دار الف و دار الحلیه مانع و دانسته اند و اهل صنایع را اعتقاد  
 است که چون در آب یا صغری بغیر برشته در کوزه سفال میوزانند و تان مرتبه بکرا عمل نموده پس با حفظ قطره کنند از آب مقطر  
 حل جمع اسباب و تنقیه و اساخ و الحان و وضع و شریف میاید و جرب خورده اند **بول الاصل** رطوبتی است که از اصل بول  
 و بول شتر تربیت میدهند و این بول که خیز و جهت انسان و حیوانه حیوانات مانع و نبات گرم و خشک در امر اخرا دارد  
 نبات مؤخر است **بول اجمع** حیوانات گرم و خشک جالی است و تفاوت بحسب مزاج مختلف است و بول انسان  
 اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون بر بول اجوشانند تا غلیظه شود و منعقد گردد جهت ترویج خفیه  
 و زو اسیر و اندام و تحفیت بیداریت و بول انسان محل جهت ترویج عقیقه و طبعه و ساعیه و حکم و جرب و چرک و خراش  
 و سعه و آب و دفع زیادتی ترویج خفیه و بنور بر آب که در هر پیرسد با بوره سرخ جهت کزیدن سنگ و دیوانه که موضوع  
 از عرق را بشویند و دار التلک برص و قشر حله و آتش میدن و جهت دفع فساد و هرام کزیدن جانوران و سموم یا کول  
 مانع مداومت او هر صلیح بقدر و کف جهت رفع سیر بیدیل و شستن مقدمات بول کجبت درم آن که در عرض از شکم  
 بهر سکه و شستن موی با و مانع ریختن و قنطار است و خفه او جهت منصف و حمول سفلی بول بار و غن حاجت دارد  
 رحم و قطره او جهت گرم گوش خفیه صا که در پوت ناما گرم کرده باشند و بار و غنهای گرم چکانیده و اکتال او  
 جهت غلبه و در طلعت با صره و مبلوغ او و در ظرف عسل جهت قلع یاغ که از قند بهر سیده باشد ضا و خاکستر



والفینر انامند یوی لوز اسم ترکی زن است یوز او بترکی اسم محلی است یولا و تری  
از جدید است بوقده اسم ترکی خط است الباص مع الهاء بهمین صفت تاریخی نیست مثل زرد  
و با اندک صلابت و کج و باخترت قلیلی و نامهور است و با عطر به پیچید و را ظاهر و باطن سفید و سرخ و را ظاهر  
سرخ تر از باطن و نیست او کوستان نباتات او اساق بقدر شیری و زیاده و کمتر از آن برش مثل آجام و نباتات  
و خارناک و کثیر الشرف و بهر تاش بر چندین بام پیچیده و بی گل و در تیز میرسد در دوم گرم و خشک سرخ او قویتر  
و گرمتر و دوقوی باه و دوقوی دل و مسمن و مفتوح و محل ریح و بلغم لزج و روان و سرد و دین و جهت صفات سنگ  
کرده و متناوبه و فغان و ضحاک و با ملک تلخ و عمل جهت نیکو کردن رنگ خضار و کلف و عکله او جهت کشیدن قفل  
و خوشبوی که در آن کمره و در زیر یاز غفران جهت تقیه رحم و خوشبو کردن و نافع است و آنرا میدن آب بلخ  
مهرای و با شکر و حین شتابانیت مسمن و ضحاک با دام و نخود و مضرب و مصلحش انیسون و کثیر اوقده  
شربت از جرم آن و در متقال و از آب نبات و قیبه و سرد و بدل یکدیگر و بدل بر دو وزن آن تودری  
و نصف آن لسان العاصیه و بدل از جود و ریح است و سفید او در بنیاد است بهنگر و بلغم بندی  
از قول امین الله و صاحب جامه کل گیاهی است و در شکل و شبیه با بخندان از نباتات بخندان بر رگ و مایل  
بسیار و تری و بی طعمی بوی غنق ندارد و مخصوص بلاد هند است و در آنس اعتقاد اند که سرد و تر است و جهت  
شری صفوادی و حمره و حصه نافع است و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر کرده اند و بدش برگ  
بید بخور امید اند به به نبات ششیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و باریکتر و خوشه او شبیه  
بسیل و منشش مواضع ساینه است سرد و خشک دوم و بسیار قافض جهت اسهال مزمن و نفرت  
الدم که در نوع البر باشد و سلس البول نافع و قدر شترش در دهم است و چون در ششم ملون بزرگ  
سرخ افغانی یا در شال سرخ بسته بعضوی که خون زن کتبه بندند و در قطع خون مجرب دانسته اند  
همیش اشکم به طوط است و نقل تازه را باین اسم نامند بهرام صبح بید مشک است  
و در خلط مذکور شد بهرام بهرامی گل عصفراست بهرام الحج از هزار اسفراست بهرام  
اسم صغیر فحواست بهرامان صاحب جامع بینی گوید اسم فارسی یا قوت است بهرام  
بوزیدان است اسم فارسی سفوف است بهرام درخت خرما اسم فارسی طوط است بهرام  
بهرام خرما اسم قصور است و او را کفوی نامند بهرام صبرات بهندی نویع  
از بیش در انجمنه کور است بهتر بهندی عم است بهیمه بهندی بلبله است بهیمه  
بهندی بسان افور است بهوش سردی بهندی سداست بهیمه لوه بهندی بلاد است

بهرت

بهرت پهنی از بیست پشگری پهنی نان است پهن بس پهنی قنار است پهن ترور  
پهنی سناکی است پهن پهنی قنار است پهن گسره است پهن بر پهنی ایست است پهن  
پهن است بهارنگی اسم پهنی بزرگ است الباء مع الیا و یحیی را از مطلق او تخمین  
است و حرارت پهن پهن او و حافظ او از نادر و رنگ نگاه داشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است  
که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و بیشتر او معتدل ترین غذایه و مایل گلبوی و مرکب القوی و پوست او  
در اول دوم سرد و خشک است و سفیدی او در دوم سرد و تر است و زرد در اول گرم و تر و کثیر غذا و قلیل  
الفقر و مولد خلط صلب و موی قوی دل و بدن جهت خشونت معده و زرد و دانه و قرص کرده و دانه و نفث  
الدم و منع نزلات حار و سینه و اصلاح آن و موی شخصی خون از و دفع شده باشد ضعیفی که از قصد پهن پهن  
باشد و موافق مزاج سودا و دانه و پخته او در سر که قابض طبع و مانع رخیق مواد مجده و با ساق و دانه و موی و مکرر  
و امثال آن جهت اسهال مزاج و با مصلک و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیرک و سبک قنقور و تشاره و سبک  
گاو و کوی و غیره و بیشتر جهت تقویت باه نبات نافع و خوردن زرد و خام جهت کزیدن مار و حره و دانه و تقویت  
سفید و مضر معده و اکثر ایدامت آن مولد حصاة کرده و بهی و کلفت و بسیار پخته او در پهن و مورت قوی و مصلحت  
او در حار و آبکام و نیم پخته او در مزاج اطفال و شیر و با کندر جهت سرد و با تخم تان جهت ضیق النفس و با کندر  
کندر و انزروت جهت تسخیم بدن و عیدیل و با دم الاخوان جهت خیر و با طباشیر و کمر با جهت قطع سیلان خون و تسخیم  
نزلات عروق و سحج و با نیم منخال جرم لک که زگران روم و مانند و آلات را با و استحکام میدهد جهت قطع سیلان  
حیض و در درم حرج و مضاعف شدن رغن گل و با بونه جهت در چشم و انشین و مقصد و با موم رغن جهت تسخیم و رام  
و عصا و ملاخچه او با رغن رغن گل جهت درم و با اسیر مقصد و در آن آن ضریان چشم و با عسل جهت کلفت  
و انار سیاه و بار رغن قنار جهت او را م حار و با موم و رغن رغن جهت درم و از خون غلیظ پهن پهن و به تنبهای جهت تقویت  
سفلی نافع است و سید تخم مرغ خنری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و در پهن و خوردن زرد و با سفید و با موم  
الزنج و انشامیدن او با رغن قنار نرف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و مضاد او جهت در چشم و جرات مقصد  
و قنار و سق و سق و سق بسیار گرم و منع آید که در آن و بر شیره جهت منع آثار حرارت اقطاب و با او و قنار  
بی لزج جهت قطع خون عاف که از پرده او مانع آید و با کندر و طلا کردن بر جبهه جهت منع تر کیشیم و به تنبهای را در  
سرد و ساسم و جهت او را م حار و نافع و مقصد او با اکلیل الکات امثال آن جهت قرح امعاء و سحج و اسهال مزاج و در  
او با رغن گل جهت ضریان مقصد و جرم و الکحال او جهت تیر کیشیم و منع رخیق مواد و مقصد و با کافور و بزرگ  
صداع حار و جربت و پوست تخم مرغ جاملی و محفوف تر و ح و قنار و رغن و جهت جرب و حکم و با صندل



یاخ چشم و تفرغ صورت او قدری کسب شود و خاکستر گرد و جهت رانان اهل کسب بر صورت کمالش که مانند ابله  
 سفید گردد با عمل جهت تلخ یاخ چشم نهایت سرب الاثر است و خوردن پست تازه او بقدر و در هم میج باده و طلا  
 او با عمل و سکه جهت تحلیل او رام و ذره او قاطع خون و جهت انیام جراحات کند و الصاق جراحات تازه و پرده  
 لا صیق پست او را سید البکار است باخون کچ که بر تو از اسرار است و کسب است تخم مرغ و جیح انار مثل الک است  
 در عالم صفا از ان تیر و باجوره و تشاد مغزی شتر است و در غن تخم مرغ و جیح انار که زرده او را در تابه آهنی  
 با آتش خورانیده گرفته باشند که در محمل و مطلق و جهت در و مقصد و بر اسیر و در دندان و در و یا نیدن مگو بایات  
 مقصد است و گویند چون زرده با نواز نایت برشته کرده و در غن کیزد و در قطیر احیاء و جویست و در گلا اصل عار را با او  
 حل کنند اصل بار در نایت کند و جالینوس حدیث است که در تخم زرد واده که هرگاه در آب بپوشید بگذراند و تا  
 صد شمار کند و یا در آب سرد که ده با آتش گذارند و تا صد شمار نمایند تخم میشد و قدر شتر میشد و تا با نواز و در  
 است و تخم سیر طیر در آب با بخور مذکور است و در مضایق تخم در و تیر و در ان و کسب شبیه تخم مرغ غالی اندیش  
 بندی بس نامند و کن خلیجیت ثبت او با و جیح کوی که لامل اند و لند از هر لامل عبارت از دوت و ان سرب النقره  
 از سم افغی قلیل است م آن که از دوساعت فاصل است و لند از دوساعت م می باشد و یکی المیت بندی شکلیا نامند  
 و چند الی که زنده ان خلیجیت شبیه ناپو بر که و بر و آن نقطه آسپاه و گاه باشد تا مطلق مسوق و مثل گاه  
 سوده که خیری بر ان نشسته باشد و در ان بعضی سیاه و بر ان و صلی بعضی سبز و بعضی زردی مایل بسفید و تیر از بر  
 سیاه است سجد که اگر بر کا طلا کنند بر کت تیر که و گاه کشنده و آن سیاه با نایت است و لعل مضطبی نمایند و چون  
 اتم او را بر شلغ کا و با ناید بجای شیر خون و سفید شود و قسم دیگر اینچنانک نامند و آن شکل جدا است سیر  
 سیاه مایل و در روشن روی سفیدی و گاه پیش بقدر زردی و بر کش شبیه برک کا و در کل و سرب و بعضی از زرد و  
 را نقش و کت این کشنده است بقدر ریاضت و کش مثل شیت و تسمی منبری شکل و کجایک بر کش مایل زردی  
 و شبیه سجد او را که نامند و رعایت بندی و فحی است و همین تخم شبیه جدا است و سایر اتم سه امور و را  
 فحی و تندی می باشد و تسمی شبیه قبط و بسیار سیاه و تسمی شبیه با کلیل الملك قر و ان السنبلی نامند و گاهی سنبلی تریا  
 سجد و فحی پیرا هر راه گویند ان سفید مایل زردی و کلا و غیره و حاشیه پیچ در که دارد و بقدر کششی و بر  
 نیز گویند و هر چه تیر نامند که لند و قالی است و تسمی ابله گویند شبیه تیر زرد و در زرد و گاهی با نواز  
 و کش سیرا و با نواز و دی و مقصد سیاه و کا کت نیز گویند و بقوت چنانک است و تسمی شبیه بر تحلیل و گاهی  
 نیز یافت میشود و بقوت چنانک شیت و تسمی ما حلیک تسمی را چنان و تسمی با و در سنا گویند و بر شبیه اند و چنانک  
 و در والی حلیق م که در سوا حید و انباتی و دیگر خبر وید و آن هم چندی زردی و در تر از ان و کتر از مبت در ع و



داشت باشد سبب بی جد و از نشسته نشسته و سبب که او است بسیار کرده باشد در امکان می تواند تحصیل این  
انعام نموده و بعد در چهارم گرم و خشک و رطوبت بر من جذام و در مجموع بر جلی مستعمل است و گویند استشق او  
است م مورت صرع است بیش موش شایع اینست شبیه بوشن مکان او ماضی است که بفت موش  
است و تریاق انعام موش و سایر سمها تریاقی و باقی و جهت یق و بر من جذام نافع و بعضی گویند که آن نبات است  
که در جوایش می رود و فاقد زهر است و اشتباه بجه دار کرده اند و او را بوضایر نامند میل بفت نهی می  
درخت نهیست تقدیر سیب تخم و با غصه و نفخ را پنجه او شبیه تخم و بسیار خوشبو و درخت او تریب بهر  
سبب گش از آن که گلزار در دوم سرد و در سوم خشک قانق اسهال خزن و ترف الدم امعاء مقوی معده و  
قانع از وجات و مریای و که با رنجیل باشد بهتر است و آن را خوردن میل مولد و اسه و قانع خون حیض و مصلحت  
شکر و بیش سماق است سیب تخم و درخت شبیه بهی و کجی و صلب و رغبا و بسیار زیاده از به صا  
نیز که گویند که درخت او پیوسته سیب نام و در است بر نهال بلوط و درخت میوه و قلع الصفصاف نامند کثیر الوجود  
تا اواسط زمستان باقیست در دوم سرد و خشک حالب اسهال و قی و قانع خون و قانع صفاف و مقوی معده  
و دماغ و با غسل محلول در ام و طبع او پاک و زهر سموم صاف و مضغه همه او تقویت دندان و جلوس در آن جهت قطع  
تلف الدم رحم و برکش جهت انعام جراحت تازه نبات مفید است و آن را او مولد سرد و در محل و مصلحت  
روغن بادام و بیش بلوط و غصه و قدر ترش ترش سرد در هم با پانزده در هم است سیب تخم سیب تخم فارسی  
اصل القصب سیب تخم چمران فبارسی بید است سیب تخم فبارسی اسم بعل است سیب تخم غصه فبارسی  
اسفیل است سیب تخم فبارسی اصل القصب است بید اسم فارسی صفاف است که بید بری  
باشد بید خشک فبارسی غلاف غلی است سیب تخم فبارسی اصل الشکران است سیب تخم انجیران  
خراسانی انجیر فبارسی پیله خرم فبارسی حمار است بید انجیر فبارسی خرم است بید انجیر  
خطامی فبارسی دند است پیله فبارسی سم است سیب تخم بکشت بر کشت است سیل کوش فبارسی  
لونه البکر است سیب تخم کوبیر فبارسی غوث است سیب تخم انبار و شتی فبارسی مناث است  
سیب تخم لجاج بری برون البصر است بید کاه فبارسی سیل است سیب تخم طرخون کوهی عا و حار  
سیب تخم حار بفت تکابین خست است سیب تخم و در چهار بفت مذکور سیب تخم است سیب تخم مذکور سیب تخم  
تیز و فبارسی بازو است بنور اسم فارسی سمی از زهر است سیب تخم بید سیب تخم  
سیب تخم بید اسم صفاف است سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم سیب تخم  
سیب تخم اردمانی و از آن است بیان ترکی سوس است بید سیب تخم اردمانی

برکی سمایت سیله دار و ملت ثنابن خند است پی میل بهندی لفظ است سپر بهندی نون خنرات  
بیج بهندی تخم نباتت سیله مور بهندی دار لفظ است چسه بهندی مراره است میل کا چهار  
بهندی ضمان الارض است بلیکو بهندی دشتی است پیر ترا بهندی باز د است پیر بهندی  
سوی است سیله بهندی خصی است میل بهندی نور است چوله بهندی خنرات است سپر بهندی لفظ است  
میعول تخم گان است بیارون ملت مصری اسم شنین است معیاین سداب است حرف ال  
تنبیل بان است دستقل حب ابل بهندی نباتت شبیه نبات لویا در دخت می پیچ کش شبیه بدیر که لفظ  
وایل تبد ویر و نیز غیر که در علم شبیه تبر نقل در دوم گرم خشک و متع و مفرغ و موشی و مقوی صده و دیگر و  
دول و میوه و فضلات و مفت حصاة مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده و مضغ او جهت رفع رطوبت و ابل سرخ  
کودن ب و مقویت بن دندان و قطع نزل الدم لهاته و ضا و او جهت ایام جراحات تازه و مفرغ و انکار او مصدع  
مخدرین و محلیست که بچین و قد ترشش و و متعال و بدش نقل است و طریق مضغ او نزد اهل هند است که با  
قدری که مضول اندکی کاه و قدری فلفل استعمال نمایند و چرم او را تاول کنند الباء مع الالف  
تا ممول و قنول است تا کوبه ز فینون است تا عذیب عاقره حار است تا سحر  
تا تناسفات تا تفکیس حروف است تا توره اسم فارسی جوز مانع است تا سیم  
بهندی تخاس است تال بهندی توره و سمن برنج است تلک اسم بهندی در هم است که چهار انگه نیم باشد  
ما وانه ملت دریمب زلم است التاء مع الباء یقین بفارسی کاه نامند و مجموع آن در اول  
سرو در دوم خشک و جلوس در پنج کاه کندم و تفریق بخاران جهت رفع ازاری که از نر  
هو او برن بهر سیده باشد و محلل او رام و شستن بدن بطیخ او جهت رفع سستی و بشیره را شبیه  
بشیره و فیض میارند و ضا و خاکستر او با نیموزن و نمک و قدری سرکه جهت قروح ساق نان  
و کاه جوهر و جهت افزایش خوردن مفید و بخور کاه با قلی جهت حفظ شکوفهای دخت از سقوط  
و شتر است و بانی صیغه مجوع کاه مفرغ عصب خوابیدن بر روی آن نبات مضر و عرق کاه کل که بجا  
اب کاب کاه باشد نبات مقوی دل و باغ و جهت رفع غشی و ضعف خوردن نبات نانغ سبز و زب  
است یقین مکه از نر است التاء مع التا و غیره تتری بهندی ساق است بیج بهندی  
سینو است تخم کا چره و تخم کافش اسم فارسی از طم است تخم ترش بهندی  
بزر حاضر است تخم بهندی خیر ترش است تخم کوش کوهی فارسی فطر اسایون  
ت تخم کاج فارسی حب الصنوبر صندل است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خیری فارسی

تخم ترش

تخم کافش



در در سینه ناف و مفرع و معده و مجفف اعضا و مغنی و مکرر و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بر دهن بادام و سپید جرب  
 کردن و با کنیز استعمال نمودن قدرش بر شل از جرم او تا سه دریم و در مطبوخ با جید نیم و بدش پوست ریشه قوت است  
 بوزن و در بعضی از جرب غار قیون و در غیر معاینه سیاه و در گوشت و در بنیاد که در شتر تخمین شنبلی است که بر خار می سیج  
 منعقد میگردد و شیرین در اول گرم و در جای تراش و طبع و سهل صفرا و محرک باه و لطف از شتر شست و جهت  
 سوز و در سینه و غشای و تنهای حاره و تشنگی و با مارا الجبین جهت اخراج اخلاط محرقه و بار دهن کره کاوی جهت  
 عسر البول و با شتر تازه دوشیده جهت تحریک باه ناف و مفر سبز و مصلحش قمر بند فی غاب و قدرش بر شل از جهت متقال  
 ناسی متقال و بدش شتر شست است و بدش تراب جو یا شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و آن عبارت است  
 از آنچه از زمین بسبب انقباب و صدقات نرم شده باشد سرد باعث ال و خشک و مجفف و رافع تراب الکربیات  
 خاک چهار راه است و از تراب الطرق که خاک راهها غیر چهار راه باشد الطف و اعدل است بسبب عادات مختلفه نباتات  
 مجفف و منفی جراثیم چرک دارد باعث ایام آن و جهت استحکام اعضای مسترخیه ناف و جرب و بعضی از معاینه قدیم است  
 و از خواص او آنست که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقة کبوتر بسته تعلیق کنند سحر را  
 باطل نماید و چون در ساعت سیم که از روز چهارشنبه بردارند جهت دفع عداوت و تفریق موثر است تراب الصیدا  
 خاک مناره صید است که در بلاد شام و خوز و ن کیشقال یا تخم بخت جهت ایام استخوان شکسته محرب دانسته اند  
 تراب الشارده جزیره است در روم که در اینجا میوهام شکون نمیکرد و خاک و جهت استقلاز لوی که چسبیده در  
 باشد از موده است حتی جو کندم فروغ اینجا معین خاصیت دارد تراب الفار و تراب الالهالک اسم  
 سم الفار است تراب القی کلکوز است ترنجان نوعی از بادرنجویه است که بجای کبوتر میخوردند  
 ترماطون علفا است ترسی الوسن است ترنیه العسل باندسی جز خیمه است ترایق جلی شحم نوعی از مخلص  
 است ترایق فارسی و ترایق طبسی با دزهر است ترمایان غاف است ترایق افروستاق  
 نوم است ترافاس قطره است ترستوخ طریقه است ترپون بونانی و فنی است ترایق ترکی  
 موسیای است تروم بخت تلخان اسطوخودوس است ترایک شکم افیون است تره تیرک اسم فارسی  
 جرب است ترید اسم فارسی نیزه است ترخوان فارسی طرخون را گویند تراب فارسی فعل است تره بخت  
 اصفا ان کرات است ترنج ارتج است ترمی ترمی شامی نام است ترمی جلا تره پلا بندی عبارت از بلبل  
 کابلی و بلبله و آله است ترشده داسش بخت تلخان جاف است ایلاء مع الزا و غیره ترک بترکی بل  
 است تباع و بترکی سلحقات تبهره ظفره است تسوان و تسمیر سیاه است تسمرین  
 مریه از شیرین فارسی و او را چشمک میگویند نامند و آن است بقدر پیدان و شست و سیاه و بران در خرده گرم و خشک

جالی و بانگ حدت و بنایت قابض و محلل و مفری با مره و جنبه و مد و مناد و جراحت قضیب و اعضا و عصبانی و  
و چون در جوف پیاز یا خیر که گشته قوی و انش و منقش کرده بانبات زعفران و ما بران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض  
حشیم قوی الاثر است تغییر اسهالت سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و جهت قلع بیاوردیم  
نافع است تقطاح نفارسی سبب مندی شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و در  
و شیرین او که منقش نمایند حرارت و برودت منحل و در اول خشک و مجروح او مقوی دماغ و دل و دیگر جهت صفایان  
و غیر النفس نافع اند و شیرین با مفرح و مطلق روح و حیوان و سرکه الکاحل الصبر که در مده باشد و با قوت تریاقه  
در خجسته او جهت سر زدن بی آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی و حراب او در معاجین مفرح مقوی فعل آن و اکثر  
خوردن او باعث تهایی مرکب و نسبیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترشش و قابض و مسکن فی و عطش  
و موافق مده و صغیر او و خجسته او و خیر جهت اسهال و موه و مصلح او و پیسه و خشک کرده او با آب انار و او و به مناسب جهت  
تقویت مده و اسهال صغیر او و تسکین فی نافع و اکثر او مفرح و موه و ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش کفنه و او  
است و ترشش شیرین او و موه و مصلح او و در افعال مثل ترشش است و نارس و بیزه او و موه و مصلح او و در افعال  
او و ارام حاره نافع و سبب تلخ قابض تر از زهر و مصلح و سبب بیا صاره برگ او جهت سموم مفید و قدر ترشش نفث مقال  
و خشک و او با او و به موافق جهت و در اخلاط متفقد سینه و با او و به مفرح جهت تقویت موه و ترشش و گوشت اقسام سبب  
بجمله حار که و مده باشد برسد رفع آن میکند و در سبب ترش که اب او را بدون شیرینی ابقوام آورده باشند در  
آخر اول سرد و در رطوبت و بیوست مبتدل جهت غلبه صغیر او و غلیان خون و اسهال صغیر او و فی آن و در غم دالم  
سود او نافع و مفر اسهال و موه و ترشش و شیرین او و در افعال قوی تر از سبب شیرین است و ترشش سبب جهت سموم  
و با و ترشش قلب بسیار موثر است و در با او و در جمیع افعال بهتر از موه و او است تقطاح بری زعفران است تقطاح الار  
با بونج است تقطاح قوی از بند بای بری است که بقدر بودینه مانند تقطاح ارمی منشش است تقطاح  
فارسی خورج است التار مع القاق قوی را تغییر است تقرایسین بویانج است تقصیقون  
طشیقون است تقطاح الحن ثمر فلاح است تقطاح مائی ازج است تقیائانج است تقطاح  
نغان کزبره بری است ققره که دیا است ملرگ نفارسی اسم جلیده است کتان اسم ترکی شرک است  
که نفارسی خار گویند ملر اسم بند انارون است اتل اسم بند سم است قلی بندی اناروت است و طحال را نیز نامند  
ملکی اسم بندی جسمم است تلما اسم بندی عود است التار مع المیم قمر نفارسی خرمانا من  
داورا از ابدا ترکون تا انجا هفت مرتبه می باشد یکی طلع که در یغیر گویند دیگر سیوم خلال چهارم سیم نیم  
ششم و طبیب ششم قمر و هر یک در موضع خود نکر است و قمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر و انسداده

الانوار الفیاض

الانوار الفیاض



بسی بر دین و موافق سینه و شش و کثیر غذا و مولد خون و سنی و مقوی کرده لاغر شده و بلیغ سفاهل جهت  
 فانی و اعیا و در دور کس امر اض بارده و بلیغ و در دیگر طبع او با حلیه جهت پت طبعی و حصه مجرب مولد سودا و سود  
 جگر و سبز و محرق خون و مضمض اخلاط و مصدر و مورث قلع و در دور و در اندان و مضمض و غلبه و جنبه شش  
 و بادام و سنگ جبین اب انار و محروق را احتیاج می و در بلدی که غذا حاصل نشود اهل بلد را باید تعلیل نمایند و در  
 خرما مرکب القوی و قافض معشوق و جهت اسهال و در و سوزش و جهت رو یا بدن غرقه و تزویج ضمیمه الصاق جرد  
 تازه و در چشم و سبل و جرب حدت بصری است و چون تر و شیر تازه خیساییده شود نماید و از عقب آن شیر  
 بنوشند و تقویت باه و سبل است اندک تر شدی بار و خست و غلبه فی بقدر شربری و دانه های مشکلی باقی و کوی  
 و خست او مثل و خست انار و کثیرش مثل صنوبر و طعم باقی الکلات ترشش و سرخ و تیره و سیاه و سرد و در دوم شک و سکن  
 غلبان صغری و ویلین طبع و سبل صغری و اخلاط غرقه و در حوصات سبل سوا او نیست و مطلق بیجان خون و جهت صفات  
 حار و حله و جرب و قلع و عطش و تپهای حار و غشیه و کرب و تقیر و محروم و بیاد و انار و مورث و مع و سعال و در سبز و  
 مولد سودا و مضمض کثیر و جنبه شش و غلبه بهر آنه و غلبه قدر شربش از وقت مثقال تا سی مثقال و در شش اوی  
 سیاه و در غیر اسهال و زشت و از او در سبب و شک و قافض و خرا و جهت اسهال منی و جرب و خرا و جهت قلع و غشیه و قوی و تقویت  
 سستی و عضل و بایه اشال آن جهت قلع و کشودن و مل از مرده و قضیه و مبلین او سکن و ام و در و حار و است  
 متسلح و فباری و نیک از من حیوانیت بجز بزرگ جبه و دست و پا و در پوست و در خا و اب و نیز غلبه  
 میکند و کوی که در یک و یکس و در ل طبع به نامند و آن تقویت است در دوم گرم و در سیم گرم و شک و کشت و جرب  
 باه و مسمن بر آن راف و قوی و حله و جهت راف آزار گزیدن و نافع و بار و غن کل جهت و در دیگر و کرده و تقویت باه و تقویت  
 و جهت در دیگر و شش و کوی و صغری و تقویت و در بدن جهت تپ به و سوز و اندان و در جرب و طبع صدای و رجا  
 و طلق خون و با بلید و آله جهت تفر دادن و کون وضع و بین سفید و احتیال سبک گین و جهت بیاض فرمن و تازه چشم  
 و زهره او و رین باب بسیار قوی است و در جگر و در غشیه و کوی و تقویت و جهت من و تفرید و جرب و در سیم و در سیم و در سیم  
 راست جهت تقویت جلع و موثر است میثم سمان است قمر الطهم بلا و راست میثم اسم  
 عربی از راست تکول قناری است مکمل طبع و بلیغ نبات و فایات تموشش  
 اسم و بلیغ طبع است میثم اسم توت العلیق را گویند کالس پندی جبهه الحضر نامند  
 اتا و مع النون تنکار شمی و یورق و در مدنی است میثم شیب و جرب و آن بوره زردی و دست  
 و شیرازی و جرب نامند و شمی شیب برف و آن زرد بوق است و بیشتر از برف و در مدنی است و شمی  
 بحام الذی به صنوع است و شمی با فعل متنازست مرکب از یک قلی با سوب و در برابر هر دو بوره آری

اصلاح النون





در  
ج  
ای

نیز قبول تا بنول است منسوب قسم کوچک صندبر است تقویم قسم صغیر صامدات تشری  
 اسم هندی حفظ است شکر کمال اسم هندی تنگ راست القاصع الواد قوت شیرین اورا  
 بنجی در شش و راشامی مانند شیرین در اول گرم و در دوم سرد و بر اول طبع و در دوم خون صالح و بهیض مؤثر  
 سینه و شش و مرطوب باغ و در انضاج شبیه با بنجیر و منفع سده و مصلح حال جگر و ناس و پیر و مسمن و مقوی سینه  
 و کرده جهت آب و فضیله باغ و منفعه معده و در سیرج الاستحاضه خلط حاضرن و مصلح سگچین است و ترش است  
 در دوم سرد و در اول خشک قابض و مصلح حدت خون و قاطع صفرا و راج و مانع ریختن مواد با اعضا و مواد حاره  
 حلق و زبان و مکن عطش و مقبض اشتها و غریزه آب و جهت روح و تحلیل مواد و تقویت خلق و خشک و جهت قوه اعضاء  
 اسهال حار و رب او ناب مناب آب و خشک مفرسینه و مقبض خلق و جوارشات و آب مطبوخ پرست برنج قوت  
 که بقدر نفعت متعالی طبع یافته باشد نخن حب الترقه خصوصاً که برگ شفا و اضاف کرده باشند و طبع او با عسل و بنجیر  
 جهت سموم و برسام و خون در در کوشش نبات باغ و طبع برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ است در هم پشپای او  
 باشد اوقیه بنجیر که در نزد متعالی آب طبع یافته باشد و بصف رسیده سهیل قوی سودا است و غریب الاثر و طبع سبب  
 او خراشیده و در خم کرده و آنچه در صفت بنجیر نوری جمع شده باشد ضبط نماید سهیل قوی و جهت درد دندان و تحلیل  
 و طهای بزرگ باغ است و از صفت قوت هم همین اناری می آید چون آب ریشه قوت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر  
 نهفت اوقیه بابرگ بنجیر و برگ تاک بقدر یکویق در یک سر پودش بخورند بجز شانه تا بکسر رسد غضاب نبات  
 قوی و موجب است و منصفه طبع پوست و جهت در دندان باغ و ضایعین صحنه او نیز همین اثر دارد  
 و عصا و برگ و بقدر یکویق و نیم جهت گزیدن ریتلا و هوام و ضما و او با سرکه و حمام جهت شری غزن و طهای برگ و  
 بار و غن زیتون جهت ترویح و سرخک و تشنض و ضا قوت نارسن با سرکه جهت رفع تشنض و شری از مرده است اما  
 تر ابل اسم اصطلاحی او در باب است که در اطعمه کشنده مثل کشنده زیره و امثال آن قوت و ریسه  
 اسم فارسی است و بیروانی از قوتش نامند نبات او را برگ دراز و بیساق و شاخهای مسرخ و صلب با اندک  
 خاری و تیره و ترش و غلات باریک لطیف و بخش از عده کوچک و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید می باشد  
 و یکی هندی در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه کلگون و او غیر خجاست چغندر را خاشی نامند و تغییر نبات که در او  
 مشاهده نموده است و هر دو در انار قریب یکدیگر در دوم گرم و در اول تر و خشک باه و شتهی و مسمن و جهت برودت  
 احتیاج و سرخ کردن و رخا و صاف نمودن بشیره در نه مواد سودا و تقصیف صفت و سعال و کوفه و عی و مصلح  
 او در شیر جهت تسهیل اعضاء در لگ خسار باغ و قدر ترش تر بنجیر هم و بیشش همین سرخ است و نبات او قاطع  
 و در غایت روح است قوتیاً مریب از دود ای فارسی است و بیروانی سمقوش نامند و آن مسکنی را که بیروانی با

و معدنی قسم است که سینه سینه به پوست پیوسته و مرغ و بر او چیزی مثل کنگر و بهترین اقسام پوست و یکی  
از دیگران که بود و رخا و آن غلیظ تر از بیه است و مشهور تو تپای هندی در غایت حدت است و انابینی که مشتق از  
انفویه است و بفارسی تو تپا نامند و در اثری که بهنجی سینه نادران باشد عبارت از پوست و چندین قسم می باشد  
یکی از دو پوست است که در که اخضر سنگ مس در کوره و در طبقه هم می رسد قسمی سفید و بسیار بی ثقل و کثیف و اولی  
از مساعد و ثانی از راسبه است و آن را از ابر اقلیم است که بتدریج در ذرات پس ریزند و از طلا و نقره و قلعی  
تیر هم می رسد و بدستور معروف و از چوب و دخت زیتون بری و از به بعد از انحراف و اندک او به عمل سیاه آرنه و بدستور  
از غصص و خرزوب و دخت سفید خشک شاد و دخت امر و در مصطکی و حب الخضر و شمشاد و انجیر و از گل پودنه تازه و از  
شکر ذرات و از سریشیم با همی از غزی جلود و بقره از سریشیم غیر منسول ترقیب می دهند اما طریق اشجار آنکه بعد از شکوب کردن  
آن و در ظرف سفال جای داده سریشیم را خداری بر آن مستحکم نموده و چندان تشنگی کند که دو دو او بر طرف شود اما  
طریق شیشیم و سریشیم آنکه بخت یا غسل الوده بدستور تشنگی کنند و صاعده هر یک استحقاق نمایند و بهترین مصدوع  
او نایابی که باقی و بهترین سینه سفید آن و عدیم الوجوه است و اقسام تو تپا را بدو نوع تقبیل استعمال جایز نیست و طریق  
غسل در دستورات تحریر یافته است و این الوده و ذکر نموده که تو تپای بحر نیز می باشد و آن سفید و مستطیر و سینه  
سنگ نر است و چالیوس تو تپا را در اول سرد و در دوم خشک و در سیم و منسول او بر دو مخفف بی لمرع  
و مشوی و لطیف تر و مقوی جسم و حافظ صحت او مانع انهدار مواد و جهت تقویت روح با صره و در چشم و قضیب  
و عانه و مقعد و سرطان منفرج و در اجتهاد بینی و سایر اعضا و اندامال قروح و دبار و عن کل جهت التیام بر اجزاء و عصب  
و تشنگی و طبابت و قاطع نفق الدم و نفس الدم و مقوی معده و سترخه و جهت قروح ظاهری و باطنی شراب و صناد  
و اکثر امراض عین و الکله و ششیا و جهت حرقة البوال و حمل و جهت سیلان رحم نافع و مولد سرد و در مصلحت غسل  
و قدر شتر تشنگی استعمال است و اقسام معدنی او قاتل و بدش بوزن و شامیخ و نصف او تو بال النحاس منسول  
و گویند که شیشیا و اقلیم بدل است و طریق قنویه است که تو تپا را با آب سائیده فرو می کنند و بر تشنگی نرم در رو  
استعمال می گذارند و بگردانند تا خشک شود تو بال معرب از فعال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آهن  
تفتیده و حین کوفتن آن نرود و از مطلق امر او تو بال سست و بهترین او بایل سبک و سرخی و بر آن در قیق است  
که قیری نامند و در سیوم گرم و خشک و لطیف و جامی جهت جرب و حکه و سبیل و قلع بیاغش و دفع زیاده شدن قروح  
سینه و التیام و در شیشیم و خشونت اجفان و برون گوشت زیاده و صلب جراحات و تشامیدن منسول او با عسل و عسل  
یا در گندم یا صغری سبیل نوی بنیم و جهت استسقاء و اخراج ماز صفر نافع و زیاده او باعث سحج و قروح اعضا  
است و نامشته او نباید استعمال نمود و در اخره در امر او آب منسول او در نهایت لطافت و حدت می باشد و در

و توبال الحیدر در چهارم ششک و صاحب اسهال دهنون دماغ خفقان و در ب و صفت باه و در سایر جواهری است  
 توبال نحاس است و چون در لثیه بسته در جای بنای خاصه صحت خنیا یک هفته بگذارد زعفران میزند و آن جهت  
 جرب عین بجمالی حمزه او و بار بیه او نشاند جهت رفع یباض و سبیل از موده است و با سرکه و عسل محلول و در ام  
 و هرگاه او را کبر که مکرر تعظیم در کند معادن کبراب و دیگر نقل میمانند خصوصاً شتری را چون با نحاس در لگون  
 زعفران زعفران مخرج گردد و بعد از آن تعظیم شود و شجره را با سرکه مقطر مکرر آن تسفید کند بعدی که شنبلیله حل شود و در  
 اعمال دانسته **توت الحلیق و توت وحشی** شریعت است **تو و ریون** شوکران است **توتیر**  
 است توتیر بقدر آلا و جل است **توز** فارسی جو درومی است **توت** اسم فارسی ز صاوت **تو لکی** اسم  
 ترکی است **توت** مع **الها تهن** کسیر اسم هندی باقی قطعی است **توتیر** الیاسی اسم هندی است  
 است **توتول** اسم هندی ماب است **توتقد** اسم هندی طوطی است **توتنبره** اسم هندی  
 تر است **التا و مع الیا و تین** بنارسی انجیر نامند بری بستانی می باشد و هر یک از آن نر و ماده بری آن غیر خنیر  
 و برگ و بارش کوه خیزد در تنگاب دیو انجیر نامند با سمیه و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضما و او در رفع خال نایل  
 مانع و شیر او در اخلاقی توتیر از بستانی و تازه بستانی در اول گرم و در دوم سرد و در سیم گرم و در چهارم سرد و در پنجم  
 الاخذار و مسکن حرارت تشنگی و سوزن و ملین و طبع و مسهل برقی و کاسر قوت عصبی و مبر و دل و مسکن بدن خصوصاً چون  
 چهل صباح با قدری انیسون نشاء نمایند در زمین عدیل ندارد و فسخ سدد و مقوی چکر درانی سده و درم طحال و بوی  
 و عصار البول و تهرال کرده و خفقان و در ب و و سعال و در دسینه و ششونه و قصبه ریه و با گردگان نردن جهت ابان  
 از ضرر سموم قنار و با سداب ناب و ناب تریاق و با بادام و ب و مصلح بدنه های ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و تاه  
 و خشک و با نر و ظم و یکد انگ نیم بوره ارمنی مسهل و اخلا و غلیظه خشک و در دوم گرم و در اول سرد و در جمیع مراتب  
 مذکور ضعیف از تازه و مصلح و تقویت ملین و طبع و دافع مواد غلیظه بطرف مساوات جلد اندک انار و او مکرر عمل است  
 و با نر و گردگان جهت متادین و قوی و صابان پوست طبع و تقویت مجاری غذا و ششیم بدن و گردن و مقرب و رفع سوز  
 ریح و سوز است و ضما و او بار و کندی و جو مصلح و محلل و درم بنا گشتن و ملها و با پرست اما جهت داحس و با راج  
 جهت قروح ساق با خردل جهت خارش گشتن و دوی و با بوره ارمنی جهت بهن و امثال آن و اب بطولخ او  
 با حلیه جهت سینه دریه و با سداب و انیسون جهت ریح و سد و مانع و سوزنده او و سینه گردان دندان سیدیل و مقوی  
 نشاء و قاطع نرن الهم و با سر و درم جهت شفق که از سر و با سر باشد و خفته او با سداب جهت منصفه است و انجیر  
 مارکس ملین و محلل و با تریاق و ضما و بچه او جهت خازیر و تقویت عصبیه با سر که و کس جهت قروح و طبع و با  
 جهت گردن سکه یوانه با سر جهت گردن بن و سر سکه او با سر جهت خارش جهت انجیر است و انجیر

موثر و شیرین و سهل نوی و خطرناک کل منجد است و اکتال او جهت نزولات و حمل او باز ده تخم مرغ و موم که  
 در جیف و شتر مرغ و مخرج خین و ضداد او با حلیه جهت نفوس یار و با آرد و جالی جرب متفرج و تو با دلف و بقی و  
 طلای و جهت گزیدن موم و سنگ دیوانه و سنون و جهت دندان سکا که دور آن و بایه جهت قلع نایل نفید  
 و برگ تازه او جهت گزیدن سنگ دیوانه و جهت التیام جراحت و خشک آن با سرکه جهت نفش جلد و طلا او با آب  
 جهت منع ریختن موی و طبع او جهت استخوان کوفت یافتن و سایر اجزای درانی الحله نفع و صرع و ضیق  
 و و سوسا سلی شرش تو تیر است و چون انجیر دانه در سر که نه روز خیسایند هر روز بخورد و او را با قدری سرکه انجیر  
 ر بعضی را که بیده و نهاده نماید جهت تحلیل سپرز مجرب است اند چون با سکه او منکر و گان که بیده روزی است  
 متقال او را بخورند و با حلیه اطلاق نماید و جربت و منفرج و ضعیف و مصلحش گردان و صغر و انیسون و مصلح  
 انجیر تازه و سکنجین و شربت ترنج و بریاس و بدش در ادویه شش منفرج و زده و قدر شربت از خشک تاسی متقال  
 از تازه او یک طلع **میوه ج** پوست و رخیست شبیه پیوست و رخت خیار و گویند پوست دخت لسان الصعد  
 بله و خطاست و ظاهر اطلاق سیر باشد و از هر دو گرم خشک و قابض بسیار تلخ و با ما است چکیده و در بوب قابض  
 جهت اسهالی مزمن بارده و قطع خون بواسیر و نهاده او با سرکه جهت درد سپرز و او را م رنجه و سنون او جهت درد و دانه  
 و تقویت اند و زله و ریویه و نجور او جهت رفع و با طلا و عین عجیب الاثر و بستور جهت بواسیر و شقاق و در آن و در  
 رحم و زرب او جهت قطع سیلان رحم جیف مفید است و نیم متقال او با یک متقال نیلوفر و در حبس مهال جرب است  
 و در شتر شش یک متقال و منفرج و درین و مصلحش و مورت التهاب و شش کثیرا و بوب نو که است و بهر اسم  
 فارسی که بپوش است متقال و نهال نیز گویند و آن شکر نیال است یقین اسم جیف است یقین الفیل هم از اثر است  
 تیسر اسم تیفلیاسی اسم یونانی شمشاد می اسم هندی جراته و تیسرات اسم هندی سلیخا  
 تیسر اسم هندی ج است تید و کی اسم هندی کڑی انوس است تین فریجات بافت مهری شرف میانی  
 حرف ا تا مع الا که تا ف صا صحت با تیت سفید رنگ شبیه بانو زوت و شد و تلخ و بسیار تند و بونا  
 پوشیده بر آید از گلشن سفید و شش مثل انجیر و با اندک عوض و در اطراف ششها او مثل کلیل شبت و تخمین غلیظ  
 و بسیار تند و تلخ و غبث است که مهادی سخت و در تخمین و اب جربند و بدیلمی منبلی نامند و رخ او زخم کرده و طوب او بعد از  
 انجیر و بیکرند و بعضی مجرب و آن نبات افشرد و عصاره میگیرند و از این متخل و سبزه را بلی میباشند و در آخر سیوم  
 گرم خشک او با رطوبت فضلیه و قی و سهل تخم غلیظ و جهت درد و چلو و طلا آن است و تا و تحلیل ریا ج و سرد و صفا و او  
 جهت واد الشک و بایندن موم و در آن و در امتال آن و با مجوز آن موم و کندن جهت اسقاط بواسیر و جهت قنایه  
 سیاهی و نفش می گوید و با غسل جهت جرب متفرج و با لکه که جهت انجیر درم صلب نافع و زیاده از دانه

10

20





در کس عرق از بزرگ ز کس نفش بخش میزد و بداند بزرگ مقدار و در بوی مانند سبانی و بهتر از همه  
 سبانی مشهور بر دندان است در آخر سیوم گرم و خشک با رطوبت نفید و محلل و در بوی و حقیق و عرق و نفش و بوی  
 و جاذب و محقق و رطوبات معده و مفاصل حرارت او شبیه حرارت غریزی و لطیف و رفیق کشنده خون و با قوت  
 ترایه و خوردن و با مداخلات زمان و مزاج و اعتدال حافظه صحت بدن و رافع مغشایه با مختلف و برای و  
 و تقویت جهت کزیدن هوام و سکون یواز و تصفیه خلق و صورت و قطع اضلاع غلیظه و تولیع ریخی و سبانی  
 در بود سبز و ریاح آهنگه و در رطوبتی محکم ماه و مولد منی و در در رطوبت آن و نفش جهت پنهانی که  
 و قروح شش و در موده و مفاصل و ریح گرم شکم و زلوی که در خلق مانده باشد و ریح کشنی که از نفش و از سده  
 با ساریها باشد و تقطیر بوی نیکی رنگ خنک و لطیف غذا ای غایقه و جهت صفت النفس و فایع و عطره  
 و تحلیل ادرام و حصاة کرده و با شراب جهت هم افمی و دوام آن باعث سقوط کسوفید و روئیدن موی سیاه  
 اما اخیر و سداب با منرگ و گان قوتیر ز فاد زهر و مطبوخ از بازیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با سیر  
 که سفید و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشد و در ترکیب باه بیدیل و النار و عدم مر احا  
 مزاج و سن و فصل حرق خون و مضر و اسیر و زان طله و شیرده و صا حیان و حیر و قناری و مولد صنوبر سیاه  
 و مقصود با صره و هیچ اراض با سیر و مضر شش و مصلح نفش است در آب قلیلی نمک اضافه نموده و روغن را  
 و روغن که در استعمال کشیز و کفیف و آب ناز کشش شیرین و امثال آن کشش و رطوبت برگ و ساق او جهت  
 احسان حقیق و از اخراج مشید و طلاء با عسل جهت بخور لثه و قویاد و قروح و طبیب سر و دغا او و بهین و در جرب متوج و با  
 برگ اخیر سیاه و زیره جهت کزیدن این عرس با حیدر و دمن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سیر جهت تحلیل  
 رطوبت غلیظه و در موده و فضا و دخیه او با سیر جهت کشودن و مل و نفید محرق با عسل جهت ازاد رنگش و جهت  
 پاکشیم و با روغن با این جهت و از المصلح و روغنی که در و سیر که رو شامیده باشد جهت جود خون و رطوبات  
 بدن و شقاق که از بر دوت باشد جهت مفاصل و تولیع نفی و سبج تر با و فضا و اناغ غرغره با سیر که ترشی شیر  
 جهت اخراج زلوی که در خلق مانده باشد و جهت ذبح مفید و مضمضه و نفش از با کله جهت و در دندان درد  
 مفید و به لثش با عسل و سیر و طلائی او با فوشا در جهت بر من بهین و بازیت جهت و خشونت ناخن  
 و یکی آن طریح او کشنده فعل است قوی و نفش است سببه بخیه فارسی تخم زرداب گویند و به ترکی سفا  
 او دی مانند نبت گیاه او اکنه سایه ناکه او شبیه اب و برگش در از تر و کشش سفید و نفش تلخ و تند  
 و زیره و گویند ترید زردینخ است و در افضالی است بنزین و در سیوم گرم و خشک و نفی و مصلح اضلاع غلیظه  
 و استام گرم شکم و مخرج جفین و در بوی و حقیق و محلل ادرام بارده و قد زشتش نیدر هم و نفش کشش







چهارواک و بدش در تفریح سه دزن از زرباد است جدال از شیرین است عید اید صحر  
 است جد و جد و جد است و در نزد کواست جد و جد و جد است و جد و جد است و جد و جد است  
 بفارسی تیره تیرک گویند و بری و در اجهان است و دو قسم می باشد یکی ساق دارد و بخش از برگ ترب ریزه  
 و بخش زرد و بسیارند و در اخرو دل بزی گویند و یکی میان و برگ و نرم و کم حدت و گلش سدرخ و بسیار  
 او قسم می می باشد یکی شبیه بتریب ساق دارد و بخش باختر است و در بازند و این شاستره و گول زرد و در تخان  
 خاص تیره نامند و تخم سفید و درخت با بی عبارت از دو است و قسمی ارشاد و بفارسی تیره تیرک شای گویند و بخش بزرگ  
 و گلش سدرخ و بخش با بی سدرخ و طولانی و قسم دیگر ریزه برگ و بخش ریزه تر از جهت ارشاد است و در ادوات مطلق  
 او قسم اخیر است بر او در سیم گرم و در آخر دو بخش است یکی او در دو گرم و در اول بخش مد شیر و بول و  
 منقح سه و چهار و در وقت حصاة و مولد می در هر یک حصاة و ضاد او باز بهر که او چیده از القروح و خوردن آن  
 ناست اجتهاد و فواید بسیار و در زمانه و مورت سدر و منقح و بخش کاسنی و در که است و تخم او در  
 خواص ندر که فواید بسیار و با آب گرم می بنم و باز در تخم و بخش کاسنی و در که است و تخم او در  
 و بخش باز بهر که او چیده از القروح و ضاد او باز بهر که او چیده از القروح و ضاد او باز بهر که او چیده از القروح  
 است آن پنج گرم و در بری و قاس دریم و بدش مثل آن بود و در تخم بزرگ بری و با تخم باز بهر که او چیده از القروح  
 را با آب تریزک سفایت کند و در آنرا و شیرین شود و هر گاه خشک بخورد با آب او مگر برورده کند و در توبه می عید است  
 و حکیم مع المر ابریه لک بخت کوبستان سستان و جالبی بسم و در آنست که ترکان نبات انجا از آن نامند و این است  
 سطر که بخت و طول او زیاد و بر شیری و طعمش شیرین و گلش با بی سیاهی و باطن سفید و باصلاب و ساقش زرد و در  
 و بخش شبیه زبان و طول او بقدر شیری و در بند و لطیف تر و برگها ساقش از طرف اطلال بقدر برگ بید و گلش کبود و در آنکس  
 بندی بسیار و کوچک تر و ساقش از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج  
 و سون و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج  
 جابر که در شرب و رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج  
 عظیم آنست که در شرب و رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج  
 و اگر گرم و خشک ضاد او جاذب بیکان و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج  
 بیدل و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج  
 که از آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج  
 در دو گرم گرم و خشک و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج و در آنکس از همه رانج



انداخته و با یکدیگر هم رسیده باشد جهت استسقا بحسب دانسته جهت جذام یا خاصیت مفید و بخور او جهت بواسیر و  
 عسر البول و ضایع با پای گویده او جهت تایل و کلفت و بر خصوصاً سوخته آن با مرکه نبات نافع و طلاء جوف و تخم او جهت  
 کلفت و ضرر در تنسم بی بال او جهت گردیدن عقرب مفید و بستن نوع سبک کردن و راز که در ذراع هم میرسد بر صاحب تب  
 برع یا خاصیت رافع است و منع قلیل غذا و موله خلط بد و صورت جرب حک و غرق اخلاط و تخفیف و مصلحت کثیرین و انار  
 است جرب او که کثیر نفاری می خورد بانی گویند و آن حیوانیت سرشس رعب و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر  
 طرف ده پانزده یا بیست و بر سرش و شلخ و در شلخ و دیگر در تحت چشم او سوزن خسته است از جرب او گرم و خشک  
 و خور در آن بهر پوسته عدد و تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید و آنرا میدان و انتقال از سوخته او با آب بخور و سیاه  
 و در جهت اخراج سنگ که در دوشانه جرب است از جرب لوب جرب است جرب لوز نقدیانه است جرب جرب  
 باقی است جرب امقه منط الرای است جرب هیدالون و جرب مالق کرم دانست جرب حرم الحار و قرة العین  
 جرب حرم مصری نرم است جرب وال ناره است جرب اساقصا است جرب من ملت بطبی  
 نبات تاقیا است جرب هند سیبل الطیبات جرب ول هند سیبل است جرب مل هند سیبل  
 سفند است جرب غول نفاری سان الجمل است جرب هند سیبل است جرب صفورت جرب نفاری اسم بیخ است  
 جرب بی گوشت نفاری سیچین است جرب سبکی اثرش است جرب حرم هند سیبل است جرب نقب الذریع است  
 جرب هند سیبل است جرب نفاری کزور و رنگ گویند و سبانی او یکی طویل سیاه و یکی مستدیر و در دم  
 و تر و گویند و اول تر است موی و منفرد و در اول مفتوح شده و جگر و قاطع بلغم و مقوی مده و ملین و جهت سرفه  
 و در وسینه و منده و جگر و اخراج حصاة و نطول و طبع ششهای و محلل خون جامد و برای او نبات موی مقوی است  
 و رحم و هاضمه و پرورده او سبک که در تحت جهت از الیه بر زبیدیل و مقوی مده و ملین و جهت سرفه و در وسینه و منده و  
 و در شایب و قوی برای آن و بنده او که آب نشسته او با رب ان غسل چو شایند و در خم بچینه بگذارند تا مسکه شود و نبات  
 کشیده و بطی الاخذار و مصدع و عرق او که با دودیه مناسب گرفته شود و پیستوری که در دستورات مذکور است  
 و جمیع انار نبات نایب خمر است مگر در اسکار و ضا در جرب او جهت اکله نافع و جرم او بطی البصم و نفع و مضر و درین  
 و مصلحت او دودیه حاره و آبکار و بخت او با گوشت بزغال و موله خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا حد و شصت  
 انتقال است و از مری بهفت انتقال و از بنید او تا پنجاه انتقال بخشش محک باه و در انار مثل اصل جوزه یک خور و او را با  
 خرد تخم شلغم و جرب ترب و زیز آتش بلغم و جهت اخراج سنگ که در دوشانه و عسر البول و بواسیر و آنرا اندوخته  
 شربش تا در دم و بدیشش این سوزن و دود و سوزن و در بلای و درین کزانا مانند بخشش بقدر الکشتی و گلشن زرد  
 و غلات تخم او خازنک و در دود مذکور است و در اول سوزم گرم و در آخر اول خشک و با اندکی حدقی و در احوال



ذبح با وجود گرمی این بر روی صاحب لثوه برگردان و رافع آن علت است و قطور نیز او بار و غرض نقشه در سورنخ  
 یعنی طرف میوان صاحب نفقه از جرات است و چون زهره او را با خاکستر جوب گز و غسل افینچه بنشیند جهت سلسل  
 البول و بول فراوانی از موده است و ملاخون او بار و غرض جهت کشیدن مثل موثر و التحال خون او و زهره او جهت  
 شب گوری نافع و چون با درون کینه چشم او مفتوح و یکی مضموس میباید تعلیق مفتوح او باعث بیدار و مضموس  
 او مریض خواب است جفراست لغت خراسان اسم است از حکیم مع الفها حقیقت آخر مریض  
 تذکره گوید که اسم یونانی است و معنی فرج و بحسب ظاهر فارسی بودن و اظهار است چنانکه مولف المایع بیان نموده  
 و آن نیابت سانشین قدس شیری و شافعیهای بسیار و باریک و گریش ریزه ترازی که شود و مقلص در هم و در وطن  
 سانشین غلطیهای شیعیه بملیه و با دام است عدد تا چهار عدد و اطراف غلطیهای خار دار و درون هر غلطی سینه پز  
 و کشش شیعیه و در هر پزده بخند می باشد در دوم کرم در اول خشک با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از  
 خصیه انقباض است و چون بخت انتقال تنم او را با کوشش بره یکسان بچو شاند و صاحب ستقایک هفته مداومت باید  
 او نماید طبعی و یکی رافع کند و در بای با غسل نبات حرک باه و مفر کرده و مخلص کنیز او قدر شتر تنم او و در هم و بدست  
 حقیقت پوست ملاصق لب است و بر طبع هم اطلاق میکنند و حقیقت البطل و در طبع مذکور است و از مطلق این اسم  
 مراد است جفزی کفری است از حکیم مع الفها حقیقت حقیقت طبعان شوکران است  
 چاکوک اسم فارسی زهره است چاکورنگ اسم ترکی جواد است چاکوک اسم ترکی وانه  
 میوه است چاکوک اسم بکده حاجب است چاکو این لاله که بدین نمندی است بقدر زهره و سبز  
 رنگ و خار دار و در سجاده و درون دانه با بقدر گردگان و زرد رنگ شیرین طعم و لزج و دران دانه تخمی دیگر  
 بقدر بسته و صلب مزاج سبز و جوب و مایل به تخمی و درخت او عظیم است و با خاصیت مزاج موثر و مریض و حرک باه است  
 الحیم مع اللام حلیله بفرسی گرگ نامند و در طبع و آثار مثل نج است و از آن کیفیت تر حلیله  
 بفرسی کلزار گویند و غیر کل آثار منم است اگر چه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند و در دوم سرد و خشک قایل در اوج  
 و بحقیقت و مقوی مضاد جهت اسهال و موهن وادی و در طبعی و زلق الامعا و سحر و قرحه امعا و زرق الدم هر عضو و نفق  
 الدم و جرب و حک و منع رختن مواد میده نافع و ضهاد او جهت رفع بدبوی زیر بغل و ایام جراحات و منع تراید او رام  
 و سقوط موی و سنون و مضاده با سر که جهت بدبودان و استحکام لثه و اسنان قلاع موثر و مضر و مصلح کثیر  
 و قدر شتر تنم او و در هم و بدش بوزن و پوست انار است و از خواص است که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب  
 یکصد و پنجاه شقه در اوصاف بد و متادینان از درخت بدین جدا کرده و زود تا کمال رطوبت در جرات شتر  
 حلیله پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک و هر چه در طبع مریضه از آن آید او بیشتر و اصلاح

ویرضی او با بکار در دغنا کرم بای خود و پدیدن معنوی که صدر و خمر به باور سیده باشد به پوست تازه گرم  
 حین ذبح که سقند و نبرد امتثال ان لغایت سکنه و جلع است و درم است و بهر صورت جهت اورام بارده  
 منفذ و الصاق پوست سر زغال بر صاحب رسام موجب و پوست تازه بر جهت جذب افقی و پوست کوفته  
 جهت گزینش خفیه و حکم و جرب و تراشه پوست بر قاطع خون جراثیم تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت نور خیر  
 و روشنی آتش و سحج جلد و ضما و سوخته پوست اسب آبی یا آرد که سخته در روز متوالی جهت دفع سرطان از موده  
 است و تعلیق پوست نعل جهت تسکین و پاره کردن و پوست شغال جهت گزیدن لک و دیوانه دفع ترسیدن او از آب  
 و سوخته پوست قند زبری بار و غن زیتون جهت داء الثعلب محرق پوست افقی جهت دار الحیج موز است جلوز  
 اسم عربی فندق است و بعضی بادهام که بی استعمال نمایند حب العنبر که بارانیز گویند و این آستانه هم بحالت  
 چوبجای هر اسم حب العنبر است حلیف طوطی و غن غلظ است حلیاب از اشربه و در اینجا کور است  
 حلیاسه و روع است حلیفوز و اسم فارسی تخم نیوه است و در حب العنبر است حیل و رد  
 احمرات حلیوب نوعی از بلبل است حلیلان برسم و کزبره شامل است و لغت جنس مخصوص  
 اسم و لغت تذکره گوید اسم برابری اسم است حلیف اسم عربی سلم است حلیفم قسم بیا  
 و سح است حلیف خلفا است حلی سیرین مریب از کل نسبه بر است حلیان حلیات  
 حلیلان الحلیش ششخا شرباه است حلیجوج فودنج بری است حلیان ثا قدر است جلوجا  
 عافیرت حلیلان مصری پیش است حلیجوج صغرا است حلیجین کلفند عشق است  
 حلیک اسم ترکی قناره است حلیساق سلق حبلی است حلیسا حلیج اسم ترکی حلیض  
 است حلیقان اسم ترکی حله است حلی و اربعت تکلیف از اودخت است حلیره بندی  
 است الحلیج مع المیمیم جمیع نوعی از انجیر است و یونانی السیتور موزی نامند یعنی طین لاجم و انجیر انجیری  
 است چه انجیر بری از سموات و ما کول نیست و او را در ویم دیو انجیر نامند و حلیسکا انجیر گویند و ما کول است در  
 او شبیه به دخت انجیر و گرش به برگ توت شبیه و شایع پرشیر و قمر او قدر الوج و رنگ و بوی از رسیدن سرخ  
 آن فرود و در معنی بلاد و یکسالی مکر بارید هر دو در دوم گرم و در اول قوی و در سده میوه در سینه و گرده و  
 سبز و دوسوا سلق نفع و لوق و که برگ شامخا و ترش است چنانچه آب او را با شکو قوام آورده باشند جهت  
 بود ضیق النفس سده زمزم و کرفلی از حجات است و یکمقال برگ مسوق او با آب قاطع اسهال و موجب است  
 با هموزن و شکر در رن سده از موده است و شیر و محلل او رام و طین و ملحق بر احاط و جذاب و سهیل انطا  
 قند و از شیرین استانی خفیفتر و شامیدن نیدر هم او جهت سبز و قیهای بارده و خاکستر حبیب و جهت

قروح ساعیه واکله و نار فارسی مجرب و ترشش روی غذا و نفخ و مضر معدده و مصلحت امینون و سکنجین و آب  
 سرد است حقیقت سنگی است در حجاز و حوالی مدینه طیبه هم میرسد و سفید و سبزه و آسمان گونی میاشد  
 بهترین و سرخ از غولانی سفید است در سیوم گرم و خشک و محل در افع تققان و غنیان و غشی و منشی و طلاء  
 او جهت اخراج و درم چشم و خاتم او جهت نفوس و قضای حاجات و مجوی از حلاقی موش و در زیر سر گذشتن  
 باعث دیدن خوابها و خوشی و قدر ترشش تا بجز درم و در صحن او اکل و شرب نمودن در آثار مثل آتش آمدن  
 او جهت جگر بقرسی رخ نامند و در طبع مثل تلخ و از آن لطیف تر و جهت نفی و پنهانی صفراوی و مخرقه نبات  
 نافع و ضار او بریشانی جهت رعان مجرب و مضر او رام باطنی و اعصاب است چکار بقرسی بیخرا که مضر و آن  
 درخت و موقع طلع است و قلب الخلد نیز گویند سفید و شیرین و در لب بطعم شیر است و در اول سرد و خشک  
 و مقوی صده و قاطع اسهال و جهت علت صفرا و لاغری کرده و غنیان خون و لغت الدم و دود شیشه و سعال  
 و رنخ ضرریند و رنخ خاوی صفراوی و صاف کردن او از مخرج تحلیل ارواح و جذب حرارت غریب از بدن و ضار  
 او جهت گردیدن زردی و رنخ و مضرش در کله ریاح و بطی الفزلی و مصلحت غسل و خرا و در خیال پرورده است چکار  
 شتر است که شکر را با آب بپوشانند تا آب بنور و مدتی بگذرانند در استقبال کنند و بعضی شراب الگوری سه ساله  
 بهرورنی مند و گویند اب الگوری است که در جوشانیدن نصف رسیده باشد و خشک و منضج و محلول و مشتهی و  
 سید و حلاج و سرخ الاخذار و مولد خون غلیظ و سخن است چکار چخت شنبه بزرگ بری و باریک و دراز  
 و درون و سفید و برنش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک نم و تند و شیرین و از بلا چن  
 خیره و در درستان که برنش نامند ساقش و برنش شبیه بزرگ است و در سیوم گرم و خشک و مجرب  
 خصوصاً با او جهت برود و سرد و زرد الدم و ذات الریه و ذات الحجب نافع و مضر سبز و مصلحت صبح  
 و قدر ترشش تا در درم و این الدوله که از یک مثقال تا یک مثقال دیم او با جلاب رافع خفقان و سست و جان  
 از جربانت چهل بقرسی شتر نامند چکار که از دو ساله او بهتر از سایر گشت او در درم گرم و در سیوم خشک  
 باد و اعضا و جهت تب ریح و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد افراط بود او و اخلاط غلیظه و مصلحت  
 حاره و شراب که در ترشی کبر و سکنجین است و بول شتر سبیل است و طاهر و آب و جهت سبزه و زکاه  
 چکار و سبزه است و یرقان و سبزه چکار و تقویت باد و رنخ سستی و بولیدن چکار و مصلحت و نظار  
 او با حرمل جهت نفوس نافع و ضد و درام مجرب و شتر او جهت استسقا از موده است خصوصاً  
 امینه باشد و طلاء گشت سوز او جهت فریاد و ضار شتر تازه او که هنوز گرم باشد جهت کله  
 اکل شش و مرث کوری و حمل مترسان او با شش بعد از ظهر روز توالی معین و نفوذ

رمان و شاه میدان با او دید مناسب جهت صرع و ضحاک تازه او جهت تحلیل جوار و بیخ و بجز و رطلای  
 او جهت نایل مین و شاه میدان کف دهر با و در حین سستی او مورث خون و جکاندن با بود و در دماغ او  
 باعث زوال سستی اود که با این شتر جهت تنقید رحم و بواسیر و قطع خون غشاق و دیگر تارک او جهت اندامی  
 قروح و سوخته او جهت رعان و سوطا و سیلان خون جراثیم و در و رانان و دستبر که زشت تر از آن که زنده  
 بود بر استین عاشق جهت رن عشق گویند از موده است و چون کندم را بر حق او ترک کرده طویر و بخورند پیش  
 شوند و کف دهر با و نیز همین ثرواد و نیز بایستد و در تقویت باه بیدیل و سمن بدن است چنانچه بر می  
 او است جعفر مریحان سلیمان چشمه زینبی بسوس است جبار الهی سلک الماد است  
 جعفر زندی است جعفر انجمنی روحی است جلودنی ملت نجان خرس است جملک و رسته  
 اسم هندوئی است جملک است جملک است جملک است جملک است جملک است جملک است جملک است  
 یا سمن بستانی است انجمن مع النون خطی نامیانی اسم غیبی دراز و غلیظ و مایل بسرخ  
 و بترکی و بیخ و در و اساق بقدر انکشتی و در طولی قریب به دفرع و برکشش شبیه به برگ گاو گان و در سرخ  
 و زنده و با ترافات و گلشن سرخ مایل بکبودی و ترش را غلات شبیه به کبچ و غیره و می را بر مانی گویند  
 برگش شبیه بجان و از غیر متصل است و در اول سیدوم گرم و خشک و نهایت لطیف و منقش و عالی و منقح و محال  
 و در و تریاق سودم و مخرج چنین جهت گذرن ملک دیوانه و دهم و دوم شده و در و م جو میر و در و اساق  
 حیض و ضحاک او جهت گذرن جان و از این جراحات و قروح و جلیده و دم بار و شاه جهت قریب و نقد و کمر و دانی از  
 بهی و دنگ او با خیار کف دست قاطع خون حیض است و استعمال او با سداب در نریافته اتوی است و منفر حین و  
 مصلحت است و قدرش را کمی قابل و بیش و رقیق و تحلیل بکوزن و نیم او اسار و ن و نیم وزن و نیم  
 کبر و در سایر مواضع قطره در او انداخته و در بقای قوت او سه سال و عصاره او در افعال و غیره و قوتش تا هفت سال  
 باقی است و طریق اخذ آن است که او را کوبیده و بجز در آینه بنیاسیند و بچوب شاند آینه غلیظ شود پس با کف و ده طبعی  
 و سمن که منقذ گرد و جعفر بنیاسینش بجان و بترکی اعلان می کنند آن شبیه غیبی است و حیان مانی و در آینه  
 غنی بترکی یا قوی و در آن که بسیار و بجز و می و در سرخ مایل است و در خارج البیش نمیند و در نیم او را  
 نامند و قیاسش تا هفت سال و نیم که از قیاس آن بعلوم خبر باشد و غیر آن و او را طایفه از موده و سیاه و قوی و در او  
 و در آن داشته بعد از چشیدن با و در آنجا که سرد و برده کردن بدو که بعد از آن در صاحب بود و در آن شده  
 و اینکه در نوعی استعمال است شکلی نیست و آن حیوان غیر بکای است و بهترین و سسرخ و بعد از آن در او است  
 و سیاه او از سمرات قمار است و از آن سیدوم گرم و خشک و منقش و تحلیل و تریاق او دید با و در دماغ او و کبچ



[illegible]

رنج تغییر این در آب که از آب گردگان سبز غسل یارب انگور تریب و به جهت خنک و بهر دمان و خون بن  
 دندان ادرام و سستی این سبیل و طلاء تازه او با مثل این برگ او برگ خنک نزلات و صدام غرض و  
 مستحقه و کل او جابج باره مثل نفس و جهت فایده امثال آن و قطره آب برگ او که گرم کرده باشند جهت  
 چرک گوش و انشامیدن حبل که درون خاکستر پوست ثانی آن جهت نرف الموم و ذرور او جهت جراحات و  
 ضعیف آن ترشح خفیه و در دندان و مریا او با غسل جهت تسکین گرده و تحریک باه و در اندن طبع و تقویت روده امور  
 و خوردن مسخون پوست ثانی او هر دو تاد و متعال جهت تغییر بول مانع و پوست تازه او که با خنک الحیدر ساینده  
 با سرکه طبع و بهر و تا یک هفته صیقلیده و هر روز بر هم زنند و با دوام است و صفا و پوست تازه او جهت خراش و  
 قوبال مفید و بهر نیم دقیقه تا یک دقیقه پوست بچ دخت او و در معده متلی از غذا مقفی قوی و قاطع اخلاط لزج و جهت درد  
 شکم و اسهال مانع است و چون پوست بچ او را در روغن زیتون بپوشانند تا مبر شود جهت بواسیر و امراض  
 مقعد نهایت موثر و مسواک کردن با پوست بچ او بهر چه روزی مقفی دماغ از اخلاط و رانفسان و مسواک  
 پوست زرد او مقوی لثه است و طلاقی تازه چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رنگ خسار و بازت جهت  
 قوی کردن عضوی مخصوص و حیسانند آن چند روز در روغن زیتون جهت ضعیف کردن قمل از جرمات دانسته اند  
 و شرب او را جهت سیر و جوب یا نه اند چون در فصل خزان ریشه دخت او را بریده و در روغن زیتون بر  
 مانده و اندک بپوشانند که روغن سیاه کرده و در روغن مذکور راه باق نموده و شیشه کرده ریشه بریده را برود  
 و شیشه کنند که بقدر شیشه برسد و درین دار مسدود کرده بخاک بپوشانند و قوی که دخت بارور گردد و برون  
 او را بچیزی و شیشه جدا و شیشه یانت شود و آن خضابست که مدت ها اثر او بماند و سولف تدر که تا یک سال  
 بقدر شود و چون قبل از مبر آمدن برانگیختن در حمام طلا کنند مانع روئیدن میگرد و و کندی جوب است  
 اند و روغن گردگان را خواص مثل کبریا خایده است و محلل و مسخ و انشامیدن و در روزی سه دریم تا یک هفته  
 جهت درد و کمر و جهت افزج باره مانع و طلاء او جهت اکل و در او حشریم و نرم کردن اعصاب و رنج و در دها  
 باره بزرگ زایل نمودن قوباد و ارقاب قمل بحرب و مسوط او جهت لقوه و فلیج و تشنج مانع است و بدل منفر  
 گردگان جبهه انضر است بوزن او و بدل روغن او و روغن سداب و با نجا صیت فخر گردگان سکن منفع و مصلح  
 تروح است شرب او صفا و اچیز تر و یوا انباری جو رده باه که نیند تر دخت بندی است بقدر تخم مرغه و چون  
 مقشه گردد و بقدر غرضی و سرخ و تیره رنگ و دخت او بقدر دخت انار و بهرین تازه خوشبو مند است  
 که خطوط سیاه باشند و در دم گرم و خشک و گوشت خشکی او در سیوم است تا بقیض منفرج و مسکو و مطف و مقو  
 سده و نم آن و در و جگر و حافظ حرارت عزیزی و باضم و جهت صلابت جگر و سپرز و او را م باره آن ویر قان



صدراع صغری و موسی و همداد و دروغن دانه او جهت بواسیر و اوجاع حار و معده و اکثران قابل و قدما یکدیگر  
 اورا سم دانسته اند و طبع او با سرکه و عمل محلل او رام و استسقا و ضربان و قاطع عرق مانع تشعیر و هضم و مجروح  
 نبات او جهت تقویت اعصاب و تخیر و مانع ریختن موسی و تحفط رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع  
 فزونی مجرب است و قدرش بیش از یکدانه و بدش قلع و دوزخ و مورث جنون و فساد فکر و مصلحتش فضل و راز یانه  
 و عمل است جوز القی تجویز مخصوص با دین و قدر فذقی و جوف او شکر پر و با و این پر و دانه او و قدر  
 متر جوف و با آنکه بدوی در دوم گرم و خشک منقی ملغم و سهل و جهت امراض بارده و ماغی و عصبانی مانع و قدر  
 شترش تا یکدانه است با یکدانه راز یانه و آب گرم و عمل و هرگاه است و در شب را و دیگر طل آب بخوراند تا نصف  
 رسد و جوز القی و تخمین سایر قیقات را با قدری مکه یا سبزه معسل برشته با مصلوح شبت و قدر احتیاج  
 آب گرم و قدری عمل نبوشند نبات منقی و بی غایله است جوز القی شکر تجویز هندی و قدر فذقی و در و سبزه  
 و خالیدار و پوست او و جوف او دانه های قدر قوطی و زیاده از پنج عدد بیشتر و در دوم گرم و خشک و سهل  
 ملغم و لزوجات سودا محرق و قدرش بیش از دو دریم است با آب گرم و مصلطی آرد و دریم است با آب گرم و مصلطی آرد و دریم است با آب گرم و مصلطی آرد  
 الکسیر دانه است مد و شبیه باط و در جوف او منوی شبیه آلود و سرخ رنگ و با آنکه شیرینی بقضی مایل گرمی و خشک  
 و قاطع اسهال مایوسین است باب مورد و جهت او رام مانع است جوز القی دانه است شبیه به کالنج و قوطی  
 و خوردن او در جوف گیاه او بر شش و بنظر بر روی زمین و برگه و نرم و برگش شبیه به برگ خرفه و از آن عرق بر و غار  
 غلت او زمین نمناک و غرضش مثل کالنج بوده دارد و در جوف پرده غلانی کوچک و مایل بطول و در آن غلات و در آنه کوب  
 است مایل گرمی و خشکی و خوردن او بر شش جهت تقطیر بول و جرب و شایسته باط و باط و عصاره برگ و جهت توجیه  
 بنطی مانع است جوز القی شکر تجویز و در جوف او و قدر سبزه و اندک طوطا و مستدر و انهای او و تند  
 و پوست خشک و چلین دارد و رقیق و در تحت پوست جسی صلب و جوف او دانه شبیه به انکور و در عدد و با آنکه  
 تند می ابل صرا و افضل سودان گویند و رنگ و مایل سبزه و تیرگی و در سیم گرم و خشک و با آب گرم در جوف و مسقط  
 جنین و رافع در و مثانه و اب طبع او مفت و حما و روغنی که از آب طبع او و دروغن زمین ترب و هند جهت درد کمر و مثانه  
 اعضا مفید و قدرش بیش از یکدانه و مثالی به اشتها و باه و مصلح و مفید و مصلحش کثیر و بدش بضع و افضل و در خشک باه  
 انجیره است جوز القی و بعضی جوز القی نیز گویند و نبات هندی شدید تر و در خشک و رنگ سبزه و در تحت  
 و پوست او نازک و در جوف او غلانی شبیه به غلات شاه بلوط و طبعش مثل باطل و برگش شبیه به بلبل و طبعش سفید و در  
 سیوم گرم و خشک نبات منقی و سهل و منقی بدن را از اخلاط رویه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع باهره  
 و حما و مانع و غرضی اعضا بر تبه است که بعد از خوردن او تا یکدانه به حالت اصلی نمی آید و مصلحتش نرا که در بوم و قدرش

تا یکدک و یکدک است یعنی واسه حال و مصلحت بخین آب سرد متواتر بر بدن و انشامیدن بردات  
 عطره است جوهر جند هم بضم او ای رای مهله محب ان کو گندم فارسی است و کل گندم نیز گویند چیزی شبیه غیر  
 کر دکان که بر در ستاها متکون میشود سفید مایل بر روی چون در کس گذاردند متکفل شده قدر قلیل از حجم عظیم بسیار  
 در اول سیموم گرم و خشک با رطوبت نضایی غایت مهبی و محک آن دمن و معده الکرا و جهت تحفیت قوی مطفی با است  
 و جهت حماه در نع عسری و قلعو خاشاک از گل خوردن و امثال آن و آب سبک به جهت قلعو زنف الدم و ضما و جهت  
 فو با معده و زنف الدم مانع منخی و منخی و مصلحت بر باس انار و قدر ترشش تا دو دریم است و چون یک کرطل او را با ده طل  
 عسل و سی طل آب گرم بسیار بر نهند و سر ظرف را بپوشانند و در دهنش میسوزند که در تفریح و انکار مثل خر و قوس  
 از ان باشد جوهر از قلم بر خیا ایت مستدیر بقدر گردگان و سفید و صفت دزد و شک و در طعم شبیه بشاه بلوط و با اند  
 ندی و چون خشک شد از ان پوست قیسی سیاه ظاهر میشود و ساق او گیاه باریک و مستدیر و زیاده بذری و چون خشک  
 و انیز و گشتن شبیه بقیس و خشک باریک تدره و گشتن شبیه بر برگ زردک و در مزاج و جبال سرد و در دم  
 گرم و خشک بخند و در مکت حضا و مزاج گرم معده و خفا چون آب خشک مطبوخ نبوشند وانی که از ترتیب و هند  
 نبات منوم و ضما و او خال او پرم فطی ساق است در کیش به به جو نبات است و قدر ترشش تا دو دریم است و مصلحت در بخند  
 شیر تازه است جو کشت و مصلحت بطنی است و فطی است و قدر ترشش تا دو دریم است و مصلحت در بخند  
 و بعد از رسیدن به سرخ لون و شیرین و باقی است و درخت او بقدر درخت الا و درختی و گشتن شبیه بر برگ شبت و  
 گشتن سفید و در بعضی بلاد خزان میکند و در کابن ملاخوار نامند در دم گرم و خشک و شسته و ارفع آورنده و بقدر  
 سخن بدن و خوردن و در کل از طعام و بعد از ان کهن در معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهی گاه و گاه  
 طعام در کل حال مانع نفی الطور و معده و مضر خوردن و مصلحت انار و قدر ترشش تا دو دریم است و مصلحت جوهر را  
 طعمی است که از او گندم و سبزه با ترتیب و هند و بر ترکی او باج گویند و آن مرطب و ملین و سرد است و سبزه و خشک  
 و قلیل غذا و فلفله و مضر صا جان ریح و در طوبه معده است جوهر المرقع رقع یا فی است جوهر الایسل ایل  
 است جوهر الطیب جوهر است جوهر نندی ناریل است جوهر ماقم و جوهر مانا و جوهر مائل و  
 جوهر مقابل جوهر مائل است جوهر المرح بب کالنج است و گویند وانی است جوهر السرو و بار و درخت  
 سرو است جوهر الرته بندق نندی است جوهر سیران فوس است جوهر الحش جوهر الحش است  
 جوهر الانهار جوهر الیر جوهر القفاة است جوهر ارایوس نندی از مصلحت است جوهر شامی جوهر شامی  
 جوهر یل مصلحت است جوهر کاسم را گویند جوهر صباغان اسم فارسی است جوهر انار اسم فارسی است جوهر  
 اسم فارسی است جوهر اسم فارسی است جوهر اسم فارسی است جوهر اسم فارسی است





الحار مع الالف حاشا نزعی از پودنه کوهی است شبیه بر صفت و بقدر یک شبر و شاخهای باریک مایل  
سبز و برگ در نیره و باریک و گلش ریزه و در و سفید مایل به بنفش و سرخی و در سنگ لاخام و پودنه  
کوچکتر از خردل است در آخر دوم گرم و خشک و منخوب قوی و در بر بول و حصص و عرق و شیر و خرچ و خین و شیم و منفعه تبده  
و منقش شش و سینه و مقلع و سهل بلغم و اقسام کم و قوی معده و کرده و تحلیل خون جامد و تریاق و سموم بارده و چوب  
و نباتی و رنگ و ذغال و سهل بود و اقسام مقام اقیون چون حاشا را با ملک و سرکه نبشتند سهل بلغم و خلط امحیه  
بان و بلغم او با عمل جهت عسر النفس تنفیه بلغم و سحوق او باب و عمل جهت تولج و تحلیل فضول و در درج و گلو و تقویت  
کرده و تنفیه آن و تحریک باه و رفع هضج و خور و ن قلیل او با طعام جهت توت با حره و ضما و او با سرکه جهت تخش  
و تایل شکوفه و ارام تازه بلغمی و بار دکنه و شراب جهت عرق و انشال آن نافع و مضر ریه و مصلحت فله و قد شرب  
و در انتقال تا چند ریم و بدش نیز زن و اذیتون و در غیر تنقیر کوزن و نیم او صغر چون یک جزو او را با ده جزو اب الگور  
بجز شانه تا نشت او موزر در جمیع افعال قوی تر است و چون صد انتقال او را گفته و نخته در لسته و شصت و شصت و شصت  
الگور اذیت که از تافته شرب جهت تقویت با حره و رفع سقوط اشتها و اوجاع عصب و برودت آن و سایر اوجاع نادانگاه  
و تشهیر و پنهانی بار و در رفع هضج سردی هوا و برودت و سموم بارده بنایت موثر است حاشیش بنار سی خشن  
گویند خیز است که در آبها بخند گردد و میشود و مایل سفیدی و بفره مایل شیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از زعفران در  
چهارم گرم و خشک و پدید هم اومقی قوی و یکد هم اوشده است بقی مضطرب و ضما و او جالی و سنج کنده و خسا و مصل  
است و جهت امراض بارده استعمال او در خارج بدن جایز است حلاج بنار سی شتر خار و تبرکی دوه یکانی  
نامنه گیاه است که ترنجبین بر او منقعه میگردد و یکسب یا خشک در افع و جالی و منفع و تریاق سموم و شرب و بخور و ضما و  
رائع بو اسیر و طلا و عصاره سوخته او جهت ترویح سابعی و عیدیل و مضر کرده و مصلحت کثیر ادبش چند تو قار و در غل و  
کباب تازه و تریب و نه جهت مفاصل و جمیع علل بارده بنایت موثر و اکتال عسر او جهت بیاض قضیت چشم و قطره  
قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق بر و غنغنه رائع صداع غرضن جرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر نافع  
است حال و تا اسم سر یا اوجاع است حافر المهریه سور بخان است حافظ النفت تین رست  
چراغ صودا و است حالبس جوز لوزه است و حفظه جو زبوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ  
الموئی و حافظ الاخشار قطرات حافظ النخل و حافظ الاطفال فینون است حالبس  
جالبس گویند زرنج است و بعضی گویند جبالقشور و بعضی گویند فاشراست حال اسس اسم برانی سفید است  
حالبی اطیوس است حافر اسم جیوانست حسب النیل بنار سی تخم فیلز گویند و او دانه گیاه  
شبیه بلبلاب و بر بخور و پودنه گلش کبود و بنخل بلبلاب از افتاب بهم می آید در غلاف برگی و دانه دانه

صفحه

سجده





[illegible]

[illegible]





و با عمل جهت تلین صلابت نافع و مضرعه و سپرز و مصلحتش تخم کرس و عمل است و گویند مضرکه و مصلحتش صمغ  
است **حجر الفلفل** نیز درOLF مالایس جزینی است و این تمیز گویند که آن سنگ بزرگای شبیه فلفل است  
که در صحن خشک گودن فلفل بان مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل کف استعمال است  
**حجر الکهرم** سنگی است که تیره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قرمز غلبه او بعد از سفیدی میشود و آنکه شفافیه  
و سنگ است و در مغرب و بلاد غرب یافت میشود و در دم سرد و در اول خشک و جهت صرع اکلا و سوطا موجب  
دانسته اند و جهت خون و فطمان و وزن الدم و تعلیق او در بارچه بودی باعث قبول دجاء و دفع خون و نزاع و  
او ختن او بر درخت خرما حافط ثمران و ثمران و مضرکه و مصلحتش کثیر او قدر شترش یکدس حجر افروقی سنگی  
است مابین جفت و نقل و انوارا مختلف است در صلابت و لین و باخطوط سفید مثل اقیما و از انرقیه خیزد  
و باقوت مخففه و اندکی قابض بالذات و محرق مطلقا و سه بار در خرفل و قوتیر و جهت زرع حلیشه و مقفله و باقوت  
و عمل نافع و محرق منقول و باسرم و غش جهت سوختگی آتش ام ارض ششم مفید است **حجر الاسا** کفه سنگیت  
ملون بکبود زردی و سیاهی و شکسته او مایل به تیرگی و کبودی و مستعمل فکش و دزانت و ذر و جهت درم  
لهات و جراحات و قطع وزن الدم نافع است **حجر السحره** سنگیت رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند از  
طهیب گردد و از نوازش خام خیزد با محلات محلل و با محفقات بجفف و جهت ریاح و در کین و الیام جراحات نافع است  
**حجر السلوان** سنگیت سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن است و در آب جهت حقیقا  
و وزن الدم و حرارت معده و انشامیدن او را غرض عشق است و قدر شترش یکدس و نوعی از مایل بر روی و  
سیار بر آق و از جمله سموم است **حجر الکلب** سنگیت که چون بطون یک اندازند بدندان گیرد و دور افتد و در  
عداوت موثر دانسته اند چون در آب با شراب اندازند از آن بپوشند و خضر او در محلی بی باعث عبده اهل  
محلس و گذشتن او در برج کوثر باعث گرختن کوثر است **حجر حرامی** سنگی است سیاه و پدید و از  
صعید خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر روی زنده شعله در گردد و از روغن اظها یا بد تعلیق او جهت  
صرع و در دم و جهت زمان عاقر و منع ازینت حیوانات موزی و خورشیت جهت که زیانیدن هوام موثر  
است **حجر اخوای** بفساری سکر سنگ و سنگ زخم مانند سنگیت شبیه به علاج و از بادیه عرب خیزد  
جالی و قاطع وزن الدم جراحات و سنون محرق او جهت جلاء دندان و تقویه لثه نافع است **حجر غا غا طیس**  
سنگی است که از اودی مشهور و نایاب مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست بجهنم چون در آتش گذارد  
مثل چوب سوخته گردد و از کیر لال او کوبیده میماند با صلابت و سفیدی و قبلی از احراق سیاه مایل بکبود  
و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی ششای حیوانات و فقط است در دم گرم گردد

و خشک و محمل و طبع و شرب او قاطع محل و حیض و مفت حصاة و بخور او جهت غشی که از احتناق رحم باشد  
 و اگر زیانیدن بهرام موثر است و مضره و مصلحتش زعفران و میوه صرع و عسل و عسل کوفته و رواییدن گو  
 مفید و بخور او دفع کرم استخار و قد زترشش تا نیمه هم است **حجر السنگ** سنگیست که در یافت  
 میشود و اسفنجی که رشد و بهترین و سفید صلب است در اول کرم و در دوم خشک و محفوف بی لذت و قاطع نف  
 الدم و در جهت ایام جراحات و طلای جهت آوردن و انشامیدن و بقدر و دالک با شراب و امثال آن  
 جهت حصاة کرده و در تان نافع است **حجر حر** سنگیست مصری شبیه بجرن و صفا بخی و زرد و از هم ریزد نهایت  
 خشک و گرمی و کثرت با قوت قابضه و اندک حدت و قایم مقام چرخ و در ستران شود و در هم و با شراب قاطع  
 خون حیض و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع محل دایمی زنان و ضداد و با غسل جهت اولم پستان و قروح  
 خفیه و منع زیاده شدن گوشت است **حجر الحس** سنگی است که با آن کار و دشمنیه نیز کنند و بغاریسی فنان گوشت و  
 الموان مختلفه میباشد و بهترین و سیاه و بر آن است اسباب و قشمش و برون دست و سرخ او حار است  
 در اول و باقی سرد اند و جهت بکرب و در التقلید و سلطان و بیاض دفع بزرگ شدن پستان و تضید و سائیده  
 آن با هر جهت رواییدن شود و انشامیدن کیده و با هر که جهت درم سپرز و صرع نافع و مضر کرده و مصلحتش کثیر او  
 سائیده قشمش و غبران بر دمس جهت قروح که دفته بهم میرسد و محرق قشمش نیز بقوتی آن جهت سوختگی تش و بیاض  
 چشم و با هر که و نظرون جهت خازیر و قوبا و جرب و حک و با قیر و طی جهت سرد طمان و اکله و شقاق و خروخ و مقعد و  
 او را در حازه اعصاب ایام جراحات عصب در آن نافع و سائیدن و دیشمش بر سواد و باعث زیادت  
 قوت و جلای آن موثر و در قشمش و جهت بیاض چشم و قروح سوختگی تش مفید است **حجر الحکیمه**  
 بغاریسی مهره مار گویند قسمی از ما به هم میرسد و بقدر نصف فندق و مایل بدرازی و بزرگ خاکستر و بعضی سیاه  
 و صلب و منطوط و بعضی سفید و مست می باشد و قسمی معدنیت و ما به هم نماند و بعضی گویند سنگی  
 است ملون از معدن زیر جبهه هم میرسد و چینی گویند زبرجد است و بهترین او انست که بکوه موضع گزیده مار بگذارد  
 بر موضع بچسبند و بعد از آن که در شیر اندازند بچسبند و چون خراب تمام می شود کرده باشد و دیگر بچسبند و در عین خراب  
 سیم لون و متغیر و بعد از آن که در شیر اندازند بحال می آید و جهت گزین عرق و بهرام و دیگر ضعیف الفعل است  
 و جهت دفع سنگ شانه نهایت نافع و قد زترشش تا سیه و ط و تملیک و منطوط و تملیک و غیره و شمس نافع است **حجر سحر**  
 سنگیست که از منبر و مایل بسیاری و سحر و سائیده او مایل است بر زردی و شانه بندی نماند و در او جهت  
 خون و اسیر و جراحات بعدیل و انشامیدن کیده و دالک و کثرت از آن جهت قطع خون اعضا باطنی و در اسیر و سحر عرق  
 میزند است **حجر حقیقی** نمون بعد از سیم و قبل از سنگی است که از دایمی مهر آید شبیه بکریزه المان از المان

مختلفه طلای ساینده او با آب باعث جفت شدن عضو میشود و حجر المرام سنگی است سیاه که از طرف دو یک میسازند  
 و در خراسان بسیار است جهت تقویت کت و دندان و نزف الدم موثر است حجر الکبرک سنگی است بسیار سفید  
 و از بند و ساحل دریای بخا نیز قبل از کماکی با کدورت و بعد از آن خفای و سفید میگردد و شبیه حجر سلوان در آخر دوم  
 سرد و خشک و رابع و جالی و جهت خفقان و غشای و عطش و التهاب و ذرور و جهت نزف الدم  
 و احتیال و جهت رفع بیاض و فرغ بازه و از آنکه از فروج چشم و اعضا و سوزن و جهت بکشدن دندان و رافع زرد  
 او و جمع امراض و دیان و شامیدن طعام و شراب و در قدح او کورث سرد و رافع شرب و محاسن و بهترین  
 او و رافع پنهان و سحر چشم و دمو رش و دوستی مردان و زنان و گذشتن و در منزل مینا غصین بدستوری که کند  
 سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المک سنگیست قلیل الوزن و سیاه و گویند  
 مایل سفیدی نغمی میباشد و چون بخار دهان متواتر باورسد طعم زعفران از دهان ظاهر گردد و چون با او اعضا را  
 بهانه چرخ را زایل کند و بعضی از آن سنگ پاتریب دهند در دوم سرد و خشک و جهت درد کرده و نفیس خراب  
 و جهت بیاض چشم و بیشتر ضربه احتیال و نبایه تن و قدر ترشش یکدلت حجر المک سنگی است باطل و  
 از آن که کثیر و سفید مایل به تیرگی و در شکم خردسنگون میگردد در دوم گرم و در اول خشک قلیل و شرب و جهت  
 رافع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن و جهت رافع تشنگی و شامیدن ابی که او را شسته باشند جهت  
 تشنگی غوطه بنایت بیدل است حجر النار سنگی است زنده است و سنگ جفاک مانند آن است  
 و اگر آن مختلفه می باشد و در اول سرد و در سیوم خشک و در او محففت خازیر و جهت التیام زویر غیر لاندمال  
 جیسع اعضا نافع و تلیق او بر ران زنان که در تلبسته باشد جهت عسر ولادت موثر است حجر المصططیس سنگ  
 این را است و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین و لا جودی صاف و زرد و سیاه است و در سیوم  
 خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوت جاذبه او از ر بودن این ساقط گردد و از مالیدن نیز رافع  
 قوت او شود و در خیال برگاه در خون گرم اندازند اعاده قوت کند خصوصاً چون در خون بر نراند از نزد و در هر روز  
 غیر و هند تا سه روز و عسوق و رطوبت نیز محقق قوت او است و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزبل حصاة و فاقه  
 و نفیس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت اما در الحصل اخلاط غلیظه و باقوا فی قاطع و سهال و ذرور او  
 جهت رافع نفرت جراحات آلات انبی زهر و در عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول  
 او در جمیع افعال مثل شادنج و قدر ترشش تا نه قیراط و داشتن او در خرب سفید باعث قبول وجاه و مصیبت  
 قضای حاجات و در دست نگا داشتن رافع که از دور دست و یا تلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت و در  
 زامیدن موثر است و گویند چون حایض منسب و کند این اثر از زایل میگردد و چون زحل در سنبه باشد و اگر

بالکلیه بسته بر مرتبه داده الحاحال نمایند و مرغ در میزان از این نیز سه مرتبه داده و یکی از  
 الحاحال نمایند و شخص مختلط نیست مدت مدید و نظر شخص محول مابین کند مرتبه باعث محبت ثانی بآلی کرد و  
 که مافوق از منظور باشد و مجرب دانسته حجر لیوس سنگیت شبیه به پوره ارمنی و از آن پورج  
 و طبع و با نقطه های زرد و سفید گرم و محلول و قوی و تدریج بر وزن زیتونی که در آن جوشانید و باشند جهت رفع  
 ماندگی بسیار مفید حجر المثنایه سنگیت که در شانه متولد شود گرم و خشک و آشامیدن او جهت تقویت کرده  
 موثر و جهت سنگ شانه بی نفوذ است و الحاحال جهت رفع بیاض چشم مفید است حجر الحامام جرمیت  
 که در دایک حمام میخورد و تیره رنگ دست و گرم و خشک از او دیه سلطان رحم است و صفاد او جهت  
 رفع سرطان غیر من موثر حجر البقر سنگیت که در زیر بره و شیردان گاو متولد میشود و باز هرگاه وی  
 داند زانند مایل بسیاری و باندک براتی و سست و منقطه سیاه و بعضی زردی و باطن او مایل به سفیدی  
 و زردی بیشتر و گاه سیاه به هم میرسد و هرگاه متولد گردد چشم کاه و مایل زردی و سفیدی حدود است و  
 که داند لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و پا در بر بند و بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زیر  
 او متولد شود از یکدنگ تا چهار مختلف میباشد و قوتش تا دو سال باقی است دور آخر دوم گرم و خشک و در فعال  
 از حجر انیس نهایت ضعیف تر و محلول و برین و در حیض و بول و باری و نفیست حصاة و الحاحال مغزی بصورت  
 بیاض و طلای جهت بهق و برص و آثار بواسیر و انیام و اجاحات و آب کش شیر جهت حرده و غله ساعیه و انمال  
 ان و با شرب جهت رویانیدن موی سیاه و در موضع برص و او الثقلید بعد از آنکه متولد میشود اجزای است و متوسط  
 یک عدد سس و آب برگ جفت جهت نزد آب و خوردن و هر روز مقدار و وجه با جلاب بعد از حمام با فاصله یا  
 و حمام تا چند روز از عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسکین بدن از بیماریات دانسته اند و مضر  
 محرورین و صده و عطش کثیر و قه شربتین و قهیر اطریک متقال و قاتل است و آنچه در در و دگام متولد شود  
 بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر است حجر الابل سنگیت و رگ و کوهی متولد میشود و در باز هر  
 ندر کوشد حجر الحوت حمیمه که در بر برای میخورد و مفید و صلب بهق می باشد گرم و حاد و در زیر این سنگ  
 اگر به نهایت قوی است حجر بکری جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوت او دانه ایست که باطنی و افضل  
 حرکت میکند و از سواحل دریای خزر و نیمی از آنکه است و یکدنگ تا دو دایک و تقویت حصاة هر عضو  
 نهایت موثر است حجر لافروج سنگی است مانند قیثور بر آب می استند و از استقبول خیر و نجف  
 و قافض و یکدنگ تا دو در حال رفع بسم عقرب میکند حجر الحرسی سنگیت سیاه و با سوراخهای مانند اسفنج  
 و با غلظت و از جبال طرس شرقی صلب خیزد و در آخر سیوم گرم و خشک و محلول و حایس خزان حیض و چون کم گردد

سر که برادر سینه عضو را به بخار او نمک دارند باعث از الدم و دافع نزف الدم و در عاف و خون حیض و شستن مقعد  
 سر که در آن قافه او را انداخته باشند جهت بروز مقعد و نظول آن جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع اعیان  
 و حصول جرم او جهت بواسیر و دفع حمل و طلاهی آن جهت استقنائی است حجر از منشی سنگی لاجوردی و انبر  
 و بار مله و نرم مسک و قشیری از سرخ تیره و از ارمنیه خیره و در دم گرم و خشک و مفرح و مهمل قوی شود و دفع  
 از لاجورد و اسلم از خرق سیاه و جالی کرده و مثانه و باطنی جهت خدام سفید و مستعمل او مفصل است و مفرح  
 و منقح و مصلح کثیر و عمل و سیخ و انیسون و قدر شتر شش تا نیم مقال و بیش لاجورد مفصل است حجر النسر  
 سنگی است سفید و در وصفان و از حجاز خیره و قسمی از الکفت است و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در  
 ایشان فسر و عقاب یافت میشود و این که در قایل این کلام است و مولف تذکره او را الکفت دانسته و ظاهر  
 از آنست که قسمی از او باشد چه الکفت چهار قسم است و قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله  
 ایشان میدان قلیل او در بول و مفت حصاة و تعلق او قوی دل و بر شانه در بول است حجر بازرقی سنگی است  
 شبیه حجر قرنی و بقدر کف دست و سبک و اندکی از طلاست آب کثیر و بر آب است و بعد از جذب آب بقرب آب  
 رود و چون در آفتاب بگذارد آب را پس در جهت استقائى زرقی نافع است و چون موضعی را از حوالی ناف براحت کرده  
 بر آن به بند جذب رطوبات کند حجر النحر از حایمان است و چون دافع خوار است باین اسم نامیده اند حجر  
 الالبیض سنگی است سفید و سائیده او مثل شیر و جهت سربول و در جمیع انچه فادزیر حیوانی نافع است  
 بدست و از نافع و گویند حجر البیض است و مراد اکثر آن از حجر البیض زجاج است باینکه است حجر البیض سنگی است  
 متخلل و سفید شبیه به سفید و بر روی آب است و گویند نوعی از زید الحجر است و سیاه او نیز میباشد و از سبک  
 اعمال مفرح و در اول گرم و در سیم خشک محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته  
 جهت ضیق النفس و طلاهی و جهت شستن و تحلیل رطوبات و استقنائی و چون حک خطوط از زشتجات آن  
 کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام آن و برون گشت زباده و فروغ غایره و شب که او را  
 و دفع آثار و مالیدن او مثل سنگ بکاف یا جهت دفع صداع و تقویت بصر مؤثر است حجر البیض لھا و بیاض و  
 عبارت از ششم فارسی است و آن سنگی است در غایت صلابت و بهترین اوزن و نوری پس باینکه بر روی بس سنگ  
 صاف و بعد از آن سبز بایل سفیدی است در آخر دویم سرد و خشک و مقوی مده و قاطع نزف الدم و زیر و قزو  
 باطنی و صفقان و حرقت البول شرب او با تراب سفید مفت حصاة و تعلق او بر گردن جهت خاق و بر مری و مده جهت  
 تقویت مده و بر آن جهت سرب و لادت و در دست جهت سحر و دفع چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند چون قمر در بر  
 انشی باشد و بر او صورت انی نقش کنند تعلق او جهت الام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد

شد نقش صورت انسان را شرط داشته اند و قد شربت او بمنقال بودن برخی شرط میدانند و قد شربتش بکدام  
 است حجر الخطا طیف سنگی است سست و بقدر سرگشتی و مایل بر روی و سفیدی از سرانید خیزد و  
 گویند چون بچرخان را بنظر آن زرد کند او گمان بر تان کرده آن سنگ را با شیان خود میارد و در دیم گرم و خشک  
 و شرباد طلا جهت بر تان مجرب دانسته و وقت حصاد و صبح سده و جهت خفان نافع است و موهن مالایه تقریب  
 نموده که آن سنگی است که چون بچرخان را در ایام افزونی نور ماه شکم بتکاند و وعده دازان یابند و در طی بیان  
 خطان مذکور بشود حجر الاحمر نوعی از الماس است بزرگ و کوچک و رنگ آن از سیم قاتل است حجر الما عظیمی است  
 ساینده مثل خون و جهت نافع است حجر لولوا عراضی است که دازان بر آن رفت می بینند ساینده او بجنف میزند  
 و بکلیه مواد بجنف بر آید و مثلاً دقت الم نخت حجر الماس سنگی است ابل مشبه به پوست بلیک بقدر مغز با درام  
 دازان که بکلیه دازان بلیک ماده حاصل میشود و چون در شیر کند از شیر بریده گردد و طلا او جهت بر احاط و تعلیق  
 آن جهت منع استنسی زنان موثر است حجر اللطیف سنگ مرمر است صفا و محروق او بارت جهت تحلیل و درام  
 صلبه و با مرمر و روغن جهت در دهن مده و سنون و جهت تقویته نافع است حجر الرخام سنگ سستی است که  
 بر تیرا نصب میکنند و اقامه باشد و مراد از دسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک و دواع و قاطع  
 نزنه الدم و جهت دبا سر که جهت تحلیل و درام و دهن است و با صحن و نوشا در جهت بقی و اما زرد و در جهت  
 قطع بواسیر و شامیدن سحوق او با غسل هر روز بقدر یک منقال جهت دفع و کلهام موسی موثر است و گویند انشام  
 سنگ مقایر که متوشش به نوشته باشد باعث شیان و شرب او در شب چهارشنبه قبل از طلوع شمس با سم  
 مستحوق دفعه دفع عشق و دانه تشن حجر اسود با صطلاح ابل صاع و موثر است حجر برقان حجر الخطا طیف  
 است حجر الزنار و حجر الاصم حجر انار است حجر الباز و مرمر الجیه است حجر التسم با درام  
 حجران با صطلاح کسیران زرد و قره است حجر اللار و در لاجورد است حجر الحید و حجر الهنود  
 حجر مقایس است حجر طاعیطوس حجر اترشی حجر طاعیطوس حجر غافلوس حجر الما ر  
 ساج است و گویند اسم شهاب است حجر المطفی شهاب است حجر الاندا حجر الماس است حجر الدم  
 حجر الطوش و حجر البور و حجر الروشنای اند است حجر عرقی حجر الحک است  
 حجر مشویه بکلس است حجر النسا و حجر الماسک و حجر الولاده الکک است حجر البت  
 حجر النسر و حجر العقاب و حجر النسر و حجر البوری را شامل است حجر النفاق و حجر الشجر  
 و حجر النور است و حجر اصل و حجر الحاک نیز باشد حجر شجره ای است حجر التیس با درام و حرانیت  
 و با درام البور و با درام حجر حدیدی خامان است حجر الزیتون حجر الیهد و است حجر افرو





است حد جلد راست صلیح خط است حد قی هر گلی که مستدیر و شبیه چشم باشد الحار  
 مع الرابو حمر مل بخت سربانی نوعی از سداب که می است و بفارسی اسبند نامند نبات او تا بقدر ذریعی میشود  
 دار که بوی تند و شیرین میرود و بر گش مایل بند و بر دغلات و دانه های او مدور و مثلث الاضلاع به خطوط با اندک کسر  
 و تخش سیاه بقدر خردل و لقیل از اریح و از مطلق حمر مل مراد است و شمی از آن را بر ک مثل برگ بید و از او کو حکایت  
 و مایل سفیدی و گش مثل یاسمین سفید و خوشبوی می باشد و غلات دانه او طویل و حمر مل اریحی باعتبار غلات او  
 مانند حمر مل عربی و در تیزی سولی و بفارسی صندل دانه و سربانی سباسبه گویند و سیوم گرم و در دم خشک  
 و تو شش تا چهار سال باقی میماند لطیف و محمل ریح اما د مواد غلیظه و مهبی و سمن و در بول و حیض و شیر سهیل  
 سوده و بطن غلیظه و حب القرع و جالی سینه و شش از لزوجات و نفور و جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم دانه  
 طبع و گرم او جهت شروع و تسخین بدن اعضای هوایه و دفع تویج و عرق النسا و فلیح و امراض بارده و استسقا و  
 دفع خون و اعیان و سرد و بر تان و سیان نان و چون یک اوقیه او را گویند و با چهار اوقیه آب بخورند و آب او را سه  
 اوقیه غسل و دو اوقیه روغن کجد بزنند و قوی می نماید است و در ترقیه سینه و اعلای بدن از لزوجات و ضیق النفس  
 سعال و طبعی بیدیل و هرگاه او را بقدر یک گیل در شراب یا آب انگور که بقدر سی طل باشد بخورند تا بمر برسد و روز  
 تا دو اوقیه از آن تاسی روز بزنند جهت دفع صداع و غرن و صرع و مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنایکه در وقتی می باشد  
 باشد و بعد از آن نشوند می نماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بزنند و چون پانزده روز صاحب عرق النسا  
 هر شب یک انتقال و نیم از حمر مل گرفته تا دل نماید باعث دفع آن علت گردد و مجرب است و چون با تخم گمان مخلوط نموده با غسل  
 سرشته و او مت نماید جهت دفع ضیق النفس بیدیل است و چون زجاج محرق اضافه نماید نفقت حصاة کند و اگر کحل  
 آن با زعفران در بره مرغ خاکی و غسل و شراب آب بادیان سبز جهت التحال صفت بهر املاهی و فطری آب مطبوخ  
 او جهت تقویه اعضا و سیاه کردن کون و ازاله خدر و مطبوخ او یا آب در روغن کجد و مراد است اکل آن جهت دفع امراض  
 جگر و سل و صفاد او با روغن شبت براف و آنگاه جهت تویج غرن و سقوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع ترله و صغره و  
 و قطره او که در آب ترب در روغن زیتون جوشانیده باشد جهت گرانی سامه و کرمی و دودی و طین و بخور او جهت درد دندان  
 و تلیق او در لته که بود و دفع سحر و گویند و انداختن در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل این امر است و مرث غنیان و  
 خضر و حردین و مصلح ریب و یوای ترشش و کجین و ترشها و قد ترشش از کیمتقال تا دو انتقال و بدش فرمانا  
 گویند تخم سداب است و حمل از پنج بار روغن اریح سامیده باشد منفع او اوه عروق خون بواسیر است و روغن او در  
 گرم و خشک و محرک باه و منفع سده و ماعی و جهت فلیح و لقوه و صرع و خشمه و ریح اعضا سبز با روغن و ماعی و خشمه  
 او جهت عرق النسا و در دکر و برودت کرده و درم مفید است حریت بیار تختانی و تا غوطه ای بنامد که بر نه بوی

میشود و برگشتن دراز و باریک و مایل بر افاق لطیف بر گها که چکت خوشبو در سیوم گرم و خشک و منفتح سد و جهت  
 دیر می مضیم و دفع بخار دمان و خوشبو کردن دهن و دفع اسهال در دهان شکم و دفع کاف و مصلح کشتن و قد زدن  
 تاسه و در هم و بدیش بر بخاسف است و چون کوفته از آن بخور و گوشت و شیر و لذیذ و خوشبو میشود و هر چه بمانی است  
 حجازی و از جمله ترعات و بقدر قاعته و پر شیر و برگشتن دراز و از برگ بید که چکت و تیره رنگ و ضما و ادراجه جرب  
 بسیار و تر و انبسته اند حرف اسم بطی حبا الرشا و نبات است و از تره تیرک بر می وستانی میباشد  
 و رشا و شمش و مالک است و در جرب و جفت او که کشد و شمش اشقر و باطل و برگشتن مایل بتدویر و شربت  
 و نبات او در دویم گرم و خشک و لطیف و کشنده گرم معده و حبس القرح و محلل ریاح و مقلع بلغم و خشک و قریب القبول  
 با تخم او و مفرمه و منانه صورت تقطیر البول و مصلح کاسنی و سرکه است و بر می و شندید و طرا و نه و شنبه و نبات  
 و از آن نیز که تر و تیر از آن در افعال و بیست و تخم و نسبت بر نباتانی اقوی و شمل نباتانی است و تخم نباتانی در سیوم  
 گرم و خشک و نباتی مرکب باه و در بول و محلل و درم سپرز و قاعه جنین و اسام گرم و مقوی دهن و تریاق بواس و مخرج  
 فضول سینه و بجهت اخراج غلظت خام بطرف منانه و دفع استرغاب بدن و اخراج مواد فاسده و دفع سیلان چرک امعاء و معده  
 و تقویت اشتها و استیصال سودا و در طریقه غلیظه و قیحه سد و بآب گرم جهت تویج و با عمل جهت سرفه و در و بهل که  
 از غلظ غلیظه باشد یا زرد تخم غیر شربت و عمل جهت شکافتن عضل و سینه و تقویت مواد و کسب سبب و صدمه که سینه بخشد  
 باشد و بوداده و نبات قاضی جهت سحر و اسهال و غلیظی نان و مفر کرده و معده مصلح شکر و خیار و بدیش خردل و تخم  
 تره تیرک و قدر شتریش تا چهار درم و با تخم غیر شربت نباتی میوه و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز بقدر دو  
 درم تا ده روز جهت از البرص نبات شتر است و نبات اسکا که از اطعمه و غلظت و شرب او جهت منع ریختن موی ضا  
 او مکن در گردن و قرب و با عمل جهت درم سپرز و جرب متفرج و در و شنبه و سر و قوبا و زعفرانی و ریختن موی  
 و با سون و سرکه جهت عرق النساء و ادرام حاره و باب و مکه جهت نفخ دمل و با سرکه جهت بوق و برص سفید و با خون خطان  
 جهت رنگ کردن و دفع که هرگز نایل نشود و بازفت جهت در سر که نه و با دهن الفار جهت درد اسافل و کم گاه و با صابون  
 و عمل جهت منش مجرب است اند و در الفجار و بند موز است و فطول طنج او جهت پاک کردن چرک گوش و جهت مزه  
 و دفع رطوبات از مفرغه حرف یا ملی نباتی او و قدر شتر بری و برگشتن شنبه تیرک و با شش و شش زرد و شمش  
 سفید و در و در شکابن خاص تره و در مازندران کلمه تره و شاتره نامه گرم و تر و تند تر از حرف یا ملی که جالب است  
 باشد و در حیض و مفسد جنین و مخرج آن و مفرغه و جهت امراض بارده و عرق النساء و مقوی قوی و سهل خون بسینه  
 و شش و جذب و در سایر افعال و تیر از حرف نباتانی و شازده قیراط گل و سهل و مقوی اخلاط مزه و قدر شتریش یک  
 است حرف امیض گویند تسمی از حرف نباتانی است عرق النساء و در و شش بزرگ و شش سفید و حدت است

کمتر از رشتا و در دل فارسی و خردل سفید نامند و بعضی حرف بابی را باین اسم می دانند شنبی و شنبی رطوبات  
 دارد و رخ ارنده و در سایر افعال مثل رشتا است **حرف السطوح** حرف مشرقی است **حرف مسترقی**  
 قسمی از حرف سبائی است بقدر ذری و با تانهای باریک و برگ او از جانبی مثل نبات خرب و شنبی بزرگ است  
 و از آن نرم تر و سفید و شیرین مثل فلفل و گشن سفید و ترسب بخردل و در حدت قایم مقام فلفل و در طعمه بدل آن  
 و گشن سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قویتر از حرف سبائی است و طبع آن نبات او با نبات جوهر نر  
 بارده و دفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ سوز است **حرف الحما و نباتی** است که در کنار آبها می رود و برگش شنبی  
 به برگ تریاک و در اول تون مستدیر و در آخر با تریاف میشود و او غیر جبر الحما است چه جبر الحما و در میان آبهای  
 ایستاده می رود و برگش بی تریاف است تازه او در دویم گرم خشک و یا بسرا و در سیرم گرم پیچیده و مدبر بود و  
 حیض علت های بارده باطنی و ضما و شش جهت قروح و بنور و کلف نافع است **حرف سفت** اسم بخشی و در آب می شود  
 نامند و بفارسی که است سبائی او را برگ بزرگتر از برگ کاه و با طبعه چسبند و اطلس یا لبسیای و سافش  
 بقدر گشتی و تاد و در طول او در سر او چیزی شنبی به شش مجتمع از اجزای رنگ بخش یا لب سبک و باله و جبه و  
 بخش طولانی و از جز بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک گویند در اول تر است و با طبعه فضلیه و موی و در بول و خا  
 طبع و سخن کرده و مانند و محک جلع و محل ریاح و هاضم غذا و جهت شش و احتیاض اطراف عضل و جرح است امعا  
 و ضما و جهت دار الثقل و خوسب و در عرق و موم و دغنی را که یا سست مثل او آب لکتر فروغ کرده یا شنبه جهت تقابل  
 او را صلیب سیریه الاثر جهت ترس و نافع و فطول او جهت خارشش بدن و ضما و جبه و شش و شش الی الی  
 عصب سفید و مفرد و موم و سودا و نفاخ و مصلحتش او دیر حاره و دروغ و سرکه است و قسم بری که مراد از مصلحتش  
 او است برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش بزرگ و خارش تند و در شش چیزی بقدر رانار و خار دار و خیش سیاه  
 و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قویتر از سبائی و مصلحتش مواضع و مخرج مواد غلیظه  
 سینه است و مضر و درین مصلحتش سرکه و ترشها است و طلا اجزای لطیفه کل و با سرکه جهت جرب و فطول و دفع  
 جمیع اجزای او جهت خزان و دفع قمل نافع است و قسمی از بری که میساق و کوچک و پر خارا است خرم نامند و محل و  
 است و صغیر خرف را بفارسی که گزند نامند و انشا الله که خواهد شد خرد و در آن حیوانی است شنبی بزرگ  
 و در آن بسیار از آن که چکر مثل مار کوچکی است و با او در شش باریک و طولانی و در عرض روزی بزرگ و بالوان  
 خلفه میگرد و در طبعستان با چکر و در اصفهان مال مانی نامند و از جمله سموم است و در خانه ها و کوه ها یافت میشود  
 و در آن گرم و خشک و لایق دل او که در آن سیاه سست باشد جهت تب بر و طلا ای جلد حرق او با سولفس کلس  
 و جهت است بحدیکه از قطعه و ترسب تمام گردد و امکان نون او جهت تقریب با صره و سرگین او جهت میاض و حله چشم

در ضما و در جهت شکره در غنچه انار سفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بتراب میباشد و این را  
 فرموده که ضما و پیچ و گوشت اوموی را می برد و تکیس کردن بر بازوی راست پیچ باه و شهوة جماع است و پخته و  
 تکیس بهره است که تریب کرده او باشد بر کمر شخصی باعث شده قوۀ جماع است و از محمد بن احمد نقل نموده که خوردن  
 تر اظا چشم راست او که خشک کرده باشد با آب سداب البته قاطع منی است و یک تیر اظا چشم چپ او با آب تخم سیاه  
 مطبوخ و دو استار روغن گاو نبات محک باه و منخن کرده است و چون خوردنی را با اسم صاحب عرق الف صید کرد  
 رگ باطل آن ادراسه موضع را شکاف رگ را با اسم صاحب عرق قطع کرده بعد از آن با دست ریزه نمایند بدون الی بالحق  
 و غن آن علت شود و گویند مجرب است و مگر بصحت رسیده خوردن گوشت دمنق اومورث خدام است حریم باغی سی  
 اناب پرست گویند و او حیوانیت شبیه برشش و دناش بلند و موی و افشان و نظره همیشه با قلاب در چهارم گرم  
 و خشک و از جمله سموم و خون مانع روئیدن موی که کهنه باشد و رانق انار جلد و طلائی آب مطبوخ او رنگ بدن را بپزند  
 و در زیر میارد و گوشت اومورث سل و دق است و یکدسم او کشته و حر جوان غن بی بالی و در جوفه که  
 شده حر در البقر حرز القوار حرق الحمار حرز الحمار است حر جمل غن بزرگ است حرش  
 بنا و مثله مارهای است حرش الحمار بنف اندلس جلوب را نامند حر بضم حاء خاک خالص و یکدسم و غن  
 خاک سنگ زار است حر قه طمائی که بفارسی گاهی گویند حر مل امیض و حر مل عربی تسمی حر مل  
 است و مذکور شد حر مل عین سیاه است و آنچه کون در ایام او متغیر شده باشد حریط اسم عربی ازاد  
 وخت است حرمانه اسم بنی بر باقن است که بر نیل نیز گویند حرشا و حرشما بنشین و بنا و خند و دل بر  
 است حرص نشان است حریر ابرشیم است حر فغان اسم سنگ است حر ب طلح  
 است حراب اسم عربی اشتغارا است حر الشیطان علف الطیال است حر به بو عجب  
 بطرس است حر اسبانی و بری میباشد و از مطلق او مراد است که او را زدن از ان نام  
 گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن بار یکتر و ساقهای او بار یکتر و شعله بالایی که ساق میشود و قبه او شبیه قبه خور  
 بری و مایل بر روی و چشمش عریض مایل بطول و منظم و با نظریه و برش شبیه بر برگ شتر و از آن بسیار ریزه تر  
 و چشمش شبیه سفید و بالند که تندی و طعم او بدستور برگ مرکب از طعم زردک و رازیانه و صبار نخت و سعید حجاز  
 و این تکیه گویند که در طبستان او را جعفری نامند و ظاهر جعفری تسمی از بری او میباشد و خاک که مشا ه شده در آن  
 دویم گرم و خشک و باضم و در بول و حیض و کاسریله و موطس و جبهه و غن سم بارد و بولمان و تقویه معدن  
 بارد و مانع و مضر و در جوب و بنور و در جوب و درین و مصلحش سووق است و آب سرد و کاسنی و تر تریخ  
 بقول بارده است حر او بری و حره نیز گویند و تسمی میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند که است







۵۴  
او جهت تو باد غرغره او جهت دوم از زمین و باروغ کل جهت در گوشت مفید و مغیر و مصطح نبات و حتی شش و قند و غیره  
تا در درم است **حشیشة** اسم اصطلاحی قند است **حشیشة** که گیاه است بنشیند بگلزار و برش  
شبه عسل از آن بر گز در آرد و در گرم و خشک محلول لطیف و ضار و او جهت دهم و فرج شهیدیه نام است  
**حشیشة العلی** این که در گوشت که او را در کیلان خشت نامند و از جمله پودنه است و در مازندران اوجی گویند و  
آن شیشه نشویند و بایل بسیار است و خوشبو است و با نجاصت اخراج راوی در حلق مانده نماید و در بسیار افعال قویتر  
از اقامه و درخ است **حشیشة** القرب صام و با است و بنشیند بگلزار و بلامیون است **حشیشة الکلب**  
از سیوان **حشیشة** البرص گیاه اظطلال است **حشیشة** الحرام اسمی است که است **حشیشة**  
**الطحال** **حشیشة** الدود است و قوتند ریون است و حیوانی را نیز این اسم اجزا نمند که در قدیم مشهور باری  
دار بدن بوده و افعال بسیار و بیخ اند **حشیشة** السحرا و **حشیشة** اللیج اسم است **حشیشة** المر  
بنفش نام گیاه و در عراق مراد از آن گیاه است که یک راوغ میکند و در بلستان یک و او را ش گویند و  
قسمی از دوشش شمرده اند **حشیشة** المعادن گیاه است سفید و صلب و قویست و چون شکسته شود اجزای او ریزه  
میکرد و باروغ چون مستعمل گردد و شکله او بر طرف غشود و در شش مندر نامند و داخل ضادات ملوک میکنند و او  
جالی و مورث صحت و طراوت است **حشیشة** الاورام در ریون است **حشیشة** السلطان چون ابغی  
است **حشیشة** الاسد اسم است **حشیشة** السعال ریون است **حشیشة** الارغی  
ملیکی است **حشیشة** السنور یا در بنجریه است **حشیشة** شفا قتل است الحار مع الصا و  
حصرم که اول در پنج ثالث بفارسی غوره نامند و آن که در نارس سبز و در اول دوم سرد و در آخران  
و عصاره آن سرد و خشک و طبعی حرارت خون و صفرا و قاع و صفرا و قاع و عصاره بلغم معده و مقوی جلده بدن  
و حاسب طبع و مانع القباب مواد و مانع سستی اعصاب تشنگی و ضار جهت خوشبو کردن عرق و پوشش بدن  
و خارش و سستی بدن مانع و ضعف معده و سپرز مفرط و موله ریل و نفخ و مورث غشی و بعضی از جهت  
کشیف و ملحن و لغند و امینون و اخیر و پیش ریاض ترشی ترنج است و در بنجریه قاطع تشنگی و مسکن حرارت  
التهاب معده و جهت اسهال مزاری و بر الخشخاش است و جهت بنین و تقویت اعصاب و صفراوی و دفع خار  
در دفع قبول مواد و بارب انار و خوشش جهت پ صفراوی موجب و عصاره او که در اقباب خشک کرده باشند همین  
دارد و جهت خنق و درم جنه و قی الدم و رعان و سقوط نبات و قلع و عطل او آب گندنا جهت تخفیف و اسیر  
در جهت تنقید و اصلاح رحم نامند و با سر که جهت نواصیر و جگر گوش و غرغره او جهت درم حلق و جهت  
او جهت اسیر سیلان طریبات رحم و اکتال او جهت مود انتشار و نشویند اجنان و ناکل مفید آبه او را زایل نخل



است الحار مع الفاء و غیره حصار اسم عربی بردی است حفری یعنی حاکم و سکون فاسم روده است  
 که بفارسی شیردان و هزارخانه گویند حقوق بقان اسم اقله الجمعا است تحقیق اسم مات است حقیق  
 قوسی اسم ترکی خاوند است حطیه در گیلان بخاوند و در اصفهان سنبله نامند و از جرب مود است و  
 قوتش تا دو سال باقی است در اول دویم گرم و در اول خشک و در ای عالی منصف و ملین و محلی و بی و در جرب  
 و قوی ریه و یاربوبات فضلیه و با عمل چون طبع با بیهل و منقی اعصاب جهت مواجسته سینه و سر و در بود و اسیر  
 و اورام باطنی و مطبوخ و با تریندی و با بیهل و آب و با عمل بقوام و در جهت و در سینه و قوتش آن بود  
 ضیق النفس با آب پرسیا و نشان چوب جلوبش طول طبع او جهت تسهیل ولادت و اسهال و شیمه و متقیه رحم و ضایع  
 جهت اورام حطیه ظاهری و باطنی و درم سپرز و درم درم و ریختن موسیه و کچی نافع و شقاق با دانه و سوختگی گوش  
 و سقفه دخی که کلفت و سایر انار و حنظل و جهت رفع چرک و در غیری رنگه خسار و با مویز جهت  
 منع تولد قمل و قمل و در کلاب جهت دمو و سلق و حره و تقایای و درم چشمه دارد با لوره محلی طحال و با بیهل  
 جهت کشودن دمل و بار و غن گل سسره و سر که دارد و جهت اورام صاره و با عمل بیت بارده و مداومت خوردن  
 او که با شش شش با دام دارد گندم و شکر و با عمل سرشته باشد جهت تمکین بدن و اصلاح کرده نبات موز و صندل  
 و مغش و مضر انشیاف و درم و غلط غلیظه و مصلحتش کجی و ایسون و قدر شربت از گیاه اواده و درم و از تخم و با بیهل و درم  
 و درم شش شش کتان نبات او موله خون و جهت در دگر و حکم و سردی مثانه و قطیر البول و در درم و ضایع جهت قوت موسیه  
 نافع است و در غن او که از تخم او که گرم و تند و محلی و ملطف و ملین و صلابات و منصف و با جهت نخاله و درم و قوت  
 رخسار و با موم جهت شقاق و با دانه کلفت جهت جلای بشزه موثر است حطیه جبری است بخند سیاه لون و ترش  
 طعم که درین از بزرگ رفتی که تیز و گداشته باشد ترتیب میدهند و با شش قلیق و ترش مثل خورشید انگور و دانه شش  
 مثل غب الثلب و گش مانند برگ تاک است و اشامیدن و با آب سرد جهت ترش و صفا از آله خسار و التهاب معده و سیدیل  
 و قدر ترش و با بیهل و درم است حطیه بای موده قیل از بای تخانی و با و بعد از آن دوا نیست نهی و ششی شبیه  
 بسور بخان و درم گرم و خشک و سهل و منع خام و اقسام گرم و اخلاط غلیظه و متوی بدن و جهت نفوس و در منافص و  
 از ترش تا درم و مضر سپرز و مصلحتش کثیر و کاسنی است حطیه از عی از بزرگی است که از جرب و اشلال  
 آب میدهند و در اصفهان شمس از زیر نامند در اول گرم و در دوم خشک و بیهل و درم و با عمل و سر که گشته اقسام  
 و چون است و روز نبوشند و شش تن بر با حق و جهت از بزرگی کردن با ششهای او که با شش از رخته باشند  
 و با عمل و چون است و با بیهل و جهت شش زیاد شدن و درم خود نافع است حطیه گیاهی است و قوتش  
 و جهت و مضر و میده و گش بسیار با بیهل و جهت در ششهای او که گش و رتبه و بیهل و جهت و درم و با جهت

است در سیموم سرد خشک ضما و اب و بار و گندم جهت استحکام عضوشک و کوپنکی و وضع او با جهت خارش  
گفت مفید و مانع زیاد شدن آن جهت سیلان زرد و اب مفید است حلیقیت بناشته توانی بد از برای سخت  
و قبل از آن اعم صانع انجمن است و او را احلیقیت طبیب گویند و منتن و غیر صانع که بر دیر و پشت و گویند از انجمن  
سپاه حاصل میشود و بفارسی گاه گویند طبیب قسم مفید آن که مشهور بکوبه بر است و بهترین اقسام است و چوب او مایل  
سبزه و صاف و تند بر با این صفت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و در چهارم گرم در دو دم خشک و ترش است  
سال باقیست و منتن او در سیموم خشک بوی او شبیه بوی گندم و آب نبات گرم و با طعمی تند و تریاقت او غالب بفارسی افزون  
دو راصفا ان گشت گنده مانند و اقسام آن قاتل جنین و غرغره ان بحمل قوی و در بر بول و حیض و جاذب خون بظاهر  
جلد و مبین جهت تحلیل ریاح و غرغره و تفقد تب و در در رطوبات و در در مفاصل و گرم کردن پروام و سنگ دیوانه و اسهال  
رطوبی و مضمون سبکی و طبعی و فالجی و امراض با دماغی و غده الصورت و خشونت خلق و سوخته طبعی و غرغره اقسام گرم موده  
و طبع غریز بوی و باز در ده تخم مرغ و باز در ده تخم مرغ جهت سرد خشک و در پهلوی با انجیر جهت یرقان سکه و با تراب و فلفل  
و سداب جهت کزانه با سکنجبین جهت جو شیر و آب خاکستر دایب جهت شکان و عضل و با و فلفل جهت کشودن حیض  
و با تراب جهت امراض عده و با شیر و خلیقا جهت گزیدن سنگ دیوانه و با آب با تراب جهت زنجیرک و دملات یا سینه  
و با فو الفی جهت اسهال رطوبی و با او دیدن ساسه جهت بزدت موده و جگر و سپرز و استقا و سنتی و بن و دودی  
و خیار و صفاد و جهت دار اشک و دندان گرم خورده و در زانیه و او و طلا و در خارجه جهت تسکین درد دندان و تخم  
گزیده سنگ یوانه و منقعهات پروام و منقعهات بیکان زهره و او مانند ان و با و در غن زیتون جهت گرم کردن عروق و با و در  
جهت نایل و غده و با انجیر و در کجهت ترم و با و در کجان جهت برون گوشت زیاد و گرمی سنگون شود و گدازش او در  
احلیل جهت فوط شدید و استحصال او با غسل جهت قوه با و در زولی آب و بیاض و نظره و مضمضه طنج او با انجیر و زونا  
جهت درد دندان گرم خورده و گدازش او بر او را مضمضه بیدار شکان غن از جهت اخراج اجزاء جنینه و غرغره او با غسل  
جهت گرم لپات و با سر که جهت اخراج زلوی و حلق و بخور و جمل او جهت اخراج جنین میت و سبتن او و پارچه و گدازش  
آن و در کرب طنج و گون گرم در آن موضع و فرغ و باعث که تخم پروام موضع و بر دستور بر هر چه بماند پروام از آن گرم  
شود و نظره و شش اندازد او در در غن زیتون جهت گرمی که در گوشت و دوی و طین نافع و مفر دماغ و جگر و خنجر  
انارین و دمنون و مضر سف و مضمضه کشیده بوی او مضر و درین مضمضه و نیل و آب سبت و در شربت صندل و انار  
او در شربت اسهال و قوی و در خارش مینی و مضمضه آب و سرد و سبب صندل و در شربت شش زنجیر و سبب تا نیم مقدار  
و در شربت جاذب و سبب و گویند بلورن و خردش کوخ انجمن ان باشد بل اوست حلیقوب بفت بنی گیاه  
ششیری و پر شاخ و بسیار گرم و شبعها از که با رسته و بر شش که جگر از بار و در و مضر و شش و کیری

زینت ثمری ماده او خوشه تخم دارد و تخم آن بطن کویکتر و بر دود و هم بسته دست و با رطوبت و قمر نوع نرا و بخلات  
 آن کویکتر و مستقیم و تلخ اود و عدد دست بر قهر تخم کویکتری است و دیگری صلب هم بسته مثل خصیه حیرانات  
 در دوم گرم و خشک و محکم او را بار و ده و طبع طبعی و سی متعال از آب مطبوخ او سهل رطوبت مایه و مره صفرا و حمل  
 بر کوزه بعد از ظهر و خوردن پنج صلب آن باعث حمل بختر و شامیدن حمل تر از آن باعث حمل پسر است با  
 حلقه زدن نخست اول و ثانی اسم کل حیوان خداست و بری و بگری و چرخ می باشد و اعلم از صفت آن مخصوص حلقه  
 حریفان حیوان است و شمع و روغ و اطفال الطیف و خف الزراب و زفر و انشیر و صدف و درید و نطاح و غیره از انواع  
 حلقه زدن و حلقه حریفی و در دوم گرم و سرد و خشک و خواص آن در صدف و شمع و انشیر و زفر و در کوشش او درم  
 گرم سرد و تر و بسک در صفر و حمل و حلقه زدن که از آن است که بر دست طیف و الطیف و در سیرک الاستحاله بخون صالح است  
 در جهت خدام و جرب و حلقه زدن سودا نافع است و کوشش حلقه زدن مولد بطن و سرد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و خفا و آ  
 او جاد و بیکان و امثال آن از بدن جهت تحلیل رطوبات سودا و القبه و قرح و درم نفوس و جذب و بر برگ و دیوار گزیده و در  
 طای رطوبت او که بسوزن سودا کرده و نزدیک تشنه و شسته گرفته باشند باوصاف و صبر با سودا و سرشته جهت التیم جراحات  
 خفیه و تحلیل او را در منزه او مفید و معیدیل است و کوشش و حلقه مسحق او در حوض و با م و کندن جهت التیم جراحات  
 خصوصاً عصباً و الکمال سوخته مجموع او با عمل جهت زینت آن و حلقه چشم و طلا و جهت جرب متفرج و بهی و جلا دندان با کرم  
 جهت قطع رعان و مالیدن رطوبت او جهت زینت و ریختن مواد و تخم او بر جالی کوشش جهت ورم و زینت رطوبات غایره کوشش  
 و طلا کوشش محرق و با نظران بعد از کندن کوشش و زینت جهت زینت و ریختن آن و زینت و زینت کوشش خام و جهت در و مده  
 و با م جهت قوی و نافع است و گویند بنظرات صلبه را بسیار نرم می سازد و چون کوشش او را با مثل او نشاند و نصف او  
 کبریت و سدس و نمک بایده تقطیر کنند افعال ترب و زینت غایره و با رب عقد کنند حلقه زدن از غی از زینت غایره  
 و بر کش مثل برکت و تون و شیر او جهت تایل و حلقه حرات بری است و حلقه اسم فارسی پنج خاص بری است  
 حلال مصطک حلقه زدن است بضم قاف حلاب لاعیه است و گویند بلباب است حل بفت حجاز  
 زینت است و بفت انگیزان زینت مانند حلاق الشعر زده است حلقه حلال اصل است  
 با کثیر است حلال و بیون اسم دانی باغیا است حلقه ای قبیله اسم فارسی باطفت است  
 از لسی اسم فارسی لاعیه است الحاء مع المیم حاما مالیت بطنی اسم نبات شجرت مشک و زینت غایره  
 با قوتی مانند خوشه و با صلابت و گلشن زینت مثل خیزی سبغ و بر کش شیده بر برگ قان و زینت و زینت  
 بسیار لذت و زینت او در منزه و طوطوس و بهترین قوام است و قسی مایه در ابها می رود و در شام یافت می شود  
 در بهترین زینت است و قوت حاما متاهت سال باقی می ماند و در اول سیوم گرم و خشک و دفع سده زینت

حلقه زدن  
 حلقه زدن



و جگر و مقوی در بول و حیض و سکو و منوم و محلل ریاح و منفی مده و مورت سدر و بطخ او جهت نفوس و درم غزن  
 جگر و ضداد و جهت صداع و قهقش سده و تحلیل ادرام حاره و گزیدن عقرب و بامور جهت درم احشا و بافرجات  
 جهت ورم رحم و با احتمال جهت امراض چشم نافع و منفی مده و مصلحت تخم کزنس و مورت کسل و خواب و مصلحتش و در جینی و قدر  
 شتر شش و درم و بدش بوزن و اسار و ناست با مثل ز قفل و با وج و چون در ابا سید سلس و اجینی عرق کشند  
 و عرق او را با عسل آمیخته و در آفتاب بگذارند و در جمیع افعال و تفویج زیادتی بر غیر میکنند مخصوص بفاوسی خود گویند  
 بری و بستانی میباشد و بری او را گایا شبیه گایا بستانی و تیره تر و کجک تر و ترش مایل بسته و در از باغی است  
 و گرم و خشک تر از بستانی و منفی مده و جگر و سپرز و کلیه و جالی چرب متفرق و قویا و ملین و در امین گوشت و انگبان  
 و با عسل متقی در درم جراثیم و بستانی او بهترین جرب است نزد قهرا و در درم گرم و در او ای خشک تاز به نبرد و در  
 اول تر و قوتش تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و در بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و موی و منفی شش و  
 مسکن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح اکثر الفه او مثله است و آب طبع او با قدری نمک با قوه تقطیع از جگر  
 و منفی مده است سبب کسب ملوچه او در بول است و با نجات جهت در دسینه و قوه شش نافع و با تیره تاز  
 جهت گرگلی او از خشکی باشد و تب با و نباشد و چون آب باشد بجای شیر با آب تاز به نباشد و چون بکشد و بر که  
 خیسانده ناست تا نماند و در آن روز نیز دیگر بخورند جهت کشتن کرم معده و مجرب دانسته اند چون در ابی خیسانند  
 خام نماند و نماند و آب مقوی او را با اندک گسل میوشند جهت اعاده شهوت جماع و یوسین بعد از است چون حریه از آن  
 ترتیب داده با سکر نباشند و در طبع او نباشند جهت اصلاح امراض قهقه و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقده و بهترین ادرام  
 است و خوردن باین دو طعام معین مفید و طبع خود سیاه مسقط خض و منفی حصاة و در فضلات و در افعال قویتر  
 از سفید و با قوت تر با قیه و جهت استفاد و خدام و یرقان سده و سده و جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلاء اقسام او  
 جهت خارش شل و عضاد صداع و رنغ زردی و خسار و سرفه خوار و کلفت و تقویه موی و رنغ بی حسی و امراض مفاصل  
 خوردن برشته او که سر و فنده باشد جهت بواسیر و موزار موده است و رنغی خود که با قهقه بدستوری که در دستورات  
 مذکور است گرفته شود و در سیرم گرم و خشک و با قوت نافذ و نهایت مقوی است و موی جهت تسکین درد دندان و  
 امراض لبه بعد از جهت در دلمای بارده و خدام و قویا و امثال آن نهایت مروت است و بخورد سینه تاز به موله مضور  
 و تقصیر او جهت تحلیل ورم لثه و در دندان نافع است و از خوردن است که چون در اول ملال بعد و تا میل بهر یک از آن که  
 عدد بخورد را مانده و مجرب را در لثه سینه از میان هر دو یا از بالا یا از آن که با جانب عقب میدارند در آخر آن  
 جین تا میل بطرف میشود و منفی مده و مصلحتش و درم ریاح و نفی و قهقه و مصلحتش و جراثیم کونی و  
 و کفقه و درم و جگر و سبب کسب ملوچه او در بول است و با نجات جهت در دسینه و قوه شش نافع و با تیره تاز

اب بعد از تنه و نمودن خود بغایت مضرت **حمض برمی** و بستانی و مای میباشند و بستانی تسبیحی  
 رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او تراکم و تخمش سیاه و بر ارق و در غلافها ریزه مثلث سرخ و تیرگی عود  
 غلامی و نجاری ترشته نامند و تسبیحی انگشش بدون گل منگون میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع اند و در دوم سرد  
 خشک و با قوت قاصد و سکن قی و غنیان صفراوی و شستی و جهت زنج خار و خواش گل خوردن اشالی آن و بر قان  
 و تقویت جگر و التهاب ناف و بجهت اولی طبع و ضما و ایدار و غن کل در غفران جهت قروح شهیدیه و خوردن مصلوح او جهت  
 جراثیم و اسهال و صغیر و مضربه و مصلحش شربت یا دانه شربت یا دانه و در هم و بدش ترشی ترنج و در هم و او را در ک  
 و در دوم خشک قاصد جهت قروح اسهال و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن غرق و برشته او جهت اسهال کبدیه  
 و دومی و صفراوی تعلیق او بر بازی چپ زنانه مانع استن شدن و مضر کرده و سپرد و مصلحش رازیانه و قند و شربت  
 و در هم است و بیخ او جهت سیلان هم و یرقان و اسهال و مکر و صبح و قطع خون حیض و ضما و او جهت متفرق و قنات  
 اخن و در آن سنی از جهت خارش بدن و طلا بخت او با سر که جهت درم سپرد و تعلیق او بر گردن جهت خازیر و اناسین  
 او جهت تقویت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان و سکون مانع است و نسیم بری و رقیق و لورق شبیه ببارنگ در فزه  
 و در شکل شبیه برگ چغندر و سلق چلی نامند و بیخ او را در اسهال و جلیو گویند و در افعال قویتر از بیخ بستانی و بانیات  
 است سرد و ضما و او جهت مفصل و کونکی اعضا و ترس حار مانع و خوردن آب گیاه برگ بخت جهت صغیر و دومی  
 سفید و بیخ او قند کینه قال آب بخت الحیدیه جهت بواسیر مجرب و فیلد آن با مقل از رزق و مردم و غن تخم گمان جهت بواسیر  
 باطنی و بخور او با بیخ جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و نسیم مائی که در کنار باها برید و گیرش باصلت  
 و شبیه بکاسکوست است و نباتش شبیه به بنفوذ و تخمش شبیه به چغندر و سرد و خشک قاصد و حاض البقر نامند و در قوت و فعل  
 نزدیک بستانی و جهت خفقان و غنیان مانع و جهت جرب و جراثیم قروح خفته و اورام حاره و منغ زیاد شدن و در هم مفید  
 و بدش طباط است **اسم** حقیق منطی است و غیر بستانی و زوز است و گیرش شبیه به برگ بستانی و زوز از آن بزرگتر  
 و ساقش برست و باری و زوزی و رنگ برگ او مختلف الوان و خوش منظر و در باغها با بستانا افز و غرس میثا و مشهور است ببلال  
 خطای و در زیر یک عاقتان و در آخر اول سرد و خشک راد و فاسده و مانع در کام و ضما و گیرش جهت سرخگی و تشنه مانع و تخم  
 مقوی و در برشته اند و زنج گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثرا در مضرتان و مصلحش کنیز و شربت یا دانه و در هم و  
 او برست بستانی و زوز و زوزی و که از آب آن و روغن میتوان با مسکه و ترب و او و چوبستانه یا بستانه یا آب سوزنه و زوز  
 مانده باشد و عسل و آب قاصد و خوردن و در مثقال او جهت ریح و غشیه و مانع مانع است و حوام  
 نجاری که زوز نامند و صغیر و خاکی میباشند در آخر دوم گرم و در اول خشک و بار طبع فصلیه و بجهت املی آن بهر خصوصیات  
 برهه بال براده باشد و مقوی کرده و مول خون دمی و سمن و قنطاریه با روده و جهت فایده و تقوه و غشیه و در مثقال

[illegible]

زهر خشک و جهت رنج آید عقل و سحر و مغرور از سورت حراقت و با سر که جهت رنج خون و کباب و کرا و کناشتا خور و خورد  
 جهت صرع و اشتامیدن سم سوخته او بر دوزخ منتقل جهت مسهر و د و ضما و آن جهت شقاق فرمن بار و غن زیتون جهت  
 خازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بیاض آن و بخور رسم او جهت عسر ولادت و با غن غلیظ جهت جنون و ضما و یه  
 جهت رنج آنا و روح و جهت التیام جراحات احتشاک کم خوردن سیدی است و عیسر سر گین تازه او مفتحت حصاة و  
 منحرج جنین و شیمه و نظران و رینی جهت رعایت و بدستور طلاء آن بر پیشانی که با سر که سرشته باشند و همچنین استنشاق  
 خشک و اگر که بر آن باشند خوردن نقیمه او با شراب جهت گردیدن عقرب و تعلیق پوست سیتیانی او بر آب  
 طفل جهت رنج مزه و مزه و چون عقرب گزیده از الی و مگو سس سوار شود بالی صیحه مسکن درو آن و بدستور چون در گوشتش  
 بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث شود و دیشود و جالیوس میگوید که طلاء نطفه سه بار با چهار بار سقوط دانه و با سیر است  
 و چون قضیب او در کوزه آب نهد به بالشت که از آن سجده که قریب بر موقن شود و با بچه در روز غن زیتون طلاء کند جهت رویانیدن  
 موی و دراز کردن و در جنابیت مشرد و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با او و به حاره نخت در حمام شاد و با نیت باعث بزرگی  
 قضیب گردد و در مزاجات شمرده اند و بعضی جهت خشک در جهت تپیدن و مجرب اند و بشیر طلیک بعد از زوبت تدفین کنند  
 و اندکی بخوابند و چون نظرون و عا و و بخار آن باشند خشک کنند و نیم انتقال و با مار الفطر جالب سبال است چشم  
 بنشیند و میم و بضم میم لبنت حمار تمندی است و نظر الی و در این زمانه حمض الالمیر لبنت مغربی خشک است حماض  
 جبلی حماض بری است حماض نهر حماض ستانی است حماض سواتی حماض مای حماض البقریزه گویند  
 حمض اسم مجوعه اشجار است که بوی خوشی داشته باشد و گویند مخصوص نشان است حماض السبت حمار  
 بیان به است حمض الکرمی حمن ری است حمض فز صغیر حماض است شبیه بر که در تنجین  
 ترش و انزائنده حماض الاثرخ ترشی ترنج است حماض الارنب کثوث است حمض الارض  
 خرا لین است حمض نبات جیاست و بجای مجو تر آمده و لغت شام و در بار یک رسم انوار است حماض  
 نوعی از خیمه است حمل و حملان بفارسی برده نامند و در محومند که در مشهور است احمد قالی حمیر اسم عربی  
 ابو خلسا است و کبر حاد اسم ناسبت الحما و مع النون حطل ثر لیا بیت بقدر نهد و این بسیار  
 که یکی در نبات تخمی و نبات شبیه نبات نهد و اندک برکش از آن که چکر و شبیه و اندرون زرد او بدست و آنچه در بوی  
 نظر باشد از جود سحر و شوم او ما و امی در پوست باشد و توشن تا چهار سال باقی است و آنچه برودن او رده باشند  
 تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوی که کثیر انفر گرفته باشند و ستم است و در اول چهارم گرم در آخر خشک  
 و مسهل سودا و ملغم غلیظ و مستح انواه عروق و مسقط حین و قائل آن و جاذب اخلاط و غنق بدن و جهت فایده و ام  
 بارده و ماغی و اعصابی و عرق النسا و مفاصل و نرلات فرمونه غلیظ جسم و سینه و عسر النفس انتهای و برودن

حماض  
 حماض







رنگ چوب و آب بیدار جهت شفق از من در روز از چوب و بر چوب و صد بن جهت منع ریختن بر او چشم خضر صابون  
 با آب شیر مرشته باشند با قطران در درغن زیتون جهت ریاندن شود با گل حرن جهت نق و قبله بازفت در درغن  
 گل جهت قروح سرد با برگ گردگان با ناصف جهت تنفیه و حنوزه و تنقیه و صدمه ریخی و ملغی حرن و بستر با آب و نمک  
 نبات نامی و موثر در دروغ جهت تنفیه قروح و خوردن تخم او و قندریک متقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ نبات  
 نامی و گل متدل لطیف و کینه تقال با سده و قندریک و عسل جهت نزلات و انول و صدمه و تنفیه رطوبات و طلالی  
 جهت التیام قروح و دروغ خاق و نبات و امراض دماغی و عصبان و دروغ عصاب و با سرکه جهت درد سرد با موم و دروغ  
 گل سحر جهت درد پهلوی و کنگی اعضا و با دود مخصوص سیر جهت درد و در آن و کد استن او در میان موی  
 مانع گرم زدگی و برگ او را نیز صاحب اثر دانسته اند و دروغ گل چاک که در این کافیه نامند بستر و دروغ گل کرم و  
 روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده خارش و پیش دروغ مزخوش و دروغ خا که از جلد کباب  
 است در دست نانی مذکور است حنطه رومی خدر و سلاست حواء قریش خرا از الصم است  
 حواء مجنون نبات مهر و است حنطه و حنطه نبات اندر حسنیة الزجاج است حواء  
 الزجاج نبات مهر و است الحواء مع اللوا و حور برار هله و بضم حاء و زاء و حاء زاده از جمله اشجار  
 است قریب بدخت خراب گشش مثل برگ پید و از آن بار کثیر و دراز تر و دانه او مانند گندم و نبات اندر سوس و له  
 مانند گلشن خوشبو و بوی در می باشد و صمغ اومی از آن گنبد که با است و باری و دخت نور مانند آن پوست است  
 که گمان گران و غیره استخوانند دخت رومی از بزرگتر و گشش دراز تر از بطنی است و بطنی او بصری و در اول گرم و در  
 خشک و کینه تقال از پوست جهت عرق النساء و قنطریک بول نامی و قنطریک حل زنا است و برگ او نیز همین گوارد گرم تر  
 از پوست او و قطره از جهت درد گشش مفید و احتمال شرمه مازة با عسل جهت عشاوه مفید و نظری که از حوالی او و  
 بی غاید است و رومی او را نبات مبار و رس و سیرم گرم و در اول خشک و رومی که از پوست و شاخ او کثیر  
 قوی و در فعال قریب بر درغن نبات و زجج است و از آن سوس آند و مشهور بر درغن که با است و گلشن قاطع زرق  
 الکد جمع اعضا و ضما و گشش با سرکه جهت نفوس از زجج او پس حمل و تخم او جهت من سیدان رطوبات مجده  
 و اما حنطقان و عرق النساء و قنطریک سده با سرکه جهت صرع شرابا نامی و قنطریک متقال و بطنی حوب و حنطه  
 قروح و الکد است حواصل از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او بوستین تر قیبه بیدار  
 و پرنسیدان موافق محروم و رنگ گشت غلیظه و در سیر و صمغ و مصلح هر با حنطه با دود و چینی و او و دیر جاره متادل  
 نمودن است و دروغ او محلل و ملین و مقوی عصاب و جهت دردهای بارده نامی و در درون پیغام او جهت قوی  
 و مقص مفید حوض تب است حوم تر بنده است حوت نیک است حور منهدی مریح است حواء

حواء  
 حواء

حومانه اسمی طریقت است حواری اردکنند بسیار نرم و سفید است **حوصم** اسم عربی است  
حوارن طریقت است حوصم از حوصم است حوصم بادریغ است **حوب** شیرین بوی است احامع الیا حوب  
نباری مارگویند و اقسام میباشد در آن سیموم گرم و خشک و در غایت بخت و در خدام قوی الاثر و خواص مذکور  
شد چون ده عدد و سیاه را با چهار رطل روغن زیتون یا کچند در ظرف مس کرده سرازامد و در کند که بخار بیرون  
نزد و پس بچینانند تا مبراشود و طلا آن جهت قباد است و خواص سخن دور و یابیدن و در از کز آن شود و تحیل خاثر و در  
خدا موجب دانسته اند و صمد خاکستر مار خاکی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تون حمام سوزانده باشد و در  
باروغن زیتون جهت تحیل خاثر و در باس که جهت دار التعلق دار الحیة و الکمال با غسل نیابت مقوی با صبر و مداومت  
پوست سوخته را باروغن تخم کتان که چند روز فروج نموده گذاشته باشد جهت در جمعیر کند بسیار و شرف قطره مطبوخ  
پوست او که در شراب چشاییده باشد جهت درد گوش و مضمضه چشاییده او در سر که جهت درد دندان و تعلیق  
دندان که در حال حیرة او کنده باشد و بستر تعلیق او جهت رفع تب و رفع تاف و اطمینان و در بخر اطمینان گویند که چون  
شکم مار را از سر تا پا شکافته اشتاء از او بیرون کرده از آن سیموم خشک که با بخیل مانده نرم کرده باشد مخلوط  
محل شق را دوخته و در آتش گذارند تا بچند شود پیش سیموم را بر برص ضما و کرده بعد از کینه بماند و در کینه بماند و کینه  
زایل کند و موجب است در روغن که در دندان مار و سر و زهره او چشاییده باشد طلا او جهت خدام و تا میل سر  
الاثر است و این لدول از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ کس کفر نیست و از موم قار است  
و تعلیق سبب است و مار شاد خدا جهت رفع تب غلبه موثر و تعلیق سبب الحیة که عبات از پوست است که مار بر سال می اندازد  
بر درک زمان موجب سرعت ولادت و بخور او مسقط جنین و مخفف دانه بود و سیموم را چون با سر که و بوره  
سایده طلا کنند جهت رفع برص تازه موجب دانسته اند و الکمالی چه با ناراض نرول است و سیموم غذا نیست  
که از روغن دمان گرم میسازند و نباری چکان گویند غلیظ و دیر میخورد و کثیر غذا و سیموم و سمن و مصلحتش سر که و غسل است  
حی البنت کسیران زیت است حیوه الکوی نظران است حیصل با دخیان است حیفا خشک از جاف  
است حیومیون اسم یونانی و نلی است حیوکس طین جیاست حی العالم ابرون است الحار  
مع الالف خاتق الثیر گویند مازین سیاه است و بعضی را اعتقاد اند که در سیموم تعلیق است و این  
الدول کل صواب دانسته و موافق مالایست و صاحب تذکره گویند که آن گیاه نیست غیر از یون که برش شبیه برگ  
قشاد از آن کو خیزد و با خشونت دانه عدد و چهار عدد دانه نمیشود و ساقش بقدر شیری و در شش شبیه دم عقرب و دانه  
مثل شیشه در چهارم سر و خشک از موم قار و تاثیر او در سباع اسرعه و مقاربت کنند و عقرب و در اطایه زار  
اورام حاره و مسکن در چشم و مسقط دانه بود و نیز در سیموم دانسته است بعد و خفاق و تریاقی او که انیسوس

حی البنت کسیران



و بسوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن فرورده کرم غلیظ و بر سفیم و مقوی کرده است و نان کرم  
 مسخن و محضط مطب سده و خائیدن او جهت رفع کندی دندان مرشرد نان سده و مطب بدن و نازده او سریه ال  
 و خشک و بر سفیم و محضط اوقام او سرشتشکی و بار از یانه و زیره و حله و سیاه و انشمنی مفتوح و محضط و محمل ریاح  
 و با ششاش منوم و سجاد و ارباعت سده و نیکو و نان جو سیرین الهضم تر از نان برنج و میرد و فیل الهذا و جهت  
 انبساط و پهای حاره که بی صفت سده و با نان و مورت و نوج و بر و دین و فطاح است و مصلحت با السهل و مرق گوشت  
 و نان برنج سده و دو سیاه و خشک مطب سده و مقوی بدن و کثیر الهذا و جهت اسهال صفراوی و دو کرم و نیکو کردن رنگ  
 رخا و مورت و نان گندم و برنج و جو که با شکر تربیب و هند بد و نان روغن بهتر از اقام نه است و باعث سرعت هضم آن  
 و نان اردنخود و با قلا و بلوط از نان بطی الهضم و سده و فیل الهذا و قانق با ترشی نبات مفرد و مصلح او روغن شیرین  
**خبر الطایف** نان سباجی قین است که بر سده و سیرین استی نرند قانق و سیرین الاخذار و موافق اسهال و برای  
 است **خبر الفرفی** نایت که بر سده و تا بیزند و رقیق نباشد و مشهور کماج است جهت قنایین و صاحبان اعمال  
 شانه مزاق است **خبر الحله** نایت که بر سده و سنگ سرخ کرده و اخلاط بیزند و مشهور زبان سنگ است و بهتر از نان سباج  
 است **خبر الجواری** نایت که در کرفن بسوس بسیار مایه کرده باشند بهتر از اقام دیگر است **خبر السمید**  
 نایت که در کرفن بسوس مایه کرده باشند کثیر الهذا و مشهور نان سیده است سیرین الاخذار و مورت سنگ کرده  
 و سده و مصلحتش انیسون و دراز یانه و سکینین نروری و شکر است **خبر الحشکار** نایت که گندم را ناسته  
 و سیرین کرفن تربیب و هند سیرین الاخذار و غیر سده و در بعضی افزون طبع و موله نون سده و در بعضی بدن و مورت  
 و اسیر و جرب و مصلحتش مشهور و غنها و شیر تازه است **خبر الکک** نان سیده و دانسته است و بقایات  
 ناسته غلیظ و سده و طلائی و محمل و منفع و جهت در مفاصل نافع است **خبر الطایون** نایت که کرفن بسوس مایه  
 کرده رقیق و بار روغن تربیب و هند و مشهور یک سده است و بر سفیم و کثیر الهذا و مفر و روغن و سده و موله خلط منق است  
**خبر القطایف** نان روغن دار است که مایه در کرفن بسوس کرده باشند در قوه مثل کیم و بهتر از اوست  
**خبار می** و جنب خطی است و بفارسی نان کلان و بزرگ و بزرگ اسم کاجی و در مازند نان گیه او را بخندک  
 ناسته و سبانی و بخوا است و بر می او را بفارسی خیر و گویند از مطلق او را بر می است که شش سیرین و بزرگ و کیم  
 و سرخ مایل به تیرگی و شش مایل سیاه و در روغن و در سطر او بقوی و نبات او که بزرگ از خطی و رادل سرد تر و گویند  
 در دویم و با بوزنه و قوه متعادله و طبع و لطیف تر از نان و خیا و در بول و سفیم و در اوع و منفع سده و دیگر طایف  
 و طبع شام او با شکر جهت جرب و قرحه امعاء و حرقه شانه و بول و بجه الهربت و در سیرین و در قانق و طبع بزرگ و نافع  
 و جهت او دینه قانق و در کرده و مضاد و جهت او رام حاد و سنگی امعاء و با یک جهت نر و سفیم و بر می و کیم جهت نر



چنانچه تا وقت روشن بسوزد و با حرن با بی و عمل لعوق بهازند و هر روز یک دو انگشت از آن شاد و نمایند چنانچه صاف کردن و از  
 و تقویت بدن بیک سر خسار و اخراج قنطاریت بدن بیدار است و هرگاه در دروغ بپوشانند و با عمل سحر کنند  
 به ستور و چون آثار دارد **خجلت النحاس** نقل مس است و در وقت قریب بخت الحیدر و طلف و جالی و خوردن  
 سم قاتل آرد و در چشم و زخمها استعمال است **خجلت الرصاص** نقل قلعی است نبات قابض و منقول آرد  
 البیاض جرات چشم و تقویت با صره و منقح و منقح بود چشم منقح است **خجلت القصیه** نقل قنطاریت است و لطیف و قوی  
 القبط و طلاء و قنطاریت و منقح و منقح بود اسیر و نو البیاض جرات باغ است **خجلت الذهب** نقل طلا است  
 لطیف تر از همه و در افعال قوی تر از خجلت فضه و طلاء و با آب جیت دفع بد و زیر بغل و کچران مجرب و در افعال آب مناسب است  
**خلیض** اسم کلی است و در دانه کور **خلیض البیض** بفاغی گفته اند و با سبزه و مالک و کونید که از انقذ او و بر منقح و مد  
 و مولد غلط علیه و در اجنبی و خولجان و او و با سبزه و قوی باه است **خضار** می خنجر خطی است خنجر المیزاب است  
**خنجر القمر** و در لوت الکبر است خنجر رومی خنجر الکمل است خنجر المیزاب است خنجر رومی است خنجر المیزاب است  
 نباتیت که بگوشتش افتاب و در کینه و خنجر می شتی از دست خنجر شرقی نباته است است خنجر الکمل است  
 مخوم است خنجر حرق بقدر الحفا است خنجر نباته است سرگین است و از مطلق او و سرگین گاد است و در اوشا  
 نه کوشه و شومنه اهل خطا منی بزرگ و بد ستور خان و خنجر و ان اند و آن اسم رومی است که بفارسی رخ نماند بقدر  
 که گدنی و از آن بزرگتر باشد و طعم او اکثر اوقات فیل است و در بلا و با من چین و در پنج یا نه میشود و از استخوان پستانی  
 او جبهه ملک قدح می سازند و خاصیت او است که چون بیابا طعام سموم گذاردن عرق کند و بچین است سایر استخوان او و  
 الدوله گوید این شش اهری شک است و همین اثر را بجهت او بیان نموده و گوید جبهه اسهال نیز نباتت نافع و مولد  
 گوید که در سرنیاب یافت میشود و خوردن بجهت او بقدر ده درم جبهه حکم جرب و سده و بکاف و بخر و استخوان و با عت افتاد  
 مصرع است و در بل و جبهه رنج آثار سکه ان او جبهه بر اسیر ضاد امفید است **الخار مع الدال و غیره**  
 خدر لقی عکوت است خدر **الرجال** نر را اینج است خرنوب است و بری می باشد و سبانی او و چشم  
 یکی از خرنوب می گویند و خت او بقدر دخت گردگان و بر گش مستدیر و با غلظت و گشش و بی و غلاف او بقدر شیرین است  
 و چشم و دانه او شیرین با قلی و از آن در شام و صرب می سازند و در اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرین از سایر شیرینها  
 از دست و شش و جفن دارد و بر گش نرم و با بل بد و بر غلاف تر شش شیرین با قلی و از آن در شام و دانه او  
 بقدر شیرین ششین طعم و در شکان کرانه گویند و در ماندران و کیلان لازمی نامند تا هر دو قسم سهل و بزرگ و بزرگ و  
 از حرارت و برودت معتدل و در ویم خنجر شیرین و با بل بجات و دانه او سرد و خشک است با قابض و مغزی بدن و در  
 از ضاد و جبهه و در نقطه و امثال آن و با بل و خوردن تازه خرنوب می که از امثال گفته شده باشد و می خنجر و بزرگ

خنجر الکمل  
 خنجر المیزاب  
 خنجر رومی  
 خنجر الکمل  
 خنجر المیزاب  
 خنجر رومی



موانع و مصالح و بادیه جهت فوق و تحین بدن و چون داخل شیر کند شیر را لید کند داشته باشد و در وجهه سر نه فرغش موجب  
 دانستد و بخش مجلل او را و جهت بر وزن مقد و وزن الدم نافع و منفرسته و محقق اعضا و مصلحتش بهمانه و نبات و پیش  
 بوزن او از هر یک از تر و طرا و نیت و منقص قدر ترشش تا چند هم است **خرنوب** بیطبی غریبات جنس بر است و آن در وجه  
 بیاض است و جهت شیمی شبیه به خرنوب است و غار دارد و ترشش کو چکتر و بکیم بسیار قایق از آنرا و سبط و امیخان نامند و قسمی تر  
 غایتست و قدر زردی و شاخهای در پرانده و خارها او تند و زنده و گلشن زرد و سرخ و داغدار و نارنجیست بکرده و کوچکی در  
 توپین گیاه او را و کرماند و در آن خرنوب بیطبی نوع اخیر است در دویم سرد و خشک بسیار قایق و تقوی مده و قایق  
 خون بر عضوی حال پس بهال و جهت بر نان منقص و منع او از حیض و بواسیر و مضغه و سنون و جهت در دندان و استحکام آن بود  
 پنج جات او قایق دندان گرم خورده است و محتاج آنکه کندن نیست و چون با غا خضاب آن سفیدی و باعث درازدوی و تقویه  
 آن در لکها او بر بدن جهت اعیان تقویه اعضا و ترشش و چون خرنوب بری گویند و در آب بنمایند و جامه رنگین را با و ترشش باعث نبات  
 رنگه او میشود و موجب است و آب او با بر منقوی اجساد و نبات کشنده ساهد است **خرنوب** الشوک خرنوب مزجی خرنوب  
 بری و خرنوب بیطبی است **خرنوب** مصری و خرنوب قبطی هر دو است **خرنوب** الحضر بر ناغور است **خرنوب**  
**صید** لانی و خرنوب می است **خرنوب** میله می خرنوب میله می خرنوب میله می است **خرنوب** اسم جنس خرنوب است و گویند خرنوب  
 بری است **خرنوب** اسم فارسی خرنوب است **خرنوب** اسم گلی است که بهشت برین است و از آن کو چکتر و ترشش و در  
 اساق و گلشن زرد و قسمی زردی و در آن ترکی قوی نامند و بخش بر در و سرخ و قسمی گلی گویند که ترشش زرد و ترشش غریزه  
 و سرخ و منظم و سفید او را اسفند سفید گویند و آن حرف ابیض است و در کور شد و در آن خرنوب مطلق نوع سرخ است  
 در او ایلام گرم و خشک جاذبه خلط از غنی بدن و باضم و محلل و طبوبات داغ و مده و سایر اعضا و منقح سدد و در فضلات  
 و منقح حصه و در ریجی و غنی و دیگر و سیر و در غنی سیان و امر اضطرار و در دماغی و نیدر هم از تخم او با شراب جهت سرد و  
 و تقویه باه و با غسل جهت بر بوسعال و طوبی و گرم مده و تب طبعی و سودا و دما و جهت نفوس و ترشش و عرق النساء و در  
 سیر و خرنوب سواد و ظاهر بدن و از آن دار التعلب با غسل به سیر با سیر و روغن جهت تصفیه رخسار و از آن رنگه خون و در  
 و در چشم و بار که جهت بر مقرر و زبای غریز و برینیا فی جهت تراباره و در و سر بار و در ریجی و فاج و در استرخا و با  
 روغن طلا کردن او بر شیب جهت نوزاد مجرب و با سبک و آب که جهت خنایر و با او و بر سبب جهت احرام صلبه و سودا و  
 و بر وجه و غره او با مال العسل جهت درم تحت زبان و خسته و غریزه و قیبه و در نقل زبان و در استرخا و در و در سبب  
 سودا و عسل جهت آتیه مصرع و صاحب غشی اخلاق جسم و قیله او با انجیر جهت قتل باسه و دوی طین و الکحل و غا  
 با عسل جهت نشانه و خسته و یک و بخور و جهت گریز ایند و خنایر و در دماغی و در دندان بی درم مجرب و در  
 محروم و در سر و تشنگی و غشای و غشای کاسنی در روغن بادام و سیر که و پیش و وزن و حسب الزنا و در حل و در



و اکتال او جالی غشاده و طلا او با سر که همه قویا و برضی و قلع دندان مشکلا و بو نیدن و باعث عطسه و زردی  
 در خضف و قاتل خن و مضر خوردن و قوی زیاد از قدرش گشته و خنق و تشنج و مصلحت بخن او در خیر و با مصلحتی در غن  
 با دایم استعمال نمودن و بدستور خیسیدن و دیگر در آب انباشیدن آب ان و با شکر و عمل سفید ساخته بپوشند و قدر  
 شترش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدش جزالتی و در خلای مده نباید تناول نمود و هم بقی است و بخی گیا هیت سیاه و  
 برگه در گره ای و محقق و اکثر اوایل تید و در ریه های سیاه یا یک از آن بسته و برکش شبیه برگه خیار دارد و کچک زرد است  
 اطراف او بیشتر با خن و ساقش کوتاه و قش و گلش سفید یا لیس و شکل خوشه و ترش شبیه بدانه و طعم و تخم  
 او سبیل و بصیرت تر از اصل آن در آخر سیموم گرم و خشک تند و خطر از خرق سفید قوی تر و سبیل مرده بود و ادبیم صفرا  
 انچه بلیغم و جدا از عرق بدن و هبه ام ارض بارده و قوی تر از سفید آن و در جمیع عمل که سفید او موثر است خرق سیاه سبیل  
 اکتال تر از آن چیده سودا و متقیه شانه و جم و احشا و قصبه ریه و امراض مزمنه و چون ناله و مضر کرده و مصلحت کثیرا و صغیرا و در پنج  
 و مصلحتی و در مثقال و گشته و خنق و اسهال و قدرش شترش از نیم مثقال و بدش خرق سفید و گینه از ریون  
 چهار و اکثرش زعفران با این بر ج و ضا و او چیده است و انچه و با بلیغم او مذکور شد و در غن نایل و پروان گوشت زیاد  
 شدن ریه ها و هبه ناصو و طلائی آن در سه و در پنج و مصلحت و فیلد و زرد و قطره و امراض مناسب مثل سفید آن و پاشیدن  
 طبع او در مواضع مانع و خول حشرات و جرب مثل گندم و اشال او که در طبع او خیساییده باشد قاتل طيور و خوش و چون در شترها  
 چند روز خیساییده و با جوشن یا بپس چو شانه ها یا و انچه شنه خندان مضرتر ندارد و با نجاتیه تنیه با و کودن باعث  
 تغییر مزاج میشود و در جرب نیز جوا و غیره و طوب المزاج را نبات مضر است خرم و میندیرا اسم فارسی و جرب است  
 و آن گیا هیت که در فصل تابستان در مواضع سایه دار میرود و برگش باریک و متفرق دور از گلش تنفش و خوشبو و خوش  
 بایل گرمی جالی و مقوی دماغ و غنوم و لطیف زیاده کننده عقل و فهم و نظاره او موثر است سرد و زرد و رنگا به داشتن او را در  
 کف دست و استین باعث محبت در غنی که از گل او ترتیب میدهند هبه در سرد و زردی ای و در غن خوش و طلا او با موم و غن  
 جهت نیکوی رخسار و موجب قبول و پذیرش است **خر اطلین** که بهای سبز است که در زمین نناک پدید در اول  
 گرم و تر و منوری و سرد هم او که خشک کرده باشند بار بار بر بول و جو شاییده او در در غن کچک هبه خنق و سرد فیه کینه  
 نبات از موده است و محق او را بار و غن با دایم با نجاتیه جهت نفق امعا و انیام آن جرب دانسته اند و هبه عسره و لاده  
 او فیک شانه و کرده و با شرب تبصره رنگ بدن یرقانی در همان ساعت ضا و او جهت در مصلحت و هبه و مصلحت نزلات و طلا  
 تازه او بقدر شبانه روز هبه انعام عصب مقلوع جرب بدستور جهت جراحات اعصابی عصبانی موثر و باغبان را سیاه  
 جهت استحکام مصلحتی که از جای خود حرکت کرده باشد و هبه فربه و سقطه و تشکیل او را مچاره و بار و غن دانند زرد و  
 جهت بر او سیر و طلا مقلوع او بار و غن زیتون و ضا و کردن و بازفت و برگ که جهت بزرگ کردن قضیب نباتیه موثر است

و مولف تذکره گوید که مبطون او با قضیب چهار زنده اکلا و صناد او درین باب بی شبهه جریاست و قطره را با بیه مرغان  
 در وزن بیون چیده در گوشتش نافع است و چون با جگر و نبات در آن طبع نماید طلا او چیده بواسیر و زنف الدم  
 و شقاق مقعد بیدار است **خرامقان** هم گویا هیئت در شکل و بوی مثل سنبیل الطیب رنگ سبز بایل بشیرینی را اول  
 گرم خشک و محلل و محفف و در افعال مثل او از آن صغیر **خر فشان** گویا هیئت که از دخت یادام در بیون و  
 انشال آن میرود مضرت بآن خورشید و غیر هم است و در بلستان دارد اسس گویند و در نظار را برکش شبیه ببرگ  
 زیتون بایل با ستاره و شاخهای دیگر که در بخش سبیل و خشک قابض و مقوی معده و منقی دماغ و منقح سد و با توره  
 محله و بعضی گرم و خشک است اندک و قیاب او بهشت است گویا استخوان و دوی عقل و قطع زنف الدم و دفع سحج و اب مبطون  
 او با انجیر چیده سرده و در بر یک خشک و سوزنه آن چیده قویای سر جریاست بشیر طبع مفع را با بول و ملک بجدی بنویسد  
 که خرن ظاهر گردد و گویند سهل اخلاط و نبات محفف بواسیت **خر ف** بره تازه و خرو و بچ است **خر ف**  
 خا است **خر فیل** اسم آنرا است و گویند نادان است خرو و الحما هم جز خندم است **خر ف** اسم  
 عربی آن فیض است **خر ف** الصفا و طالع است **خر ف** اسم فارسی بقدر الحما است **خر ف** ثمر عرب است  
**خر و العاصی** نشان است **خر طان** بر طان است **خر و سان** اسم عربی آن عقرب است **خر و**  
**زبل** است **خر م** بگون را پوست تخم مرغ است که بچیده او بر عین خنول کرده باشد شند به تشدید انشال و بچ  
 و سدران القطرب و حال است **خر** اسم فارسی حمار است **خر کور** اسم فارسی حمار خوش است **خر ما و**  
**اسم** فارسی آنان است **خر ما** اسم فارسی تر است **خر گوش** اسم فارسی آنرا است **خر خدا** اسم  
 فارسی هدیه است **خر زهره** اسم فارسی و فل است **خر مای** تر اسم بابر طبع است **خر مار** **خرک**  
**اسم** فارسی قتب است **خر مار** **خر و ن** اسم فارسی نوعی از قتب است **خر حجاب** اسم فارسی طان  
**است** **خر زره** اسم فارسی بطبع است **خر س** اسم فارسی دب است **خر و ایل** اسم  
 فارسی مرجان است **خر عوله** اسم فارسی سان الحما است **خر ایا** با لاف **خر**  
 و بیای اسم گویا هیئت بسیار خوشبو و بفارسی خیری و شنی مند و صاحب تذکره غیر خیری بری دانسته و انخلاصه  
 بیان نموده که چون در انکس متبصر صلی غرس کند بنفشه مشکون شود و گلش شبیه است بنفشه و نسبت او ببال و میان  
 او و خانه او گلش بایل میبودی و لا جوردی بسیار خوشبو مانند نسرين و گلش سیاه است و مولف مالایس خیری  
 دانسته و بیان نموده که شاخ او در برگ و کوچک و گل او سبز است و سبید قول صاحب تذکره است انچه این  
 الدوله و خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری و مختلف العفوه و لطیف مای و گلش سرخ میباشد بخلاف خرامی و  
 از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خرامی غیر اقسام او باشد و از خوشبو ترین گلها می صحرانیت و سفید نیز میباشد

[illegible]

در خدام و برفان و در پستان نهایی حاره و قرحه مثانه و ابل در در سر و منحنی و بخار است بدو و ناله حاره و سر نه  
 که از گرمی و خشکی باشد و یا سر که جهت بر الخیض است نهان و انگار او مضرب و موله ریح و مضرب صاحب سل و ریو و موشک  
 و ضعف با صره و مصلحت نفع و کف و سینه و ریه و در ریه و قدر شرب از آب او تاسی در هم و از تخم و در هم است و مصلحت  
 او را غدا و سر و سرعت هم بیشتر و جهت در ریه و زیاد کرده کردن شیر و موشک و مضاد او جهت او را هم انقباض و در هم چشم و در و  
 سوز و جهت الیام و اجات و قلع نافع است و تخم او در و هم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت ناله و کلام و در  
 سینه و قلع و البول و سیکان و طلالی و جهت منع ریختن مواد و چشم و جهت در و سر و دفع در و گدازیدن و قریب نافع و مضرب راه و مصلحت  
 مصلحتی و پیش دم الاخرین است و در و غریب و جلیب و اباب و در طرب نافع و منوم جهت مانع و موشک و جهت سینه و موشک  
**خشتخاش** سحری خشتخاش موشک از خشتخاش است مثل مقل می است خشتخاش سحری  
 نر و بعضی بسیار یون است **خشت** به شتر است **خشتخاش** اسفند خشتخاش سبتانی است  
**خشتخاش** سحری خشتخاش اسودت خشتخاش سبتانی نفعی خشتخاش سفید گویند و مصلحت سینه و موشک و جهت  
 سیاه و رگ و مقل و سرخ و سیاه و کبود و این را انجم سیاه می باشد و گویند خشتخاش بری را بر گدازیدن و موشک و  
 نر و غیب می باشد بخلاف سبتانی در تخم خشتخاش سفید و در آخر و هم سرد و راول تر و مخدر و منوم و منفع و موشک و جهت  
 و در و هم او به شکر جهت خشتخاش سینه و سر و حار یا این نفت الدم و تب و دق و موشک مثانه و انقباض حاره آن و موشک و جهت  
 و گدازیدن و مصلحت سحری در اوست و قاطع باه و بوییدن بود و او را نر و خجالی و با شکر او را نر و ادم موله خون حار و دانه و ابل  
 و چون خشتخاش ناله را با پوست او گویند و مصلحت سینه و جهت سینه و در سینه و جهت البول و اسهال و موشک و جهت  
 و جهت تخفیف و مصلحت و تحلیل او را مضاد نافع و قدر شربش تا چند در هم و از تخم او تاده در هم و از پوست او تا یک شال در هم  
 از کل او تا یک در هم و مضرب و درین و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 مثقال و کوبیده و شام نر و شکر جهت اسهال و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 باشد جهت ابتدای ریه و موشک و در آن و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 حاره و با و سر و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 خصوصاً با اقا قیاد و حاره و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 بر طریقه و در انار و تیر از تخم او و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 خون و با موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 با یک شکر جهت سینه و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک  
 و مصلحت و موشک و مصلحت و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک و جهت سینه و موشک



تخم خشخاش در افقال از آن معطر نموده مسدود است خشخاش مسود و مصطفی الطبائی را اینون عصاره است نه  
از انعام دیگر و مراد از قسم بر است که برکش کثیر الشریف و زغب دارد با شند در آخر سیوم مسود و در جمیع افقال  
تخم او قویتر از سبانی و چه سیلان رحم و حرارت جگر و با شراب چیده و سیلان حیض نافع و ضرر و باغ و خشخاش را زیاده و قدرش  
بجمع اجزایه بقدر نصف شربانه اجزا سبانی است و از تخمش کمینقال و بدل خشخاش کاهو است و از کثرش و خشخاش  
عقور رسمی از خشخاش بر است که بر کش بر گره تیرک و دوز با خشونت و مایل به قیدی و ساقش خشخاش قبه او کو چک  
و شنبه یقین و در قوه از خشخاش سبانی قویتر از خشخاش سیاه ضعیف و کمینقال او با ما و العسل ملین طبع است  
خشخاش مقرون کیا بهیت برکش سفید و بازواید مثل اره و زغب دارد و کش زرد و ترش شنبه بنخل کاه و مضمی  
و این جهت مقرون گفته اند و چون او دانه مثل حلبه کوچکی و متبشش بیشتر کنار دریا است و او غیر جلایک است چه دانه او  
زرد است و این زرد نیست و سیوم گرم و خشک و جالی و مغلط اخلاط است قوی و اسهال بک کل و چه تنقیه جراحات  
و شکر تیره او را کمال کل و چه ترش و سیوم و طبع نافع و چه عمل بارده جگر و عرق انس و در قیق کردن اخلاط غلیظه از جگر و دایک  
مثال از تخم او و مصلح او اخلاط است خشخاش بدی کیا بهیت سیاه سفید و سبک ساقش بقدر زردی و در کثرش سیاه  
ریزه و در از ریخ او بار یک و ترش مقبل به برگ و سفید و متقل از ترشش و در وسط تابستان میرسد نباتیه گرم و تند  
و در طبع مثل جلایک از جمله مسود و مصلح قوی چه تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع مفید و قدرش ترش از تخم او تا یک گرم رحم است  
خشخاش بفارسی اسم آب بطیون میوه است که با شکر طبع یافت باشد مثل از لیمو و زیتون به دانه او مثال آن و جگر  
آن لطف از اصل آن و مصلح تذکره گوید که از او با وجهه تشنگی و اصلاح خلط محرق و التهاب و در دسیه زرد و زبه چه تنقیه  
اغضای کبد و در دل با ضمه و دفع عفوناته و از سبب چه خفان و غشی و کرب از مویز چه تنقیه صورت و تنقیه سدد و یرقان و  
جگر و در البول و از مراد و چه سرفه و سبب غش و ارتفاع بخارات بدماغ نافع و بر بون ترین و خشخاش زرد و او است و مجموع  
ریاح و مصلح آن انیسون و مصلح آن است خشخاش سبب سبب از انیسون خشک است و آن غشی است و غایه خشکی و سبب زرد و سفید  
و سیاه و سرفه میباشند در رتخان سکنی مند و در نیم و طبرستان آب دندان گویند سفید او و چه افقال قویتر از غسل و در غایه  
حدت و بهیت است و زرد و سرفه او قویتر از سفید و سبب را بهی اگر گرم و بل بلخ و سیاه از زیتون و در چهارم گرم و در غایه  
بلا و قطیع و تحلیل و زیاد و محرق اخلاط و هلاک قدرش ترش از تخم است الحما مع الزه و مضمی هر مسود و  
است مضمی الحما مضمی حمره اسامی و چه مضمی که یک سبب با البان مسود و تذکره گوید غیر است و گیاه  
شنبه یا الشک الحول و دانه او قه از او با و سبب زرد و در دم خشک گرم و مصلح بلغم نافع و محمل ریاح و ضمه او چه تحلیل جلایات  
و مصلح نافع و صرع و کبک و مصلح اینست و ترشش تا یک گرم و در کثرش زرد است مضمی الحما مضمی حمره اسامی و چه مضمی که یک سبب با البان مسود و تذکره گوید غیر است و گیاه  
نخیت سفید و از سور بخان که جگر و طبع او شیرین و بازواید دانه کشندی و در کثرش سبب سبب و در کثرش سبب سبب که با هم طبع

ملاصق باشد و از هر صنفه ریش باریکی دراز رسته در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ نشود صنفه او کوچک گردد  
 و از این جهت قاعله اجینا منده و مستعمل اصل صنفه است نه جب مذکور در بخش بقدر انگشتی و از بزرگی یا زغر بغیر و همین بر روی  
 زمین درم و ساق او بقدر شنبیری در بالا آن دو عدد دکل زرد رنگ و در وسط گل خیزی سیاه و شنبیش جبال و اما کن نناک  
 و بی تخم است در اثر اول گرم و تر و موی و مقوی صفت است که از تشنج یا بس تو لیدی و تقویتی نغوظ و طلاء او بار و فن گل مرق  
 موی و شنبه آن دماغ مقوطا و است و قدر شنبیش و در شمال و مفرم مده و مصلح او نگر و بدش تخم طبع و تخم مذک است  
 و گویند نوعی از او را گلی است که در آن چیزی شبیه بگلش میباشند و در تقویتی با صنفه است و نوعی دیگر میباشند بزرگ  
 و شانشن سنج و بر سر او دو عدد دکل بسیار کوچکتر و در آن دسیا در تابستان میروید و دو سال میماند و در دیم گرم و در  
 و گویند جهت امراض بود و ادویه تجربی است و هر که او را قلع کند دست انقض حین حرکت گردد و چون در آب سوزانند و با موم  
 در تون یا با سرکه تندی کنند و فغ ان شود و نوع چهارم او را بزرگ و عدد مایل بطرف زمین و شبیه بزرگ موسس صنفه  
 و از آن کوچکتر و گشتن سرخ و ساقش باریک بقدر زورعی و گلش مثل موسس از آن که زنی است و شنبیش مدور و بقدر بزرگ  
 و سرج و در شنبس صنفه و با از وجه و شنبس در دو دیم گرم و تر و نبات میباشند و نوع پنجم را نبات و پنج مثل نوع چهارم  
 و تخم او شبیه به تخم گانج از آن بزرگتر و براق و صلب و سیوم و کم و با رطوبت فصلیه و در شنبه یک یا دو تیر از شنبه و چون  
 پنج مذکور را در دست و از انداخت نغوظ گردد و در جهت فایده و لغوه دشمن بدن ریزانیدن حصاة و حمل او با زعفران اندک  
 مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب است و اند تخم او با شراب نبات موجب نغوظ و مکه حواس و مفرم و درین مصلحش  
 سکینین قدر شربت از پنج او تا یک عدد و از تخم آن یکدیم است شخصی الکلی بنیانی از شنبس نامند و آن پنج گیاه است  
 مثل روز تون هم چسبیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری نرد و کوچکتر و غیر ممتلی و صنفه لون در گشت شبیه بزرگ کند  
 و ساقش بی برگ یا نندرج و گلش زریه و با هم متصل شکل سه و شنبس و شبیه بگل اصل او صفر و حقیر و نیز و زکوه هر دو با  
 مشاهده نموده همه صفات با هم شبیه اند و اگر که کل اصل او صفر بسیار به متصل شیت و سرخ از غایت است و آخر دیم  
 گرم و خشک و محلل او رام مطنی و مطنی ری و ماده او با رطوبت فایده تازه آن که با شنبه بختی باشد فایده محرابه است  
 و سیم نرا و قاطع آن و گویند که از شنبه و ماده او بزرگتر و ممتلی و صنفه لون در گشت شبیه بزرگ کند  
 و شنبس است و مفرم نموده اند که سیم ماده او است و از آن که است و نوع دیگر را شنبس و اول و مفرم و زکوه  
 و شنبس و کل از شنبس و شنبس در عدد و کوچکتر از اول و هر دو محلل و در آن دیم گرم و خشک و دماغ با و فایده بسیار  
 و شنبس آئیده نوع اول محلل او رام بارده و مطنی قروح و دماغ عفونت آن و جهت نند و تر و شنبه و طلاء و صنفه  
 و در این آثار است خصوصیه از هیچ حیوان نبیون ترین اعتقاد طوبه و در او غالب ممتلی و بهترین صنفه و مفرم و سیم نرا  
 و در او مفرم صنفه و مصلح سایر ادویه و با مکه و مفرم است و فایده بسیار و در ضمن خواص

خواهرمان مذکور دیگر خضاب سفید و زرد و سفید مقل است و گویند مقل می است **خصیفت** خربزه ناسیده  
 است الحار مع الطار و خطر و سم است خطمی مروت است سفید و سرخ و المان مختلف میباشد و انجلی  
 باشد خطمی بر نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با اعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسبزی و تر است  
 و از انواع خجاری نموده اند محمل منصف و راع و مرغی و گل و ضیفه از برگ ساق و برگ ساق و او را خشک کرده  
 و گویند استعمال کنند بهتر دانسته اند و آب پیچیده و جالی اما و مقعد و دانه ضرر ندهی و دویه سهله و کمی نقل آن جهت  
 تحلیل قوی و کشودن لوله صفین و تر و اسهال و نفخ مواد سودا و و خلط خام و ضما و او  
 جهت التام قروح و تسکین درد و زهرها و تحلیل آن و خنایر و زخم جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خرا  
 و شکستگی اعضا و عرق انس و مفاصل و نفوس بار و غرض زیتون جهت گردیدن هوم و سوزگی آتش با او دویه مناسب و  
 و زخمها جهت ذات الحبه ذات الریه و ضما و بجهت او بار و غرض نبات منصف سرب الاثر در او ام حاره و نفول او جهت نرم کردن  
 سوی و حلوس و طبع او جهت درجه در انقسام نرم زخم زمان بقیع مفید و تخم کوبیده او جهت سنگ لباپ آن باشد که جهت نرمه حار  
 و ضما و او با سرکه که در آن آب نیمه جهت بوی بار و غرض زیتون و سرکه جهت سموم کج و کج و تخم او باد و خردانه خرا که با سرکه  
 طلا کنند جهت ورم نبات مجرب و بوی او نبات تلین و قوی التحلیل و طبع آن جهت منصف زجر رسیده اما و تر آن با  
 شراب جهت سردی و حصاة و دفع فضلات خام مثانه و عرق النساء و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبع او به دستور  
 جهت تخریف مفاصل و صلابه اعضا و منصف طبع او با سرکه جهت درد دندان نافع است و چون بخور او را کوبیده در لته بسته  
 در آب گشته داشته و زیر آسمان چندان بکشد از آنکه آن آب نیمه گردد و طلا او جهت دفع هیچ پلک چشم موثر جهت سردی حاره و نفق  
 و دم مجرب طبع او را نیز همین اثر است و منصف مصلع او عصاره زرشک و غسل و رازانه و گویند مغریه است و غسل مصلح او است  
 و قدر ترشش از کمی نقل تا و در شمال از این طبع او ناسی و خنای و بپاش خجاری و صفت خطمی نبات سنگ تشنگی و قابض طبع  
 و دفع قوی صفراوی است و خطافات نجاری به ستوک و بترکی ترانفور و بپاشی جملها مانند و از طبع و معده است گشت او  
 در سیموم گرم و خشک و لباپ آن منصف سد و دفع سنگ مثانه و دفع یرقان امراض سبز و آشنامیدن یک انتقال از خشک  
 مسح و جهت توفه با صره و غرغره آن با آب جهت خفاق و جمیع امراض خلق نافع و طلا سوزنه او همین نام دارد و امکان محق  
 او قوی با صره و دفع او با سرکه و خاک تر او و غسل جهت آید از زول آب بیاض و جرب و سبل و طفره نافع و به دستور خنای  
 او و با سرکه و نبات جالی و جهت بپاش و آنرا و نیکو کردن زکات خشک و بانه سرکه و جهت سفید کردن و سیاه محب دانسته  
 اند و خوردن آن به صورت مرقوق او با قدری باد و ریح جهت اخراج صفین میت سرب الاثر است و به دستور یک انتقال خاک  
 ایشان او که سوزانیده باشند جهت سردی و لادت نبات مفید و خوردن و دفع شق زمان و طلا او بعد از آنکه از آن  
 باعث روئیدن موی سیاه گردانسته اند و طلا کردن چنهای باد و غرض زیتون بر ناف زمان جهت سردی و لادت

[illegible]

خشکی که در سیم است تا بعضی و بسیار مختلف در سیر الیغور و سمانه قوه ادویه با اعضا و مطلق و قاطع اختلاط غلیظه و دافع  
 تشنگی و معین چشمت از الدم اعضا و حرکت شده تا و گدازنده نیم و پسر و موافق معده و طبعه و لطیفه جهت قطع صفرا و قلیح سد  
 ماسا رتقا و سپر زود است خوردن و ناستقا قاتل کرم معده و کرم او با غسل جهت نفث الانسقا یا نفع و قی کردن و کرم  
 خوردن کرم او جهت ادویه قاتل و دفع و خوردن و شیر در معده و با نیک جهت دفع ضرر و نظر و سنگ یوانه گزیده و مکیده و دیدن  
 جهت زل و کرم در حلق مانده باشد و سر زده کرمه و طولی و غره او جهت سیمان نفث و حلق و سقط و هاله و درد و دندان  
 و مضمضه او با نیک جهت قطع خون بن دندان که گنده باشد و بازاج سفید جهت خون که رستی ان و طلالی او جهت  
 منع اشتنا و زود غلیظه و حمه و معده و با سیرنج و جرب مستقر و بود اسیر و دافس و درم ظاهری و باطنی و مانع  
 جراثیم تازه و در سیم حاد و غرضش که گزیدن حیوانی چهاره و سوزش تشنگی و غایت جرب و چون بعضی با نیک قطع و غرض  
 مجاور و میکند و نفث و جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیمان خون طعامی که سر که  
 نخت باشد من سیمان نفث و شکم میکند و ضا و انجیری که در و طبع یافته باشد جهت سوزش عضه و خشونت ان جرب و با کرم  
 جهت نفث و با غسل جهت دفع آثار و خشم و خون مده و با دفع و کسیر و جهت در دوسری که از انقباض حادث شده و با از جهت  
 خفاق و درم پستان و با کوشش و با خاکستر کرم جهت غده و درم بارد و با حمله جهت خرد و کز از مفاصل و جرب شائیده او با  
 که با جرب امان تر کرده بر سر که گنده جهت در سر که از صفرا و خون و بخارات و حاد حادث شده باشد جرب و پاشیدن  
 سر که بر سنگ کرم کرده پستور سنگ او را انداخته بخارا و جهت در سر و من و نزلات و سر و من و بود اسیر و خوردن و انجیری  
 و موی که در آن خیا نیده باشند جهت سوزن و مضمضه و با نیک و با نیک و در دندان و قور و تشنگی و جرب و نظار و  
 جهت کرم گوش و خوردن و جهت دوی و طین و گران و سامه و قلیح سد و حیثیوم و بونیدن و جهت سده مصفاة و با کلاب و رغن  
 با دام و در رغن گل جهت سرام و دبان نافع و چون یکا و قیده یا غرض تشنگی و در کده در سر که بچوشانده تا مهر ان شود و یکا  
 در اقلانیه اشتها و نمایند و هر روز ناستقا و در سیم از ان نیز ناستقا جهت دفع بد بوی دهان که بشمارک معده باشد  
 جرب و در جیب انفال مثل سر که مفصل است که در اسفیل نه کوشده و مضمضه بر ان بود و از فزاج و قوه باه و صاحبان سرفه  
 تازه و محال با بس مضمضه اعضا اعضا بی و جم و نافعین و مبر و دین و صاحبان ریل غلیظه و در مفاصل و در است  
 او سر و اشتقا است و صاحبان مضمضه اشتا و سبش و مضمضه و مبر و سوزش و دی و خسار و سچ و لاغری بدن و مصلح او  
 سرفه و ناستقا و کوشش و جرب و شراب سیر غلیظه و در فز سرفه شربتی و در فز با دام و ادویه ضعیف و حرارت و در ضعف اعضا  
 عمل او و چهاره و در سچ لایها و قدر شربش تا نفث متعال و با نیک و بعضی او شرباب و در بعضی آب کبوتر است و در کلابی  
 و با جرب مضمضه سبب خلع و حقیقت شبیه برخت که در و جرب و کلاب و در سیم یا بزرگ میفر و بزرگ مثل برگ که کوشش  
 که چای سرفه و زود و سفید نیز باشد و شربش مثل خرد است در و کرم خشک و شکر و سوزن و تیرا سیرا اجزای او و کوشش







پیرشانه و در حوت از مطلق او شریک گوری مراد است که آب گور صاف را در ختم اندوده برفت درون کرده مدتی در آنجا  
 و بعد از آن در سایه گذارند و غیره اگر می نمایند و اوصاف او عجیب است و به شصت و شصت می شود و چون خردل داخل کنند  
 جو شیرین خمر می شود و شیرین می باشد و باز غفران باعث شدت سردی و تقویت جگر و دل میگرد و چون با دانه گور باشد  
 قابض می شود و سبکی است که خمر را بعد از آن درون برفت با نفیسم و موم الموده کردن بود و که بخور کنند و در آب گور  
 مورد مصطفی و بر شیرین و سبکی ببرد لی نازند بعد از آن قابض گذاشتن طوط اورا در زمین دفن کنند و آنچه بر او شسته اند  
 بکشته باشد سطران مانند و نقاشی دلا فی و چون آب گور را بخورند تا ربع او بسوزد و در خمر کنند و در آب گور می کنند  
 و غیره و غلیظ را قهوه مانند و او قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند و او در سیوم گرم  
 و در دویم خشک است و قدیم او که زیاد از دو سال تا چهل سال است پیوسته او در سیوم و تازه او که سطران است در دویم  
 گرم و تر و از شسته باه نمیکسالت در آخر دویم گرم و مایل بر طوبه است و اولی است که از جو شیرین قلاتا سه ماه گذشته است  
 گفته و قویترین تمام زرد عتیق رقیق و ضعیف ترین هم تاز به سفید است رقیق او سرخ و نفوذ و مفتوح غلیظ آن دیر خضم  
 و کثیر القه و قوی اعضا و شیرین و قلیل و غده ایته او غالب ترش شیرین آن می خند و منقرض می شود و مورث و شش و ششم  
 قابض خمر حالم طبع و باعث خشونت سینه و دماغه و قوی و تلخ او جالی مفتوح و با خمر و سیاه او دیر خضم و مولد سودا  
 و سبکی خمر خمری و که عبارت از ریجانی است متبدل و بهتر از سایر و مصدر است و دیدگو او مصدر و مورث امراض  
 و سبکی که در آفتاب رسانیده باشد بعد از جو شیرین بسیار برده شد و سرخ الا نخود و با قهوج بسیار و مولد تپان  
 حاره و امراض حاره و مطبوخ او که به جو رسانیده غلیظ و سخن و مفتوح و قوی عضه مصدر است و مدفون او که خمر او در  
 زمین کرده باشد و اصل او را قابض گذاشته باشد غلیظ و دیر خضم و تحقیق مولد تپان و غریب و شرابیکه غریب و اعضا و شش  
 و مزاج باعث الیصل حال بر آن غریب با کثیر باعث سستی اعضا و سستقا و قلیل او دیر خضم و ضعیف او سرخ و نفوذ و قدیم او منقرض  
 و اعضا و تاز او افناخ و دیر خضم و مورث امراض غریب و شرابیکه تیره مولد سنگ مثانه و سرد و صاف او مفتوح و در است  
 شرابیکه یکسال و دو سال متبدل القوام مایل به سبکی و خوشبو است که در رنگ مابین سبز و زردی باشد و در غریب و شیرینی  
 متوسط باشد و کام را بهیم نیارد و در قدر استعمال و اخلاق بسیار است و تا ششصد و نیم تخمیز کرده اند و جالبیوس و شش  
 رئیس اخلاق مقدار را بحسب فربه و اگر اشتها در وجود و المزاج قدریکه بر تو طعام شود و در غریب شکلی کند و بعد سرد و در  
 مغز برسد و از قسم نفید و زرد و سبکی غریب باشد و در متبدل المزاج و میردین بقدر نبات سرد و از قسم غریب و زردی باشد  
 و در قوی لایدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه از حد طبع نقل حواس خواب رسد و اماعات اوقات هم از لوازم است باید  
 در ششگی مغز و کسلی بسیار و بعد از آن که کباب قوی و در سبکی مغز و غضب و در سبکی بسیار گرم و وسطه و در تپان بسیار  
 نمایند و بعد سستی مغز و سردی و در ماه یکم فو که باعث استراحت و دلج و قوی کرد و اگر خمر نموده اند که اگر هر روز استعمال

و بعد از بازده روز تا یک هفته میباشند اولی است و بدستور است که در مکان استعمال و عطوبات و نفعات و آب روان  
 و اسباب سرد و رو به جهت و شش کل مرغوب و رفقای عالی قتل و نهیده و صاحبان اخلاق حمیده باشد و بام محل شش و ط  
 از او درین برامی و روح داده است \* گریاده خوری تو باز دهند آن خور \* پس با صمیم لاله رخ خندان خور \* بسیار  
 خور \* و مکن نداشتن ساز \* اندک خور و گدگاه خور و پنهان خور \* و سبب قتی متغیر شدن خواست به بخارا  
 بیاورد \* پس که قبل از تحلیل اجزای متصادمه اولی متصادم اجزای دیگر شود و لهذا نصف الدماغ نزد دست میگردد و در  
 قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بعد کثرت جمعیت نیرسد و درست میشود و سبب سردی و کثرت روح حیوانی  
 و قوه دل است که سبب اخراج روح تدریجی بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی را که میگردد و در هر فرجهی غیر محسوس خلط غلب  
 و انار آن خلط است چه کثیف و خلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف خلط خنده و سردی و صاحبان خلط طهاره  
 موجب غضب اخلاط بارده و طبع را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال غیر مجتهد را در حسن و فصل و مکان و وقت  
 کرده شود جهت حفظ صحت و سبب کردن فکر و رنگ خسار و تقویت فهم و انفعاد دل و مده و دیگر و نفوذ نمودن غذا و ترسان  
 و فریب کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن با طلاق و لطیف آن با روع و اخراج مغز و بول و عرق و دفع  
 بطن و وابتکلین طبع و جهت تقویت خواست و عضای اصلی و نشاط و روح و دفع جوج کلی و رخت و خیالات ناخوشی  
 و بالینو لیا و جنون و دیگر کردن اخلاق و دفع غضب و نوزاد باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و منقح سد و دمنوی  
 یاه و مانع سردی و دفع تب و بدن و دمنوی اکثر سموم سفید و جهت تب و در طریق اعضا و تنبلی و صرف او جهت تب و دمنوی  
 و دفع ضررهای دمای و حیوانات چه تحلیل مواد و دفع و نمودن و بدو نشاندن قوه اودیه و خوردن و اما بقدر برین طحال  
 صید گرفت آب چربی جهت غنی شدن چربی مجرب است و دفع چربی او زیاده از تجدید و برگاه مراعات شود و مقدار نشو و نموت  
 او بر آب زیاده از زمانه است باجمه سبب موت فجاست و خفا و امراض دماغی سکنه و صرع و فلج و جنون و سکرم  
 در شش و امثال آن و در چشم و امراض گوش و چشم و دهان و دندان زبان و اسهال و مدفوع و دیگر و سپرز و خفا  
 و ضیق النفس بطلان یاه و او را خطرناک و اکثر و شهادت و صفا و معضم و ضعف قوت های دماغی و دیوانی و طبعی و دمنوی تبها  
 محو و موه که بختشید و استسقا که علاج پذیر نباشد و موه که سنگ مانند و کرده و حوت البول و ضعف اعصاب است و سایر  
 مضرات او را هدای غیبت از انجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علت تحار است که با قلب نفس و بر و اطراف و غیا  
 و تنوع و امراض برونک میباشد و مضرت های اجل پدیدار اکثر علایج میباشد و امراض عقلانی آن غیر قیاس است و از انجمله  
 تقویت قوی جسمی است و ضعف قوه نفس که اعتبار از شرفیت خلق با است و خفا و نکته بنطی است و دینانی و طبی  
 مانند بنایت که صغیر و کبر میباشد کبر او شنبه بدقت و شانه های او میل سفیدی شنبه بانی است و بدین روش مثل برگ  
 مازان که بکثر و تعقل اما بدین روش شافی از سه عدد تا پنج عدد و بر هر شافی قبه گلشن سفید و قتر تر شنبه که از نظر او

و نفیس مایل سیاهی و در شکل آن خوشه و در بوی شیرین و در طعم بسیار محف و مستعمل از دیگر تازه آن در التیام جراحت  
 متداول است و همان بنوعی که بکاه و ساقش مربع و دیگر که در کشش به برگ بادام و شرف الاطراف و از هر گری نقری ظاهر  
 فیل الرایحه و قیراوشیه بخان کمسیر و خمخش مثل خردل و تخم راز و سیطری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق  
 نوع صغیر و است و مستعمل بنوع او در دویم خشک سردی و در غالب بانگ گرمی و در اوج و مصلح اخلاط لزج و بسیار محف و با قوه  
 محله و آب طبع برگ و ساق او مصلح نفی و دره الصنم از آینه شده او و طبع بنوع او و بدستور و انتقال از سائیده بنوع او جهت تنگی  
 اعضا و از جابرون رنن استخوان اتفاق و بقدرت بنایت مؤثر و طبع بنوع او با شرباب جهت استسقا و گزیدن نفی و در صبح مفصل  
 و دفع سدد و حمل او در رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضعفان جهت پاکت کرم دندان و سوط اسه و در دانه خمره چشم  
 و جلوس در طبع او جهت صلابت رحم و انقباض نم او و ضماد بر کشش جهت نواصیر و آب آرد و جویده و دم جاد و سوطکی تش و گزیدن سنگ  
 دیوانه و باید به جهت نفی و خوردن نواصیر و صلابت رحم و طلاء و بنوع او جهت سیاه کردن سوزش ریختن آن و مسفریه و مصلح  
 او و عمل و قدر شترش تا دو سه است و موافق اختیارات بدلی و درخت بل هندی دانسته اند و نایه شهابان لوت ناری و  
 خا منیر گویند از اجزاء است نر و ماده میباشد حدی و جینی جنس نر او و جوا نهارتسم ماده او است مایل به سردی و در دویم  
 اند و نواصیر تیره رنگ سیاه غالب چون بایند محکوم او و زرد رنگ شنبیه رنگ زیرین میباشد و در دست کردن و دقوی  
 دل و دران خشت و تار یکی کانهائی تیرگی شب و نگاه کردن او جهت حفظ صحت چشم مؤثر است و ماده او سرد تر از حدی چشمی و رنگ  
 سائیده او بسیار سرخ و مایل سیاه و کمیته قال و نیم از سائیده او جهت دفع خار مجرب و باعث تبرید و ترقق مجمر است و هر دو قسم  
 جهت عمل نمودن و دومی در چشم و تقویت عضو یکدی است که از ریختن مواد متاثر شود و در سیم از سائیده آن جهت دفع و در  
 که از دوائی سهل حادث شده باشد بنایه مفید و سدد و مصلحت عمل است **الخارج المون** خنجر علی بنی بنی بطی و سیم  
 گیاهیت شنبیه یکا سنی یری و ساق و بنوع او باریک تر از آن و کشش و مایل سیاه و در شاخه های و صمغی شکل میشود مثل مصلح  
 و بقدر باقی بسیار چسبیده و قوت او تا یک سال باقی است و صمغ آن تا هفت سال و نبات او نبات محف و خور و در و نبات  
 او با شرباب بدستور ضماد و جهت گزیدن نفی اما که با شرباب طبع و به سبب و جهت قطع اسهال و طلاء اب برگ  
 جهت قطع یو اسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بنوع او گویند با عمل قرض بسیارند و باب و بوره ارمنی طلا کنند جهت تبرید و صمغ  
 او در سیم گرم و خشک و مصلح معده و محلل ریاح و جهت از ان شتر مقل چشم و بردن گشت زیاد جوا و در  
 او با موصاف که گفته اباد او شده باشد و بقدر زیرین و صمغ نایه چسبیده و در حقیقت اسقاط جنین بر شرد و انتقال او جهت سبب و در  
 او جهت گزیدن عقب نافع و خوش سیم و در دانه او مصلح او است و قدر شترش تا یک سال است **خنجر و سوس** بقدر  
 دانه که گویند و خط رویه او در تخان گندم که خوانند با شرب شنبیه به فی و در شرباب در بر گیاه چسبیده و در شکل جناسی و دانه های و مصلح سیم  
 و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بقرابت و در دویم خشک محلل با نفی و نفون جامد و قابض طبع و فیل و نافع و غذایه و در او

نخچه او در سر که جهت بر جهت تفریح و تفنّن و تفریح ازین مضمون او جهت از این سرچشمه گردیدن جانوران و حقیقت طبع  
و جهت از این که با حرات تابانند و جهت سل و اسهال طبع و بدش ذره است حشمتی باشد و نون مبدت سر یک  
گیا است شبیه با شیر اس که بفارسی برشین مانند و فابرا نوعی از اربانه برکش شبیه بکرات و از آن لطیفه و سانش قریب  
بر روی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه به یاقوت و بخشش سبز مثل رخ سوسن از او از آن بر گسترده و در قبه مثل تخم  
پایه و در آن در دویم گرم و خشک و در توشن ده سال باقیست سخن و تند با قوه تحفه و محله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محمل  
ریاح و او را ام قشیر و مفت حصاة و دافع توج باطنی و دیگر هم او در برول و حیض و در درم او جهت در و پهلوی و در سر  
و سستی عضل طبع و دگر گل و دین طبع و با شراب جهت گردیدن عقرب و خوردن ساق تازه او جهت بر قانع و صواب و  
با سر که در دهن زینون نخچه باشند و باغ با سفید و سفیدی تخم مرغ جهت خوشگلی آتش و با گرد جهت قریب و با در ترس  
جهت خاش بدین و بیج او در فاعل و تیر و سه و هم او جهت گردیدن هوام و ضا و طبع و بخشش با و در شراب جهت توج حشمت و در  
بستان و خصی و جراحات چرک و در دمل و دمل او جهت قریب و با در انقلاب با سل جهت اسهال و پهن سفید و سوزنه و با و غلبه  
جهت و یابیدن سوز و احتیال او جهت باغ و طبع و بیج او با شراب و در دهن غفران جهت در طبایع چشم و سوزش و یک  
و فطر آب بیخ او به پنهانی که در رسل و شراب جهت چرک گوش و چکانیدن مبلوغ او در دهن و غفران و در گوش مخالف و در دهن  
جهت تسکین الم گوش و علیل و تنقانی که از سر با هر سیده باشد و خوشگلی آتش و نقل سامة و دمل او با سر که بر انگشت ابهام طرف  
مواضع دندان در دندان با حیصیت سخن و در دست و در فطر و مصلح او مصلحی و در توشن ساس و درم و بدش ذره باه و شفا قل و در سوم  
اسفیل است حقیقتا بفارسی جعل نمیدارد و بی بر و بزرگ بر و کوچک بر می باشد و پیر و ایت و تیر است و در دویم گرم و خشک و  
محمل و تند و آب مقوی او قوی یک شبیه به سل خلا که بی و دند و معای و جهت است حقا جرب و دانه اند و بسن نگانده او در مرض  
عقرب گردیده و دافع سمیت است و ضا و دافع قرح ساق و در دهن و تیر که در و جوش نیده باشد جهت تسکین درد گوش  
سیرین الاثر و محمل ضاق و در اسیر و کوبیده او آب جهت قطع نایل و احتیال و طبعی که از قطع دنا که آن ظاهر شود جهت تقویت  
دفع غشاء و دافع دانه شدن سر آجیل و در موضع باعث حشمت کبوتران و کینه جس کردن هفت عدد او در نه حشمت سس و در حشمت  
باریدن اربان و ظهور و روت هو است و چون و چون بی گذارند بر آن زن و بنده و عسر و دلات است و او بیس گوید و درم  
جلی که در تنه و جازی هر سه جهت در چشم جهت حشمت و حشمت است و جهت که از خرد و او به تربیت و هند و از حرمت طلای  
ز سست و توشن هفت سال با یابند و در دویم گرم و در آن خشک و در خون صاف و مقوی اخضر و دفع سده و جگر و سیر و جهت  
تب ریح و تسکین بدن و دافع غرضه و دفع غرضه و در دهن و در دهن است و جهت که در دهن و در دهن است و جهت که در دهن و در دهن است  
مشقال و نقل سبل که در مشقال و دهن غفران و نقل سیاه و شک و اجینی و در دهن و در دهن است و جهت که در دهن و در دهن است  
جهت که در دهن و در دهن است و جهت که در دهن و در دهن است و جهت که در دهن و در دهن است و جهت که در دهن و در دهن است

که از هر یک چوب و پنج منقال باشد حل کنند و او را در دیگر را کوفته در لخته بسته و هزار و صد و پنجاه منقال شراب سرخ صاف برشته  
 تا بر نصف رسد پس صاف کرده با کلاه یا بیهوده یا ساینده و نهصد و پنجاه منقال عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته شراب چرب شده  
 نذکر را با آب یا اضافی تا آنچه چوبش نرمی آید استعمال کنند و هرگاه نریا قیت عظیم مطلب باشد قدری با دانه هرید از سر و شد و داخل  
 کنند خنجر سفیدی خشک گویند از رطوبت منقول است که اکثر او را در استخوان مرغی باشد و بعضی زهره نذر انداخته است و او را در  
 گرم و در سیرم تر و شیرین و در طعم گوشتی از گوشت انسان نذر او قبل ظهور فراسلام جسمی گوشت متفولان را سبک گوشت  
 خشک میوه و خنجر و او را موافق ترین کرم است بزاج انسانی و هر دو بعد از انقباض جود بدن میشود و منقح سدد و مسکن اکل و مرش  
 حصر و فساد عقل و موت و غیرت است و قدما مجرب بیان نموده اند که سبک جود و دوا را انقیل و مفصل و مفید معده و مصحح  
 خمر و کینه و اوقه و منقال یا شراب جهت گزیدن موام و طلا کردن و با عسل جهت برص و جرب دانسته اند و کینه قال از آن که در  
 احراق کینه سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ و امسا و منقض قدیم و بول خشک و خشکی جهت سنگینی نذر در سایر افعال مثل بول گاوی  
 و سیر گریختن و آب آب یا شراب جهت قفت الدم سینه و دفع در دیلو و با سیر جهت در عسل و بار و غن کل جهت التماس  
 و زهره و جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رویانیدن سکه سرقه و قفسه که ران یا پیرا و جهت سحر امعاء و نوا و او  
 جهت درم و رحم و مقعد و سر و کتکی آتش و سر و برف و پیه کینه او که مدتی برو گذاشته باشد طبع سخن نذر و ال و با شراب جهت اوارام چاره  
 و سوخته نافع و اجالیوس منقول است که پیه بی نمک و با مویای و نه گوی سبک می کند اگر چه با دانه زیاد باشد و خون و در جبهه افعال  
 مثل خون انسان طلای و جهت درم پستان و شیر منقذ آن و تحلیل و ارام و با نجا صیت مفید است و از هر مار منقول است که زرد  
 استخوان سوخته او را بر آب می کنند و آنرا میدان سم سوخته او را طایع سلس البول و سوی سوخته او که با نذر اوراق یافته باشد  
 بار و نفع کل جبهه قروح و قروح الملح است خنجر مر الحیجر و همین است خنجر لیس غراست جبهه صفت سواد  
 است خشک اسم فارسی آن محل است خنجر کبرون اسم فارسی آن است خنجر شش بله  
 و بی خنجر العن است الخار مع الواد و خولجی خنجر است سرخ تیره و برگه و تنظیم و لذیذ با اندک عطریه  
 و از هر دو و درم و گویند از اشپیان باز در بر اصل و یا بر میدارند و نباتات و معلوم نیست و مولف نذکره که نباتات او بقدر زهره  
 و برگش مثل برگ زرد کیش قهوه ای است و غلیظ برگه را خنجر لیس خنجر منقذ و بیکه را کباریک و صلب است و قلابی و ستم خیر بهتر است  
 و توش با نفع سال یا میماند و از خود و گرم و خشک متوی مده و احتیاج با صندیه باه و ماسک بول و نباتات کاسریاج و جهت  
 افولجی دار و نفع ترش و بروده کرده و در دگر و تقویت اعصاب باطنی و دفع بد بوی دمان و خنجر و در سلطان و در آب بارده و سینه  
 نافع و بکا و اشتن و اندک مانی در دمان و جبهه ت نفوذ و بیکه هم ساییده او با یکا و تیه شیر گوشت که ناسته نیشتم و در  
 باه مجرب است و مفر و دل و جاب سینه و صفا و نورین و مصلح و صندل و طیار شیر و گوشت است با نفع و بیهوش و ماسک بول  
 و مصلح کثیر او قدر ترش ترش با یک منقال و نیم بر آتش و اینی و کباب است خنجر خنجر شش نفا و ناسته نیشتم و گوشت است







اعضا مثل وزن او اهل و کبابه در اصلاح او پسین و در باه خونجیان است و روغن که در هر صد مثقال روغن زیتون  
 باروغن کجی به مثقال داریجی گوید و کرده اقلایک به غده گذارسته و مکرر برهم زده و صاف نموده باشند در جبین افقال مثل او  
 جهت رخت و فایده و گزیدن قمری و تیل و در قمری به نافع و قدر شترتر است و در مثقال است و عرق داریجی سیرج الاثر ترا جرم است  
 و جهت یرقان و ریح و رم و مقعد و قطره و جهت گران سارسیا و شتر است و **دارشیشیان** اسم فارسی است و قدول و  
 عود البرق نامند چه هرگاه برق در سوسن ترنج بار و سوسن شترتر از خود نمندی می شود و در او از پوست بطبر یا بل بسنج و سرخ و خشک  
 است و آن تا خبابی درختی است خاردار و کوتاه گلشن زرد و خوشبو و تند و قسم به فید اولی بو و ضعیف است در دویم گرا  
 و خشک با قوه باره و قافله و تند طعم و باطنی و توتش ساقط شود و نفع و محقق رطوبات غلیظه و مقوی متانده و اعضا و معین اخراج  
 خفین و منفتح سد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و طبع نرلات و دواعی در دوسیم بار و در سینه و با داریجی جهت سعال رطوبت  
 و شرب آب مطبوخ یک گرم او با شکر دانه در صند بار و مایه کس اصلاح و مجرب است و طلاء او جهت ترویج متعقد و خفین و ساقط و طلاء  
 و مضطرب جهت حفظ صحت دندان و با شرب جهت ترویج خفین و آن کسول و جهت تقفین لذیذ بار و شرب با فایده جهت ترویج  
 عجایز که مایلین خفین و مقعد است نافع و گدازستن او با فیتکه دینی جهت بدبو و بواسیر و لاف و خوردن طبع او قافض طبع و قافض نرلات  
 و فتنه الدم و دواعی سستی اعضا و تقفین خلط و قد شترتر است تا دو در سیم و شرب سبز و جگر و مصلح او و قد و مصلحی و بیش بوزن  
 اسار و روغن و نرلات او زراوند و جرج و نصف آن در روغن است و این را در لوله میان نموده که حمل او باعث حمل زنان عاقر و مجرب است  
 و از خواص است که چون شش او را با کندر بخور نموده در لته سببه و شرب چهاردهم قمری در تحت جامه خواب بگذارد و خواب شش  
 بر بند که از حاجت او جواب گوید و روغن نکونه او که نور القدر باشد و بطریق روغن گل یا بنفشه با دام که بجا با دام کجی متعقد باشد  
 گیرند بسیار خوشبو و در آفر دیم گرم و خشک خوردن نیم اوقیه او با شرب زرد که یا پیه مقوی نسیم صند و مقعد او با اودی قافض و  
 اسم مال مطبوخ و طلاء او جهت تفرس فایده و امراض دماهی و کفک باره و تقریب باه و نوزاد و تحلیل در دویم و مصلح تقفین سده دماهی  
 و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویه برده های دماغ نافع است و افری بنفشه فارسی سسی از میر ناریون است و مراد از مطلق او  
 داذی فارسی است و آن دانه ایست مثل جو در دانه و با یکگز از آن و طعش نفع و تیره رنگ از خیال فارسی سید و نبات اوزار  
 بر شربری و سرخ است و راول گرم و در و نیم خشک و توتش تا چهار سال باقی است و با قوه تریاقیه و قافض و مکر و ملین و مصلح است  
 و جهت در مقعد و استرخای آن و بواسیر و اسهال دنی محرم و تقفین سده و تحلیل ریاح و در دویم و لوق او با غسل جهت و شش  
 گرم صند و بیلان آب دمان و جگر سس و طبع و جهت ترویج مقعد و علل آن در بر دویم و باروغن زیتون جهت بواسیر نافع است  
 و مویق صند و دوار و گدازار کشته و مویقش خمره نفع و مویقش از مینون و قد شترتر است تا دو در سیم و بیش  
 او با دام و دوت است او اهل است و افری رومی سسی از میر ناریون است و تفریق عبارت از آن و از قفصل و  
 غلغل در را گوید و آن بار و ختی است مثل دخت نوت و شربش مثل گریا و در غلات او و در غلغل می باشد و بعضی گویند که

شوند درخت فلفل است و در شش سال با میانه در دویم گرم و خشک مسخ با شش و محلل سوار بارده و مفتوح سده و جگر و باضم الحام و محرک باه  
 و در برول و حیض و مسقط خنجر و چینه خنجر کردن و آن در هم و دفعی و تقویته سده و تحلیل باج و گزیدن عقیق و در تیلانغ و اکتی ل ا و ک  
 و جگر نرگد اشترباب کرده باشد نه به شنب کوری و خلعت بود مفید و قد زهر متزن تا کمیت حال و مصدع و مصدع او منع عربی و صندل و کلاب  
 و بلش فلفل سفید است و گویند بوزن در نیمیل و زرباد است بالسویه **واجب ابروج** در اصفافان غلجک گویند و از امو  
 جنگلی است و مایل به شنی و سیاه و متوزن سفید و شیرین و پخته و را متقل می نمایند و در اول گرم و در رطوبه معتدل و در پخته ارمایل  
 سختی و شستی و در برول و مسمن به آن غذائیه در و غالب موافق سینه و جگر و اعضای تنشی و اکثر او مفید سده و در عسل شرب نبات  
**واک** این لاله گویند که تخم است شبیه بودری سبز و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شربری و در کوهها طبرستان و نوا  
 آن یافت میشود گرم و تر و چهل غلجی و سودا و کانی و چون بچاه در هم و را تا عدد در هم با درخت آن را بکنند و قدری روغن نهند  
 تر و نهاده تناول نمایند در تنگی و عیدیل و زهره و اوعانت جمل محبوب و مخرج جنین است **واجب الیر** حب اسنبل است  
**وارک** و دار ما نزع سفید اسوس است و در رومی و حرلان است و در پیر شنبه بتم  
 است و ابوقه بطبع بند است و در یک بله شامی با است و گویند طالعیت قر است و در  
**واش** اسم دیلمی غم است و در حج بنت دیلم اسم ایدامیر است و در وان بیروانی از او درخت  
 است و در فیل اسم فارسی تصنیف است و در تو اسم فارسی طبر است و آنه می میرام  
 فارسی بجم الزبیت و در اشک اسم فارسی سیماست و در کو اسم فارسی سودانی است و در اک  
 اسم هندی غنایت و در احمار بله تنگین بنیج است و در واسم ترکی جاد است و در ام عنکبوت  
 ابر کاکی است و آنه فوز اسم ترکی خنیر است و در ابله اسم هندو و حق الصابغین است و در اک  
**اوتیانی** اسم هندی غنایت است **الدرال مع الباقی** فارسی موزیک عسلی و شمش کویان بماند و آن  
 و آنه دلت انخود و جگر و سیر مایل سیاه و در جوت او رطوبه محسبه و دانه با بقدر شش و گیاه او از درخت او و در غیر آن مکان  
 شود و چندین مثل از یک مکان میروید و در شش شبیه به برگ مور و لطیف و بنیر رنگ و در آخر و یک گرم و در اول آن خشک  
 و بار طوبه فضله و جاذبه از علق بدن و طبع و محلل سیر و الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسایند و پوست تخم او را  
 از عسل او افشوده صاف او را با منکر و گان و بستر و با منور انبیا و بنیر شسته بنوشند جهت تقیه سودا و بلغم و قتیح سده و در قتیح  
 و امراض بارده نافع و طلاء او منفع و بنیر جمع کنند و مواد او را در ام و مسکن و در آب بارده و با زرنج و زفت جهت قلع ناخن و با آیتا  
 و موم جهت نفیج و مهاد با کندر جهت قریح خنثیه و با آلب و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب یکم جهت تحلیل او را  
 سبز و با خنثیه سده و در بار و غلج کل جهت دراز کردن مژگن سیاه و در وانی است و در اول و مصلح او با در بنیر و در  
 شرب تر که متعال زیاد و مورت منصرف و در اول و نقل اعضا است و در شرب و تحلیف سده و در اول و مصلح او با در آنگان با و ام

در سایر افعال نیز شش عاقل و حاد چون دین را با غسل و دوشاب و سبستان طنج داده مثل خیاط تربیب داده بر روی  
 اشجار گذارند طبعی که بر آن نشیند بان بایست گردند و صید شوند و چون باغی بسیارند باعث شدت رنگ او گردند و در سایر  
 رنگها هم بسیار و خیل است و پیدا رنگت بخیلی بایست که از بند خیز و ساقش بقدر زوری و حسی اسافل شاخهای او خار  
 دارد و گشتش بسیار سبز و ریزه شبیه برگ انجیر است و گشتش بگل شبیه برگ گیاه چنبه در جوت او تخم نه و در تیره رنگ و  
 و بلغم و بویانندی و اندک تلخی و طعم را خوش طعم میسازد و برگ تازه و شاخهای او را خالصند و همین خوشبو میسازد و لذت را  
 محکم میکند و مسواک کردن بچوب او دند آنها را قایم میکند و لذت را قایم میکند و از بوییدن تخم او شورش چشم حادث میگردد و  
 اگر مداومت به بوییدن او نمایند خرگان تمام میزد و در دویم گرم و در سیم خشک و قابض و معطر و محرک و مقوی مده و در  
 با شراب محکم باه و جهت القوه و دفع و نفوس امر اضربار و در شرب با وضو و اول جلا و فی طبعها و جهت استرحای مقعد و سنگ  
 نشانه شربانی و غیره و درین مصلحت قبول بارده و قدر شورش تخم و برگ و تاسه و در هم است و پس نجاری دوشاب  
 گویند و شامل دوشاب لکوری و خرمائی است و مراد از مطلق او شیرین و زرد و طبع است که طنج یافت باشد و غیر مطبوخ را سسلان  
 نامند و دوشاب لکوری مسمی منبتج است و خرمائی و در دویم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر القوه و موافق بار و المزاج غلبه  
 و جهت سرفه و قاع و در دوشاب لکوری و با تندی و کثرت کلف و با تندی و جهت جود اعضا از سرانافع و مولد و در محرق و  
 و مصلح او سر که با دوشاب و در شرب است و دوشاب لکوری که از بر شانه لکوب او برین رسد و با گل و دوشاب جو شانه با  
 و شیرین گفته موسوم به دوشاب است و هر گاه بگل چوب شانه باشد با شند موسوم به مطبوخ و در پالنب است و آن با اندک ترشی میباشد  
 و در که زود باشد و دوشاب لکوری در آخر اول تردد و دویم گرم و در لکون صالح و مسمن و مستح و مداومت او با شیر تازه و اندک  
 با دوشاب لکوری و در غلظت و صفحت احتیاج به لکوری با اندک سر که جهت بر تان و سپرز و با اندک خمران جهت دفع هم و غم و  
 شدید و با دوشاب جهت صرع مجرب است و اندک با انجیر جهت خست و خنجر و با تندی و جهت دفع شری و در همان روز با انجیر و جهت  
 سعال مزمن و در رسیده و با انجیر جهت حصاد و در بول و شنج الرئیس قدس سره فرموده که با اسید و قدری برگ گیاه  
 و اندک حرمل در جیب افعال قایم مقام خمر است سوا اسکار و صفات مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل او رام و کشودن و مل نافع و قدر  
 شورش از ده متعالی است متعالی و انجیر و خون و مصلح و مصلحت تخم بجان و خنثی است و در نجاری و حسن بزر  
 او گویند از سایر چیزها که محل تر و نه به القوه و کثیر القوت و در دویم گرم و در سیم رطوبت و بایس المزاج و چون او شدید از زود  
 و لند و او را اولاً صحر معلوم نیست و چون مکرر او را بلبه صرته او از زود جات بیرون آمده ظاهر گردد و حاد فطرا اعتقاد اند که عید  
 الصوره متر لکیده و این صحر شنباه است و زهره و مفتوح نوی و دانشمیدن کید الگ و با سکنجین و غسل و فلفل جهت در و جلگه بار و دو  
 استقهای لحمی و زرقی و صرع و نیم متعالی او جهت دفع دواب بفايت نافع و طلاء او با تانچ مرتبه با غسل و فلفل جهت قروح و کله و خراش  
 در و یانیدن که مجرب الحی لان با غسل و تانچا جهت قوه بصر و دفع بیاض و در و یانیدن نره و پیرایه او جهت فربه کردن بدن مؤثر





است و چون شکم مرغ را شکافتند انچه از زنده بوده بر موی کزیده هوام به بند نه جهت جذب سمیت ان ظاهر و دافع سمیوتی  
 سرسام است و شاد و نودن مرغ با شیر و کشک و است و پیر مورث قوی و دوا دمت او باعث نفوس و مصلحت او و به چاره  
 و شراب مطبوخ آب انگور است و در خوردن یکین استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او چنانکه که با هم سوزانیده باشند  
 یا بهرم سرشته حمل کنند اعاده بکارت کند و از اسرار سرده اند و خوردن سنگ متولد چون اوخت حصاة استخوان بال خرگوش  
 با خود داشتن سرشته قبول و در دست راست و دهنش موجب نفوذ ضم است و جغ فارسی یکب در می است و در تنگابن که در  
 ناسه و اظلاس نیر گز و خاک ستری رنگ و مخطا بخور و اسفید بسیار در زهره و در کوهها بسیار بلند می باشد گرم مایل با عده ال و  
 در فعال از یکب فیه و بخور را و با نجاتیه فیه و فیه طاعون و با منور و لکاداشتن براد با خود باعث بین و برکت است و در اسم  
 بطلی است و جو مانا اسم برانی غایت **الدال مع الحاء** و غیره و جج بهله گز به الحام است  
 و حیات عمر آن است و حسن بخا میوید فارسی از زن ناسه و ان شمی از جادوس است و از ان بر گز و طبع و خاص و فعال  
 مثل ان و مطبوخ او با شیر و روغن تازه و ملین و صلیح سینه و صلیح الذی و سویت و قابض طبع و قاطع اسهال و صغیر و منور است  
 و سنگینه و مصلحتش شکر و عمل و بدش برنج است و **خان** الکندر دوده که در است که او را سوزانیده و با شکر گز  
 نادر و او در آن چینه شود و بهرم و در جشم و در یانیدن فزه و دفع مری یا دوا لیتام نوع اعصاب است و **خان**  
 القوار بر سر دوده شسته گرم و خشک متوی با صره و جالی و تهیه سل زمانه خوردن گوشت زیاد و زخم با سفید است و دوده خرم  
 جهت رطوبت چشم و تا کل گوشت های متغضانه دوده و بهرم یا شیرین اثر است و دوده میوه زرف و طبع و قطران نیز مثل است و با ملحه دوده خرم  
 حکم اصل آن دارد و مانند لطافت و حسی و لقیق است **الدال مع الراء** و خسانیه فارسی و زنجبیل  
 روغن بمان است و در عین است و **رایطلون** لون الکبیر است و **قططو لیطیس** زرا و نده طویل است  
 و رایج نوعی از بلبل است و گویند خدری است و ارفقن فلوس است و **سومارس** میو نانی زجاج است  
 و **راقن** بلقیه نام اسم خرم است و در روغن زیتون اسم فارسی عکاز است و در نجف اسم  
 فارسی جرافهر است و رخت کاج اسم فارسی بر است و رخت و سبک اسم فارسی غرب است و رخت  
 اسم فارسی لوس است و رخت نارون اسم فارسی در داری است و رخت ترکی اسم فارسی سبیج است  
 و رخت خراسانی اسم فارسی گیاه و خشتی است و تخم ان سبیج و رخت اسم فارسی شیخ است و رخت  
 اسم بده نوعی از میو است و رخت اسم ترکی گرگیت و رخت اسم ترکی خلف است و رخت فارسی است  
 و او را رخت پشه و نارون نیز گویند و چون خشک گردد از جوف او پشه نکلن میگردد و نوعی از غرب است و او را سل سدر و  
 و قابض و با قوه جاید جابر کسر اعصاب و لیتام و دهنه جراحات تازه و برگ او متوی دندان و لثه و قاطع اسهال و بجه او ملین  
 طبع و صفات و جهت بر امان تازه و با سر که جهت جرب لب و نظیر بکاره برگ او که نیلوم کرده باشند جهت ورم گوش و اکتحال

الدال مع الحاء

الدال مع الراء







و ذراع است و در آخر دایم گرم و خشک و بار طوبه فضیله و جاذب و جالی و من و بهی و گویند بزرگ نوقانی با شراب  
 محرک باد و زیرین قاطع باه زمانه انشایدن باکله چیه قبه اطفال نانه و چون بخورند و در کمال غلبه ضعیفانه هر روز  
 از نیم دلی تا کمال از آن غلبه نباشد چیه خشک کردن و بایر و غلبه ریح آن مجرب باشد و به دستور انشایدن یکدریم از این خور  
 با مار اسل با چند یوم بهین اثر دارد و بخار او با کندر و شراب چیه جذب بیکان خارا را اعضا با شکر و مار العسل چیه تحلیل غلب  
 نافع و طلاء او چیه رخی رنگ خنار و غلبه آنار و زنجیره او چیه کشودن چیه منفر و مفرط و مصلحت در شکر خنار و قدر شکرش تا دودیم  
 است و لوق اسم حیوانیت شجیه سمور در اعضا همان موثره و بفارسی که مانند گشت او بهی و در سایر افعال مثل سمور  
 است و لفین اسم برانی از نمک است و بفارسی خوک ماهی و ماهی بنی دراز و بهی که ماهی مندر و شکر سیر  
 خوک و بی فاسست سرد و تر و قیبه الاعدالی و مولد غلبه و مقوی اعضا و پیا و گرم و خورون و مالیدن و غلبه و چیه در  
 مفصل چون در جوف مظلله که افتاده باشد چیه گرانی سامه و او چیه دندان او بر اطفال چیه نفع و زرع موثر است و کم بلبنه  
 مهر اسم در شان است و کس نفعی از صدف است و در معام الحلول مانند دان و در کبر است و طالع اسم  
 عربی بطنیت و کدع غلبه ابلت المقدس که از کج است و بهیانی سفید لیون مانند و له اسم فارسی  
 دین است الحما مع الیم و هم اسم عربی خور است و خاصیت خون هر چه او در طی ذکر آن مذکور است و مجموع آن  
 محلول در ام و جالی بیاض عین و برشته و قاطع اسهال و دانه سموم است و هم الاخون بفارسی خون سیاه شان مانند  
 و آن معنی است خالص الحمره یا بل بفضی و قوتش در تها بانی میماند و گویند عصاره گیاه مرصفت و از سقوط و نواحی بند  
 خیزد و گیاه از مرد نیست و سیرم سرد و خشک تا بعض قوی و قاطع غلبه ریح و جمع اعضا و نبهت کرم و دانه سیلان مغز و چیه  
 هر ازت جگر و اجناد و انتقام جراحات شمشیر و امثال آن نبات موثر و چیه خیر و اسهال و مکر و مفرودی و هیچ و شقاق  
 و تقویه معده و دلته باز رده شخم مرغ چیه قرحه اسهال و امثال او چیه تقویه یا مکره و قرحه نافع و مفر کرده و مصلحت کثیر و قدر شکرش  
 و زنجیره هم تا انتقال بدش شایع و عصاره خور است و چون بلور و شیشه را با و رنگ کند صاف تر و رنگین تر از عقیق میشود و دین  
 امر عدیل و ما غلبه سحر کرات سرد و تر و در یضم و با قوت زیاد و مقوی دماغ و مولد منی و طلاء او چیه رخی خشکی دماغ و سیرام  
 و شقاق نافع و مفر منده و مصلحت شقاق و سحر که داب کامه و او دیده چاره است و مده الشجر گویند منی بلب است  
 و نبات جالی و چیه ستردن مکرز موده است و ما و هم نفعی از لوبیا اندهیت بقدر ماضی و سرخ و شفاف و بر  
 او نقطه سیاه و پندی مسدود مانند گرم و خشک و مقوی دماغ و طب و قاطع سیلان لب و دین و قدر شکرش در زنجیره طفاک  
 نیمه انکه است و میا بویانی از نامت که سیاه مانند و نه که خواهد شد و همیشه بطنه مصر نفع زبول و شقیق است  
 و هم القیر و هم القلیان دم الاخون است و مده الشقاق حب الیل است و مسحه  
 و هم ناسی اسفراغون است و همور با اسم ترکی حدید است و همور سکان اسم ترکی شک است

است الهال مع النون وند فارسی بد اخیر خطای نامند و هنوز بحال سلاطین و گیاره بقدر درمی گذرانند  
مثل برگ باد بجان و از ان رقیق تر و گلشن زنگش نرم دانه او در غلاف رقیق مایل است و قوتش تا سال باقیست  
قسم حسینی بزرگ دانه شید بسته قسم حسینی شیده بمید اخیر غیر منقط و سیاه و کوچک بطی اهل است و مورث  
منقص قسم منقرض مقدار و اخیر مایل بزردی منقط بسیار می باشد و بهترین اقسام حسینی سفید مایل بزردی بد  
از ان منقذیت در اول چهارم گرم و بنایت تند و آبش در چون مغز او پرده است و ان در حیت مثل بیش است و بدستور  
پوست او باید جدا کرد و هر چه بی پوست مدتی مانده باشد بدستور از هم تنه الا اقسام ان منقذ و سودا و اجاز ربط با  
خام از مفاصل دفع و جهت استفاده بر تان و فقر منسنگ کرده و مانده دور و دور و کریم مساق نافع و طلا و حافظ بسیار  
مورث قرح و فقر حله و چون بر یک سکه شود از ایل کند و کار ان را منجوبه بر صلب ضا و او با است جهت شقاق و برص  
حیوانات و با ویدینا سبب جهت چینی او را م بارده و او جاع مفید و قدر ترشش در قوی الا بدن کبده و در غیر ان نقصان عدد  
است که مصلحت باشد و فقر و درین و یکدوم اکشته با سهال و فقر و قطع در دما و منقذ مصلحت بداند اگر درین  
درون و اکثر اوقات سده و گش و کیش و آب یو که اشتن است و معین فعل او ترید و عصاره غایت و دلیل کابل و انیسون  
و بیاض غصص و زعفران و سفیاج است و بعد از خوردن آب سرد و شیر و بر چای مضاعف عمل اکثر میشود و مغز او و مغزات کمتر و در هوا  
بسیار گرم و بلاد و حار یا بس تخفیف الا بدن استعمال و حار نیست و در ان از ان اوقات و فقر شلیم است  
و فقر سپستان است و فقر ابر است و شبه اسم ناری است و در ان فعل اسم فارسی علاج است  
و بیلان اسم ترکی کشنه است الهال مع الواو و ایا اغرابیونی باقیست که در سگلاخ  
وزیرین سخت میروید سانش مثل ساق ریاس و طوشن با و به شیری و مایل بزردی و در غلبه و نیز مایل بزردی و بر ساق  
چهار برگ مربع یکل و بزرگ مایل سفیدی و بر آلا بر کبابخیری میروید و یکل و بخش در ان و خوشبو و خام و بخته و از ان اوقات است  
در اول نانی گرم و خشک با اندک تشدی و مقوی معده و در بر اول طلیع و محمل و به دفع ارضه و یاج شکم و خوشبو کردن  
و ان نافع است و و سحر باقیست مثل گندم و دنت او گندم زارها و از ان و دار تر و درشت تر و دانه او ریزه و بارانکشت  
او متفرق پرست او سیاه و بعضی از ان سبز و در هر خوش و غلاف با سهال شکل فیلند و دانه او در میان پرده غلاف و بخش  
طعم گرم و با اندک خشکی و مضج و محمل و سهال اقسام گرم معده و ضا و او تبه و او را م صلبه و دار الشکب یا را و گندم جهت غرب  
متفرغ و فقر و مصلحت کثیرا و قدر ترشش و در هم است و و قوی بیونی اسم تخم زرد که بریت شیده ناخواه و  
از ان ریزه تر و با اندک تشدی و گیاره زیاد به شیری و بخش مثل برگ دانه از ان ریزه تر و در هوا و بخش  
و گلشن زرد و در غلبه و در خوشبو و بخش سبزی اکثری و بار کثیر از ان و در شیشه بری و طعم او مثل زردک و در  
و زین کز که گینه در حبیب افعال و تیر از است باقیست و سوا تخم کبابه و در حار باقیست او را کور شده و او را و در هوا است





است دوار الشعب بن مصر اسم بیانی است دوار اسم فارسی دیاس است و دوس  
شکران است و دوا لک و نبات در آن است و در حوالی دهر است و دوقوبری و دوقواغرا  
دریا اغریاست دوس بار الحید است دوم بنبت منجی است دوار الخطا می خایید وین است  
دوار الحی جفینا است دول عالیست بنبتندی اسم خاک است دوار وچ کالنج است  
دو دوار القرم و در الصابین و زرات و دوا التمرنج و زک است و دوسه نومی از آن است و دوقو  
فتا بیانی خط است و دوقص و ویرا زمت است و دوقطما شش کلر است و دوا اسم فارسی  
استه است و دوشاب خرمادین است و دوشاب اسم فارسی منجی است و دوسم اسم فارسی خفیف است  
و دوا اسم فارسی دغان است و دوا اسم ترکی خلید است و دوشان اسم ترکی رب است و دوشا  
قوروی اسم ترکی خفایست و دوسه اسم هندی مرغ خوش است و دوا اسم هندی است و دوا  
میکن اسم هندی با دغان است الدال مع الهار و دهرن البلسان کیفیت گوی و در بلسان  
شدترین اوتار و قوی را می خالی از حروف است که شبیه با بسیار تر و مایل بسج باشد و زو چل شود و اب را بقول  
شیر کند در تباک بنشیند و شیر را بنج سازد و چون بر بلسان شبیه بکشد از شش کلر از آن نماید و در زبان را آنگه  
بجز در باقی باشد و هر چه در دایره تار بنات نشوشت است و در خواب و آفتاب تا چهل سال بایست در آنجا نشان و بلسان  
در دغن بنیتن لعل و در تریب القوة با است و آنچه بالفعل متعارف است از قیاس هم درخت بلسان که در این شش است بوده از  
شاخ و برگ بنام وید سالی که در دغن تخم ترب با سوسیه گرفته در ده مثل آن در دغن که بنجور شانه تا بوی ماند و صحن درخت کلان با  
چون در دغن محل کنند اکثر آنرا دارد و در بسیار او میباشد و در سیموم گرم و خشک و در بول و حیض و خروج جنین و شیر زنان  
سوم هرام و خانق انور سیموم و طین صلابا و محلل مراد بارده و تقوی کصب و رحم و قوه با صره و اشتامیدن و بیه اختراع اول  
حلق و سر و غش و اعراض و مانعی و کصب و در بول اخراج حصاة و قرحه شش و ضیق النفس و ربو و نفس الانصباب و در دکان  
و جرحه البول و امراض قعد و ضا و اجته است و در فای قضیب و در زرق و غیر رنگ وضع در دگر طبعی و در اجا و پاک کردن چوب آن و قوی  
اجته اعانت محل و در دغن و قطره و اجته در دگر شش و الکمال و اجته ابتدا از بول آب نافه و قدر شش نیم منتقال و بدین کوزان و نیم  
تا دوزن و در دغن بنیتن کینه است و بار دغن ارقی که بلسان در آن جوشانیده باشد و در دغن تخم ترب بهتر از بارادمان است  
در بدل آن چون در دغن بنیتن آنها و بار با مثل آب صاب بنجور شانه تا آبها سر قند و دغن ماند و بوی خواص مراد بدل آن است و الکمال  
و بنیتن بهتر از دانه است و هم اصطلاح کسیر این زینق است و دیگر نه و طباجری است که از اشتامیدن و بیه اختراع  
حاصل شود و در دغن حیوانات و آنچه از کلهها و شکون با و غیر این کینه هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود و آنچه از قوی و عکس  
کنند و شیر یا راقم و طین اول در دغه اول مذکور است و هم اسم کسیر اسم السمانی و در دغن سمان است و در دغن سمان

دوشا  
دوشا  
دوشا  
دوشا













او همین اثر دارد و قاطع شهوة دارد و سوزنده که کینه قال خشک کن باب تره تبرک هتند و در پهلوسینه و با صغیر هتند  
 در دهنیکاه بسیار مانع است و زهره او قه در انگلی با عمل جهت شب برنج و قو لنج و استقفا و یک خود او با مبطوح جهت  
 نفوت باه بی نظیر و بستره طلالان دین باب سوزناست و در افق شنبه و کز از و جرات عصبیت سوزناست جهت ترلاست عظیمه  
 و با آب خنجر در افق حمرة چشم در جهان ساعت و با قلیبی مشک جهت صرع و الکحال و با عمل جهت تیرگی چشم و زوال آب چشم  
 با کرسس جهت هتدی در صربا و دین ساسید جهت نفقتر حله و دارا الشعل و در مفاصل و قدر یکد انگل انشش خشک کرده او با  
 جهت تب برنج و دام افش شش بنایت مفید و پیا و جهت دارا الشعل و دارا الحی و در مفرس و لقیراط از دماغ او با شیش برنج  
 و بخور موی و سبب گرختن بدام و ضاد استخوان ساق محرق او که باز کز شش سوزناست جهت بواسیر و طلال موی محلول او  
 بزندان محلول او رام و او بخنجر و بناله او در چرگاه گاه و باعث نفرت گرگ از انسان و در پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته  
 باشد سوزش خارش بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و او نیز برام و صباع و در دکان و چون در پوست آن بچید ه  
 نکا دارند جهت غلبه بر جسم و مجربی در نظر خلق و سوزش و تعلیق کلبا و زرا و جهت دفع درد ریخی زانو و زخمات و حرکات مغیبه و چون  
 سر او را در خورگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند و در صورتی که از مفر محلول گریزی نداشته باشد  
 و چون در برنج که بوتر بگذرانند مار و سایر موزی داخل گردد و چون سر او را در مفر سیلاب دفن کنند دیگر سیلاب از آن بگریزد  
 مگر در و بوجوب انستند و چون صدق نامه زمان بیا بر پوست گوسفندی در سینه که گرگ گرفته باشد هرگز باین زنج و زود و  
 الفت نباشد و چون دندان شیش او را در آن پوست بچید و در مفری دفن کنند باعث تفرقه اهل گردد و گوشت زهره او را بطون  
 کرده بجامت نمایند دیگری قادر جماع آن زن نگردد و گوشت تا گرگ و یانه شود گوشت آدمی بخورد حرمت الهی  
 مع الالف راسن پنج بنایت خشبی و گشش مابین یا توتی و سبزی و ساقش شنبه و در و گشش عریض و در از  
 و شیمی اشبیه برگ عرس و درخت و انبوه و از ساق او روئیده و بر و یکد یکد و گشش مابین بودی و دانه اشش مانند قو طم و دانه  
 چینی و طمشش باندی و خوشبو و گوشت بخشنزد و بکسر گشت خضر و پوست او سیاه و ریت و بطبری باک او بیشتر از مفر و قو  
 پنج است و مضی گویند که آن پنج سوسن گوشت است و در اول سیوم گرم و خشک و بار طوبت فضلی رجالی و مقوی مده و دل و دنان  
 و مفر و مفتوح سده و جگر و سپرز و قوتش تا دو سال بااست و با قو تر یا قیه جهت قطع اهل غلیظه سینه و کشتش و تقطیر  
 رطوبی و مانیو لیا رماتی و در مفاصل و کمر و قوتیه باه دهن مده و با ضمه دفع اختلال و تحلیل نفخ و طبع او جهت احتباس  
 بول و مضی و قوتش و خرن که مبتلا کرده مده باشد و مبطوح او با شراب جهت زهر برام و سوسم بارده و لطل او جهت تحقیق  
 دام افش سکه که بمانی باشد و تحلیل او رام و قطور او جهت دوی و طنین و بخور او جهت کشودن حیض و ضاد و گشش جهت  
 شکاف عضل مانع و مفر محدود و مضرع و انگل شش مغه خون و قاطع باه و مصلح سسر که در یوب با ضمه و خیره غلیظه  
 و قدر ترشش و در هم و بیشش بوزن او ایرسا و گوشت سطر شیرین است و شرابی که از آن تریب دهن مروت است

[illegible]



را با بوی نارمان جلوت را از یانج رومی در از یانج شامی انبوی است راقه حلیت است بر یانج  
خمر است که اسد نومی از بطن است را سینه بیروانی اسم مجبور علیک است را اسل شمع  
بنت اندل انفرن است را اسل الهی در بطن است که رقیسی از غلصه است را ال اسم بده بفر است  
رایج منس سینه بسیارشان است رایج گیری اسم بده عصی الی است رایج کرد اسم بده اندی اذان  
الفرات را سمو اسم فارسی این بوسل است رایج و روی سوخته رو سنج است المار مع الباء  
رب عبارت از اب میوه است و نباتات که بطبع بقوام آورده باشند در بر خیزد تحت ان خیزد کور است  
نوع صفتین است و گویند نومی از بطن است و دو دویم او را جده رف زهر مدام حجب دانسته اند رب  
العتب منقح است و در دیم دو شتاب ترش ترش الضرو صغ کلام است رکس علق است بر بیان  
و بیان است بر برق عتب التلب است بر پیشانی از نای که جاک است در افعال قویتر از نای و بیان دانسته و میلا باری  
الکونک نامنه و آن حیوان است شبیه لکبوت و دست و پا و کوناه و آن نام می باشد و از هم قالد بارده است و گردن او  
و خوردن عدد از آن تال است و ضما و کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب دفع سم میکند و اظهر نفس بین  
زنده او را بر بازوی صاحبش دو بجز پانسته اند و در خشک قاطع تایل است و گویند مسرع او چون و ظرت طایفه  
کند رف اذیت او بشود در تخم غلبت عربی بنایت سفید و سیاه می باشد و سیاه او را شانه های زاده بودی و بی برگ و صلب  
رسمان بر چوبها می توان بست و ترشش مثل قویا و دانه اوسل عدس و سم سفید او را تر و گلبرخ و شمع نامنه  
سم سیاه و رنگش خفای و سفید و رسیدم گرم و خشک جذاب و محلل و با قوه قابضه و تند و دو دویم او را ترشش موی قوی  
در حقه بسیار او سهیل خون جهت عرق انسان و ضما و ش تهیه ترشش گردین سنگ روانه و آشامیدن او بسیار سودمند است  
و اخرج چنین میت نافع و قاتل فیزی زنده و مد قوی و سهیل اسام گرم و خوردن غلبت عدد دانه او که تاسه و در صفتان بنشیند  
بسیار مال مع بر و در مل میکند و مفرمه و مصلح کجین و قدر ترشش الی نقل است رقه اسم بیضی بدق می باشد  
رتی سرو اسم بدهی عالم است ترکب شکل است است رقرت اسم خازن یکبار است  
الار مع الجیم رجل الطیر و رجل الزور و رجل النعق و رجل العقاب گاه اطیال است رجل الحما و جفا  
است رجل الکد جاج انحران است رجل الراعی خرب سیاه است رجل الجوا و زرب است  
رجل الفروج و رجل العوسق قلی است رجله بغض الحما است رجل الزراع رجل الزرب است بر صغ  
نقد جرات است رجل الغراب گویند نبات اطیال است و اکثر قریح نموده اند که غیر او است و در نواحی بیت المقدس  
سیاه است گیاهش قد شیری و برگش بسیار زایل بسیار و مشقوق شبیه بر شا و بستامی و وسط او مشقوق بدوش نامنه  
جنگال غراب شب متفرق و مانند ای اند که فیض دشیری می مانند طعم زرد که بخش بسیار غایره در زمین و سید بر و طایفه

از این باب

در









[illegible]

[illegible]







چیزیت پیشینه و در کنار دریا ایستاده و در مضار او جهت نفوس و شفا فیکه از سه ماه هر سیده باشد نافع است  
ریش عبارت از بطلور است و در و سوزن افتام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم بار که کرک گویند در قطع  
خون بر اجتهاد نایم مقام موی نرم خروش است و چون از پنج سطر پود را پنجه بزرگ و سفید و محرق باشد جدا کرده بشویند و بنشیند  
و خشک کنند نفوذ او جهت قطع خون رعایه که از پنج سطر منقطع گردد و از سوده است و در جمیع زفت الدم سیدیل ریحان  
الکافور نبات در گل و ساق و شاخ بنشیند و بشوید و ریش مثل انار و از آن ریزه تر و گلش کبود و مایل بسفیدی از جمیع  
اجزاء را و بگویند که در دویم گرم و خشک بپزند و محلول در آب و با دانه صندل و او جهت در سرد و تحلیل اورام و آتاشیدن آب او  
مفتوح سد و جهت یرقان و قطع سیلان خون و اعضا و در و او جهت قروح و جراحات نافع و مفرح و درین و مصلحت بسیار  
و قدر شترش یکدم در آب شست و در هم است ریحان سلیمانی گیاهیت از جنس عشقه و بر درخت می بنشیند و همیشه  
سبز می باشد و ریش شنبلیله بزرگ بلباب و از آنش مثل فلفل سیاه و گلش سفید و در اعضا همان و در او المیز و درختها  
میرود و در دویم و در تخمین در نکام مانند گرم و خشک لطیف و محقق و سهیل می باشد و او در مقلی خون از احتراقات و مسکن نفخ  
و محلول ریح و در طبقات از سیده و در مضار او جهت بواسیر و امراض سودا و در در هم طلا و با عمل جهت دم معنی و با سر که جهت  
درم جار و آتاشیدن و طلا کردن آب و شکر و او جهت گزیدن عرق و لقوه و فانی نافع و قدر شترش از بزرگ سه در هم و از آنش  
تا ده در هم است و آنچه در بعضی کتب آمده که کورایا میست که مشهور بگل و عرق است و جهت گزیدن عرق و در یکا و در بنویسند  
و شتر را خوب ریش از بزرگ و چکر و گلش مثل خوش و نقشش اندرون زرد و کوچک است اما همیشه سبزه است و با طیار  
است و در که میشود و گویند ششم حبلی و در بزرگ و گلش سبز و با سفیدی می باشد حرف الزا و ریح صوبان داک  
فارسی است و از مندیات است و آتاش می باشد و اقسام او غیر شش از یک معدن اند و سفید و سبز و زرد می باشد  
و در و فصل سبز و بزرگ و در مزاج سفید و اقلقه پسین و در اما قله طهار و سبزه را قله قند مانند زراج اصفر و زیاده  
زاجات افضل و بهترین و صلبی و در خشنده است و در سیوم گرم و خشک سخته و لطیف و محرق و مفعول راحت  
کم تر بخلاف سایر اطلاح که از اجزای قوت تر میشود و طلا آن با آنکه سینه محترمه و سده و بوب و در و شش جهت قروح  
جفیه جمیع زفت الدم و درم بن دندان و سده و حمل او با آب گند ما جهت زفت الدم رحم و نفوذ او جهت رعاف و اکلیا شش جهت  
شقیه جربک گوشتها چشم و با عمل جهت سطر یک فیکه او با عمل جهت بواسیر و در میرو و زخم گوش و در چو که آن  
نایم را آتاش میدن و جهت شتر اقسام گرم موثر و زیاده از یکدم گوشت شده است و مورت سبج و سدر و سکه و چون دو جو  
او را با یکجو و اقلیه با سدر که ساینده و در ظرف سفال کرده چهار روز در آبستان سرگین رسد و فن نمایند نبات متد  
و بای می شود و از آن آخذ و باض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد و جراحات سیدیل است و غرغره اقسام مزاج  
با سر که جهت رفع بوی که در بطن مانده باشد و جرب و در رنگ کردن گوشت و در شترش که بنویسند تا یکدک مصلحت

در شترش از بزرگ و چکر و گلش مثل خوش و نقشش اندرون زرد و کوچک است اما همیشه سبزه است و با طیار

در مصلحت شیر تازه و شکر و بدش زنگار است و معطر او را با سر برین ان سر که چینه کلیل کبریت و برین و رصاص  
بجده شمع مجرب دانسته اند و در رصاصات رده بان شده زراج اخضر کرم و خشک از سایر و مرق و اکال و مرقه  
او لطیف تر است و اناسیدین بکدر هم او جهت دفع سمیت فطر و با عمل جهت اخراج کرم معده و با بقی قوی است و چون صاحب  
مرطب از ان بزرگ شده موسفید ریخته سیاه بر می آید و مجرب دانسته اند و چون بنایت فطرش است ترطیب بسیار باید نمود و  
او جهت اکله دمان و مینی و صفی و زیر زبان و بگو کسیر الالف و نوب الهم جراحت و قطور با آب جهت قطع رطوبت و نفی  
و طایع از رطوبات و در گوش که بار دهنده فای و مفر جراحت و کسب و زیاده اگشته است زراج ایضاً آن سفید  
مایل زردی است و خفیف الوزن میباشد و ابرشیم را بان رنگ میکند بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال مثل زراج زرد  
است زراج احمر تسمی از زلی سفید مایل سیاه است و جوف او سیاه و با تجا و ف و قشیر از سایر و افعال  
مثل سایر است و انچه صفتی تشبیه است از جنس احمر و ضعیف تر است زراج الاسا که تسمی از زراج ایضاً است کثیف  
الاضیه و چون آب با بر سیاه شود و قابض تر و با قوه جالی و در زراج مثل سایر و جهت در دندان و حرکت آن و سیاه کردن  
و آنچه چشمتشهای رطبه و خفه آن جهت عرق الشانف است زراج المقطر و فایز نامنه از جنس زراج اخضر است که مایه  
لطیفه آن و در زیر زمین معدن خفه کرده و بهترین قلم و استخوان و است که چون برین و لا و بانه رنگش زراج الحامه  
از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبه زاجی نموده باشد زراج المطبوع از جنس اخضر است که مخلوط با خاک  
او را با آب بجوشانند تا بجهد گردد و به تهره نرد بریده استعمال کنند زراج اسود و زراج مطبوخ و گویند زراج  
الاسا که زراج الجبر زراج اصغر است زراج سوری زراج احمر است زراج لاری و زراج کرمانی از جنس  
زراج قبری است زراج قبری سی زراج مایل کسیر زراج بلوری اسم فارسی شب یانی از اقه اسم فارسی  
تقد است زراجی اسم فارسی غذان است زراج اسم غراب کبیر اسود است و نبرکی تورغان نامنه  
زراون مران است و گویند زراوق اسم یونانی است زراج اسم فارسی انبر یا بر است الزا  
مع الیاء زلیب بفارسی سوز گویند و بهترین و دانه پر گوشت بزرگ مقدار است و دانیسیرون کرده را منقح نامنه  
در اخراول کرم و در اول تر و منقح خلد غلیظ و محلل با عده ال و جالی معده و اسهال و حرک باه برودین و مرفق تصبیه  
و سمن و مقوی جگر و جهت سه فایض و امراض مثانه و کرده و قرحه اسهال و با گل گاو زبان و فرمای سبزه خفیفان  
مجبوب دانسته اند و با خسل لیلان جهت دفع نسیان و با سر که جهت بر قان بدستور مجرب و چون سبزه دانه در هر صده و  
بهای و ادم مرارت نماید جهت سردی کرده و قله اول کسب کرده و مثانه بسیار و میوه با اسهال و جهت دانه و  
ایب از ریا ز و غن با و ادم بزرگ شده و جهت سردی و خفا و شش و جهت کلیل او را مرقه و در قلم فایز و با  
با فلی از زیر جهت درم ایشان و با شرب جهت ترو و شرب و جهت در قله و مثانه و با سر طایع و غافرا ایگرانه

سبزه

عضد است مفید و با جوش شیرین قفسه نافع و مضر درین مصلحت سکنجبین میوه آتش و خشک است و مضر کرده و مصلحت غلبه  
 و قدر ترش ترش تاسی درم و نوعی که میدانند است شش شش است و سبزه و زبون ترین اوسیه است و همه آن لطیف تر از دانه  
 و بی و با قوه سسید و آب قیح و مصلحت او که با فایده تواند آورد و به باشند چه سرد و هوا و سینه نافع و منفی صوت است و ضداد او  
 باز غرقان و زرد و تخم مرغ و مصلحت چه کشودن دمل و تحلیل صلابه با نهایی و گوشت او با صبر و چه کجی سبزه جایت و در جیس انفال دیگر  
 مثل موز و انیسون کرده و انار و حرق خون و مصلحت نه کوشش ز غلبه آب تحلیل بفا سنی موزیک نامند و موزین مضر  
 است و گلیا و مثل ناک و از ان ضعیف تر و تا نهایی در راست و سیاه و گلش مایل سفیدی و ترش و غلظتی مثل غلاف خود و در او  
 سده دانه پس غیر سبزه و با خشونت و سیاه مایل سبزه و مضر او مفید و طمش تند و در خرم گرم و خشک بسیار جالی و مفرج جلد  
 و تنه و قشع و سق و جین جالیدن و غرغ و کردن و جاذبه طوبه و مایه منفی و نفی در ان کف زبان و جهت در دندان و در طوبه و  
 با عمل چه قلع و با قلع ان جهت گرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد او با اما الصل متی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شتر  
 او بدفعات با الصل بنوشند و حرکت کنند و با مصلحتی و کند چه تصفیه صوت و با او به مناسب جهت دفع سبز و کشتن گرم  
 معده و ضداد و جهت و انقلیه و قشر جلد و بار و غن زیتون و زرنخ سرخ و زرد و طول و جبهه جلد و در انار و مضر و کله و مصلحت  
 او در روغن زیتون چه کشودن دمل و ترشش با طبع سرد و جبهه و در مساق مفید و مضر سبزه و مصلحت کثیر از زیاد و از کثرت  
 او کشند و خنک و حراحت اشتا و پیش بوزن و عاقر و حراست زرد و لیمو قهاری کفربا نامند و آن پنج قسم است یکی شنبه  
 با سنج و زرد و باز به موده و کره ابر و ای و نانی مایل سفیدی و سیاه و مصلحت در ایچ او مایل بکایت و سوم شنبلی گرم و سبک  
 و مایل بنفش و دودی نامند و چهارم بسیار خوب و بنفشیم چک لوده و سفید مایل زردی و او را از اینون نامند و پنجم سفید و سبک  
 و ظاهرش المصل و با خشونت و با تندی طعم و بی کوه و بسیار اقسام بهتر است و در سبوم گرم و خشک و از او به قنار و قاطع قوی و  
 غنیان و با طعم و مضر صوت و تصفیه و مصلحت لباها و مضر و قدر ترش یک رنگ و بدش شش است و ضدادش جهت کف  
 و بهن سیاه و ترش با موم و روغن کسره و جهت تر با و بنور لینه و قروح و جبهه و جهت ستر و ستر و جلائی و دندان و طلا و با سکر  
 بر بدن جهت لاغر کردن و از او به علم از نبات است و اناسمیدن یکدنگ از ششیم بوم با شل او کثیر جهت سبول و سنگ کرده  
 و در و کوه است و سبزه و ضداد حرق و با سکر جهت و انقلیه و حرق و مصلحت و در حراحت کثیر و لطیف و جلا و بنفش  
 و اقسام بدل یکدگر اند ز پیرا المور قی کف بوره است و او غیر بوره زردی و نبات سفید و غیر جامد و شنبه بار دات  
 و بوره زردی جامد مایل سبزه و در جیس انفال شنبه بوره و از ان لطیف تر و مضر است ز پیرا روغن تازه بی ملک است  
 و مسک و روغن که نامند و در او روغن تازه کوه سفید و کاه و در است در اول گرم و در آخر ان تر و طین و مصلحت و مسمن و مصلحت  
 سده و جهت تصفیه صوت و تصفیه ریه و خشونت خلق و سبزه و خشک و او را مظهری و باطنی و طبعی و او را زرمودن مصلحت و  
 با عمل جهت دانه الحطب و ذات الریه و دفع سورا سینه و دفع ان و ماییدن بر بدن و با شکر و خشک شش خوردن و نبات



زرد القواریر سحره تیاست زرش بلخ زنی است زرب کز زبیل الجیل است زبان کجنگ اسم  
فارسی لبان الصافیر است الزار مع الجیم زجمول تخم کز است زجاج فبارسی آبکینه و شیشه نامند و  
سدنی و مصروع میباشد و سدنی آن سفید و الزان مختلف اند و پوست و مصروع که از سطو بلور را از جنس سکه او دانسته است  
و این سکه از جنس سدنی غیر بلور است و بهترین سدنی سفید و در اول گرم و در دویم خشک و در اخیل مثل مصروع است و مصروع  
او از سنگ ریزه سفید و قلی است که با نصفه گذارند و آنچه با سفید گذارند و شفاف او قبول گنجا میکند و شیشه  
نیکو و الزان میا از آن جمله اند و زجاج زعفرانی است که پوست تخم مرغ را بکهنه و شیشه تازه نجیساند و شبان روزی و بار تبره  
شیر و مهند و هر صند متقال از زجاج بست و چهار متقال از آن در چین گذارند و آن نام مصروع گرم تر از صند است  
و محرق و مختلف میباشد و مقطع و محلول و جالی و آنرا میدانند و وقت حصاة قوی لاثر و جهت صفت کرده و شانه و قوۃ البول و ریش  
سپهر و طلا و چوبه خزان و باد و غن زیتون و چوبه رویانید و کدو کتاش و چوبه بیاض و جرب و سیل و جلا و کبر سنون او و چوبه  
رفع زردی دندان و صفا و شستن و چوبه و آنرا آن بسیار باقی و محلول او در اخیل اند کوره قوی و زان با مقطر کدو نونا در شیشه  
میشود و مفرغش و مفرغ اما و صفتش کثیرا و قدرش ترش تا کیدرم و بدش بر صند است و سهل از سحق مثل غبار باید الزان  
مع الحما و غیره زحل ثبت کسیران و صاف و اسود است و حتم الملک و او را دان است زرد او اس  
ملکت نماند نام است زرد و ارجه و او را زرد اسم فارسی صفت زرشک است و زرشک اسم فارسی باریست زرد اسم  
فارسی زرب است زرد و ک اسم فارسی باریست زرجون اسم فارسی است زرقون اسم فارسی سیرج است  
زیر و اقله با ک است زرقوری نبات اطیال است زربیر اذ در ک تاب و بدل ابی صفر است زربیح زربیح  
خراسانی ننگ است زربیح ریاس است زرو و تخم مرغ اسم فارسی غایب است زرد و  
الحو و در و در و صفت است زرد و چوبه اسم فارسی عروق الصفر است زرد و الو اسم فارسی شش است زربین در  
این الود و گوید که او را و زانسان کل عاشقان نامند نبات او را یکدفع زیاد و برگش عریض و مرغی گلش زرد و شاخه  
او برگ و در آن و چون زرد و غا و سرد و نماینده گلش میریزد و گرم و خشک و جهت عرق اسنا و از آن خون بخرند و آنرا و اجناس  
بول و کزین موافق است و بعضی گویند اسم از او خست است زربیر فبارسی سیرک نامند و سیرک از حقیق و صباغان  
از دین باز و کندن ساقش و بعد ششری گلشن و کوبیده و کل و صفر بری و سدی با اندک کار با نرم و برگش زرد و مایل سفید  
و کوچک و خوشتر زیاد و شیرین و طعم گاه او شیبه بیک است سرد و خشک با آن که حرارت و قوۃ جالیه و محلول صلابات در آن  
آثار بسکن در او و در خون و قوۃ سرد و در طحال آب بلور است او با موز که سرد و قوۃ جالیه و در قان و در سینه و چوبه  
و کوبیده از موز با غسل میریزد و در و صفا و آب بلور او با و چوبه و ارام و باره نبات مفید و خاکستر او جهت جرب و جراحات  
تانی و صند و مصلحتش بسیار است و در شش و ریه و قوۃ شش و در طبع و خات و آنچه محلول است و در جرم او تانی

زربیح

زربیح





بر درمی و گشتن شبیه برگ زرا و نه طویل از آن که چکندر و خشیرو دیا اندک تنی و نرم و گلشن سفید و چون او سرخ و بد بود و طوبت  
 اقسام او تا دو سال باقیست و در دیم گرم و خشک و تحلیف و تعلیف او زیاده از طویل و لطیف اخلاط و منفی مقصد ریه و ما ذر بر هم چو  
 و نباتی و منفی صده و دماغ و چینه بر روی زمین و سر و فرزند و نوا و جنون و صرع و دوسه اسن و شقیه چک زخمها و دندان و منخ و دمن  
 عصل و درم سپرز و در دیم و در زخمهای بارده نماند و در سایر افعال قوتی از طویل و صفا و خشک و جاذب پیکان و خا و در استخوان  
 زنده شده و در اعضا و جبهه بنق و قروح و خشیه با عسل چینه رویانیدن گشت زخمهای عمیق موثر و قدرش بیشتر تا دو در هم  
 و منضرسر و زخمها و عسل و خشک و در دمن که و خشک و بر شش قسم طویل بوزن آن و نیزه ترین ریو و نه چینی  
 و گویند بوزن او زیاده و نصف وزن او قسط و دو ثلث او بسیار کبریت ریو است و دیم و اساطین نامند  
 یعنی کبریت الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین و صفای بی براق نرم است و زرنج و در قی گویند دیم سرخ و  
 بهترین از شقیه سرخ و صاف و زرد و شکن است یکی سفید و آن زرنج النوره و دار الشقیه نامند و برون ترین اقسام  
 و بدستور زیاده و از غیر متصل است قسم زرد و در دیم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سر و قو  
 و اقسام زرنج از سموات اند و محرق آن لطیف تر و در دیم و مقادیر بسیار سرخ و سفید و در آن و در سیاه و در افعال قوتی  
 از همه و جمیع آن معفن و لناع و محرق و با قوه قاصده سترده و گوشت زیاده و زخمها و کشته اقسام گرم صده و کجا آنما خون مرده و در آن  
 جوشه صفا و کله و بار یا پنج چینه و در انقباض و با است و در اکسیر و استخوانها و چینه و قتل و باریه و چینه و تحلیف جراحات و بار و غرن  
 کسین چینه و نیزه و مقصد و بواسیر جراحات یعنی و با و دیم مناسب چینه برون گوشت زیاده و روئیدن گوشت بن دندان و بخار و  
 بار یا پنج بدستور که و در آن محلی نرسد چینه سترده و باریه و منخ و چلو زه و منخ و با و دم با سوسیه چون مکرر بخور کنند چینه ربو و  
 ضیق النفس سرخ و کفن باریه و منخ است و شرط است که بعد از بخور حریره آرد و گندم با منخ با و دم و در دمن تازه چینه و منخ و منخ  
 و در دوا و استعمال کنند و طلاء زرنج سرخ با جاول و بدستور با چینه سترده بعد از کندن کوه چینه منخ روئیدن آن محراب  
 است و لیکه و لیکه با عسل چینه قاصفه و از دمن کردن چک سینه و آشناییدن و با باریه و قی کردن چینه و سوسیه و منخ و سوسیه  
 اند و احتیاط است که آشناییدن هیچ وجه جراحات نماید و طلاء او با زهره کاد و آب حی العالم و شب چینه منخ سوزانیدن و شش  
 موثر و چون کفیان رشته بسوزانند سوزان و چینه برون گوشت متعفن دندان و روئیدن و منخ آن از صده است و با کسر  
 کونک چینه نایل محراب و صبر و حبابان و آب گندنا چینه معقوف و بواسیر و ایتام حین زخم با میویدل است و چون و شیر  
 حل کنند هر یک یکی بران بخور کنند و بدول زرا و نصف آن زرنج است و بدول هر دو را کثر افعال کبریت و کلفی که از فتنه  
 زرنج بهر سردن آنرا طلاء کل عصاره و در برنج می نماید و بخور آن زرا و با باریه و منخ و کج و دوا و خرد زهره را قفسازد  
 و از جومات دانسته اند و طریق تدبیر و سترات الیق است و راقه حیرانیت و بفارسی شتر کاه و بلف نامند که در آن  
 او را زوشبیه برون شتر و سرش مثل شتر و گشتن مثل شتر و منقطه بر سفیدی و شبیه به بلیک و پایی و مثل پایی کا و شتر













[illegible]



نافع و فتنه آن جهت فروغ باطنی متعدد و رحم و عصاره آن در انفال مذکوره مثل برگ است و حصول آن جهت قطع سیلان  
رحم و زلزله الدم آن وضاد جهت برآمدگی حده و قطره بختن موارید چشم و باطل یک نافع و بیخ و رخت زیتون را با قدری بر  
آن جو شاییده و مضمضه نماید جهت تسکین درد سر و نظارتش جهت زکام و تحلیل رطوبات دماغی از بینی موثر نماید و تعلیق  
بیخ او با نخی صندبه جهت تمهید است و چون شاخهای باریک درگ او را در کوزه کرده در کوزه کوزه گری احراق  
نماید پس آن کوزه بیرون آورد و شراب را با پاشیده بار دیگر احراق می کنند در همه انفال قویتر از قوتی است و وضاد  
خاکستر بری و با سرکه جهت عرق السب بر بالای خوب از جانب خوشی بقدر چهار انگشت جهت فرغ نمودن موضع و رفع علت  
از جربات بیان نموده اند و مولف تذکره ضاد برگ مدقوق و شلخ اقسام زیتون را درین امم مجرب دانسته است و وضاد خا  
او با غسل و آب نموده و دار القلع و دار الحی و سعد و جوشه های نافع و رطوبات شلخ تازه او که مضمضه آن بهر جهت  
جرب و سببه سر و فروغ آن نافع و نظول طبع نیزه آرد جهت صدمه شقیقه و دوا در پاشیدن در خانه جهت گزینیدن  
هوام و الحاد داشتن بکجا جرب او جهت قبول عامه و قضای و بروج و برکت موثر است و مضمضه آب ملک که زیتون در آن  
خیسانیده باشد جهت استحکام نه مفید و صحن و صورت شبیه به سمنو یا دیال بسج است در اول گرم و در دویم خشک  
و در تقویه ذیمن قویتر از کوزه در آن سماق زمزم و زنجار بلغمی جهت رفع رطوبات جراحات و بازمه جهت دیان گوشت  
موتور و صحن بری و قویتر و در برول و حصول جهت رفع احتباس حوض و وضاد شش که جهت جرب متفرج و مسنون جهت  
تسکین درد دندان گرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آبک طبع داده باشد بخیسانند در روز پنجشنبه او پنجشنبه  
و بخور دانه زیتون قاطع ربو و سعال است زیست بفاصلی روزی زیتون گویند و آنچه از روغن زیتون رسیده گیرند و زیتون  
غذایانند و غیر متفرجش او سریر الا نشاء بر سر بچون میباشد و اجزا او از یکدیگر متفرج و بیکدیگر و بخلاف معنی شش و  
انفوس و در دویم گرم و باید پوست و قشور بر طریقت آن اصلی ندارد و مضمضه او که با آب گرم بسیار بر بنمرده ضا  
کنند میلند و الطلف است و چهارده متقال او با یکطل آب گرم دما را شش میرساند قوی جهت درد اعصاب و عرق السب  
و با شرب آب گرم جهت مضمضه و اخراج کرم مشکم قوی کردن با او جهت دفع سمیت او و به جهت آن جهت قوی و رمی و سد  
و در مضمضه عرق السب و در کرم و بازمه جهت ایام و اصلاح زخمها و طلا و او جهت درد با مفید و چون شش سال  
بر و گذر و زیت عقیق نامند و کرم تر از غیر عقیق در محلل و ملین طبع و بشربه و مصلح او و به مضمضه قوه آن دماغ بمو و اعضا  
و دفع ضرر سواد الکلی شش متفرج بصر و جهت رفع بایض رقیق و جرب سلاق نافع و جهت نزول آب قائم مقام قرح و طلا  
کردن گرم او مسکرم که گزیدن عرق است و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا نصف رسد بدل عقیق میشود و در  
شش شش است متقال است زیست الا اتفاق روغن زیتون ناز سیده است و او متقال و قافض است و کرم  
در اخراج شش است سمن بدن و در دفع حصاة و موافق سوره و متفرج لثه و دندان و مانع او را عرق و صا

کننده اخلاط رقيق سد و قاطع مغفونه و مقوی اعضا و منقول او موافق در دوا حساب و مواجعه و ليک کننده رنگ حصار  
است و دروغ زیتون بری قایم مقام دروغ گل سرخ و رافع و میرد و بلخ عرق و حافظ سیاه میوه و انتشاران و مقوی  
دندان محرک و مانع سیلان رطوبات لها و قاطع خون نشه و جمعی مطلق دروغ زیتون را در افحال مذکوره نافع میدانند و منقسم  
نوعی ندانسته اند و هر چند گفته شود قویتر میگردد و آنچه از مفت سال بگذرد و بهتر از دروغ بلبلان یا فستق اند که لغصبی قابل اند که  
تا هزار سال بماند گویند چون است و در دویم و در با مثل آن غسل و ثلث آن کند دروغ تنویر یا مانا صنفه و در جام سه روز  
نبوشتند آب سرد در آن روزها بخورند و از جعبه درها ببارده و خرد و فای و افحال آن نجات یابند و پیران صد سال را بچنان  
شهرت شود و از بخرجات دانسته اند و دروغی که از زیتون متعین گیرند موله خلط فاسده و بسیار میخورد موله حله و مصلحت شربت  
نهفته است و چون دروغ زیتون را با مثل آن آب بچوشانند ناب میوز و و بجهت یاد آب بدستراول نمایند تا شصت بار بپوشند  
از آن که ابها سوخته نشد و چندان بچوشانند که نصف رسد بر آب بهتر از دروغ بلبلان و در دوا سر اعجوبه است زیرا بار  
نقل دروغ زیتون است که در ادر طرف مس بجهت غلط بچوشانند و بعد از آن بپختیارند و در دویم گرم و در افحال قویتر از خضف  
و ضاوشش جهت در و فاصل و عرق الشا و نفوس شل استواء الیام زنها بدن لاغر و با شرب و مار العسل جهت در دندان  
و با فنج ترس جهت برب و آب نافع است و هر چند گفته شود در افحال قویتر و در این مطلبین موله قروح است زیرا است  
السودان دروغ تمر است مثل بادام که یکی و نور البربر نامند و از دقت خارا نگیند و هر چند در دوا و اینچنین  
و در عراق بکیس گویند و بادام که یکی گویند و طعم دروغ باد شیرین خوشبو است در دویم گرم و در اول شربت گویند خشک  
و موله خون صالح و مطلق اخلاط و جهت اعراض سودا و بارده مثل جنون و دوسواس و فای و خدر و ادرافضات  
و تفتیح سد و ادرام بارده نافست و موله اختیارات بدنی غیر دروغ نوزا بر دانسته است زیرا است  
صمید دروغ بقیع طقس است زیرا طوقان اصل نازیت الاتفاق است زیرا است اصل غلبه نواحی مصر است  
نقطه است زیرا مرقع نجای سیاه و حیره نامند از جمله فلزات و معدنی است شبیه بنقره که گرفته اند که از سنگهای بزرگ  
سرخ بهم میرسد و دروغی با بارده شل مغرب و در دم و اقلیم معتدلانی است که از خاک شگون میگردد و در غیر ظروف  
شیشه و سرب قلعی و جلد سگ ای و طلا و نقره سرد و در دویم سرد و در سوم ترو با جدت و قریض و استشق  
محق او موله فای و بطلان سامه و زردی رخسار و موی و قوتهای دماغی و کزیزا ایند نهوام و طلا گفته او با تخم  
خزیر و بادام تخم جهت جرب و حله و رفع صمغ انار و اکله و مسکه و طبعه و قروح ساعیه و سالیله و فنی قمل مجرب و با کندر و  
رازیانج و دروغ زیتون جهت دانههای افشک از بخرجات است و گوشت او به همین اثر دارد و بشیر طریک بخت و مینی و گوش  
نرسد و در کینه سه بار بخور کنند و غذا غیر نمکدار و لطیف بخورند و بعد از تنقیه و دزدند و چون زیتون که سه بار بجای  
مالیده برگردن به بندن مانع کنون قمل گردد و ضا و غیر مقتول نیز جهت خشک کردن دانه افشک و قروح مجرب است

در بیان این

و خاک زمین که در ظرف آن هم میرسد و هیچ انحال مثل مقتول است و در سمیت مانند آن و استامیدن غیر مقتول و بی سبب  
و سبب عت از اسرارش باثر و با مضر و در قوی و چون ناکشته او را در هر سال چند روز بر روز بقدر حیه تا یکده گانه بنویسند  
و تدبیرش زیاده کند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث نفس نشود و چشمه صحت و تقویت باه و با ضمه و قوه میسر میاید  
است و قدرش غیر مقتول تا دو دم و بدش محلول است و ضمه او بسیار گرم و با حادت و با سموم قاتل و محرق خلط و خلل  
قوتها و مطلق است و طریق تصفیه او در دستورات اول مذکور است و چون غیر مقتول او با نفقه خالص مخلوطه میسر کنند  
و با تشش پزند مسامضه گردانند و طریق عمل در دستورات مرقوم است **حرف الیمن مع الالف**  
**س** فوج بهندی برین نامند برگشت بی ساق و گل و در ایا ایستاده و بر بلا و بند میر و پیشبیه به برگ گردگان  
و مایل بسیاری کویا غبار بران نشسته و خوشبو دیوین و بی خطره و غیر بلا و بند نیز هم میرسد و توتش تا سی سال باقیست  
و سیرم گرم و در دویم خشک و در بول و جیف و شیر و عرق و مصلح حال منده و مقوی اختیار اعضا و قطره ارواح و اطفال  
و مغز و مصلح و تسکین و محلول ریاح امعاء و جهت سیلان آب درین و بدبو که از شرکت آمده باشد و خفقان و وسواس  
و ضنون و خست و در و جگر و زن و عسر و ولاد و تشیم و روح الفواد و تقویت حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة  
و منق و انس و جیب امراض مقدر و رحم و در اکحال جهت بیاض و سلاق و طلیه و بصر و نافه و نافه و کاهداشتر و در زیر زبان  
جهت گنت زبان و منق و طلاء او با سر که جهت احتباس حوض و بول و شیر و زرع بد بو زیر نعل و کچران و تقصید کوبیده  
مطبوخ و شراب جهت تحلیل اورام اجیان و گدازشتر او در میان جامه و انشیه جهت گرم کردن آن موثر و مغزی و مصلح  
منفصلی و مغز نشانه و مصلح آن شربت به ذقه شربت تا کثرت و بدش و وزن آن سبیل بهندی است **س**  
و خفیت بهندی و ابل شد گون نامنه بقدر و خست چهار و سمنه رنگ و صلیبایل بسیاری و کثیر لورق و خوشبو و  
شترش بقدر و فلفل و مصلح و مولف تذکره او را فندق بهندی دانسته است و خوب او در دویم سرد و خشک و با اندک  
حرارتی و فضا و سامیده او با آب سرد و چینه و در سحر او را در صاره و غرور و نثاره او مسکن تشنگی و التهاب سده  
و با ما العمل جهت اخراج کرم صده قوی الاثر است و طلاء و محرق او که بعد از احراق در آب میاند و امثال آن انداخته و سبب  
باشند جهت درم اجیان و تقویت بصر و ده و فایده شترش از کثرت و نثاره انتقال و مغز و مصلح غناب است و در  
شتر و غلیظ و خوشبو و جهت در از کردن موثر و زرع و شترش برین مفید است و چون نادره و نادره و گدازنده حافظه و بوسه  
آن و وزن او را زیاده میازد و ساد و **و ران** سر با زرد سیاه و ران است نمیمی سیاه و ران چه در بلنه و سر  
و خست و برین سواد الحکام نامند جهت انکه مستحی بد او از ترغیب میدهند و سوار القضا که صاحب اختیار است  
و کرموده است و سسم مضر است و آنچه گفته که از خست به علم حاصل میشود اصلی نادر و بلکه نیزیت مایل است  
و بران سبب بهندی و با اندک تلخی و در جوف درختان بهند و بلا و جالی آن هم میرسد و مضر میاید

بلا است و مولف تذکره آنچه از درخت نابجیل هم برسد بهتر دانسته است در ویم سرد و خشک با اندک  
 حراره محله در اوج اورام خارده و باب بارنگ طبع نرف الدم جمع اعصار است شراب و ضماد و حاصل سهال و سهل  
 و ایام دهنده زخمها و با سرکه چیده درم قضیه بانیان و با شراب چیده او را بارده و بار و فن مورد جهت منع ریختن بر سر  
 موثر و نبات سوداوست و در زجه او با سرکه و حقه ان بی سرکه چیده قطع خون حیض و قنوتیه رحم و زنج اسهال نافه و در است  
 خوردن سوله سودا و صفتش شکرت و در شترش کشتال و پیشش و وزن آن سوداوست سالامند را اسم یونانی نوز  
 از عصاره آن حیرانیت شبیه یاز و دست و بادار و دقتهای کوتاه تر و بطی الحکمه و البلق از روی سیاهی و دناش  
 کوتاه و تر کی پلانه اوردین گویند و اشتر و دناش نیکند و اگر در توراش اندازند انفسه و کند و کشتال از سموم قتال  
 و نبات گرم و خشک و صفت و مفرج جلد و تدرین رفتنی که در آن مهر اختیه باشد سترده سوی و قرحه کنده خضر است و در آن  
 دست و بامی در افلق کرده و اخته او را با یخ و قرحه نموده و در محل خور و زنگنه اندیش و در کوه چیده و در حاصل او را بارده  
 فحما و نافه و خوردن آن قتال و فادیه تر شکست است سام ابرش اسم فرعی بری است و بطری سمی بچلیاسه  
 است و او کوچک از چلیاسه و شبیه بخور و در با لقلقه های سیاه و بهیبت چلیاسه نیست و ملاقا خون و در بدن مورث برض  
 است در سیرم گرم و خشک است و ضماد کوچیده او بر اعضا جاذب بچکان و خار و راتج تا ایل و ضماد خشک او بر دندان  
 گرم زده سکن ارم و چون شکافه بر موضع کزیده و غرق کنند در را مان کنند و طلاء خشک او بار و فن زیتون چیده و روایند  
 سوی و در فحما و عباس بول و قطره زریل و خون و بول و با اندک خشک و را حلیل چیده و فن فتن بسیار و تر و تخمین جای سوس در  
 طبع او همین از در و خوردن و مورث سسل و امراض رویه و صفتش شربت بریاسه و انشال آنست سالام اسم  
 فارسی فرعی از بر روی است بسیار و با یک مایل زردی و از و صیرت رقیب میدهند سرد و خشک و بلبوس بر آن باعث نرف  
 و جهت رف بر اسیر نافه و سر و نه و قاطع نرف الدم است سیرج مریز فارسی اسم سروج است  
 سالایوس و مایوس یا یوس است ساجی اسم هندی طبع الفکی است سالافه  
 ساق اسود و برت یا دشان است ساسا کشت با نر یا کاجره است سالیون اسم یونانی  
 اگر نشن است ساوس اسم یونانی مندا است ساطریا و ساطریون اسم یونانی نعیه الفکی است  
 ساق الحام بنه مصری رعی الحام است و انطاکا گردان ناریه است ساعی لیلیج و ساعی لیلیج اسم  
 یونانی سکنج است سافوس اسم یونانی فیرون است سار و اسم یونانی غصابه است  
 ساطریون اسم یونانی جد و از سینی خصل رواج است ساریقون اسم یونانی شیخ است سارکی  
 اسم هندی حبالبیل است سالیطس اسم یونانی نیر القهر است ساسم اسم یونانی است و کوچیده  
 ناخواه است سارا اسم یونانی او است ساسر اسم یونانی است ساسم اسم یونانی است



ساهل اسم هندی مقتر است سار اسم هندی زرد است ساس اسم فارسی ناس است ساگونه  
 اسم کهنه بلج است سارسل اسم کهنه قند است ساگونه اسم کهنه جبر الیه است ساس اسم هندی چه  
 است سالیکا اسم کهنه است سستان کنت فارسی است و بهرین دلق گویند فردی است زیاده بقدر قایسته  
 ساق اوایل سقید و گرش مدور و برگ و بارش درخشته و در اول زرد و بعد از آن سیاه میشود و در حرارت و برودت  
 معتدل و در اول تر و سهل و در المراج و هوا و سودا و غرق و یلین مسینه و خلق و مسکن حدت عظم و غلظت و قلیل  
 و مقوی و معاد جهت حرقت البول و سرد و بار بار بس و اخراج کرم مده و خشونت صوت و گنگی او از هیچ که از دای متبهر مده و اصلا  
 از نیت او و میده و پنهانی حاره و پنهان و نافع و ضار و مطبوع و در و شتاب خراجه کثرون و ملزموه است و قدر شربش  
 از سی حد و تابست انتقال و مضاعف مده و گویند مضر جگر است و مصلحت و بر و دین گسرخ و در غیر ان مخاب است و  
 بارش خطی سبج نهار می شیخ و سق گویند سلیکیت سیاه و براق و زرد و شکن و سبک و در و دوم سرد و در و سوم خشک  
 و خور و در و چهارم خفای و کثرون سده و در و پنجم حما و تقویت مده و یکد رنگ و با شرب مقوی دل و الکال  
 محرق مغلول او با عمل جبهه جلا و بهر و تقویت چشم بیارت نافع و پیوسته در نگاه کردن نافع نزول اب و مقوی با صره  
 مشیخ و نکاه داشتن و جهت تر چشم بد و قلیق او بر سر ران و در و مضر سپر و مصلحت آب با بخیر چون سطر و قیقه  
 چند بر صفی سوره کمین نوشته صاحب قوه در ان پیوسته نگاه کند و در غیر او نظر نکند در ان رز قوه او سرخ شود و ان  
 میربات شمرده اند و نکاه داشتن قطع او بقدر کثرت انتقال باشد چند مرغ فرغ و درخت از موده است اسباع اسم جمیع جوا  
 درنده است سبج الارض بسیار شان است سبج الشیر انبوت است سبسان ازاد و حث است  
 سبوس کندم اسم فارسی شاد است سپهر فایانه اصفهان اسم غرق است سپیس اسم هندی حضرت  
 سپار اسم هندی نون است سپکی اسم کهنه در و است سپیر عجم  
 اسم فارسی شاهنم است سبتو انیا نیا بید از سید نسبی از بن است السین مع التار و غیره سکاور  
 اسم هندی بزرگان است سحلاط اسم با سید است سحسون بطنه و مده و سحس بطنه بونلی او خراست  
 سحاب بخت اسیران بخت سحاب البحر اسفنج است سحور یون اصل است سحر خا بجهه کایه  
 شبید از و پیش و قی و بد و در سید کرم و شک و مقوی مده بارده و فتنه سده و جگر و اضم و قاطع بلغم فرج و خلل  
 ریل و جهت مده و سکه و غایب نافع و مضر و درین و مصلحت و برب ترشش و قدر ترشش کثرت انتقال و بدش کوزن و نیم او از و است  
 سحره زاج هر است سحاوس اسم یانی اسفند و ساس است سحفا اسم یانی مصلی است سحنیس اسم  
 یونانی و سحلی سحاله انچه از غلات برمان جدا کنند و انچه در عین کوفتن از ان ریزد و در بخار سی کار کوز  
 و در از ان اسم برک ساینده است و بری از بخار وصال مانند و سحاکم خار و ترشش بزرگتر و نه تر است و ترشش

سبج الارض  
 سبج الشیر  
 سبسان  
 سبوس  
 سپار  
 سپکی  
 سپیر  
 سبتو  
 سحلاط  
 سحسون  
 سحور  
 سحر  
 سحفا  
 سحنیس  
 سحلی  
 سحاله





میرسد و بنیدبیش جرف و از آن کرک تر و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سردی او کمتر از سفیدان و بیشکی او  
 زیاده است و از سحر قالد و طلا او بار و غن کلسرین و دروغن زیرین جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخم و توفیق  
 برک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت دوده و قطع بر کورخ و سوختگی آتش باز داشتن سیلان خون و حقه او با پیچ  
 و آب بازنگ جهت قرح امعاء مفید است سرد و درخت سرد و ترش شبیه پوزومی در اول گرم و پس  
 خشک و تر او گرم تر از سایر اجزا و وضع او کمتر از تر و تند و باطله ساید و ضیقتر از قطران و دخت شربین است و نشاء  
 چوب او جهت منع سیلان مضمول و با مضاف جهت تقویت نشاء و رفع بول در زاشن آشناییدن و انتقال از بزرگ ساید  
 او با نیم انتقال مضاف جهت تقویت نشاء و عسر بول مفید و مضریه و مصلحت کثیره و محرق مضمول و جهت سوختگی آتش و غیره  
 او جهت جراحات رطبه و عصاره تر نازده او جهت بواسیر لاف و ضما و خچه او و سرکه که با ترس مخلوط کنند جهت قطع  
 و سفیدی ناخن و با او به مناسب و به تنها جهت قش و ایتام جراحات و تقویت اعصاب است و قطع نرفت الدم و تحفیف  
 زخمها و تحفیل او را در دفع اعیاء و آب و آب جهت جرحه و نعل سوختگی آتش و غرغره طبع او جهت درد دندان و دروج  
 لثه و استرخان و بخور او جهت گرمی زانیدن و ابرام خصوصاً پشت و لوق او با عمل جهت سردی کتبه و مرقی سده  
 است و آشناییدن و با شرباب جهت قطع نرفت الدم و قرحه امعاء منع انقباض فضلات بعد و دفع نفس الانقباض و  
 ذر و در مضمون جهت دفع بواسیر مقعد و بواسیر لاف و با گلزار جهت قرح رطبه و خاییدن او جهت منع سیلان آب و زن  
 نافع و چون ثمر و برگ او را با آله و آب سرکه طبع نونایند تا ماهر شود پس بار و غن کبجید بخور شاء و نقل انرا با موی ضما و نمایند  
 و دروغن را طلاء کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب و تقصید او با موم و دروغن زیرین جهت تقویت سده  
 نافع و بدش مثل ان اثر در دست سحر و ضعف او پوست انار است **سردطان** بهری بخاری خربک مانند دریم  
 سرد و تر و با جدت و تحفیل بهترین و قسم داده است و علامتش الیچون سوزنی بر پشت او و در بزرگ آب سفیدی ظاهر گردد  
 و موی محدودین و کثیر العذرا و طبعی الهضم و سده و قیه از طبع او با کرفس و رازیانه مفتحت حصاة و در حصص و فضلات و سحر و  
 با ابرج جهت سحر و قرب و با شرباب جهت عسر بول و با شیر لان جهت گرمی زانیدن و رتلا و مقرب و غرغره شیر که بیده و بقدر یک  
 سکه و جهت خنای و در دوزخ سیرن الاثر و ضما و نازده کوبیده او جهت جذب موم و فیکین الم گرمی زانیدن مقرب و اخراج بجان  
 خارا از اعضا و تحفیل او را در حاره نافع و تعلیق چشمها و جهت تب غلب و تعلیق یا آما او بر دخت میوه و جهت حفظ  
 سقوط آن و مصلحت سده عدد او که اطراف انرا قطع کرده چون او را با آب خاک ستر پاک و نمک شسته و با آب قاقش نموده  
 باشد و با چوب قشیر طبع داده نبوشند جهت سل روق و بیوست اعضا و نهال سقوط اعضا و جرح مجرب و به دستور محرق  
 او با صمغ عربی و او به مناسب بهین اثر دارد و جهت بواسیر نبات نافع و ضما و محرق او جهت سرطان پستان از موده است  
 و چون چند عدد از انزده در دیکس بی قلعی میوزانند و خاکستر شود و هر در یک طقه را با نه او قیاء آب نبوشند جهت

زنج سیم یک دین است و باید برین وضع زخم مرئی از روغن زیتون و سرکه و جاد شیر گذشت و اگر در سیم  
 از گوشتین سگ دراز گذشت باشد بقدر دو مطلق هر روز بیدند و گوشت شرط احراق او بجهت این امر و قنیت که افتاد  
 در اسب باشد و با مقدار تقریباً باشد و شغای باقی طلوع نمود باشد و بستر هر گاه بیک سو محرق مذکور یا بنحو خطیانا باشد  
 جزو کند را اضافی نموده و سه روز زیاده بر آن هر روز سه انتقال با آب سرد بنوشند و قنیت از آب سگ و دیوانه گذریده نماید  
 و بستر چون سه انتقال خاکستر مذکور را با یک انتقال و نیم خطیانا با شرب بنوشند چنان اثر دارد و صفا خاکستر و  
 با عمل که با هم طبع داده به شقاق با وقته و شقاقی که از سر با هم رسیده باشد و شقاق با ده سرطان مانع و گوشت  
 مفرقانه است و مصلحت کل فبرسی و کل نخوم و قدر شترش از سر و سه انتقال و از خام و بنجه او انتقال است  
 سرطان بحری خنجره یابی و سیم است یکی که چون از آب آرد متحرک شود و آن سیم است بقدر سرطان  
 نهی و از آن کوکیر و صدی و فرم و دویم سر و خشک و در سوخته و جلا و لطیف بیشتر و چهاره رطوبه که در طبقات چشم  
 ریزد مانع و متوی عضلات چشم و چهاره و سلاق و دو قطعه زنف الدم و جرات و سرن و چهاره جلا و دندان و طلا  
 او جهت کلفت و شش مفید است و سیم و دویم شبیه سرطان نهی است بنایت سفید شبیه بجلد است و صیادان بای در  
 بلاد و یلم و بکایان او را بقلای صیب نموده صید مایه بان میکنند سر و دو تر و محرق و خواص ضعیف از قسم اول و خوردن  
 او کشنده است سراج القطرب برک کیا بیت که در شب و خشت باین اسم نامند و قطره سمی است شامل کرم  
 شب تاب و شامل حوا بقدر کسی که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب اصل او اندک و شلیل است و از خنجره  
 مغزی نباتی است کثیر الوجود میان کتان گلشن مانند گل سرخ و خنجره بقدر گردگان و ماگول بعضی مردم است و از کتیک  
 و مذکور شده و سول مالایس گوید از مطلق این اسم هر ادیر و صنی است سر که نهی کاخی است و مذکور  
 خواهد شد ان شاء الله تعالی سر متی سر بزرگ ناهسیه است و آن قطعه است سر ویدال اسم  
 شامی کفر است سراج القطرب با حیات سر طراط فالونج سر و دله اسم اندلس جز  
 رومی است سراج القطرب بنایت که ناخن کشیده باشد در خشت برون است و گوشت اسم شترک  
 است شامل سراج القطرب سر و اقل است سر و اقل است سراج القطرب که مثل  
 سرابیون اسم بونا باطل است سر بیون اسم یونایر سیاه شان است سرطان جنبر اسم  
 یونانی شب طبع است سر و حبلی عرو است سر جان ذیباست سر بیون زنج محرق است سر حبه  
 اسم ترکی که صغیر است سر وین بدال میدار او سوادیس است سرخ مر اس فارسی و آن العبر  
 است سر که برین اسم سر پیته است سر مرده اسم فارسی اند است سر کین کاو اسم  
 فارسی خنجره است سر کین اسم فارسی زیل است سر او پیل الطوال قسم از طباب کبیر

است سرگین سوسا را اسم فارسی بجز الف است سرگین خر و س اسم فارسی خود الک است  
 سرب سوخته اسم فارسی ابار است سرشین اسم فارسی است سرشیم ماهی اسم فارسی غری  
 است سرکه اسم فارسی خل است سرسیم پوست حیوانات غری الجود است سرسم غنچه شیرازی و آن قبا  
 است سرملی اسم هندی التیل است سرسل اسم هندی بختا تیس است سرکه واک اسم هندی  
 غلب است سرسون اسم هندی خال سفید است سر اسم هندی غمر است سرما اسم هندی اندر سوط  
 اسم ترکی عشقات السین مع الزار و غیره سرما برامجه اسم هندی الحفظ است نزد اهل  
 بغداد سالی مرزبانی اسم یونانی است سسی اسم هندی از نبات سقر اسم بلندی چیت  
 که بجا چوب چینی استعمال میکنند و معرفت آن که چوب صنوبر را ناب ناب چوب چینی استعمال میکنند و غیره شاده آن نموده  
 در قتی یافت است سطر و میخان یونانی اسم نباتی است که اکثر در گندم را بریدید و با گندم میرسد مابین گیاه و غیر  
 و ساقش باریک برگرد و بی شاخ و برگش بقدر انشت ابهام مابین استداره و طول و سر گیاه از یکدیگر متباعد در  
 رنگش شبیه برگ کلم و در آخر شاخ و شنبه های ریزه و بجا نقره ابران شنبه سفید و بری و گلشن سفید و زرد و خشک دراز و سفید  
 و با اندک نمخی خوشبو و تندی و مطبل او غیر کندی است و خشک مثل ریزه در آخر سیموم گرم و خشک و خشک قویتر از سایر  
 اجزاء و مستعمل است نبات جالی و تند و در حیف و قاتل ضعیف و محلل قوی و جاذبه او با شنبه سفید و دانا سید این عسل  
 سهیل طبابت بارده و جهت امراض جگر و نفس برقان سده و با جاذبه و بوی کبر محلل درم سپرز و در بول و مفتحه  
 و ضما و شش اگر در جوهر که جرب متفرج و مطبوخ با شراب دارد و محلل او را در حله و سوط او جهت شقیه دماغ از فضا است  
 و قطره شش در بینی چید در دندان و در فرج جات منفی رحم و در ادویه چشم جالی و قوی بصیر و طلاء او را به حق و جوشان  
 و با گل ارضی جهت جرب نبات مفید و سوط او برید رحم و نبات عدد زیره که با فی زیت الاغاق جهت قوه محرک است  
 اند و قدر شش تا چند ریم و مضر سینه و محرق اخلاط و مطبوخ است و مراف اختیارات او را به حق و جوشان و مرصفت  
 تذکره که شش است و در این است غالی است بخلاف سطر و میون و بحسب طبیعت ظاهر میگردد که غیر از بول و کندی  
 باشد سطر و میون یونانی نبات مابین گیاه و شجر و شبیه بذر اسیدون و از آن دراز تر و سفید تر و بر برگ  
 و برگش ریزه و سفید و خوشبو مایل بکراهیت و با اندک غنچه و شاخهای بسیار از یکجا بسته و گلشن ریزه مایل به زرد  
 و انبوه و طمخش تند و بخت او در نه های خشک در چهارم گرم و در آخر اول خشک و در قوی بول و  
 حقی و صفه چنین و فرج آن و سکن خفقان بارد و منفی مره السوداء و جهت خوشبو مایل به یاقوت و سوس و در دمای سینه  
 شکم و نفوذ دل و قوی کردن با مطبوخ او جهت سگد یوانه گزیده قبل از آنکه از آب سرد سرد جوشانند و در  
 زیر آن جوشانیده در گرش چکانند و به سطور بر دندان طلاء کنند جهت در دندان بکشد و شش را بکشد و در



**سطراجلنوس** برینانی نباتیت کبر روی اب بهم میرسد شعیب یاد بخوبی و بی بیخ سرد و تر در اوج اورام  
 حاره و جهت خفته بول و اورا رخون کرده و انتهاب اعضا زانغ و در جمیع افعال قریب الطلب است **سطاریون**  
 برینانی اسم نباتیت مابین شجر و گیاه و شنبیه بنفشه و برانجبار مجاور می بخشد و به تنها نرسیده و گلش شنبیه بنفشه و درین  
 عدد نزدیک بهم مثل خوشه اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل سیاه و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اعضا بان گل  
 عقرب و قناری برابری نامند و در باغها بسیار است و او غیر قناری است مرکب القوی در اوج اورام حاره  
 و بارده و برگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت کزیدن عقرب و زنبور و سایر پروام شرابا و ضماد امور است **سطر**  
 کالمنه سریانی دان نمیدانید است **سطراک** زرباد است **سطبوس** اسم برینانی جدار است  
**سطحیون** اسم برینانی زوز است **سطحیلون** اسم یونانی جدوار است **سطفکین** اسم سریانی  
 جز است **سطح** اسم جنس گیاه است کبر روی زمین پهن میشود **السیین** مع **العین** و غیره  
 سحر بنفشه بقدر زیون و زبرگتر از آن و سیاه و اندر و شش سفید و خوشبو و قناری شک زمین و بریک  
 طماق و در نجابین اسکن نامند و برگش شبیه به برگ گندما و از آن در از تر و باریکتر و با صلابه و اندک خوشبو و کم عرض  
 در آخردیم گرم و خشک و محض بیلند و در بول و حقیض و ممتعت حصاة و مفتوح افواه و در قن و غن و غنات و جهت سم عقرب  
 شش و با ضماد زانغ و بدستور جهت تقویت اعصاب و تحریک بسیار موثر و آشامیدن و جهت زیاده کردن غنم و قتل و سحر و با  
 و تقویت موده و نیلوی رنگ زرد و خفان و برقان و صمد بار و دو اسیر لاف و تقویت باضمه و بار و غن حبه الخضر اجتهاد  
 کرم و سحر و گرده و منانه و تقطیر بول و تنهای کینه و قطع قوی و جهت برده حجم و هم آوردن نم آن شنبیه و حولا و جهت تقویت  
 دانه ان و دانه خوشبوی و بان و رنغ و زود آن سمن و جهت گوشت آوردن و جراحات غرنه که سبب یا در طوبت باشند  
 و جهت در او بار و در سحر و در اعضا و زانغ و قطره جهت گرانی سامه و طلاء او با زفت جهت خوشش سرد و غول و جهت  
 سحر کردن کون و آشامیدن و کویق و زهرانی که کویق از آن در کطل شراب جوشانیده باشد جهت تمام کرم مده و جرب  
 و استمال کردن با بخت فساد قوت است و مضر حلق و صوت و مصلحت شکر و مفریه و مصلح ان عین و در اوست  
 او محرق خون و مکرر خدام و مصلح آن سسه روز و سر که حیسانند و قد شتر قش ناد و متقال و بدش سنبه الطیب و نصفه  
 او مریخ آن و در عین و سسمی از سسه جهت کشتید و زنجبیل است و مضمون او بزرگ زعفران از جمله سموم و محرق و مفرج جلد و  
 دو و انگه و سورت خون و زیاده از آن کشته است و طلاء او در ساعت موی استر و باعث جراثیم او میگردد و با  
 سحر ان اسم عربی گیاه است شبیه به گیاه خشک و خار و در سفید تر از آن و برگش از آن نرم تر و ترش و در و  
 بر خار و تخم او پهن است و اعراب معتقد از کبر و تخم او در بول و قاطع زجر اسهال سحر و ط انچه در بینی کنند و یا به  
 باین نامند اخراجات جالینوس است و عود الطلاس را نیز باین اسم نامند و سعال و سحر و بخت و شنبیه

کبر روی و سحر و سحر

دشتیة السعال نیز مانند سعال عودیان است سعال غیر خشن است سعالین بدستور زمین و سعالین  
 است الیین مع الفاسق جمل بفارسی به و آبی و تیرگی غیر امانه عروست شیرین او در برودة قریب الاعتدال  
 و در آخر اقل تر و در بول و مقوی منده و دل و دماغ و مخرج و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طهارت او که گرم کرده  
 باشد استخوانهای جهت رفیع اطراف و سوراقتیه مجرب و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و تقویت کننده قوت  
 از شیرین و گرم بود و قانی و الفاسق سهل بعضی خصوصاً بعد از غذا و احاطه سطح عوارض اند و خلط رسیده و بوییدن  
 اقسام او مخرج مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع و سواس و کسالت و خفقان و حفظ  
 جنین و اسقاط و التمیم است و ضعف جگر و منده و قسم آن و جهت یرقان و در سوسر من و نزلات و منع صدور  
 سحارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواش کل خوردن آن و اسهال تشنگی و التهاب و رفع سستی  
 و خفته بول و غشایان و قوی در دفع منده که از ریختن مواد مخدیه باشد و از آنکه بدو عرق نافع و آب او به طبع نفث الدم  
 مفید و گرم او سرد و در مضرتها قوتیر از آب او و خلطش مبرک کردن است با عسل و مقهور آب او در اخیل و رفع خفته  
 البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او بر آتش بقدری که رنگش تیره شود و چنانچه قطع اسهال و زمین  
 مجرب است خصوصاً چون جوف او را خالی کرده جزو یوار اریزه نموده در آن جاده نخته باشند و مضاعف مفید و  
 محسن قبیله و مورت غشیه و سرد و قوی و خصوصاً گرم مبرک او و خلطش سسل و انیسون و انثال آن و در شربت آب  
 در نه اومی تاسی و در هم است و رب بر ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطی و اسهال آبرو و بول و جود  
 و مسکن تشنگی و حرارت دور منده و امعائی که خلط موجود باشد سهل بعضی و فله واجب حال است و رب بدشتین  
 قریب الاعتدال و دیورت در و قابض و قوی و کمتر از قسم ترش و در جبهه انحال مثل آن و در احشاء ضعیفه و از آنکه در  
 شربت بر یک از آن ثابت در هم است و شکوفه تازه معتدل و با قوه قابضه و مسکن و در سوسر و غشایان حرارت و مقوی  
 دماغ و دل منده و مبرک جهت تقویت احشاء و سینه و دل و خفقان حار و منع صدور سعال و جراحات و شکوفه او  
 بدستور و گیش چنانچه فصلات از انصباب با عسل و آرام حاره چشم و سایر اعضا و تقویت برکات آن جهت تحفیف و ختم  
 نافع است و هندی که بر روی میبارند که رغبت خلط گویند بسیار قابض و بغایت مده جلق و صحت است و در زمین  
 قطع نفث الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک و خشت به و بر گهار تازه روئیده او در همه افعال بهتر از قوتها به سلا  
 و مکه و سلی و دمو و جرب نافع است و در غشیه که آب ششون همراه او را با ضعف آن و در غشیه و زنون چنانچه باشد  
 و در غشیه خالص با قیام که قوت قابض و جهت جرب و آب و سوسر سرد و مکه و قوی و دمان و طنین و ماندگی و حرارت بول و سینه  
 او را عرق مفید و انشایدن و جهت نفث الدم و صداع حار و در هم جگر و اسهال و زمین و جیره حار و قوی و در غشیه و سینه  
 و از این روغ و در خشک و صوبه نافع و خفته او نیز همین اثر دارد و در غشیه که از شکوفه بطریق و غشیه و سینه و سینه و سینه



کرده اطرافش را از خاک خالی نموده بر گهازشش کند رطوبته یعنی آن در بر گهاش بر دارند و بهترین اوصاف سبکوزن  
 بر سر رانج شبیه یا سفید است که زرد نیزه شود و مایل بکبود و زرد و سیاه سفیدی باشد و محلول او در آب سفید  
 شود و زرد برون ترین او جرمی که از جرم خیزد و سیاه او قاتل و هر چه بصفت مذکور باشد مصنوع از شیر تر عات خواهد بود  
 و قوت غیر منتهی ناسی سال باقی است و بد از آن قوت مهمل زایل شده در میشو و میشوی در آن سال قوت باقیست  
 و شرط است که در میان سیر به به خیزش نماند و با مثل و مصلحات استقامت نماید مثل مصلطی و عود و کثیر از تجلیل  
 و صبر و درغن با دام و این تمیز است که در میان مصلحات دانسته است و در مجرورین با عصا و کلسرین  
 و رب به استقامت نماید و باید با نفع و ساینده آن نگذرد که باعث ضعف فعل است و در مجرورین و ضعیف القلب اطفال  
 و ضعف الاحشاء و در بسیار سرد بسیار گرم استقال آن نگذرد اولی است در سیروم گرم و در آخر و دریم خشک سهل  
 صغرا و لزوجات مخلوطه با آن و جاذب از افاضی بدن و مقوی فعل هر سه و بنایت سیر العسل و قاتل جنین و گرم معده  
 و جالی و محلول که در فضلات و جهت گزیدن غریب شرب و مضاد اناخ و با مثل او ترید چون با شیر نبوشند جهت اقسام گرم  
 معده و اسما جرب و بالا جورد جهت امراض سودا و با تجلیل و ترید جهت مواد غنی نافع و زیاده و ضرر و معده و اسما و  
 جگر و جهت شنگی و کرب و غم و رانج شته و زیاده از سیروم او کشنده است و مضاد او جهت هق و برص و بار و درغن با دام  
 جهت و در سیر و بار و درغن نیز چون جهت جراحات و با عمل جهت عرق الف و با سکه جهت قریا و صول ضرابانی و با زهره گا و در  
 ترمس مطبوع چون بر حوالی نافع مطلق جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشاء و نیزه و عرق و محلول مضاد جهت برص  
 و در مفاصل و تجلیل او را نافع و مضاد برگ او در افعال ضعیف از پنج او در تجلیل اجزای او و نیزه جنین و قاتل آن و در شرب  
 از نیکالکت و دالکت و از برگش یک گرم و بدشش یکون و نیم او صبر زرد و نیمون و زرد و گینه و کینه و بدشش یکون و نیم  
 و چون سقمونی را با گلاب و آب سهاق و به ساینده تر من کشند به جهت بیاید است و خوردن و در شغال از بهی در آن  
 محمود و را منتهی کرده باشند با قدری نمک جهت جمع امراض صفراوی و رفع تپها صفید و به قدرت است و از خواص او است  
 که چون ساینده او را از شش ریحان زیت نموده در شش وصل بونه احتیاط باینکه کند او را عقد و مفا و کند و مجرب  
 است سقمونی و قوت و یا اسسم و نمانی و حیوانیت مثل عکروت و پایای بسیار دارد و متاخرین او را ابوسج و سیمون  
 و سقمونین را به در بعضی نامیده اند و در سیمون است و طلا و مطبوخ بجزی آن در دروغن و سیمون سسترن و نوی جهت  
 زرد و کله نافع است سقمونی و حیوانیت سینه به بر مجید و نبالا و دراز و ست و پا دارد و ابوالقاسم عبد الرحمن  
 زردی بیان نموده اند که در بلاد هند شاهه کرده بقدر دوزخ سقا و بنا که در غرضش زیاده بر سینه ریح و ملون بزرگ  
 در سولت شفاء الاسقام خضرین علی مصری مخصوص بلذتیوم و یا مصر دانسته و اکثر اطباء بیان نموده اند که در  
 انار قزم و نیل و بلاد هندی باشد و سیمون او معروف بوزل یا بهی و سیمون معروف مطلق است و ماده او تخم را



شکر صالح غذا و حسن و جالی و طین طبع و اعصاب نفس و مقوی اردن و قوی جگر و محمل ریح امعاء و مهبی و  
 سریر النفوذ و عمق برن و مانع ببری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و دستخوابها و دفع خلط سودا و دامن  
 این در فندقیه مرضی سریر الاثر و باب گرم و دروغ با و ام جبهه بجهت الصوت و تسکین قیح و باد و مثل او دروغ که بکرم باشد  
 نبوشند جبهه نه سده جوت و فیه زمان صاحب نفاس نافع و بجهت عسر البول محبوب و مدادمت خوردن نبات در  
 روزی تقدیر کوفیه رافع سر و خشنو سینه و در آن و ارقاش خفقان که از کثرت جماع باشد و الحال او  
 جبهه بیاض چشم و چشم زواید و بام و اید و سر گین و سوسا جبهه سلاق و جرب جرب و مالیدن نوع صلب و بر یک  
 چشم رافع جرب و ضما و او با کبریت و قطران و سندر و سوس و فوشا و جبهه قویا و برص و سایر آثار غریب الفعل و در  
 آن جبهه بردن گوشت زیاد و جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جبهه زنجار کام نبات و سوس و مضر صاحب  
 سسل و مقص صغری و نافع و مولد خون و صفی و صغری و جین که سنگلی مفرط استعمال نمایند و اقسام که نه و محرق  
 خون و مفسد اخلاط و مصلح مادی و شیر تازه و ترشها و آب انارین و به و طیار شیر و کاه و امثال آن و بدلتش و تقوی  
 باه و طین و تربیب مثل او ترشین و در تسکین قیح و عمل و قدر ترشین ناسی و هم است سکر العشر ششم است  
 که بر دخت عشر سفید گرد و شبیه به پیاز با و نمک و سفید لورایانی و سیاه او را حجاز نامند و فزونی بخورن است  
 و بهترین او یانی که اولاد به شیرین باقیض در آید و بعد از آن احساس نخشی شود در اول گرم و خشک و این تبلی  
 معتدل و الطف از خشک است و ججاری گرم و تر از یانی و اقسام او منقح و مقوی جگر و ری و جالی و طین و طبع و غضا  
 تنفس و جبهه در سینه و سرت و در مده و جگر و گرده و دمانه و قوه کشش و باینتر شتر جبهه استعمال با شیر و سفید  
 جبهه سعال بهتر از دهن فاندی و مدادمت او باب گرم تا یکماه هر روز بقدیر کوفیه جبهه و بوضیق النفس از مجربات شمرده  
 و الحال او جبهه قوه با صره و بیاض نافع و مصلح و محوری و مصلح و روغن بادام و بدلتش بعضی گویند شکر تیغال و قدر  
 ترشین کوفیه و قوتش ثابت سالانیت و مولف اعتقادات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او  
 اصرح جبهات او از انجبار بادیه و پسر است بحدیکه از قطع یکدخت او زیاده بر یکرطل شیر جمع میشد و در سه درسم  
 آن کشنده است بجراحات شش و جگر و شاخهای بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدیر  
 برگ او روان و شبیه بآن و در بلاد کرمان یافت میشود و گلشنش دیر برگ و در بعضی بلاد باریک و گلشنش مایل بزرگ  
 و شبیه بگل خزه و در شش شبیه با بخر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه به بزر جزیر و دیده و در غایت نرمی و اعلا  
 بادیه از آن بالش ترتیب دهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک و طلا مطبوخ آن در روغن جبهه فایده و شنبلیله  
 و خدر و در برگ خشک او جبهه منع قروح و فیه و اکله و رنج چرک و تخفیف قروح و بردن گوشت زیاد نافع و پیوسته او را  
 چون در چین تری و نازکی از هم باز کرده و جراحات که از نذ قاطع نرف الدم و جبهه رویانیدن گوشت سوسا است و جبهه



در چهارم گرم و خشک است سترده موی جلوه درین مثل متعل ابل جاز است و قاطع دانه بواسیر زنج کجی و توباسه و مصلح  
 اردواح صاعده علم صناعت است و محمد بن احمد ذکر اگوید که در ظرف سفالی شیر او را صبح کرده بودم و بعد از آن ظرف را ملکه  
 بآب گرم و آتشان شسته و جمعی کثیر از آن آب خوردند و کجی ملاک شدند و قسمی ازین شجر اسمیت بجدی است که جلوس رسیده  
 و کشنده است برکشید بلباب و مدور قسمی را شبیه بر برگ درخت کزک کشید و قشرش مثل نخودی و مایل کبر  
 و کیسوس بن نالیس گوید که ازین قسم سگری میگرفتند که با وجود شیرینی قدر در متقال او در آن روز قاتل بوده و در آن  
 ملوک ضبط اقسام سکر افتر از نتیجه میشده سکه لاج غدائی است که با سکر ترتیب میدهند و آن مطلق و مطلق و مبرور  
 و قاطع صفر و سکر غلیظان خون و مفرغیف البدن و ملل صبا و سودای در سردی و ضعف موده و متناز و رحم و قوی و در  
 مفصل و مفرغ شارب و دوسیه است و مصلحت خلایات و پالوده در طریق تربت او است که گوشت را بجده و ساریزه کرده  
 اگر مرغ باشد از بند اجده کنند و نیم بخت بر آرد باز گرسنگان را اجده چوش داده از دخت از آنکه با سکر و بشویند و  
 بآب گوشت و سکر داده و به خوشبو هر آنچه با عمل و خشک جاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند سکه چه امین  
 اورد که گوشت بایست شبیه بر برگ مورد در در سلطان قاضی شنبه بچشم و بخی العالم کبر شایستی دارد گرم و خشک و چیده  
 صلابت بهر زناغ و سهیل سودا است و موافق تذکر گوید بکثرت است سکه بچشم و سکر از فارسی به یونانی  
 ساغافیرن نامند و آن صفت بایست و در شکل شبیه بخیار و بهترین صمغ او صاف بیرون سرنه اندرون سفید است که با  
 رطوبت ظاهر و در کما بین حلیت و قته باشد و گویند قته سیل باه میشود و فرق میان ایشان رطوبت است و قوتش  
 ثابت سال باقی میماند و در سیرم گرم و خشک بعضی خشکی او در دوم دانسته اند و سخن و ططف و جالی و محلی ریاح و او را  
 صلبه و مد جیف و سهیل ملغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و سهیل با داصغر و با قوت تریاقیه و مصلح او دوسیه  
 و قاتل اقسام گرم مسده و زمین و مفرغ آن در جبهه امراض منجمی و در بوسعال و در وسینه و استسقاء و در مفاصل و فقرس  
 به تپهای منجمی و سودا و در صرع و فالج و صداع و مفرغ و بانثراب چیده گویند مغرب و مبروم و با عمل جبهه تقویت باه و ضما و او  
 جبهه جذب بیکان و فاضل از اعضا و از آله و جلد و قوه عصب بواسیر و عرق البه و انقیام عضل مقلوط و تحلیل خازیر  
 و سلو و فرجه و جبهه احتباس منجمی و بخار و جبهه احتناق رحم و صرع و استحال او جبهه نزول لاله و طلقه بفرغانه و مفرغ  
 محروم و مورش او را باطنی و مفرغ شانه و مصلحتش اشق و مفرغ کرده و مصلح آن کثیر او قدرش بیشتر تا یکدم و بدش قته و گویند  
 در غیر زنج موم را پنج بدل او است سکه عصاره آله است و غیر اصلی او مرکب از ناز و عصاره غوره خرما که بکین نامند  
 و آن نوعی از راک است و در دوسیه و خشک و حابس فی و طبع و اتوی مسکه اعضا و قلاع عرق و رایحه نوره و بگو  
 بدن و قدرش بیشتر و در متقال و بدش راک است سکه المسک چون سکه اصلی و غیر اصلی با با قدری مسک  
 بیامیزند باین اسم نامند و چون در ناز و خشک گذارند سیمی مسکه بجلوه است و چون ناز و آب جنسانیده مسکه





و خشک و گرم و تپان و بترن و او بیست و دوم حیوانی است خصوصاً صافی و جهت تقیه فیه و صاف کردن او از دغلول برکش  
 محمل او رام است **سلحقات** بفارسی گشت و سنگ نشت و بتری که با عذما مندی حیوان منور و نشت و بری و چری  
 و نهری میباشد گوشت او در دویم گرم و در اول تو بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب و جالسین فیض و با جند محمل  
 رایح غلیظ و التیام دهنده فتن و تریب العهد و ضما و شش مل او رام و خون کبر او شرب با جهت صرع و تشنج ناف و چون با او در  
 جیب زنده و بقدر فطری صیغه دوم نباشند جهت صرع و میباید و طلاء او جهت نفوس و ضما و کاسه سوخته او بار و غن تخم مرغ و روغن گل  
 و روغن کجد جهت بویانیدن کمر و جرب و طلاء سوخته مجرب و او که بجهت فیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متفرج  
 بی نظیر و سیج و او درین امر با و نیز رسد و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقدر و سایر اعضا و زور او جهت فرجهها عسل و حلزونی  
 و چون با خاک تر او شست آن فلفل اضاف کرده با عسل بپوشند و صبح و شام بپوشند جهت ربه و اگر فکلی نفس رسل موثر و طلاء  
 زهره او محمل خاق و دروغ غلیظه و آن و سوط او جهت صرع و الکحل تخم مرغ آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمناف و جنبه  
 او بقدر فطری با حریر و موافق و در قطع سهر و فر من اطفال مجرب و طلاء او با حشر آن را از یانه جهت درم ایشان و بعد طلاء  
 و بیه او جهت تشنج و کرا و در جلوس و در طبع او جهت فتن اطفال و خوردن غنای بجزی و جهت رفع سموم و در جگر استخوانی  
 او جهت پنهانی و تنج و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت رفع سبت مباشرت زمان و نهایت موثر و گویند چون کشته  
 بپشت و فن کنند منع باریدن تلک و در امکان کند و مجرب است و مضر امعاء و شش غسل و قدر شربت از سوخته او بکیرم  
 و از تخم و یک قطره و انجون سیرا است **سلومی** اکثری اظهار او را سمائی دانسته اند و فیدادی و غیر آن از طیاره و سایر  
 بیان نموده اند بای و در از تر از سمائی و در رنگ پر و بال اندک شباهتی به سمائی دارد و طلاء هر شیوه که از خیر ترکی بلوه و در  
 سنگان آنکه نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سما است که بتری بیلد چین گویند و در مکان آب نمیند و از کثرت باران بسیار  
 و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سرخ الاخذ از زنده و محرم باه و موثر تشنگی و حله و بنور و مصلحت شرب و بهادر و عنینا  
 و چخته او بهتر از کباب است سلاحه بول بزگویی است که در سنگ لانهها منجم میشود و در دلائیله و یلم شوره از آن ترتیب  
 میدهند و بسیار قویتر از بارود است و در آخر دویم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه  
 برفت خاک الوده و در طریقه تصفیه دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و انشایدن یکدریم او هر روز با سکنجین تا  
 چه یلوم باعث شفای جذام مستحکم است و آنکه اگر چه بجهت ریختن اطراف رسیده باشد و طلاء او جهت کشودن او رام و در مل  
 و درغ انما موثر است **سلیمانی** بفارسی دار است که در مصر و اراش و یمن و مصر و از زمین بوسم الهار است  
 که زمین و طلی و زینج بکوبه باشد و تصفیه بعد از سخی بین کرده باشد در چهارم گرم و خشک و از سموم قاتل و زافع گوشت زیاده  
 خراج و خشک ریش تخم با و تایل و بواسیر و عقده و بطنی و جمیع انار است اما با وج شدید که طاقت نوزان او در و با صندل سفید  
 جهت بر طرفانی و دو آب جرب و جهت پاک کردن و نرمی طلاء مستعمل زرگران است و یک قطره از او کشنده است







زهره او با عمل هر روز بقدر حبه چوبه صندل و قطره خون و مسکن الم گوش و جالی انار و باغشیریم و سرکه باده جهت  
 کلفت و نمش و بقیه امور شفاست تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پودر رافع تبهاست و امین الدوله از خواص او بیان  
 نموده که چون بکشد و سمانی مشوی است تمام به ستوری که چیزی از او بر نماند و نشاء و نماند باعث شفا می شود و آنکه گریه می شود  
 سمحت در مهر مارس که حیوانی است از آتش متفر نشود و چنانچه با آب از آب و بقدر نصفه مرغی آتش رنگ و خوردن  
 زهره او بقدر دو انگشت آب بخورد طبع و با شیر تازه رافع سموم شده و به احتمال مانع او با سر به جهت نزل آب و حفظ بصر و طلاء  
 خون او مانع زیاد شدن وضع و من رنگ است سبک باری مایه و برگی مانع از اقسام زیاد از جدا احمی است  
 و بهترین او غرضی است که در آب با سر و خوشه سنگه ارمیده می کنند و فلس بسیار و کوبیده و بزرگ استخوان و  
 شکمش سفید و پخت منقذ است یا غلط است یا سبز باشد در بهار و زنا و نماند و بارانی و شیطان را بهتر است  
 و در دلت ایران نزل لاک منقذ است و اسهال که پشت او سبز شکمش سفید است و شاه مایه که در بهار و بهارستان  
 صید می کنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بکثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان و خلقت  
 میباشد و بعضی از انواع آنرا گرم دانسته اند مثل جرمی مارا می و غیر آن در ادم از مطلق اقسام لطیف است که وصف  
 شده و تازه او که از یک درنگه شده باشد در دویم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته و در روغن و لطیف ترین اغذیه و صاف  
 انگذارد و مطلب دسپی محردین و صندل و اخلاط حاره و صمغ و چوبه صندل و درخت شش و سلی یقان و سر فیداب و صفت  
 کرده و زجر و منقذ حار و کباب و آب غوره و سمانی جهت اسهال مجرب و تخم او در تقویه باه قوی الاثر و جهت سعال و زجر فید  
 و صفا و شفا کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد لطیفه و دفع اخلاط دهن صاحب برسام و او را م حاره  
 بیدیل و خوردن قدر کثیر از او بی کردن باب گرم و غسل و کفین منقذ فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل  
 و عرق النسا و بهمن و انار مجرب و زهره او و صندل و سره شیر طرافع باغشیریم است و مضر بر دین و مضره بلغمی و دماغ  
 رطبه و عصب و مصلحت خنک و بار و روغن و خوردن و کج و بادام و خوردن و کجیل پرورده و غسل و کفند و صندل و کباب و او و چاره  
 و باغشیریم و سرش تشنگی و رافع آن سرد که و با کباب است و خوردن آب بعد از و نهایت مضر و آتش می دین شراب مفید و  
 برست و خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت جنس صالح و مری نهایت مضر و سرش امراض فزیده است و اقسام شیف  
 و عظیم الجثه و آنچه خیزد روز از صید گذشته باشد و مرده شده است و مرده خلط خام و نکسود او که پانزده روز نگذشته باشد  
 مایل گرمی و خشکی و قاطع علم و مروت و شفا و موافق بر دین و آنچه مدتی برنگذشته باشد و مرده و مرده خلط فاسده  
 و سودا و سوخته و قدید نکسود او را که سراسیمه نماند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظه و مقوی محل مفید و صندل  
 پیه مرق و جهت ورم مقعد و شقاق آن و گزیدن سگ و گزیدن بار و فنها و اما به جهت ورم صلب و لهماه و طلاء و استخوان  
 سوخته او جهت برص مایه و مایه سور که در سر که پرورده باشد سرد و خشک و محفوف و در بهار و مقوی ماسکه و ما



است سمک الیهودی شیخ البحر است سمک فارسی نبد است سمک یونانی اسم سفیدان  
 است سمفیس نامی از عشت است که بایه اوقاف است سمطا و س اسم یونانی از عشت است سمیقا  
 اسم یونانی نذر طبل است سمار و سماعی از عشت است سمکه الزله و سمکه نول سمکه صید است سما  
 قیل ساق الدبائین است سمکین و اسم فارسی شیر است سم بضم اول ناسم طلف است سموک  
 ترکی غنیم است سمندر پان اسم هندی زید البحر است سمین مع النون سما کیا هیت ربیع  
 ساقش باریک و شبیه کلاه خالکش بایل کبودی دوزانه او پهن بایل جراحی و کچی در غلافی شبیه کرده و جراحی  
 اورا بزرگ بزرگ تر و گلشن زرد و بزرگ و مستقر است و قوتش تا هفت سال با و در آخر دیم گرم و در اول خشک و سهل  
 بنم و سودا و صفرا و اخلاط سخته و متقی و مانع و شدید النفوذ یعنی بدن و متقی آن و جالی جلد و جهت مفصل امر ارض  
 و سوداوی و خون و صرع و در سهر و شقیقه و در و پهلوی و شرب مطبوخ و در چهار مثل و در غنم و زیتون که به نصف سدر  
 جهت و در کمر و در کین و نو اسپه میخیزد و ضا و مطبوخ او بیک که بقوم رسد جهت جلد و جرب و کلف و بهن و اندمال خرم و بهن و من  
 رختن موسی و باخجه سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ بهتر از جرم آن و کینقال از سحر و اباعسل که از سه روز تا یک  
 هفته بیاست مانند جهت مفصل انزال آن مجرب است و مورت کرب و بعضی غلیان و مصلح پاک کردن از جوب و شاخ  
 و الودن بر و غنم بارام و ابلید زرد و انیسون و فستق و آب میوه با استعمال نمودن و قدر شرب از جرم او و در جرم تا  
 سه و نیم و از مطبوخ ناده و درم و پیش مثل او ترید و نصف آن ابلید زرد و در ربع آن فستق است سنبیل  
 یعنی خوشه است و بورت اطباء شامل سنبیل هندی و سنبیل روم و سنبیل حبلیت و سنبیل نارون نامند و از مطلق او مراد سنبیل  
 هندیست و او گاهی هیت بی غری و کل و شبیه بدنه سمور و دله و از آن بار کثیر و به دانه گشتی سیاه بایل بر روی  
 و خوشبوی و بخشید صلب از نه خیزد و قوتش تا سه سال باقیست و در دیم گرم و خشک و متقی و متقی نیم مده و جگر بار و  
 و در بول حیض و جحفه و طریات مده و سپیده و فضول و مانع انقباض و بجهت دفع لذرع آن و قوت حصاة  
 و حالبس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و در سینه و سیر و تحلیل نفخ و استسقاء و اورام باطنی و بافتن و  
 صندل نبات مشتمل بر متقی مده و آب سرد و جهت غلیان و ففکان و ضا و شطاط عر و باعث خوشبوی بدن و کینقال  
 از آب کینقال جهت حرم چشم و تقویت باصره و در یابیدن ترکان و با بعضی جهت و موجب دفرجه و جلوس طبع او جهت  
 رحم و کشودن حیض و در و او جهت التیام جراحت و طلا مطبوخ او و خرم هبه و از کردن و سیاه کردن مکرر و مضر  
 رده و مصلح کثیر و شربش تا کینقال و بکثرت از غر و شراب او که رطلی را در بازده رطل آب انور بچو شامند یا به نصف  
 سه هفته یا تا ثاب بگذارد و در جیس افعال مذکور اثرش قویتر است سنبیل رومی و ساقی است کلا  
 خوشبوی و کلا و در شکل شباهتی به سنبیل الطیب ندارد و حرارتش یاده از آن و بعضی او کثیر و در افعال ضعیفتر



ساسه و الکحل و جبهه میاض و زرد چکه انار و سلق خوب و زرد راجعت الیام جراحات و جوشانیده ابرار و غن  
 بادام بجدیکه توام آید جبهه شقاق بر عضوی مجرب دانسته اند و بانکه و کبریت و قطران جبهه تو با مجرب و منفر کرده و منفر  
 صانع عربی و شیرینش بکدر هم و بدش مثل نصف او که براد بر ج او سافج است و دروغن او که مودت بدین الصواب است  
 جبهه تو با و زرد انار و التام جراحات و ادرام مقعد و فواصیر غایره و جرب که نه سیدیل و طریق است که سندر و ساسانید  
 بار و غن و تون بار و غن تخم گمان با تشن نرم در عرض و منفقه توام آورند و باید که را ایجا و جباله نرسد که مسقطه خن  
 بلکه قاتل حامله است سندی بر فلس سیم بونانی و منی شیده که بدید است و سیر که بقا گویند و این یکا است  
 شیمی را بر کش شیبیه بر برگ بلوط و شش و شاخهای مربع و بقدر شیری و در اطراف او چیزی کردی و در آن تخم سیاه و  
 او سنگ لاجه است و شیمی شاخها بقدر و دروغ و بر کش شیبیه بر برگ خرس کثیر اند اوز و جانیش خ روئیده و در  
 انتهای شاخ شیبیه در از بار یک و در اطراف آن اشیا مستدیر کردی و در آن تخم شیبیه به تخم چند و از آن مدور تر  
 و صلب تر و شیمی انبث تریب تا که لک و بر کش بزرگ شیبیه بر برگ شیز و شاخهای بقدر شیری و مایل سفیدی و با اند  
 سسکه و کش بسیار سبز و زرد و کش بزرگ و تیره رنگ مایل سرخی در دویم سرد و در سیم خشک و شیمی تخم تر از اقسام  
 او همه آن قاطع نرف الدم و قابض رجهه الیام قروح و زرد و ادرام و خنیزر شید الاثر و خنیزر و شتاب و جبهه  
 قرحه معاد و اسهال نافع سنبلیله و جبارسی کاسه بناده گویند و ستمل حکاکانت و نوعی از جبارسی لیس و تقیل الوزن  
 و براق و گوایک مجتمیع بنجد و با کفخل است و بهترین و صلب و تقیل مایل بسک و در دویم سرد و خشک و بونفته او و قاطع نرف  
 الدم و الیام قروح که نه بنایت قوی الاثر و ضا و شش محمل ادرام مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جبهه سوختگی آتش و  
 با سیم جبهه و اسیر و سنون و جبهه جلادندان و حکا و جالی معادن و چون در آب ساینده و جان را با جلا دهند بسیار رو  
 آورد و منفر عصب شقاق و غفران و زرد و در جازیزیت سنجاب جبرائیل از موشش که از بزرگتر و دونا که او کوتاه  
 و بر کش سیاه و زیر یکم و سفید و باقی خاکستر و در تگلان اشکول نامند و درازند و از آن شنگ در درختهای جای  
 میدارد و در اول گرم و در دویم تر که شت او سکن حرارت و جبهه در و سینه و سر و قرحه ریه نافع است و موله قوی و منفر  
 روغن بادام و بونیدین پوست او معادل فراغ و رافع در عصب و سیم جبهه التام جراحات و قاطع خون و با عمل جبهه  
 ادرام سفید است سسور و جبارسی که نه نامند و بزرگی بنگ نامند املی و می باشد املی در دویم گرم و در طوبت اوفا  
 و بر کشیدن پوست او سمن بدن و گوشت او موافق معاجان نفوس و نفق و طلاع حرق و بهامه که خاکستر شود و با سر که  
 است شقاق الکشتان با سیدیل و سر که نه و شید الحار و طلالی و بار و غن که سسرن و در زرد و زیت رافع تب و غ  
 و حمرل و بخوران مسقطه شیبیه و ضا و گوشت تازه او و ان نفوس و قدید سق و اوجا و غن پیکان از بدن و جبهه جبارسی  
 شکسته نافع و جبار و تفصل و زرد و در آن گشته آن موجب نزال و سل است و هر مار سس گویند منفر و آب جبار

جریب شربانه قطیفه بول و در کرده و محوطه هر که سیاه بار و غن زین قطیفه و سیاه کردن موی سفید موثر است  
 و در سطوح و حسیب او را بهت جذام بغایت نافع دانسته و نوع وحشی او بر گتر از املی در جاجی رنگ و در جمیع افعال تو  
 از املی و در دوم گرم و خشک و بخور نرسا و بهت سقوط قطیفه محرب دانسته اند جلوس و در طبع او چیده در دگر و نفوس نایب  
 طبع کف است **سمنو** سمنو بنامی او را در و اما انداز اغذیه معروفه و مقوی اعصاب و هیچ اشتها و مسکن بدن است  
 و موله سده و ریاح و ثقیل و کثیر غذا و معشش کجین است و طریق ترقیب او آنست که اگر دگندم را بار و غن خیر کرده پس کنند  
 و گوشت قیده کرده را با پیاز داود و چهاره در آن پیچیده و در غن سبب کنند یا در تنور طبع دهنه **سندمان** بفته شام درخت  
 بلوط و بفته مهر سله انیون است **سما** و اندلسی و **سما** و بکه اعیان است **سما** نیز بفته مهر است **سمنو**  
**سمنو** بفته سمنو است سمنو قطیفه است سمنو نیز است سمنو نیز است سمنو نیز است  
 الا رضی از سمنو سمنو و قس سمنو است سمنو اسم یونان است سمنو نام الجبل کوهان  
 شتر است **سید** بفته مهر کایان البحر است **سمنو** بفته مهر سنان است **سنگها** بفته بندیه  
 قبیله بنی است **سفت** بفته بندیه را زیاده است **سفت** اسم بخت و بخت است **سفتی**  
 بندیه است **سینه** بندیه یار است **سنگ** و سندان اسم بخت و است **سنگ**  
 اسم بخت و است **سنگها** بندیه خلق است **سنگ** کی بندیه یخ سدل است **سنگ**  
 بندیه شام و انار است **سجی** کبار قلی است **سنگ** کبار بندیه سنگل افار است **سنگ**  
 اسم بندیه تو بیا قلم است **سنگ** بندیه دار ششمان است **سنگ** کار و اسم فارسی حجر  
 و سمنو است **سنگ** شراب است که از درخت نابیل بهم میرسد و در نابیل مذکور است **سنگ** معنی است  
 فارسیه با صطلح شیده گران منیان است **سنگ** گ اسم فارسی جید است **سنگ** چاقاق اسم  
 ترکی حجر البار است **سنگ** ششم اسم فارسی حجر جیش است **سنگ** ششم فارسی شبت است **سنگ**  
 ازخم اسم فارسی حجر العاج است **سنا** و اسم فارسی بندیه است **سنگل** بفته زینس و قبا  
 رطب است **سنگ** بختی که خوی بفته اصقهبان بار و زینت است **سنگ** ان مرغ اسم فارسی نایب است **سنگ**  
**سنگ** است اسم فارسی سنگات است **سن** الکلی پستان است **السن** مع الواد  
**سورخان** خفیت بندیه سیر کمال با سده در پوست او بایل سبزه و اندرون سفیده شیرین طعم بسیار  
 رطوبه و خشک با صلابت و ستم باطن سیاه و سرخ از سومات و گیش قریب بزرگ کرات و از آن قوت بر دماش  
 بقدر شیری و گشش رود و فارسی سندی نامند شنبه زینت کوکی و سیاه او را گلش سبز باشد و نیت او  
 کوه و در سیدوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال است و سهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصاً از مفاصل

سنگ  
 سنگ  
 سنگ



و منقح سده و جاذب اخلاط لزج از معده و در دفع برتان و سپرز و با بر حبه عرق النسا بجز بماند از بار بخیل و طاهر  
بنایت بر بی وجهه فاصل بسیار سفید و قشاد او با غفران و تخم مرغ در ترکیب در دستخوان تحلیل او را مگر برب و حمل او  
با روغن کهنه که سفید چیده بود اسیر برب و زرد و جعفر زخمها و خوردن کباب شیر تازه و فانیذ تاسه روز بقایت محکم با روغن  
و سرخس سیاه و زعفران و صورت منقح و صفت جگر و مصلحت کثیرا و شکر و غفران و قدر شربت از مغز او یکدستم و با روغن  
نیدریم و بدش شربت عسل است و زرد و بخیل و فلفل مشوی و بنید و بونیدن گل او منقح سده و با روغن و محمل ریح و دود  
سبزه است **سوسن** در انقباضان هر زمانه و ترکان شیرین بیان گویند و در بلاد اکثر موجود است و صورت  
و رنگ آن غیر مستطیل و بی شیرین این بجز مستطیل آن و خوشتر تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال  
نمایند چه بقرص نموده اند که با روغن و پوست دارد و خود را با بوی محال و حبه اسلج و شمشیر بدن و تقویت بصیرت و در اول  
گرم و با بوی خوشگی و منقح اخلاط غلیظه و مرکب و سرکه و شکر و در بول و جویض و مهمل و طبوبات و فاصل اعصابی با طبعی و معطر  
اعصاب و محمل ریح و بهر اقسام معال در بوقیه سفید و شمشیر و حبه لثاب معده و سوزش و خشونت سفید و حلق و امراض  
و ماغی و کتبای و پهای کهنه و بوی اسیر و امراض سپهر زان و دمی که بدن باطنی او مخرج و طبوبات و اگر چیزی از باقی مانده بقیه  
نشود با سهال و او را جانی بیکار و دو هرگاه را او را در خوردن و بقد و یکدستم با مثل آن شکر و نصف او را از آب آوای  
تا اول سده طمان نمایند و رسالتی ظاهر گشته موجب جلا بصر و دفع شقیقه و صدمه و خرن و پهای کهنه میشود و اگر احتمال او  
جالی بیاض و قشاد و رنگاره او در دفع بد بوی میان انگشتان یاد زیر بغل برب و این با سوسه گوید برب او گرم و خشک است از سایر  
اخر او است و با قوت فایده و محمله است و بسیار و تر عبارت از دوا نشسته و این لد و لثیر با و متفق است و محمد ابن  
احمد گویند که سوسن قویتر از سایر اذرا و دیو جان سرابون نیز معتقد آن و داخل معالین کرده و گویند مخصوص بصره و نواهی  
فارس است و از سوسن با کن و یکدستم نیم سده و گویند اصل سوسن مضر کرده و سپهر است و مصلح او کثیرا و عذاب و ما  
کس سده و خوشتر شربت برب و بدش نصفه او ترب و شرب و بخیل است و رب سوسن که آب طبیبی و بیخ قشر او را بخیل  
افضا و جوشانیده باشند و در جمیع افعال بهتر از آن و در دفع ضرر مهملات و لدغ اودی است **محولان** بطنه زبانی  
بجست سرخ و شکل گرم و از روم و سفلیه خورد و در چهارم گرم و خشک و معرق جلد و رسم قاتل و سوط او جبهه قوه و طلاء  
او بار و غنایه است تحلیل او را مگر بارده و دفع ریح و احتمال او جبهه یاغی غلیظ و باغ **سوسن** سرب از سوسن با سرب  
است بری است و هر یک از آن سفید و کبود می باشد و هیچ اقسام او منقح و با تدویر و مکرر لا سفید و خوشتر شربت برب و بدش  
و لهند اعام او را بیخ نموده نامند و گل سوسن سفید با عطریه قویه و غیر سوسن از او است چه از آن سوسن فارسی و زنی است  
و استنباه جماعت از عدم زرق اقسام او است و ایریایخ قسمی از سوسن که بوی جلی و بر است گلشن بسیار که چای از آن  
کبود و بمانی و خوشتر کجود و بون و در از دیگر کرده و در جوف الهه ذکر شد و قوت اقسام سوسن مگر با از جاز و محمله

محلله ارضیه لطیفه و قوه محفوفه و قاعده است و در حیض و در جمیع افعال مثل امراض حم و اندامی زخمها در نع چو کسان  
 دیو اسیر و در دیگر امراض ششتم سپرز و نمازیر ضعیفتر از ایزس و فساد او با سرکه دارد چو جهت درم حار انبیا  
 و رایج او محلل بلخ و کما و محرکه شصت زان و در تفریح تریب غفران و عصاره او که با خمس او سرکه غسل و ظرف مس  
 سجد انقاع جو شایده باشد جالی و محفوفه بی لذت و بهر جهات اطراف محصل نافع و در غن او مثل روغن ابراست و در حیات  
 افعال و خوردن آن جهت تولد و ایلا بحسب صفه ای و جهت امراض حم و در حصص شرب با وضو و سفید و خاییدن پنج او جهت  
 رفع بوی خمر وضو و برگه او و خوردن تخم او جهت گردیدن هوا نافع و قد شربت از جرم او تا دو منتقال و از مطبلون و روغن او  
 تا کیوتیه است و تمسکه و تحت و خنجان ببرد و کشتن زرد و کوچک و بخشش مطبوعی کشتی و خوشبو و باطنی است و قوت  
 از سوسن سفید و کبود و صغیر از ایزس کشتن گرم تر از همه و ضماد مطبلون پنج او با شرب محلل او را مملتی و جهت درد دندان  
 نافع است و فیدای گوید این قسم عدد الم است مدی قوی استسم خوار و حبس ماکولات است و برافطامه اذان  
 بوده است و شرط دانسته اند که بعد از بودادن حیوانات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و انگاه اگر دکنند و سیرت  
 جو دکنم جهت تسکین التهاب تشنگی و پنهانی حاره و امراض اطفال نافع و سیرت جو در تبرید و تخفیف و تسکین حرارت و سیرت  
 کندم در تبرید و ترطیب قوی است و مفر شش و مبرودین و سولفنج و مصلحتش نافع و غسل و رازانه و مثال آن و روغن کدو  
 و سیرت شیر آب آنارین جهت قوی صفه ای و صد که از بخار و احتراق و طویته معده باشد مفید و با شربت و روغن کوه  
 جهت سح عظیم و تقاضای بسیاری اطلاق دمی و سهال اطفال و تقویت بدن ایشان بنایت سوز است و سیرت جو با پنجه  
 خشک کرده و بوداده سوز کشته جهت سهال و حرارت و پنهانی خون و سیرت کمار و انار و سیب ترش و بهر شش حار سیرت  
 و مبرودین حراره اند معمو مقویه برافند که گوید شربت کبرنج را که بیده و پنجه سوز کشته تا بسیار غلیظ شود و با شیره  
 موی یا غسل یا شکر اندکی آب او را روان سازند و آرسنی و قزقل بسیار اضافده و در زیا پنجه و زرد ظنی کرده بکند  
 با هم زنند و استمفا نمایند و از جو دکنم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین بهر زنج و غسل است و در سیرت جو کم و خشک  
 و قاطع بلغم خام از سینه و شش و منفع سده بگر و سپرز و مسمی اضم و جهت یرقان و استسقا و سیرت لول نافع و مصدع و پنجه  
 و سمول از زهره حرق اخلاط و از جو سکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از دکنم سولفنج و مصلحتش کفین است سولفی  
 و بوجع گوید آن شکر و پوستهای غلیظ شیره پوست وخت لسان الصافیر است گرم و خشک و با حدت و علاهات جهت  
 تار و مفاصل بارده نافت سوا و اسند و اندک است برگشت است سوز می زن از سرخ است سوزش  
 آب از شیره فارسی است و آن بارده است سوز می چون شیش الریس گوید شیش ارمنی است سوز می بارده  
 خشک است سوز و انبات و فیت که فارسی و ارکو و مری صروانه برگشت او مسمی و مفر و مانع است  
 او و الحکام ساد ادر است سوا و القصات غص است سوا اسسوزن چو مانع



شک و منفرد و متع و در بول حیض و نفوس گرم شکم شرب با چنین مرده شرب با جلو ساق و با قوه تریاقه در این غفوات  
 و محل ریا و جهت در در خضر صابا سر که در در غل و اراض ملغی و در در سینه و سده و در در جگر و پسر و با عمل جهت گزیده  
 زنبور موجب و طبع او جهت رنق قمل و عرق بدبوی و در در رحم و فواق شکم نه و با سر که جهت قی الدم و منفرد و مصلح آن کشنده  
 و قدر شربش از شکم و یک شقال و بدش جگر و زخم شش است و در در غل و که آب او را بار و غل کجند بچشاند یا گل او را در غل  
 مکر کرده و آفتاب بگذارد جهت سده و ماغی و نفوس بنایت موثر و در تحمیل مواد و تقویت اعضا و خوش و کردن کوسر و تقویت  
 آن بیدار است **سپیان** یا موحده قبل الف و رخت بستنی میباشد بقدر و در در ع یا چهار در ع بحسب ما کن  
 و غیر بستن یا موحده بعد از این اول است و گذشته و این عرق لورق و بار یک و بر در در هم چیده میباشد و گلش  
 زرد بسیار خوش نظری و در خوشه شرب نه و با قهر جگر و با این زردی و سیاه و در باغهای مصر جهت خوش نظری  
 غرس کنند و بعضی و آنه او را حب الفقه و جمعی شرب آن را و آنست اند و اصلی ندارد و مایل بگری و در در شکم و منفرد  
 سده و حالبس اسهال مزمن و نفث الدم و در در پسر و با شرب تریاق سموم و با شیدن با با و باغ تو که یک و پس انگشتری  
 او در انگشت خنجر چرب و در چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب با الحاضیه مورت جاده و قبول نظر با و مصلح و محرو و مصططش  
 کشنده و شربش تا دو در در هم و بدش با و آور دست **سپیان** نوعی از ماهی است و در بر لبان البحر و نجاری ماهی  
 مرکب مانند و در بحر طوم بسیار و بنیدب سلطان و ظاهرش صدف و باطن و جوی و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد  
 کتابت توان کرد و در آخر دیم گرم و خشک و در مضم و طلای و رطوبه او جهت دار الشک و خاکستر استخوان او جالی و نار و جهت  
 اراض و کشیم و شکم شکم جهت میافشیم کل حیوان و سمنون با جهت جگر و دندان بسیار و در در شرب جهت تخفیف  
 زخمها است **سپیلان** بجزی اسم عصاره خرما است که بدون طبع و آفتاب غلیظ مسافر و پس علم از آنست  
 و در جمیع افعال مثل لیس و الطفت از و محرق خون و در ع الاستیج و صفر و در جگر و در سده است و در خلط  
 رطوبه سده و نیست و مصلحتش از شرب سیلیم این تمیز گوید شبیه برنجیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف از آن  
 ستمقه بطنه مصر و در غل و رب صحرانیت میکیاب خلل است **سیال** یا سمن است **سپیت** الزب  
 و لبوب است **سیکران** بجز است **سیکران** الحوت فلوکس و گویند با نیر و در است **سپسر** و حرف  
 الهاد است **سپیون** انستین است **سپیا** ترندی است **سپیتر** قره العین است  
 و بنیتر سمن نوم است **سپمون** مور و در خیر است **سپیا** مومن و بیانی است **سپیت** سمن  
 الهارس **سپیا** مونی نیارب تافیت **سپیتا** اغر و پس یعنی خیار بریت **سپیتا** امطیر سس  
 بیزانی **سپیر** است **سپیم** اسم فارسی فضا است **سپیم** معر ای اسم فارسی مقهور و در آنست  
**سپیر** اسم فارسی را قواست **سپیه** و آن اسم فارسی شونیز است و با بعضی از سپاه برین آنست

سیاه اسم فارسی زیتون است **سین** اسم فارسی نوعی از دربارج است **سیحان**  
 اسم ترکی فاره است **سیب** اسم فارسی قلع است **سیندر** اسم هندی سرخ است  
**سیورت** اسم هندی قریش است **سیکا** اسم هندی شفاقل است **سیا** اسم  
 هندی سرب است **سیلج** اسم هندی است **سیاه** داران اسم فارسی ساد اوراست  
**سیهم** اسم هندی کدر است **حرف الشین** مع لالت شاهرخ سرب از شاهرخ و دوزخ  
 میباشد یکی را بر گلاب یک بنیکه بنفشه و گلشن نقش یکی برگ عنبر و گلشن سفید در دوشم را طعم نم و با اندک  
 سندی و قهقری و برگ و بهتر از سایر اجزا است برگ القوی و در حرارت معتدل و در دوشم خشک و گوشت در دوشم کرم است و  
 شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و منفعده جگر و مقوی سده و در بول و حراره و مسهل اخلاط غلیظه و سودا و دانه و حراره  
 و صاف کننده خرون و باعث اشتها و خشک و در قوت و توتیر و جهت امراض سودا و دوشم شور و پنهانی گفته و با سرب که جهت  
 قی صفراوی و غلیان غلیظی و آب تازه او با تر هندی جهت تنقیه سده و اسهال و رفع قوبا و دیرقان و جرب و حکم و انحلال غشاء  
 او جهت تقویت باصره و با صمغ چیترون روئیدن و منقبض کننده باشد و منصفه و جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه و صفاد  
 او با خاک که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکم و جرب و شستن سربا آب مطبوخ او جهت رفع قوبا و دیرقان که خشک باشد و ابرینا  
 و این ماسویه ضا و تازه او را جهت گردیدن زنبور سیاه موش و دانسته است و تخمش معتدل و حراره در افعال مجربین احد و  
 جالینوس قوتیر از سایر اجزا دانسته اند و گویند منقبض است و مصلحت کاسنی و قدر شرب از جرم او سده و در سیم تا بنجر هم  
 و آب اوسی منقل تا شفته منقل و در مطبوخ تازه در سیم و بدش نصف وزن و سنا و دشت بلبله زرد است و دیشته  
 از گیاه شش پید شاهرخ است و از آن تیره رنگ تر و گریش با برکت و بنفشه و بنفشه و گل و مایل بسبک و جیره و با اندک  
 بدبوی و قاتل گاد است و او غیر شاهرخ و غیر منقل است **شاه** چنین عصاره جامده سیاه صفا است و بر  
 نقشی بنفشه نقش خاتم گویند عصاره ریوند و بعضی عصاره خا و چنین دانسته اند و مایل بر روی تهر از بلاد هند خیزد و سرد  
 و محف و قاتل بعضی طلا را و جهت در مطبوخ و او را م حاره و ابتدا منق و شرب او جهت در دوشم و منق و دوشم  
 او جهت نرم کردن اجزای نافع و او غیر شری و غلیظی است **شاه صفر** ریحان سبزه مایل بر روی زریزه برگ  
 است و سیم نیم بزرگ برگ و سبزه در اول گرم و در دوشم خشک و محلل جیح او را م و منق و منق سده و با و را حید او  
 مانع و باور این در دوشم و درین و مسازین و گریز این جرم و جهت نفعان و منق سده و در لای غلیظه و عصاره او با  
 ران و در سینه و در دوشم و منق غلیظه و جهت قلع و ضا و تر کرده او با آب بر دوشم و مقوی عضای و تخم و مقادیم و  
 و با خاصیت معتدل جیح و فرج و دوا و او را م اسهال و غیره منق و ضا که در گلاب جو شایده باشد و ضا و در جیم  
 جاذب قسا و آن و قدر شربش تا سه دریم و در عصاره جرم او تاده دریم و دوا و ت بوئیدن و منق و مصلحت و منق

سیاه  
 سیب  
 سیورت  
 سیلج  
 سیهم

نیکو و بدش با درخت بویه است شاد و سنج مرط شاد و فارسی است و بوی حبه دم مانند بهبه قطع کردن  
 سیلان خون نه که در یک شب بخون باشد و آن سنگ نیست و شکل شبیه یک سمن زرد و شکن و او را آن سنگ  
 مشاهده شده تیره مایل به سیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد  
 و ابلق و سفید و زبون ترین او خاک سیاه تیره است و حقیر نوع سفید را در قزوین و کوه و سرخ و زرد و ابلق را  
 در حوالی جوار و قسم دیگر را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوعی از قنات لیس محرق است سیاه  
 و زرد و شکن تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنی است بخلاف مصنوعی از حصار محرق که غیر و قلیل الی  
 است و شاد و سنج غیر مفید در اول گرم و در آخر و نیم شتاب و مفید است مثل قنات لیس سال باقیست و مفید  
 و قابض بلیغ و در اع و خاتم و تقوی عضل و قوه باصره و حالبین سیلان خون اعضاء ظاهری و باطنی و خور  
 او با آب انارین و امثال او جهت نفث الدم و با شراب بهبه و غیره و در و زنی و با او به مناسبه جهت اسهال  
 و سوز و قرحه اسهال و غیره و در اول او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت ورم جوشیم و سایر اعضاء با دوسرخ و سوجی  
 انشعاب احتمال او با شیر و ختران و امثال آن جهت رمد و سوزش ملک چشم و سلاق و جرب و حله و قرحه و با آب بهبه جهت  
 امراض مغنی چشم و در او جهت زخم گوشت زیاد جراحت در دیانیدن گوشت محرب و با آب سفید مانند آن جهت بنویس  
 و قرحه حاره فرمونه و جراحت مقده و رجم و قنیه و اعضاء عصبانی بیدیل است و قدر شترش از یک انگشت تا نیم شغال و در شتر  
 و مصلحت کثیر او بدش متفاطمین سوخته و در او به عین جفیف و در غیر آن دم الاخوین است شارف اسم هندی  
 نجابت شبیه بر بد و طعمش بحدت و ذوق طایس گوید در اول گرم و خشک و سهل بلع و بهبه و جهت امراض بارده  
 است شاد و شاد نیز گویند و فارسی رودک نامند و است هندی شبیه قطره خشک و بقدر با قنات  
 و زبرگتر و کچتر و با تخم و پوست او بسیار چین دار باین سیاه و سرخی و اطس و در آخر و نیم گرم و خشک و سهل قویست  
 اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب و جهت فلیج و قفوه و رعشه و صرع و امراض بارده و ماغی ناخ و سوزش و در سرد و سوزش  
 فزاک بارده و شترش تا نیم شغال است و با شل ادبیات شاه بلوط و در بلوطه که کور شد شاد و سنج و شترش از یک  
 و آن فلاح است شاد و پورقان اسم فارسی جدید ذکر است که فولا باشد و جدید مذکور شد شاد و سنج  
 بجم و کان مرط شاه الوی فارسی و آن او جهلک در او رک مذکور شد شاد و سنج بجم و قنات تخم است در اینجا  
 مذکور شد شاد و سنج برون است و جعفر مبری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند شاه حبلی  
 صابیه است شاد و سنج برون است و جعفر مبری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند شاه حبلی  
 و سطر خرد است شاد و سنج برون است و جعفر مبری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند شاه حبلی  
 جعفر مبری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند شاه حبلی و شاد و سنج برون است و جعفر مبری



[illegible]





بلبل است شجره رستم زراوند طویل است شجره موسی علق القدس و عوج را نابل است شجره طیب  
 درخت خرام است شجره السج اندرمان است شجره العصب فوارس است شجره ابراهیم  
 بنجلست است بعضی اینک و بعضی شاه باج نامند شجره العبق درخت پستان است شجره المن لوت  
 الکبر است شجره الخطاطیف عروق الصغیر است شجره الطحال صرمد الحدیث و گویند فاسر سید است شجره  
 الصفاد کج است شجره الکف الصلح صغیر است شجره الدب درخت زرد است شجره الیس  
 طریون است شجره البراعب طباق است شجره زنی از رانج است که باش نخ پخته باشد و اورا فقیر  
 نیز مانند الشین مع الحار و غیره سخم بفارسی بینامند و همین را زنبی و برد و از دوسو مایه و سوب  
 اند که در سطح اعضا منقذ گردد و شخم شده العقاد و اقل مایه است مثل پی که در قاعده دل باشد و همین اکثر مایه  
 است و اقل العقاد مثل زنبی ملاصق رود است و او را از شخم اربط و ابرو است و مذکور شد و شخم تازه گرم و تر و کهنه گرم  
 و خشک و لطیف تر است و پیر و جوانی در طی ذکر آن مذکور شد و میشود و از مطلق او را دیر است و بهترین شخم در  
 قفح و تیلن و ارام و قرحه و معاری و خوک و انسته اند پس پیر کرده و زاده را دیر تر خرس چیده دار القلق پیر و نهالی و  
 مرغ چیده خسته زبان و دم و رحم و جون با برنج پخته شود چیده و متانده و احتمال پیر مایه که از حرارت آفتاب گداخته باشد  
 با غسل چیده تقویت با صبر و پیر کس و جوان و طیر و درخت چیده مقاصل نباتیه نافع اند و چون خواهند که شخم مدتی نگه دارند  
 باید زرد و کثافات او را گرفته در آفتاب یا نزد آتش گذاشته صاف او را با قدری صندل یا در شیشه یا با او خورده  
 شود و نیز با شراب چند جوشان داده و قدر مضاعف گداخته یا کمی از او دیده مذکوره یا زاده از آن مخلوط گردد و خوردن شخم  
 منعی و مرضی و دخی سده و محشر و ریح و کچین و آب لیو و امثال آن و در بر و در تجیل و کف و مانند آن و بدین شخم در  
 جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است شخم و روغن سیاه منقار پای او زرد و مایل بشبه و بقدر قمری و  
 شکر و اورا قرح طارح و با صفتان غوغار و به بازندانی نرکانا مذکور و دیم گرم و تر و صالح اند و چیده که از دمانیو یا  
 و فایح و نافع و خون و بار و غن با دام نبات صورت حسن و در آن کفکی آذاز است شخم الارض قطن است و  
 گویند خراطین است و بعضی جو خندیم دانسته اند شخم کینج است شخم النملک حله النملک است شجره انیسیم اخر بلک است  
 شخم الاسر است شخم الرن خطمی است شخم فادند فادند شجره نجایمه قلی است شخار ابض لبنه ابل صانه  
 الکلی است شخت توبال و هب است شخم انجبار است الشین مع الکرار شراب  
 مروق خرب که نان میده و کبکات در آن چسبانیده و بعد از شستن ساعت صاف نمایند کثیر القندیه و موافق نامان  
 است شخم ملین از اصفان سرد است برکش از آن عریض تر و شستن شنبه بار سرد و از آن کوچکتر و بهتر و طبع آن  
 از واصل میشود و بعضی او را از اسام صغیر دانسته اند و سبب و انشیه و از آن کوچکتر است و در اصفان بار سرد

بد رخت نرس است و قسمی از و کچکتر و خاراگ و غرش بقدر گدگان و غزبری گویند اقسام او در اول سیم گرم  
 و خشک و آب مطبوخ شناخ او چینه تروخ ظاهر باطن و سستی اعضا و ضعف مده و جگر و ریل غلیظ و فطول او جهت  
 منع ریختن موی در آن قمل و تحلیل او در امراض رحم و مقده و در دانه نفث الدم و اعیان و چینه ایام قرح و خوشبو  
 رایج بدن و مضمضه بلع برگ و در ادباس که چینه در دندان و ضما و او چینه خاق و درم لوزین و غرش قاض و مدربول  
 و غریج شید و چینه سال و علل جگر و گزیدن ارب جری نافع و مورت صواع و نهال و مصلحش فرا که ترش و کشنیز است  
 شری که با چینه است شربت و اسیران شتر از رینج سدا شرباب حیوشی خرمیت که در جرحه و جوش  
 بلا و منوب آب انار و آب دریا و ابی اوند و با غلظت و ندی بداند شرباب اسیم اصطفا غر است و خنجا شش  
 اسیم فارسی با قوه شرباب نر ما اسیم فارسی بنید التمر است شرباب و و شابی اسیم فارسی بنید الدبس است  
 شرباب علی اسیم فارسی بنید التمر است شرباب نر ما اسیم فارسی بنید الدبس است شرباب علی اسیم فارسی بنید التمر است  
 اسیم فارسی فاسرین ششتره نر است ششقا قمل ششقا قمل است شششرب اسیم بنی نایت  
 که در دیر الزمان و ممرات میشود و بطبر تر از انشستی و بنیزه و مایل بر روی و چینه است و قضا زرقی مجرب دانسته اند و گویند  
 بدون کرب و سخت افزان زرد آب یکنه **الشحن مع الطار و غیره** ششطیس بنیزه نر اسیم باقی است  
 کثیر الوجود در که آبرن دار برگ و تخم و شکل ان مثل زیره است طعمش باندک سدی و بشیرینی و بخش چند مد و جفته  
 و غیر مستحکم بعضی از ان راست و بعضی کج با خاصیت با وجود گرمی چینه پهای جازان و مدربول و سخت حصه و محمل  
 ریل مده و در ان کله مستحکم و ضما و شش چینه مکه مروت نشو که گویند مجرب شطریه صغر سبب نیست و بفارسی مرز  
 نامند ششیر بفارسی جو گویند بهترین و سفید ایدیه تازه و کهنه او که کیها لگد شته باشد بسیار بد است و در اخراول سرد  
 و خشک و قلیل اندک با قوه جانیده و قاضیه و محف و در اوج و مسکن غلیان خون و صفرا و ششکی و مصلحش شیر تیر عات  
 و مورت لاغری بدن و مضر شانه و مصلحش روغنها و اینون است و اگر بوداده او که سورت یا سندا بقدری شکر بهترین  
 اغذیه اطفال است و چون خیره او را لگد از دانه ترش شود و در دفع حل گردد و بعد از کیش با کیهو تپه باطل از ان نبوشند  
 چینه تر ششکی منقرض و التهاب مده و قی صفراوی و کله و پهای و اسهال صفراوی و بعدیل است و آب ششیر بطور کج که  
 مبرای چینه شده باشد و انشیر نامند سرد و مدربول و مسکن حده خون و اخلاط محرقه و سریر الا شحار و مولد خون  
 صلی و غریب جهت پهای تن و جگر و رسل و دوق و زهره ریه و اسما و سعال جارا بس نافع و در می مده و مضر با ش  
 بارده و نافع و مصلح ان گلشنه و در حین اعتقال طبع استعمال او جایز نه داشته اند و بطور خ او با نصف ان خنجا شش  
 گویند چه مصلح حار و با ضا و در کله چینه افزان بلغم از و منع شری و قیج سدد و با غناب و بنجیر و سبستان و در سبستان  
 چینه در سینه مجرب است و شیر و چینه که خشک و ششیر نامند سرد و مایل خشکی و غلیظ تر از ان شیر و چینه اسهال از

صفای و در هر چهاره مفید است و ضار دارد و اوراق و محلل و ارام و باکشی نیز محلل و جازیر و ارام صلبه و درم گلو  
 و بارانیا و زنف و تخم کتان و بول اطفال محلل و ارام صلبه و کشیده و مل و با اکلیل الملک پوست خشخاش حبه  
 ذات الجنبه با آب بچه تمسک و مطبوخ او با سرکه چیده جرب و حکو و بانج و اینون و آب کاهود مانند آن جهت  
 صدمه و درم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام عفو شکسته و کوفت دیده و غرغره شیره او جهت درم و درم گلو  
 بطله مطبوخ او با بنجر و با مار العسل جهت تحلیل و ارام مغنی و حاره نبات موثر و ضار سوخته او جهت کلفت و خزان غن  
 شهر بنارس می توانند و آن متولد از بخارات اخلاط و از حرق مکنون میشود نبات یا پس و خواص سوک  
 بر جوانی در طی ذکر آن مذکور میشود و مواد از مطلق شهر موی آن است و چون در آب سرکه تر کرده بر زخم مشک  
 دیوانه گزیده بگذارد زخم سمیت آن میکند و با شراب روغن زیتون مانع و درم جراحات سرد سوخته او نبات محفوف  
 و بی لذع و سخن و جهت اکل و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلع و ترویح و بالکندر زنف جهت جراحات سرد و بازو انگ  
 جهت تسکین جرب و حکو و چشم و با آب و در روغن زیتون جهت سوختگی و در او جهت بر درمقند نبات موثر و قطر ارام  
 با سفیداب و قویای منسول و کل از منی جهت زنده ابول مجرب و بنجر او جهت احتقاق الدم و صرع سده و جهت گزاید  
 هوام و حمل او جهت سیلان رحم و تخفیف رطوبات موثر و مار الشحر که از قلیله او حاصل شود جهت رویانیدن سوک  
 مجرب است شحر الفول گزاید و بی ساق و بی اثر و منضم در اوراق خشخاش شنبیه خرس مایل بسیار و بنج سیاه  
 و پریش و غیر بسیار و شانت و در دار المرز کثیر الوجود و در تنجین کوفت نامند و در خواص قریب پریش و شانت  
 است و در تفریق سینه و تیر از آن شحر البهار نباتیت غیر بسیار و شانت شنبیه بوی بال است با رنگ سیاه  
 و جذین مد و شکل دسه و یکجا میزدید و بر زمین میشود بی برگ و ساق و پنجه او چون بسوزانند بوی سوخته میدهد گرم  
 و خشک بنجر او جهت بر جرب دانسته اند گویند تلیق او مانع ماندگی راه روان است شحر الجفن شحر الفول  
 است شحر الارض و شحر الخازیر شحرانی راست شحر ایریر قناری صغیر است شعور الصقالیه  
 زعفران است شحر رومی خندروس است شحال بین مجسم فارسی کلب بر و آن این او است  
 الشمن مع الشفین بری و غنیت از فاقه بزرگتر سفید و طلق گرد و با سیاه و تمام و تمام و تری انفاخته  
 اند و درم کم و خشک و نبات مسمن بدن و مجوعه او سخیل نرنگ صانع میشود و منقوی قوت ماسکه و حوام منقوی  
 این من و مغلوبین زیاد کند و قوت حافظه و محرک باده و الکهار و مفرج و رین و طبعش سرکه کشتن و منقوی فعل او  
 سیرانه است و در جوده اخیر آن مذکور است که چون شخصی غن از ابر تفتیل کرده مباشرت کند و یا کسی بکثرن تفاوت  
 متواند کرد و جالب پس گوید او با طر اندک بوره جهت درم و جگر و حمل زبل او جهت درم مجرب است و درم مازس به  
 او با جهت درم و نقل سامه نباتیت مفید دانسته است شفتین بگری و درم و نباتیت شنبیه خرس و رنگ



[illegible]

یکی دانسته اند و اولی صبح است چه باد آورد و بفارسی شامل شود که معضاد شود که عربی است و در بعضی بلاد و بکنج از سر  
اندکی را لک سفید و یکی را آتش است و اخیر مخصوص اشکامی و در جمیع افعال مثل تسم سفید و قوتیر از آن استعمال از  
بخ و تر و بخ و قوتیر از تر قاطع زوت الدم و با قوه تریاقیه و مدخل قروح و ملطف و طبع او جهت پنهان اطفال و منهای بکره  
غایت نافع و مغزریه و محش صبح عربی و شترش و در دریم و بدش با آورد و بسیار خواص و را بخاند که شتر شک  
نفاری برگ محش گویند چه خوردن و موجب ثقل و شتر است و برای شترش که از خوردن باشد باعث مردن  
موشان دیگر است و آن جسمی است مدنی سفید و قلیل الوزن و از سموم قله و اهل صناعت او را در کل مقام  
بدل نیز بخامید اند و آنچه زرد باشد زبول است و قوتش بیدانفت سال فاسد میگردد و در گش اغبر و دروش  
سبک میشود و چهارم گرم و خشک و محمل و مضن و الهیام دهنده و زخمها چسبند و خوب و بالکلاب بهمه او رام حاره  
و بارده و استقنائی و الکحال او که در کروز طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و بنده هم او را بر کوز کشنده و  
تریاق و تراش و پسته های حیوانات است که سوزانند و بقدر ربیع یا در میدان اربابانند شکوچ اسم  
عربی شکست شکو ناما کث است شکر سکنج اسم فارسی حجر النمل است شکوفه اسم  
فارسی فلفل است شکینه اسم فارسی که اس است شکر میر اسم فارسی فانیه بنجر میوه  
سحان است الشین مع اللام شکو سوب از شتم فارسی و بوی نفت مانند بوی وستانی میباشد  
و بوی و دسم است یکی از انانهای نباتات در از در گش مرض الکنت پهن و خیش و ریض باریک مثل پنج و شجار و غیر  
ماکول و تخمش سیاه و خوش سفید و منابت او فراخ است و یکی را شترش و شتهای نازک و نزدیک ابها و خیش و غیر  
خیار و بسیار سوج و ماکول است و برگش شبیه به برگ بستانی و از آن باریک و اوس و کثیر التشریف و تخمش  
مثل بستانی و مایل سیاه و تخم قسم اول منقش شده و قسم ثانی در خواص بستانی و از آن گرم تر و رطوبت کثیر بستانی  
در اول و دوم گرم و در اول تر و کثیر اندام میوه و مدبر اول و مقوی با صره و مفت حصاره و رافع سعال و ملین طبع و سینه  
و فلفل و دریم و صمغ آن زیره و شتر با و زینبا و باریک که ساینده با عمل بر خنده جهت سیر و عسر اول و حرب و صمغ  
مطبوخ او محمل او رام و ترش و شتم ملطف و رطوبات و مقوی است و شتهای و بوی نفیج است و صمغ و فلفل و مطبوخ و اجزای  
او جهت شقاق و نفوس و کله فید و تخم اول در سیم گرم و در اول تر و بوی تر از پنج آن و شتهای و با تریاقیه و در جمیع افعال قوتیر  
او که ریاح و صمغ و درین و محش سکنجین و ترشها و کلفه و قدر شترش با و دریم است و در غن تخم او جهت ریاح و دفع  
اعیاء و قوتیالات تناسل شده با و صمغ است مثل بار و خلعت نهی و مغز بنی گویند و بزرگتر از آن  
و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و ملین و در اول خشک و محمل قوی و ملطف و اخلاط غلیظه و سهل در آن  
ریاح و جهت صلابه و غلبه و غرق النسب و تولیج نافع و مغزریه و صمغ او عمل و شترش بایندرم است شکو سوب

با جهت در شترش با کرم تر از آن و در طبع او را در مقام

شکر سکنج

شش بخم انجا راست تشکیل یافته از سان سیوه است لکن بقدر که در گان و در گران و در طبع مثل شش  
 در آفرینار میرسد لطیف تر نشناخته و در افعال و خواص بهتر از آن و بسیار است **الشین** مع المیم مع نقای  
 موم نامند زرد و سرخ و در اینکار گرفته و در آب سرد و در بخن و در ماساب سفید میکند و در اول و دوم گرم و در رطوبه  
 معتدل و خوش تاسیل باقی است و محلل و منج و ملین و مصلح و دویه مرهمها و خوردن ده خوب است که بقدر گندم ریزه کرده  
 فرود برند و در وقتها صند و نه بخشنه و نه در آب و نه در سبج و نه در سینه و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 و لپاته و نصفه و از سیدیل و طلاء و اجتهاد و در آب و در سبج و در سینه و در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 سینه و صلابات و در غایت و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 راسخ و اجتهاد و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 مصلحتش نان و در شش و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 دریا و سایر اجزاء که از آب شیرین را بخورد و جذب میکند و موم شش و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 نفس موم را دانسته اند و از خواص است که چون قمر و شش و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 قمر و موم باک و دیگر موم قمر و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 مانند اگر سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 شش و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
**است الشین مع النون** شند از طریب سمول است و در سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 و جان الفرد است و بهترین و سفید بی بود و در سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 حلاوة و در غایت و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 اند و طلاء و اجتهاد و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 و قدر شش و چهار قراط است و در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 طلافی و در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 بهت زیاده و در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 کند و در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز و نه در سوز  
 شش و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 ابو خدا است و شش و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج  
 است الشین مع النون و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج و موم سبج

تریاقیه قویتر نوعی از سببها و در تریاق فاروق ادا نموده مراد است در این ریاح و غفرات است در بسیار افعال قویتر  
 از تنعم سایر اقسام است **شکر** اگر این اسم یونانی نباشد با الزامه سانس که مثل ساق از یانه و برتر از آن و برش  
 مثل برگ شبت و گلشن سفید و بدوی و شبهای شاد او کوکبتر و خبر دار خوش مثل انخواه و مایل بسفیدی و بخشش مجنون و شکر  
 بیخ مفتی و از نشت بلا و بر و خبر و در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر و مسکون و در دوم آن قاف و طلا معصاه او  
 جهت باد سرخ و عله و اوجاع خار و ضا و تخم و برش این اقسام و درم انشیان و مانع بزرگ شدن سپیان زنان و قاطع شیر  
 رزف الدم و رعاف و اسهال است و قدرش بیش از یک و چون بخ آب یا بر الیج از یک چند گرم کوبیده با صند و پنجاه  
 عدد موزیر بزرگ و در صد و پنجاه مثقال آب بخوشانند تا آب بهوز و موزیر خشک کرده از او ویه جدا سازند مسکونی و در  
 اساکه نمی میرد است و غیر او را موزیر نماید و قدرش بیش از یک و تا سه عدد و زیاده از آن منوم قوی است **شعور** نوعی از  
 سیاه اندامند و نباتش شبیه بر از یانه و از آن در از تر و بار یکتر و گلشن و مایل بسفیدی و غلات او بر کتر از غلات بزرگ الیج  
 و بخشش سیاه و موز سفید و ترب با منوم و در شش هفت سال اقیست و راول سیم گرم و خشک و محلل و مد حیض و بول تری  
 و مقلع اخلاط و جالی مجفف و منفع و مسقط بنین و تریاق سموم بارده و حتی بخور ادایست که تخن بموم است و جهت قوی و ریج  
 و در سینه و سرفه و قی المده و غشیان و استسقا و برقان و پسر و مرد است آن هر صلی بر روغن زیتون چهارم سرخ کردن  
 گونه و تصفیه بشود و با سر که جهت اخراج اقسام کرم شکم و در سیم تا سه روز با یک گرم جهت سگد یاز و در یک و با سکنجین  
 جهت تبریع و بی یغنی و با آب و عمل جهت نفس الامتصاب و سنگ کرده و منانه و سرفه او جهت بواسیر خفیه صا که بار به مورد  
 نبوشند و سیدیل و ضا و جهت تالیل در قه خال و فشر جلد و در مفاصل و در سردی و در سده خفیشم و با بول اطفال جهت  
 تحلیل ادرام صلبه و با سر که جهت تبریع و برص و سرفه و قویا محرب و با آب تحلیل که بر اطراره مانع طلا کنند جهت اخراج حب القوی  
 قوی الاثر و ساینده او با خون نفی و با خون خفاش سر و با خون خطان جهت رصغ نبات و با عمل و روغن جهت و در دم و در جن  
 نفاس و بار و روغن گل سرخ جهت جرب و ضا و سرفه او با موم و روغن خمار مانند آن جهت سرخ رنگین موسی و رو یا تیدن آن و با گلکته  
 جهت زخمها و سودا و ساق محرب دانسته اند و با بول جهت قروح نهید و سرفه و سوزن تر لالت و سوزن و بوییدن او جهت در سوزن  
 و کشنده سده خفیشم و زکام و قوه نبات مفید و کما در گرم او بر سر جهت زکام و در بسیار اعضا جهت تحلیل یا به سرین الاثر و  
 قطره بوداده او با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهت زکام که با عطسه بسیار باشد و غریب و معتدله مطهر و او با سر که  
 جهت و در دندان بار و قطره را با روغن و به اختصار جهت در کوشش و سده و ریاح آن نان و شرب روغن او با روغن زیتون  
 و کندر جهت اعاده باه یا یوسین از جرب است دانسته اند و طلا و روغن که قروح مشکوکس گرفت باشد بر اعضا و مفاصل و کمر جهت  
 نفوذ و سیدیل و مقلع و در با صعب بارده و در سستی و اعصاب است و خور و آن نیز جهت باه و امور دانه کوره سیدیل و  
 است و اکثر شرب شکر و سرخ و خنق و درین و سرد و مقلع سر که و مفر کرده و مقلع سر که و مقلع سر که و مقلع سر که و مقلع سر که

از او غنای او تا یکدوم و برش انبساط و نصف آن تخم نش است شواهر اشک الجلی است و او را در تنگ  
 و اشک نامند و ابو سیمان بیان نموده که در بلاد و دیلم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نبات خاکستری رنگ  
 شبیه باشد و خمر در او را قریب به متر که دوازده روزی زمین جدا نمیشود و بی گل و میاق خوش سیاه و بقدر سهاری  
 و شش شش سنگها که با عظیم و از نازه او تا چند ماه بوی مشک خالص میدهد و در سوم گرم و خشک و مرق و در  
 حیض و مقوی روح قوی و در جمیع افعال ترسیب بنیل الطلیب است شویلا اسم عربی نجاست است سحر  
 شمیر اسم ناقص کبار است شوی خط اسم بود و خفیت برگ و شاخهای و صلبی که در برگش شبیه برگ  
 بید و از جوب او گمان میسازند جمیع اجزای او با قوه درجه اسهال مفید و جوس در سایه او منوع است شویع  
 درخت بان است شوی که ابرو حسیم بنیة منبری و صحنه است شوی که بهر دید و شو که در تانیر نامند شوی که  
 تنه نوعی طباق است و گویند غاف است شوی بر با درخت شوی که از راجین بنیة منبری دنیا توس  
 است شوی که الی بن ملک است شوی که الملك بنیة منبری تخفیر است شوی که عربی شکاری است شوی که  
 بیضا با دارد است شوی که بنیة حجاز است و بنیة فارس القیر شوی که مصریه و قطیفه و طایفه است  
 شبیه با و بهاد شوی که گیاه خرب است شوی غار زان سفید است شوی که الحال اشتر غار است  
 و بنیة مصر علی لابل است شوی و این سو دانیات است شوی که بنیة نگان اسم وغل است و آن جنس  
 ابل الشیخ مع الی شوی که تخم قند در اینجا مودون است شوی که عسل است که از نوم بی اشک جدا شده  
 است شوی که بری بنیة است شوی که اطراف تونس است شوی که اسم ترکی و فارسی  
 قائل است شوی که اسم عربی بنیة منبری و بسیار تنه و باریک و برگش شبیه برگ رنادر و در  
 اول سری هو اشکسته می ریزد و مقل برنج او برگی میماند و در استان از شاخهای او گل ریزه بزرگ سفید  
 ظاهر میشود و گلش از شش شش نبات ریزه تر است شوی که است و شش خرابه و قوتش پنج سال باقی است  
 و از او دویم گرم و خشک جالی و محرق جلد و سهل اخلاط لریه و استعمال او با شیر و سرکه که نفع سد و باضم و هیچ باه و مسقط  
 جنین و جهت صاف کردن او از رنغ و نفع مفصل و رنغ موم و در مفصل و رنغ موم و در مفصل و پسر زانغ و  
 ضاد او چوبه هم در صنف سفید و جرب و رویانیدن سرکه از سقوط آن موزید چون کوبیده در گشت مخالف دندان  
 و دناک کرده بر ستر بطرف مخالف آن تا بهای بگذارد و رنغ آن الم و جرب است و چون تخم مرغ را یکدوم در میان  
 سائیده او میان کنند و این علامت خوبی و تازگی است و ضاد بزرگ و مرق جلد و تنه شریک یکدوم و مقرر بر و  
 مقررش صنف عربی و مصلی و شش و علل سیر و حمان و در غیر آن زرباد و فوه است شوی که بجا رسی و بر  
 ترکی خشک است نام او را میسوزانند و آن نبات گلش خوشبو و بوی و با اندک حدت شبیه با ششین رودی

شوی که  
 بنیة منبری  
 است

شوی که







این آب تا دو ساعت برهنند و باید که سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از آن نشین شدن سر آن  
 بنا بر کرده آب صاف بطرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته برهنند و تکرار عمل نمایند تا ندی در جرم آن نماند و آبها را  
 جدا گانه تصفیه نموده بعد از آن مثل اول روغن زیتون را بر روغن کشش گذارند بعد از آن اول از آب آخر بخور و او دهند  
 تا مجموع آبها تصفیه شود و مثل خیر گردد پس خشک نموده ریزه کنند و در بعضی بجای روغن زیتون روغن و بنبر روغن بخیل  
 و روغن قوچ و بیدار و امثال آن میکنند و بهترین بهرسم اول است در آن خیریم گرم و خشک و مقطع و معفن و  
 اکال و منفع و ملین و آرام و جالی و حصول از خروج چنین زنده و مرده و مد جیف و درین مورد مجرب است و ضا و او با کل  
 آن خاچه در زانو و عرق است و خشک و با زعفران و جبه در مفاصل نرمه مجرب و بار روغن گل سرخ جهت خشک کردن  
 زنها بر اطفال و قروح تهیدیه که بهر چیز روزانه و تجدید نمایند و با سرگین که بر تو و امثال آن جهت کشیدن و مل و  
 شستن سوی آن جهت زخم کوچک و فعل و خشک و با لباها جهت جگر و جرب و زخم آنرا زخم و شیان او سهل در این  
 قویج و زخم گرم مقصد و در بول و شرب و در امثال او تا چهار درم کنند بجرحت امسا و احتیاط است حاصلی نبات  
 شبیه کله قانی تازه در دیده و از آن که بکتر و بار بکتر و زو و خشک و تازه او ماکول است گرم و تر و جهت با لم و نواد و در بار خرم  
 مده و آنغ و خشک و اطفال شبیه بنشین و خشک بنشین که بکتر و زخم و خام او ماکول و آنرا و حرکت باه و در آنغ و خشک  
 است صاب اسم بر جمیع آنرا بسیار است و بر تمام الحار و بر نوای از گیاه شیر در بسیار است شامل است صاف  
 مرغ حق کت و از جنس بوم و کوکبترین اصناف آن و در اطفال مثل است صاب بون الفان و صابون الشباب  
 شجره ابی مالک است صاره و صاردان لون الصفر است صاحبیه حر است الصاد صبح الیاء  
 صبر کبریا صاره نباتیت بر کشش شکل کرم و بسیار صغیر و بنشین بر کرم و یابی که در مازند را آنرا بنشینند و  
 بنشین بعد از شستن و از یکدیگر زیاد برده و بزرگ میرود و بزرگ میرود و در غایت نخی و چون بگذرد از سگاس میرود و در  
 بد ری و بر از رطوبه سلی و با آنکه حلاوت که بهد الراجه و فرشتش مثل غوره خرماد و در آخر سرخ میشود و آنرا از بزرگ مقوله  
 پلا دین از زرد مایل بسبز و زو و خشک و در آن و خوشبو و بهترین تمام است و قسم عربی مایل زردی و در خشندگی او کمتر  
 و قسم سخانی که بر فارسی نیز گویند بوی بسیار او غالب است و در خشندگی و زو ترین تمام است و محمد بن احمد گویند نوی دیگر  
 سسی بخور می باشد که بعد از صبر سقوی بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از نفع سال بلکه از چهار سال گذشته باشد و آنرا  
 بر بوی بسیار و بی خشندگی باشد احتمال جایز نیست و باید که در ساین صبر بماند نمایند و در هوا بسیار سرد و  
 گرم و در زجاج و انان و مخدرین و ضعیف الاضطرار صاحبان ضعف بکتر و امسا و سده ماسار و با و اسیر و عمل مقصد  
 است و قابل نباید که در صبر و دویم گرم و در سیم و خشک و سهل توی مواد که میاید پخته بوده باشد و ضعیف الاثر است و در آن  
 میاید پخته نموده باشد و مخدر و سودا و غلیظ و مای و صغیر و مای و دفع سرد و سودا و سده بکتر و محال ریل احتیاط و نفع

بیلدغ مضطرب است او با مصطکی متقی و مانع و جهت معاصرین و با غار بقون چیده بر و تفتیه سینه و با گلسرخ و مصطکی  
جهت امراض سودا و اخراج اسام کم و امراض سپهر زود کرده و رخ تشنگی که از صفای مخلوط به بلغم باشد مفید و بالخاصه  
مضر و کد و مقدار اکثر آن سورت اسهالی و سودا کننده و انواع زبونان گاه باشد که تاسه روز در سده باشد و باعث کرب  
گردد و مصطکی و نقل از رن و مصطکی و پست بیلد زرد و کثیر از رن و ان و نستین و فشرش کثیف و بدشش در او را  
و جراحات و در چندان و حوض در اسهال نیز از تریب و قدری مقوی است و طلاء او حافظه نسبت از غذا و جهت  
ضرب و سقط و او را در رخ آثار و زلات و صداع و تکرر و کله و قروح غثیه و با کثیف و سر که جهت با دسرخ و دشکی  
و با سر تخم که جهت جراحات بینی و با مورد و شراب جهت بیا که در آن و در آن سوی و رخ قمل در و باندن موی ریخته باشد  
موجب و غسل او با سر که جهت سفت و حرار و دار التلبک و التخلال آن مقوی نور بعراست و جهت صلاک و جرب و کله مطبوخ آن  
باب که از اسهال جهت سقوط دانه و اسیر و امراض متعدد بیدل و در و راجع و زخمها و التیام و بنده آن و جهت قروح نصیب  
و قروح اعضا و کتب بابت نافع و با استخوان پوسیده با سویه نافع و از اسیر و کله موجب است صیارا اثر نه نیست  
صیارا اسم جبر است جمعی عصاره سنگی است که از آن قرحها میسازند و جهت رخ او را م بابت است  
انفصا و صمغ النخا و غیره صمغها غبارس با سانه مانند معمولی و از سایر مواضع است و با نان میخورند و در  
عمل است که با سر زرد و با آب نمک درخی که در چند روز بگذارد تا تسخ شود پس بر تهرند و صاف شود استعمال کنند و در ویم  
گرم و خشک و رطوبات معده و رخ بدی و آن که از رطوبه معده باشد جهت قلع و در و در برگ و امراض بارده و  
مدامت او در رخ بدی و در قی نافع و مومله و کله سودا و امراض آن و محرق خون و سورت تشنگی و قلع و خلط و مصطکی  
بالخاصه و تجلیل است و استعمال سر که در تهرها و در بعضی از جوشها و با حلا و آن مراد است و گویند حیوان او  
مخصوص بکلز و در پست صلبه مختص هصدف است و حلا و آن نمک که در مراد از مطلق او هصدف مراد است  
در ویم سرد و خشک و سوخته او متخ و مطلق و جالی و مسدود و جالب اسهالی و زنف الدم و نفث الدم و جهت تقریه است  
و رخ زخمها که کله و جلا و دندان و نفور و نفور و جهت رعان و بخور و جهت بوی و اسیر و طلاء او با سینه و تخم مرغ جهت سوختگی  
اقتش و با او به مناسب جهت کف و پیش و روئی نشه و الکحال جهت ترش چشم و سلاق و موی زیاد رخ و زخمها و سوخته و جهت  
الزرا با سر که جهت نایل و دانه و اسیر موجب است و استه اند و قدرش ترشش نگیرد و رخ بدشش تشنگی گاه که بوی سوخته است و هر  
ماشش گوید صدفی که در و در پست نشه باشد چون میوزا و طلائی آن رخ خازیر میسکند و جالینوس میفرماید که خضف  
بندی محرق بالخاصه رخ و در نوا و میساید و چون صدف را نرم ساید با سر که بر بنا گوشت طلاء کنند رخ هصداع و  
نزلی که صدف الغر غیر فرار نیز گویند نوعی از صدف است با لسیا و در غایت ملاطت بخورش و جرب و خفین و سینه  
در رخ احتقان و الکحال سوخته او در غایت طلاء است صدف البواسیر معروف الواب است و بخور

صفت صلب

در بخور او و ضايع حق او با عمل جهت پواسير و تا ميل در حيز نافع است صفت خردلس صدف العربر است  
 صدف شاکه پير زعفران با پير است صدف پيدا اسسرياسنه است الصاد مع الراد و  
 صرصة احدى اسم بانيه بر شش شيبه بلبلاب کيرد از بلبلاب که حکمت و شاکه پيری و غلیظه و کمره دارد بر جوار  
 خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ترش مثل بلبلاب و بلز و جبهه دانگ که حرا و و شش جبال و مواضع و رشت است  
 و در آخر دویم گرم و خشک و حرارت او غالب بر سردی است و شش بر بول و ملین طبع و خروج منیمه و مفتوح و شرب او در  
 لکینقال با شرب و امثال ان جهت نفوس ثقیله رحم و زنجیر و کفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورت نشاط و محرک باه  
 و مفر کرده و مصلحت غاب و شربش تا دو دریم است صرصر حوی انیت شیبی بل و بسیار کوچک و در خانه شنبه های صدف بسیار  
 میکند و در اصفهان بر خزه و در تاجان خاک نمند در دویم گرم و خشک و شربش شک کرده او از سه عدد داده عدد و بانیم عدد  
 ان فلفل جهت رفع تویض صلبه یا غلیظه حجب دایسته اند و مشوی او جهت درد مثانه و قطره چوشانیده او در روغن زیتون  
 جهت گرانی سامه نافع و چون دوسه عدد او را در میان و امثال ان گذاشته دهن بنوبه را بموم گرفته در زیر سینه نایم گذاشته  
 راوند انداخته خواب او گردد صرطان مثل مریب و خرماد و سح است صراخه لوف الحیه است صرسل  
 زخمی از لوف است صریر طراس است صر و سودانیات است صراب صغ است صرا به  
 خطلی است که یابل بر روی شده باشد صریر اباد و روح است صر و شکران است الصاد مع العین  
 صرصر لباد و بین اسم گیاهیت که بترکی بکلک در می و با صنفان او ششم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی  
 را بفارسی حرره نامند در کسب بعضی مد و رومی ریزه و ملولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل او همه کبود است  
 در آخر دویم گرم و خشک و کمی گرم و خشک و در افعال قویتر از بستانی حیفت و مقطع و با تریاقیه و مفتوح و محلل بلغم  
 و ریل و مشتمی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی موده و حکم و ریزه از رطوبات و مانع صعود بخارات بد مانع و در انتقال او  
 با سر که نمک سهل شود او بلغم و خوردن او در مسهل باب صرصر مطبوخ مانع مغض و مخرج اقسام گرم و روان تخمه و عقونه  
 غذا و ترش شدن ان و جهت عقیان و وجع الفواد و تویض قلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت تویض سودا و مستبری از  
 مجرمات و با عمل جهت گزیدن هوام و طبع او با بخیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاة و عسر البول و با مثل او غنا  
 که با چهارده وزن ان اب جوشانیده باشد و برین رسیده با نجاهیت جهت رقیق کردن خون مجرب و بار و روغن زیتون  
 جهت افول منصف و سرکه که در و خسانیده باشد از ان یکجین سسازند یا تنه های جوشنده جهت سیر زجرب و با تیره تازه جهت  
 قشعین بدن و اکمال آب او جهت بیاض و قطره جهت گرانی سامه و طلاء او با عمل جهت تحلیل او را مصلحه و عرق النساء و  
 امثال آن و بار و روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی نافع اطفال و زنجیر ریل اندرون ایشان و ضايع مطبوخ او در حمام  
 جهت جرب و حکم و یرقان و منصفه با سرکه و ریزه جهت درد دندان و کلک و سفوف او با مثل او شکر جهت قطع بخار و تقویه

صفت صلب



صمغ الطریش صمغ اشتر غار است صمغ البسان دهن البسان است صمغ الحروب طیت  
است و یافری رد گوید بر مانند صمغ البطم ملک البطم است صمغ القیاد کشیز است صمغ سد اب بر  
نزد بعضی ناشیات صمغ الصنوبر ایتاج است صمغ الحرف لک زرد است صمغ الزیزون اصطلح  
است صمغ الکلام خضی لبان است صمغ صنوبر یافری دخت کاج نامند و تاز و نیز گویند و زرا و اثر شش  
و قطر آن از بون از قطر آن شیرین است و داده او بزرگ و کوچک میباشد و کوچک او صنوبر صنار و موت  
نامند ترش مثل دل گوسفند و از آن زرد گز و مسر و یاغنی و سفید بی برده رقیق سرخ و قسم قریش عبارت از دست  
و قسم ماه بزرگ صنوبر کبار گویند و در کیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و منور است و با صمغ اصطلح اینجا جلوز  
می نامند ترش بقدر با یکی و منور دانه های او مثل قسم قریش با لیده و شیرین است و در عراق جلوز و نموده را پیدا  
که از بچین از نود ظاهر این باشد چه در صفات مثل این است و دخت او بقدر دخت زرد البو در شش همیشه سبز  
و انبوه و ترش بقدر شفا او مستطیل و در طبع شید بآن و منور دانه او دراز و باریک و با برده سحر که ملاصق با دانه  
است بخلاف حب صنوبر که برده سرخ با لیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزا دخت صنوبر در سیوم گرم و خشک  
و پوست بیخ او قابض و محف و در متقال او جهت اسهال و سح سفید و زرد او جهت سوختن آب گرم و دفع الم ضربه  
و سقطه ناف و برگ و پوست او گرم و خشک تر و جهت درد دیگر و جراحت شش و قطر عانه و خون جراحات تازه  
و بار و غن مورد جهت قرح و علاج جلد و از آن سرخ جهت قرح و جنبه و شریک متقال او با مار العسل جهت درم و علل فرمه  
جگر سیدیل و طبع او جهت ایجاد کجلی و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استرخاد و جلد و از آن جهت امراض زخم و مقدر  
مضمضه طبع او با سر که جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج شیمه و ادرا حیض و دود او جهت ریختن موی فرجه و دانه  
و مورد و صفت نور لیدر و سلاق و چرب ناف و چوب او را که بستر چوب چینی و متسه استعمال نمایند مولف تذکره  
ناب مناسب چوبی و علت اشک امثال آن دانسته ظاهر است و سوس زنگی عبارت از آن باشد چه زرق  
در رنگ و وزن ندارد و حب صنوبر کبار در دودیم گرم و در اول ترد و ترش نایک ل با قیست و بهی رشتنی طعام  
و مقوی اعصاب و اعضا و مفتاح سد و جهت تلخ و لوده و خدر و کن از دشت و امراض جگر و دیرقان و استسقاء گرده  
و مثانه و در مفاصل بارده و لمونق او با عسل بر زرد بقدر سه متقال جهت تلخ و سرد کننده و امراض ریه ناف و جرب  
و با تخم خار مدر بول و ناف سوزش گرده و مثانه و با تخم خز مسکن حره مقدر در دم باد و شتاب انگوری مقبض و اخلاط  
غلیظه ریه و سینه و گرده سفید و شراب که کوبیده در آب انگور انداخته و در ناف زلات و سرد و قطع اسهال  
رطوبی و استسقاء است و قدر شربت از حب او تاده و در هم دار و غصاره او سکه در هم و از طبع یک اوقیه و منور خرد  
و صفتش سبب و بدش و تقویت یا ه متقال و حب الحلب و در علل مده و اختلاج الحلب است و در صنوبر



صفا سهل بصیر و جبهه امراض سفید و گرده و منانه قوتیز کبار و در سایر افعال مثل است و گرم سبزه درخت صنوبر  
 هم برسد و در سمیت مثل در این است **الصا** مع **النون** **صندل** درخت او بقدر گران و غرضش  
 سفید بخوبی و در وقت جوب او تاسی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در بوم مسر  
 و در دیم خشک و سرخ او کبکس آن و مقوی سده و دل و مغز و راجع و قابض و با تریاقیه و سده و جبهه خفایا حار  
 و پنهان و التهاب وضع صدور و مجره بزمانه و نافع و طهارت و جبهه بوی نوره و در دیر حار و با سرخ و نخل و حمره و نفوس  
 و اورام حار سفید و صفا با آب غلبه الطلب حی العالم و امثال آن و با نصف او از زردت و سفیدی تخم مرغ جبهه منع  
 نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و باقی صفت طلای و مورث خارش بدن و حرارت است و رافع آن سرکه و در غدهای  
 گرم لطیف است و باقی بضر او و قاطع آن و مضر صوت و مصلح عمل و نبات و ترشش کینه قال و بدل سفید او نصف  
 او کافور و بدل سفید او مثل آن نافع است و صفا و صندل سرخ بار و من زین جبهه اعیان با گلاب جبهه قلع سفید  
 و در سایر انار سوای قریح مثل سفید است صمغ لومر و صمغ است که از این بارند و اصل او معلوم نیست و گویند بول  
 حیوانیت و بر بقدر گرم و در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال و صغیر النفس امراض بارده و جبهه اندام جراحت جمیع  
 حیوانات قطع سیلان خون و تخفیف او را و حمل جبهه قطع حمل و تر و نطفه کثرت او بر بدن سقر و جلد و مصلحش روغن گل  
 صفا و صوب از این فارسی صندل جگر و رمی خفاقت صمغ بکار از کانیط است صمغ سرخ و دیو دار است  
 صمغ قرطبه و است صندل کافور و نیکان اسم صمغ الغر است و آن تسمی از غلزون و است **الصا**  
 مع **الواو** و غیر صمغ نباری چشم نامند سیاه او گرم تر از سرخ و سفید سخن و مجرب آن در آخر دیم  
 گرم و خشک و سرخ او جبهه شری و بیدار و کما و آن که بشه اب گرم و تر کرده باشد جبهه رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان  
 خون مجرب دانسته اند و کما و گرم او جبهه رفع سردی و نزلات رقیقه و در دیم جوب و بار و روغن گل سرخ و محلی او را و در باری  
 زخم سکه یوانه و پوشیدن جانها بشستن سخن و محقق بدن و مورث خارشش و ترشش او جبهه صاحب نفوس نافع و مرقه  
 مسلول و در خواص مثل شربت صمغ البحر خیریت نبیه چشم که از صندل بزرگی در بحر مغرب گرفته شود و  
 و صفا و او را در قطع خون و اسهال سرخ الاثر دانسته اند صمغ طل اسم منزه بود و صمغ امن اسم بیا صمغ  
 است صمغ الحجامین اسم برای بشفی است صمغ الارض از اسبون است صمغ را از خردن  
 است صمغ خرد است صمغ اسم بیا صمغ است صمغ قار است حرف **الصا** مع **الالف**  
 صمغ بباری گویند ماده و شیش نامند و بمرن اطباء مطلق گویند است بهتر بن ابکیار و دو سال است که  
 قریب باشد و چهار ساله زیاده از آن غلیظ و کثیف و موله خالص و گشت کردن و جوالی آن بهتر از سایر اجزا است  
 در دیم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر غذا و موله خون متین و سرخ و بضم دول و جگر گرده و مقوی دل و جگر



شلخ و برگ و بار او گرم دشتند و آب طبع او که با شکر بخواهم او را بنده به سنج خشونت حلق و سرفه و در دهان نافع و  
 روغن دانه او خوشبو و خفیف و محل طعم و ریح و جهت منفص و تقویت مده و جرب حیوانات مفید و بدش روغن  
 بطن است و برگش خوشبو و طبع او بقدر سه و قیه رافع در و تپگاه و منفصه او جهت قلاع و تقویت نه موثر و عصاره  
 او مقوی قوی و قطره روغن که در آن برگ او را جو شایده باشد جهت درد گوش و جرب سوخته او جهت قطع خون  
 جراحات و تزویج مقود و قصب ضرر و جرب بنایت مد و در خوف و مایل بر روی و در قهر و یا به هم میرسد و جرب  
 بن اصل می رود و در ویم گرم دشتند و طول و جلوس و طبع او جهت مفصل و طلا و او را جهت جرب حله مجرب دانسته  
 اند و بدستور بنجو او را جهت زکام جرب یافت اند و جهت التیام جراحات سرخ الاثر ضرر است به میان می آید  
 است و موله خلیفه و در سقم و در بول زمان و جهت رنج ضا که از اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است  
 ضرب لیکن را اسم الدل است و بفتح آن غسل سفید است ضرر و الکلب بار دخت زقوم است  
 ضرر سحر و جرب است و گویند جارب است ضرر و دخت بطن است ضرر اسطوخودوس است صفیوس  
 قنار که یک خیزه نارس است و باقی را نیز مانند کشیده است به لیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز  
 و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و حرک باه است و ماکول و بجهت خوبی طعم داخل کنگ  
 و ماست می کنند و جهت تنیدی صفر اسفید است صفیر نقاری در سبکی تر که ترمانه مانند بری و جرب و نهی  
 می باشد و از مطلق او نهی مراد است و بری از سموم قنار است و مجموع در کیه هم سرود و در اول خشک و غریب  
 است ام ان سورت است قنار کشنده است بد و زنی و قوی و درم احتشاد و در دلد و ضا و شق کرده او جاد و ب  
 قوی بچکان و امثال آن و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخم اخضر و صاف سوخته او با زفت  
 جهت دار التلب نافع و طلا پیه او مانع سوزایدن التشن و قنار دندان است لی و دماغ محرق او قاطع ربا  
 خون اعضا و نفون و طلا او قاطع رعان است و اینکه طلا او را مانع بر آمدن مکر دانسته اند اصلی ندارد و جرب  
 اطراف و احتشاد او را ندانسته باید کرده بر مهر آنچه روغن او را جرب کند جهت بواسیر جرب است و قسمی از صفیر  
 در انجاری باشد سبز و بسیار کوچک در دار المر بسیار است و چون او را با منقل آن دانه نیمه سوزانند و کتخ  
 جهت نزول آب از مجربات است صفیر آن ثم صده است صفایر الحن بسیار است صفیر آن است  
 عربی شاه سقم است ضوم ان بید شک است حرف الطار مع الالف طارطیه  
 و خست هندی که چون او را زخم کند آب بسیار از او تراوش می کند و از آن خمر در که می سازند و مشهور بشه اب طار  
 است و در افعال تریب است بشه اب مویزی و در با جیل تر که بشود طالیسفر در ریه او اختلاف کرده اند و صفیر  
 برگد نیون هندی میداند و حال آنکه در هند نیز نیون می باشد و جسی رنج و دخت قوت و پوست و دخت است



قوی المدد و مقوی عضاد و مقوی صفیة الاحشاء طباق نباتیت که در اندک سبب یافت استعمال میکند  
 شجره او بقدر قاستی و گشایش مثل برگ نهیون و دراز تر از آن و زغبه او با چسبندگی و باطنی و تندگی و کبود را منقش مانند  
 و تمهید و بقدر زهری و درخش زرد و شکن گشایش مایل بر روی بلی و با اندک شیرین و در آخر دیم خشک و انقباض  
 او که زنده بودام و ایک و کبر او قوی تر از صند و گل او منقش و مقوی و جگر و مدد صیف و منقش و خند و تریاق مسوم و چه در  
 جگر و تیج و برگ و گل آن سهول افلاطون و صفت صفت بر تان سده و صرع و طبعی نافع و طبع او چه در رحم و صفا و  
 چه در سرد و بار و غن نهیون به که از زهر پها و جرب و کد نافع و صرع و غرور و مصلحت و شترش تا دو در هم طباق  
 ششم است طبرزد اسم فارسی چسب اجسام صلیبه است مثل قند و نبات و نمک سگ طبر خشت است  
 مانیات است طباق اسم اخیر سرخ بزرگ است طبع آنچه پوشانیده باشند به تشدید بیای مرده و طبع  
 است طباق اسم ترکی سفید است الطار مع الشار و غیره نباتا شند اسم غل و کد یک است  
 طحلیک بنامی ششم در نماند و با صفتان حل و نه گویند و آن جی است سبز که بر روی آبها ایستاده و کنار چوبها  
 مشکون میشود و آنچه مستدیر و متفرق باشد سسی بخور الماء است و طحلیقی غزل الماء است که مانند ریشها باشد  
 و هر یک از آن مثل نبات خور الصفا و در دویم سرد و تر و صفا و آن به تنهای طار و چه به با سرخ و او را هم حاره  
 و انقباض و بل و منقش افطال نافع و شرب مشک او حالب سهال و رازی و چون در روغن نهیون بخورند و تلبین و صعب  
 قوی الاثر است و هر چه بر رو سگلهای دریا مشکون شود بسیار قابض و طلاء او حالب سیلان خون اعصاب است و چون  
 طحلیک را بکده در ساقه اکرم اندامیده می کنند و در اخراج زلوی که بجلق حبیده باشد موجب است طحلیک الصفا  
 خراز الصفا است طحالی بنامی سبزی که نه غلیظ و کثیف و بولد سودا و زهر خون و کد خشک کرده باشد قاطع  
 نزق الدم و احاط تازه طحلیک شوکران است طحلیقون بنامی سبزی که در بلاد ارمن بیکان را با و  
 آب داده و زخم آن کشنده باشد از جملتی و عات و برگش شبیه به برگ کبر و پر شیر و نبات تند و صفا و شش چه در  
 نافع است الطار مع المر و طرفا بنامی دخت که زنده بزرگ او انلی است و شترش غده و دند که  
 شده و بر روی بلی نموده و کد یک آن مخصوص باین اسم و مشکون این سفید مایل بسبز و شترش بهشت و کزمانج نماند  
 در اول سرد و در دویم خشک و قابض و محف و رادع و محلل و طبعی خنجر او را با سر که چه خدام مجرب یافته اند و بدستور  
 بهبه سبز و بر تان و زهر سده و دویم صلب جگر و جربیت و باید که هر روزی سی و پنج مثقال بنوشند و بخور بشلخ و برگ  
 او به نه زکام و تشنگ کردن آید و زهرها و اخراج زلوی از خلق موثر و خاک ستر و چه استر قه و خروخ و مقصود  
 قروح و زله و سوزش و آتش سوزن بخور بزرگ او چه ساقه کردن و اندک بر اسیر و نایل مجرب است و در سایر خواص مثل انار  
 و نه شش و در صفتها مانند غده و کد از مر جی طاب است طحلیقون بنامی تر خونی نماند و از سبزه

شجره  
 شجره

شجره  
 شجره





طریقیون جراحیست است طرد قون سرطانی است طریخی انس پیادشان  
 است طبر اغور عالس فدیج بجهت است طرغلو دیس صراغون است طریله طریغین  
 است طریقیون سفین بری است طریقیون و طریقیون هندی بری است طرد قون زور  
 است طوحما طریقیون اسم کجلی است طریقیون اسم سیرا بطم است طریقیون اسم  
 دینانی کثیر است طریقیون اسم دینانی خدر و س است طریقیون اسم اندلیسم صغیر صابر  
 بر است طرم اسم در کبیل و سکه است طریقیون طریقیون است طفل اسم  
 اندلیسم پیاد است طفله شایسته است طفلیقون طریقیون است و گوید اسم شوکران  
 است طفلی وخت مقل است طفیل مدتش شراست که در سر کینه باشد از اغذیه قدیمه و  
 متوی مده حاره قلیل غذا و جهت نهایی مریه بلغمی و صفراوی قطع نمودن حیض و نسمل البول و تسکین صدمه  
 خون و صفراوان و صفراوی شود که در اعضاء عصبانی و قاطع باه و مصلحت شربها است الطاء مع  
 اللام و غیره طلق سرد است آن سفید نقره مانند و در د طلائی و دینانی و هندی و مغربی میباشد بهترین  
 اویانی است که صفیاح بسیار رفیق جدا شود و بران و صدفی رنگ باشد و در ویم سرد و در آخر سوم خشک  
 و مستعمل از محلول محلول است و طریق حل و اتم حل او در دستورات مذکور میشود و چون به تنهایی میخورد  
 احتراق او با نوشا و در کلس بیضی ممکن است اند و شرب او جهت اسهال و کولم کبیری و نزف الدم اعضاء و بیها  
 حاره در زیندین سنگ کرده و شایسته با عمل جهت سرفه حار و با آب یا رنگ جهت نفث الدم سینه و زخم بواسیر  
 بیدیدل و طلا و جهت نزف و طریقیون اعضاء عصبانی و حله و جدا ام متفرج و آثار سبایی جلد و او را م حاره  
 و بواسیر بیدیدل و مغز سبز کرده و مصلحت کبر اوجم کفرش شربش نیم مثقال است و شکر و قند شرب او اعضاء باطنی میکند  
 و چون محلول او را مثل غبار رسانیده و زنجیر مکن شستن مکرر نموده با صبح و شبی و آب حل کنند در امحال نقاشی و مانند آن  
 بهتر از درق نقره است و چون زعفران اضافه نمایند مثل درق طلائی محلول و باز نگارند و می و با آب صغیر منصفی  
 میشود و چون با آب شب بانی و خطمی و منوره و سرکه و سفیدی تخم مرغ را اعضاء طلا کنند مانع سوزانیدن تشش است  
 و ابل صناعه طلق را منظر قلعی میدهند هرگاه بان گذارند شود طلوع مشکوفه و خت فرما است که بعد از شکفتن  
 کش خرم از غلاف او حاصل شود مانند اردو قش الخمل مانند و بدون باشد آن بر شربش بار نمی بندد و در اول سرد  
 و در دوم خشک و قاطع طبع و مسکن حرارت خون و متوی مده و خشک او بعد نیم و قیده رافع اسهال و جهت  
 و تنهایی حار و نفث الدم و نزف الدم مانع و در برضه و اکثرا و مولد قوی و کولم کبیری و در سینه و مصلحت مطبوعه  
 روغن کنگر و خام او را مصلحت چربها و شربها است و در او با حرارت لطیفه و نهایت حرک باه است طلوع

اینها را در  
 طب و  
 دوا

اسم عربی آنست موز است و اهل بادیه میگویند را بدین نام بخوانند طلحا غریبه سیاه لون است و بعضی شکفت  
 را این اسم می نامند و بعضی مبطون را و بفارسی ذهب باین اسم مخصوص است طلحی طین قهیر یا است  
 طلحی نوعی از فلزون است که در شام عکسور کرده بآن میخورند و خواص فلزون گذشته طلحی اسم  
 نان گنج است طلحی ساق است طلحی از نوع است طینا طینقه سودان ترنجبین است طلحی لیدر  
 سب القلیه طلحی سبک است طلحی سبک نعل بر توفه نادای فلاح از خواص طلحی است طلحی از خواص  
 خرب سفید است طلحی از خواص طلحی است کز دیک ایند میروید مثل شیش که با جوداری میروید و آن  
 بیش از سبک است طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر  
 یوس سبک از کما در یوس است طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر  
 صغیرات الطار مع الهیاد و غیره طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر  
 طیلانیون بیزانی اسم گیاهی است شبیه گیاه خزه و باین بر گیاه شاخهای ریزه زیاده برشش عدد دیگر و دیگر  
 شاخهای نوره در سطر چون بسته باشد از طلا و نقره از آن ظاهر میشود و گلش سفید و بشتش زراعی و در بکاک انگور است  
 در اول گرم و در دوم خشک و در سوم خشن و طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر  
 حبله و مصلح طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر طلحی حبه اخضر  
 سنج است و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید و از سموم قتاله است حتی بر میدن آن طلحی حبه اخضر  
 بفارسی طینه نامند از کک که چکر و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند آن و چنانچه در زمین و ضعیف الاثبات نافع است  
 طین بهترین خاکهاست فلز از رنگ و شوره و لکه گرد است و طین را در اجتهاد باکی اینها مانند و بفارسی خاک اسپ نامند  
 و اقام خاکها بود از اراق رسته تن سرد تر و لطیف تر و در افعال ثابت تر میباشد و جمیع خاکها و خالص سبزه و خشک اند  
 سواطین طین میده و طین خاکهای است که در آب شیرین جاری نشین شده باشد و طین سبزی که از آب  
 نخل حاصل میشود بهتر از اسم آن و مجموع او را ام حاره و مقوی اعصاب است و در افع حار است و در اعضا  
 که از سواری بسیار در حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص او را بهای خوشتر و شوره ریزه بگذارد تا آنکه  
 شود اصلاح آن میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده و بر کشتن شیرین میشود و بهای و خاکهای غیر خالص در  
 افعال شبیه بهر خطا است و خاکی که همیشه آفتاب بر و تابیده طلحی او بار که چیده گزید آن بود ام سبیل است  
 و آنچه از شش بسیار دیده باشد بنایت بحف و منقش بشیر و بهای بهی در افع خشن و خلق و بدن و حکم و با سکه چیده گزید آن  
 زینور و خاک تور با نکه و سکه که چیده بکلی سر افعال حیرت است و جمیع خاکها مانند و در افع آن میخوانند است  
 بروی کاه گل کهنه که آب و کلاب بر آن ریخته باشند مقوی دال و روح نفسانی و در افع ناشی و آب و وضو و آب و بار که چیده

طلحی حبه اخضر  
 طلحی حبه اخضر



در عروق او رام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت نفس و سل بنایت مفید و مقهر بر  
 و مصططی و گلاب ترش ترش و در هم است طایر و خراسانی گلکیت بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و  
 باز که شور و دوزخ و خوردن و کمتر از سایر خاکها است و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشد چنانکه می مضرت  
 از آن میجو رند و شرب او بعد از خوردن چربها و چیزهای طریقه دارد که قی از دماغ قی میگرد و جهت سیلان آب و  
 و جوع کلکی سفید و بلکه کبابی و اسهال باشد و منع نزلات سفید است خصوصاً که مخلوط باشد با نشه و گلاب و سدر  
 و از خود کبابه و قافله و قدر ترش ترش است و در رنج سفید و و تیره شده کرده و اسهال را آب سیب  
 ترش با پیوسته و بدستور آب سرد و طبع سرد همین اثر دارد و طبع اندلسی سیاه کثیف میباشد و خفاش  
 استمالی جاز نیست طبع سردی سرخ و تیرنگ سفیدی مایل بکبودی در شرب میباشند و بکنوع طبع قریب سفید  
 و در افعال مثل گل ازنی است طبعی اصغر از میان دو که حوالی سطنه طبعی هم میرسد زرد مایل تیرگی و بر آن  
 صورت است سرد و خشک در رنج نزلت الدم و نفثه الدم و اسهال و در کمال از این خاکها است  
 طبع قریب سرخ و ترش و در زبان بسیار می چسبد و در جبین افعال قایم مقام گل مختوم است  
 طبع صوفی حمید خاکیت سفید و خوشبو که از طلا و سیردان ز بقعه صوفی حمید آرنده گاه اشتن او مانع گزیدن  
 بوام دارد و از جربات است و بدستور طلا و بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قریب  
 است طبعی و غنی قسماً از زرد و گلابی بسیار که رنگ منسول و سفید و مصغره شکل قرص قسماً مایل بکبود  
 است و مجموع آن خوشبو و مخصوصاً مغسول سفید او دارد اغشمانی خالی سروان آرنده در جبین افعال بهتر و توتیر از  
 گل مختوم و مصغره قوی در ان سمیت اخلاط و تب و غشی و نفقان است و خیر کر تجربه نموده طبعی فارسی گل  
 شرب از نیت و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد در انجرب و در افعال قریب گل ارینی  
 و بعضی طبعی بحر اخضر میماند طبعی الاکل و طبعی اصغر فانی و طبعی نیشابوری طبعی خراسانی است طبعی  
 الکامین و طبعی الراسب و طبعی قریب مختوم است طبعی الغم طبعی اصغر است طبعی اخضر و طبعی منزه  
 اسم منزه است طبعی حاد طبعی خوش طبعی المصططی است طبعی الحرسال طبعی اندلسی و فارسی  
 دانسته اند و مراد از خاک خالص است و گذشت طبعی الحکمه از کرباست و اقسام او در دستورات  
 مرقوم و بجهت وصل و گاه داشتن ظروف و نیشاب از ضرر اکثر تربت آده اند و ضاد او چنانکه شکستکی اعضا  
 و تقویه استخوان و عصب و اثر است طبعی انوب از خراست طبعی انوب از خراست طبعی انوب از خراست  
 اسیران زین است طبعی قیاف و ادوی است طبعی حاد است طبعی حاد است طبعی حاد است  
 مع الباء و غیره طبعی غزال است طبعی غزال است طبعی غزال است طبعی غزال است

بزرگ باطن سینه تیره و ساقها که از میان برگها برود و تریه بپری و باریک و گلش سبز و بخش بقدر رنگش سیاه  
در تنش سفیدی و بوی بسیار سست و سست و قاتل و ضما و اورانگ گوشت زیاد و نالیله و نوا میرا که است قطره  
فاطانی است قطره العناب شجره ای مالک است قطره القلب بر نظر القطار است قطره نبات ساقش بر  
مثل ساق با قند و بخش مثل برگ بازنگ و در ساقهای و علفها سر کج و امنی با گلها می کشید بگل سوسن کبود و بریت  
در بوم سرد و خشک و قابض و قابض و غلات و خون زخمهای زده و زرق الدم اعصاب باطنی و سینه و اسهال و زرق و بزرگ  
چته ایام بر اجات موز است و مغز سفلی و مصلحت صنع عربی و ترش کشی عالی و بر شش اتفاقا است قطره العناب  
است قطره نع نر و است قطره سم حیوانات و خواص هر یک باید دان آن مذکور است و سوزن بمز آن  
سبیل و الصفا است و ضما و آب شرب چته گزیدن هوام و با غسل چته نفس و مفاصل ناست قطره نع و است  
قطره نع سوزن دشتی است و نفاری کرب و دشتی نامند و در جرن سین گوشت خلیان یا سیم بری است و داس  
فید عبارت از دوست و طبقه اندلس و مزج شسته انار نامند و قسم نر و با و مشهور قیسه است و انشا الله تعالی  
نذکر خواهد شد و آن نبات شید و بلاب و در هم پیچیده و گل و بسیار شتر و قسمی آب شربهای خاری شبیه  
سبا و گل سرخ و گلش از یا سیم بستنی و بلی نامند بسیار کوچک بخش سیاه و باریک و بر شتر و شش نبات  
سال باقی است و در چهارم گرم و خشک سائر اجزاء او در سیم گرم و محلل و لطیف و بوسیدن کل او چته صدم و عقیقه  
در و غن و چته علل بارده و در بود و حال فرزن و فای و لغوه نافع و طبع شایع و بیخ او کنیم و تیره را که در یک لعل آب بخورند  
تا نصف رسد و با شکر و امثال او بخورند چته ضیق النفس و سرده کهنه و فای او استر خاد فرزن میباید است و ظاهر  
روشن خاصی با فعل متداول است از اجزاء استنباط کرده باشند و در اول او در حیض و مستطافین و طبع بر او بقدر  
سه در هم باشد آن سیفاج و قتل ازرق سبیل قوی بود و ای کرب و منض و منض طبع او چته و در دندان نافع  
و یکمقال ازین گوشت شده قوی و کرب و تنض و در ترسته مثل جرن سیاه و سبیل نع و سودا و آب بخاری نع قوی و تیره  
شتر شش نیم گرم است و مصلحت بر و غن با و ام و طلاء و محرق و سوزن جلد و بهترین او و بر بر و چته عرق النسب و مفاصل و فای  
و مانند آن نبات نافع است حروف العین صبح الالهت عاقر قرحا است عربی و نفز و یرون و نانی و  
شش از غیر و قنوج است و آن نبات است و در غوب کثیر الوجود و در شکل و شایع و برگ و گل سفید و بار بزرگ و با  
سفید و سوزن بر زمین و بخش تریه بپری و سبیل نع قوی و محرق و گوشت آن بیخ طرخون حبلی است و چته  
انند که بیخ طرخون حبلی بود القرح و آن در تمام بسیار در نبات شش و گلش زرد و زنده و در مثل گل با بونه  
و عاقر قرحا و قنوج نامند سال یا نیست و در آخر سیم گرم و خشک و محلل و دجالی و مقوی با و پروین و سبیل نع  
و در بر و ل و حیض و عرق و شیر و چته در سینه و سر و دلت زبان و لغوه و فای و در عرق و کز از و مفاصل و امثال

در تمام نرم و شش و سبیل نع

در تمام نرم و شش و سبیل نع





سجده

که شربت است عسل بنفشه است عذبه بنال بخور انار است و در انار گذشت العین مع الرار و عرق  
 عروق الصفیر فبارسی رد چوبه گزیده آن بنایت گیش شنبه برگ کشیده و انار آن مایل بودی و سانش بقدر  
 و بار یکدو پنبه و بر یک و کلن باین سفیدی و زردی و آب گیش مایل بخر و قرش مثل ششاسم و سم صغیر او مایران است  
 در سیوم گرم و خشک و جالی و منشی جگر و دیرقان و استسقا نافع است و ضما و او چته جرب و با شرباب چته غله و ذرو را و  
 که در نغم او فاییدن سنون و دهنه و دندان را التیال او چته تقویت با صره و بیاض رقیق مرهمها چته تحلیل  
 او را و در نغم نافع و بنایت ضرر دل و مصلحتش بیهود ترنج و شتر شش و او در هم و بدش مثل او مایران است و گویند فوه البص  
 است عرق اسم که در ایادی است که در ایالی سم و زانوی اسپ و شتر میانه و در افعال و نفع مانده سم است و مطلق  
 که گزیده و ساینده او بقدر نیم در هم با سر که چته صرع و طوبی و با آب چته جمع سموم و بخور او چته اخفاق رحم مفید و گویند چون  
 شرباب او بقدر نفع تب از حیوان جدا کند نفع اذیت او بشود و جرب دانسته اند و بنفشه این شام نوعی سفید موه فارقون  
 را و آن بی نامند عرق سر و گوشتی است و او از سر و گوته تر و ترش بقدر نفعی و با اندک شیرین و غیره از اهل است  
 در سیوم گرم و خشک مقام سموم و با قوت مانع دهن و در بول و حین منشی سد و دهنه در سینه و سر و منقص و کن بین تمام  
 و ضعف صده و پواسیر و در ورنی و دوزی و نگیان شدن و فضل و در ورم و جلوس و دهنه او چته اخفاق رحم و ضما و او  
 چته قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث شترت سیند و مصلحتش کثیر او شترت کثیرا ل است و گویند که با شرباب شربت عود و غر او در  
 سر باعث قبول عظمت در نظر است عرق آنچه از حیوانات و گلها و ادویه یا به دایه تقطیر کنند سالی باین اسم است  
 و سرین الفود و طیفیر از اصل بخور و عرق ناخواه و در ایلی بهتر از اکثر آنها است و عرق شکو و عرق شرباب و خرما و انار آن  
 قویتر از اصل است و سیرین الازر و انار آن عرق خون و مورث احواف حاره و مملکت است و عرق که خرب و خیر و در و ستورا  
 مذکور است و در نافع قایم مقام شرباب در بعضی اما از آن قویتر و بی اسکاره و رغایت تفریح است عرق سید و الحلاف  
 است عرق گوشت مار اللهم است عطشیا اسم یانی از بر است عروق الصباغین فوه البص است  
 و گویند اسم عرق الصفیر است عروق الزعفران عروق الصفیر است عروق الفم فوه البص است عرق کبیر  
 اول ریشه نباتات است عروق البیض است عروق الشجر اسم جنس صمغ و گویند مخصوص ملک الطیم است  
 و جمیع مخصوصه اند و انداخته اند عرق الجبال فو البهوت است عروق الحجر با صطلح اکسیران بمقطر موی سانسند  
 عروق الروس طاق است عرق النور و بنفشه شام و بی طرف است عرق الفالون بنفشه و صنف اول  
 او بنفشه است عرق الکافور و عرق الطیب بنفشه است عرق بنج و بنج است عرق الرقوان است عرق الصفیر  
 بنج کبر است عرق کس بنفشه اکسیر یا کبر است عرق السوسن و عرق دار هم اصل السوسن است عروق  
 نسبت عرق بری کورت عرق بری نیم کجاک شیرین است عرق صمغ یعنی با و بنجان و بنفشه



[illegible]



فاطمه سیلان خون از زهره لعلها و جبهه فروغ دامغان غلغل و کسوف و مصلحت طبع او جهت طلاع و تقویت لثه و دندان  
که خورده و الکحل او جهت دفع و مصلحت و جرب و اب او جهت سیاه کردن و استحكام رنگ او و مژده و نفوذ او  
دغات و مفرسینه و خلق و مصلحت کثیر او و زینش یک مثقال و بدش پوست انار است **العین مع الطان**  
عقیق بنهرین او سنج زرد و سفید است در دویم سرد و خشک و سوزنده و لطیف و مفری دل و مفتح سینه  
سبز و جگر و زیر زیند و حیات و زین صفقان و آشناسیدن و قدر و آن قانع زین الدم حیات و سوزنده و مفری  
لثه و دامغان سستی آن و دندان متحرک و مقوی سیاه بامره و انار است و  
باعت ایت در نظر خصم مستجاب به الذوات است و مفر کرده و مصلحت صف و ترشش نمیدرهم است  
عقرب با مصلح اکسیر یا ن که گرد است و بوی اسیم که در دم فاسی آن بناله نامند و آنچه دیناله را کش  
جواره و او را زینش که جگر نباشد و زین ترین تمام او سیاه و پر دار است و بهترین او در دوا و زور و شیا  
است و تجر به رسیده که چون ابرائی آب ندیده اند که باشد و بر رو و گدازند و مصلحت در تابستان و عقرب بسیار  
از آن تلون میشود و در آخر سیدم سرد و خشک و شکافه او را بر موی که نیده و عقرب بعد از جذب سمیت میکند و آشناسیدن  
برشته کرده او جهت دفع سینه و سرد و در غم عقرب گوید و سفید و باد و در مایه سیاه و سیاه و در مایه و در مایه  
و اطفال و در دویه حاره جهت بیاض نافه چشم چیدان انسان مجرب دانسته اند و با سر گین موش بقدر نصف او جهت  
تقویت بصر و طلاء او جهت ساقه کردن و دانه بواسیر و بر گش و بین و موش و کلف و تروخ جفیه قوی الاثر است و در زخم او  
که زنده او را بعد از بست و ششم ماه در روغن زیتون که با زای سر کرده و مثقال باشد انداخته چهل روز و آنرا  
بگذارد و جهت عرق الف و فای او بواسیر مجرب است و طلاء برشته کرده او بر روغن زیتون که بحد سوزن نرسد جهت  
رو بایند آن شود و در انشکاب سیدیل بستر نمید و عقرب قدید کرده بر آن زنی که بهمنه اسقاط عین شود و فای متوط  
میگردد و گذرین عقرب بر غیر نقیصه فای او از جربان شمرده اند و آشناسیدن او مفر ری و مصلحت کل را سنی و تخم  
اکنس و ترشش نمیدرهم عقرب بویامی صفی خا دارد است و درش بزرگ و خاری سفید بر آن بسته و پیش  
آن جو افست و گذرین ارباعش نورش عظیم میگردد و الکحل سوزنده او جهت زردی آب و عشاوه و بیاض و تروخ  
چشم و طلاء او در انقلب سفید است عشا آب با مصلح اکسیر یا ن زنده دار است و در لثه است  
و از زخمی بر دست نجاری لوده و بتری که آتشش نامند در دویم گرم و خشک و آن او محمل او را م و زهره او جهت زردی  
آب و بیاض و تقویت بصر و زلالی کلف و جوشش زخار و مصلحت فزاید است **عقرب** از طلاء و موی  
و الکحل این کوکب تر و لطیف تر و بزرگ صصفقان در اصفهان مغلطه حاره نامند که گرم و خشک و در  
الذقیفه و در خواص زرب نواب القطع است و الکحل زهره و اسورث محبوبی در نظر حلیان است عشا

عقار که آن عافیه است و گریزنا و نیاست عقار خراست عقار عطیه اسمیانی از بر  
 است عقار غیر از آن اسمیانی اثر است عقار اسرانی سیرانی اریاست عقار  
 اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا است عقار اسم عربی ذیب خالص است عقار  
 اسم عربی نوره عقار آنست اندک سس اسقوتنه ریون است عقار النبیفج است عقده  
 بقعه مصر خرب زرشک است عکوب دوع از خرفه بریت برکش با سفیدی و خشم سبز مستطیل و چون  
 برشته کنند که نیشود در با تیره منوشش میکنند باریت مفید و بهیاست و سایر خواص در خرقه گشت عکس  
 البته بریت عکس عقار است عکس اسم صنف اخیر نیل است و بعضی گویند راسن است عکس  
 آنست در و خراست و نوره البه مخصوص قفل و نهها است و آن در اکثر امور قویتر از روغن صاف او و غلیظتر و کثیفتر  
 از آنست عکس نر زجی موم کم عمل است که در اشیا نر زجی مثل یاقوت عقیق و بعضی و سنج الکواکب است که عقار  
 بر موم گویند و آن موم سیاه است که زنها را بآن سده و میکنند در آخر ویم گرم و خشک و لطیف و خا  
 قوی بکاف و خارا زیدن و بخور و جهت اقامت بآنان است و در استحکام استخوان شکسته و ضرب و سقطله و رفع  
 خون آنست مناسب مویای است و باند مویای نخلی نمیده اند و قد شترش گفته است که باده منتقال نبات و با  
 چسل که آب شربت کرده باشند بنوشند العین مع اللام و غیره عقیق نباتیست خار دارد و در برگ  
 و شکل شبیه بکبرخ و شترش در شکل و طعم مثل قوت سیاه و در دیم شترش و شتری تکر بکاف نامند و کبرخ  
 و سردی و خشکی در و غالب بحد و در ویم و جمیع منافع او را محجب یافته اند بهی اجزای او را و حالبس نفت الدم  
 و سیلان رحم و جفنه و میر و مقوی است و عصاره سحوق بگ و ساق تازه او با اندک صمغ حبه امراض حار و با  
 حشم خصوصاً تر و در مودرم و ناخن و ناخن کشانده و مل و الیام و بند زنها و حالبس اسهال و فضلات  
 و خون است و جهت و اسیر و سحیفه و خالیدن برگ او جهت قرح لثه و قلاع و بدکود آن و آشامیدن او با کلاب و جین  
 حیض مانع عمل و ضا در گ او مانع زیاده شدن لکه و غده و رافع زنها و سردی و باده و بواسیر مقوی موده و مانع  
 انصباب و او بان و خرا و قافض از سایر اجزا و مقوی معاینه او زنده شک گرد و بطن برگ و شترش سیاه  
 کشنده موی و مقور کرده و معوض شکر و قدر شترش از عصاره و شکوفه او سده در هم است و شترش که او بسیار که خار  
 و ساکن او سفید و شترش بلبل بده و در افعال مانع غیر صبی و شکوفه او محسب است عقیق الکلب نباتیست  
 بسیار بزرگتر از عقیق و بنفیه بدو رخت مورد و برکش عرقش از برگ مورد و شانهها و ادیانهای صلبه و شکش  
 سفید و شترش مثل یون و سیر و بیدار و سیر و جیدن سیر و جیدن و در جهت او غیر از او مانع ششم و نور و در آنست  
 در الیام و جاحات محجب دانسته اند و متعلی از آن خرا و رشت که جو فله او را پاک کرده باشند بطبع آن با شتران

عقار  
 عکس  
 عکس



بنایت تا بعض طبع را حابس بول است و گلی شود و شک و تا بعضی محففت و تهیه اسهال و مود صغری و نصف مدد  
 در ب و نفث الدم سینه نافع است **علق** بغاری زرد و زرد و بترکی سلوک نامند که بسیار است بقدر  
 انجستی و از آن نیز گزیده با خط و سیر و در آبهای و زمینهای مستغرق بهم میرسد و در آخره و اعضا ضعیفه و ضعیفه که قابل  
 محجمه نیاند که چشم و بن دندان بدل حجامت است در دیم سیر و شک و سوخته او جالی انار و مفت حصاة و طور  
 او بار و عن نفثه چینه حرقه البول و قرحه شانه جرب یافته اند سحر و با جرب محففت و اسیر و لوق و با غسل محل خاق طلا  
 خفته در روغن زیتون جهت توی کردن قیض بنایت مژنه و ضا و سوخته او با سر که آب پنج حقه نشو روید که موگنده  
 باشد جرب است **علقی** **العلی** **علی** الکلب است **علک** سم چیز است که قابل خنثی باشد و از هم نرم تر  
 و مثل صغری و مثالی آن **علک** الانباط **علک** البطم است و اسحق ابن عرلان گوید صغری و خشت است  
**علک** البطم بغاری سقر و با صغریان قندرون نامند و آن صغری و خشت بطلیم است و در آخره دیم گرم و خشک  
 محل و لطیف و در بول و مقوی و ضد و اتفاق حکما و یونان و در دم و جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شرب او  
 با غسل چند زخمهای باطنی و با سندر و سوز زرد و تخم بخت بر شکلی اعضا بهتر از بسیاری و رافع اعیاست  
 و چون بکوبند او را با دود و تیه پیکره زرد و قدر مضاعف بگذارند و بخورند آنرا در دود و خشت خواست بنوشند و خنثی  
 و سرفه و بی حیدری چون ضا و گند چینه کجی نماند و در اعضا و شقاق نرم و صغری با قدری سنج و خنثی و خنثی  
**علک** البطم جهت تقیه زخم او گوشت بر آوردن و جذب خار و پیکان و در طبوبات غایره اندرون و بار و عن زیتون جهت  
 تحلیل او را و شکاف عضل و توی کردن عصبان و ضاییدن او جهت جذب بنغم دماغی و تحلیل او را و مدد و تقویت  
 از اخلاط لزجه و سفید و مفرج و درین و بعضی سنجین و گویند مفرج است و بعضی غسل و قدر شربش باقیال **علقه**  
 طیفیون است و گویند اسم صیر است **علف** هندی اسم هندی با سقر و دست **علکوا** و علقی صرب است  
 او است **علشق** سلت است **علوف** و پیامتیج است **علک** با سقر و نفوس است **علک**  
 رومی مصطکی است **علف** و بانه شک است **علقم** اسم جنس نباتات است و گویند مراد از قاق الحمار  
 است و بعضی گویند خط است **علم** بانده اسیران زینج است **علفوس** جازیت **علی** نبات  
 صیر است **علت** خدیوی است **علمان** زن است **علو** و کرس است **علی** نوعی از خنثی است  
 که با تخم او خورند عجا و یک است **العیین** مع النون و غیره **عشر** رطوبتی است که مانند مود است  
 و فقر میشود و از خورده ای دریای عمان و بحر عرب و چین در وقت جزوه دریا داخل میشود و صاف و بزرگ  
 اب از تحریک موج مجتمع و مایل بدو میشود و او را اسامه نامند و آنچ مخلوط بجاک و ریک است جهت نقل و تنوع  
 می نشیند و صفایح و سیاه می باشد و غیر بنشیند و بهترین او اسب مایل سفیدی است که با دود و خنثی





[illegible]

روز و یک شرب او که روز را است بحکم او نذر و سواست مذکره بلخ مذکره را جهت قرح رطبه و در ب و حله در ب  
آمار بهتر از جویسی دانسته است و عصاره تازه او به جهت برب صفراوی و ضما د برگ تازه او جهت نکه و حمره و با حصار  
جهت جرب و حله و عصاره خشک کرده اند و بلخ برگ آن که بحد توام رسد جهت جمع در د با چشم خضرو صا با سفیدی تخم مرغ  
و با شیر و خزان بیدیل و قطره آب برگ تازه او جهت رفع بیاض مجرب دانسته اند چون یک نهف کور کنند و چون بچند  
او را ریزه کرده با سر و بسوزانند جهت قرح و ادرافض مقصد و منع زیادتی از قرح غلیظه در د با میدن موسین الاثر و ترش  
در جیب افعل مثل برگ او و قاطع نرفت الدم و اسهال و مضر سبز و مسورت قوی و مصلح کثیر و با لانی صیه تلیق او بر  
سفت خانه و در روزه مطلق سحر و با خود داشتن او مسورت جاه است عمو و اسم جنس جرب و شناخت اشجار است  
و با صطلح اطباء مراد جرب و رخی است که از بزار چین و هند و غیره گویند بعد از قلع درخت مخصوص مدتی در زمین  
و نر می کنند تا بصفات مذکوره منصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد است و بک و متشتر میباشد و او را  
سول قلع دانسته اند و عود قاری نوعی است که اعیان بدین ندر دارد و اقسام عود هر یک با سیم بلدان موسوم اند مثل  
سندوری و سند غیر سواد بهترین اوسیه و صلیق براق و خوشبو و تلخ است و در ریه آب سفید و آن مندی است  
و قاری و هندی که رنگ تر از آن دسمند و روی آهنبه غالب و بری و جلی او با خط ط سفید اند و هر چه بر روی آب سفید  
نفسد است و در آخر دیم گرم و در سیم خشک قاطع اقسام ملغم و در قوتیه مده بی عدیل و مفرح و لطیف و مفتوح سد و  
محلل ریح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس اعصاب اشتا و حالبس طبع و رافع رطوبه میده و غفوت آن و او را ر  
بول که از بروده و بویژه و صفت مشابه باشد و اضم و حافظ صحت حواصل و بین و جهت بر و و خفقان و سوز و وضیق النفس  
و استفا و غشی و غلیان و سپرز و قوتیه باه مانع و مطبوع او با شراب ریحانی یا در سیم و بخور و محلل رطوبات  
و مانعی و مقوی دل و دماغ و سوزنه او و جگر و دندان مجرب و مضر حورین و مصلح کبجین و کافور و مضر سفل و مقصد  
مصلح آن صنف عربی و گلکات ترش ترش تا کمین حال و عود قاری پنج قسم ماده عنب الدب است که بتری کرد اغاجی نامند  
و در کرمان بسیار می باشد بطبری ساعد و از درعی زیاده و با طقی و با و منه و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیف  
از عود هندی و بدل و غیش و عمو و الحیه و اوست که او را موسوم زوی ذکر نموده و قبل از کسی ذکر نداشتند و آن نباتی  
است که از بر بر بلا و سودا و خیز و بنیه بسوسن و بخشش بنیه باصل السوسن و با صلابه و خشونت مانده عاقر و حاد تلخ  
و تند و سیم گرم و خشک تر براق جیب سموم و لکها و اشتق و مانع گزیدن جیب هوام و چون باز دارند او را به بند حمر  
و حرکت از آن ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس محلل ریح و غلیظه و تدبیر مطبوع او در رغن زیتون رافع عرق است  
و در دای بارو است در همان ساعت و ترش ترش نیم منقالت است عمو و الطاس نزد بعضی کنندش است  
و در جمعی بختیت بقدر گشتی سزا و بطرف دیگر با یک یا نه بنی و تیره رنگ و در و نش سفید و شاه پای

[illegible]



عجب اوزان الفار است عیسیر ملتبه اندلسی الحام است عین السطان سبک است  
عین الحجل ملتبه نام قسیمی صغیراته است عیدان اسم جنس تلخ نباتات و ملتبه نام دارشیشان است  
عیزران زرد و صبی است عین اسم عربی درخت و نبات و در بعضی درخت خار و در بعضی سفید و در  
عیدان البطاطا اوزان الفار است عین البطاطا ملتبه اسیران زیتون است عین الحیوان اسیر  
مشهور است در طب نفی از آن ذکر کرده اند حرف العین المعجم مع الالف عاقبت بای نشان  
و کسر فاشکوه گویا است که در بایل غیشی و طولا فی قلیح و با غوص و برکش دراز و بعضی در غب دارد و از وسط  
برگها و شاخ بخت شست و دایره وید و قوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و منقح  
سده و جگر و مغزی سده و جگر مد و بعضی در شیر بول و عرق و مسهل اخلاط سوخته و جاره و رافع پهای مریکه و سده و سیر  
و جگر و در و راجع و خف و الیام و بنده زخمها است و حمل ادمه و قوی حیض و گویند سیر سیر است و منقش انیسون است  
و بدش مثل او سارون و نصفه آن نسبتین و شربت او سه دریم و در بطون سخت دریم است عصاره و حقیقت  
که تا بر اسال میاند و در بعضی یونانیان این معزم بوده و گشت خسته و شبیه برگ زیتون و قسیمی از آن شبیه به برگ بید  
شترش بقدر فندق و پرت او زیتون و سیاه و منقش سیر بایل زردی و خوشبو و تلخ و در آخر دویم گرم و خشک و دانه  
او گرم تر از سایر اجزا و تلخ برگ او موافق رحم و دانه و ضحاکش جبهه کزیدن زنبور و با نان و بدستور با آرد و برشته  
جبهه قیکن در دای حار و منقش تلخ او با سیر که جبهه در دندان و با شیدن آب او در خانه جهت گزینیدن هوا و  
آشنا میدن آن معزم اقران شتر آن باعث گزیندن هوا و دیکه است و حب الفار محمل و در زیتون باقی جمیع معزم کشنده  
جنین و مغزی نیم و رافع و بود ضیق النفس سرفه کهنه و ریاح غلیظه و منقش و تلخ و دایم اض جگر و دانه و دانه و حصاة  
و سیر زرد و سوس و صرع و در دکر و مفاصل و احتباس حیض و با عمل جبهه قرح اما و قطره او بار و غن گل بسیر که  
جبهه گزینی ساسه و دوی و دین و ضحاک و جبهه پهن و تحلیل او رام بارده مفید و قدرش شش منقش و بدش ساقی است  
باجب تحلیل یا بنه طبع یا با دانه تلخ و مغزی سده و منقش انیسون و منقش سینه و منقش آن کثیر از زرد و جبهه انما بسقط  
جنین و سوسه آن جبهه لغزه و جگر سس و تلخ او جبهه امراض مقدر و رحم تلخ است و پرت تلخ و دخت او بقدر نه قیراط  
جبهه اخراج حصاة و امراض بارده جگر تلخ و باخود و شستن خوب او باعث تقاضای حاجت او قبول عامه و از دایه  
جاده و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مقهور الی  
باشند از دلج سیر که دو و مجرب دانسته اند و در غن خاک که دانه و در آنچه آنچه بر روی آب سیتد بر دارند یا از اعضا  
برگ تازه و دانه او بار و غن زیتون و رقیب و هند منقش درین اگر گاه محمل و رافع انیاء و در عصب و شش بریه و تنها  
بارده و در دگر منقش و جگر و دایه و قوی لطیف و دایه و تلخ و قرح ابریه و اصلاح اعضا و سوسه او جبهه

شقیقه و شرب او کشنده گرم کننده و معفی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خافادامی گویند شامهای بلیدتر  
 و برکش و برکش و شرب او کشنده و معفی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خافادامی گویند شامهای بلیدتر  
 مسکن منبر عالمیون در قانون و حرفت چون مذکور است و منتهی یونانی معنی عاقله لکن است چه ان بنانی  
 است که حکم بنمایه دارد و در سبب شیر گرش و از زنگش زرد و زرد و انبوه و خوشبو و نزدیک به ایستاده بر وید  
 در اول گرم و در دوم خشک و حاصل نرف الدم و ضا و گل او بهینه سوزنی انش و قطع خون جراحات و بار و غل  
 چته اعانان است و پنج او در اول گرم و در دوم تر و نهایت محک باه است عمار اسم فارسی نوعی از برنج  
 است بزگر از اردک و در انصال مثل بط و از ان گرم تر و غلیظ تر و در غل و محمل و مفتوح و بهینه ریاح و بهینه شکم  
 و استقار و در غل حاصل شرب او ضا و انافع است عالمیون بنای معنی میان را رایحه است و در  
 قانون و حرفت این ذکر یافته و عالمیون بو انیز آمده و در جستان بلیم نامند و در جستان با و خرابا با  
 بر وید نقد ربات انچه و برکش با امانه و بد و زنگش سفید و خیری مانند گل شست و تشرش نقد و غل  
 و بعد از رسیدن سیاه و براب میشود و در ار المرنس که رایان بر گینت میسازند و پنج او سفید و با خویق و در  
 سپرم گرم و خشک محمل قنار و در ارام صلبه و سرطان و قمرخ غلیظه و در مرن انشان خنجر و شام چون برک  
 و شام او را زنگی و با ضا و کند و خوردن شام او بجا گیری چته سوز که و نسق انش و در و در سینه  
 بیدار و خیری و دیگر اقام مقام او انداخته اند و مفتوح سد و مفتوح حصه و در بول و حیض و غل و یک و بهینه  
 و حکم و با خیت به عسل صغری میفید و شربش تا چند روزه قیاب انار و در غل و بیون چته پاک کردن حرک معادن  
 مؤثر است و نفی پنج او نقد و در مرم سهل قوی ملغم و سودا رقیق و سریع العمل است عمار نقیون خیریت  
 شبیه برنج و انیز از رویای روم اند و در جوف و خنهای انچه و خیر و انشال آن سبب انچه شکل و بهینه و مانند  
 ما که از پوست طوطی میسوزد و بهترین او سفید سبکوزن است که با اندک بالیدن از هم ریزد و با طبعات و برک  
 مقدار باشد و این قسم را انینی نامند و قسم ترا و مطلقات و در صفت انش و اختلاف انشی و استخوان آن جایز نیست  
 و قسم سیاه او از موم دزد و سرخ او قریب موم اند و شرط است که بدون کوفتن پر روی پرویزن جانند  
 نافع لطیف بگذرد و از اجزای او که شبیه بناخن صده است همانچه هرگاه گرفته شود اجزای روی هم از بر و برات  
 میکند و در قوشش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و با صلا و بهینه و قندی و قندی و قندی و قندی  
 و سودا و صغرا و خلط و برک و محمل نفخ و مقلع مواد غلیظه و مفتوح سده و بگذرد و باز در هرگز بد آن قوی و قوت  
 نهایت مقوی و صفت جاذب مواد از اقصای بدن و مقوی دل و مغز و با طبع و در بول و ان و در سینه  
 و با طبع کابلی و مصلحی نفی و ان و رافع شقیقه و در و سر مرن و براب و کوسن انیسوان چته و در سینه و سر و ان

المنطقه و امثال آن در باب جهت قطع نرفتم الدم سینه و با فادایا جهت صرع و باز را و نه جهت امراض مجاری و  
و به تنهای جهت ترش شدن طعام و ریسیده و نزلات و باران از یانه جهت سنگ کرده و نشانه دور و استخوان کرده  
و با شراب جهت سوز و با سکنجبین جهت سوز و برقان سکه و با مثل او اسارون جهت استفاد و با عسل جهت  
تولیع و انولع ریح و با صبر جهت عرق الت و با فاصل و پنهانی نوبت و لرز و امراض اعصاب و اختناق رحم  
و ترچه آن و با جند بیدسته جهت اقسام تولیع و تحته او جهت پنهان و بای و قوی بجهت غرغره او با میخ جهت ورم  
بار و ده حلق ناف و با خور و دشت و او مانع از بدن عقرب و استم از بون اوم ملک و صورت کوب و مصلح او و در همه  
ان اهل جند است و قدر ترش تر کیمتقال در بخش ضعف او و تخم غفل و نر و بعضی مثل او تر بد و ریح آن تر بخجل و نر و بعضی  
و در جند آن مسلیج است غالیه از مرکبات قدیم و خضر آن جانینوس است و اصل او شک و غرغره و در غن با  
و حسن لب و در قهقهه خورشید است که بحسب احوال خود و سک در ملک و موم و لادن و امثال آن اضافه نماید و در  
دستورات چندم آن مذکور است جهت اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و رفع امراض قرح و فالیج  
و لقوه و خدر و تقویت قوتها و ارواح و اعصاب و موثر است عمارا با عخی اسم ترکی گیه اطریال است  
و در انسان و گوشتان مان غار آن مانند غاسول رومی ابو قاسم است غاسول ایشان  
نمائی اسمی با لکن است غالیسم لفسج عین و تشدید اسم غلب الیب است غالا لوطا اسم  
یونانی تر است غالیط اسم یونانی صحر غاطیل است غانه فودج است النین مع  
اللبا و غیره غالا کشت باج است غیر الغار سی سجد و ترکی الیکه نامند و بهترین از بزرگ مقدار  
شیرین است و در اول سرد و در دوم خشک و قافیض و قلیل الفود و موافق افزه اطفال و مقوی قوت اسک  
و مانع انصباب صفرا و میده و مود و بخارات بدو و جهت قی و اسهال صفراوی و حج و سیلان و طبابت و سرفه  
خار و دماغ ناف و فقرات اخضر و مصلح شکر و قدر ترش تر با بچاه عدد و است و شکوفه او سفید مایل به زردی و بسیار  
خوشبو و محک با نهض و در زبان و در و گوشت خشک و نهض سده و محلل ریح و مقوی دل و دماغ و از تنهای بارده  
و جهت امراض بزرگ مثل استفاد و برقان و امراض سینه مانند بود و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالیج و کزاز و ناله  
و مهر او در روغن زیتون جهت مفصل و استرخا و دراز کردن کمر و جهت و قدر ترش تر کیمتقال و عرق گل  
مخال ریح میده و در جهت انفال مانند جرم آن و از روغن تر است عجمیه الر حالبه از ی که در آسیا نامند و سوزان  
جهت قطع رعاف و ضا و شراب جهت منع ریختن و او بخشم و تقویت اعصاب ناف است عجمیه عجمیه عجمیه  
است عجمیه درخت سرد و خنده دار است غراف نوعی از کلاغ است بقدر زراعت و غیر بسیار  
غالب و متعار و بای از سرخ نیست و خللات زراعتی که سیاه و متعار او سیاه است اگر در خشک









او چه تفرقه دل و دماغ مفید و معده محروم و مصلحت کافور و نیلوفر و دمن و کلاب و شترش ناد و در هم است  
 فارغی موش و تبرکی سحان نامند در سیم گرم و خشک خوردن و مورث سیاه اخلاق در وی دماغ  
 شت کرده او جاذب پیکان و خارا ز بدن و ران سیم عقرب و محل قناری و جاسس و طبع او ران عسل بول و خون  
 قطع تا بیل و سایر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سر که چته رویانیدن موسی دار التعلی و غیره سرگین او  
 مسهل اخلاط غلیظه و با گنده و رخن سنگ کرده و مثانه و مثیاف ان عاتیه ملین طبع و ران عسل بول و در شترش  
 و خورا و باعث کز حقیق موشان و بول او ران سیاهی کتابت و چون بر زخمی بلیک بول کند باعث پاک زخم را گردد  
 و مکرر تجربه رسیده و هند او ولایت دار المرحمیت زخمی بلیک در میان ابها مکان خواجگاه ترتیب میدهند که موش  
 عبور نتواند نمود و او درین بسیار جزیل است قماره التیس موشان است و مذکور شد فاشتر الفیه  
 سکه و انباری نیز از اشتاد و رنگین و طیرستان الا ملک نامند نباتش شبیه تاک انگور و خار دارد و گرسنه با گله  
 و مایل تبد و بر بجا و خود می پیچد و موش بقدر نخود و سرخ و براق و خوشه دارد و در رستان شترش بی برگ ماند و آخر  
 و سیم گرم و خشک و شش گریز از فقر و برگ و با حیات و جالی و مطلق و محلی و تریاق سیم موم و قاتل خن و در خون آن  
 و در فضلات خصوصاً غیر و مفتت حصاة و جبهه و رم سیر و خصوصاً با سر که مجرب دانسته اند و جهت صرع و سیاه و سکه  
 و ران و با عمل چیه سزده کهنه و شش غرض و در مده و پیل و دریای مده و اصدا و با مار العسل مسهل ملغم و قدر شترش تا  
 بکشتال است و آب و که در بها و خشت او را ختم کرده بگیرند مسهل ملغم و قوی و قدر شترش بکشتال و از برگ و شترش و  
 و سیم و ضماد و پنجه و چیه سیر و با سر که چته جزیل و کلف و تا بیل و مقبولینه و آنا سیاهی و کشودن دمل و استحکم  
 کردن عضو شکست نافع و روغنی که در پنجه او را جوشانیده باشند چیه جزیل در دها بار و دو بار سیر و نصف و روغنی چکن زخم  
 و تحمیل صلابات و با سر سینه چیه از آله جلیقه و جلیقه و جلیقه و ران او جهت پاک کردن رحم و اخراج غبن موش و گوشت  
 اکثربنچ فاشتر او مضر است و مورث اخلاط و مین و مصلح آن مبداتی کردن خوردن ربوب و غر و دانی  
 قریب بر پنجه او و ضماد شش ترنده موسی و خوردن شاخهای زره که نخته باشند ران و جع الفواد و در مده سکه  
 شیر است و بدل پنجه و فقر و بوزن آن در روغ و نصف آن سیاه است فاشتر ستمین نباتش در پنجه و بجا و  
 شبیه است بلباب و در رنگ مخالف فاشتر و انباری سبب ان نامند و ساق او سیاه و موش نامند فاشتر او سیاه و سکه  
 و ظاهر اینج او سیاه و باطن سنج و در افعال ضعیف از فاشتر و ضماد گرسنه چیه زخمهای حیوان و التوای عصبان فاشتر  
 فاشتر و نانی و موشی و دار التیلا است از یک پنجه نبات او و در ستمین میر و دید و بعضی مکان متفوق و در بعضی  
 نبات برگ و بار یک و گلش سفید شبیه بوسن و از آن کو حلیقه و شش سیاه و شبیه بصفه سسی و از آن  
 و شش که یک بار یک و زرد و زرد و خشکی سفید میشود و در سیم گرم و خشک و برگ و گل و تخم او چیه که زرد

و عقرب و رافع مفسد سیر الاثر است فانیند در شکر مذکور شد و در فانیست و خالی از اعتدال کرده اند و گویند  
معمول از شکر دارد و جو و جو و آن است و بی ارد و جو و جو و منسوب به جحش است و از ترنجبین صاف تر قیاس می دهند  
و گویند منسوب به شکر بضم شین و جو م صادر است که بلیه از همان است و در حرارت متدل و با رطوبت و طبعین طبع  
و جهت سینه و سر نه مفید است فاقیر ملتبه مصری تسمی از بردیت که از و کاغذ می سازند فاخته و صفت  
خاک تری ملک و طوطا در تریب کبوتر و در آخر دویم گرم و خشک و همراهی و جهت طبع و در غش دام اضربانی در ریاح غلیظه  
و تقطیع سد و نافع و موردت بخوابی و کباب او در سقم و کف و خشک و در غش و سر که است و تقطیع و خون گرم و جهت  
بیاض چشم و موثر در بل و جهت کلفت و با سر که جهت تحلیل و دفع او دام مفید است فاسی تخمیت سرخ و خمید و در  
بلخ و خلط او مثل خر و توب و گشش مانند برگ شود و در میان گندم و جو میرود و بیرونانی اند و صارد و نماند و در اول  
گرم و تر و لطیف و قابض و منع سده اخشا و جهت در مفاصل و عسر النفس و سیر زناغ و در توبه او با غسل مانع حمل  
و شرب جو شایسته او در روغن زیتون کشنده گرم سده و قدر شترش و دو هم است قار غصه تا غیره  
است فاقور اسم عربی بر نجاسه است فار لوتخانه یونانی و بومی خسته الاخر است  
فانیمه بنیمه شکوفه است و در آنجا مذکور شد و این ششم مل جمیع شکوفه است و این مهمه پنج اوجیه  
است فاقیطلس و قال الخیون فاقطین است فارسیا اسم یونانی جوز است فاقامقش اسم یونانی  
اسم یونانی دوی کبیر است فاقامقش خر و بنون زوزای کوجک است فالاهس فاسی است فار  
سامی اندر و طونت فاقیمس رز و بنونش است فارسیا اسم یونانی سطر اطبوس است فاقیمس  
ایونانی باقی است فالس نطی جامه است فار لقا ملتبه یونانی حبه است فاقش اسم یونانی  
بطیح است فاقوس اسم یونانی بر دست فاسطره اسم یونانی حبه است و بنای منقوش بر او  
است فاقش حبه بید ستر است فاقامقش ابرافیلون نبات هاد شیر است فاقعوس  
شیرین هندیت فار عوس تفلن است فاقا اسم هندی خبیانا است الفار مع الابر  
و غیره فباکل الریان نبات بقدر ذریه سیره رنگ بایل سفیدی در گشش مانند برگ قناد و گلشن زان  
و گلشن زرد و مجتمع و گشش مانند برگه و گشش خوشبو و گشش کنار دریا و در خانه او و گشش است و در آخر دویم گرم  
و خشک و نبات مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سرخ و در ریاح غلیظه و صفا و تحلیل و طبعات و در رافع مفا  
ل و تقوس و عرق السه و درم امتیان و شبنج و مرابنج او افع از تحلیل و اضم و سخن سده و گرده و منانه و در  
بول و محرک باه و محل سواد بارده است فاقیمه بفارسی شاذ نامند جهت تلک و طبع و حبه سواد از ارجالی  
است و در جمیع که قوت سهله نداشته باشد بدل حقه و اقسام آن در دستورات مذکور است

ان خشک است که بسیار نرم ساید و باشند و معتدل از آن گندم است لعل غذا و معتدل طبع و دهن و موله ریا  
و سودا و در میم و مغز و شانه و حنجره و کوبه و بسیار زبون تر و سورت قویج و مسدود و معش نشد است فیا طبع بسیار  
است الفار مع الجیم و غیره محصل افشاری ترب نامند بری وستانی و شامی می باشد و شامی است که تخم نم  
و در بو تر ترب کرده غرس نمایند و با لکس و نخ را بپند می گویند و اهل هند او شتی گویند و بواسطه قویج  
و علتها رسید و افشاری است و اگر زرد چوب و صلیح در در که ده نیز در علتها رسید و در دهنم و بواسطه قطع غلیم  
نخند و اگر شتی ترب ترب باشند تو شتی را و شیر گاو بار و تو سه که بریان کرده بخورند جهت حبس بول که از باد و  
باشد فایده است و بری و فته تر از شتی شامی می باشد و بیازی و بزرگی او نیست تو شتی بخورند ترب تر و زردی  
خوردل بری عبارت از پوست و استم سدی و بیرون سیاه تو تر از سفید سستیل و تخم اقسام آن تو تر از  
سایر از او و بعد از آن پوست و برگ ریژه او و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت او و آب مذکوره تا سیوم گرم و در  
رویم خشک و در بول و بعد از طعام اخم و خنجر ریا و و حرک ریا و با اندک قلیق و نیکو کننده رخسار رنگ و در است  
خوردن و باعث رویانیدن شود که ریخته باشد و آب او قه سب و در میان قی خضه با لعل و مطبوخ او جهت سرد کردن  
و تطهیر خلط غلیظ و اجتناب از صفت و دفع ضرر قطره مفید و اگر او موله قیل و گویند بعد از خوردن با چون مغرب بگذرد  
در او محسوس نشود و آب او کشنده و مغرب است و اگر او برین مانع مغرب بموام و آب شامی و کوبیدن برگ  
گرفته باشند بعد از یک دقیقه جهت اخراج سنگ کرده و شانه بچرب است و اند و ضرر با سنگین و آب برگ و نخل بقدر ریا  
رطل باشد اخراج زرد و آب شتی فایده است و چون در جوف ترب روغن کل بخت گرم کنند قطره را و جهت در دو گوش  
سریع الاثر چون ترب با سو را چهار ده چهارم تخم ستم را و آن جای داده ثقیل را با پاره های ترب مسدود و نموده  
نخیر بریزند و در زیر اشش بنزند و با غسل نمایند و در اخراج سنگها نیز خوب است و باید سه روز یکسور سلوک نمایند و  
اگر از خوردن ترب مورث نفخ خلط و ضرر و حلق و دندان و معش غسل و زیره که در سه که چنانچه باشند  
و فضا و اقروح و غنیه و کینه تحت چشم و با شلیم جهت رویانیدن شود و اگر اشک بچرب است و باید از سفید پر و در ده و در سه که  
فایده اخلاط غلیظ و اصلا ضرری و رویت و تخم ترب و در بول و شیر و صف و حرک باه و قی و جهت در و حلق بار و در ده  
سپرز و آب شرب جهت گزیدن ما شانه را و در سایر افعال تو تر از اصل آن و نیم متقال او بعد از طعام اخم آن و شتی  
با سنگین فایده منفی بکسر و فضا و جهت قریا و با سه که جهت رحم عاقر ایا و با غسل جهت در و مفاصل و کینه شش و  
جهت بهتر سیاه و جهت شربت از تخم او یکد نیم و از آب دسی و نیم و از جرم آن است و در سه است و بری و بسیار  
گرم و در سه است و آب خورد و با مستعمل نیست و شامی از آن شش و یک از شش تخم ترب است و در گرم تر از شتی  
و نیمه تر از ترب و در بول و حلق و طبابت و اگر او را منق و معش خشک است و در روغن ترب که از تخم و آب

در ده و در سه که  
فایده اخلاط غلیظ و اصلا ضرری و رویت و تخم ترب و در بول و شیر و صف و حرک باه و قی و جهت در و حلق بار و در ده  
سپرز و آب شرب جهت گزیدن ما شانه را و در سایر افعال تو تر از اصل آن و نیم متقال او بعد از طعام اخم آن و شتی  
با سنگین فایده منفی بکسر و فضا و جهت قریا و با سه که جهت رحم عاقر ایا و با غسل جهت در و مفاصل و کینه شش و  
جهت بهتر سیاه و جهت شربت از تخم او یکد نیم و از آب دسی و نیم و از جرم آن است و در سه است و بری و بسیار  
گرم و در سه است و آب خورد و با مستعمل نیست و شامی از آن شش و یک از شش تخم ترب است و در گرم تر از شتی  
و نیمه تر از ترب و در بول و حلق و طبابت و اگر او را منق و معش خشک است و در روغن ترب که از تخم و آب

ان که در ابتدا رستن تخم ترتیب دهند بسیار سخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه در روغن بسان است لطف  
 و گرم تر از روغن بیدار نیمه و محلول قوی و اشامیدن و طلا کردن آن فایده هرگز بدین مقرب و تدبیر او جهت رفع سبب که  
 بعد از اراضی بهر سه و جهت فایده و لقوه و بهیق و برص و خشونت بشیره و جلا آن و در گوشتش در پاج که در گوشتش بهر سه  
 نافع است و مولفه آن که گوید که چون ترب را خاییده بگذارند تا مستغن شود که در میان آن مگس و دیگر و چون در ظرفی  
 صندل نماید تا یکدیگر را خورده چند عدد بماند و آنرا حل کنند و حل مسان بیدیل و انحال غریبه از وی باید فحیل ناشتی  
 فحیل شامی است فرقیون اسم صنفی است خاک ستری رنگ و بایل زردی کهنه او بایل سبزه و متخلخل و طعم و بوی  
 آن تند و نبات او شبیه بکا بود شیر دار و سفید و با سببها و خا رنگ و قستی از انگش سیاه و خارش تند و ترش ترش و از  
 بلا و سودان خیر و سبب تندی شیر او که بوی آن شبانه نرسد از دور و حریب رساند و میگردد تا شکاف شود و قبل از شکافیدن در  
 زیر آن نبات سکنه گویند و از ظرفی تعبیه کرده میگردد و بعد از آن حریب او میرساند و یکدیگر نشیر بسیار در روغن کشند  
 جمع میشود پس خشک کرده استعمال نمایند و نشوش او با نرروت و صندل و اب زرد و حل میشود و شکاف غیر نشوش و پستور  
 نشوش و متخلخل و تند طعم میباشد و زبان را نمیکرد و قوت فرقیون تا چهار سال باقیست و چون با باقی مفسد فایده  
 هیچوقت از قوت نمی افتد و مولف اختیارات گوید که آن صنف دخت مازنیون است و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک  
 و لطیف و نبات محرق و سهل زرد آب بلغم جبهه استسقا و سپر و غرق النساء و مفصل و رنخ ضرر سموم و در درکه  
 و مکر که از بلغم باشد نبات نافع و شرب او مسقط خنجر و فزریه او باعث بهم آمدن رحم و مانع سقوط طفل را که حال او اصل  
 جهت نزول آب مفید وحدت و سوزش او دشیم مدت مدید باقی میماند و مسوط او با آب حقیقه جبهه بسیل و دمود و حر و خشم  
 و قنیه و مانع و ضحاک او بر استخوان باعث نفتران و طلا آن را غن گوشت زیاد و زخمها و بر زخم سگد یوانه که دیده و نفع جویم  
 رافع سمیت آن و بار و غنها جبهه فایده و لقوه و خدر و امراض اعصاب و در مفصل و باز غفران و اینون جبهه سیکلیم  
 خربان مفید و حمل و تقدیر جبهه یا و جبهه و در او از حیض تحس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گسرنخ نافع است و جبهه  
 او با سکه ساید باشد و زججه آن جهت اعانت حمل و تقویت زرع و تقویت رحم بدوی آن معیدیل و مصلح او عقل و ریب  
 سوسن سایر ضرر و روغن بادام و نسیم سیاه او فعال و قدر ترشش و دیگر اطراد بدیش در استسقا مازنیون و در قوت  
 جند و زیاد او سوزش احتلاط عقل و التهاب معده و قنق و در بعضی فزاع مسهل معطر و در بعضی فزاع مسهل معطر و در  
 بعضی قابض با فراط و رافع آن تیرید قوی آب میوه است و اسپیون نباتیت مابین شجر و گیاه و شناختها  
 بسیار از یک اصل میروید و مرغ و با اندک رغبت و بایل سفیدی و برشش و قنیه و غنچه است و این با سکه داره و این  
 و از و یا خشونت و نفع و تخمش محیط ساق آن بعضی را انگش مایل زردی و بعضی با زردی و منتشش خرابها و کوهها و خرف  
 فرو و بایل جزا گل میکند و قوت آن ناشتش باقیست و مولفه اختیارات کرانه جلی دانسته و از جبهه زسیون

نیز عطاران این بلا و مفقود و مسدود است و در دویم گرم و در سیدم خشک و مفتوح شده و جگر و پسر زوایات منتهی سینه  
از لزومات و مد حیض و بول و شیر و دوق و محلول ریاح غلیظ و لطیف غلیظ و باقوت تریاقیه و جالی اعصاب باطنی و ظاهری متقوی  
ان و مخرج جنین و شیر و رافع ضرر قطره و امثال آن و بطبع آن با شکر و انجیر و عسل و ایریس جهت برود و سردی و ضیق النفس  
و با شربت بنفشه جهت تره ریه و التیام جراحت آن و بیدار کردن گل و روغن زیتون جهت برود اما و با او بهر مناسب جهت  
در سرد و پهلوی و تهیگاه و سنگ نشانه و خاییدن و بلع کردن آب او جهت علاج و در رسیده و ضما و او جهت جراحات کتبه  
و در آتش بردن گوشت فاسد زخمها و تحلیل قناری و رفع دمل و کشودن آن باغ و صندل و چون تازه او را با بیه کرده بر  
کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت متعلق با چشم و درم که از ضربیه و سقط بهم رسد و خشکی اعضا و مطلقه او با او  
جهت ریاح منانه و عسر البول و در علل و اصطلاح رحم و مقده و زخم سگد و آنکه گویند مفید و مضاره او بهترین او و جهت  
تقویت باصره و بردن زردی و یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دوسه و زول آب و بسا و قطره او جهت گزنی و  
در در گوشت زخم باغ و مقدر نشانه و کرده و بکشد که انکار او موجب در از خون شود و مصلحت کشید و عسل و سنبلیله و بعضی را با ریاح  
با او بهر ضرر او و متقوی فعلی آنست و قدر ترش ترش تا سه در هم و بیش و در امراض سینه بسیار و شان و دو وزن او در تحلیل  
اسارون و در اسهال لزومات قیون و امیون است و چون زمین را متعک کرده و آتش گرم کند و آتش را بر دست  
از اسیمون را در و فرشتن نموده عیالی که از بروده و ریاح زمین گیر شده باشد و بر روی آن نجوایانند و از زرا  
بر آن لحاف کرده پس بر نشاند تا گرمی متعک بر طرف شود و در رنج امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون  
از اسیمون ریخته سه ماه بگذرانند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور و در رنج او را باطنی و امراض سینه و زردی  
و مواد بارده بنایت نفی است و فرسخ خشک و بر آن بر خشک غازی است و در نقل بسیار نفی نمایند و آن بری  
بستانی میباشد بری را منصف سبک لاجا و بناتش و شاخش و در و پر شاخ و برگش مثل شوقین و تند بوی و با عطر  
وستانی را ساتش و مرغ و برگش مانند ریحان کوهی و باخشنوده و در بر بنهیه قهر نقل و بخش مانند تخم ریحان و از آن در آن  
و بنفشه بسیار و از او و او و گرم و خشک و بری گوشت و قویتر است و منفع شده و ماغی و مضافات و متقوی و جگر و دل  
و مسدود شده و باضم غذا و غلیظ و ارفع او و شنبه و در افعال بهتر از فرخ بخش و شوقین است و جهت دسواس و خفقان یعنی  
در سوک و تحلیل ریاح و تسکین نفس و در سردی و در بر انگین است و بهار و برنج سبز زراف و مولد مره السودا و مصلح و جگر  
و مصلحت بنفشه و کبکب و قدر ترش ترش و در هم است و بیش شوقین و تخم او بیا خشک و محف منی و مولد خشک که او  
صیان گویند و باضم و متوطا زنده و ترش ترش تا دو در هم است و چون در سر که شراب الکود و اشربه داخل کنند باغ فساد  
انست و فراخ غازی و بهر که زلیک مانند بهترین آن چو در مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در علاج و حجامت و  
شده و مداومت کباب کوبه را با او و بهر سردی و مولد خدام دانسته اند و بنفشه او با بیه و متقوی با و گویند و خوس و با





صلیب و کعبه مفرد داده باشند جلوس را آب او جهت خروج مقصد مجربست و فطول طبع پوست درخت و برگ او  
جهت مقصد و جرم و جرب و کک و حبس نرلات و زین قتل و دوا و است شستن موی بان جهت ریختن موی ناخن و دروغ  
سسته مقوی غالبها و خوشبو کننده الطعمه و بالی صیت مفرد و سوط او با شک جهت لقوه و تقویه حافظه و  
تفحید دماغ جرب و ناخن جهت از آلوده و سوسا مواد سودا و دروغ مضموم منور است و خواص نمود و است سسته که مغز نمید  
در بر غش مذکور شد فاسس بنارسی سانس مانند حیوانیت تشکیل عدس بسیار بد بود در فغان تریب بد رابع  
در احوال و جهت اختناق رحم و در آن و شرب این با سر که در شراب و غرغره او جهت افزون زکوة در گلو مانده باشد و گذار  
سایده او و در سوراخ تقییب جهت احتیاس بول بسیار مفید است و بلع کردن مکیه و ان جهت گردیدن بارش از خدای  
و چون در تقیه باقلای گذار شمع غایب جهت تب بلع بیدیل و کپاسته اند فصول اسم بزرگ و نامیر فطوما  
فصول الکباب سم بهر غایب است و در بعضی شایان قشع الیها و یجب ابان است  
فصول البصغ فیصل است کسما اسم عراقی فاعله است فصول ا براسین اسم عراقی  
اصباح صغراست فصول ففتح فاعله است و بعضی معنی انجیر است که به مجاور می پیچید جدی که او را  
بر نشانند و ناسر او امثال او را ازین جهت ناسر نامند و فصول اجنح ناسر است بنا بر شنبه یغی القلیب شاخهای او با کثیر  
و خار او که در ترش خوشه دارد و بر گش یا خستونه و دانه اش میزد از رسیدن سرخ میگرد و در طعم آن گیرنده زبان و خوش  
صلیب و سبط و متبش اجام و بدستورد و مواضع درشت هم میزد و قد قسمی از آن بخار و دانه او بشکل باقلای بهری و از آن  
که چکتر بسیار سیاه و در خط سفیدی میباشد و ظاهر او بیای سندی عبارت از دانه قسم اول و سیم گرم و خشک و شرب  
برگه ترش رافع ضراد و یسمیه و مغز و محمل ریح و حافظ قوت غریزی است و چون برگ او را با عسل مخلوق کرده  
طفل شیر خوار را تبید ریح او میدهند و دردت حیات سم جراحی و بناتی و را و ترش میکند و قدرش ترش یک مثقال است و  
ضماد را ششم ثانی رافع او را مکن در و مفاصل و خون او موجب دیدن خوابهای پریشان و موله خطه فاسد  
فصوله محراب سفید فاسی است و طب مذکور شد فیصل بجهت شربت فصول کبر فاصم الزمیب است فصوله  
بنارسی فقه و سیم بترکی کوشش مانند و کون او را از گوگرد و زین پاک دانسته اند که گوگرد و تقیر غشزین باشد بیدیل  
انکه چون فقه و گوگرد و کلس باشد که کلس آن نموده و مثل جو زین را منقذ میازند و در اول  
و شربت گویند معتدل و در تقوی و تقویه تریب یا قوت جهت حفظان و بدوی و دهان و درغ و طبابت لزج و غشزین  
و مانع از یابوستون و سوسا و بر و سرنده است و سوسا و سوزن گرده و دانه ناخن و ضما و او محمل او را م و در  
مقتول رافع بواسیر و در اکتال جهت سیاض و تقویه باصره مفید و مغز معده و شش کثیر او شربش تا نیمه هم  
او گوگرد خام باعث سیاهی و شمشیر رافع است و گوگرد و غیر خام معتدل او و بعد از تعدیل نبات او را

در منی نظرات مثاکل خود است فطر نباتت سفید شکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش  
 بسیار کوتاه و جوف او ملوک صغیر و ماکول او را بترکی گنجانند و بفارسی فایز نامند و قطر و گاه اسم جنس  
 ماکول و غیر ماکول اند و بعضی قطر مخصوص نوع قتال او و گاه مخصوص ماکول است و هر چه بی لزومست و بی رایج بود  
 سفید و مایل به تیرگی باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه او را اعانت سمیت و هر چه از  
 نوع سفید و سرخ او درخت زیتون و انجیر و گردگان و امثال آن روید و بدستور سرگین و صفا و مانند آن بر آید  
 گشاده می باشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع او است و ماکول او و رویم سرد و ترو و التیال اب نازه او چندی بسیار  
 و تقویت با صره و یک چشم نافع و مانع نزول آب مخصوصا چون سرمد بان پرورده کند و ساینده تشنگ و رافع اسهال و فو  
 و زلق الامعاء و او را بر شیم مایه و سرکه جهت نفق و قبل و بر آید گی ناف مجرب و دواست خوردن او قاطع نسل و  
 دیر نسیم و مولد غلیظ و چون قبول غفونت کند بحد افراط متعفن میشود و مسدود و مورث تو لیس و در و معده و قاع و کشته  
 و بهترین مصلح او آب گامه و خردل و خجین او با نمک و پودنه و روغن زیتون و کنجد و صغیر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده  
 و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن نبات مسر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن از خواص او است که هر  
 حیوانی که کسی بگذرد و نظر ماکول خورده باشد هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوا می علاج نمیکند و هر چه در خم شرب و  
 سرکه گویند پوست او گشاده است و جوف تشنگ کرده مورث پهلوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجین با سرگین مرغ خاک  
 است فطر اسالیون یونانی معنی کزنس کوبی است و او را کزنس صحرای و کزنس مقدونی نیز نامند و تخم او شبیه  
 بناخواه و خوشبو تر از آن و تند تر است و بهترین اخراج تخم آن در سیوم گرم و تشنگ و قاطع لزوجات و مدبر بول و نبات  
 در او را جیف قوی الاثر و خن خن و محلل نفخ و مقارم سرد بارده و مایه و نبات متع و جهت منض و در پهل و سفید  
 و در جمیع افعال قوتیر از سایر اقسام کزنس است و با فلفل تخم کزنس سطحی را بجای او استعمال نمایند و آن مدور و مایل  
 بدراز می و بعد فلفل بیرون سیاه و اندون سفید مایل تیردوی و تند طعم و برگ نبات او عریض و مانند کدورت  
 و جیر گل او مثل چتر شست و در شکابن و الکتم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطر اسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن دانند  
 و او مدور و عرق و رافع عرق السام هیچ و خورج و اسقط ضعیف و در سایر افعال مانند سایر اقسام کزنس است و در حرف کاف  
 انشا الله تعالی اند که خواهند فطس و فطوس حب الاس است فطیر نان خمیر مایه است و در بون ترین  
 نباتات فطوری یکس اسم یونانی و جاع است القاص مع القاف و غیره قطع ترکی دنیلان و بفار  
 گشاده نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن می باشد و در زمین نزدیک آبها نمکون  
 میشود شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول و غلیظ است و اصلا آن بدستور است که در فطر مذکور است با  
 قشاع نوعی از نمید است و مسکن نیست و از ادویه مناسبه و آهست و مویات و مویه با ترکیب میدهند و در بعضی

فطر اسالیون  
 فطر اسالیون

در حال آبایی که فواید کثرتی از هر یک از عود و فلفل و ترنفل و سداب و کرفس و فلفل و قاقاد و برگ ترنج  
 باید کرد و سرد و ترین همه فلفل است که از شیر و جو تر قیوب دهند و آن در رول و مرطب بدن و جهت سردی امراض حار  
 رین ناف و منفرگه و حجاب و باغ و اعصاب و معشوش او و به عارض است و آنچه از زنان و مصطکی و سبیل و قاقاد و ترنج  
 و بهند کثیرا فواید معوی صده و احتیاجی فلفل است گرم ترین تمام عملی و خربانی و موزینیت فلاح چشم  
 شکوفاست فلاح سورنجان اصل بر سر است فلفل فوس اسم یونانی صریح الهی است  
 فلفل مینوس بخوریم است فلفل میون فاشترین است فقیص شایسته است فلاح  
 الی زهر الی است و زهر مضمی ایست و مار جوید که یک بر روی یک مدنی شبیه بشود شکن بشود الطف  
 از آنکه و قبضه اکثر است فکلین عفت است ففدرج حب الفقد است ففقه کل زرد است  
 ففولین است ففکار کس اسم یونانی سرد است ففلاح الی شکوفاست الی  
 سرد و خشک و باطنیه معوی دل و صده و مسکن نواق و قی و عرق او در افعال قوی و لطیف تر است لیکن  
 لام و کرفس و درخت منی سفید روی است و منقرع نیز مانند و به تشدید زو و کرفس و لام منی هم این و یم معادن  
 که از نده است و هر گوهری که از کان خیزد و در اصل اجسام معدنیست که هر یک کافی مخصوص باشد و وزن  
 متفاوت باشد اعم از آنکه مطلق بالقوة یا بالفعل باشد که با اعمال مخصوصه قابل گذارد و جایش گیر شود و آن تمام جایش  
 گیر بالفعل بالقوة را سطرقات و معادن سجد مانند و فی الواقع مثبت نوع اند که از هفت معادن حاصل میشود  
 و قلی و سرب و آهن و روی و تیار یک از معادن مخصوص اند و مس و روی از یک معادن اند و در وزن مختلف اند و تیار یک  
 یلیاس از کتاب اجار بیان نموده است و مس که اکثر جسم مدنی هم میرسد و روی در معادن بدون که از  
 شکن میگرد و به جهت خود روی بهاری روی مس است مانند و میرانی طالیون گویند و آن در نهایت زردی بسیار  
 و از آنجمله شمس سیاه میشود و لند بری صفر نامند و کس سنج نایل زردی میباشند و هر دو کوزن سبک تر از روی  
 اند و منقرع بالقوة سیماب است که با اعمال مخصوصه جایش گیرد که از نده میگرد و پس فلزات ندر نوع اند و معادن  
 سطرقات هفت و از یک معادن ده فلز خیزد که مس و روی باشد چون روی نایاب و قلیل الوجود است اشتباه عظیم  
 در نصف مس سنج زرد و در اسم خاص و صغر واقع شده و با غایت تحقیق این مراتب احدی بجهت عدم استقامت  
 نموده که لا یخفی و خواص هر یک ذکر شده و میشود فلتیج افلیج است فلفل بیروانی از نفس است و خنده  
 او شبیه به رخت منقوشه آن مانند خورشید او بر کس رقیق و طرف ملاحظه شان سرخ و طرف دیگر نیز است و فلفل  
 سفید و سیاه و هر یک بری و بستانی میباشند گویند ناریسید او که با آنها رسد سفید میباشند و بعد از رسیدن  
 کامل آنها سیاه میشود و ظاهر اصلی ندر است مانند سیاه و سفید است و فلفل تر است و سیاه چرب دارد و تر

در آخر سیم گرم و خشک و سفید در اول ان موضعی انعکس است اند و اضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده  
 و قاطع نفخ و رافع سرفه بارده و بر بوضیق النفس و ریاح و منض و مقوی حافظ و منفح سدد و با شیر و شکر مرکب باه و درین کینه  
 خون سرد وین و ملطف اغذیه غلیظه و غلط غلیظه و ارفع ترشس و مقوی دیگر و سده و سخن ان و با اودی و قاضیه و غلیظه  
 البول و پا زهر غلیظهای عصبی است و حصول از خن و خن و بعد از جلاء مانع حمل و ضداد و باز رفت محلل فضا زید و رافع و اضم  
 و برص ناخن و با نظرون نهایت جالی بهی و سرخ کنده رنگ خسار و پایا ز و رنگ بهی و پایا ز و رنگ بهی و پایا ز و رنگ بهی و پایا ز  
 جهت پنج ریجی و جوشانیده در روغنهای جهت فای و خدر و اضم بارده و رافع و تفریه و تهاشی بارده و مفید و الحاح او جهت  
 طلعت ابر و ریاض و ناخن و طلای جوشانیده او با گلاب جهت رافع نزلات بارده و رافع و در دمان مجرب و سنون و جهت  
 در دندان مجرب و دستور مضغه آن که با پوست خشکانش جوشانیده باشد مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده  
 سین الاثر و خائیدن او با مویز جهت رافع و ملوبات سده و دماغ مانع و محف منی و مصدع و منشن سینه و حلق و مضر کرده  
 و جگر و ارجحی که خون ایشان در نداشت باشد و جراحات باطنی اگر جگر بول داشته باشد و منشن ر و غلیظهای سرد  
 است و در مبر و دین و عمل و قدر ترشش کثیف و بدشش زنجبیل است و فلفل سیاه است و سمن فارسی پنج درخت فلفل  
 است و گویند اعم از پنج و جوب و درخت است و این پنج ریشه درخت غیر فلفل است و این اصلی ندارد و بهترین  
 او سفید و تازه است و در خواص و قدر ترشش و مصلح مانند فلفل و در امراض سرد و کرم و قوی تر از ان و متوسط او جهت  
 سکه و صرع مانع و بدشش و فلفل است فلفل الحار و نباتیت که در آبهای غیر جاری روید و برشش شبیه برگ  
 و ساقش برگه و شاخدار و قند زردی و دانه از ریزه و مجتمع و شبیه نجوشت و طعم او تند و بنشیند بطعم فلفل و بی عطریه  
 و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دویم گرم و خشک و سخن سده و جگر و اضم و دماند برگ و تخم و محلل او روم  
 بلغمی و صلبه و رافع انار و پنجه او در اضمه کلفت و منشن غریز قوی الاثر و قدر ترشش تا دو دریم است فلفل الحار  
 دانه است بنشیند بجلبه و غلات او مانند غلات آن و تند و بالذک تخم در آخر دویم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم  
 از جهت منفح سدد و با عمل مرکب باه و جهت قوی ایلا و س نافع و جهت در دندان و حرکت ان نباتیت مؤثر و مضر خلق  
 و منشن غلیظ و قدر ترشش تا دو دریم است فلفل شریست هندی بقدر سید و پوست بنشیند پوست فندق و منشن  
 مایل زردی و سفیدی و باو بنشیند و از طلا و نقل کرده اند که ان از پیوند نیلوز یا سمن بهم پیوسته و دانه اش بدانه  
 نیلوز هندی و غیر بنشیند و در دویم گرم و در اول خشک و زرد و موضعی در سیم گرم و خشک است و محلل و منفح سدد  
 و منشن دماغ و جهت خفقان و غشی و در سرد و سرد و در جگر و غلط و سیاهی سوسنی عصب دور و سده و استقا و باد  
 بواسیر مانع و ضداد برگ دماغ توکله نقل و خوشبو کننده و اضم بدون و قدر ترشش تا دو دریم است فلفل حبیب الرحمن  
 است فلفل کون فودنج است قلا ر اوزر بو است فلفل کون مرغس است فلفل حقیق سورجیان است دانه

بعضی جوانه است فلعل شامی تخم نموده است فلعل الصغار شامل آن و حزن بانی است فلعل الف و تخم  
و بعد است فلعل الواسع ما بودانه است فلعله هر زده است دگوند تخم پنج انگشت است و فلفله نری زرد لاخوه  
است فلنخسک زنجبیل است فلعله را از اسم فارسی دار فلعل است فلون ملینه رومی برک نباتات فللم  
اسم بختی است فلنک اسم فارسی از ساق است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوانی در  
از سحاب برگرگز از بلاد روس و ترک آرد خوشبو و در مزار سحاب و قائم و هر دو تر از سمور و لباس و موافق جمیع اعضا است  
خصوصاً جهت اطفال و نزد بعضی جلد مرغیت و بخور او جهت گریز این پروام موثر است و قول اول صحیح است و از هر دو  
مرغیت سفید و زرد گزر از غار قوما مند و لباس و موجب تبرید است بخلاف فلنک فنجون اسم دینانی نبات است  
برگش شبیه به بلبلاب کبر و درختش مفت و درختش میباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و بازوایابی بسیار  
و در بهار از میان برگها ساقی میروید و بعد از ششری گلشن بر دایره برده و در نیمه انداخته نموده اند که  
بیکل بی ساق است و بخشش را یک در مواضع فنا که هم میرسد تلح و تلح و باقبض در سیدوم گرم و خشک و تازه و خوش  
و اندکی از این برگ او در آن کجا دارند و آن سرده غریز و در جوشن الفنس و در سینه و محل ریح و بخور و استنشاق  
او بیشتر همین اثر دارد و ضماد او محلل و کشاننده و بلوا و اورام و التام و سنده زخمهاست و حصول او با عمل خنجر خن  
مرده و زنده و خشک و سبزه و غیره متعلق است فنجکشت آنست فنا غلب الثلب است فخر  
لون تری گوید که آن تخم فنجونش بنون بد از اسم اصطلاحی معجون فنجکشد است و عوام با پخته هر گاه و  
این اسم مانند فحوق هندی ربه است فحوق اسم فارسی بنق است قو به تشدید و او اسم دینانی نبات  
است شبیه به کرفش بزرگ بزرگ ساق زیاد و بر روی و ابلق و مفت مایل به سفیدی و برگه گلشن شبیه به کرفس و از آن  
بزرگتر و سفیدی و بخشش اینجه و بخشش سبط و اشقر و انتهای آن با شعله کج و مانند پنجه از خود ریشهای خنجر سیاه و در  
روی شبیه به بوی سنبلی رومی و مراد از مطلق او این است و بفارسی پنج سنبله نامند و در آخر دویم گرم و منقح سدد و محلل  
ریاح و در بول و حیض و با قوه تریاقیه و جهت درد و بمل و سپر و عرق الف و شقیه عروق و نفس و علل بارده سینه و ضماد  
او جهت دمل الثلب سفید و مفرگ و در مصلحش را زیاد و عمل و بخشش کباب و قدرش ترش از جرم او تا کمیته قال و در مطبوخات  
در شقال است قوه بفارسی رداس نامند و عجیب سرخ و متشکل جباغان و فوه البصع گوید و ری و بستانی میباشد  
و زراعه و دریدار رسیدن سیاه میشود و در دویم گرم و خشک و منقح سدد و در بول و حیض و شیره عروق و مقوی معده  
و سقط خنجر و طبع او با عمل جهت عرق الف و در دورک و سستی اعصاب و برقان و فایده و با سکنجین جهت سده و جگر  
ناخن و مفرشانه و مورش بول الدم و مصلحش کثیر و قدرش ترش کمیته قال و در مطبوخات سققال است و باید شارب و  
سجام رود و برگ و ثمر و شاخ او مجموع رانسم پروام است و هر خردی به تنهایی این اثر ندارد و در ترش و از آن

فنجون که در آن تخم فنجونش بنون بد از اسم اصطلاحی معجون فنجکشد است و عوام با پخته هر گاه و این اسم مانند فحوق هندی ربه است فحوق اسم فارسی بنق است قو به تشدید و او اسم دینانی نبات است شبیه به کرفش بزرگ بزرگ ساق زیاد و بر روی و ابلق و مفت مایل به سفیدی و برگه گلشن شبیه به کرفس و از آن بزرگتر و سفیدی و بخشش اینجه و بخشش سبط و اشقر و انتهای آن با شعله کج و مانند پنجه از خود ریشهای خنجر سیاه و در روی شبیه به بوی سنبلی رومی و مراد از مطلق او این است و بفارسی پنج سنبله نامند و در آخر دویم گرم و منقح سدد و محلل ریاح و در بول و حیض و با قوه تریاقیه و جهت درد و بمل و سپر و عرق الف و شقیه عروق و نفس و علل بارده سینه و ضماد او جهت دمل الثلب سفید و مفرگ و در مصلحش را زیاد و عمل و بخشش کباب و قدرش ترش از جرم او تا کمیته قال و در مطبوخات در شقال است قوه بفارسی رداس نامند و عجیب سرخ و متشکل جباغان و فوه البصع گوید و ری و بستانی میباشد و زراعه و دریدار رسیدن سیاه میشود و در دویم گرم و خشک و منقح سدد و در بول و حیض و شیره عروق و مقوی معده و سقط خنجر و طبع او با عمل جهت عرق الف و در دورک و سستی اعصاب و برقان و فایده و با سکنجین جهت سده و جگر ناخن و مفرشانه و مورش بول الدم و مصلحش کثیر و قدرش ترش کمیته قال و در مطبوخات سققال است و باید شارب و سجام رود و برگ و ثمر و شاخ او مجموع رانسم پروام است و هر خردی به تنهایی این اثر ندارد و در ترش و از آن

سپرز مانند سایر اجزا در حول او در حوض و مخزن جنین و شیره و ضما و شش جبهه فلج و سایر امراض بارده عصبانی و بهجت  
 و توباد و سوز و چر از آثار جلد و ضرب و سقطه فلج و بدش کبابه و نوز و نضی نصف او سلین و ثلث او موزر سیاه فو قفل  
 معرب از کول نهی و او تر و حقیقت بزرگتر از جو بود و در رو با غفوت و اندکی تلخ و سرخ و سیاه میباشد و درخت  
 او شبیه بدخت نار جیل در دویم سرد و خشک و متقوی دل و اعصاب و در او عروق و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق  
 و سرخ او سهل معبر و غیر مغرط و در او عروق و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق و عروق  
 حاره و دمان و دندان و قطع سیلان خون نافع و خوش سینه و مصلحت کثیر و اکثال جبهه طرند و استر خا و یک چشم  
 و در او التهاب و در جرب مفید و قدر شربت او با کمی انتقال و بدش مثل او صندل سرخ و نصف آن کشتن فو قفل  
 معرب از پودنه فارسی است و بری جنت مانند بری و بستانی و جلی و نهی میباشد و مراد از مطلق ادبری است  
 و مشکطرا میشع قسم جلی است و صنفی از نهی برگش دراز ساقش بزرگ است و چون در بستانها عرس نماید بزرگ  
 و در سال نعل میشد و دود و نهی را ساقهای متفرق و تند بوی و با عطریه و برگش بریزه و مایل با ستاره و تخم شنبه  
 به تخم ریحان است در اول سیموم گرم و خشک و نهایت لطیف و مصلحت کثیر و در او قاتل جنین و تریاق کوبیدن  
 جافوران و محلل ریاح و جبهه استقاء و برقان و اخراج شیره و فو قفل و غشای و غشای و غشای و غشای و غشای و غشای  
 و ضما و شش جبهه سرخ کردن عضو در غنچه سبز و جدام و انار سیاهی جلد و بوی او جبهه ششی و غریزه او جبهه اخراج جنین و غشای  
 او جبهه حله در ریاح و صلاویه آن و خشک سوخته او جبهه قویته و مفید و مضر اما و مصلحت کثیر و قدر شربش تا دو دریم  
 است و بدش مثل نصف او پودنه نهی است و قسمی از پودنه نهی را برگش دراز و نرم و مایل سیاهی و گل او خوشتر  
 و تند مایل زردی است و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است فو قفل نهی و قسمی بزرگ مانند ریحان کوبی و  
 شناختنهای او بر آگنده و گلش نفیس و در کنار او پاید و قسمی از آن شبیه به نفع و برگش دراز تر از آن و ساقش قویتر  
 است در آخر دویم گرم و خشک و در بول و با غسل در عروق و طبع او جبهه دار الفیل و نفس الانتهاب و تب بعضی و سودا  
 و جدام و با تریاب جبهه سیموم و فلفل و سفید و نطول او جبهه زردی و برقان و با غسل و نمک جبهه زردی که کم سده و صلب  
 القرع و حول او جبهه احتباس حوض نافع و قاتل جنین و بخور و زرش کردن او جبهه گریز ایندن هوام و ضما و جبهه او جبهه  
 جبهه انار سیاهی جلد و عرق انار و قطرات او جبهه کشن گرم که در گوش بهر سه مفید و خون خشک او را بر موش  
 گزید بزم به بند موجب قرحه آن عضو و جبهه سمیت است و در هر عضدی که گرم متکون نشود و در او راغ است  
 و مضر را و کرده و مصلحت کثیر او شربش یک دریم و بدش نفع و نوز و بعضی قودمانا است فو قفل نهی و جبهه مشکطرا میشع است  
 فو قفل مایه الکامه است و بعضی ترشها را پیرایه میشود و از آن از او جو آورده اند که با آب گرم خمر کرده باشند بی کف  
 ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده و در ظرف کرده و سیاه میگذاردند تا متعفن نشود و خشک کرده ضما و او با سر کوبیدن





از قاعده

فیض و قشع جز الفین است فیض یک اس است فیض اسم یونانی در طم است فیض است  
 و معنی غ است و در او از صبر و قوی است فیض غریب و در طم بری است فیض اسم یونانی فیض است  
 جوانه است فیض شایسته است فیض اسم یونانی و اندلسی اندلس است فیض اسم عربی  
 الفیض است و بسیار نامند فیض الطول اسم یونانی فیض است فیض اسم یونانی است فیض  
 سیکس اسم و می اصابع بر سر است حرث القاف مع الالف قافله فارسی میل نامند کبار  
 و صناعه باشد و کبار او را غلات بقدر جوهر او و شلت و سیاه است در آن او مایل تند و بر صناعه او را غلات  
 سفید و دانهها ریزه تر و هر دو با عطریه و تنگی اند و نباتش بقدر و در و بر گش و بیض و باختر و تند  
 و ترش و در شاخهای متفرق میباشد و از نه خیزد و کبار را ذکر و صناعه را نشی گویند و قوه آن تا دو سال باقی است  
 و کبار را در خوشبو تر و در قوی و سایر افعال قویتر است در دویم گرم و خشک و سخن و چهل باضم و مفرح و مقوی دل  
 و معده و منقح سد و باقوت قافله و لطیف و جالی و خوشبو کننده عرق و رایحه دهان و جهت ریاح معده و اشتها  
 غشای و تی در و در جگر رسیده آن خصوصاً با غلات او جهت صرع و سنگ کرده در عمامه و شوق او جهت عطسه آورده  
 و جهت صداع و صرع و حیوان مفید و گویند مفریه است و مصلحتش شکر و در شربش تا بکثرت و بدش میوزن و نیم  
 قافله صناعه است یا بزرگش کباب و تسم صناعه او در آخر اول گرم و در دویم خشک و در قوتیه با ضمه قویتر از کبار و مسکن  
 قوی و محفیف و طوری سینه و سایر افعال مانند کبار و قوه قافله از آن مفرامه و مصلحتش کثیر و در شربش تا دویم  
 و بدش نصف آن کباب و نصف او چوبیان است قافله معنی طم یونانی کف العفانت برگ نبات او مانند صندل  
 و در تیون و ترشش سوراخ در بینی سبب کوچکی بخش مانند خود بعضی مثل کرسنه و گویند در شربش موثر است  
 هرگاه با سم شخصی و مادر شخص داده شود و قلیل او مانع قشع دانند و قافله اسم بطلی است و بر بی قلام  
 و تبرکی غور و بغاری سوراخ مانند نباتیت شیده با شنان و اسفند و در طمبه او بیشتر از شنان و از آن بهر تر و طم  
 او باغی و شیر و خوردن آن راغب و موافق مزاج است در دویم گرم و خشک و قلیل الفه او آب و بقدر کوبیده  
 تا غیر ظل با آب میوز و شکر سرخ سهیل زرد آب و در بول و حیض و قشع سد و جهت ضعف معده و ترهله و در دگر  
 نافع و نازه او در شیر و محک و مقوی باه است قافله بغاری چینه دان و سنگه اند نامند و طمبه را بجای معده  
 است و بهترین آن از اردک و مرغ بردار است و بعد از از اخراج عصبها از آن کثیر الفه او موله خون صلیح و در اف  
 خفقان و در یضم و مصلحتش الکامه و نیک است و پوست اندرون از اجون خشک کنند و ساینده با آب سرد  
 نبوتند جهت در معده و زلزله الامسا و اسهال نبات نافع است قافله بغاری مشهور بقهر است و آن از تره  
 با آب گرم از چشمها بچو شیه سیاه مایل بشیر و اصل آن بعضی صلب و برخی سیال میباشد و با قدری خاکه نیز

طبع میبندد تا قرآن برکتی داشته باشد آن اندود و قوتش تا سی سال باقیست در سیموم گرم و خشک و در احوال قریب  
 تقیر و منصف و مل و محمل اضطرار و غلبه و زجر سینه و دماغ و دماغ قریب و طعام و فساد هوا و بای و سید و نیم و نیمه معده  
 و جگر و سپر زناغ و خاییدن او و جهت زجر و طوبه و نقل زبان و فساد و زجرش که چندی دندان باشد میفید و طرف قریب  
 اندوده مدتی بگذرد تا قریب است و انشامیدن آب از آن طرف مصدع غلطاب در آن طاعون و طبع استخوان و شرابی  
 که در فم قرار داده ترتیب دهند گرم تر و سریع الخون تر از بدن است و خارا و کتر باشد و اگر خوردن و مورت  
 تر و شانه و مصدعش صفت لها بها است و قدر ترشش تا یکدر هم و بدش قراست قبا و ند اسم روغن میخند سفیدیت  
 شیدیه بید و بود از جسته و فواصی بن خیر و شحم قانندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی بنانی و جمعی حیوانی دانسته  
 اند گرم و دایم خشکی و محمل ریح و محرک باه و با لها بها و صوابا رافع سرفه قدیمه و در زانو و تپیکاه و صفت اعصاب  
 و قدر ترشش تا سه در هم است قائم پوست حیوانیت از پیشش بزرگتر و سفید و دیناش کوتاه و سرد و ناله  
 او سیاه لباس آن که تر از سیاه و سرد تر از سمور و در خواص نک است قاتل الحیان و قاتل السمک  
 یا سبز برنج است قاتل الذیبت خان الذیبت قاتل استند و بعضی بد استخوان و نزد بعضی بطلب است  
 قاتل نفه شامل کافور و زینون و مانند است که بنفیه تحلیل و نقصان پذیر باشد قاتل النحل نیز است  
 قاتل النمر خان النمر است و نزد بعضی ماز و یون سیاه است قاتل الکلب خان الکلب و گوید عبارت  
 از اوراتی است قاتل اجنه و بعضی الکلب است قاتل العلق نوعی از ناغله است که شکونه او کبود باشد  
 و نزد بعضی نوعی از زرخوش است قاطر دم الاخون است قاقا لیا اسم بر ناغله الا و طاع قار و اسم یونانی  
 اریا قاقا اما قیا است قار و سطحین است قاطون اسم کوفه و ناز است قاسنی اسم ترکی باز  
 است قاسیس اسم ترکی نصیب است قارنی بارون اسم کوز و قطونا قار اسم ترکی نج است قار و لون  
 اسم ترکی بطن است قارینو اسم ترکی دم است قان اسم ترکی قسرت قابوق اسم فارسی نظر ماکول است  
 قارج اسم ترکی بصره القات مع الباء و غیره قبیج بفارسی لک و تبرکی کالک نامند در دویم گرم و خشک  
 و کثیر الغذاء سریع الهضم و میوه لطیف و مولد خون حیات و حالبین اسهال و جهت فایده و لقوه و امراض بارده و دماغی و جگر  
 و معده و سینه و احتیاج و در زنان محروم و در سیموم گرم و با شراب مصدع و مورت خارش بدن و مصدعش بکچین  
 در شها است و شرب یکمقال منزله را با نیم مقال صندل چتر قان و یکمقال جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت  
 تقویت و جلای بصر و بیاض و شکری و جگر چشم و بام دارد و شکری با سوره بیاض و جرب مجرب و ضا و او چشم بار  
 زیتون با سوره بیاض نر دل آب و سوره آن در اول نگاه یکبار جهت قوت حافظه و در غنسیان مفید و بیاض او که در  
 غرض نمیدانند جهت در شکم و منصف و نیمه او در غیر سیموم که مورت فصاحت و صفاتی او از زرافه سرفه و خام او

با کندن رگ من بدن و اکتحال خون خشک کرده او باز جاع سفید چهره جرب و نافه نافع و خاکستر او محلل و اورام صلبه  
و طلا سر کین و ارنج کلفت و ترش است قنطیقه ناطف است قیاق اسیم ترکی قرع است قیلیلان  
اسیم ترکی شمر است قنطاریا و منشاء اسیم خارست که بفارسی کون نامند و در ارسس از دست که بفارسی نج  
گویند و کثیر اصنع کوفت و مذکور خواهد شد در دویم کرم و خشک و آب او چیده سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عمل  
چند رنخ آنرا جلد است قنطیل المرده سلوی است قنطاریا و منشاء اسیم عربی خیارزه است که خیار دراز  
و خیار شیرین تر گویند و در بعضی مکان طول او بقدر درعی میشود و در آخر دویم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت تشنگی  
و در سنگ کرده و منشاء و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف تر از قنطاریا و منشاء اسیم عربی و تخم او در بول و منفع و جگر  
و قویتر از تخم قنطاریا است و گوشت او سولدر بل و قوی و در ترش و غلظی که از او بهر سده مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند  
قنطاریا است و مصلحتش عمل و موز و زاز از یازده و شراب برگ او جهت سنگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صغیر  
مفید است قنطاریا اسیم عربی خیار است و در شیر از خیار با آنک و در خراسان با درنگ نامند در آخر دویم سرد و تر  
و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب اخشاء و ارنج تشنگی و منفع سده و جگر و در بول و منفع و جگر و منفع و جگر و منفع  
و ارنج ضعیفی که از اسهال منوط حاره بهر سده و جهت تبهای تند و یرقان و در دسره نافع و آب او با چهل پنبه منقال با شکر  
سهیل مره الصفر که در معده و امعاء باشد و آب خیار زرد و ترش سید و اسهال قویتر از آب نارسیده آن و چون  
قدری از قنطاریا در آن خیسایند زرد و دیگر صفت او را با مار العسل بنوشند جهت نیلوی رنگ رخسار و قنطاریا سده و تحلیل  
مواد حاره نافع و ارنج خفقتان است و در یک روز و بطول آب او نافع و قنطاریا و منفع و جگر و منفع و جگر و منفع و جگر  
و خارش بدن و نرم کردن خست و جلد و التهاب معده و اخشاء و در دسره و اورام حاره مفید و خوردن و در منقال  
و نیم از پوست خشک چهره عمر الالات نبات موثر و مضر بودین و خام کشته غذا و سولدر غلظت و در تیگانه و چون  
معده فاسد گردد و سولدر غلظت و مصلحتش ناخواه و معاجین حاره و عمل و بوییدن خیار جهت انعقادش روی حیوانی و در  
سر حاره مفید است و ترشی خیار سرد و طبعی حرارت بسیار و برضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد  
و تر از تخم خیارزه و در بول و منفع صفرا و سوخته با در ارنج تبهای حاره و درم جگر و سیر زرد و درش و ترش و ترش آن  
که از حرارت باشد و منفع و جگر و سولدر غلظت و مصلحتش کثیر و درش و تخم خیارزه  
و ترشش تا بخیر هم است و در روغن خیار که مانند روغن ترتیب دهند در افعال ضعیف از روغن که دست قنطاریا و جگر  
بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار غنی باشد نبات اوساق و در غیر مضر و درش بر زمین است و در  
او که جگر از بزرگ خیار و با خست و باز غلب و بخش بزرگ و سفید و صفت او را با در ارنج و ترش و ترش آن  
او حاره و ترش است که انشوده با قدری صفت است سسته و منفعه ترش کرده باشد و قنطاریا و ترشش تا دو سال باقی است

در غیر شترش او ابله نیست که بقا را بشکلی سوز و بسیار سفید نماید و زبون ترین او که انی رنگ  
است در سیموم گرم و خشک و سهیل و مرقه السودا و بلغم خام و زرداب و متقی و متقی و مانع و مانع است و سوز و بارود  
در بوی و ضیق و نفس و ریاح غلیظ و سپرز و در قاع سیاه و سنگ و کرده و دمانه و دیواسیر و بلغم و لثوه و صرع و کوزا  
و صداد و هیضه و خف و دور و مفاصل و نفوس و عرق النساء و حصول او در ضیق و قاع خفین و قدر شترش از دیگر  
تا شترش قریط است و صفر و درین و ایدان ضعیف و متقی با لثوه و مصلح در افراطی سیرق الشیر یا آب سرد  
و سرکه و میوه های تابض و در افراط اسهال مجله اش می و جلوس در آب سرد و انشامیدن قوابض بارده است  
و شرط است که با او دیدن مناسب و فعل او استعمال نماید مثل مقل و در ارضی و صبر و تری و انیسون و نمک  
هندی و ما و الس و بستر بار و عرق زیتون و محلول و در خمره و با سرکه جهت کف و انار و تایل و قوبانغ و اب او را  
جهت تنفیه مسادن و نبات و سیاض آن مجرب است اند و بیخ او در تخفیف قوتی از سایر اجزا و نهاد مطبوع  
آن با در جو محلول او را در خمره و با سرکه جهت کف و انار و تایل و قوبانغ و در آب و بلغم و بیخ و انار و جرب متفرق  
و قوبا و با ملک البکم کشیده و بل و مطبوع او در سرکه و عرق و با سیخ و انشال آن جهت دور مفاصل و نفوس  
و عرق النساء است و لخمی بنایت سوز و مدا و شرب بلغم و بیخ او را در خمره و با سرکه و قوبا از آن سهیل غنیم  
و مرقه الصفرا و بهترین او دیدن است و سوز و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و  
آن جهت در دندان و سوس و او با شیر و خزان جهت و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و  
شترش ناکدیم باید با در جو و کثیر بنوشند و در عرق و قنار الحار که آب او را با مثل آن روغن زیتون بچشانند  
تا نافع آب که در کوزه تازه او را زیزه کرده با روغن زیتون و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و  
قوی و در جیف و در عرق و کف و بنور و گرم و گش و گانی با سرکه و در آب و با تخم کتان و محقق بود  
و قدر شترش ناکدیم است قنار الحار و حفظ است قنار الکبیر و کثیر است و در انجانه که در کوزه و در آب و  
بل است و در زنبق و خیار و قنار و زیزه و در طویل است و در جو و حفظ قنار و بری قنار الحار است و  
اسم ترکی که با در دل بیت القاف مع الدال و غیره قدید اسم جنس خیرای خشک است  
و در او از مطلق آن گوشت قاق و قدید و سیح و کوم و نجاب و بل و خواص اصل است و زبون ترین اعتدیه و سوز و  
غلیظ سوداوی و مورثه و جوشته ها و قوی و بل و خجالی و حک و جرب و قدید گوشت حیوان و خشکی است  
سوانق است هرگاه در سرکه کشیده باشد و صلیق قدید و خیار است و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و  
اعتدیه است قدیم الکک خبازی است قدید و بهار نارنج است و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و  
از ایر و قوت و صبر و بل و صفهان و قوت و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و

در سوز و زخم و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و

در سوز و زخم و در دای فرس و سفید و ضاد و تخم و کل و جهت مفاصل فرس و نافع و

شید بربات باور و شناختی او بسیار متفرق و کج و کم برک و از باور بزرگ تر و خشن تر و کلفتش سفید و مایل به بودی نرود  
و بخشش دراز و باریک و شید بکروا و از ان دراز تر و باطنی و تند بوی و نوع بری که و یا است و مستعمل تخم اوست و در سیم گرم  
و خشک و تریاق سیم باره حیوانی و قاتل اقسام کم معده و منتهی سینه در افع و یلغ و ریاح غلیظه و سده و بکر و سپرز و موافق  
نواق و سده و بکر و ربو و صرع و عرق النس و فلی و در در کرده و کوفلی عضل و با پوست نرغ غار مفت حصاة و طلا و با سکه  
رائع جرب و بکر جرب و محمول و بخور و قاتل نین و غریز و مصلحتش افیتون و انیسون و قدر ترشش کیمتقال و بدشش و ذرات  
با حیل قمر فصل نهار سی و تریک شیک نامند و ان نگو و در حقیقت و اصل و نبات اول واحدی مشاهده کرده و مخصوص  
خراچین است که از ساحل دریای می کنند و قسم نر و بشکل و از تر تون و قسم ماده و بشکل یا سیم است و سیاه و تند بوی  
و با عطری قوی و نرغ و سیم گرم و خشک و منفتح و محمل قوی و تقوی دل و معده و بکر و اعضا باطنی و دماغ و باه و اوست و در  
و رائع و غیان و استقار و عمل سودا و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده و جم نر و نرغ الامعاء  
و طری و نرغلات متوالی و بکر و بان و طایع و جمیع امراض بارده و ماغی و درخت و دوسر اسهال و خفقان و نیمه جم او با شیر از  
و بشیر طم اوست نبات محرم باه و مداومت بکر و جم آن در بر وقت طهر زمان باغی و محل ایشان و در بردن بکر و در وقت نیم  
او هر روز موجب منع عمل و احتمال او جهت سبل و قوه باضه و غشاده و طایع ان با حیل نر و جماع و تقوی نیم و بر با نرغ  
جهت مکنه و سده و ماغی و نرغلات بارده و جرب و سوط و نفوخ او همین اثر دارد و در وقت نر و نرغ او را با بکر و نیم و نیم و سیم و نرغ  
او را و زبان و نصف جز و تقبول که مجموع را ساید و تقطیر بکلاب کرده و کشته و جمیع افعال قیام تمام نر و تریاق سیم و تقوی و  
و نرغ و جهت تبدیل احوال و نرغ استقار و امراض بارده و سیدیل و شراب او که بکر و از با نرغله و جز و آب انارین و بکر و نرغ  
مخلوط نموده و شربت کرده و بکر و سیم گرم و سب و نرغ نماید بکر و آب نرغ و تریاق سیم و نرغ را با نرغ تقبول آورده جهت  
امراض بارده و جهت تقطیر و گویند و نقل مضر کرده و اما است و مصلحتش صغ و قدر ترشش کیمتقال و بدشش مثل او و اجنبی  
و نصف بسیار است و فصل بستانی در بخشش است و قرفه و سیم جرب پوست هر درخت و جرب است و در اول  
پوست و درخت خاصی است قسمی از ان خوشبو و سبط و سیاهی و مانند قرفه و در بوی شید بان و او را قرفه القرفه بان  
نامند و قسمی بل سحر و در سبطی کمتر از قرفه القرفه و شیرین تر از ان و در بوی شید بد اجنبی است و قرفه الدار اجنبی گویند  
نرغ و بعضی پوست و درخت و اجنبی است و جمیع نرغ آن دانسته اند و قسمی مخطوطه و دوشمی سفید و دوشکر و بسیار  
و بهترین قرفه است و دوشم گویند در افعال ضعیفتر از او و جمیع نرغ او تر از او و اجنبی دانسته اند و قرفه القرفه در نرغ  
در افعال شایسته قرفه و از ان ضعیفتر است و اگر در سیم گرم و خشک و تقوی اعضا باطنی و در تقویه معده و بکر و سیم  
ترتیر از او و اجنبی جهت نایع و قوه و صرع و امراض عصب و در دماغ و صلب نایع و ضما و او با سیم که رائع و تقوی با نرغ  
در سیم و بدشش سلیق است و فصل سیم و نرغ نرغی که با سیم است بر آن شید برب و بکر و نرغ و از ان که بکر و نرغ





در مریای او بهینه مواد سوداوی و تقویت دماغ و توطئه خلط صلیح موثر در سیر عبارت از دست و نذ که میشود و ترشی او ملطف  
 و باضم و مسکن جدت خون و صفراست و اقسام که در توطئه و مضغ مده و مسقط احتشاد مضغ مواد بلغمی و صفراوی که از  
 احراق بلغم باشد و باعث تولید و پدید آمدن و سریش الاستیال و خلط موجود در مده و با اغذیه متقلب بلغم غالب آن میگردد  
 و هرگاه در مده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمیه و مصلحش زیره و ادویه چاره و در مفران صفراوی غوره و سرکه و انشال  
 آن وضعا و کوبیده او جهت ادرام چاره و التهاب مده و احتشاد و در مفران و رفع خجالی و خشکی دماغ و قطور اب او  
 باروغن گل جبهه در گوش و در مفران و سوط او با شیره و ختران جبهه سرسام و بنیان و سوجالی و غوره باب و  
 جبهه خنق مفید و ساینده خشک او جبهه سر و در وسینه و التهاب صفرا و در گل و الکحال با آب گل و آب تر گلدار  
 آن جبهه در و زردی بر فاق که در چشم باشد بنایت بر تر است و پوست خشک سوخته او در قطع زرف الدم جراحات و رفع  
 اکله و زخمها مجرب است و باروغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت هین و خوردن آن جهت بواسیر و زرف الدم  
 احتشاد مفید و چون جوف که در اجتناب الحیدر محلول ساخته بعد از چهل روز در آب او را با خاشاک خنک خنک است و مفر  
 تخم که در و در ویم سر و در اول تر و جبهه حرقة البول و لاغری کرده و قرحه نشانه و نشانه سینه و زرف الدم ریه و پتیا  
 حار و خشکی و سرفه و قرحه اسما مفید و دروغن تخم او جبهه رفع خجالی و بیروست دماغ و مضغ صفراوی و سسل و پتیا چاره  
 مفید و قدر شربت از تخم او دروغن آن تا بهفت متقال ویدشش نوز تخم بند وانه است و دروغن که در جوف او را کوبیده  
 اب از باروغن آن روغن کبجی بخت نماند و دروغن صرف بماند و در و در مطب بدن و جبهه صاحب دق و تاثیر و حرارت  
 و بیروست دماغ و تشنج یا بس سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید و چون که در پوست جدا کرده با دانه و پیله  
 کرده و یکدند و بخور تا ماهر شود و چربی از اجماع کنند و ترطیب و توتیر و سرفه و تر از روغن است که با روغن کبجی ترتیب دهند و با  
 قرحه و سینه گیاه خار دار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفر و دش و از میان برگها ساق میروید و یک قسم را  
 ساق که دارد خارها و حوالی که با گلش سفید و بخش سبط و طبعش با شیرینی دانه کی تند و مانند طعم زردک و باغی  
 هنوز مانند در افعال مانند مسکس است و قسم دوم را برگش خشنوت و خار او نرم بسیار و ساقش بقدر وسیع  
 از نصفه علای و شاخها میروید و توتیر از اول و قسم سوم را برگش بایل است و در و بخش و از و سبطی و توتیر و سبطی  
 و قسم چهارم را برگ عریض و ساقش بقیه شعبه و بقدر زردی و مملو از خارها با مایل بکبودی و ظاهر بخش  
 و باطن سفید و شبیه به همین سفید و قسم پنجم او که از اقسام و صفت مفاد است برگش بسیار و خارها کمی تند و ساقش  
 و بقیه او شبیه یکدیگر است و قسم ششم که قرحه و جلی نامند برگش صلبه و در و توتیر الحرات است و در بقیه القدر سرفه و در و  
 و مواد بار و در حیرت میماند و قسم هفتم از انواع و صفات را برگ عریض و بسیار سفید و بخش سست و با اندک شیرینی  
 در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر ششیری و نصفه او تیزی و بایل سفیدی و شاخهای تند و با

در شش عدد و شش بر از میطری گشت سایه و در طعم تید به بزرگ و از مطلق در صفت مراد همین قسم است و او را  
سده سس نامند و در مازندران و ولایت و در تگابین سیاه گویند و گویا محف شش شاخ باشد در آخر اول گرم و خشک  
و تر یاق سموم و محلل صلابات و نفخ معده و در حیض و بول و شیر و عرق و سیراب الهضم و صفت حصاة و اکثر قبول ماکود  
بهر است و آب او را نه منصف اجناس منصف و در دیگر املاهای و آب مطبوخ او با شکر مسکن و اورام و جراحت باطنی و  
در اومت او را نه اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شراب او که با مثل آن سداب طبع یافته باشد بقدری متقال چپه  
در دیکجا مجرب یافته اند و یک متقال از اینج او با مثل آن تخم زردک بنایت مرکب باه است و در بای و با عسل بنایت مقوی  
اختلافها و او با مثل آن ارد و جو را نه قروح و رطبه ساق و ابتداء و از الفیل است و مضر فتنه و مصلحت کثیره و قدر شش  
یک متقال است قرض نیت رومی و آن حیوانیت در غایه سست و بقدر بخودی دست بر و بدو و در بر گها و اشجار شکر  
میشود و چون بحد طیران رسد تخم کچکتر از دل میکند و رنگ او مخصوص به چشم است و یکگز و او ده جزو بر ر بسیار  
رنگین میسازد و بهترین و قهرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار دیمیت و در سبها یافته میشود و در  
سده و خشک و شرب او را با عسل تا یک هفته جهت قطع میضی مجرب دانسته اند و انشامیدن او با سرکه تا یک هفته مانع  
حمل و ضا و او با عسل جهت التیام جراحات عطیه و با سرکه جهت تسکین اعضای و جراحت عصب قوی الاثر و در  
مخفف بر اسیر و تعلیق او با بر شش سرخ را نه تبا و نظول آب مطبوخ او مانع به رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت  
و از کردن کرم و زود و قدر شش و در هم است قرق همان خیریت مانند قاق که در جوف اشجار کهنه به هم میرسد  
خصوصاً درخت نر و ماد و درخت مقل را در گویند مخصوص درخت مقل است در دویم گرم و خشک و در شیر و حامض  
اسهالی نرف الدم و ضا و او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویته نش و سفید کردن آن سفید است  
قرط بضم اول و فتح ثانی و طای جهله اسم سهر مضمون است قرط یکم اول و فتح ثانی اسم کران البقل است  
و در مصر کران المایه نامند قرط بطای مجبه فتح اول و ثانی اسم درخت نوعی از میندان و نه گوشت قرانیا  
اسم یونانی زغال است قرط سستانی او را انفارسی تخم کافه و خشک از نامند و در گیلان تخم کاجره گویند و آن تخم  
احر یعنی است و سفید و طولا می باشد در دویم گرم و در آخر اول خشک و شیر و اسهال اخلاط سخته و نفخ و در افع سوز  
و بود شش سده و مضمون کشنده شیر در معده و گدازنده مضمون آن و جهت مانع از یاب و جنون و در سوز  
و مبداء و جرب و نیکو کردن رنگ رخسار و استفادگی و زرقی مانع و چون بنجید هم او را در غیر طل شیر تازه حل  
کرده صاف او را بنوشند را نه ریل و نزلات و امراض باره و مقوی باه و مقوی سینه و صوت و سی متقال از شیر  
او را با فستون جهت امراض سودا و او با خیار شش جهت تبهای غلیظ و با عسل و نظرون و با دام و امیسون و نفخ جهت  
شفیه و مانع بدن از نفخ اخلاط فاسده و در مفاصل و شری و نجارات و موی و یاغ و زهره ماسش و نخود آسید

و نحو داب منفع و محلل و سهل بلغم رقیق و سوسه و قنده با شیر و او جهت قویج و امراض دماغی مفید و جوشانیده اورا  
 قوت مسهله ضعیفه است و مفرمه و مصلحتش انسیون و قدر ترشش از ده در هم تابست در هم است دروغن تخم  
 کافشه قریب بروغن تخم گمان و قایم مقام روغن تخم انجیره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده  
 و دواست شرب او و تدبیر انرا صورت برص یافته اند و قوطم بری شبیه به بستانی است و ساقهای و سرگ سفید  
 و در آخر ساق برگ گل ترشش ظاهر میشود و گل او زرد است در دویم خشک و در گرمی معتدل و شرب مکنقال از  
 برگ تر و تانیم مکنقال جهت گزیدن عرق نافع است و عا دای می غلبه با کزیده اند یا پست نکا دارد اورا ک  
 انم نیکند و چون بپزند اورا که نمایه قرون السبیل دوا می سست و اختلافات بسیار در ان کرده اند و آنچه  
 از کتب حکمای هند ظاهر میشود و بستی ریش است سیاه و بار یک با و خشندگی و ان بعد با ریکتر در از تر و بعضی  
 از سنبل هندی یافته میشود و بستی از ان سفید تر میباشد و چهارم گرم و خشک و عا دای با سر که نافع زخمهای کهنه  
 و روغن که در آن جوشانیده باشد نافع جمیع دردهای بارده و صلابه اعضا است و در بعد هم او کشته با قوطم  
 عطل و بول الدم است قرقو معھا اسم یونانی نقل روغن زعفران است در سیوم گرم و خشک و منفع  
 و سخن در بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و الکحل جالی بصر و مقوی روح با صره است قراطا رعون  
 نباتت گرش مثل برگ گندم و تخم شنبلیله بجا و رس نباتت تند و گزیند چون مردوزن چهل و از ان ناشتا  
 تنا و نمایند و بعد از ان مباشرت واقع شود به پس جلد که در قوطم اس بفا رسی کاغذ مانند و مراد اطباء از ان  
 کاغذ مهری است که از ساق بر دی و لعاب بنجین ترتیب میدهند سر و خشک و جهت قویج و سوزش معده و امعا و با  
 طبع سرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید و خیا نیده او در آب و سر که قاطع افت الدم و اسهال و سوسه ا  
 جهت ایام جراحات عظیمه و تقویه لنه و سعه زخمی که دریا از موزه و کفش بهر سد و نفوخ او جهت رعان و حقه او جهت  
 زخم اسما و بخور او جهت زکام و الکحل او جهت بیاض و دمنه و زخم ششم نافع و قدر ترشش مکنقال و در شرب بر دسب  
 سوسه و کاغذ کند و سوسه و در اکثر امور قایم مقام اوست قوطمان معرب از هر طمان و مذکور میشود و ابو حنیفه  
 و مورری اسم دخی و انسته است شبیه بدخت جبار و در ساحل عمان یافت میشود و در برگ ریش او خوشبو و  
 شرب خشک از انقدر و در مکنقال جهت اسهال مفید و انسته اند و قیون و قمر تیا اسم یونانی کباب  
 است قریص غذا نیست که از لحم لطیفه مثل ماهی و بزغال و جوجه و باد با سر که و سینه و میوه های تازه خشک و در  
 خوشبو تر قریب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مفرم و دای و خلل اعضای نفس است قراط و پنجم  
 اول بفارسی گفته نامند حیوانیت مثل ساس و در بهایم شکون میشود و طبع و افعال مثل قناتس است  
 قراط و یکسر اول و شش ثانی بفارسی در ابو زره و میمون دینی نامند و در جمیع خواص قریب با سنان طار و فون

مانع بودیدن موی موجب است و اسم مردون که از زبان مخزن در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میشود  
 و از اسرار مکتوم است قریباً نصف اول و نیم ثانی اسم یونانی نبات النج است و گویند خضیا است و نزد بعضی  
 ریا است قریباً ثانی در بنده است قریباً خرب ثانی است قریباً سلخاست قریباً خرب غلیظ  
 است قرن الحمت شای که گدن است قریباً ثانی اسم یونانی سرطان است قریباً ثانی اسم یونانی  
 است غار است قریباً ثانی اسم یونانی اسم صنی است قریباً ثانی مار اصل ساز است قریباً ثانی قریباً ثانی  
 است قریباً ثانی اسم یونانی اسم صنی است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 بهشت در از بالا بخرد است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 قرن البحر مرجان است و نزد بعضی که با قریباً ثانی و قریباً ثانی اسم یونانی سم است قریباً ثانی  
 حرت است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 سم است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 ترکی است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 اسم ترکی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 در دار است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 ترکی صفدر است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 خوشبو و شید بر از یانه و از آن که چکیر و شعبه او بیشتر و متبک و تخم مانند انیسون در سوم گرم و خشک و در  
 بول و حیض و مسکن در دمای بارده و محلل ریاح و تخم و ساق در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبع او را باج  
 رطل یا شکر نبوشند و تشکیل ریاح و در دشتا موجب دانسته اند قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 قضا ریحان است قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 اسم ترکی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 و غیره قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 و سکه قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 و سطر و سبک و کم بود قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی قریباً ثانی  
 شمشاد و خوشبو و بی طبع است و از مطلق او مراد قریباً ثانی است و بهترین او سفید تازه گرم و شیرین  
 است که اندک زبان را بگز و خوشش تا چهار سال باقیست و زرق در میان او و راسن که قریباً ثانی

قریباً ثانی  
 قریباً ثانی  
 قریباً ثانی

شامی باشد عدم عطریه را سن است و عدم گزندگی زبان و صلابت این در سیموم گرم و خشک و در بول و جیف و جاذب  
از عرق بدن و تریاق سموم حیوانی و منفتح شده و جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و صمغی و کشنده اقم گرم شده و جهت  
در درجم و در سینه و خشک گاهی عضل و تقویت شده و جگر و دردهای غریبه و داغی و مده و صلابت و حاصل و عضلات  
و تحلیل ریا و از این سنگ کرده و با سنجین جهت پت برنج و با عسل جهت بر وضین النفس و سزنگنه و برغان و  
علل سپرز و دستقا و شنج و گزند از در غشه و خدر مانع و بخور اوقات ضیق و رافع و بار در زکام و ضما و اوجیت  
کلفت و عرق انس و دردهای بارده و بار و غن زیتون جهت رفع کز و فاج و در ستر خا و در دگوش و سوط او جهت  
در در سرفرن و در و او جهت قروح و طبعه غیبه و زجر او مد حیض و قاتل ضیق و طلاء او با سرکه و قطران و عسل جهت  
در انشعاب منش نافع و مصلحت کل انگین و مفریه و مصلح آن اینست و قدر شتر شش یک دریم و بدش نصف او  
عاقه و خواست و در غن قسط سافج که مشطی نافع را بقدر چهل مثقال نیکوب کرده یکشنبه روزه در شرب حبسانیده  
تا چهار صد مثقال و در غن زیتون بچونانند تا شرب سوخته و در غن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع و پرموده  
و جگر و لریتهای لطیف و سوداوی و مقوی و قدر شتر شش تا هفت دریم و در غن غیر سافج او در سورت و اندک  
است قسطوس اسم یونانی بلبلاب کبر است قسطوان اسم یونانی بنایت است که بالفعل مفقود است  
ساقش مربع در ماده پرورعی و برگش دراز و بشکل مویط و از ساق میرود و خوشبوی و برگهای او اسفل بزکتر  
و از اعلی نیزه و برگش دراز و گلش زرد و در بوی بنیه بصفت و تخشش در انتهای ساق صحیح و تخشش باریک  
شبه خرنوب و مستعمل از آن برگ و نج است در سیموم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع  
مضرت آن و از جربا ثمره اند و در بول و مسهل و باضم و جهت در سپرز و صفت جگر و صرع و جنون و قرحه  
و عصاره او جهت در دگوش و در دندان و طبع خلاف ثمر او را جهت فی مویط موجب دانسته اند قسط اسم  
مجازی خرمای خشک است که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی لطیف و قاطع اسهال و بول و محلل براد  
سینه و در یضم و قلیل غذا و مصلحت گردگان داده است قسط بلبلابی ثمر برگش مشبک و ریزه و شارب  
باریک و شرب برگ و شاخ او مد حیض و خربزه او خرنوب ضیق و سوط عصاره او جهت غفوت جثیم و ابینج او با سرکه  
جهت گزیدن ریلان است قسط لیدون کابج است قسط اسم جنس مشط قسط شامی را سن است قسط  
الحمر و قسط هندی و قسط چینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الحلو و رومی و عربی قسط شیرین است  
قسطوس جنین بن اسحاق گویند که این قسطاس کبر است قسطیر رصاص بعضی است قسطور یونانی  
و قسطوره خدبید ستر است قسطوس زنجار است قسطاسخه است قسطل شابلون است  
قشراق اسم ترکی راک است قشالا دن اسم و در غن زنت است و در زنت مذکور شده



قشور اسم جنس پوست اشجار است و انکار و برود و بعضی را اعتقاد اند که آن غذا ایته ندارد  
 و قابل نفی نیستند قشور مشمش مرب را کشتن فارسی است و در زجب خواص آن مذکور شد قشور ارام  
 اصطلاحی پوست حب الجلب است نزد اهل بغداد قشور الکندر صلیح باریک کند راست شبیه پوست داورا  
 از کندر لطیف دانسته اند قشور البیض پوست تخم مرغ است و در بعضی مذکور شد قشور با اصطلاح مهر پوست  
 درخت زرشک قشور نیل فارسی فی قشور کی قاسیس نامند و اقسام می باشد هندی آن که با شش نامند غیر  
 محبوت غیر محبوت و باقی اقسام محبوت اند و قشور سی سبز است که در غیر آنها می باشد و اجامی مخصوص است  
 و قلم فی شکر اقسام است و عکسش که قسمی از نیل است و چون در زمینهای انداز پرورش نامنتی میشود  
 آن نام فی در دویم سرد و خشک سوخته آن گرم و خشک قوتیر و با اندک حدتی و ضا و تازه گوید و او جاذب  
 بیکان و استخوان و خار از بدن و با سر که مسکن در و کرم و ضا و برگ تازه چیده و ارام حاره و باد سرخ و شرب  
 ساینده او با عمل چیده سرفه و سوزش او قهقروا کنی منقطع سده زهره و مهر شش و مصلح آن کثیر اوقده است و ضما  
 سوخته او جهت جرب و حله در زخمهای چرک دار و کسوف و جهت جلائی دندان و سیلان خون لثه مقیده و طمائی ریخ سوخته  
 او با پوست آن یا مثل او چیده رویانیدن مضمونی آن و جلائی بشیره مانع و اکتال و طمائی که در برگ فی صبح میشود  
 جهت بیاض عین از جرب است و فرس کردن برگ فی فارسی که آب بر آن می باشد جهت صا جان شب حاره و زخم  
 شدت گرمی هوای و آن موثر است و شکوفه او جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش سپید قشور اشک  
 نیشکر است و راول کرم و در دویم تر و ابی مسمن بدن و منقطع سده و مطلق خون و منقی مثانه و در افع و شوره  
 سیند و سر و محرک باه و طین طبع و موی قی و قاطع التهاب معده و موم کفر و ریاح و نچته او که دوست چشاده  
 باشد نفی او زایل میشود و قی کردن با آب شکر منقی بدن و اکثر خون شوره غیر مطبوع آن مفید است و شرب آن  
 و مصلحش انیسون است قشور اندر بر سر بنایت زیاده بر شیری و بار یک و محبوت و بیرون و سرخ نایل  
 بر روی دانه روی و سفید و محلو از چری شبیه به پنبه و ساقش برگه و از قلم باریکتر و خوشبو و با قطن و هندی  
 و تلخی در دویم گرم و خشک و مطلق و در بول و عرق و مقوی دل و جگر و ران و خفان و استقامت و در دسینه و جگر و  
 و عسر البول و قهقروا البول و محلل ارام و انیسام دهنده شکاف عضل و مصلح او با تخم کرفس جهت جرب و ارام کرده  
 و زخم سرفه مزمن و وجع الفوا و بار و جلولس و مصلح آن جهت در و رحم و استنشاق دود او جهت سرفه و طمائی جرب  
 و زرد و اوقیه و شیری رایحه زیرین و عرق شکلی اعتقاد نافع و اکتال او جهت جلا و تقویت بهر نافع و مضر که جلا  
 و مصلحش انیسون و استمال او با مصلح البطم بهتر از سایر چیز است و قدر شش تا دو در نیم و بیش عدس الماش  
 و بستر الطهار الطیب قصد بر رصاص بعضی است قشور اسم جنس است قشور قهقهه قهقهه

قشور اندر بر سر  
 بنایت

الانوار  
الطاهر

توزیت قصبه بر انقباض الذریعه است قصاص بضم اول شمی از طراز است برقی الهامان و کجک دانه  
و بسیار سفید و خواص طرز کربش قضا عیاض و مجری فارسی در اسبک این نامند الکمال و ضاد و مانع و  
چته تاریکی چشم بیدار است قضم قریش منو جعفر است قصب و قضم رطب است و هر چه تعلیف کنند  
اسم جنش شامل است قصاب مفری از اذان الترات القاف مع المطار و غیره قطران  
دو نوع میباشد یکی سیاه و بران و غلیظ و تند را بحد و اورا قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر بران و آن قطران  
سیاست و نوع اول از دخت شیرین و ثانی از دخت خضر و از دخت ار در غیر آن حاصل میشود و طریق  
عمل است که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده جای در آن مکان بچهر میکنند و آتش می افروزند  
تا مایه او در آن چایه جمع گردد و بدستور آب شامل اشجار مذکوره را با آتش طبع میدهند تا منقذ شود و این قسم را  
در عراق و شام زفت یا بس گویند و بهترین قطران نوع برقی است که از شیرین حاصل میشود و چون بقطر  
یا با سرکه و سفیدی تخم مرغ از اسفند کنند چته غایبها غایت نیکو است و دضان او لطیفتر از اصل او است و در آخر  
سیوم گرم و خشک و حافظ اجسام و موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جبین و مخرج آن و با قوه تر تایت  
و مانع و باد طادن و مخصف و سخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تحف کشت و زخمها  
بدون اصدات و جرح و التیام و بنده زخما و شرب او بهت و رسیدن و برود و سرد بارده و ضعف و ران و نمو  
و استقامت و گرم و ریاح است و مانع و زجر او مانع انعقاد و منقذ و قطره او بر دندان متحرک و در دناک و کرم خورده  
رانع الم و مخرج کرم آن و حقه او بهت اخرج اقسام کرم و ضاد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رن  
دار الفضل و دوا الی و استقامت و صلا بار و حفظ اعضاء از فرسودگی و کزیدن مار و رن خاق و دور  
لهامه و طلای او بر قصب جهت بزدگ کردن و منع حمل و بایه گاو و کوی چته منع گزیدن است و قطره او با سرکه  
چته کشتن کرم گوش و با آب زرد چته در گوش و دوی و طنین و الکحال او جهت بیاض که در رقیه باشد  
باشد مانع و قدر شترش از نیم منقال تا یک منقال و زیاده از آن کشته است و بدش فقط سیاه و جامه شیر و  
گویند بوزش فقط و نموزن او برگ و دخت شیرین است قطب استشم می بنایت بنیه بدخست به و بر  
باریک شترش بقدر الوجوب و بیدانه و بعد از رسیدن شیرین و سنی میشود و خوشبو و باقیض و بعد از خوردن  
آب او بجای دانه قمل مثل گاه از آن میانه در دویم سرد و خشک نموده و بر آن سوم و ضاد او و خشم چته جمع کردن  
اب نازل موثر و طبع برگ او محلل و آرام و چته چشمتها و منع کثرت دمل و طول او بهت و در و مقدر و در و رجم  
نور او چته تحفیت قروح رطبه و فرسوخگی آتش و تا بیل و صنع او اگر یافته شود و خوردن آن مانع استقامت  
و محمول او بهت و اسیر و بخور او بهت و رفع سحر و افسون موثر است قطن بفرسی بنیه و شرکی بنوق نامند

در دایم گرم و خشک و محض و شکو فله نبات منزه و یکوقه آن ترب با سکار و شیرینی که از آن باز نه بقدر است  
 در هم آن رافع نقصان و اعتدال در هم دو سواست و جهت ابتدای جنون مفید و ضار و شکو فله و برگ بدستور پنبه سوخته محلول  
 او را در رافع محلول و مانع آید کردن سوزش آتش و آب برگ او قاطع اسهال است بشیر طبع که با شربت سبب بدین است  
 تا برین مطلق از آن نباشند و بواسطه سوزش و تخفیف پنبه تازه و مقوی بدن و موافق صاحبان غش و کثر از و فایده و ضار  
 برگ او بار و غرر کل جهت نفوس معده بل و جلوس در طبع آن جهت اعتدال در هم و بخور و جهت زکام و سوخته او در قطع  
 خون جراحت محب است فیکه از آن ساقه کثیر فایده آتش زده و طرف دیگر بر تالیل که از آن بد جهت ترب بدین  
 رسد و سه روز بکار نمایند و در رفع تالیل محب است و چون شاخ پنبه را در گوشتش که از آن طرف دیگر را بسوزانند ای که  
 در گوشتش پنبه باشد جذب کند و پنبه که پنبه پوسیده مانع گوشت مرده نرم است و ضار و جمع اجزاء و مقوی معده و  
 محلول و جازب خون نظایر طبع و منزه پنبه از با سکنجین در حرورین و با و اجنبی در سردین نبات بهی است و قدر  
 شربت از شکو فله تا چند در هم و از منزه پنبه دانه او تا چند در هم و در غن تخم او بهی و مقوی و لطیف و جالی و رافع سرفه و  
 منصف و تدبیر با و جهت امراض باره و پیدیل است قطعه است اسفالتی رومی است و او را شربت فارسی نیز نامند  
 مانند پودینه بند میشود و شربت نزدیک اسهال و گشتش بر تالیل زردی و در از و زرد و شکن و گل و تخم او یا بل زردی  
 و با آنکه کثرت است و بری و تو تیر از بستانی در طوبه و بروست او که تر از است در دایم سرد و تر و سردی  
 و انضمام و رافع او را در حاره باطنی و ظاهری و موله خلط صالح و موافق جگر حاره و صاحبان تب حاره و ملین طبع  
 و ساق او منصف سرد و رافع او را در ظاهر و باطن و با شکو جهت سیر و شکو کرده و مثانه نافع و با او بهی و منصف غیر  
 محلول و موله بلع و شربت او و بهی و شربت و طلاء حاره و برگ او رافع محک و جرب و اما و شستن جگر بهی  
 ششینه آب بهی او پاک کنند و هر که است بدون تغییر رنگ آن و تخم او در گرمی مقل و در اول خشک و منصف  
 و محلول او را در باطن و ظاهر و با غایت بهی و چون تاسه نه از آن نبوت به جهت استحقاق محب و البته اند و جهت  
 عصر البول و تقطیر البول و منصف کرده و البته با شربت و برقان سوم و دت های مفید و معالج در سحان قی شک و عمل  
 است و الکحال او با شکو جهت جرب نافع و قدر شربت در دایم است و تخم بری او با چون بقدر سه شقال و در دایم  
 بهی شانه تا نصف رسد آتشیدن او با جهت اخراج ششیم نبات محب یا فله قطعه است بحر نباتیت شش  
 بنوع و بخار و گشتش ششیم به برگ زیتون و از آن درشت تر و با آنکه ششیم در ساحل و یا و شور و زار بهی  
 و آنچه در ششیم ملون نامند و بهتر نبات قطعه است و در بعضی قطعه بری ملون است گرم و تر و موله و شربت  
 و منی و محک باه و بخشش قدر در دایم جهت اعتدال سوسول و در منصف و شکو فله و منصف و منصف است و با او  
 غذای است که از خیر و روغن ماهی برقی و کوچک تربیت و پنبه از منزه با و ام و سبب و شکو فله و شربت و شربت

از شته بهای پنج گوشت قیده کرده چون از املو ساخته در روغن سس می کنند اقام او مولد خون سفید و سمن بدن  
 و کثیر غذا و بهی و در مضم و مولد سده است و آنچه با شته بهای ترتیب دهند در ترتیب قوی است و قلیل غذا تر  
 از سایر و مصلحت غسل و مصلح اقام دیگر آن سکجین است قطعا قه بغار سی سنگ و سبک و سبک باقر  
 بقوه نامند و آن مرغیت نیز اگر از کبوتر و مخطوط با لوان مختلفه در روی غایت و صحرای بی آب و سنگداری شود  
 آرد و دم گرم و در سیوم خشک و مقوی جگر و عصب و سده و شش سد و در آن بستن و در آن عین و نای و در و  
 احتیاد و عصاب مولد باه و در مضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و در روغن و در روغن و در روغن و در روغن و در روغن  
 او مولد سنگ کرده است و احتمالی او به بیاض سفید و استخوان سوخته او که با روغن ریتون بسیار جوشانیده  
 باشد بهتر و و یا نیدن سودا و القلی کجی آنه نجر با تانسته اند و باید در روز از زنج گشته تا و نای  
 قطا یست بغار سی رسته خطائی شد و در اطریه اشاره بان شده و خوردن آن با غسل مولد خون صاف و  
 سریر و مضم و کثیر غذا و مقوی اعصاب و موافق ناپهین و جنین الفوت و چون او را با مغز و گان تنا و کثیر  
 و بعد از آن سکجین نیز شته بهای باعث بهی بدن میشود قطونا گیاه نیز قطونا است در افعال مثل گیاه  
 بارتنگ است قطا ریقا استقر و ندر یون است قطوس اسم یونانی خرس است قطالا  
 نمبی گوید اسم یونانی در دار است قطیر تب بریت قطه سنور است قطم بنه کهنه است  
 و در قطن مذکور است قعیل نزد بعضی از اقام نظر است و نزد بعضی اسم قطی سقر الطیون و آن بخیت  
 بقدر ششقی یا بل سبزه یا تلخی و گزندگی در گشش شبیه به برگ گس و کرات و سمن در و دم گرم و خشک در  
 بعضی افعال شبیه به یاز فضل و صاره او را بقدر دوسه در هم با آرد و کرسند خیر کرده باشند و در سانه  
 به سبزه و خون و جگر بسته اند و صاحب نهان گویند بنایت شبیه بساق کنگر و سفید و سبزی و بل بک بک  
 و بی نره و با اندک تندی و خشک از ردیاب سبزه باشد و از آنچه با شیر و ما است تنا و نایند فعال اسم  
 عربی شکوفه انگور است قحش اسم عربی شامل قضی التعلیق و تقار است القاف مع القاف و غیره  
 قحشر اسم جنین فاروق الحیات و آنچه شبیه بقدر و نون باشد قحشر البه و دوسم است یکی  
 در ساجل یافته میشود که سسمی بحر البه و است و موضعی که در قدیم کفرای گفته و آن جسمی است ششقی یا بل  
 سبزه و در و جویه غالب است و از دریا با حل به آید و سسمی از زمین کنار دریا که جگر کند بهم میرسد و صوف  
 تذکره مخصوصی بخیر و طبرستان در ساحل آن دانسته اند و آنچه از جبال حاصل میشود از آن اسم صوبایی و عربی  
 الجبالی و از قهر البه و الطلق است و از مطلق قهر مراد است و بهترین قهر البه و سیمیه براتی و از دستگیر  
 است که بخیاک سنگ باشد و در رایجه شبیه بنقطه و این شسم از اجزای تر یانی کثیر است سایر اقام و سیمیه

و در قطن مذکور است قعیل نزد بعضی از اقام نظر است و نزد بعضی اسم قطی سقر الطیون و آن بخیت

گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نرود بعضی در منافع باب سابع غیر اکثر خواص او  
از حیوانات است و شرب او جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقط و سرنده فرس و عسر النفس و عرق النساء و گریبان  
هوام و ریح اسهال رطوبی و اقسام گرم معده و در بلع غلیظه شکم و تراش و تقویت باضمه و اعصاب و ترشید و اخراج  
چرک زبینه و رور و درم گزین و ضاقت بلغمی و سودای و صلابه رحم و ضعف عجز و گرده و تقطیر البول و بواسیر  
و باغنه و شراب جهت ریح و احتباس خضی یا پس السعال و بواسیر که جهت خون بنجره و معده و تحلیل آن و ضاقت او  
جهت تقویت اعضا و باسوم و آرد و وجود نظر و جهت نفوس و مفاصل و اورام صلبه و باادویه مناسبه جهت التیام زخمها  
و نرم کردن اورام آن و ریح گرم آن و منع درم جراحات و الصاق موی زیاد و یک ششم و صاف کردن بشیره  
و نفع فغانیز و ریح برصی و با سفید و بخور او جهت گریزاندن هوام و مار و نیش و زخیم و ضاقت آن و نزلات  
ناخ و محرک صرع مصرعین و قنیه با آن و مار الشیر جهت زخمه امعاء و سنون او جهت درد دندان گرم زده و ریح را  
که بهه و آن و الکحال او جهت بیاض و مالیدن او بر دخت انکور مانع گرم زدن آن و مضر محدودین و مصلح سرد که  
و آب میوه آسودیدیش زفت و قیر و قدر شربت یا یکدوم است قشر برای صحنه نباتات که زدنش قتل و طاسم  
شامی که آن شامی است قشر که گونست قشور اکثریت و نرود بعضی قشور است قشور رس و دم  
یونانی که است قشر زنجبیل است قشر نهراست القاف مع اللام و غیره قلفاس  
بنایت که نزدیک ابهای میروید و در مضر کثیر او بود است برکش مایل بتدیرو علفی و بقدر برگ موز و از یک  
پنج چندین شاخ بیاورید و یک بطری انگشتی در بر شاخ یک برگ میباید و بخش بطری تراش زرد و کوتاه مایل  
سبزه و اندرون آن سفید و با انگشتی و نندی و لذه در اول گرم و در دوم سرد بنایت مسن بدن و صالح الفند  
و محرک باه و جهت سرنه و خشنه سینه و خنجره و کج الامعاء و لاغری کرده و اسهال ناخ و فلفله و مداومت او موله و با  
و سرد و مصلح آن عمل یک کجین و اوید و خنجره و تخم او در افعال قریب به تخم کرب و قدر شربت از تخم او و دریم  
است و قشور قلفاس صلب و سدی و میباید در چند کطیخ و هند و خنجره و ضاقت آن جهت نفع مواد او و درم و درم و درم  
او جهت قوت و قلاع و تقویت مری و مری قتل بنایت بنیه به نبات کتب و جوب او مایل سبزه و شاخهای او را  
و ترشش سدی و زرد گز از قفل و المس و بیرون مایل بسیار و موزان طلات و اندک که زوجه و درم ساق او قی  
از پود حنک و گشس سفیدی و سقل از وانه است و بعضی در آب سینه و انده اند و دریم گرم و درم و درم  
مهی خنجره و با کج و نباتات او مسن بدن و قدر شربت یا یکدوم است قشر برای صحنه نباتات که زدنش قتل و طاسم  
است قلفاس بای موله و درم اول بنایت برکش بنیه برگ زیتون و از آن علفیتر و بلندی و بلندی  
و زیاد از آن و شاخهای او یا یک بنیه با خنجره و در اندرون شاخهای چیزی بنیه باقی میروید و مضموم و درم و درم

الحمد لله

بدو قسم میشود سیاه باخشنوئه شبیه بکریه و منقبض کوه باورین های دشت در سیوم گرم و خشک و در وجه  
 ر بود و صفت النفس اسهال و فواق با شراب مفید جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و احتباس بول نافه و  
 ضما و اورانغ بوا سیر و قدرش ترش است و در سیم است و نهایت مصنف باه و مصلحت حب صنوبر است قلب بفتح  
 اول لغاری دل مانند گرم و خشک و در سیم گرمی اندک و بهترین از طپور و از بیره است و مصلحت سرکه و دروغن  
 زیتون و او و یه صاره و جهرای او مقوی دل و رافع خفقان و احتیال خوبه است و در طوبه آن که در چین کباب کردن اند  
 بلکه جهت شکری مجرب دانسته اند قلقت جویک لایم تاسی مثاقه حب الفلت است و مذکور شد **قلوس**  
 بنه یونانی و بمنی اذان الدب است و پنج صنف میباشد و ما این پنج نوعی از دست صنفی سفید باشد و گریش سفید و زرد  
 و ماده میباشد برگ مده شبیه برگ کلم و سفید تر و غریب تر از آن و ساقش بقدر درمی و زیاده بر آن و خیری فامند  
 شیم بر ساق و گریش ظاهر و گلش نایل بر روی و بخش سیاه و بخش دراز و سبزی انگشتی و زرد و ابرگ دراز تر  
 و بارگتر است و صنف دوم را برگ سیاه و غریب تر و زرد تر از صنف سفید و صنف سیم را شاخهای بسیار و راز و سیاه  
 ساق و گریش شبیه به برگ به و شاخهای قهوه ای و در گلش زرد و طلای و صنف چهارم را برگ شبیه به برگ انجیر و از آن  
 که دیگر و بسیار و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و بار طوبه چسبیده و تند بوی گلش سفید نایل کبر  
 و ساقش زیاد و یزدی و آب و کشته مایه سست جمع است م او گرم و خشک و محمل و جالی و در باقوة قابضه و  
 ریشهای آن در افعال قایم مقام با سیر و پنج صنف سیاه او جهت سیدان و بکمال آن با شراب جهت اسهال  
 و طبع آن جهت شکات غصه و سرفه نافع و ضما و برگ سیم زرد و جهت سوجکی آتش مفید و ضما و برگ مصلحت سود جهت ادرام  
 بلخی و در سیم و با عمل و شراب جهت شقاق و سوجکات و جراحات و گزیدن و غریب نافع و منقر کرده و در مصلحت کثیر و  
 قدرش ترش و در سیم و بدیش ناغوس است و ظاهر سیم نیم تنه که باشد سیاه و در اصفهان که بلاد و در  
 خراسان شخار و در گیلان فیلاد نامند و آن از ایشان تازه که می کرده بسوزانند بهم میرسد و از نباتات  
 رست و مر ام نیز حاصل میشود و بهترین او براق و سیاه است و آن جزو اعظم مایون و چهارم گرم و خشک و جالی  
 و محرق و شرب یقیر اط او که بهفت بار در آب حلنوده بخور علفه صاف نموده و عقد نموده باشند با ختم توی و نباتیه  
 مشتمی و قاطع بلغم نموده و دافع تی مایوس العلاج و مقوی صوده است و طلای و زایل کننده گریشت زیاد  
 زخمهای نایل و ناصور و بقی و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات بیعیل و یکدر سیم او در همان روز  
 کشنده است و در اطلیه استعمال با افراد ممنوع است چه آن نورش به پوستی است که رفع آن دشوار است  
 و چون قلی را بار و غن جگر ده بر انگور یا شکر نمونیز شود و طبع القلی انش است و نالی مذکور خواهد شد قله  
 در شش شکان است فلیقی فار است قلو کوس شیط است و قلو ط اسیم شامی کرات



شامل است قلام بری تا قلی و نیز بعضی را ابل است قلمکمون قیصر است قلام را در بوک قلام  
نوعی از نجیر سفید است قلی الصباغین قلی است قلمو ماین اسم یونانی طفر القسط است دان شجره  
ابی مالک است قلام طاس اسم یونانی دخت خمار است قلمو اسم عربی غار است قلمو  
قلمش اسم عربی است قلمکس زنج سفید زنج قلمک طار زنج زرد است قلمک زنج نیرت قلب  
المنه چهار است قلمو یا پدانی را یا نجی است که با شش نجی باشند و نیز جمعی صغیر بر غار و نیز جمعی  
صغیر بر غار و یکبار است قلمیا اقلیم است قلمو من بلا سیوس اسم یونانی زید البحر است  
قلملان قلام قلی حب القطن است قلمو رصاصی است قلام حاره غلبه اصفهان معقوت  
قلمان اسم ترکی چهار گوشه قلمی مرغی است از خانه کوچک و بی طوق و بسیار با نوس و نوع سفید  
او خوش نظر تر است در دویم گرم خشک و موافق مبرودین و مرطوبین و موله خلط فاسد و اکثرا و موثر و موهل  
و جذا ام و مصلحتش بر غنای او و لطیفه تدبیرین بر دهن پیه او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او مدین غلظت ایشان  
و بدون در خانه مصلحتش بر است قلمو لغاری پیش و تریک بیب گویند و چون قلی را سوراخ کرده  
در مد و او را جایده بلع نمایند جهت پریع موجب دانسته اند و چون زنده او را در سوراخ احمیل چو اندر  
اجتناب بول است و از خواص است که چون مرغی تربیت رسد از گریزان میشود و چون حامله در  
کف گذاشته شیر بران بدوشد هرگاه در آن شیر حرکت کند آن زن حامله پس خواهد بود اگر حرکت ننماید گریز  
دختر و از مجربات قلمو اسم ترکی شیر مادیان است که بنحو مخصوص تربیت آن کنند و در لبن مذکور شد قلمو  
اسم بخرطه است قلمو اسم عربی رویان است قلمیکه بلغمی شام نوعی از دو قوام است که او را  
خسته البراغیت نامند قلمو بلغمی اکسیران فضا است قلم قریش و قلم قریش قلم قریش است  
قلم شیر که شیر است قلمو اسم مصری قصب الذریره است قلمیحه اسم جنس سفوفات است  
القاف مع المنون و غیره قلمی در اصفهان موه و در خراسان برغت گویند و او شبیه بانه  
و با اندک تلخی و قند شیری و سانش باریک و گشاد سفید و زرد و شش و غلانی بقدر نخود و در هر غلاف  
چهار عدد و بسیار شبیه بخرطه است در دویم گرم و در اول گرم و لطیف و مدبر بول و حیض و شیر و عرق و غلظت  
سده و یک و سپرز و سراق محو و در دویم گرم و در اول گرم و در غلظت و مدبر بول و حیض و شیر و عرق و غلظت  
او بلغمی و رافع یرقان و سوط ابینج او جهت رفع رطوبات و دماغی و غلظت و مدبر بول و حیض و شیر و عرق و غلظت  
و کف و جریب و جهت بول و اسیران و موله و او مصلحتش بخان او است قلمو اسم یونانی و او را  
ایر و صغیر و کبیر را غلظت و صغیر را قلمی گویند و کبیر را شش شبیه بباق حافی و خشن و قند و در دویم گرم و در اول گرم

قلمو

در پر شعله بگشاید مانند برگ زرد که در هر شعله بپاید زردی و کل قبه کجلی در غیب از و شش شبیه به تخم کافور و شش  
 سطر و سنج در از رطوبت و بسیار سسرخ و با تندی و شیرینی و قیض و سبزش زمین که اقیاب بر آن آب یا مانند کوبیده  
 در شسته است و قوتش تا ده باقی و در آخر دویم گرم و خشک و عصاره پنج آن قوتیر از سایر اجزاء و در حین و قوتیر  
 مرده و مفسد زنده آن و محض بیلند و جهت سسرخ که تندی و ضیق النفس و قیض عضل و عصب و شکستگی اعصاب و قیض سسرخ  
 و شقیه و مانع و سینه و غیره و قوتیر تا ده در سیم است قططور لیون و قیض منبش نزدیک ابها و شش  
 و خشک آن با مرمیها جهت التیام جراحت بنایه قوی الاثر است و در سایر افعال مانند شسم صغیر و از آن ضعیفتر است  
 و مفسر و مصلحش عمل و قدر شش تا ده در سیم است قططور لیون و قیض منبش نزدیک ابها و شش  
 بقوت پنج و سابقها از سیم جدا و بی شلخ و زیاده بر شش و کلش شش منقبض بپاید سسرخ و مانند گل شود و از آن کوچکترو  
 بگشاید شبیه به برگ سداب و شش شبیه بکنیم و بسیار تنخ و خیش کویک و بی شلخ و قوتش تا ده سال باقی است  
 در اوایل سیم گرم و خشک و لطیفتر از کبر و ساق و برگ گل او قوتیر از عصاره آن و محض و بی لزوج و در حین و قوتیر  
 قوتیر از سیم کبر و طبع او که دو مثال را با سفا و مثال اب جوشانیده باشد که نصف رسیده باشد و مثال آن بر چینه  
 سهیل مره الصفا و مره السود و از داب بنم در اف فر سیم و هوام خضو صا عقوب و صرع و قوتیر و در مفاصل و  
 امراض بلغمی و منقبضه و بکبر و صلا تبه سسرخ و منقبض و مانع و اعصابه با مار الاصول را بنم عرق النساء و افرا و اصل او  
 سوزی با سهیل و مره و صفا و تازنه او جهت قیض و التیام جراحت و با بنیه بهیت و درم ختم با تازنه و کوبه  
 و بار و ترمس جهت مفاصل و بار و جو جهت در دهای و شرب عصاره او با طبع حله جهت امراض سینه و طله و عصاره  
 او با سر که جهت در دسره که اقیاب شرب خمر بهر سیده باشد و تنخ و چون سر را بنورده رفیع شود و با سر که طله  
 جهت رفیع و در دسره در دسره و با شرب جهت گزیدن زنبور و با یول سنگ جهت تالیل و با عمل  
 جهت رفیع و شش و با شرب و خزان جهت درم بکس چشم و در آن دبا آب کالج جهت سطر و الک و جرب با آب  
 راز یا نه جهت جیب در دبا که چشم و انار قیض و شعیره مفید و چون بکس را بر گردانیده عصاره را با آب انار یا نه در  
 حال رفیع جرب آن میکند و با آب مرزنجوش جهت رفیع سبیل و قططور او بار و غن شیرینی و امثال آن جهت ضربان گوش  
 و با آب برگ شفا که جهت گرم آن و با آب ترب و مانند آن جهت نقل ساس و بار و غن ترس و زول و درم که جهت  
 درم گوش و کرمی و سوط او با سر که و آب منقل جهت قیض و غن بی درمات خضو و یا اندک زانج و کافور و آب  
 یخ و مضمضه او با کلاب جهت رایحه کریمه و بان و تلماع متعین و تلماعی او با آب جهت شقاق لب و غرغره آن با آب  
 بار ملک و غلب و غن و غن جهت درم لوزین و شقاق و با طنج جوز بهر جهت دندان تحریک تنخ و درم گاه  
 او سر جو و نباشد اصل او را بهر جهت آب او را قیوم او را نه و هم او را نه او را نه و هم او را نه او را نه





بری قوما اسم یونانی بجاگستر است قوتیر اسم یونانی طاق است قوطو ما اذربون بری است  
 قو نیطر مازربون سیاه است قوسیا قسط است قوبار و نس اسم یونانی نطلب است  
 قور یون اسم یونانی کزیره است قوب بضم و فتح تانی اسم عربی تشر البیض است  
 قور الیون اسم یونانی بید قو لین اسم یونانی کرب است قوفا مالکس اسم یونانی  
 اجاص است قور و تیا سفر جل است قو قیون اسم قومی است از اغرای برود بطوس و شوکان  
 رانیز باین اسم مانند قوتا نیطس یونانی است قومی منی مزار است قور بنه کینه است  
 قو شر گیاه و ن است قوزی اسم ترکی جل است قوری غلانی اسم ترکی حاض است قوز  
 اسم ترکی جزرات قوز قون اسم ترکی غراب اسود کیر است قوس ازومی اسم ترکی  
 عنب الشلب قو شروق اسم ترکی الیه است قور و اسم ترکی دین است قوس دلی است  
 اسم ترکی سان النصار است قو مین اسم ترکی صنان است قوم اسم رمل است  
 قوه اسم غریظ است و الحان مباد از دبار درخت یعنی است که درین بن نامند بقدر فنی و چون  
 از غلات مقشر گردد و مغز او منقسم بدو قسم میشود مایل بسری و بعضی بر روی و با غنوصت و سیاه و تلخ و غیر  
 استعمال است در درخت او بسیار شبیه بدختر زرد و در غلات او را قشر نامند و بطریق مغز او داده استعمال  
 بنمایند و فراح او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه تجربه و قیاس ظاهر میکند و در گرمی معتدل و خشکی آن غاب  
 و قشر گرم و خشک تر از آن و محض رطوبات و در بولی و با قوت قابضه و موهن تذکره او را منفتح دانسته و جهت  
 سرد بلغمی و نزلات و تسکین عیدان خون و رفع اعیان و تصبیه و ابله و شری و سود و تقویت مده و منفع صمد و تجارت  
 بدین نافع و اگر او سرشته بخوابی و منصف باه برودین و مضر فراح سوداوی و مصلحش روغن بادام و سیب و  
 شربت است و چون بطریق بخور بار یک گرم برشته کنند کسبیه نشود و جهت قطع اسهال بنایت موثر است قوی  
 نوعی از برنج است در برگ رتن مانند آن سودا که از ساق برنج است بنام میروید و او را ساق بنیا بر  
 و اگر از یک سببه یک ساق برمی آید و در انتهای ساق قبا و چتری و طول ساق از شیری زیاده و کمتر از آن نیز میباشد  
 و بر آن برگها و زیره مثل ساق زینق و ساق اعاریطن و از قوتش و برگ اصل او مفر و شش بر روی زمین و گلش  
 با عطریه و تقیل الایحه و شبیه بر ایجه برنج است و طعمش تلخ و زرد رنگ است و جهت این استیبات جمعی قیوم  
 را برنج است دانسته اند و در سیم گرم و خشک و محمل تر از استین و رافع تب لزر و در سینه و ضیق النفس  
 ضرر او و به قنار و ریاح و حاصل در عرق النساء و قاتل اسام کرم مده و اسهال و بخور او و افراش او و گریزانه  
 هوام و ضما و محمل او رام و رافع ضرر گزیدن و غریب در تیل و حمل او و عرق جنین و نظیر او جهت صمد او با و در قوت





و قطع و در وجهه قروح خفیه در ساعیه و با او به ناسه جهت زخمها و چاهها و جهت تازه قطع خون آن  
 و تسکین درد و جرب و اکتال او جهت رمد و طلار او جهت در سوسر صفراوی و شدت حراره روح و باغی  
 و ضا و برافورخ و مثنای جهت رعان جرب و مضربا و رسولد سنگ کرده و مثنای و آن را و قطع نسل و استه  
 و سورت سفیدی و سوسر و مصلحت سنگ غبر و او به چاه و خوشبو و بسیار بوییدن و سورت بخوابی و مصلح  
 او در خون سوسر و گل و امثال آن و قدر شتر شتر یک رنگ است و در و مقلات او قطع باه و مضه معده و  
 گویند انقدر قاتل است و بدیش و وزن او طباشیر و یکوزن او و صندل سفید و کافور مصنوعی که موم تعبیه  
 و در هم و جگر الرخام ده در هم و در خون غبیه نیم در هم و قدری کافور ترتیب میدهند و وزن او با کافور اصلی سفید  
 مصنوعی و بوی اصلی غیر مصنوعی شبیه بوی پوست لیمو و ترنج است **کاشمش** اسم فارسی است  
 و بونامی لیسیتون و در دلم زیره کوبی نامند و بخشش کو بهار بنده چکن دارد است ساقش باریک شبیه  
 ساق شبت و برگه و برگش مانند اکلیل الکک و از آن نرم تر و خوشبو و برگه عالی ساق باریک و برگ  
 شکاف ترا و آخر ساقی خردار و خوشش سیاه و از بادیان بالیده تر و مده طعم و با عطریه و بخشش شبیه به رخ و بخندان  
 خوشبو و مستعمل به تخم است و قوتش تا سه سال باقی و در سیم گرم و خشک و مفتح سرد و محمل باریج و مفتح  
 خلط خام و مقوی معده که سهیل است کم گرم معده و اسهال و در بول و حیض و تریاق سموم بارده و با هم در واقع و در  
 و طریقه معده و در دمای بارد و ترنج و خن و ابل و دم بجای و اخیل اطعمه میکنند و بسیار مطلق کرم است و جهت  
 غسر بول و اعتدال حیض و سنگمانه و خون نمک در معده و مثنای و سرفه و بود و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه  
 بر حمل و طلای و جهت عرق النساء و فای و سایر امراض بارده و باغ و مضربا و کثیره و مضربا و مصلح آن را با  
 و قدر شتر شتر و در هم و بدیش زیره و تخم کرفس صلی و تخم زرد است کادی اسم هندی و بوی که نامند  
 و حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است شبیه به زیت غرام و بخشش صلب و قوی و نرم و طویل و سرفه گمانند و خوشش  
 مانند خلط و در غلافی چهار عدد و آنه شبیه به از زیت شکوفه و او مانند شکوفه و او باغیت خوشبو و او را کوزه نامند و طبع  
 شگفتن در روغن باریک و بخشش میدهند و سخی بهین الکادی و جهت در کرم و مضربا و باریج و خدام باغ است و کادی  
 آخر و در هم گرم و خشک و نر و بعضی مستدل و مقوی بدن و حواس و با تقوی رافع خفقان و اعیاد با شری و سورت چکن و سورت  
 در دمای صلب شربت او که خوب و او را کوبیده و چوشانند و اب او را با شکر اقوام آرند جهت قبله حصیه بهترین ادویه است  
 و ابل بند را اعتقاد است که چون شربت که را بنوشند زیاده بر نه عدد آید بر نمی آید و خاکستر او را جهت  
 زخمها جرب دانسته اند و در آنه افروختی دل و معده و جگر است و ربه که قدر تیز از دانه او و بدیش یوزن او را  
 سسره و مثل آن تخم است **کاشمش** انجلی و ساسا پس برده نامند و از انول و سورت است و سورت

دبستانی اور انبات مانند آن و برکش علفیتر و زیر گز و در قوقه مثل او و شاخهای آن نگون و شترش در غلاف  
 ستر شیبه بنماند و دانه اش بقدر رفتنی و بعد از رسیدن سرخ غنچه و دگل او سفید مایل بسبزی است  
 و جلی او را برگ مانند برگ سبب و غبار او ده و سیاه و ساقش با طریقه عنبه و دانه اش نهر گز از دبستانی  
 و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسبزه و در غلافی زردی و بنفش سنگ لاجوا و او را کالنج منوم  
 و عنبه انقلب منوم نامند و در تخم نیز قوتی از خشکاش و مدربول و کیمتقال او منوم و زیاده از آن مورت افلا  
 عقل و جنون است و مراد از مطلق کالنج دبستانی است و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سیال  
 باقیست و در آرد و دیم سر و خشک و مدربول و ران امراض کرده و مثانه و قرح آن و منجن صغیر با دارو مصلح  
 حال جگر و ران بود و نفس اقسام که مده و مداومت او هر روز کیمتقال جهت یرقان موجب برل کردن  
 سفت عذونه او بعد از بایاکی حریف جهت منج محل موجب یافته و مخدر و پیش گلقتند و قدر شترش از پوست دانه او  
 تا پنج ریم و بیش عنبه انقلب است کالنجی سر که مندی است و از جو یا بسیارند و بهترین او از بیج است و طریقی  
 است که جوبات را مهر انچه تصاف نموده و شیشه کرده تا چهل روز یا زیاده در انقاب گذارند و او جالی و مقوی  
 اعصار و مسکن حراره خون و صغیر و مفرمه و مصطفی گلقتند غسل است گاو زبان اسم فارسی بان  
 انور کار با کهر است کافور پهودی و کافور بجان الکافور است و نیز بعضی کافور ب اسم خوانند  
 است کافور موتی اسم ناصان کافور است کافور الکک زربند است کاسلس اسم  
 یونانی جوز است کاسوس خشکاش زبدیت کالالون مازون سیاه است کاشم  
 رومی سیاه یوس است کاسر احوث است کاهل اسم هندی اندر است کلو سنج  
 اسم هندی شوتیر است کاند اسم هندی شکر است کالمولج اسم هندی از ارز است  
 کاهری اسم هندی بلید کابی است کاشیر اسم هندی عصار است کاکثرر اسم  
 هندی جوز است کاکر اسم هندی ملبوغات سبزه و منقبض است کال سادال اسم هندی  
 شاد او را ن است کابل اسم هندی قنبری است کال بلف هندی سیاه است کاجر  
 اسم هندی زردک است کاکیر و کیکر اسم هندی سرطان است کامی اسم هندی قور  
 کاکوندر اسم هندی کیر است کاکوت اسم هندی نوعی از پیش است کاکب اسم هندی کاشت  
 کاند اسم هندی نقیب شکر است کاکو اسم فارسی بقراست کاکو کوهی اسم فارسی بقیر  
 از شتر ابل است کاسنی شامی دبستانی اسم فارسی هند باست کاسنی و حشمتی اسم فارسی حشمتی  
 است کاهو اسم فارسی خسل است کاکورس جادری است کاکره و کافشه اسم فارسی کاکورس است



سفید است و اقسام آن سوم گرم خشک و با جدت و محرق جلد و ضما و ناز و او در اندک زمانی موجب جراحت و درد  
اعضا و بر دغ و جبهه جرب و جوان دان آن و نقشه جلد و برض ناخن و آب تم تا بیل و دار التکلیف و نظیر مصلوح جبهه  
سفید و بیخ خشک و در غطه آوردن و تیراز کندش و طلاء او از خارج جبهه و در دندان و از داخل جبهه و نیز آید آن  
و حصول او جبهه اخراج بخند و شیمه و احتیاجش آن و در و متعال کشنده و چون با مثل او در گنیم خمیر کرده و بر غشوی بگذرانند  
نایب مناسب دان است که با به و آن است قریب بلسان و خوشبوی مایل بسیاری و مغز او سفید و درخت او با  
درخت مورد و از نهند خیزد و انگیزه فرج صغیر است و قوتش تا ده سال باقی است و در دویم گرم خشک و لطیف  
و نهایت مطلق و مفتوح قوی سد اخشا و کرده و مفتوح سنگ شانه و بول مختل آن و جبهه امر اض جگر و پسر و ریاح  
و خفقان و صفای کردن آن و از ورغ در در سرفر من و اسهال و تقویت معده و اخشا و خوشبو کردن دهان و امر اض  
نشد و قلع و ضما و بایچه و انات جبهه تحلیل او را و با غایلهها جبهه خوشبو و رایج بدن و تقویت آن نافع و طلاء کردن  
خایه و بر قضیب نهایت ملذذ و جامع است و مضر شانه و مصلح مصلحی و شترش بکنتقال و بدشش قافله و اصل  
است که بر شست و فارسی که گردانند و آن اصل حار و موافق و زیرین اصل بار و آن دان چهار قسم میباشد  
یکی سرخ شفاف لامع و کبریت اخرا مانند یکی زرد مایل سبزی و از مصلحکام و یکی اصل نماند و یکی سفید و  
بگو گرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود کند و نماند و آنچه از طبقه است جسمهای گرم و از  
خاک بعضی باکن بهم میرسد مایل بسیاری میباشد و بهترین آن اخرا است و با صطلاح اهل کیمیا اکسیر مصلوح در  
غایت سرخی مسمی بگو گرد اخرا است نه معدنی آن و اقسام او در آخر سوم گرم خشک و گرمی و غالب بر خشکی و قوتش  
تا سی سال باقی و در غایت و منه و تدبیر او بطریقی که محرق نکرد و از اسرار عظیمه و در غایت اشکال است و محمل  
و مطلق و سخن و محقق و جهانی و جاذب شرب او مقاوم جمیع سموم باز رده تخم نمیرشد جبهه سرخه و رطوبی و ر بود  
اخران چون که بغم سینه و شش و رخ یرقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن خربان اعضا و سفید کننده مری با عمل  
به ستور و بابل و آب دهن و جبهه گزیدن هوام و با عاقر و حوا و سل و سر که جبهه خدام و جوشتهای سودا و عجیب الاثر  
و یا سرکه و نظرون و ملک البطم جبهه قلع اتار و هک و جرب و بهن و برض ناخن و نقشه جلد و دار الحیوه و دار التکلیف و اکله و زرد  
رطب و با جبهه قوبا و سرکه و نیمو یا جبهه سفید و با جبهه تحلیل صلابات و با جبهه القار جبهه امراض بارده و صداع  
و یا ماست و نیموزن که گرد و صغیر غری جبهه سفید و قروح سر و قوبا مجرب و یا بوره ارمنی و عمل داد و در مناسبت  
نقرس نافع و در راو بر بدن قاطع عرق و سوط او جبهه سکه و شقیقه مفید و بخور الحامیس کام و نزله و مستطیل  
است سیرعت و باعث گزینیدن هوام و بخور و نظور او را فکری و نقل سامود و مضر مده و مصلحش کثیر و شیر  
نازه و شترش از دود انگ تا بکنتقال و بدشش در اکثر افعال زینج است و مصلح او جبهه نکلیس مواد و نه قلع آن

در سنج چک ان سیدیل و سفید کرده او مالک ناب زینج است و در دهن گوگرد و نهی که ساختن ان در دستورات  
مذکور است جهت جمع در دای بار و جرب و حله و سفید تو با سیدیل و عرق گوگرد بنایت سرخ انفوذ و محرق  
و متفرج جلد و جالی و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسدین دندان  
و کثافات است و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است کهید بکسر اول و خرم تانی بفارسی جگر نامند  
و بهترین آن رگ و مرغ پر دگر و بعد از ان جگر زغال است گرم تر و غلیظ و دیر نفوذ و خوبی که از دیر به رسد  
قبول عفو است بهر که مصلحت یکا در سر که و کباب و بانگ و صغی علی جهت در اسهال قویتر است و جگر  
زغال با نجاتیه محرک صرع و مریضین است و بهر چه رسیده و خواص جگر حیوانی در اصل ان مرقوم است  
کباب اسمی گوشت باتش پرشته و اختلاف خواص ان بحسب اختلاف کوم و بهترین آن گوشت با  
لطیف است که در بختگی و پرستگی جمیع اجزای او یکفر باشد و ان مولد خون منین و مسن و سخن کرده و محرک باه  
و است بهر دوائی منده و مطوین و مقوی اعصار و دیر نفوذ و بعد از نفوذ وصال او با ساق و شیره او دویه  
حاره حالب اسهال مغط و رطوبی و صورت صناع و مصلحت کفین و خوردن آب بعد از آنک بنایت مفر است  
کیریت الدخان نوشادر است کیش مفر است کیش اسم فارسی حنظل است سنج  
بیطایع است کیمو نوعی از بیوتات است کباب شامی نامی است طایع است کیر گار زرونی  
اسم شیرازی خروب شامی است کیک اسم شیرازی است کیک وری اسم فارسی در لاج  
است کیک اسم ترکی فیلی است کیمو تر اسم فارسی حمام است کباب به شکافه اسم  
فارسی فاعه است کیمو تر سنج اسم فارسی قراح الحمام است کیمو تر اسم فارسی هندی  
کیر است کیمو تر اسم هندی کافور است کیمو تر اسم هندی قوتیا است کیمو تر اسم  
هندی بیج است کیمو تر اسم هندی سفین بیت قتان بنایت بقدر در عی ساق و برگش با یکا  
و گلش لاجوردی و قبه ای او قریب بجوری و پراز تخم پوست او مانند قبه تانیده لباس ترتیب میدهند و  
و خشک و لباس و رافع حرارت و باعث تهلیل عرق و جهت جرب و حله و در مصلح نافع و بخور گیاه او جهت سده  
زکام و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراثیم و التیام دهنده ان و کل او مفرج و مقوی دل  
رشته او مایل به جری دزدوران جهت زخم با سفید و تخم مایل بزروی و امس و بعضی از ان سفید و  
مایل به سبز و نوعی سیاه می باشد اول گرم و خشک و بارطوبه فیضیه و در بول و حیض و عرق و شیر و محلول  
و طین طبع و جهت قروح کرده و منانه و در بومست کوفه زنی نیم مثقال جهت در امعاء با غسل جهت در ک  
و بانگ نفل و غسل جهت تحریک بام مایوسین مجرب دانسته اند و بوداده او قاطع و جهت نفس الهی و در





و شکر نبات سمن بدن و خصوصاً چون بعد از آن شیرینی که در و ناز جیل طبع یافته باشد نبوشند و از اسرار مجرب  
 شمرده اند و طلای و چینه کلفت و شش درم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و گاو و چینه  
 و حک و با سر که چینه بین و برص و با عا به چینه شش شدن و کمال احتمال و چینه ایتم در دوا امراض چشم و با دویه  
 مناسب چینه اکثر زخمهای حاره و بارده موثر و مضر سفلی و مصلحتش اغشون و قدر شربت از نیکو رهم تا بخور ارم  
 و بیش در غده و غیر آن صمغ عربی و در تلین و فکله تخم کدو است کثیر الشعر بسیار شانت کثیر  
 المنطقه خطیت کثیر الردس تصفیه است کثیر الورق حسل است کثیر حمار النخل است  
 کشاه نبر الجرجیر است کثیر الاضلاع سان الحمل است کشاه بلغت بربری جوز ارقم است  
 کچور اسم هندی زرباد است کچم و کچب حصوم است کجلا اسم هندی در اقی است کچل  
 اسم هندی بوره ازنی است کچکان اسم هندی غوره است کچوار اسم هندی اطمین است  
 کچوا اسم هندی صفحات است کچت کن اسم هندی بنجه است کچر اسم فارسی حصا است  
 کجی اسم ترکی منور است کچه مای اسم دمی و لغین است کحل اسم سرمد است  
 و هر چه مانند سرمد چشم کشند کحل اصفهانی و سلیمانی کحل حلا و انده است کحل السودان  
 شینج است کحل فارسی و کحل کرمانی از نروت است کحلا و کجلا اسم عربی انواع  
 ابرضا است و سان التور و خواص و لیسان را نیز مانند کحل خواند حضرت است کدو و اسم  
 فارسی قرع است کدیر اسم هندی حمار است الکاف مع الیاء و غیره کرفس  
 اتام میانه قسم جلی صحرای فطر اسالیون است و مذکور شد و جلی غیر صحرایی را بخش بنید بریره است  
 و بخش باریکتر از بستانی و قسم خطی را کزنس بیور و شرقی و کزنس عظیم مانند ساقس نجون و دراز و نرم  
 بایل سکر و برکش و ریض و جبراد مثل شبت و بخش ترب بکل در طم که تخم کافیه باشد سیاه و مصمت و با  
 عطر و وقار اسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تنه و بخش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از  
 بستانی و کزنس برابر که ریض می باشد هر چه قریب زمین است سختی بطرف برون و با اندک رطوبت  
 و تنه ای اندکی و خوشبو بایل بزدی و ساقش با صلابت و بخش سست و شبیه به تخم کلم و سیاه و تند و  
 او مانند شیر خطی و در سنگس لاجها و بستانها میروید و در افعال شبیه فطر اسالیون و در عرق و چینه عرق  
 و تنه بانی و حصول او در اسقا و ایندین موثر است و کزنس جامی و کزنس مای و در میان آب و در کنار آن  
 و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام است کزنس بانی را برکش بایل بنده و بر شبیه به کزنس بنده و از عطای کزنس  
 حرا و است و بخش تر از سایر اقسام و تنه رنگ و تند و با عطر و در مقدار قریب اسالیون و در

است و بخش بزرگ و سیاه و قویترین اجزاء است و بعد از آن تخم در اول دویم گرم و خشک و نهایت منفعت شده  
 جگر و سبزه و مدربول و حیض و نفی کرده و مثانه و از قوت او در اخراج ضیق و مصلح براح و نفخ و مهبی و حرک باه و  
 اشتها و قی و در افح حدت ادریه و مصادن عمل مسهل و رافع سبج و جهت برود ضیق النفس و فواق و برود و حشا  
 و در دیلو و در کین و خصیه و لرز بلغمی و عرق انس و تشنگی بلغمی و منفص و کراهتن سنگ مثانه سفید و آب و اگر که با  
 انار و شکر بچرخانند جهت سموم مشرب به نافع و خوردن کزنس قبل از گزیدن محرق و هروام و بیکستور بعد از آن سبب  
 سرعت تاثیر آن میگردد و در افح ضرر خوردن مردار سنگ و انشال است و ضماد او محلل ادرام و با آرد جو جهت ورم  
 چشم و طایعی عصاره او را با کهنه باروغ گل و سرکه جهت جرب و حکم جرب دانسته اند و بیکستور با کوه گرد  
 و بوره سرخ بنایت نافع است و با نوشادر و عمل جهت تالیل و رفع آثار نافع و بربک او با عمل برورده با  
 مقوی مده و مسکن غشای است و بروه آن و سرکه موافق خوردن و مقوی اشتها و منفعت سده و محرک تسهال  
 است و مضر عوامل و مضره و جهت تحریک باه ایشان و محرک صرع مصر و عین و مغنیه شیر و باوش صرع و خفت  
 عقل این بخور تازه او فاع است و مصلحتش میسون و قدر ترشش اینج او، مطبوخات پیچرنگو و عصاره او تا  
 پانزده درهم و از جرم آن سه درهم است و تخم کزنسستانی در قیض توثر از سایر اجزاء و جاذبه فصول میده و  
 رحم و باضم غدا در سایر منافع مانند سرخ او مضر و بیه و مصلحتش حما و گویند تخم کاسنی است و مورت سبج و مصلح  
 آن کثیر او قدر ترشش بکدرم و در شش ناخواه و زبیره است و چون در هر طلی از آب انگور بکتهقال تخم کزنس  
 سستانی با فطر اسالیون کوبیده اضافه کنند و بیکستور در هر طلی شراب نیم مثقال مخلوط کرده بود از سه ماه است که  
 جهت تقویت موده و تحریک اشتها و عسر البول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال ناخواه و بکتهقال شکر  
 تناول کنند جهت تقویت موده و براح جرب است اگر هم بفاوسی تاک در زرد و ما و نامند سستانی و بربیه  
 میباشد و بری نمردار را انگور سیاه و زبیره و با عفو صفت و شراب و قابض و سیاه میباشد  
 و بری بی غمرا در کلک بن و لوزر گویند و شاخ تازه اقلام زرزالف الکرم و عیالنج نامند و آن در اخرویم  
 سرد و خشک و بهترین اجزاء است و بعد از آن بربک و عصاره آن مقوی موده و حار و مانعی و فاع  
 قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و تقطیع نفیس و مدربول و جهت قه و اما و اسهال صفراوی نافع است  
 خواه نبوشند و خواه حقه کنند و شربت او که آب او با قه و هروام او زنده جهت تحریک اشتها و رافع صفرا و خمار و اضم  
 رقیق موده و خفقان صفراوی و عقیان و اسهال نافع و کاه است که بسبب قه جالبه باعث اطلاق سود و اشته  
 عیالنج نافع و خمارات بد نافع و منفعت باه و است و مضر سرفه و مصلح آن عمل و ضماد بر کین عیالنج جهت  
 درد سرد و اتید و ورم حاره مده و سایر اعضا و التهاب او را مضمود با آرد جو جهت اسهال با رکیب



و در نبضات و با سفیدی تخم مرغ به جهت سوختگی آتش سفید است و تخم او در دویم خشک و پستی و کشنده گرم سده و  
 طلایی آن رافع نمیشود و کلفت و در شترش و انتقال است و کلمه بری در شکل و پستی و پستانی و سفید تر از آن و  
 و باز غنی و تخم شنبیه بعلفضل سفید و بسیار گرم و خشک و بسیار جالی و محلل پنج و تخم او بقدر و در هم رانیم  
 انی و تخم شنبیه نبات محک باه است و کلمه جری برگ در از و سرخ شنبیه به برگ زرا و در حرج است و تخم شنبیه  
 و با تخم و خور و آن جای نیست و در وضادات محله مستقل است و دو انتقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار  
 مثر است کراث نفارسی کند نامند و با صفهان تره و بدیلی کور نامند بری و پستانی می باشد و پستانی  
 او را بنطی نامند و آن اقسام است آنچه بر کشتن یا یکتر و در تمام سال موجود است کراث النقیل و کراث المایده  
 گویند و آنچه در آن زمستان و اول بهار هم میرسد شنبیه به پیاز و قبه و پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق  
 آن مراد کراث النقیل است در سیم گرم و در دویم خشک و خور و در دیم از غذا مانع ترش شدن طعام و مبلغم طبع  
 و در حین مطف و بهی و رافع و توابع و مفتوح سده و جگر و تقوی کمر و قوه قاضیه و هاضمه و منقی و مقصیه و در کشتن  
 بقدر سه انتقال و نیم قاطع خون و با سیر و محک باه و با عمل جهت جمع امراض بارده در طبع سینه و با با  
 الفل جهت سهوم نافع و مطبوخ او با جبهه ربه و در دوسینه سفید و عصاره خشک کرده و از سهول خون و  
 سیر که پرورده و مفتوح سده و جگر و سیر و رافع و توابع و محمول برگ گویند او به تنهار و با او دیم مناسب  
 مخفف رطوبات رحم و مانع از لاق جنین و مطبوس و طبع او که سرکه و آب نمک باشد جهت انقباض فم و جم و صلابه  
 آن سفید و ضما و جهت گزیدن هوام و انفی و با ساق جهت شری و ثانیل و با نمک جهت جلیشه و طلا و مطبوخ او  
 جهت بوا سیر و نظرات و بار و غن کل و سرکه که کهنه جهت در و گشتن و دوی و طبع او با گند و بوسه که  
 جهت قطع نفوذ الدم و رعان سفید و چون گند نار و و بار جهت نفشارند و جرم او را و و بار و آب سده و بی نامند  
 و با طعمه استعمال کنند و رفع غلظه آن میکنند و باعث لذت الطعمه و دوات اقسام کراث از میاز و برضمت  
 و نفاخ و سفید و دندان و مفرخ و حار و مفر و محرق خون و مورت تاریکی چشم و مصلحت کشنده و کاسنی است  
 و تخم او را نزد دویم گرم و خشک و بهی و شراب نبات محک باه و دو انتقال از تخم او در قطع نفوذ الدم و سینه  
 سده و کلمه جگر و محک شنبیه و تقوی کرده و شانه و امراض بارده آن بوداده او با نهانهای و حرف با بی قاطع  
 اسهال فم و در حیر و محلل ریح امعا و ضما و آن جهت گزیدن انفی و کلفت و آثار و در دوی بارده و بخور او  
 جهت بوا سیر و با سیر و نظرات و خور کردن جهت در و دندان و اخراج گرم آن مورت و چون گویند او را و در  
 در سده که برین ندرت تری سرکه میکنند و مضریه و مصلحت عمل و در تقویه باه تخم کراث شامی تویت و کراث  
 بری شنبیه بسیار است و بسیار قند و مصلحت و نبات در بول و حین و محمول و با جاذب جنین و عصاره

او مورت اسهال و کمویت و قیراط از تخم او باشد که چندان در دواست که نافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق  
 فاروق و جهت که چون بواسیر تو تیر از تخم سدری قلم و ضادان رافع برص و ثانیل و مغر و افغان است و شش  
 بری که در دواست و برکش بسیار میباشد و با حادت و بسیار ملطف و جهت در دواست و اما خوشبو کردن  
 دمان قوی از اثر است که اثرش دفع اول و تخفیف ثانی است و در وقت که است برکش در از و بار یک و  
 و شاهرخ از زرد و شیر و در بلاد و بسیار است و عشب الصباغ نامند و شیر او در اطعمه رافع جذام و البته اند  
 که سسته اسم تخم از حلا است و فجار سی که دوا دانه نامند و بوی حب القبر گویند و آن دانه است و در قریب  
 بقدر بخودی و تیره رنگ نایل به سبزه و تلخی و فندی و غیره ماکول است و در اول گرم و در دویم خشک و در بول ملین  
 طبع و در قی سینه شش با تریاق و جالی و ملطف و با طبع معتدل سرد و آرد او که بعد از خیساییدن و مقشر کردن  
 میل آورده باشد سهل و محرک با هر دوین و با سر که رافع غر البول و جرب کرده او بار و غن گویند و بوی غیر  
 و با عسل و در دکان مسمن بدن و ملطف و با عسل جهت سرد و بوی و در جرم و غر النفس و با سر که جهت بر تان و  
 سپر زناغ و ضداد او جاذب خون نظا هر حلا است و جهت بر شکستگی اعصاب و سفت و شقاق و بار فارس  
 و تحلیض ضلایات و قروح غلیظه و ساعیه و التام جراحات عمیق و باز آوند و حرج جهت در یابیدن گوشت  
 بن دندان و با سر که و استخیق جهت که زید و سگد یوانه رافی و گزیدن انسان سگد یوانه گزیده و با آب و  
 و تخم خیزه جهت برص و باز جهت بزرگ کردن غصه و مؤثر و در سنج کردن رخساره و تیر از بسیار ادویه است  
 و موله خلط فاسد و زیاد و او در قروح و بواسیر و اسهال و کمویت و مصلحت کباب کل را منی و در وقت شش ماه و دهم  
 است که رویا که گیمیت که بعد از نیم شب کردن مرغ و استمال آن بالمش برشته کنه جهت ترا ضیق و  
 معده حار و تقویت بدن سفید و مضر حده ضعیف و مصلحت منقح است که رویا فجارسی زیره کرمانی و روی  
 سیاه زیره و ترما و گویند از زیره و از تر و مایل زردی و با حادت و تلخی است و بستانی او بقدر درعی و پوش  
 مانند سیب و گلش سفید و خشک و تیر و بزرگ و نجه او ماکول و بری او و فرمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد  
 و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد و از آن و در اول خشک و ضعیف تر فرمانا است و تحلیض  
 رافع و ملطف و قاضی و مصلح ادویه فغاغ و در بول و حوض و غرق و شیر و باضم و مانع صدور و جارات بدماغ و محرک  
 ارفع و استسها و مانع نجه و ترش شدن غذا و معده و جهت اخراج حب القرح و گرم معده و دفعان بار و صق  
 و نفس و ریا که در دمانه و در دواست و مضر و تقویت بدن و زبرد کردن آن و تحلیض بلغم و گزیدن مغرب و درین  
 آن بقدر سسته در هم بار و غن و تیر که بقدر که یقود باشد تا بقیه جهت اول است و مستطاب و جسته و در سر که برورده او  
 و میر و درین است و در وقت شش تا پنجم در مضر و در مصلحت غسل و مضر و مضر کرده و در صحت آن کثیر و بولش زیاد

فرمان است و زیره و انیسون که در کف بفرسی کلنگ و برنگی در نامه گوشت او در دویم گرم و خشک و منقح سرد  
 و متوی بدن و محلل قویج و در پشم و موله خط غلط است و مصلح او است که یک و روز بعد از قیج با سر که در و غنای  
 است همانند و چینه دان و حالبس اسهال دهر اسس گوید که دو و سه اشک است میده او با آب خمر مطبوخ چته در  
 کرده و مثانه مجرب است و سر گین و ارفع کلفت و خون و مسکن نفوس و مغز سرد و چته شکوری و بازید الهج و سر گین و سر سحر  
 و شکر چته باض چشم و با آب حله چته تحلیل او را دم و موی سفید او چته بواسیر نافع و مسوطه زهره او با آب خمر  
 سه روز یا آب فروز خوش است و سه روز یا یک هفته رفع لقوه میکند و مجرب است و استه اند و بشرطیکه در آن ایام  
 در من کردگان یا شانه و بانه و بر دست می نگاه کنند و احتیال آن چته نزد آب و شکر گری و ناخن و انرا بله  
 و طلا، آن چته برص و جرب قرح قوی الاثر است و مسوطه زهره و دماغ او از هر یک یک کثیره ادا بار و غن زینق را در این  
 و سفیدی است و سر و ریش است بشکر که در دو و تقویت حافظه و عیال و استامیدن پیه او با سر که مصلح چشم و سرم برز  
 نیا تیه و شتر است که در آن حیوانیت از جایش زبر که در پوست از سیاه و چین دارد و غایبه صلا تیه و تلخ  
 او منخر در یکد و شکل کلفتد و در روی بینی او بسته و صورتش بخوبی است شبیه است و بخور تلخ او چته بواسیر  
 و عسر زلات و گزینیدن هوام نافع و استامیدن آب از طر فی که از تلخ آن ساخته باشد چته رفع بواسیر مفید  
 و طلا کردن پیه امور ت هبات است که در شش شکیه در دو دها حیوانات را شامل است و بهترین اواز  
 گو سفند و نیز جوان است بعضی او را سرد و خشک و جمعی گرم تر دانسته اند کثیر غذا و دیر پشم و ارفع تفن غذا در موده  
 است و موله خط غلط و مورت بلادت و سکه و صرع و تاریکی چشم و مصلح آن مهر انجمن و سر که در او دویه حاره  
 نیم شبواست که گریه یلین بحیثیت شبیه سیل رومی و از آن سسرن تر و در جمیع افعال مانند عاقر  
 است و از چته نزد بعضی اسم عاقر و قواست نه دوا می دیگر و نزد بعضی فاوانا است که گرم است و نهانی بخن  
 اصغر است و نزد بعضی را در از آن زعفرانست و نزد برخی مایران و نزد جمعی عروق الصفراست که گند اسم فارسی  
 سنگیت شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از ازل است و بعضی چنین دیگر دانسته اند که روان و غن  
 که بخت زبر که در دای و دراز و در طبع مانند عصفور است که هر آنه نذر و ت مناست که گرم اسم منقر  
 است که سفت اسم قطن است که گیس و در کاش انجوانت که گمان اسم فارسی چند  
 قواست که روی می بری و فارسی و روی و جلی فرمانا است که کاش روی را حسن است که کاش  
 الکام کاش بری است که کاش البقول و کاش الایده کاش بستانی است که کاش  
 رومی است که آخر قواست که در طبرستان صغیر می نامند و بر شش مانند کرفس بستانی است که کاش  
 غیر است صغیرانی و جلی و ماق و فی فطر اسامیون است که هر نه سیفا و کر همه شاکه فاشر است



کرمه سودا فاسرستین است که در ملین نوی از سیاه پوست کرمه است که در کرب الی و نیز در است کرمه است  
 نبطی کربستانی است که در لون قطور یون است که در کوشش و غنم و نیز در است که در کرب الی و نیز در است  
 واکار و مذکور شد که در میر قنار الحار است و نیز در بعضی قنار الکبر که در حاض است که در و پانج که در ناک است  
 کراش عنبه تنگاب است که در جنوب بستانی است که در جره داس بنبه تنگاب نبل است  
 کرمه اسم هندی بنیان است که در اکوست اسم هندی قطنی است که در افما اسم هندی  
 قصبه اندریره است که در بنور این اسم هندی کندش است که در اکلا اسم هندی کرسنه است  
 کرمه اسم هندی صفرا است که در سوه اسم هندی شست است که در الهه هندی خیار شبر است  
 کرمه هندی بنیان است که در اسم هندی قطور یون و تین است که در کرمه اسم هندی بنیان است که در کرمه  
 اسم ترکی سفید است که در چک اسم ترکی خرس است که در کرم اسم ترکی صفرا است که در کرم  
 اسم ترکی و دل است که در کرم اسم ترکی سام ابر است که در کرم اسم فارسی حر است که در کرم  
 شتاب به حاجب است که در زمین خراطین است که در کرم اسم ترکی کرمه است که در کرمه اسم ترکی کرمه  
 و شتی طهر است که در اسمیغبار الرحی است که در کرمه اسم ترکی کرمه است که در کرمه اسم ترکی کرمه  
 کرمه اسم فارسی لب است که در حل اسم تنگاب بنور است که در کرمه اسم تنگاب بنور است که در کرمه  
 است که در کرم اسم وین شتر النوب است که در کرمه اسم فارسی کرمه است که در کرمه اسم فارسی کرمه  
 ریزه تر و مایل بر روی و شش که در کرمه اسم فارسی کرمه است که در کرمه اسم فارسی کرمه  
 و بری و بستانی او مرکب القوی نیز و القوی اسودی و ششکی آن در و است که در کرمه اسم فارسی کرمه  
 تازه او را با اندک حدقه و قاطع باه و غوره و سی و شش از آب و شسته و هفت منقار او با شکر مستی و منوم و پانج  
 و صوم بخار بدماغ خصوصاً با سر که در حلق و جرم او مسکن صفرا و التهاب مده و ششکی و حاجبش و رافع از لاق مده  
 و تولید ابر بر آن باعث سرعت ولاده و صفرا و او مانع انصباب هواد و حار و باد سرخ و بان آن خشک جهت قروح  
 و جرب و سلق و رده و بشیر و خزان جهت مزاج چشم و با آرد و محلول خنایر و او را مبله و با آرد با قلی را در غ  
 و انشال آن و قطرات او در چشم جهت مزاج و بر روی زخمی چشم و جرب و جرب و جرب و جرب و جرب و جرب و جرب  
 و بار و غنم و کرمه و طلا کنند جهت سرطان محرق متفرق و غیر متفرق جرب است و مضطرب آب او جهت جرب و جرب  
 و حوز شش زبان نافع و قدر ترشش یعنی از آب و تار و قیر و بدشش که در کرمه اسم فارسی کرمه است که در کرمه  
 سود و در سیرم خشک و مقوی و مفسر حرج و مقوی دل و مانع صوم و بخار بدماغ و حاجبش و سعال و مده و جرب  
 و او جهت ریح و صفرا و سواس حار و خمار و در کرمه اسم فارسی کرمه است که در کرمه اسم فارسی کرمه

در نه اروغ و با پیچیده مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون و ضداد و با غسل و روغن ریتون جهت تسری و تازان  
 و امثال این در دروازه قاطع براحات و تسری که از ترتیب دهند جهت صدور و در روغن سستی شراب مانع و منف  
 او در سر که خیساییده باشد همین خاصیت دارد و خاییدن و روانی بوی شراب و سرعت سستی است و منف صاحب  
 ر بود ضیق النفس و مسکن نمودن و قفل حیض و زیادتی او و مورت نسبان و احتلاط دهن و مصلحت ششم نیم شربت و شراب  
 و کنجبین سفر جلی و قدر شربت از پنجه رهم تا یک پخته و بد نشستم که از خوشخاش کز آب گلیین شنبلی است  
 که بر درخت کز و سایر اشجار نشیند و مانند ترنجبین منفه میگرد و در هر چار درخت مید حاصل شود و الطف و آنچه  
 از درخت کز و بلوط بهر باقوت قابضه میباشد و بهترین و سفید و صاف است و مخلوط برگ نباشد در اول گرم  
 و در خشکی مستدل و مقوی لات غذا و نفس باقوت مسهل و صاف کننده و جالی و جهت خست و ضیق النفس جاد و  
 در بایع غلیظ و مانع و مانع و نولات مانع و قدر شربت با این رطل است کز برهه النقلب سم آن بر بطن  
 گردان اسم فارسی باد پیچیده صحرایی است و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد که زانچ بجم دکان  
 اسم درخت کز است کز اسم فارسی طراف است کز برهه البرر بسیار است کز برهه  
 الحام شاترن کز ر موشان بنبه اسان بجم کز ک و د است کز برهه اسم و بلی  
 انچه است کز اسم فارسی خراست کز و کف اسم فارسی غریب است الکاف مع الین و قه  
 کسول ابن سینا گویند که آن غریب بقدر انکشتی و در رنگ و شکل شبیه بخراست و درخت او در  
 روم میباشد و در خشک بسیار قابض و یکد نیم او و قطع اسهال و در بر آن در روغن زرد الم جراحات بید  
 است سیلا و سیله اسم بلی است جوی است شبیه بر و تا سیاهی و سرخ در و عا لب مانده صمغ با پیچیده  
 است و تخش شبیه بخرشتاد و گویند پوست درختی است شبیه بپنجه سیاه و دریم گرم و در اول خشک و مقوی  
 سده و مفتوح سده بگرد و دریم و در بول و فیض و جالی تان و در زرد کردن بدن بهتر از اندر را و دیگر گفته  
 رنگ زرد و زرد کرم معده و سنون و جهت دندان و در آن مفید و مفید و اما با و مصلحت کثیر اقدر  
 شربت پنجه رهم است کین اسم روغنیت الزجاج است کسوس خشخاش زبدیت  
 کب جرم و قفل حیوانات است که افشرد و روغن آنرا گرفته باشند کس با قلی خشک است و نه بعضی  
 اسم فارسی کرسنه است سیفون و لبوب است کس از ان العراست کسیر زرد  
 خشک است کسفره کز برهه است کب اسم ابن عرب است کسمه خراطابونست کسفره  
 اسم هندی خشک کب اسم هندی زراحت است کسمه اسم هندی عصفور است کسفره  
 برگشت اسم فارسی نباتیت مانند نسبان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن پیچیده و میباشد و کس کب عدد

کاف مع الین و قه

[illegible]

و گلشن زرد و بسیار براق و با عطریه بخشش بقدر زیتونی و با شعله و در اول با هر میوه و در طبع و خواص مانند  
 گفت الصبیح و زیتون و میوه و در و را و چینه و قرح و خنبه و با عسل چینه تالیل میوه است گفت اوم  
 نباتت قهوه و در میوه و بخشش مستدیر و قهوه و برگ مور و بخشش نایلین سیاهی و زردی و در و نش سرنخ و  
 بخشش از تخم کافه با رنگ و با تانگی است و نیز بعضی گیاه سسره است در اول گرم و خشک و در اف حقا  
 و محمل ریل و مقوی و چکر و در افعال قایم مقام همین سسره است و قدر شترش کمشتال گفت الا احم  
 و گفت الحدید و نرگوند و زرد و بعضی و درخت چنگشت و زرد و بعضی رخ سنبیل و میوه است و زرد و بعضی که به بعضی است  
 و زرد و بعضی خضی الکلب گفت عایشه اصابع سقر است و زرد و بعضی جریبیر است گفت القاب قاطری  
 است گفت الشربخبر النیل است و گفت الایبیر گویند و بنه مهر است و قدر بون است گفت  
 و سبع گفت الصبیح است و زرد و بعضی کلب است گفت الکلب بد استکان گفت الاسد عطینا  
 است گفت مریم اصابع صفر است و در عراق شجره را باین اسم نامند و در مغرب بیضا قلون را  
 گفت الذنب و کن الارض خطیانا است کفر می بوست و خلاف و شکونه و زیتون را است  
 و اصل شکونه نازه سبی طلع و خشک آن سبی بد قیق النخل و سسره است و طلع نکه و شتر و کفر با عطریه  
 قویه و چون کهنه گرد سسره میشود و قوتش زایل میگردد و در آخر دویم با حرارت کمی و برودت زیاد  
 و در انتقال از سفوف اوقاطع اسهال و طبع او قاضی و غیر طلع نیکو فیه او را چون یا کبر طلع و نیم اب بختنا  
 تا نصف رسد و با وزن آن شکر بقوام آن نیکو فیه در و مثانه و کرده و صفت اشتا و صفت و من الصباب  
 مراد میده و در جم فیه و سسره کفری مقوی است و اکله و رافع قرح و خنبه و بدستور زرد و آن همین اثر دارد  
 و ضماد و مقوی مده و مفصل و قاطع اسهال و با سوسم و در اینج رافع جرب است شتر طلع که در روزی که با آن  
 و غبار طلع یا زرنی که کفرش در و هم رسد و جمیع افعال قویه تر کشتن خرا و نباتت مقوی مده و رافع زرد  
 الدم و سح و زرد و خفه و اسهال است و عرق کفری که بطریق کلاب گیرند با عطریه و قاضی و مقوی مده  
 و رافع اسهال و طریبی و سح است و در و غن کفری که بعد از رسیدن طلع نیکوب کرده با مسادی آن و غن زیتون  
 سه چهار روز حرکات داده صاف کننده و در خشک و قاضی و هال سسره عرق و رافع قرح اما در در سحر و مقوی  
 زرنی و مانع سقوط است و کفر با الخاصیت و رافع فساد و در غنها و مقوی فعل است کفر الیه و در قهر الیه و در  
 است گفت دریا اسم فارسی زید البه است گفته سسره اسم فارسی زید الخاس است گفتار  
 اسم ضعیف است گفت شیشه مستحقو نیا است گفت اسم فارسی زید است کفر می  
 اسم هندی قمار است کفر می که اسم هندی نیل و در کلکوبات اسم هندی و جان است

**کلنگ** اسم ترکی فتح است **کلیک** اودی اسم ترکی صغیر است **کلکو** اسم تاجان  
 لبلاب کبیر است **کلج** اسم فارسی چویر است **الکاف** مع اللام و غیره **کلز** اسم چوبی است  
 که از بند آرد و فعل منشا از او آید و لهذا اورا منشا مندی نامند **کلیمه** بفارسی کرده نامند و باصفهائی  
 قنوه و تبرکی لوکرک نامند بطی العظم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و متوی کرده و کمر است و بهترین از حیوان  
 جوان فربه و صفتش اودی به چاره و ابکاره و سرکه است و پیه اولین اورا مصلبه **کلب** بری و بحری میباشد  
 بری را بری ابن اوی و بفارسی شمال و تبرکی شمال نامند و آن گاوی با سگ ابلی جمع میشود و تولد واقع  
 میگردد و سگ ابلی دو قسم است یکی بحری و دیگری نهری است و از بفارسی خرمان گویند چه در شکل شبیه  
 سحر میباشد و بری **کلب** یا نهی نامند و چند از این قسم حاصل میشود و سگ ابلی اصناف است و مجموع آن در آخر دوم  
 گرم و خشک و بجهت روزه او گرم تر و چون او را با اودی و نه خوشبوخته و نه لمانید چته خدام مجرب دانسته اند  
 و جهت خون و مانع لیا قوی الاثر است و نیز مایه او بقدر رانج سهرم و کلف و شیر او که از زائیدن اول باشد  
 این اثر دارد و قطور او را رفع حرقة البول و مایه خشم است و چون پیچیده میشود و او را تمامه طبع دهند بحدیکه با آب  
 یکسان شود و نود و منقال گندم را با آب آن بچوشانند تا جیس آب را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را  
 در آب جایی تاریکی بآن گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غده ای دیگر بآن  
 مخلوط نمایند باعث حمل گردد و از جربات است خصوصاً چون سته قطع مرغ پرورده و در سه روز مرغ خورده شود  
 و در فربه کردن بدن مجرب است و مکیدن بجهت سگستان مرغ را رفع انعقاد شیر و در رستان است و در استخوان  
 و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر او جهت سگداری  
 گزیده نهایت موثر است و ضما و خاکستر او جهت بواسیر و شقاق و جلد زخمها را که نه و با سکه جهت سگ گزیده نافع  
 است و طلائی بهره او مانع رویانیدن سوزیاده چشم و بول او را رفع نایل و آشنامیدن آن مانع حمل و پیه او جهت  
 خازیر میفید و مرغ و نفوخ و ضما و سیرکین خشک و جهت خفاق مجرب است خصوصاً چون تعلیف با استخوان فقط  
 و آشنامیدن خون خشک کرده او تا بقدر پنجدرهم و پستور سیرکین خشک و جهت اسهال دموی و در و سیرکین  
 آن جهت زخمهای کهنه و تحلیل اورا متوی الاثر است و تعلیق دندان او که پیش قیاب گویند مانع فرغ خواب و حرف زدن  
 در حالت نوم و رانج یرقان است و چون باب او را با آب گریه موسی انسان بخور کرده و هر دو روز در خانه دفن کنند  
 باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن ذکریا فرموده اند که چون تقصیر سگ را خشک کرده بر آن پاشند  
 نهایت مدین جماع است **کلبی** در سوم گرم و خشک و در خواص مانند ابلی است **کلب** قسم بحری  
 سگ ابلی است و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دندان و کثیر الوجود است و پوست او را

طرف لفظی کنند و گفته اند از زهره او سم قابل است و علی بن ابی طالب و جالینوس فرموده اند که احتمال  
 اوران بیاض است و یونس گوید که شش تازه او چوبه قمری بسیار سفید است کلب نهری بقدر کرب و زهر کمتر  
 از این و شبیه بدق و پوست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله کرب است و در روخانه ای می باشد خصوصاً  
 در رود مسکا و در او کثیر الوجود است و در تنگاب او را سنگ نامند و زنده از او حاصل میشود و حقیر مشاهده کرده که در  
 صیادی چند از آن قطع کرده بود و بعد از جوش اندن و آب آن را کشیده و بدو گاه خشک کردن رنگ دیوئی از آن بر  
 شده و نوعی از استیلا در آن معلوم گردید و خواص افحال کلب نهری قریب کلب ابلهیت کلب لار ابلهیت کلب  
 نهری است کلب کلب که یوان است کلبس کلب اول اسم جنس اجسام سوخته است که بجای سفیدیه  
 رسیده و اجزای او سبب اشتقاق از هم بریزد و مثل پوست و تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق  
 آن در او اطباء اینک است و او را خردن و زهر نماند و جالینوس اسم کلب را مخصوص پوست تخم مرغ و آبک است  
 است نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلبس البیض است که پوست تخم مرغ را کمر بسته بود  
 از اگر تیره در کوزه گل اندوده کرده چند روز در کوزه گرمی بگذارد تا سفید شود و بهترین معدنی است که سنگ خام  
 و سنگ زبر را صلیب با بیل او رند و آب ندیده آن در اخرا دل گرم دور آخر و نیم خشک تا بخت روز قوت اشتقاق  
 باقیست و بعد از آن مسخن بسیار و مویاد و مدت بعد می برود و زهرین در بدن مقدی فعل آنک است و قفل معض  
 و برگ ششها و ران بوی درست و زهر غلک سرخ و آرد عاقل و قویای منقول و کلب سرخ ساینده ران جرات  
 فوره است و آبک شسته نایل با عدال و قاطع نرف الدم و مکر نفون کردن و فیکه را سفیدی تخم مرغ انوره  
 و آبک غیر منقول غشیه در بینی گذاشتن در قطع عاف مجرب است و ضداد او قوی اعضا و عاقل اسهال و جبهه  
 سوختگی تش و منع او را رعن و با پیله خوک جهت کشودن دل و ورم صلب روغن زیتون که در آن آبک را جوشانند  
 باشد جهت منع نزلات و برودت و هر قوی سفید است و کلب البیض و حبس خون جراحات قویتر و جهت جرب که  
 در و یانیدن گوشت زخمها و جرب کسر اعضا مجرب و زهر جبهه او قاطع خون حبس است و کلب جرب چون او را با مثل آن  
 نمک و بوی آن طریقی ساینده تا نه مقابل او سر که سفید کرده پس تقطیر کنند و قطره که کرب است را سفید میکند بسیار  
 سفیدی سازد و خوردن آبک کشنده است بدو رنده و عسل بول و غش اسهال و مویالی که در آبک را  
 مکر ریخته باشد هر چه آن آب طبع نمایند کشنده است و راندن زانی و از اسهال کشنده است کفاح فنت سربا  
 است و کلب نهدی گوید که زهر امل مغرب نباتیت برکشش شبیه پیر که خست سبب قاطع و ران نرف الدم  
 و اسهال و کوبه گزیدن انفی و سوط او چوبه ران سفید شش بسیار گرم و در رعن و ران مغر است و از قوی  
 او ظاهر میشود که اندر و طالع پس باشد و در اینجا قهر می نموده که مانند اسهال بی برگ است و در اینجا بیان



نموده که بر شش فلک بر کسب است بنیت مصرع عبارت از اشتقاق است کلماتی اسم اشتقاق است کلمه  
 اسن است کلماتی که است کلمه کرون بر جبر است کلماتی سفید و کلمات پنبه اسم فارسی  
 غراب لغت است کلماتی سبزه اسم فارسی غراب کبیر و شراب الزرع است کلمه سبزه اسم فارسی  
 اذرب است کل عقرب با صفتی اسم بیاریون است کل عاشقان بنفقه خراسانی زربین  
 است و بنفقه تیریزی جام است کلماتی بنفقه کبان و دوع است کل کافشه بنفقه اصفهان  
 است کل مشکلی اسم فارسی نرین است کل اقاب برت اسم فارسی با ذربون است  
 کل نار اسم فارسی بنار کل گندم اسم فارسی جوز گندم است کل مشک فارسی خرازا  
 کل کبیرات اسم فارسی چین است کل بخارا طین الاحمر است کل خوردنی طین الاحمر  
 است کل خافقم اول اسم فارسی نافیه است کل خوشطر اسم فارسی نجیب است  
 کلسرخ ورد احمر است کل رعنا و رداحات است کل قرقل اسم فارسی زهره  
 است کلمه اسم فارسی کونب است و کلمه رومی تسطار نامند کلمات اسم فارسی کرکی است  
 مار الود است کلک اسم ویدی لیک است کلمات اسم ویدی لون الکبیر است کلمات و جی  
 اسم هندی بنفقه است کلمه اسم هندی بطن زقی است کلمات اسم هندی کبد است  
 کل خیر و اسم هندی بنازی است کلمه اسم هندی کبد است کلمات اسم هندی  
 خونجان است کلمه اسم هندی حب الفات است کلمات اسم فارسی کرم نامند از سفید اب  
 و کت ترتیب میرند بنفقه صفای بشره و سرخی رخا مستقل زمان است کلمه اسم فارسی  
 حریت کما سیر صنع کوشش کوهی است بنفقه بجا بشیر گویند اسم هندی جاشیر است و آخر سیر  
 گرم و مشک و در بول و حیف و حیف و محفل صلابات و سهیل و آب و رافع استقار قی و کوهی و قدر شمشیر  
 از یکد انگه تا چند رم و محفل کثیر است کلمه اسم فارسی امرود گویند بستانی و بری میباشند و بستانی  
 سنشیرین و ترش اقسام است و بهترین اقسام سنشیرین او امرود صینی و فطری است و صینی مخصوص بلاد  
 و افغان و صروج شیخ الکبیر است و فطری او در اکثر بلاد و در نظر موجود است و بهترین امرود و بلاد  
 اوزر بایجان بنجی است و امرود سنشیرین مستدل و ابل جراته و در ویم و حالبس بخارات و صروج و فطری  
 مسده و با صند و دل و رافع تشکی و خفقان و نزلات و سوزش مانند و طین طبع و با قوت قاضیه بعد از تار  
 و مسدل خون و مطلب مانع و جهت رفعت و سمیت فطر منفیه و مود فطر قوی و صانع و خلیل عربی و از زبان او

است و بهترین اقامه امرو و در ترشش لطیف ایدار رسیده است در اول سرد و در دوم خشک و قابض  
و مقوی جگر و معده و کشته می رسد حرارت خون و غلیان صفرا و دفع تشنگی و بعد از طعام سهیل بصیر و قبل  
از آن قابض و مولد خلط صلیب رسد و در معده مشایخ و مضطرب عسل و جوارشات و کند راست و نارسیده و در  
آن غلیظ و مورث تولید است و در انتقال تخم امرو و کشته کرم مده دانسته اند و شگوفه و مقوی دل و  
مفرج و قاطع نفث الدم اسهال و ضما و او جهته ورم حار شیم نفع و برگ او جهته اسهال و التیام جراحات  
و جوب و برگ سوخته او نایب نایب تو تیا و صمغ او محلل و منفعج او قویست و نوع بری قلیل الجلات و کویک  
و بی آب و با عفت و بسیار قابض و مسدوست و در خشک او جهته رو بایند گوست جراحات و سفوف  
ان جهته اسهال حار و خاکستر جوب او فاو در قطره و امثال آن و مفر عصب و در توج و مضطرب او دویه چاره  
و خوشبو و عمل است و رب امرو و قابض طبع و مقوی مسده حار کما اسم جنس است و مظهر کشتی  
و غیل و سمار و غ است و در برخی مخصوص ماکولات و مظهر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور کما  
فی طووس عربان حار و نایس و نایس و معنی صند بر الارض باشد نباتیت و در بوی شبیه بخیبر و در  
طعم تنه با اندک قبض و تند و ساقش بند بند شود و برگش در چیدگی و تراکم در بوی از رطوبت شبیه است و بی  
صغیر که نهار شبیه بهار نامند و برگش از آن ریزه تر و یا زغیف و رطوبت چیده و شاخها را مائل بسره  
و گلش از دبار یک و تخمش از تخم کرفس و جگر و تخمش سفید و از غلیان اسهال است و در او قوتش تا  
ده سال باقی است و مولف اختیارات تصریح نموده که گلش نقش و برگش شبیه بصفت است و در شیراز  
کاس دار و نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله اشتباهات او باشد و در دوم کرم و در سوم خشک و مستهل  
از و برگ و شگوفه و تخم او است نفع سد و در بول و حقی و منقی و جالی اعصاب باطنی و سهیل بلغم غلیظ و  
استقادهای و در در مفاصل و نفوس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با تو بال النخامس و رایتیخ  
سهیل عظیم زرد آب و منقی رحم و سایر اعضا است و در او است آن با آب باران و عمل و شهد رافع  
عرق النساء و در دگر و ضما و او جهته اندمال جراحات و صلابت سیمان و با عمل جهته غله ساجیان و  
مفر ریه و مضطرب انیسون و قدر ترشش از در دوم تا سه دریم و بدش بوزن و بسیار محسوس و نصف  
آن سنج است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و مجورین استعمال کنند کما در ریوس  
عربان از خاک و ریوس است که معنی بلوط الارض باشد نباتیت طووس قریشی و در برگش ریزه و در  
اکل و رنگ تشنگی شبیه برگ بلوط و طعم آن تنه و با اندک تند و با گلش نقش و ریزه و در  
و سنگ لاجها و تخمش ریزه از انیسون و با حدوث و در مزاجات میشود و قوتش تا مذهب باقیست

و ابن ابی خالده افزین در کتاب اعتماد تصریح نموده که گاه در یوس پنج دقتیت شبیه به بلوط در اول  
 و دریم گرم و در آخر آن خشک و در بول و حیض و رانج امراض سپرز و سر زعفران و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر  
 انفعالی که مفید است به جهت بول و برقان و شکاف عضل و اخراج خین و استسقا نافع و طبع چهار دریم و آب  
 دریم روغن زیتون و یکریل که بکشت رسد و چند روز مدت کشته چته سنگ کرده و مثانه مجرب دانسته  
 اند و دریم سحوق او با جلاب یا عسل و چند روز زین در دسینه و پرو دة نواحی آن میکند و ضا و او  
 با عسل جهت قروح و زخمه و الکحال او با شراب چته غریب و با سر که چته دریم سپرز میفند و روغنی که از آب  
 نازده او با آب طبع یا از کل او ترتیب دهند چته زین بر دة بدن و ریاح موثر و شراب او که در هر یکریل آب  
 انگور و انتقال از آن ریخته باشد تا یکمقال و نیم او را در یکریل خیر کرده و در قی گذارشته باشد چته تشنج  
 و برقان و نفخ رحم و قضا و اخلاط و در اول فرج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر  
 شتر ترش دریم و مضر اما کرده است و مصلحت کثیر او بدش مثل آن سیاه یوس و ربع آن سیخه  
 زشت و نر و بعضی غافست و سیخه کمون موب از خامون یونانی و بفارسی زیره نامند بری  
 و سیخه یونانی میباشد و هر یک را اصفان مختلفه است سیاه بری و سیخه یونانی را کمون کرمانی و زرد را  
 فارسی و سیخه نامند و از زرد هر سه سبز است و در اکثر مکان میباشد و بر صفتی قویتر  
 از سیخه یونانی و صفتی بری و با سیخه یونانی نامند یعنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی و بری و زیتون ترین  
 سیخه یونانی است و قوتش تا هفت سال باقی میماند نبات او از راز با نه که اکثر دیگرش مستهیر و قبیله  
 مانند قبیله شبت است در اول سپرم گرم و خشک و بسیار لطیف و در بول و شیر و عرق و حالبس طبع و حیض  
 و تر یاق محوم و دام و محلل ریاح و نفخ و باضم و محرک و روغ و ملطف و موم غلیظه و چته عسر النفس و تخمه و منضج ریاح  
 و زین خواش کل و امثال آن و فواق رطوبی و دریم ریخی سپرز و بوداده او چته اسهال رطوبی و بسر که  
 پرورده آن که بعد از آن برشته باشند قوی القیض و زین رطوبات معده قوی الاثر است و حقه او  
 بطبع و محلل نفخ و زخمه او با روغن زیتون قانع حیض و منصف طبع او مسکن و در دندان و نزلات خصوصاً  
 با سمر و قطر او چته چشم و جرب و با سیخه یونانی تخم مرغ چته رند حار و طله او جالی بشیره و آب نشسته  
 او چته طرفه و با ملک چته نازخه و سوط او با سر که چته رعان و ضا و او با روغن زیتون چته دریم سپرز و با سر  
 با ملک چته سیاه او را م نافع و مضر زین و مصلحت کثیر او قدر شترش و دریم و بدل کرمانی سایر اقسام او  
 کمون شامی که دریا و تخم گند نار است و مداومت جرم او و عرق او و سورت لاغری و زردی و خسار  
 و زردی آب زیره را بر بدن مملو و در حین ولادت با ناله با نخا صیه و در دة العر منفع ملون قیل میکند و از

و از بجا باشد دانسته اند و شش بنهایی و که بفارسی زیره گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشوینز است  
 جهت گردیدن سوام و قطره البول و اخراج سنگ گرده و منانه و خون بخند آن بیدارل خصوصاً چون با کبر  
 استانی نبوشند و با سر که جهت فوات در کم سده و رضا و او بار و غن زیتون و غسل راق رنگ خون مرده سخت  
 جلد است و جهت درم حار انباشت منید کمون حبشی تسمی از کمون بریت شبیه بشوینز و مذکور شد  
 کمون حلوانیست کمون رومی و ارمنی گویا است کمون اسودزیره کرمانی  
 است و در بعضی بلاد شوینز را بن اسم نامند کمون هندی شوینز است کمون بنی زیره بنر  
 است کما کمون مازریون است که کام صمغ و دمنی است و بفارسی حسن الله و دمنی  
 بنان مذکور شد کما قه متبسی گویند بنه سرانی باد آور دست و بفارسی گیاهیت معروف که دوای بان  
 تعلیف میکند و حالت شیرین صمغ است که جای این اسم هندی از نوع بنش است که بهار به اسم  
 هندی تخم انجبه است که کار و سر اسم هندی مویای است که موی اسم هندی غیا تعلی است  
 که سر اسم فارسی بول است که شش اسم ترکی فقه است الکاف صمغ النون  
 و غیره که در صنفیت مخصوص بلاد بنجر و عمان و جبالین مستدر و صلب بایل بنجره او را کنند و کرسفید  
 است او را انشی گویند تازه او را که در بانها حرکت داده باشد مخرج گویند و پوستهای او که در سالین  
 یکدیگر جدا میشوند و شکر کنند نامند و اینچ غیر صفا می مانند او باشد دقاق کند و کند را نوشتن است سال  
 میباشد و شش و از آتش شعله و رنگ و در دخت او بعد و در ع و عمار و در برگ تخم او شبیه برگ  
 تخم مورد و در دویم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل ریح و حار بسیلان خون ظاهر انضار و تحبب باغی  
 و رفت الدم و مقوی دل و مده و باخمه و حافظه و محففت بلغم و با تریا قیبه و مبهی منفی و مقوی روح حیوانی و درگاه  
 و جهت خفقان و صاف کردن از او یا مصطکی جهت رطوبات دماغی و قیطان و سینه و اسهال رطوبی و نیمه  
 او با مثل آن نخواه جهت جبر و بار و غن زیتون و غسل جهت زنج بروده استخوان کفر من شده باشد و با صمغ جهت  
 رنج را بچه که به چشوم و غیر النفس سرد فزمن رطوبی در بود با غسل و شکر جهت صنف مده و ریح غلیظه و سبیلان  
 با موی زنج و صمغ جهت نقل زبان و باز ده تخم نمبر است جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز و بسیار و اکثراً  
 او جهت جلا و بصیرت و چشم و خون بخند در آن و دمه و سلاق و بیاض و جرب و حکم و طعمه جهت خصوصاً با عسل و در و را و  
 جهت قروح خفیه و سائید و قروح مقعد و ضهاد و جهت قویا و تامل و پایه مرغابی جهت جراحات و موی کشی و  
 ششاق که از سردی هوا بهر سیده باشد و با فزون جهت زنج رطبه سرد بار و غن کفجه جهت تحلیل نملیات و بار غن  
 مورد جهت ریختن موی و با عسل جهت دمنی با زنت جهت تکان عقل و با شرب جهت دره کوشش و با قویا

کاف صمغ النون

و در غن کس سرخ چپته و ارام حاره پستان و با او به محله چپته درم اختام مفید و بخور او چپته رفع و با او سر سفید  
 رطوبتی و قویا و گریز ایندن بهرام و فاییدن او چپته برزد رطوبتی و تقویت دندان و لثه نان و چون کشتن قابل او را  
 در آب خیسانده آن آب را بنوشند و مداومت بان نماید چپته رفع سیان از مجربات انشته اند و اگر او در  
 خون و ملتزم و مصدع و خوردن باعث خون و جذام و بهی سیاه و مصلحتش برنج فارسی و شکو و قدر زیاد او با شرا  
 و سر که کشنده است و قدر ترشش بنده هم و بدش مصطکی و قشار کند خشک تر از کند و رشید القبط و رفعت  
 قوی است و چپته لغت الموم نهایت موثر و مقوی سده و مانع سیلان مواد باغضار و رفع قرحه اعما مفید است  
 و ضما و اویشکم فاعل اسهال کشنده گرم معده است و دفاق کند لطیفه از کند و بفتح و حال و در افعال ضعیفتر  
 از اتم است و تخم دشت کند رافع اسهال و کموات و دقان را که دو آن باشد گرم و خشک مکن و در چشم  
 حار و مانع سیلان رطوبات بخشم و منقی قرحه و التیام دهنده است کمد شش ریخ با بایت شبیه بیکو و بر شتر  
 باین سحر و مفیدی و در شام لباس شبیه را با و میشوید و ظاهر ریخ او مایل بسپایی و در نوش مایل بر روی  
 و تند بوی و نوشش است سال با بایت در آخر سیدم گرم و خشک و با سمیت و محرق و بغم و مخزن حره السودا و  
 بغم غلیظ و محلل ریاح و منقی و در ربول و حیض و مخزن جنین مرده و قاتل زنده و مقوی هکرم معده و سر و جالی و فحاش  
 عطسه آورنده و آسانیدن و طلاء کردن چپته است و سپرز و یرقان و عرق النساء و مفاصل و طلاء او با عمل  
 چپته بهی در برص و حکم و قویا و مسوطه او باب بقدر کیکه کس چپته امراض بارده و مانعی و بار و غن نفثه چپته  
 شبکور و رصف با حره و رفع پیوشی مصروع و سکوت و بی حسی صاحب نای و ضما و او باد و وزن او فر ریخ و در غن  
 زیتون چپته ریو ایندن موی و از القلیه و از الحیه محرب و قی کردن بان چپته نفس ریو و بانج کبر و جاتیه  
 چپته ریو ایندن سنگ کرده و مثانه و تنقیه سودا مانع و روغنی که در آن جوانیده باشند چپته امراض بارده و خوشش  
 خصو صا چپته گرم آن و چپته حکم آن قوی الاثر و قدر ترشش چپته قی کردن یکد انگ تا دو و انگ و چپته سبز و یرقان  
 و امثال آن یکد انگ تا پنجه اط و اولی اجتناب شرب است و دو در هم آن کشنده بخناق و در شکم و شکلی مغصه  
 و مضر در ریه و ممر و کرب و غشی و مصلحتش کثیرا و شیر تازه و بدش چپته قی مثل او جز الهی و ثلث او فلفل و در غیر آن  
 دو وزن آن مقدوش و نصف آن شیطان است کنوش بلقیه طبرستان گرم کیز زور است و برتری  
 اگر کین نامند و قاقبض لذیذ تر از زور و در افعال قویتر و دو دام او زیاده است کنگر زو اسم فارسی  
 صغیر الحشفه است که فارسی کنگر نامند در دویم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بغم و ضما و در محلل او رام و  
 شیرش از یکدر هم ماد و در هم و بدش جز الهی رست که هات اسم بنطی با بایت مثل دشت که  
 و برکش در رنگ و حدت شبیه برگ سقود و در بوی نامند بوی دود و شاخهای و از یکسان سبط بر

در زم تراز دخت جبهه الحفر ادرسیوم گرم خشک و بوییدن او سخن بدین و دماغ و شرب او سخن سود و جگر و معده  
 با خنده و با نخ صیبه در جامیک او باشد عقرب در اینجا نباشد و اگر برگ او را بر عقرب بیاشند و رجال بسوزد و مضر عقل  
 و محرق خلط و قدر شترش یکدر هم است کندر صبی نباتیت شنبه نبات را نیز باج دزر دگر در گرش و غفر  
 از آن و در بوی مانده کندر در سیوم گرم خشک و در اکثر افعال قایم مقام کند یافته اندر کندر و رو مصلحتی است  
 کبچورس اسم یونان جادوسر است کندش الدواب و عود الطاس کچده اسم اصفهان  
 ابور و است در دیم بخت نامند کچده اسم فارسی سیم است کندم اسم فارسی بر است  
 کندر اسم فارسی حشفه است کندم که اسم دیمی خند و سول است و در اصفهان دمه ندانند  
 کندم دوا به اسم فارسی سیم است کندر خراسم فارسی باد آور دست کثیر اسم  
 فارسی فراد است کندر تا اسم فارسی کوث است کپار اسم فارسی بنق است و بنده بازدا  
 اسم و ختم است کنب اسم فارسی قنب است کچشک اسم فارسی صفور است  
 کندر و اسم هندی کندر است کینیل اسم هندی قنبیل است کندر است اسم هندی  
 کرب و کندک و کند کیز نامند کثیر اسم هندی خزیره است کچده اسم هندی شکر است کند ایل  
 اسم هندی قلع از خراست کند ه اسم هندی صغ هندی است کچده اسم هندی  
 خراطین است کتوای هندی غلب است کند با هندی بصل افار است کند شیر بند  
 هندی سافج است کچهان هندی طلب است کند تا هندی بند قوی است کتول هندی  
 اشتانت ککتول هندی دخن است کتوای هندی صبر است کتول هندی خیلوز است  
 کوبه بنفله اصفهان نوعی از مریت که مایه بکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند در خاص قریب بوی و تخفیف  
 او کمتر از آن و مسفر سینه و سر و ذیت بالکثا را باعث پنهانی غشی و ادرام فرمده است کوسیل فته کابان  
 و دیم است و این تمیز بنفله طبرستان دیو دار و بنفله مازندران کوزن گیاه بیان نموده و آن نباتیت بر گش  
 بنفله به برگ نارنج و ساق او زیاده بر دود و س و تخش سیاه و بقدر الو با لوطا هر تخش سیاه و در تخش سفید  
 در او غیر قلع است و با نخ صیت هر فعلی که قلع آن در هین قلع او کند و بهر قوی که متعلق گردد و شارب او بهمان فعل و  
 قول مبادرت نماید و از نموده است و مستعمل از آن در ولایت دیم بزرگ اوست و در اطعمه استعمال بهمانند در  
 آخر دیم گرم خشک و مسکود و موزش بخوابی و بهوشی و رافع سلس البول و لول و زفاش و در دماغ حاصل و امراض  
 بخار و در طبع قدر شتر از بر گش کبا اطعمه طبع نماید تا ده در هم و از تخش تا نیمه در هم و اکثر او سور و خن و کشنده  
 است کوارع جمع کرع است و نکور شده کور اسم فارسی مقل است کوبهان کنهان است









کشیز و قدرش برترش بخیر هم لایحی اسم هندی هیل است لاجورد و یه صام رویا است لاز و  
لاجورد است لاخوردس بلاسکوس یونانی از نب بخریت لاریطوطا و عطفا است  
لاسکوس یونانی باهردانه است لانک اسم هندی کرسنه است لاک اسم فارسی لک  
است لاک بت اسم فارسی سخفات است لاله خطای اسم فارسی حجام است (اللام  
مع الب) بلاب اسم جنس نبات که شاخهای و غنیده شده بجوار او نرود و هر چه بزرگ باشد بزرگ  
گویند و کوچک را صغیر و بلاب کبر سفید و سیاه میباشد و سفید را گلشن سفید و شبیه شاخ حجامت و گلشن  
سفید و برش مانند برگ لوبیا و در رنگین لکواند و سیاه را گلشن نقش دانه افش سیاه و بلاب صغیر  
است سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد برگ همه ریزه و گلشن کوچک و تخم در غلاف سیاه مایل به سبز  
و قسمی از آن بیه ثمر و ساق چوبی اقسام کبر و صغیر شیر دار است و مرکب القوی و نرود جالینوس در دوم سرد  
و خشک اند و یونان ماسویه گرم است و مفتح سد و طین طبع و محل آب آن مسهل مره الصفرا و چون بختانند  
تفتح او غالت اسهال کمتر و آب نشوده آن نکس است و برگ کبر سفید او مسمی بحبل المساکین است بهته جراحات  
عظیه و سوختگی تش و در سرد و امراض سینه و آب و بهته سرنه و قوئنج حار و باخیا ر شنبه چته درم مفصل  
احتاد و قرحه امعا و بوسیدیل و سه و در هم رنگل و بهته قرحه امعا و ضما و برگ تازه او چته در سپرز و مطبوع او در  
بهته تحلیل او رام و در دها و وسط عصا ره او بایرسا و نظرون و سنبل چته در سر کهنه و بار و غن زیتون چته در  
گوشش و برگ آن و با سوم و در غن چته سوختگی تش مفید است و تم سیاه را عصا ره اش سیاه کنند و سوسپ  
لا برش چته قروح خبثه و گل تم اخیر که به ثمر است انامیدن و زریچ آن در حریض و نخجور او بعد از طهر مان  
حل و آب او شدید و حرارت وحدت و سطر نه موی کشنده قلع و نج او با تراب چته گزیدن ریتا و برگ تازه  
مطبوع او چته انیام جراحات خبثه و سوختگی تش مفید و از صفت کبر انچه برش باخشونت و داز و مایل سیاه  
است مسمی سجد است سرد و خشک چته سرنه و قوئنج و در دسینه و قیهای غرنه و در سپرز و ربع رطل از آب او  
تا و در هم مره قاطع نرف الدم جمع اعضا و خشک و رافع قروح خبثه و تازه او انیام دهند و جراحات  
است و اقسام بلاب مضطرب متاثره و مصلحش شک و مانع حمل و قاطع حیض است و قدرش برتر از بلش کوقیه  
باسی و در هم و بلاب صغیر با قوت محله و قابضه و مسهل مره الصفرا و اسم ترازیایر اقسام و رافع سرنه که باخشونت  
باشد و قوئنج حار و محلل درم مفصل و باخیا ر شنبه چته او رام احتاد و تفتح سد و دوا کثره با نافع و  
برترش از اب او تا برطل است بابت در هم نبات قوئنج اسم عربی و زیت عظمت و در سعید مهر شیر  
و غنیه بد زشت چار و ثمرش کوچک و بنر و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهیت طعم و برش مایل

بد را نمی و معروف می باشد و اهل صحرسمیت در میانند و این حر سولف نهانی قستی از او درخت دانسته  
 و نیز سولف حاوی لاد و به سداب اسب در دویم سرد و خشک شرب و در ورا و قاطع نرف الدم و رافع در و دندان  
 و طلا می و تقوی می شود با شرب محلول او رام و بالاذن و مورد و تپه جبر و کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفاصل و در و  
 او بهینه که زیانیدن هوام موثر و خوردن نر و تقوی معده و جالس اسهال و مصدع و مورت نقل سامه است  
 لیکن بفرسی شیر و برکی سودا مانند مرکب تقوی و شش مثل بر و نهید و مایه و جنبیه و دسومت در ادل گرم و خشک و نیک  
 و در دویم سرد و تر و جنبیه در اول سرد و خشک است پس شیر و حیوانی در گرمی و سردی و پیوست و رطوبه و سبب علت  
 یکی از اجزای مائیه متفاوت می باشد و شیر اکثر حیوانات با الفزاده مذکور میشود و امور کلیه و شتر که که در اینجا مرقوم میگردد  
 و هر چه در قدیمه است از حیوانی است که اقرب بولاده انسان باشد لهذا شیر گا و بهتر از سایر است و بعد از آن  
 شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و از لایح و دسب و خرگور و خوک و غیره و در تداوی قوی اند و از گا و گوسفند و بز و در  
 تقدیمه و همچنین سبب تعلیف و سمن و فصل مختلف می باشد چه هر گاه سبکات و مخدرات تقدیمه حیوان کنند مثل قند و  
 و شش شش مانند شیر و بخور و مسک و بنشیند و از تعلیف مسهلات و قوی بعضی میردات و مرطبات و مسخات و منطقات  
 و مطلقات و امثال آن و اما آن مبتدل میگردد و شیر تازه و دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن  
 زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گا  
 است و در تقدیمه بعد از گوشت و تخم غیر شتر سوانق ترین اغذیه و هر چه جنبیه در و غالب باشد مسدوست و الا فتح  
 و طلا می تمام آن موافق ورم مقدر و در و در آن و در حثانه و او رام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشها  
 و بان و با سیره ای تازه و ماهی امثال آن جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی نخوردن و خوابیدن  
 مفیدان و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مملک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولاده و  
 و در رستان بسبب غلظت او و قریب بولاده را بسبب غلبه مایه استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار تا اوسط تابستان  
 استعمال او اولیست و اکثر او مورت بهار و تولد تحمل و بجهت دسومت سریع الاستی که به خانیته و در اما کن  
 حاره و معده ضعیف باعث منفرت است و موافق سودا وین و یالین فراج و بمقتادین بقون و قلیل او در تقدیمه و کشته  
 و تلیک طبع قویتر است و مجموع شیر با لطیف و جالی در رافع اخلاط سوخته و موافق اعضا تناسل اند لیکن البقیه  
 شیر گا و است و گاه و پیش از جنس است و اخلاط اثران و هر دو را دهنیه غالب مایه و جنبیه کمتر و مایل با و  
 و نایه تر از سایر و دوشیده آن که سرد نشده باشد نر و شش می و منضج و سریع الهضم و کثیر الفزاده و نیکو کننده  
 و موزون و در فضلات و تقوی جوهر طریق و تریاق مسموم است یقی و حافظ رطوبات اصلی و یلین طبع و در  
 و بهینه هیچ و نسیمان و غم و دسواسل و تقویت بدن و در حریه و سل که سبب تب خطی باشد و امر اض

و جرب و قرا و حله و جذام و مطبوخ او یا برنج جهت طبل غمز و با کوهکان و خرمایه نرپی کرده و بدن و داغ کرده آن  
 باهن و سنگ تفتیده جهت اسهال و قطور و طبلاران جهت اکثر امراض شیم نافع حتی مایوسس الملاح از مداومت آن  
 صحت می یابد و با کندن جهت طبل و با انزروت جهت نافه و سبیل و شریان و طبلاران و با سفید اب قلعی جهت نفوس و ارام  
 حاره موجب و با افیون و موم و بونفون زیتون رافع درد نفوس حار و قدر شترش از نیم طبل تا یک طبل است  
 و منفرد صاحبان سیر زو ورم احتشاد و جگر جفت عصب و در سب و سار و صرع و منفردندان و زنان البستن و  
 صاحبان خفقان رطوبی و منجر و انکار و مورث سنگ کرده و مثانه و تولد قمل و برص و سریع الاستحیاء و جلد  
 غالب مده و معده شکر و عسل و شرب او باشد و شکر مانع از بخار و اوست و چون بخند گردد باعث لرز و تشنیه  
 و عرق سرد و تشنیه و احتکاظ عقل و خفاق میشود و رافع آن فی و با سکنجبین عسل و سرکه غرورج با آب فو و بونفون  
 تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شرب پیغمبر یا به رافقه و کیتقال از مجربات شمرده اند لکن الصاق شیر  
 گوسفند است و دهنیه و جبنیه او غالب و غلیظ تر از شیر گا و بهترین و از میش سیاه و در تقویت باه و تدارک  
 صفت جماع و اود و سیمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعاء و نفث الدم موثر و بار و غن بادام و صمغ  
 عربی جهت سرد موجب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیر است لکن المعمر شیر زیاده است و مایه او غلب  
 ویر و دود و رطوبه او زیاد و در فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در جراحت ریه و حلق و مثانه و قهاری  
 منزله و دوق و غرغره او در ورم لبها و خفاق و نفث و سی شقال آن تا چهل و پنج شقال باد و شقال کثیر او نیم شقال  
 رب المسوس و صمغ بادام جهت نفث و عسل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گا و دوزان لطیفتر  
 و بدش شیر گا است و بدستور عسل آن موافق ترین شیر است و از موضع دقت سرد تر است و مدبر بول و  
 مرطب دماغ و خنجره و مفتوح سده و غلیظ و رافع سبل و بیوست سینه و سرفه و عیسی و سوسو او جهت خشکی دماغ  
 و خنجره و سبیل و احتکاظ عقل و ضما و قطور و جهت و شیم و تشنیه و ملک و تطیب دماغ و در دگر گشت و ورم و خنجره  
 آن مفید و قدر شترش از بد و قیده تا نیم طبل و بدش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر و قمل بد و تشنیه و قمل  
 ببرد و زیر او باندان زن بد و قمر حامله خواهد بود و بعکس آن پیسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و  
 سایر اربابان است که چون بر ناخن ریزند جیب نموده و با سپیدنگی باشد با عسل و ارام لکن الاغ شیر شتر  
 است و دهنیه از شدت انزال او جدا نمیشود و نه گرم و رقیق و مایل بشوری است و مفتوح و مدبر بول و زرد آب  
 که مار اصفه نامند و با شکر تقوی بدن و صاف کننده بشیره و محرک باه و اشتها و جهت سده و بیوست جگر و ارام  
 ملبه باطنی و صیق النفس و ریو و استقامت قهاری و طبلی و علل سیر زو و اسیر نافع و چون با بول شیر بامیزند  
 به سهل زرد آب و با تدریج از دود قیده نبوشند آید که لعل رسد و در ارام صلبه بار و غنهار و حامله نبوشند مانند رغن



ناروین بادام تلخ و سبزه و امثال آن و باید شیر تازه را در روز قبل از استعمال شیر و تعلیف برآزمایند و  
 و کنگره کاسنی و درمنه و امثال آن بنموده باشند **لبن الامان** شیر الای است و بالینه او غایب باشد  
 لیل الجبنیه و دهنیه او سردترین شیر بسیار و مرطب و مبرد است و مفرج و جالی و مفتوح و لطیف و استخوان  
 سنجاق غلبه معده و جویه سل و دوق و نزال می و سر زرد چار و نر که تند و عسبر النفس حار و نفث الدم و التهاب  
 فون و مغر و جراحت رحم و متانده و آلات بول و حرقه البول و قرحه امعاء و حیر و حقه او جهت جراحت امعاء و حیر  
 و حیر و اسهال دموی خصوصاً با قلیات و مضغه او جهت تقویته و دندان و ضحاده او جهت اورام حاره  
 ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران و جهت دفع و سلاط مفید و مفرط و بین و در سردی و در مصلحت کل الکبدین و قدر  
 شیر بیشتر از دوق و قیاسی است با شکر و کثیر از دوق و تخم که در و ب نموس و امثال آن و تعلیف با و با ششی است  
 هر غلظتی شرط است و بدین شیر زراست **لبن الامان** شیر و بان است جنبیه او کمتر و گرمتر از سایر شیرها  
 و مفرج و محرک باه و اشتها که در حیض و بول و موافق تر حشانه و مجاری بول و حقه او مفتوح و حار و محمول  
 با قشاره علاج بعد از ظهور مین حمل عاقر است و از خواص است که در هر سالی که قلیبی از او با طفل و سپید در آن  
 سال آید بر نیاید و اگر بر آید زیاد به چینه عدد نباشد و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر و بان را  
 نثر نامند و در اکثر افعال توتیر است **لبن الخازیر** شیر خوک است و نر و بعضی بابت معده و موافق  
 سل و دوق است و موثر به بق و وضع است **لبن النزال** و **لبن حمار** او خشی شیر بود و گرمتر  
 از شیر اریان و لطیف و در تحریک باه اوقوی است **لبن الخفاش** و **لبن الاسد** شیر شب پره و  
 شیر شیر و در نهایت گرمی و در عایت جلا و ادرا و فوطان **لبن الحامض** بھارسی است نامند  
 در دیم سرد و نر و مرطب و مقوی باه محوری و مصلحتی در غده ایست و است بدو غ ماز و در سایر افعال  
 قریب با است و بعضی نه که نخواهد شد و او مفر معده سرد و کثیف و دیر بزم و مسدود و بول خلط خام و مضر تبها  
 مرکبه و غلظت و مصلحت مجامین حاره و در تحریک پرورده است **لبا** بھارسی زشته و بترکی اغور نامند و آن  
 شیر غلیظی است که بعد از ولاده سه چهار روز و نوشیده شود و بگویند او ده رطل شیر را غلیظ میکند و در شبنم  
 بدن و تحریک باه محوری و موثر و بابت مسدود و موثر فواق و مصلحت صاده و دیر بزم و مصلحت شیر تبها است **لبن**  
**السد** و نر و اکثر فنیون است و بھادای و بعضی گویند چیریت شبیه به صمغ و مایل بسیاری و زردی و بھایت گرم  
 و از نواحی جنوب خیزد و بوییدن او باعث رعان و عطسه و مصلحت و از نسوم قتال و ضحاده و محمل اورام صلبه است  
 در چند ساعت **لبن الیتومات** شیر با تات شیر دار است مثل ماز و یون است و مجموع از نسوم و مسدود  
 اعتداف اند و هر یک که در است و آنچه اسم مخصوص ندارد و در بھارات مرقوم میگردد **لبا** **لبا** **لبا**

منزله کافشه است و گذشته لباب القوم لباب الحظه و لباب البرد لباب القبح  
 نشانه لب الحظه حرارت لب و طب بلغم منفری تسمی از اسلج و مستقل صباغان است  
 لبی بیرونی اذان الفارستانی است لبان خردل بریت لبید لون و لبرون شیطان  
 است لبانه اسم منفری و نفون است لبی سید ساید است لبان سوب از لسان برنانی  
 و آن کدر است لب و آن بلغم تنگین اسم حکلی لک ترکی است لجه اسم هندی قافله است  
 لحاح بلغم اکثریان زیرین پاک صاف است لحوم اقسام گوشت مذکور است و در اینجا تو این کلید  
 تقریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحوم چه اغذیه انسان که از دو ابته الله منحصر باشد  
 در نبات و حیوان است و در استی و مشابه متعدی شوند تا چهار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل میکند  
 بتخلیل و استی و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج بهمه افعال نیست چه در شیرین  
 فعل کافی است که تفریق و تغذیه که آن مضغ و تیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیر محتاج بتخلیل  
 و استی و تفریق نیست و در تخم بدو فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس لموات بهتر از سایر اغذیه است  
 و بهترین طیر متوسط است که قریب بر مرغ خاکی باشد مثل کبک و تدر و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند  
 و بز است که زیاده بر یک را نباشد و کمتر از شش برنگدشته باشد و بعد از آن گوساله یکساله و شتر جوان و بز از  
 شتر بچه است و از خوشترین آموخچه بز کوهی است و در غرایح صاحبان لقب و ضایع و قوی الحار است  
 گوشتهای غلیظ متاخر است و هر چه از شکم حیوان بیرون درده باشد و آنچه بعد کمال نرسیده باشد و نام  
 همیشه و سقیمه و پیرسال و بسیار لاغر نمورث امراض بیشمار اند و روزی خوردن گوشت و دبار و دیگر و زهره  
 است چه مضغ آن بر طبیعت دشوار و مداومت خوردن لحوم موجب است قلب و تیرگی باصره و بلاد و عروق  
 صفات بهیئت و بسیار خوردن باعث ضعف ارجح بدنی و سقوط قوتهای و ست و شرب آب و از  
 مفرد تناول نمودن و در شربها باعث تخم و جمع کردن او باشد و تخم مرغ جاز نیست و هر چند با نموده در نویدن و  
 نخترن و کند بهتر و گوشت آب غیر ما اللحم سیریه القود و موافق با حقین و ضعیف القوه است لحیمه القوی  
 و در اختلاف است نزد انطاک و جمعی دیگر برکش مثل برگ کند تا و قلیل الله و مفروش بر زمین و در صفهها سنگین است  
 نون مانند سیرنها بخورند و چنین ابن اسحاق و جمعی دیگر گویند که دیقورید و سس قنوس است تولی و سیر  
 است و آن بنایت شبیه بد زنت کوچکی و شاخه او صلب و گشش مستدیر و بازغیب و صلابت و گشش شبیه  
 نار و تسمی از آن سفید و زرد و یک رخ او نوعی از طرائف میروید مایل سبزه و سی و بعضی سفید و بعضی انقری باشد  
 و می از طر و او توسطید اسن مانند و بیرونی او توسط و او از جمیع اجزاء قنوس قوی تر است و در او از

لحیه القیس طروب در اغراول سرد و در سیم شک و قانص و اجزا تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و  
 اسهال و زرد موی و رافع قرح امه و قرحه ریه و ضجاده و مقوی اعضا ضعیفه و فم معده و جگر و سایر افعال قویتر از افاقیا  
 و قدر زینت از عصاره او باشد و در هم و از برگ و گل او یا چهار دم و ذره و برگ و گل آن جهت انجام جراحت و رفع نفث  
 آن و گل او یا موم روغن جهت سوختگی تشنق و اورام جاره و خورون آن جهت قرح امه و تقویه معده و منع ریختن مواد  
 بان نافع و مفر کرده و مصلحت غاب و بدش حفض و افاقیا است و ابی خالده از لقی و این الد و الجسی دیگر بیان  
 نموده اند که شانه های است بی برگ و مایل بسره و خشنه گی و سرخی او مایل بسیاری و بقدر شیری و اکثر آن درخت  
 ازین و چهار انگشت ازین پیدا است و در نوره زار با میروید و این قول اصح بنیاید چرخ گیاه مذکور نوعی از نظر  
 است و محمد بن زکریا خوردن لحیه القیس را نفع مهم دانسته است لحام الذهب ضایع او تکرار است و  
 صدنی او در برون مذکور شد لحام و القول بقیم اول شر القول است لحام کبر اول نفع نباتات است  
 و ریشه های بارکیانست لحیمه الحار بسیار دانت لحیای دینا قوی است و گویند حشف است  
 لحام الصناعت از اقسام تکرار است و مذکور شد لحیس بنجای مجده نفث یونانی و نوعی از خیری است  
 نباتات او قریب بر روی گلشن نهفته و بر روی می باشد دانه او سیاه و قوی و بقدر عددی و نرود بعضی سراج  
 القرب است و سیم گرم و دو در هم از تخم او سهل قوی و رافع هم عقرب سال و مفتوح سده و رافع یرقان و  
 قدر شرب از نباتات او کفالت است و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشند است لحیس الکله خرا  
 است لرافق الذهب لای لحام الذهب یا شقی است لرافق الرغام و لرافق الحمر صنف الباطن  
 حرف السین مع الالف لای زبان حیواناتت سریع الانحه او مطب بدن و با او دویه جاره و  
 مولدنی و سریع الاستحاله و خلط متفرد و مصلحت سر که ذریه و کشن است لای لکل لای  
 بارنگ و ترکی باغی باغی مانند از جنس مرا حور است صغیر و کبر می باشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و دانه  
 بیشتر و ساقش بر الگنده و مایل بطرف زمین و گلشن در طرف ساق و زرد و گلشن سیاه و کوچک و ساق قسم کبر او بیشتر  
 بر الگنده و مایل بسره و قریب بدری میشود و گلشن بر زره تر از قسم صغیر و گلشن مانند او بیخ هر دو است و با او  
 و نباتات بطری آن تا بقدر انشتی و ساق کبر زیاده صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است و در دویم سر و خشک است  
 برگ و تخم او الطل و جالی و رافع و قانص و مقوی جگر و مفتوح و حال بسرف الدم و جیس اعضا و بخت برگ و بیخ او  
 و سرکه و در سرف اسهال و موی و عصاره او سکن تشنگی و جهت نفا و فم و دوق و سل و نفث الدم و سده کرده  
 و جگر و نفث آن و سدر و صرع و پنهانی حار و بود و کوشش دهان و نفث و قرحه ریه و قوی الدم و سده کرده  
 البول و سیلان حیض و فم و اسیر و ضجاده و زرد سخته او جهت التیام زخمها و درم آن رسوئی تشنق

صنف  
 السین  
 مع  
 الالف

و دار الفیل و قرون جنبه و سایه و اکل و نار فاری و قطور آب و جبهه درد گوش حار و امراض چشم و  
 معمول جبهه درد چشم و اختناق او و نواصیر و ضایع و بزرگ او منقی جرک زخمها و الیام دهنده تازه ان در ادویه  
 او را هم حاره و شراب او با ملک رافع سمیت زخمها ملک دیوانه گزیده جبهه باد سرخ و مضطرب طبع این آن  
 جبهه امراض و بان نافع و گویند مفردیه است و مصلحتش عمل و عصاره او مضر سپرز و مصلحت مصلطه و قد شربت  
 از آب او آوده متعال یا نیمه طل و بدشش خاصستانی و گویند با نجاتیه سه عدد و پنج او را چون با چهار اوقیه  
 شرباب مخمر و باب بنوشند رافع تب غلبه چهار عدد و آن رافع تب ربع است و تخم او در افحال مانند عصاره  
 آن و بوداده او قافض و مغری و تقوی امه و رافع و حیر و قدر شربش تا سه در هم است و عرق با ملک و تقویت  
 قوه با سکه معیدیل و در سایر افحال ضعیف از عصاره است **لسان الثور** فاری گا و زبان یا نیز بزرگ  
 نبات او با ششونه و سبط و مایل بسیم و مغش بر زمین و بر روی آن نقطه های سفید شبیه بخار زغب دارد و ساق  
 قریب بر روی و زغب و شاخهای او با زغب و باریک و سفید و گلشن لاجوردی شکل گلشن مستدیر و بلالی و در  
 جبال دار المر کثیر الوجود است و سمیک در افحال و بعضی بلاد گا و زبان پیدا کنند و مرما حار است و گل او  
 لاجوردی و کوچک و در وید باشد در اول گرم و تر و قوت او تا هفت سال با است و گل او الطف و جمیع اجزا  
 منفرج و تقوی اعصاب ریس و حواس و مسهل حره السودا و صفرا و جبهه امراض سودا و کسرم و برسام و بنون و دما و بنون  
 و خفقان و ششونه سینه و سر و ذوق النفس و نیکوی رنگ رخسار و سنگمانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی و موثر  
 و مضر سپرز و مصلحت صندل و قدر شربت از انش چهار اوقیه و از جرم او تا ده در هم و بدشش بوزن او ابرشیم عرق  
 و چهار دانگ ان پوست ترنج است و چون از آب او و آب سیب و آب مویز و شراب تربیت دهند ده متعال یا  
 تقوی جعدی که کیکر طل شراب میکند و نازا عقل و دود و هم کل او با یکد هم طین ارمنی و دود و بر هم شکر رافع خفقان  
 است و عرق گا و زبان جبهه امراض سودا و مفید و در سایر افحال ضعیف از دود قدر شربش سی متعال است  
 برگ سوخته او جبهه قلع اطفال و سستی بن دندان و حرارت و بان مفید است **لسان الابل** غیر راعی  
 الابل است نباتش با مین گیاه و درخت و پر شاخ و برگ کنده و مربع و مایل سفیدی و گرش شبیه به برگ بید و  
 از ان در از تر و عوض کمز و با زغب نرمی سفید و لقیل الایح مایل بجوی و در شش و از مایل به پنی و صفت انجمن  
 درست در دویم سرد و خشک و نر و بعضی گرم است و محففت قروح طاهر و باطن است شربا دهنده او رافع سستی  
 بحر و طبع بزرگ و شلخ او مد حیض و بول و مغز و خیم و در ان کشت زبان و باخ سبزه کزنده و می و زرد و رافیه  
 و تیمم و راحات و تنفیه جنبه آن در استحا با بیهوشی او مسکن حکا فوج و مقعد و ذکر و آب نپته او با عصاره  
 شربت سد و رافع التهاب و مضر گرده و مصلحت صندل و قدر شربت از آب او دوا و اوقیه و از جرم او تا سه در هم

در چون بمقتضا شغال اورا با بنقا در طل آب انکور شراب تریب و منده چته فرجه کرده و منانه و نفت الدم و  
سرفه و سستی عضل و احتباس حوض نافع و قد شربت با کیر طل است **سان** النصار فی بنار سی زبال  
نخعی نامند درخت اوقسی از درخت دراز عظیم است برگش شبیه بزرگ بادام و ترش عظیم و طولانی و متفرق  
و در جوف هر یک ده از تخم زهره دراز تر و شبیه بربان کجک و سبز و منور و سفید مایل بزرودی و با تندی و  
نخعی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دیم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و در و بهلو و کمر و دم و تیگانه و من  
و در بول و منقته حصاة و با طوبت فضلیه و نجات محرک باه و چته ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویت اعضا  
تا سسل و فرجه او با زعفران و عمل بمذاظره چته اعانت حمل از مجربات است و صدع و خوردن و مصلحتش شیر و قد  
شربت نامه در هم و بدش جوز بود و وزن او و نصف آن بهمن سرخ است و نر و بعضی گردگان تووری سرخ  
بوزن او و برگش متقی زنهاست و التیام دهنده آن و ضا و پوست او با سر که چته کوفتی عضلات مفید است  
**سان** السبع نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اهره و صلبش بنر مایل سفیدی و زردی و متناهی  
پراکنده و بقدر و درع و بر سر آن قیسه بر گلش نقش میخ او برن و سیاه و ربیعی است و در سیموم  
گرم و خشک و طبع او چته حصاة کرده و منانه و نر و چته کشودن حوض و اخراج حوض نافع است **سان**  
الکلب نر و بعضی **سان** الحبل نر و بعضی حاض صغیر است و مذکر است و نر و بعضی نباتیست برگش شبیه بزرگ  
بازنگ و دراز تر و با قیو بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو درع و شعبه و بسیار تر  
و گره دارد باریک و گلش نقش و تخمش باریک و در اول تابستان میرود و منبتش حوالی ایه است و خوش  
سفید و پر شعبه و شعبهای مثل سیمان باریک و همسک در اول گرم و در دیم خشک و طبع او نقد و کیر طل با نفع بسیار  
و ضا و ش چته التیام زنها ی تازه و گوشت بر آوردن زنها ی که منور است **سان** نباتیست  
بالرجه مسمی باذان التور و برگش و بعضی منور و ش بر زمین و مستدیر و در خوشه مثل برگ گاو زبان و ساق  
که از میان برگها میروید بقدر و درعی و بر سر آن گل کجی و بوی و مانند خیار خام و پنجه او ماکول است و در  
دیم سرد و تر و چته علل زبان حیوانات نباتی موثر و در فتنان و حرارت معده و امراض دمان و قلع  
حاره است **لسن** منته نندی قوم است **لسو** طره هندی سبتان است **لسبال**  
منته دلمی سدوی است **لسعه** منته مغربی اوقیمو ناس است **لسور** و **لون** منته عراقی و قد  
**سان** الحجر سیاه است **لسور** لطیف بلباب است **لصیقی** اذان الدنک کسیند برین  
شبیه بزرگ بازنگ و کجک و درخت و ساقش بطری لکنت و زیاده بر درعی و تخمش بقدر نر و  
و نخود و خار دارد و بر جامه عسید و لصیقی ازین چته گویند و در تنگابن معروف بکاش است و در

اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبع او با عمل چینه سرز بار و خشونت سینه و ضاغطش بار و غش کل  
 چینه ضربان مقعد بواسطه مفید و منقرضش سبی و غشول و سینه کننده رخسار است لکن کبریت  
 و لغت مغزی اسم هر شفت است لکن سبب برتری خنثیت بسور بخان و بار کثیر و مانند سرسیان و  
 بلخ و نند و در مصر معروف به تریاق است و سور بخان را بعضی باین اسم مسمی دانسته اند و در دوم گرم و خشک  
 و بغایت سبی است و در خون بیض و بواسطه قاطع بلغم و محلل و یابج و چینه مفصل و لغت آن نافع است  
 و رازی چینه رنج سوم بیدیل و مداومت او باعث سرخی رخسار و انار او مورت امراض حار و مصلح و  
 سحرش شیر و قدرش کبر هم و بیش بوزن او تووری و مثل او گردان لعبت بیرون الصنم است  
 لعنه مره مستحکم است لغت شقایق النعمان است لعنل سمری قهرمت لعنل مره  
 از لال هندی و از ادویه متالفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر او شده و مولف منافع الی حجار و باب  
 الصنم تصریح نموده اند که از سید سال متجاوز است که بسبب لزوم عظیم کوه بدشتان منهدم گشته لعنل  
 ظاهر شد و از جنس یاقوت و با استحکام رمانی است و بجهت اطلاق مکان تگون بید نیست چه قدما  
 یاقوت را با تمام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت  
 احمر و در قنوت دل و با صره تویر از یاقوت معبد اشرب او حاصل خون بواسطه رنج سوم و در جمیع  
 عمل سودای و اعصاب قوی تاثیر است و قدرش از یک قیراط تا یک انگشت و بعضی تا نیمه هم تجویز کرده  
 اند **اللام مع الفاء و غیره الفاح** اسم عربی است و بقدسی شایر که دان نموده  
 است وینج الفاح از سر و رخ سریانی و نند که خود ابدش قسم داده او را برکش و بیض و مغروش بر زمین و  
 شبیه بزرگ کاه و از آن کو چکتر و مایل سیاهی و قلیل الی و کلس سفید و ترش از ریتون بزرگتر و در  
 و بسیار عفتی و بیدار رسیدن با عطریه و مایل بشیر و او را الفاح این نامند و تخم او شبیه به تخم  
 وینج او دوسه عدد بیاضه مثل هم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست سبز و سبزی و سبزی و سبزی  
 او اندکی شباهت بصورت انسان دارد و لیههای شبیه سکه بایرون الصنم میباشد و در و نیست و  
 قسم فراوان بزرگ الم و مانند بزرگ چینه و ترش بقدر زیاده و زرد و بخش در سبزی متوسطه است و  
 از آن نسبت مضاعف و مواضع سایه دارد و برکش کم عرض و در طول بقدر شرمی و مایل بسفیدی بسیار و بگل  
 و ترشش دراز و سبک ابهام و سفید آن قویترین است و است تویش تا چهار سال باقی و قویترین  
 اجزاء پوست سبز الفاح است و مستعمل از آن معصانه و آب یل او و پوست سبز است و در آخر سوم سرد  
 و خشک و ترش سرد و تر و چون سبز او عظیم القوت و او بخدر و مخفف و مسکن ضربان مواد حار و غلیظ

در کتاب  
 احجار قدیم



خون و صفرا و قلیح و سمن و منوم و سکر و گیاه او در دستش قیاط از پوست بیخ او باب و عمل می  
بلغم و مره السودا و جهت حره البول و صفقان حار و اسهال و مود و رخ خوابی نافع و طلا او مولد قمل است  
و در جمیع زمان جهت در سوراخ حاره و بار و جو جهت در مفاصل حار و با عمل در و عن زیتون جهت  
برام و با سکر جهت با سکر که حره با سکر و طلا شیر او جهت کف و شش و مضمضه طبع او جهت در دندان  
سفید و در دریم که کشنده است با طلا و عقل و سبات و صفیان و مصلحت سداب و خردل بری و عمل  
و انیسون و قد و شربش از سیراق یا ندریم و بدش پوشش نیر البیخ و شراب ندریم از تخم او یکد سرخ خیار  
است که از حام بسیار گرم و وی و در دسه دندان باندک رازیانه و شکر مسک با تفریح و بیاید است و  
حصول او با لگو و قاطع حقیض و ضا در برگ او با اردو جهت اورام حاره و برص نافع است و از خواص او است  
که چون بیخ نافع را با عایق بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و ابل تجربه آب او را عاقد باب  
و مسقط او را با پوست انار و سور و جهت کما صاغة از حیوانات دانسته اند **فلس** در خلیت بزرگ  
و نسبت او فو اسی شام و در تری و سیری شتمل میشود و در خشکی بسیار در برایش در دانه کشنده و انابی  
خاله گوید که مراد از نول سحانه تالی و من الشجر الا خضر ناراه است طلا در برگ خشک صحت او را نافع  
و بهی و عصاره او را نافع قوبات و انطاکی که تجویب صنوبر است لف الکرم خیطی است که از تاک  
میر وید و در گرم مذکوشد **لف** شلم است **لفاح** بری که بروج الصنم است **لفح** شلم  
لک که مانند از طبر سر زده است و در سالی که با و در بلاد وادی آن شود ترک وطن انجامیند در آن سر  
گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و ریاح غلیظ و پرده و ده مستحکمه نافع و مضر خورد  
و در شش روعن که بجهت و بقیه او در جمیع افعال توتیر و سرگین او جالی هت و انا و با تخم او سیاه کنده موی و رافع  
صرع و زهره او را نافع شیکوری و خون و از سموم جهت وضع و بهی نافع است **لفاح** شتر ماده شیر  
است لفظ طبعه صنف صنوبر است **لک** لغاری لاک نامند صنف نباتت شبیه شرساق گیاه او  
پیشانی و گلش زرد و تخش زرب قهر طم و گویند شنبلی است که بیان نبات می نشیند و در آخر میزان  
شکند و بهترین است و قوتش تازه سال باقی است و در ویم گرم که در خشک و مستعمل و طب منقول  
او است و طریق شستن آن در دستراول مذکراست و او مقوی جگر و اخرا و متفح سده و سپر و جگر  
و جالی انار و محلل او را م و منقی اخلاط بارده و بالخاصه لانه کننده بدن و جهت استقا و لحمی و زرقی و در  
و برقان و صفقان و سسند در بود و ضعف کرده و سایر اعضا نافع و مضر سبز و زرد و مصلحتی و

شترش تا یکمقال و بدش در قفس دولت او ریوند و بنویزند و اسارون و برع او با شیر و از خواص است که چون  
 هر روز یکدنگ او را با سر که تاسی چهل روز بنوشند نبات لا نکند و چیزی درین امر با و نمیرسد و اگر سه چهار مقال  
 او را در سه چهار روز با سر که بنوشند همین اثر دارد و رنگ او مخصوص چشم و چشم است بخلاف بنید و غیر آن که رنگ  
 نمیکند و باید ایشیم و چشم را در آب مطبوخ او با طریقه که صاف کرده باشند کتب با شش نرم بچشانند و طریقه باید پنج  
 خرو و از لاک صد خرو باشد و الایدون طریقه ندارد و چون ایشان شیر را یکشنبه روز در آب بنویسند و یکشنبه  
 را اضافه نموده با شش نرم بچشانند تا در وقتان شده و جدا شده آب ایشان سبج و در خنده کرده و پس لطیف  
 صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر است شرف است و نقل او زرگران در استحکام چیزها  
 استعمال نمایند و معروف بر امور زرگری است در غایت قبض و شرب او در قطع حیف از جرات است لاه غب  
 الشک است کم کم بخت مغربی قطف چری است لیون فطوریون صغیر است لحنطیس است  
 یونانی است و شرب گوید که او را در شش شش نامند بستانی و صحرایی میباشند نبات بستانی بر شش و شتران  
 برگ گندم بزرگ خون و شخی بطرف اسفل و اگر او را قی و ازین میروید و ساتش بقدر شیر و بر سر آن کله  
 سیاه شبیه بکلاه و در صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده و در اسفل دهان و از شک و سیاه شبیه برنگ  
 و شش بزرگ و مثابه شش زین فلک و شش است در دویم گرم و در سیم خشک شش در بول یا بوس الملع و گویند  
 ساحران را از و افعال غریبه میزنند و قد شرب از جرم او یکمقال و از طبع دو وقیه است و شش صحران بر شش مثل  
 اسقوف قدریون و با شسته و انشامیدن با شرب یا با سر که تهیه سیر و ضما و تازه و بوجه زیادتی جراحات و ایام  
 آن و شک و جهت تنقیه زخمها مفیده قدر شترش دو دریم است لحنطیس است لون بنده  
 محبت لوکک بپندی و زلف است اللام مع الکو او گویند که از کفار سی با دام شیرین گویند و در  
 اول گرم و در مفتوح و حافظ قوتها و جالی اعضا باطنی و طین آن و طین طین و طلق و موافق سینه و معین با و  
 مسکن حرقه بول و شش بدن و با شک الفه او حافظ جوهر دماغ و شیر او با شک جهت سرفه مجرب و خشونت سینه و خنجره  
 و تولیدی و ریح نفث الدم و ربو و خرجه مثانه و امعاء و جیر و طوبه معد و بالصف اوزت و مثل او شک و قطع  
 سسره از مجزات شریف است و بوداده او مقوی معد و قابض و فاسد او موجب کرب و سقطة اشتها و ازین  
 غش و حکم بر بوجای مضه بعد از قی و تازه مانش او با پوست که حقایق نامند منقی معد و بر دندان و برگ  
 تازه او سهیل و سقطة گرم شکم و شکم قابض رانی اسهال و شکوفه با دام محرک باه مردان و قاطع باه زنان  
 و با دام عربی و تنقیه کردن و فربه بدن و اصلاح کرده قوت سیر و روغن با دام معتدل و در گرمی و سردی نباتات  
 و طبع و موافق شش و بی دماغ و رمی که از قی و ضرب به سید و خنجره و شرب چکانیده او جهت در و گرد و مثانه

حیات و حیات

و عسر البول و قولنج و اعانة بزروج حصاة و شرب او جهت گزیدن سگد یوانه و در دمه و دیالکترا و شکم جهت سرفه  
 خشک مجرب و جهت یقظیه او از قنیه گزین ضرر او به مسهل و جوب حاره مفید و قدرش شش تا نه انتقال و در رفع چرخ  
 مجرب و دوام تدبیر همراهی است با جهت نفوس و رفع خفگی بسیار آن مجرب دانسته اند و جهت برسام و ذات الحجاب  
 بدست تو زان و غرغره او با آب گرم جهت خشونت خلق و سوز و مضراحتا و ضعیف و مصلحت است لوز المر بادام  
 است ریشه و دخت او گرم و خشک و جالی و محلی و ضا و او بار و غن کلسرخ و سرکه جهت درد سزار و د کلف و غن  
 او جهت یقظیه سوز و گرده و رفع قولنج و گرم معده و خاکستر او جهت سوختگی آتش مفید و منرا و در اول سیوم گرم و در  
 آخر اول خشک و درازا و اظلا و غلیظه سیدیل و جهت سرفه و ریو و درم سینه و ریو خصوصا با ناسته و نفع او با  
 نجه جهت علل کرده و حصاة با عمل جهت سوز و امراض کلی جگر و یقظیه و در یرقان و با مار العسل جهت قولنج و غش  
 و سایر دردهای مفید و مضراحتا و مصلحتش که و فرجه او در حیض و ضا و او با شرب جهت تور ابریه و قوبا و خزان  
 و نمل و زخمهای کهنه و جرب و حک و با سرکه جهت درد سزار و غن و کلابرگی مطبوخ او با شرب جهت خراش سیدیل و در سگد  
 چون چند رهم با دمنخ را کوبیده ناسته و نماند از شرب است مگر دند و روغن او در اول دیم گرم و مایل بر گز  
 و محف و مسهل اظلا و غلیظه و سودا و زاجی آن و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر البول و درم سوز  
 در بود و اخراج حصاة و ضیق و جهت قولنج و اختناق و او در ام رحم و انقلاب آن و طلا و او جهت رفع آثار خضار و کلف  
 و حسن گزیده و شقاق و جرب و حک و قوبا و با شرب جهت قروح و طبع سوز و خزان و قطره او جهت درد گوش و دودی و وطن  
 و شستن گرم گوش ناف و حمول و مخرج جنین و شیم و قدرش شش تا نه انتقال است و صمغ و دخت با دام شیرین و  
 یاب مناسب صمغ عربی است لوز برمی و لوز حبلی با دام کوبی است دخت او کوچک و برش ریزه و گوش  
 مایل بشتر و با عطریه و نمزش کوچک و با نمخی و قبض بسیار و او غیر حلا و است و سیوم گرم خشک جهت رطوبت معده  
 و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده و نفع و قدرش شش تا نه انتقال و از با دام ناسته انتقال است  
 لوز البر قسبی از لوز بریت شبیه بجه صوبه و بزرگتر و زرد و در جوانب او شعبه های که نمزش رسیده گرم  
 و خشک و بسیار قابض و روغن او از بیت السودان نامند و مذکور شد لوز المرحان و لوز السودان  
 و لوز الارحان بلبه منقری لوز البریت لومیا مولف مذکره گویند نه بدست و بیونانی بنکره و بفرقی  
 نماند و نبات او شبیه بلباب منسبط بر زمین و بعضی بجا و فرو میچید و دانه او بعضی سرخ و از با فکی کوچکتر و شبیه  
 بگرده طپور و غلافش مانند باقی و از آن رقیق تر و خوشتر و د سال باقی میماند و بهتر از باقی و زبون ترین از سجد  
 و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل با اعتدال و محرک باه و مولد منی و در شرب و بول و حیض و مسن  
 و شرب مطبوخ او با اندکی قه و حلوس در طبع او منقش نفاس منخ و ضیق زنده و مرده و شیم و جهت درد گرده

کرده و کرمفید و دیگر قسم فلفله و موله غلط غلط و مصلحش خردل و الجامه و زنجبیل و بانی صیده مورث عقیان و مصلح  
 ان داچینی و کنجبین است لوبیا هندی قسم اخیر قشع است و در عراق و مادام نامند لوبیا قیاس  
 سیمانی ارده مرده است و بطریق چین برن اینف و دانسته اند لوبیا جیوس یونانی بمعنی بنیه الذهب  
 است و نوعی از سران القطرب دانسته اند و شاخها و بناتش قریب بر روی و باریک و گره دارد و در هر گره  
 برگهای رشته بنیه برگ بید و طعم او با بقص و مساق و گلش سرخ مایل بر روی و شیش ابها استاد  
 و فی زار و در آخر دویم سرد و خشک و انطفا که در دویم گرم و خشک بیان نموده است و در هر برگ و عصاره  
 قاطع رعات و زرف الدم جمیع اعضاء و فرجه برگ او جهت سیلان حیض و حقه او جهت قرحه امعاء و ضما و شش چتر  
 التیام جراحات و تحلیل ادرام و با حاجت دراز کردن مکرر جهت گزیناندن موثر و در قطع موش مجرب دانسته  
 اند و مضرریه مصلحش غناب و قد شتریش از انشیم و از گیش منتقال کفاریسی مرورید و تبرکی اسخی نامند و  
 بزرگ مقدار می در است و آنچه در صدف مخفی یکی باشد با وجود بزرگی در نیم نامند و گویند تا سه منتقال ممکن است  
 و از خواص او است که در چون در صدف نهایت نمورسد باز بتدریج به تحلیل میرود مانند قمر نبات و بهترین او  
 اعمالی و سفید و مدور و بزرگ است و زبون ترین او قلمری و آنچه سیاه و ریزه مایل بسبکی باشد سیاه و زرد  
 و غیر مدور و سوراخ دارد و مستعمل اطباء نیست و در غن و عرق و بویا که به مضر او و جوشانیدن او در آب برنج  
 و مالیدن بسباده رافع چرک و در رافع زردی و دوار اسهال است و در آخر دویم سرد و خشک و در قرحه قوی  
 از طلا و خواص در اجزای بدن و مطلق و مقوی اعضاء و رافع انول و خفقان و خوف و فرغ سودا و جهت اسهال  
 همراهی و رموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بید بودان و حصاة و حرقة البول و سد و یرقان و رافع سهرم  
 و وسواس و جنون و ربو و ذرد و راد جهت قطع سیلان اعضاء و التیام زخمها و اکتال او جهت مد و سلاق  
 و ظلمه بصر و بیاض و سیل و کینه و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلا می محلول او قبول از سطور رافع  
 برص است و در قطعیه اول و غیر محلول او جهت ختام و جمیع آثار و فرجه او در منع حمل مجرب دانسته اند و لکها  
 او مقوی دل و در دهان و اشتن مجرب جهت از الهم و ضعف دل موثر و گویند مضر متانه و مصلحش سید است  
 و قد شتریش تا نیم منتقال و بدش صدف سفید است و بطریق حل او در طریق سیم از دستور اول مذکور است  
 لوبیجید بطیوس اظهار است که قسم بری تحطیس باشد و این تیمه محمد بن احمد گویند که گاه بدست  
 برکش بنیه برگ اسقو و قد ریون و شش منک و بری وستانی میباشد و بری و احرار است غالب  
 و شرب برگ خشک او و عصاره پوست او با سرکه جهت جرب مجرب است و جمیع اجزا او جهت التیام جراحات  
 مفید لوف فته عربی و فبارسی فیل گوشش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ و دوف انجیه گویند چتر



پهنی این است لیس را پهنی جادر است لیسید باد بخان است لیسو اسم پهنی خون  
 است لیسو جوی بخرانی این عرس است لیسو گو قهر غرض پهنی است که گاوران استقال نشانه  
 و در آب زرد نرم میشود و سرد خشک و نجف و بیلدع و قالیق و مان سیلان مواد و جهت جراحات تازه  
 و کهنه و زرق الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است لیسف اسم غوطی است سنجی محیط  
 بر نخل و نارجل و مقل و امثال آن و از مطلق او را از لیسف فرماست و بهترین او از نارجل و نخل حجاز  
 و زبون ترین از مقل است در اول گرم و در دوم خشک و فرشی و لباس و جهت استسقا و ترهل و  
 او را از نارجل که سوزانیده باشند جهت خراش و جرب شرب او جهت اخراج حصاة و لیسف مقل جهت  
 شکین بواسیر مفید و خاکستر اجزای و منقی دندان و جهت امراض لثه و البیاض جراحات و رنجهن  
 و برص و بیاض چشم نافع است لیسف الجهر بخیت مسعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن و سیاه و زرد  
 و بنیه به برگ سرس و ریشهای بار یک و بهم چسبیده و مدور و سیاه و کوچک او قندر دکان و بزرگ او  
 نقد زارنج و بافتخته گویا شیم است که مدور کرده اند و از بزرگتر و منقح و موی ساحل می اندازد و در  
 و دوم گرم و خشک و بنایه جالی آثار و سفته او بهترین و در یزد و خلیه و سنون و جهت تقویت لثه و جالی  
 دندان و منقول و جهت بیان و ناخوشیم مفید است لیسفا انطاکی گوید گیاهیت سرخ و خاردار و نخل  
 جاکر و کجکی و بنایه جالی و در افعال و در زواجی مصر کثیره الوجود زیاده از یکدم او قال است  
 لیسو و بهیچ خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی دل و معده و قابض و محرک  
 اشتها و همین بهیچ غذا و مفتوح سده کرده و نخل تو لیس ریجی و دروغ ارنده و مصلح کفیه افراط دید و با در  
 سموم مشرب و به دلد و در سایر افعال قیام مقام تمیخ است و آنچه باین پوست زردی و ترشی است و در  
 افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع افراط  
 غلیظه و زجره و غلیظه جالی بهیچ سیاه و کلفت و قویا و سکن غلیان خون و صفرا و التیاب معده و جهت پهنای حاره  
 و سوس و صفراوی و غفونته خون و بیرو و شری و خضیف و دمل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و قوی صفراوی  
 و غلیان و قلبش و قلب طعام و بدگذشتن الطعم حرب و حدت مواد حاره و جگر و معده و جهت درد سرد و دار  
 و سرد که از سحر افراط و غلیظه باشد و صفقان سودا و غلبه خالص و غیر خالص و خمار و سموم و ام و او در  
 قناله مفید و در اکثر امور قیام مقام سرد که و جهت تریش بهتر از آنست و منقرض عصب و صاحب سحر بار و لیسف  
 و انار و در خضای معده مصنف امعا و مورث پیش و منقلش مصطلکی نکر و عسلست و چون جواهر با آب  
 لیسو بخسینا سحر صاف شود و صفاد و در محلول با آب لیسو با نوشا و در اندک زمانی رافع بهی و آثار جلد است



است و در این کتاب

و تخم او در دویم و در اخرا دل خشک و در ریح سوم مانند دانه برنج و تفریح نبات عظیم و قدر شترش یکدوم است  
 و در هم است باب گرم یا شرباب باید بیشتر از پوست باشد و خاکیدن دانه اوانج بحیثی دندان است که از ترشید  
 هم رسیده باشد و لیموی تلک پرورده مقدوی مده و باعث خوشبوی اوانج است و لیموی شیرین و در شایع بسیار  
 صغیر اما مفید و صفت و به ستور آنچو پیونید بدخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب بالفعل اند و همچنین است  
 آنچو مروت یک یک و چون لیمو را بنام خشک کرده با وزن او شکوبانید چنانکه منج جارات و قشع سد و بعدیل و برگ  
 لیمو و تفریح صغیر از برگ ترنج است لیمون بیونانی خاص بزرگ گرات لیلوفر نیلوز است اما  
 لیس زفن بیونانی قلب است لیس لبنه بطنی تخم کانت لیس قطن کاشم است لیا لیا  
 است لیدر حسن و لیساروس بیونانی و اسنج است لیسور سطلیس بیونانی بلبل کبیری  
 سجد کین است لیسوس بیونانی زک است لیا نو کند است لیسج ملج است و نزد  
 بعضی نوعی از انیسامی است لیا و البته ویلی اسم مارین است لیسطه خوریت که در بیابان قریب  
 مستطیل و حرف الیم مع الالف و غیره مار بترین آنها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار است  
 که بزرگین پاک سرخ کون و زمین سنگ را گذرد و بعد از این رشتند افتقار و سبکوزن و کثرت و از مغرب و جنوب  
 بطرف شرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب فی زار و گوگردی و امثال آن داخل او شود و در آب میل جمیع صفات  
 موجود است و بعد از آن آب قطره که مانند گلاب عرق کسیده باشند و آب قطره که از کوزه و هفال تراوش کرده باشد  
 و بعد از آن بے که جو شامیده یا بصفحه رسیده باشد و آنچو کثیر المقدار و آب کار برود چاه است و تقاربت همیشه  
 آنها بحسب قوت و کثرت و مواضع مختلفه و آب خالص در دویم سرد و نهایت در طبع رطوبه و از طبعیان و چغیری نیباشد  
 و اگر چه سبب ساطع غذای حیوان میشود لیکن سبب روح طبی و قوت غایبه حکم دارد نسبت به روح حیوان  
 و قوه آن پس باید که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود و باعث حفظ رطوبه غریزی از تحلیل و رقیق غذا  
 و بدو و وصول آن با اعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و طبعین طبع و احاطه بهضم و طبع غذا و تیرید و ترویج  
 روح حیوانی و حین تصور مواد در فضیلت رقیقه بدن است بعنوان مراقف و مفر احتیاج ضعیفه بارده امرضا  
 رطوبی و قروح جراحات و دملات و اکثرا و عدم مراعات وقت صورت سستی اعضا و عصب و ضعف او را  
 و بهضم و قوا و رنگ و خسار و نسیان و بلا و عود و ضعیفیات و نهج و نقل و بواس و کوانی بدن و سببات و امراض  
 بارده و رطوبه است و شرط است که قبل از آنچو غذا را انجمده بیاشانند مگر صاحبان و جگر حار و بعد از رسیدن  
 تازه صورت نکون مواد و امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رخشه و خدر و ضعف بعد از آن  
 موجب طهای حرارت غریزی و شرب او است و باره صورت ضعیف مده و عصبیت



و احتیاس بول است و آب تفتی قلی بر تبه او در بدی نیست و آب تفتی به طلای و نقره مقدی سده و دل و باغ  
 و مسین نوز و جهت خفا و مایه یونانیان است و آب تفتی با این مذکور شد مجموعا بهای مصادن موزن عمر بول  
 اند ما الشحیر در شحیر مذکور شد ما الحلاف عرق بید است و در خلان گذشت ما البهرام  
 عرق مید شک است و در خلان نمی مذکور شد ما الور و کلاب است و در و در مذکور شد ما  
 القدر عرق شکو ذی نرج است و عرق بهار گویند و در نایج مذکور شد ما البر و بلقیه مصر  
 اسم ما القدر است ما الکافور در کافور گذشت ما الکشن در کفری گذشت ما  
 النون شامل صحفا و مار قوت ما القراطن مالی القراطن و در بعضی اسم حدیقون است  
 ان نوعی از نوز مذکور شد ما القطر است که از کوزه سفال ترشح کند ما الرزاج مسقونیا  
 است ما الجلیق بر تفتی نون زرد آب شیر است که از شیر بریده و منعقد از مایه پیر گیرند و طریق  
 شرب و در دستورات اول مذکور است و او جالی و فصال و مهبل و مرط و منقح است و جهت علل حاره  
 و سوداویه و التهاب و مایه یونانی و جرب و دوا الفیل و اختراقات و حرقة البول و ضعف کرده و حصاة نافه بایر  
 از تلیف مبردات و مرطبات مثل کاسنی و امثال ان نموده با ادویه مناسب اشامیدن و در مواد محرقه و یونانی  
 تعلیف شایسته و امثال ان نموده و هر یک از مغوف و شربتها و جویها در دستورات مذکور است ما الکشم عرق  
 است که از گوشتهای گیرند و او تعلیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبعی و نفانی و زیاده کشته خون و رانی صغیر  
 که از امراض و خوردن مسهلان و مقصد جماع و امثال ان بهر مد و طریق اخذ ان بحسب اشتیاق مختلف میباشد و قوی  
 گوشتها درین ام گوشت بره یکا است و در بعضی از نوز از تخوم کبک و مرغ و مانند ان ترتیب دهند و دستور انست  
 که گوشت درق کرده را استخوان چربی جدا سازند و محرقه بحد یک کسان بود و آب غلیظ گردد پس عرق  
 بکشد و اگر تقویت زیاده مراد باشد تخوم را بقدر مناسبی از بهر سبب و ادویه عطریه با مرده در مزاج حاره و در  
 مزاج بارده مثل پوست ترنج و استیاء حاره لطیف ترنج دهند و قلیتر نمایند ما الکرا و آب خاکستر است  
 و اختلاف قوه آن باختلاف اصل است و آب خاکستر متوجعات و استیاء حاره قویتر میباشد و مجموع آن گرم و قوی  
 و محرق و جالی و محقق اند و استعمال آن جایز است نه شرب آن مگر بقدر قلی و آن برنده گوشت زیاده زخم آید  
 و محقق آن و نفول او جهت در عصب فایده و قوه او جهت در اعصاب و شرب بسیار مان او بقدر نیم شغال جالی  
 سده و رقیبه ری و حاکس و فنان را سهال رطوبی خشن و صلیع از روغن بادام است و نیم رقیه جهت خون بایر  
 خصوصاً جهت فربه و مقله و شکم بخورنده باشد و جهت دفع سمیت و تلیا مفید است ما البهرام اسم بر آن  
 بمنی عمل است و قراطن است و ما القراطن که استعمال بسیار است و عرب است و آن عبارت است از ما

که در خرداب باران و یاب صان با یکدیگر غسل بجا نمایند تا ثلث بماند طبع و رافع فی وادیه او در قناله  
 و تراشکم و تقوی اعصار باره و مسده و جالی و منفع غلیظ و تقوی اشتها و مدر بول و حقیق و رافع منفعی که از  
 جاع باشد منفر او را م حاره و اشتها و صفراوی و فراخ و مصلحتش آب میوه های ترش و قدر ترشش تا نیم مثقال یا  
 ما انجمه ایت که از بلا و عین بی آزار غلیظ و سیاه و بد بود گویند نوعی از ماهی حاصل میشود در سیرم گرم و خشک  
 و طبعی از رافع و روح و انار صلد و حکم و بر شش نشسته و شرب به در هم او جاب است که اعضاء است و در کوزه و سیرتور  
 در انعام عصب عروق پاره شده و سیدیل است ما لوت بنار نشانه فوقانی رسم یونانی الی است که از برای  
 کسود و ترشح کند بر بی ما لوتون گویند گرم و خشک و قنطره او جهت اصل و غلیظ و درک و عرق النسا و قروح و اسهال  
 او جهت تنقیه جراحات که مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض است ما بودانه اسم فارسی  
 وانه نبات شیردار و حب الملوک نامند غیر حب سلطین مسمی بدند است ساقش قریب بدنی و سلطین است  
 و بر گاه های ساق او در از ترشیه به برگ یا دام و بر شش های ریزه و مایل بدویر و شبیه به برگ زرا و در طول و شش  
 زرد و ترش و عروق غری و طبعی شیرین و کثیر و در جوف او مسه وانه متفرق از سیم و هر یک را غلافی دیگر دارد  
 از کوسه بزرگتر و پوست او انحر و مایل است بر باطنش سفید و شیرین و خوب و پنج او باریک و شیر او در سیرم گرم و خشک  
 و دانه او در آخر دیم و قوتش تا دو سال باقی است و گویند از نهند و عرق خیز و آب طبعین بزرگ او باخ و سیرم کد ار  
 مسهل و محلل قوی و رافع و در مفصل و نفوس و عرق النسا و بلع کردن وانه او سهل و شرب گویند او در اسهال  
 قویتر و مخرج غلیظ و محرق بلغم و مر از سوداوی و مفریه و مسده و مصلحتش انیسون و مفر سفلی و مصلح او کثیرا و قدر شرب  
 از حب و سه عدد و تا شش عدد و از بر شش تا دو در سیم و شرب آب سیر و معین فعل است و بالفعل بجای اهورا وانه حب  
 سلطین است مستعمل است و او مفود الوجود است ما میر شرج اسم فارسی است و بر بی سیم الملک  
 نامند و قسمی از نفوس است و بر کی ستر فزونی گویند گیاهیت شیر و از بر شش مفر و شرب زمین و ساقش زیاده بر  
 و بری و گلشن زرد و در آخر ساق از جوان او ستمه هدیت سر و پوست ساق او مایل بر روی و بانه که حده است  
 و آن ستمه است و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی میسیر گردد و بر روی آب آمده می میرد و در سیم  
 گرم و خشک مسهل قوی است بلغم و محلل ریل و جهت نفوس و مفصل و مانند آن نافه و ضا و او را م بلغمی و در او  
 استقفا و قدر شرب از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مصلحتش تا سه در سیم و مفر معارف و مصلحتش کثیرا و در شرب  
 ما و بر یون معرب از نادر یون فارسی است و یونانی خاما لانا نامند نباتش بقدر دخت ساق و شیر و او در  
 بر شش شبیه بزرگ انیسون و باریکتر قسمی بزرگ باریک و رقیق مایل سفیدی و بزرگ و قسمی مایل بر روی و کوچک  
 و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در چهارم گرم و خشک سایر اجزا در سیرم و بر یون ترین اسبیه و غیره که در شرب

و سفید او بهتر از زرد و برکش سهل قوی باد و صفر و ساق کرم و مواد سوداوی و ملخی در این استقامت و کمی بر قوت  
و ضعف کرده و طلای او جهت بهیج در برص و با عسل جهت تقویه چرک زخمها و زرع خشک نشسته آن با موم و روغن جبهه جرب  
مفتوح و با سرکه جهت درم سیر زعفران و صفر و درین و اطفال و ضعف المیه و در دود و درم غیره و بر او کشنده و بدون  
تدبیر و مصلح فایده مفرد و کمی و در رتغم و کرب و قد و شتر تشن با صلیت از شش قیرط یا نیندریم و شیر گیاه او  
محرق و اکال و کشنده و ضما و در برص بهیج جایز است و طریق تدبیر است که برگ شمش کبریا را در سرکه کهنه  
و در سربار سرکه را تا قیر و میندیشش ته نشین کند و مخلوب نموده بر روغن بادام جرب کرده و در سهل مواد سوداوی و ملخی  
و باز زد و انشویان و جیل زرد و گسین و در با سوسن دزیره و مکنه هندی و در اسهال باد صفر اریس و تر بال انجاس  
و اسارون و عصاره غافق و انشین و سنبیل و مصطکی و اسارون و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب  
عنبه انگلیز یا آب زینیا شیر او لبت و اگر کبویه او را در سرکه طلای آب جوشانند تا به نکت رسد و آب صاف او را  
با کبویه روغن بادام شیرین جوشانند تا روغن بماند و از آن روغن از کشتال با سه مثقال بر شانه بنیاید است ماهیها  
در سه مثقال بنایت بنید خنجا شش بحری معروف بخنجا شش مفرق و برکش مایل سفیدی و باز و اید مثل ازه و بارغب  
چپنده و گشنیز و دماند خنجا شش ساحلی و مفرق و فقیل الا اید و تخم شش بقدر کچند و فر شش مانند خنجا شش مفرق  
و عیلاف میندیشند بخلاف خنجا شش بحری و شاهی خنجا شش ساحلی در زستان میریزد و در بهار عود و میکه بخلاف  
ما بینا که اثری از ظاهر نماند و در سرطان میرسد و او را کوبیده و قش میازند بهیج بلوطی و قشش تا بهیج سال  
باقیت در دویم سرد و خشک بهترین اوزر و مایل بسبب قوی الحار و باغی است که چون در آب حل کنند و با  
راوع و قابض و تحلل و تقوی عصاره و تخم او بهتر از جرم است و طلای او جهت او را م حاره و با دوسرخ  
و در دمنه حاصل حار و عجمی که سبب حرکت در بطن و دران جبهه سوداوی شش و منع روغن مواد شیم و دلوک او با کالای  
جهت قلع و اکتال او جهت و مواد استرخای ملک شیم و ضعف با صره و دود سفید و صفر سیر و مصلح او بادام شیرین  
و شتر تشن یا کیده هم و در شش ساق و تخم او بسیار سمن بدن و کشتال او قاطع اسهال صغری و روغن خفکان و  
طلای او جهت شری و حمزه و در دفرس سیدیل است اما میران سمتی از زرد و جبهه است ساق و شاهی شش او  
از زمین مرتفع و برکش بنید بلبلاب و مایل بسته اره و سفید مایل بر روی و باز و جهت و روغن او پخته و کولک  
و در دفر مستقیم و در که های او ریشه های باریک شبیه بموی و ششش نزدیک آبهای است و هندی او زرد و مایل  
سبب و معنی زرد زردون تر از هندی و غیر هندی و معنی مایل بسبب میباید و ششش بنید کچند و در آخر سیوم گام  
و خشک و ششش است سال باقیست قطع جلد و جالی و در دفر و تحلل و شرب و جهت بر قان و شش و ریح و  
طلای او با عسل جهت برص ناخن و دلف برشش و بر صبا و ناخن و دلف و در دمان و دسوط او جهت





و آثار و طلای خاکستری جمیع افرار افق کلفت و درجه آن در حدی و طلای بزرگ او آب استرنده سوی و شرب  
 و از او با عمل محلی ریاح و غرض غنیم است ماسک و درون دوا و استیت گیاه او شنبه بریحان و گشتش مانند برگ  
 مسور و مایل بتدویر و ریاح مانند سبیل بندی و کل و شنبه با سبیل گرم و خشک و لطیف از سبیل و برگ او را چینه عطر  
 داخل روغنهای میکنند و در جمیع افعال قریب پسین است ماسک بقاری بر و شرب گیاهی مانند و گوشت او است بسیار  
 لیمو سرد و تر و کلفت تر از کوفته و موافق مجورین و فصل گرمی و در شرب و دای فرام و مصلح او بادام و نار و صلی و  
 خرما است و میوه ای تازه و ترشهای کشک و بغایت مفراست و گوشت بزغاره نافوق با سبیل بار و طوبه و بهترین  
 مسکن عیان خون و لطیف است و میوه بر محال در باقوت قافیه و مسکن در دوا و میانه گوشت زخمها و شرب او  
 چینه ریخ سم و زاریع و بر مره او با شسته و در برنج و با و سبیل چینه اسهالی که از غده بهر سرد و از افرا تا عمل  
 و دوی سمل و چینه او با آر و چینه قریه و معا و ضا و او با سرگین در غنم آن چینه نفوس مفید و طلای سرگین او با شسته  
 محلل و چینه در مهاد و مستقا و درم سبز و موفقه او و الطیف و حالی و ماسک که چینه دار و الطیف و با عمل چینه چرب  
 و فوج و او را مصلح و سفوف و قروح سابعه و شنبه و با بر الیچ چینه که چک کردن کردن ایشان از جرباته است و شرب  
 او چینه گزیدن هوام و ریخ بر تان و با مار العسل چینه شودن چینه محب دانسته اند و طلای نخته او با شرب و با سبیل  
 چینه خدبسم هوام و دای کردن او چینه نفوس و عرق انس و از جرباته و شرب و با غ عربی است باید سرگین و زرا  
 افروخته و در شیم چینه در موضع عقیق که تحت بند او بجاری پیام است گذشت و چون تراش که شود تبدیل یک  
 نمود و تجارت آن مخصوص در درک کرد و محرق و غیر محرق او با عمل چینه در مفاصل بارد و با سبیل چینه چاره  
 آن و طلای مطبوخ آن با عمل چینه در مفاصل و با بول اطفال چینه فوایح یعنی دریل غلیظ و تحلیل مار و صغیر و با شرب  
 و چینه تحلیل او را مصلح و طلای موفقه او با سبیل که چینه دار و الطیف و سنون او با شرب آن نکند چینه ریخ زردی و دای  
 و غفوفه لثه و با سبیل چینه تا لیل شکو و خورا و چینه که بر انداخته شربت ناف و شرب سوخته بر سر او با عمل چینه ریخ بول  
 و زرا شرب محب دانسته اند و در شربش با دود دریم است و امکان زهر او را فراموش شده و طلای او چینه دار و الطیف  
 و تره بنید و زهره کوبی یا دزهره هم هوام است و چکر بسیار را چون شرب کرده زهره او را با و مصلح و در کرده و در  
 زنجبیل یا شنبه خواب ترش گیاه او را در شیم کشد چینه شکوری چوب دانسته اند چون کرده او را شرب کرده  
 گوگرد بران یا شنبه که با سبیل ترش او را بر شیم سفید طلا نماید در روز رایل کند و از جرباته شرب او  
 و سبیل و با غار لیمو که گویند که چون خضیر بران شکافته در زرا دانه در حرج و غلزون و زیره بر و یا شنبه  
 کشد که انتقال او با آب گرم چینه سرد بود و در دگر و در دانه و دانه آن چینه تقویه با چوب الا شرب است چون  
 با بوره و صغیر خشک کشد که انتقال او با سبیل و فصل ریخ سبز است و چون بر زهره را که زکی انکور ریخ خود و در



مشاکوشت هندی شیرین است مثلاً سبزه اشکه اسم عربی نباتی که گرم و دانه غمزه است و آن مثلاً  
شیرین است و قسم است یکی را شاخهای بقدر دو ذریع و مقدار دو دشت و برشش شبیه به برگ مازنیون و  
از آن باریک و باطله چسبیده و گلش سفید و باین گل و ترش میروید شبیه به تخم مورد و باطله با سبزه دارد و بعد  
از رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب سیاه و منزه و سفید و جیدالتی و در ماه نیز مانند در سیم گرم و خشک  
و برگ و تخم او مستعمل است یکدم او با جیره استعمل قوی لغیم و اقسام گرم معده و مانع صعود و بخارات بدماغ و  
طلای کوبیده او بر بدن باعث بادار عرق بسیار و مطبوخ او با زنت جهت عرب و نوباد برص نبات مؤثر و زیاده  
او کشته و مورت سبج و که غلیم و دم عار در برگ او در افعال مثل تخم او در سر که جنبانیده آن همه استسفا و  
نبات سفید و باطله با قلی و عدس سهل برنق و حمل او قاتل جنین و خنجر آن و سخن دنج و سخن جمیع و ملذذ آن  
در انحراف طریقه زن و معین بر کل و قدر ترشش در مطبوخات تاسه در سیم و باید با روغن بادام و عصاره عربی استعمال  
نموده و در هوای بسیار گرم و بسیار سرد و ضعیف الابدان جایز نیست و قسم دیگر او در معده کثیر الوجود است و بیشتر  
کنا را بهار و ترکار با و نباتها بقدر و شیر و خیری و برشش مانند برگ اهل و در سیم و گلش زرد و باریک  
و تخش مایل سفیدی و بقدر تخم آنجده در سیم گرم و خشک برگ جنبانیده او در سر که و با عمل در روغن بادام  
و مسهل است کم گرم و مارا و در و بلغم ضام و ضما و از منقح زخمهای و انحراف گوشت زیاد و در سایر افعال مثل اول است  
مشک سوسن است مشکت النجم زرد و است مشکت اب الکورا است که دولت او به نور و کثرت  
ثمت با نذ منافع و ترخیر و مولد خون صالح و مقوی با نغم و موافق صاحب ابله و حصه ذوات الجنب ذوات الصدر  
و مقوی با همدردین و کثرت او منقرض و درین است الیمیم مع الجیم و غیره و منفتح ماس است مجسین  
قسمی از غلبه انقلاب است مجریه بر او بلام اسم هندی بهکارت مجیت اسم هندی فوه است  
مجریه هندی فستقین است مجیح بزاری کل خوش نظر نامنه نوعی از ریاضین در رویم سرد و خشک  
و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت گرم کردن و تر و در آن مانع است  
محموده و مقوی است قحلب و رخت حب الحلب است و کدشت محروث بیخ انجدان است و ام  
از رخ کوبیده انجدان سفید باشد و از رخ کاه که انجدان سیاه باشد محاسب ملقب اندلس مخلصه است و مخ  
شخم مرغ است مخلصه اسم نباتی که استعمال آن خلاصی از سم هموم میدهد و هندی بدین اسم نامیده اند و در  
حباب ماکن مختلف شکل میباشد و با نغم شخم او را مشاهده نموده اند و مجموع آن با نغمی و کل بر انواع با کمی و نکون  
و شبیه می باشد و بعضی را شاخهای ساق درگ مانند برگ کرفس از آن نرم تر و از اول تا آخر آن شق و در آن  
که شاخ او دراز گردد درگ او زره تر میشود و تا بعد برگ گران گلش کبود و نکون و بعضی گلش باین کبودی و

در سیم و گلش زرد و باریک

و بر سر دشتی برگ ریزه و گل سفید و باز روی اندکی سیاه و این قسم را راس الهی می نامند و قسمی مقدار و قدر  
 و ششبر تا ششبر و باریک و مستدیر و بی شاخ و برگ و گلش به صورت مغرب و کمی در بزرگ و قسمی راسی مربع و برگ  
 مدور و مشق و شبیه برگ باد بچوبیده و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب و غیر بر آن قبه زغبی نقش شبیه برگ باد  
 اما در او مثل بادونه و اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین او قسم اول و آنچه در ارضی حکم  
 اب روئند و قوتش ثابت سال باقی است و در اول سپهر گرم و خشک و شرب او قبل سم و بعد از آن راجع ضرر آن  
 است و در دفع قولنجهای صمغی عجب الفعل است و جنبه تحلیل اجلاط از ریه و در دیگر و مفصل و در کتب و قوتیه مده  
 و جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدرش تا کثرت است و چون در ایل خویله کتاب بحال است روزانه تخم قهبر بکشد  
 بنوشند در آن سال هیچ سیمو خبر نرسد و عرق مخلصه و در دفع قولنج ریجی و مقوی اعصاب و ریه موافق  
 برودین است بعضی در تریاق کثیر نایم مفاد خبر است اندک صغیر استخوان را نامند گرم و طبعین و در کثیر  
 الله او مسمن و اکثر او فسد استهای و مورت غلطان و مصلح او صغیر و داغینی و در محرومین ترشها است  
 و طلالی و جنبه صلابه عصب و تر و عسل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قوتیرین او در اطلی گاو است و مخلص  
 نجاری و نوع نامند و برکی ابران و بهترین او تازه است که شبیه او را با تمام گرفته باشند و در ویم سرد و رطوبت  
 در و غلب بر پوست و ممکن غلطان خون و حرک باه محرومین و ششهای مسمن و مطلق حدت سموات و جنبه شب و قوت  
 سبکی مده و حار و التهاب جگر و باجهت اخذید و با اطفال جنبه قوتیه مده و داغ کرده او با سنگ این فصد جنبه  
 اسهال و روی و صفراوی و صفرا با طریقت و قوا این مطلق او با برنج و آرد جو بوداده بهترین غذای صاحبان اسهال  
 حاره و جهت تسهین بدن و در تب و ق بان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق نان راز یا ده از ده مثقال  
 چایز داشته اند چون تخم خزه را کوبیده با دوع شقیق یا سیرتیه کرده و خشک نموده باشد شرب اندکی از آن رفیع  
 تشنگی و نوازش آب تا چند روز می کند و از اسهال و اضمحلال و دوع در پهای خلطی متعفن میگرد و اصلاح آن پیچ  
 و شرب کبچین سنجلی است و چون در مده بار و ترشش شود مورت دوار و غشی میگرد و اصلاح او با قلی و جوارش  
 است محال الشیطا جنریت که با بعضی اجار می باشد و در انش میوز و دضاد و در تحلیل و دوع او رام حاره  
 و بارده قوی الاثر است مخلص الکبر اسم سجونی است که حیوانی به طیر نامند و مخلص و مخلص  
 اسم عربی سبتان است و در نجاری مرکز نامند و محل اقامه او در سوراخ غرگور است و در اطباء  
 قسمی از آنست که از دوده و خشت صنوبر یا دوده روغن تخم گمان و صمغ عربی و باغوی مخلوط و راج زرد ساخته شود  
 در ویم گرم و خشک بخلاف مداد سندی که آن سرد و خشک است از آن بر او دخت فوفل یا سبز و الهی دارد  
 سندی جهت او رام و سستی عصب و بر کف باجهت جذب حرارت پهای و مسو و ضاد بر پیشانی جهت رعایت

در غایت

نافع است و غیر نهی او جهت منع رنجیدن مور و انعام زخمها و با سر که جهت سوختن آتش مفید و بعد از قطعه زخم نباید  
 کرد تا خود بخود زخم گردد و در صورتی که در دو انتقال بداد با آب سرد و باغ سم غریب است و در آن سم  
 خمر است بد مل الزام اصحاب زنون است البتة مع الکلیه و غیر از آن جهت موب از زخم و شش است  
 فارسی و غیره از ان الفار است جو اصلاح برگ او شبیه گوسر برین نیست و از جلد ریاضین خشنو است و در خانه  
 و بر می کند و در کش طولانی و کم عرض و گلش سفید و مایل بسبز و شش باغ تخم ریحان و شفاف است و مولف  
 منفی است با همد که از ان الفار باشد موجب اختیارات را است تا با زیاده از است که در اینجا باید تصریح  
 بان نمود و او را که در دویم گرم و در اول خشک در انقال بهتر از شوشتر است و طبع و طلف و جالی و جاذب و در رو  
 و منفعت حصاة و منفرح اعضا است و تحقیق بطوایر معده و امعاء جهت دفع مرقع ریجی و استسقاء و سده  
 و سپرز و دماغ جهت خفان و وجع الفواد و مایه لیا مرقی و تقوه و در دسینه و سر و وضی النفس و ریل سپرز  
 و در سر و شقیقه و حسن کام و عمر البول و احتباس حنیض و سر و بطن ناف و طلاء او با حاد و جام جهت در و سر بار و در  
 است و برگ او با غسل جهت انار خون منجمد تحت خشم و با سر که جهت عقرب و جهت کفک و بد بوی عرق و با موم و روغن  
 جهت التواء عصب و آرام بطنی و با منزه جهت درم حاره خشم ناف و با نر و النعجه و درم آنتیان مجرب و بویدن او جهت  
 سده مخزن و دماغ و تقویه مستی شراب و منخار و سوط آب او جهت زخم سیلان و بان و انحال اب او جهت ابتدا  
 نزول و ضعف با صره مفید و الید اب او بر موضع عجم است و از زخم ان و در رجه او در حنیض و قدر غریب از بزم او  
 و در انتقال و در بطور و تمانت انتقال و منفر کرده و مخلص کاسنی و تخم خرقه و بد شش شوشتر است و روغن جزیر  
 را آب او را با مثل آن روغن زیتون بچشانند تا روغن بماند جهت فایده و عشت و در آن و شقیقه و در و سر بار و تحلیل  
 ریاح و قلیح سده و گرانی ساسه مفید و بخور زخم شش رافع منفرت هوا و بای و گر زینیدن هوا است  
 حران نفع اول و شندینانی و رختی است و در بلا و مغرب و روم و هند و جمیع اخیار او بخی و بسیار بنید و  
 در غما و نرم و گره های او مانند باد ای سینه و میان پر و از آن نیز میانه و مشهور به نیره سینه است و نیز بعضی  
 مران و مایه ای است و این قول صحیح دارد چه افعال قریب اند و نیز بعضی قریب است و این اصل ندارد چه در  
 را برگ شبیه برگ است و برگ قریب شبیه به برگ تربخ و از آن که بکثره و درخت او بسیار بلند نمیشد  
 و ثمر قریب آن مانند ثمر مران شبیه به ثمر او و با غصه بسیار است و در دویم گرم و خشک و بکدر هم برگ  
 رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و در فضلات و مقوی معده و فر شش رافع تخم و کما و سوخته او رافع سوختگی  
 آتش و طلاء سوخته او با آب رافع جرب متفرج و سوطا سوا و اخرا و اوقاطی رفات و زخم و جوی حنیض  
 و ضحای سوخته او با سوخته پرسیاوشان جهت راز کردن موی مجرب و دانسته اند و گویند تشاره جوب او

و بقدر در در کرم کشنده است و مایه نیز همین اثر دارد و قابل مرامان آب پنجه و خشک نمایی شبیه بدخت میلان  
و خار دارد و زخم کردن و دخت و کرم نیز با سیل ان حاصل میشود و در اول ترشح است و بعد از خشکی رنگین و بسیار بدخت  
و بهترین او مایل به سبز و تند بوی و سبکوزن و زرد و خشک همان است که بعد از خشک شدن در وسفیدی شبیه باخ جیده  
و این قسم را مرام صاف مانند و آنچه در ساق دخت مانند صمغ میخورد و دسمی نیز ابطارح است و ان زرد میباشد و در جوی  
قائم مقام ششم اول است و آنچه آب افشوده اجزای دخت را خشک کنند مایل سیاهیت و قریب بمیوه سیاه و دسمی جزی  
است و آن زبون ترین قسم ثانی و هر چه آب افشوده از اجزای شاد و خشک کنند بسیار سیاه و بوی و قتال است  
و شرب و جازیزیت و در آخر سیو کم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بست سال باقی است و مفتوح و محلل ریاح و او را م  
و با قوت قابضه و محفظه بیلید و شرب او سهل و اصف و با ترس و در حوض و مسقط خنک و کشنده کرم شکم و با تخم نمیرشد  
نیم گرم او را بن سیمان سفید و سفید و از جزیات است و جهت سرد کننده و نفس و در دیلو و سینه و اسهال فرمون و ترش  
و در و کرده و دندان و نفخ معده و نفخ ریوی و نفخ و در درجم و خنار و در مفاصل و درم سبز و در اف منفرت سموم بارده  
و در دانی و جهت گزیدن موام و در در سرفتن و با شب بانی جهت بد بوی زربل و بخوان و قرص و بار و غن مورد و لاذن  
و در ریختن مورد و با سنج و فصل جهت تایل و کلف و با آب ترشح جهت سفید و جرب و با سر که جهت قویا و ضداد و بار و غن شد  
و کانی برابها م بانی راست گویند بجای محک جماع است که تا زایل کنند تسکین نیابد و طلا او بهر حفظ جسد  
از نقص و نقص زخمها بغایت موثر و با حیوان هدف التیام زخمهای عصب و در یامیدن گوشت و استخوان و غفرون  
و با سر که آب چیده جهت فتن و ادره و با آب سبب جهت خون مجده تحت جلد و با گوشت جهت جرب آن و اکمال با ادریه  
عین جهت بیاض خصوصاً استسقاء النخاع و با فلفل جهت ضعف و جرب و با عسل جهت سلاق و با نیز زردان جهت  
رمد و با آب جلد و کلاب جهت قرح و با آب مورد جهت دسم و جرب و حمل او با کند و زعفران و انیون جهت زجر و طوبه  
از جزیات و مضاده و با شراب و در غن زیتون جهت تقویت دندان و لثه و نقصان و با سر که فصل جهت خون بن دندان و در ادریه  
و با جزیات و مضاده چون قبل از آن زخم را با آب بارنگ بشویند و فیلد او با انیون و جند و مایه شاد جهت درد گوش و تقویت  
چرخ و التیام زخم آن و سوط او با آب غرغره شش جهت نزلات و با آب قنطاریه جهت بد بوی آن در اسهال و منوم است  
و او مصلح و باعث سرد و مفرغ شده و مصلح عسل و قد و شتر شیز از یک باقی تا نیم گرم و بدیش صمغ بادام تلخ  
است و نیز دجانیوس نصب الزریره و قسط تلخ بوزن آن و زردی بعضی و بدیش مویا و جند فلفل است و کجب  
مرامات امراض و در در لطیف تر از و محفط قوی و در افعال مثل او است **مرطوب و سیم سبط**  
و خجسته بقدر دخت انار و برگش به بار یکی موی و هم پیچیده و با طریقه چسبیده مانند عسل و تند بوی  
و ترشح و بسیار گرم و خشک و طبعی او را فسخ سموم و سوخته او را که سه بار در حمام بماند و رافع جرب و دود و قیاز



او بعد از روز قاتل است و سنون او چنانچه گفته اند و بر است آن دوزخ خشک او چنانچه انعام زخمها را تعلیق است  
 عمر و او است و در خلاصه مذکور است و چون برگ او را غرس کنند درخت نیسان میروید و چون شاخ او را در  
 کرده آب دهند بعد از چند روز قتل بر می آید هر اسب بضم اول و قندید ثانی اسب عربی خاریست که در آخر بهار بر  
 و در مهر بر تر در زنه نامند برگش مانند چغندر و مایل بسیاری و ملاصق زمین و در بلستان مانند درخت شعبا به  
 از یک پی میروید و گلش زرد و در آخر بهار در شنبه بشکافی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافور بسیار تنخ و خوش  
 تا چهار سال باقی است و ساق او را پوست تازه کرده میخورند و منتش بسیار از راحات و جای نمناک و چون بیشتر  
 بشکافی حاصل نمایند اجزای معتدل در سیم خشک نائب مناب عصی الراعی و شکافی و لب او منفتح سد و نصف مد و  
 و مثل قصبه ریه و پنهانی که در جرب و در دوم در دیلوی زمین و با ناخواه در جلع و چوبه شکاف و در عمر بول و ضما و او چنانچه  
 در دود و نه او با شرباب چنانچه در مرقه و مصدق و خوشتر و بیشتر تا سه دریم و از انیش تا یک قیه است هر و اسم  
 جنس در است و از آن او هر یک به نامی مخصوص و برابر درون و خرامی و افروان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از  
 او مراد نوعی از خوشبو است که مرما حور باشد و اصناف مرما حور است و نیز بعضی پنج است و نصف پنجم را سرد دانسته  
 اند و ظاهر او را بر و آن باشد از نوع مردیت و نوعی از مر و کم نوید باشد نسبت به مرما حور و او را هموسا نامند و یکی را مر و  
 تلخ دان مرما پس است و یکی را در آن نامند و آن فرما طوس است و آنجور چهار نوع او را از مریش و مرما طوس  
 و مرما را و در مرما حور نامیده و نیز در جالینوس مجموع اقسام گرم و خشک اند و خلل ریح پنجم و منفتح سد و مقوی  
 مسده و منفتح او را در صلبه و در دل و در بول و در افع ریح و خوف و استقامت و در اعضا و تخم آن بجالی و ملین طبع  
 و بوداده آن قالیق است خصوصاً با تخم حاف و ران اسپال و شود و قرحه اما و سیج نزد محمد بن زکریا مر و در دین  
 و در اول تر است و گرنه چون قطره قطره آب بر رویه بماند بماند و لوب او را با اندکی یا سیم مسر و در  
 او زنا شتاب میزنند شری سوادوی را با الکلیه رف میکنند و مجرب است هر کار او و بفارسی مر و از نامزد ما به  
 گوید که آن بیش از بار یک میروید و نقد ریشری و ترسب بجهده و رغبت بجدیک گوی از ساق تا از درونی میاید و چنانچه  
 بسیار رقیقی است و گلش نفیس مایل به سیری و زیره و ساق تا از ریه بسیار ریزه و منخه و بسیار خوشبو و  
 در جبال فیروزه که مر و است و ده دانه نموده است و سطرالهر خشنکی او را کمتر از گرمی دانسته و او در جبال  
 و مقوی اعضا و خلل ریح و ران امراض بارده رحم و جگر مسده است و سوط باب او بار و غن نفیانه  
 پنجه مسده و تقویه و مانع از هضاج بلغمی مفید مرما قوسس بفارسی مر و سفید و مر و تلخ نامند نبات او پنجه  
 مرما حور و برگش مانند برگ لبلاب و از آن کوچک و گلش مایل به سفیدی و خوشش مدور و جلافت سایه دانسته  
 که طلافی آن در دوزخ مطلق تخم مر و تخم این صنف است گرم و خشک و نیز بعضی معتدل و محقق و معتز و در هر

در جبال فیروزه  
 در جبال فیروزه



و منقول او سرد و خشک و سفید که در او الطاف الهی است و طریق ساختن و اوراق و غسل و سفید کردن او و در صورت  
 نه که راست و اقسام او سه قسم است و با قوه محله و قابضه و مغزی و نبات محف و مسدود و حالیس و  
 برنده گشته زیاد و در بایندن گوشت حاصل آن از بیام و بنده زخمها می خورد و در سر که گشته ترشی از ذرایل کرده  
 تریش سیرنی عمل سازد و طلا را با آب که سیاه کند و جلد و سفید کرده او در وقت ای حالیس اسهال قوتی  
 و سخی و جالی کلف و مسکن صفت او به بند و جهت دفع بد بگویند و عروق و شمع او را عرق و صبح جلد نبات  
 مؤثر است خصوصاً با روغن مرورد و گسرخ و بار و غنهای مذکور بر جالی قلب و زیر بغل مانع رختن مواد  
 است بدل و جهت دفع آثار حله و جرب و تحلیل خون جامد جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن  
 زیتون جهت دفع قمل و در اکتال جهت سلاق و جرب نافه و قرحه سفید و چون بار و روغن زیتون بسیار بجز نشاند  
 نافه بظن که در بهترین او به شقاق و سائیده او با مثل آن که گرد که با سرکه در روغن مرورد طلا رکنه جهت شری  
 و جوشش های پر آب و دمان نافه و این الدوله الیام و تقیه زخمها را با لذات از دمنه اند و میهن او به ساق  
 آن دانسته اند و تفریح نموده که خوردن خیدرم از سفید کرده او با جلاب مغز اقسام گرم مسده و مجرب است  
 و شیخ از کس نیز فرموده اند که زنان بلا دانا و اما طفل جهت قرحه و اسهال میدهند و تقیه نیز در بلاد دارالمرز  
 دید که جهت دفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند تا آن که هاضم نشود مانع نکند و فی الواقع در دفع اقسام  
 کرم مفید است و در دود هم او گشته است با حباسس بول او اشتغال شکم و پیشین ضیق النفس  
 مرغی نموده نباتی است و نباتی بر مرغ نمائند از اول مرغ و سوی دراز و بسیار نرم و اگر سفید باشد  
 لباس و موافق جمیع از جرب و حرک باه و سخن برودین و مقوی کرده است **مشتیقا** اسم یونانی  
 سنگیست و از دمنه و قنطاری و نحاس و حدیدی میباشد و هر یک در رنگ شبیه به یکی از معادن اند و غیر اوراق  
 خلاف نمنا که بر اوراق است و گویند هر یک از این هم میرسد و بقدر مخلوط بجز بر آن معدن میباشد و آن را جرم  
 را از طلا استخراج میکنند و تیرین همه نحاسی و در آخر دویم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب  
 او جایز نیست و اما دای که مانند غبار بسیار است در اطلیه نفی ندارد و جرق او که غسل اوده در آتش سحر  
 کرده با مشنه الطف و منقول آن مبرد است و طلا را با سرکه جهت برص و بهتر و شش و تقیه زخم های  
 و جراحه فضل و بارانیا ج جهت تحلیل او را و اکتال او جهت تقویه بصر و طمته آن و تعلیق بر اطفال  
 رانغ نزع است **عراره** فارسی نمره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور است  
 و خواص کلیه و غیر مذکور نموده در اینجا ذکر میشود و مجموع آن گرم و خشک و صفت سده صفات درانغ طمته  
 بصر و شنه الطف و صفای آن بر نبات و شمایند آن عمل صبح و غروب آن در جبین و بهترین آن در دما





میکنند علامت خوشتر از سیاهی منقطه و نقل از سکه و آنچه در ناف باشد رسیانی اول از ناف گذر آید و پس وسط  
 بگذرد و هرگاه بوی نرود خالص است و الا فلا و آنچه در غیر ناف باشد در کف دست قدری از آن را با آب بن  
 بماند اگر حل شود خالص است و اگر نماند که در خوشتر است و از سکه گوید خالص مانده مشک در ظرف بطوبه  
 دارد بعد یک ساعت در نشن بیاورد و بهترین و بیشترین قوتش تا سه سال با است و از آن بپزد و آن آورده او یکسال  
 در سیوم گرم و در دویم خشک و هر چند که در خشکی او غالب میشود و منقطع شده و محلل اخلاط بارده و مقوی اغضا  
 ر میسر و حرارت غریزه و اعصاب ظاهر و باطنی و حواس مفرج و مقوی باه و حاکم طبع و جهت ضعف دل سودا و سی  
 و غشی و رافع ضرر او و در سیمیه و سهله و سموات و غم و خست و خفقان بارد و مالینویا و خدر و غلیج و لقوه و غش  
 و بله و تش و نسیان و راجع اعصاب و یکوی رخسار و رساننده قوه ادویه به عین بدان و در اکثری بطبقات چشم موثر و  
 شرب او در نفی سیمیه و سیاه شدن و زردی و معین و حل و طلاء و سوط او چته سکه و صبح امر ارض بارده  
 و مانعی و بار و غن آن بر مقدم و مانع و بپزد و جهت منزلات و صناع بار و بار و غن خیری بر اهل جلیب جهت تحریک  
 باه و اکتحال و جهت بپزد و مانع و منفرج و درین و مصلحت کافور و در غن بپزد و بپزد و در غن  
 زردی و در شرب او با غن بر بوی امان و در خشک کلاب و قدرش ترشتر تا خردم و در شربش مثل او چند و نصف او سانج  
 مستحق و شرب او با غن است که بعد از آنکه از شیشه بر روی آن مانده نشیند و سبقت ظاهر میشود و غن  
 احیا و مطبوخه که شیشه و سنگ مرمر و فیله با و استختر را سائیده و تنقیه آید و آب قلیا کرده و وضع الیها  
 اضافت نموده و چوبستان گرم و تند و جالی و رافع که شربت زیاده و ناسد زخمها است و کشتایند و نباتات و رافع  
 انار و جلد و جالی دندان و در اکثری رافع بیاورد و طعمه بصر و ماضی و سلاق و شرباق و طلائی و در حمام رافع  
 بدن و شرب اوقالی و در شرب آب بپزد است و سبقت و در بعضی بپزد آن است و در بعضی سوزنجان  
 و انطاک و بعضی گویند که او زردی است و بپزد و در شربهاست اما بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 مربع نمایی که چون با آنکه چوبان و در شرب مساوی الا فله و مشاهده میگردد و بهترین و خوشتر و در شرب شیری  
 و در دویم گرم و در اول تر و سمن بدن و سیج باه بعد یک است و جالی فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب مانع  
 نشاد اخلاط و شرب او قبل از سمن هوام مانع و تاثیر آن و منفرج و مصلحت و در شربش با در هم و در هم و در هم  
 خمیر مایه است و سیم مر بای که در است و انطاک که گوید واضح آن بقراط است و عسلی او معتدل  
 و مرکب باه و سمن بدن و منقطع سد و در فضلات و مطلق اخلاط و مقوی اخلاط و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوزنه  
 با و در روشنی و در اول تر و در آخر طبع معتدل و مولد خون ضایع و مانع صمود و بخارات بد مانع و جهت مالینویا  
 و سد و در اول تر و در آخر طبع معتدل و مولد خون ضایع و مانع صمود و بخارات بد مانع و جهت مالینویا



بنحو ای را با دانه چوبه تسهیل باید کرد و از پوست و تخم بی پاک کرده نیم بخت کنند و بشویند  
 قریب پنجاه بشوید و یا شکر را در چندان که دلیلی به بقوام آورده اضافه نموده طبع دهند و با اندکی صندل  
 در صندل خوشبو سازند مسکین بیونانی زان شیر است مسک الحن شامل شواصیر اوجده صغیر  
 است مسک لوان نارنگ است مسک لیث درخت مقل است مسوحات ادمان کبر  
 است مسواک الراعی شامل روزه و شیطرح است مسک السج نوعی بزرگ نواریس است  
 مسواک الفرد اشته است مسواک الباس نوع بزرگ قناد و ری الا بل را شامل است  
 مساق زرد است مسطور و مسطور بخت مجده اندلس زرا و کد حرج است مسک حرج  
 است مسک انجوس است مسکار خمر رسیده است مسقا طون عود نهدی است  
 مسطیعی مسطیعی است مسک ایسم فارسی نجاس است مس سوزنه اسم فارسی در سخت  
 است مس رت اسم فارسی طایقوت مسک بفا رسی زید است مسکار بندی  
 استیل است مسور بندی عدس است مسک بندی کاکج است و در بعضی بلاد بندی طریقی  
 را این اسم مانند مشش بفا رسی زرد و نامند و تیرکی اردک و اقسام می باشد بهترین او شیرین و بزرگ  
 و کم جرم و خشک و بهتر از تازه است و در دیم سرد و تر و منفع سد و ملین صلابات و شیرین او ملین صلابات  
 و شیرین او ملین طبع و موافق مجورین است مادی که در سده فاسد شود و جهت تشنگی و التهاب سده  
 و تشنگی غلیان خون و صفرا و نارنج او رخ خصوصاً ترشش و فسادیده خشک و چون صاحب ت حاره  
 بار و از آن خورده آب گرم و غسل بعد از آن بخوشند و قی کنند اخلاط کراتی و زنجاری دفع سده رخ تب  
 گردد و از جوبات شمه ده اند هرگاه که بعد از خوردن زرد و القصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود و بپزند  
 و دانه مت او را با عسل بر صفتانسته اند و حریق المعفن و نفاخ و موله او رخ ترش و مفر و دین است  
 و صفتش شکر و انیسون در جیب افجه و خون و بر بالای طام و خور و لب بعد از و نبات مفر و منزه است  
 او در دیم گرم و خشک و شیرین او در ده لی گوم و تو و صبی و روغن هر آن منفع سد و ملین صلابات و در آن  
 و رشتی جلد و خشونت خلق است در روغن منترخ او و قدر کثافتال شده گرم سده و مسهل قوی آن و محلل ادر  
 مقدر و صفت معصاة و جهت زجیر بار و دیوایر ظاهری و باطنی و با اینون جهت جمیع دردها و قطره او چوبه  
 کوشش میباید و در سایر افعال قریب بر روغن بادام تلخ است و قدر شربت تا سه مثقال و در روغن شیرین  
 خفیفتر از روغن بادام شیرین و انجوی درخت او در دیم سرد و خشک و طبع برک او در و مسقط گرم سده  
 منقول و محلل او در دیم بزرگ خشک او قاطع اسهال و شکر او سرد و خشک و لطیف و شرب زرد او قاطع اسهال

نزف الدم ظاهری و باطنی است مشط القول نباتات شاخهای باریک و برگش شبیه به برگ  
 کشنیز و صلب یکل و نر از خوشبوی در دویم گرم و خشک و محلل قوی و در یاج غلیظ و منفتح سد و  
 رقیه از آب برگ او جهت گزیدن سنگ دیوانه مجرب دانسته اند مشطراشیع قسمی از پودنه و قویتر  
 از اتم آنست برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه می باشد و باخسخت و یا بل باستندار و گوشت از آن  
 بخور و شیر از برگ خون نشود و در از نیم گرم و در وسط آن خشک و نباتات در حیض و نفاس مسقط جنین و  
 حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و در ورم و قوی و تقویت اشتها و شرب او جهت غشی و کرب  
 نافع و در سایر افعال قویتر از پودنه است و آن مذکور شد و نظر مقدم و مصلحت سرگردان ترش یک انتقال و  
 در بطبخ و در انتقال و بدش بوزنش پودنه و قودمانا و در ادرار حیض بوزن یکس المشری  
 بنوع اکسیران قلمی است مشک هندی سود هندی است مشط الراعی و نباتات سراسر است  
 مشک هندی که سده است مشک و اش نباتات بنگان سوا هم است مشک اسم فارسی  
 حرارت مشک زیر زمین اسم فارسی سده است المیم مع الصا و غیره مخصوص غذای  
 است که آنچه در مرغ جوان و شیر بهای سرد و گرم داد و به خوشبو بجهت اعیان ترتیب دهند و قسمی را  
 با آب میوه های ترش میجو شانه و منافع بر یک نافع اجزاء او است مصططک مروب از مسطی و در به  
 علك الروم مانند صمغ و خفیت ریزه تر از کندر سفید او را در می و سیاه را بنظی گویند و خست او و صافی  
 و شاخهای در لطافت و برگ او مانند دخت اراک و از آن بزرگتر و ترش تر است بل سخی و قویتر است  
 سال باقی است و درخت او نزد شیخ الرئیس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر  
 قایم مقام اقایا و عصاره بجهت التیس دانسته اند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است  
 و دام نفول بلخ آنی تر و بامیدن گوشت بر استخوان و مقوی اعصاب و استخراج و ضماد برگش جهت خردن معده  
 ورم و مسواک او مقوی دندان و لثه و چرک خون برگ شاخ و بار و پوست آنرا میجو شانه و مکرر تجدد اجزاء  
 کند تا آب غلیظ گردد جهت نفث الدم و اسهال و قودمانا و نزف الدم و برآمدگی ناف و رافع سیلان حیفه  
 و خشکی اعضا و جرب نافع است و مصططکی در آخر دویم گرم و خشک و مقوی سده و جگر بار و باضمه و اشتها  
 و حرک اروغ و با جلا عظیم و محلل ریح معده و ناف نفیج باروغ و اسفل و رافع پیشین و در و سوزنات و ضوفا  
 جگر و معده و قوی باطنی و با غار قیون جهت بلغم و با جبر جهت صفرا و با بللیات جهت غلظت و سودا و با پودنه  
 مناسب جهت نفس الدم و قیصریه و با کبر راجع جهت نفث الدم از مجاریات و با کندر جهت قوه فهم و حافظه و نفط جو  
 از و در کینه جهت گرانی سامه مجرب و سبک تر بخوردن پنبه بان و جلاب تر کرده که و خوردن بر چشم جهت سرد

در طب  
 و در  
 و در



سفید و خشک مانند جالسه و افلاکی گوید که قسمی از دوزخ نواحی شام بهم میرسد و در مصر مشتمل و ضعیف الاثر است  
 در دوزخ کرم و در اول خشک و توتش نامت سال با است و سمن بدن و محک باه و با توت قابضه و مقوی اعضا  
 و با سکنجین جهت صرع و خلط سودا و با عمل چندی ام اتش ملغمی و در دوزخ مفاصل و عرق النساء و نفوس شقیه سینه  
 و ریه و کوفته ای و از خشکی اعضا و ضعف عصب و شنج و استرخاء آن و صلابت رحم و با دومت آن با اجاب  
 و کثیر او جهت تسهیل و تخماد او با کل ارضی جهت جبر کسر و دلی و ضرب و سقط نانغ و تخم او در تحریک باه و توتیرین  
 است و او مضر فتنه و مصلحت غسل و شربتش و در رسم بدنش سور بخان و عاقر قرحا است و در ضایعات طلب  
 مضره و او را طین منزه نیر گویند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاک است که از دوزخ بر سر  
 بایل زردی با غر و تبه در دوزخ سرد و خشک قابض و محف و رافع و حالبس نرف الدم مسح و عضاد و حصی و  
 اسهال قابل و اقسام کرم سده و حسب القوع و باز دوزخ نیم برشت و آب برگ بار سنگ جهت قوع اسهال و تان و  
 شکو جهت فربه کردن بدن و طلای و با سر که جهت حمزه و غلبه و درم حار و سوزگی آتش و زخمها و بار دغن کچک جهت  
 شتره و بر ارق کردن آن و حقه او جهت قوع اسهال نانغ و اکثرا و مضر و مسدود و مصلحت شتره و شربتش تا دوزخ  
 و بدنش گل ارضی و ریع او کثیر است و چون دست را با و خطاب کنند و او را شست خاب نه نماند و زنگ  
 خاباتی میباشد معنای اسم بطلی سلیت و ریب بر قشیا و فاری رنگ کاسه نماند و کاسه گران طروف  
 را با و از اکثر آن حاصل میشود و آن بخور میباشد یکی سیاه و یکی سیاهی و دیگری سدرخ و یکی سفید و یکی  
 بیرون زرد و اندرون سدرخ و مخدین ذکر یا گوید که آن بر دوزخ است یکی را استه نماند و انگشتی است  
 و با نرخی میباشد و دیگری سدرخ و بایل سیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی و سیاه و دیگری  
 زرد و نخی سفید و نحاسی سدرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطهها و عیون ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند  
 و که ازنده و زجاج است و صاف کننده اند و او را قابل رنگ گرفتن میازند و با آهن نیز این فعل میکنند در دوزخ  
 سرد و در سوم خشک و مقوی سده و نخی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول و دوزخ الایام دهنده و اجابت  
 و با سر که و عمل رافع کلف و برص و درازاله چرک و در دغن و امثال آن غریب الفحل و مضر دل و مصلحت غسل و شربت  
 نیدرم و بدنش قریشنا است معد باد بخان است و ثمره فاج بری را نیز نامنه مفاخر و معفار  
 سکاثر است مضموم مبه فلبه باد بخان است منطاطیس حجر منطاطیس است مفاخر  
 هندی کلرات مقلیا شام بلغمه سرانی اسم حرف بایلی بوداده است مفر سر اسم فای  
 دماغ است مفر استخوان اسم رخ است مفره کاتهد طین مختوم است و مفره بانی و مفره  
 نیر گویند مفر سخنها اسم فارسی بوبست مفرح قلب الخردن باد بخوریه است مفر و

اسم نوعی از نظر است مقل را از وضع و حقیقت مانند درخت کند و بسیار عظیم و در سواحل  
بحر عمان کثیر الوجود است و صفت آن هر چه مایل بسبزه و نخی باشد مقل از رقی و مایل بر روی را مقل البیوم  
و مایل بتیرگی و سیاهی را مقل و آنچه از نواحی بحر خیزد باد بخانی میباشد و او را مقل عربی گویند و بهرین  
او رسو و صاف براق تر است که زود حل شود و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش ثابت  
سال باقیست در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محمل و ملین و در بول و شیر و حیض رافع  
حدت او و به مسهل و با تریاتمه و نفقت سنگ گرده و مسهل ملغم و منفتح سد و شرب او جهت سردی و طولی که کرب  
هوام و کثرت تحلیل خون و خجند و اشتا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق الساق و قورس  
و احتباس نفیس و تشیم و عسول و دود و گلود و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سیر که جهت رفیع تبیین مغرط و  
ضما و اولین او را مصلبه و تقه عصب و درم خنجره و فسخ عضل و در دیلو و ریح غلیظ و خون منجمد است جلد و  
و امراض رحم و مقده و بواسیر و باب دهن و صایم جهت ورم بک کوبا و فسخ و با اندکی برنج جهت اسقاط دانه  
بواسیر و تالیل و خنجره و جهت بواسیر و حمل او جهت رفیع الفضام غم و ضما و منهنج و مطبوخ او با سبزه آن سبوس  
گندم که بجای آب رب انگور باشد یا قدری روغن گاو جهت ورم غفنه از مجربات و مغریه و مصلحت کثیر او مفرج جگر و  
آن زعفران و شتریش یکدریم و بدش و ثلث او و در سینه او صبر مقل یکی اسم نمرد درخت دوم است  
و با غفوصت و خشونت و او را سبب خشک او را و فل نامند و ماکول است و درخت در شکل و در شتریش  
خزما باشد و در خشک و قافض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبع او جهت تقطیر البول و نفقت  
و جلوس در آن جهت رفیع افتقار رگها مفید و شرب طبع درخت او جهت تروح غرمنه و تنقیه ملغم و فطول لیت شتر  
او جرب و حله و منع تولد قمل موثر است مقهغه عبارت از شیر گا و است که گرم کرده عصاره خرفه یا می اضاف  
نمایند و او مسکن حرارت و تشنگی و رافع پیاده نخی وین و خشونت سینه و مالینویا و اخلاط معده و ضعف جگر و  
البول و جرب و حله اخلاط سودا و است مقه و نس فطر اسالیون است مقل قنب است  
مقلونیا بلین است که خزینه که یک باشد مقهر اسم عربی نبات صبر است مک فلوست  
کمانس بلقنه سربانی نفقه است مکنه قزیش اسم مخلصه است مگری جاله اسم بنی  
وام شکوت است حکیمه اسم هندی غناب است مکس اسم فارسی ذب است مگری اسم  
اسم فارسی خل است مکره بنیدی تلج است کهماره بنیدی نور است مگری اسم بنی  
مکنت است حکیم مع اللام و غیره ملج بنارس مک و ترکی دور نامند معدنی و مایه  
معدنی به دن آب تنکون میگرد و دان جلی و بری میباشد و مایه آن ابهائیت که میجو گردد و در معدنی

در شتریش  
در شتریش

و انعام است هر یک از نامی مخصوص است مذکور میشود و بهترین و مرغ اندرانی معدنی است پس مرغ مایه معدنی  
 مرغ طعام و ششم مندی می کیاست و زیون ترین مرغ معدنی است و انعام شکار و قلعی و پوره و نیشاد  
 را املح نامند و املح مصنوعی نیز میباشد و از آن خاکستری بعضی نباتات که آب از آنها منگوده باقیش باقی  
 منقعه میزند و پستور الیول حیوانات و انسان نمک بطبع و عقد میگردد و بهترین و محرق محلول معقود صافی است  
 و مراد از مطلق مرغ نمک طعام است و مجموع آن مسهل ملغم و سودا و امارا صفر و رافع رطوبات لزج و سد و تسخیر طعام  
 و فساد آن و نمیکند زنگ خشار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی را سهال خلط خاصی قوتیر از سایر  
 حیوانات که خواهر شد و بوده آن قابض و سوزنده و لطیف و همه آن غاسل امعا و معین قلع سودا از اقسام بدن  
 در رافع بد فرکی اطعمه و مانع حدوث جذام و با سکنجین و آب منقح صمغ سده و با عسل و سکنجین رافع منفرت افیون سوم  
 و بخند و گزیدن هوام و جهه استسقاء و امراض سوداوی و بعضی نافع و قوی کردن با ناک و سکنجین منقح موده و با مسهل  
 جهه قطع اخلاط و با صمغ جهه رافع عفونات و اخراج ریح و اسهال و مضغه و جهه قطع خون نشه و دندان  
 و فساد و با صمغ جهه نزله و بار و غن زیتون و غیر آن و عسل در زنت جهه تسخیر و کونگی اعضا و قوی و با سرکه و کت ضایع  
 جهه ورم و بعضی در سنجی و با تخم گمان جهه گزیدن عقری با سرکه و عسل جهه گزیدن زنبور و با مشک طراشیست جهه  
 گزیدن و با زنت و قطران جهه رازشادار و نهنگ و از زنت و عسل جهه اورام و بعضی خون منجمد و سخت جلیده  
 و با روغن زیتون جهه سوزش آتش که در جرب زخم ابله و جذام و با حاحیه و خسل با زور ناکل جهه ورم انشیان و با  
 جهه دمل و با سرکه جهه قویا و مسخه و الکحال او با سوزنده نشاد و ریب سوزنده و سبیل و با مراد و جهه مایه خرب و در  
 پاک کردن دندان و سبیل و شستن غده ساید و اکله و پوسته شهابا ناکله و سرکه رافع آن و سبتن او با ششم بزرخم  
 فاعل خون آن بستن گرم کرده آن بر اعضا جهه درد های بعضی و در سنجی مفید و مسخه و مانع و مسورت تاریکی چشم و انکار  
 او محرق خون و منقلل منی و مسورت خارش بدن و جرب و مسخه و ایدان خفیف و مسخه و مسورت و پریها و ششیا و بارده  
 رطبه است و از خواص نجربه اوست که چون شسته در سبیل و ایدان حین که عقری با سرطان طالع باشد در خانه  
 مرغ بعضی در آتش گذارند اگر بعد از بستن میل بدرون خانه کنند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بیزور  
 و سوزنده او را بطرف مشرق بیند از نوزد مسخه چشم بد کند و چون او را بیاورد سبیل سبیل بر طرف چپ زمان تعلیق  
 باعث سرعت ولاده گردد و در عرق نمک بقرع و آب منقح قهقیر کنند نباتات ترش و خوش طعم و مخفف رطوبات معده  
 و امسا و قلع سده و در رافع استسقاء و پیراست و انکار او باعث لاغری و در لوک و نباتات جالی دندان و در  
 زنت بن دندان و نوشته فاسد است و از آن نیافسی نمک سنگ بلوری نامند و او بهترین انعام در اخرد و بجم  
 و خشک و مسهل ملغم از جهات و در قوتیه فهم و در رافع قلع طعام و تیر و در او و عین استعمال غیر او جایز نیست

و جهه مایه و سلطان و سبیل و زور و ششیا و بارده



و سایر احوال سابق برین گذشت **ملح** فطری از جمله معدنی و سیاه و بدبوی و با قلیه است و از  
 آتش قلیه او زایل شده سفید میگردد و در سیموم گرم و خشک و سهیل ترین اقسام ملک است و منقح در اوج  
 بلغم و سودا و تیر از سایر و چون روغن کلسرن طلاء کنند در زنجبیل چوبش ایدار عجب الفعل است و قدرشتر  
 تا یکدوم است **ملح** اسود از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نقطه است و در افعال مانند ملح فطری **ملح**  
 العجین ملک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید بعضی مایل سبز بعضی مایل سیاهی و بعضی مایل  
 زردی است و بهترین او سفید است و صاف در آخر دویم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی **ملح** نهدی  
 نمک سفاف و سرخ و مایل سیاه و قطعات او بزرگ در اول سیموم گرم و خشک و سهیل و در اصف و سودا و بلغم  
 و محرک شتها و محل ریح و در سایر افعال مانند سایر و قدرشتر تا یکدوم نیم است **ملح** المرکب نخلیت  
 با بر سیاهی و سفیدی مایل زردی و از نیمه اقسام گرم تر و قریب بدرجه چهارم و در اندام جراحات با صمغ  
 و زیتون قویتر از سایر است و قدرشتر تا یکدوم **ملح** الطبرزد نمک معدنی صبی است و بهترین و  
 مسی باند رانی **ملح** الوب بوره ایت که از درخت غوب محل آرند و در افعال قویتر از بوره ارمنی است  
**ملح** چینی منته مصر القواست **ملح** مسیحی شوره ایت و اقبه نکور شد **ملح** الیافین قسمی سیاه **ملح**  
 الیدین است **ملح** الصاعد **ملح** الصاعد نکار است **ملح** مخموم **ملح** نهدی است **ملح** انار نوش  
 ادر است **ملح** بریه نوشادر است **ملح** القلی نمکیست که نلی را در آب حل کرده صاف از آبش  
 منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بیاخذ و در نقل  
 بر آب اعلی بیدیل دانسته اند و چون بازای هر سه دریم نوشادر بکشد زرده تخم اضاف نموده و با آبش  
 برشته با نشردن روغن او را بگیرند و عمل خاص مجرب نموده اند و اذینه گوشت فاسد و منقح است **ملح**  
 بحری از اقسام ملح مالیت و یا اب باور سیده حاصل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب به ملح اسود  
**ملح** نوعی از نوع است و بزرگترین است ملوخی یا ملوخی یا زاری ستانیت ملیون و ملیون  
 حرید که ملک است ملیطین منته اندلسی بقدریانیه است ملیطی بیونانی اند است ملیطری یا  
 زاج سیاه است ملیسون زنجفر مخلوط ملیسون قشور یون دتین است مل سیاه کوبی  
 ملک اکلیل الک است ملطانه دنیا قوس است مللح بضم اول و قندهانی اند و طالیس  
 و منته مغرب قاتلی است ملوچ منته نام قطف کربیت **ملح** بفتح اول و ثانی و خای مجیه اسم نارسیده  
 جراد است ملین اسم نهدی گذشت است ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک  
 احوال دوار الک است ممو لا بهندی طر و غلو دیل است من اسم عربی نجو به نیست که

که منقعه گردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین که از انجیر است بر نبات مسمی منقعه شود سم است مانند شتمنی از نظر  
 العشر و انجیر نبات قابضه حاصل شود قابض از سببه سهل است منجیح بفتح اول تخیت و کبر اول دخت  
 بادام منجیح منجیح زر او شان اسم فارسی است و آن تخیت شبیه باخواه و سرخ بالیده تر از آن و نیز دخیل  
 تخم خیزی بری است مسکو و مفرح و انکار او غیر عقل است ششم دخت المنسم مذکور شد منظر ابله  
 است منقعه بلنجه مصرغالی است منقصف اسم مطبوع است منجوسه بار دین  
 است مثلاً غورس یونانی بیرون مس است مشهور خیری و شفاش را شامل است منیل  
 شیرازی اسم سیمه است منک بهندی اس است مندر و بهندی نوعی از دخن است منشر  
 بهندی طباشیر است منسل بهندی زینج سرخ است منیدکی بهندی ضفده است  
 مندر و یل بهندی جوز افی است منجبت بهندی فوه است المیم مع الواد و غیره  
 موسم یونانی بیخ نباتت برگ و ساقش شبیه به شنب و ساقش از آن مطبوع و با القدر و درج و بخش  
 باریک و دراز باریک و دردی و متوق و بعضی است و بعضی که خوشبوی در خاییدن و آن را خوشبو کند و با انزک  
 گزندگی و بارسه ریشه والا گویند و آن سنبل صلیبت چنانچه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال با  
 است و در دیم گرم و در سیوم خشک و با قوه قابضه و در بول حیض و ملطف و منوم و منقح و مسکن و در وقت  
 و گرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهت ریاح معده و پیشین و در مفاصل و در جم سینه و ضعف جگر و معده و  
 تحریک باه و دفع منی و دفع بخار بد بوی و بلغم لزوجات و تصفیه آواز و امراض عصبانی و امراض جلوس و بطبخ  
 او جهت عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سبز و مصلحتش تخم کزنس و عسل و مصدع و مصلحتش خیساییدن و سرکه  
 قدر ترشش تا دو مثقال و در شش نیم وزن و سنبل الطیب نیم وزن جوز بویه است و گویند فطر اسالیون بوزن  
 شیخ الرئیس در توفیق فرموده که تخمیت مختلف الشکل و در رنگ شبیه بنار یقون و این حره گویند تخمیت سفید یا بل  
 و در آن خوشبویی نبوده و این تخمید و جمعی که غیر بهی که در اول تعریف مذکور شد قایل اند و تعریف او مذکور بر ریشه والا  
 صادق می آید و اندر اعلام موصیائیه یونانی و معنی حافظ الاجاد است و بهار سی و میانی نامند آب حشر است  
 که بلاد فارسی مانند مرند میشو و در بعضی خیال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و انجیر  
 سواجل دریا و مغرب یافث میشود بخوانی و بلاد ایران نیست و بهترین و سیاه براق است که بد بوی ندارد و با سبزه  
 فرموده که بهترین و است که چون جگر گوشت در گز که پنج بازیره بی شکست شق کرده بدان جانند انیام یا بر در اول سیوم  
 گرم و در دیم خشک و نیز بعضی خشکی غالب بر گرمی دست و قوتش تا دو سال باقی است و در مقوی دل و مغز و در  
 محل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و تحفط رطوبات و معین باه و حافظ ادرج برنی و ملین و شیرین

منجوسه  
 بار دین



برگشت چنانچه تحلیل ادرام نافع و مولد ریاح و سد و ضعف باشد و مصلحت شکر بر بی زنجیل است  
 مولو بدنام در اسنگ سفید کرده است موقوف پس بنبه عرانی فطر است موم اسم  
 فارسی شمع است موقد الشار کبریت است مور یون نوعی از سیرج است که برگش سفید  
 و شبیه به برگ جفید باشد موزیقی بیونانی طرناست موعالی بیونانی ابن عربی است  
 مولیقون ردی ابار است مولی بیونانی حرمل عربی است موم میون موم است اسفوم اسف  
 بریت و گویند اسم فارسی او تر است مور امون پر سیا نشان است موفیون نوعی از موم  
 به پیش است مورد اسم فارسی اسل است موشس بفارسی فار است هموشس کوفار  
 حله است مویز بفارسی بیست مویزک علی اسم فارسی دلق است مویزک و مویز  
 کوهی اسم فارسی مویزج است مویهای کوهی قهر الیهود است مورچه بفارسی غل است  
 موسیر اسم فارسی بصل البرز است موشس دشتی پر نوع است موحه بنبه اصفهان  
 تنابری است مویچوس هندی شکو ذوقل است مویته هندی سند است مولی بنبه ی فصل  
 است مویته بنبه ی لوات مویسا کنی بنبه ی ماش بنبه ی مور بنبه ی اذان الفار  
 است موندی بنبه ی تویتا است مویک بنبه ی گادریسل است مویک بنبه ی ماش است  
 مویا بضم اول و بالف آخر و بدستوریای از اسم بنبه ی سنگیت که از نواحی روم و صغیر مصر خیزد و سفید  
 و شفاف و مانند بلور بسیار صلب و مثل سنگ تشنه زدن از ظاهر میگذرد و در خون گرم میشود و در جایی  
 که منقش بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از صلب تر شبیه به نمک سنگ داورا که سیده غرق  
 بسیار زنده و او غیر جرسولان است در دیم گرم و خشک و بام و ارید و شکر قالی بسیار خشم است بی المی و صم  
 از و بانگ و نوشاد و در عفران و سرکه و عمل رافع نقل زبان و از مجربات سمرده اند و مفت حصاة و در برون  
 و تعلیق او بر ران راست جهت عسر و ولادة و بر اطفال جهت از خوابیدن ایشان و رفع دیدن خوابهای ترش  
 و داشتن او در دست راست جهت تقضای حاجات و ضحاک او برستان جهت زیاده کردن شیر و رفع انجماد آن  
 صغیر مصلیه بفارسی زنی نامند از جلد اغذیه نیست که ارد برنج و شیر و شکر تربیت و بند و او را در سن بالی  
 جهت بهت بن غیره اختراع نموده جهت فی طعام که از رنجین سودا بنبه ی ناشی شده باشد گرم و تر و جهت فی  
 طعام که از رنجین سودا بنبه ی ناشی شده باشد گرم و تر و جهت فی الخویا و خون و در دسرسپی و زبیر کردن بن  
 و تولید خون صالح مویتر است مویتر از پوست مویلی مویلی فی اسم هندی سوسن مویار  
 اسم هندی سناکی است مویور اسم هندی حمام است مویندی اسم هندی خاست مر

بهندی عجل است مهر گیاه اسم فارسی بیرون الصنم است مهره مار اسم فارسی جراحیه است  
 مسیق اسم عربی است و بنوانی لوطی نامش در خلقت تربیب بخور می و برکش بارگش و اوید  
 اویشتر و شبیه به برگ کزنش و در بیل بسیار سی و سحر خوشبو و صلب و دانه آو سیاه و از دانه کنار کوچه  
 و با تندی و در دریم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و مقوی رطوبات و هضمه با تشاره خوب او هضمه سیج و در  
 اسما و ضما و او را هضمه دار الفیل و تحلیل او را م از جربا ت دانسته اند و طبع او هضمه استحکام نمود دانه اش  
 هضمه سرفناغ و رخ و شاخ او را چون سر و زبر براده صلبه به بندند و هر روز تجید نمایند در ریح آن و قشق  
 مجرب دانسته اند الحیم مع الیا و میعه سالیله اسم عربی صنف و خشیت بسیار خوشبو و انجیر  
 درخت تراوش سر کند اشتر بایل بر روی و قوام عمل می باشد در بهترین اقسام است و هر چه از انشوده اجزا  
 درخت حاصل میشود بایل سحر و غلیظتر است و انجیر او را بطبع غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیه پای  
 است و موهف کتاب مرشد گوید که کینند او سفید می باشد و مکنوع سرخ و مجربین ذکر یا گوید که ان صنف درختی  
 است سمنی قهر و بلا و شام شغیه بدخست به و قوتش در سالانیت است و دریم گرم و در خشک و محمل ریح و ملین  
 منضج در بول و حیض و مقوی اعصاب باطنی و سه در ستم با چهار رقیه به آب گرم سهیل قوی ملین و هضمه خدام و سر و زور  
 و نزل و در سینه و ریه و استسقا و سپرز و کرده و متانه و در و در کین و اگر انگلی اواز و طلا می مطبوع او و در  
 نریتون هضمه مانگی و لرزهای بار و در و در و کرا از درخت از جربا ت است و خور او هضمه در و سر و زلات  
 و زکام و خدام و قطره او هضمه امراض گوش و ریح غلیظ و فرزه و خور او هضمه اصناس حسی و طلال او هضمه  
 بهترین او و به با ضما و دات هضمه نفوس و مفاصل و مقوی فعل ان و مضریه و مصلحتی مصطکی و شترش از یکمقال  
 تا سه دریم و بدش و رغن یا سمن و خندند و مضی بوزنش و در ان و طس با نیت رطب است میعه یاب  
 نر و مضی نقل اجزای درخت است که ساید را از ان انشوده باشد و نر و مضی اب مطبوع ان و در گرمی  
 خشکی و زیاده و در سمن و فعال مانند ساید و با قوه قابضه است و حوال او در خزان و او اسیر و حیض و مسقط خنجر  
 ریح الصنم نام رحم و صلا تبه ان و خورشش هضمه رطوبات و مانعی و قهر و در فرج و هوای و بای سوتر است  
 و مصدع و مصلحتش از بانه و بدش و شترش و در انتقال است میه سنج سرب از می بجه فارسی است  
 و انجاری عقیده العناب مندر آن آب انگور است که در بطن زیاد از دانه است و در غلیظ گردد و در ان بایل تیرشی می باشد  
 و در کینات و در شتاب ترشش گویند و چون در شتاب را بچو شانه ترشش میگویند و از او شتاب گویند و در کین  
 و در دریم گرم و در اول خشک و حرکت باه و ملین طبع و موافق سبب ترشش و آب و حصبه و در مجروحین انکار و  
 صفت و غلیظ و مصلحتش آب میو اسر و تر و بدش و شتاب انگور است و در شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب و شتاب

گرم ابواب نامند چته اجناس حیض و حصاة و در دگرده و سیرز و استسقا مانع و در سایر منافع مانند ربه  
 البحر است میهنه اسم فارسی شربت بر است که با تراب و یا باب الگوری و در ثواب الگوری ترتیب دهند  
 میخنجند بد بر می خنجه ایت که شکو و عمل بار دیگر جو شایند باشند منفرج می خنجه ایت که در مدبران  
 بسل و جوز بود و نقل و امثال آن اضافه کرده باشند موثرتر زبیل الجبل میخوش اسم فارسی  
 شربت که با سنبلی و می و یا سنبلی نهی ترتیب داده باشند میلطوس منزله است میخوشیون  
 شکر آن است میخوش شرباب سوس است میهار ابروت و نر و بعضی اقوان میخک  
 اسم فارسی تر نقل است میمون اسم فارسی فرو است میسپیل بهندی جوز الگوسل است  
 میسپیلی بهندی جد است حرف النون مع الالف نامخواه اسم فارسی در میان تیر نامند  
 و بحر و دلو کی سرگیند و نر و بعضی ایتهم صتر حلی است بنیه بانسیون و از آن کو چکر و اشتراقیل زردی و تند بو  
 و با حرا تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقی است و سیوم گرم و خشک و محف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق  
 سموم و محلل ریاح و روانه نواق و رطوبات لریه و در دسینه و صلابه و سیرز و نفخ ریحی و آنچه بسبب دای  
 سبی مسهل باشد و نفی چرک و لزوجات سینه و جهت رفع عادت افیون و مسرت آن و عسر بول و حصاة و قی  
 و غثیان و ارفع بد بوی و تخمه و نسا و اشتها و تپها فزنده خصوصاً ریح و سردی ایتها و بهق و برص و با عمل  
 چته اجناس بول برودین و گرم معده و حب القرع و با سکنجین چته محورین و جهت جمع امراض رحم دگی که  
 اطعمه نیا فیه لکیند نیا نیا فیه لکیند نیا فیه لکیند نیا فیه لکیند نیا فیه لکیند نیا فیه لکیند نیا فیه لکیند  
 آن از جریات خصوصاً باطن میوریا و پستور و درین خون تخم تحت جلد سیدیل و باد و بیه برص و آثار مستوی فعل آن بار غوث  
 چته بتور لینه و با لکیند تر من عرفان چته دم انتیان فطال آب او چته ریح در دگر زید و مقرب سیر ال اثر و فطال او چته  
 گران سامه و بخور و فزیز و حقه او چته تقیه رحم از رطوبات و بد بو نافع و خوردن و طلا و نمودن بریدن با نی حیه  
 مورث زردی جلد و شریسته انتقال و در یکرطل شیر جو شایند نصف رسیده باشد یا یکو و شکر که بر بالای کوه خود  
 شود باعث و بهی فراط گردد و ناستا خوردن همین رافع سنگ کرده و مثانه و از مجربات و مصلح محورین و شریسته  
 شریسته و نقل شیر مندر مصلح آن تر من و قدر شریسته تا سه در هم و بد شش و غیر همین شریسته است و عرق نامخواه چته  
 فطال و عرقه و امراض عصبانی مفید و عرقس در حال نفخ میکند و چون باد از جینی و گا و در آن عرق بکشد و اقوت  
 نایاب نخر است و در عرق او که قهر گرفته شود بهترین ادویه ریح و در دای فرجه و اورام بارده و رسته و  
 چون در آب لیون فیکر یک گشت او را بپوشانند و خشک کنند و بهفت بار تکرار نمایند چته آماده است شریسته  
 یا برین مجرب است تا ریحیل او را جو زنده می نامند و شریسته نامند و درخت خرما و میوه از بهفت یا از بار سید و تا

در میان تیر نامند



سال عمر مکنید و در او ای می باشد شیرین و لذت بخش و چون او را طلوع شود شمشاد از او بریده کوزه بران نصب کنند آب  
 در آن ظرف از یک طبل تا پنج طبل جمع میشود و او را سینه بی مانند جلاده او را بگردانند و باقی است و در آنجا و تقویت  
 باه و تقویت بهتر از هر است و بعد که در ماند سر که ترش میشود فانی که از شمشاد بی بار که قسم ز دوست باین قسم گذشت  
 تا زمانی که در دست او نه تا فاسد و نرسد پس میگوید و در ظرفی که از آن تریب دهند حیوانات مودی سیرامون  
 سیرامون آن میگردند و نارجل را آخر دویم گرم و در اول خشک و شکر او بسیار گرم و خشک و با مضرت است  
 و آب گرم و ترو سر که او در اول گرم و در سیوم خشک و نارجل مودنی و سخن کرده و کرم و مسمن بدن مودنی  
 و در خون و جهت تقطیر المول و سر و منانه و در مفاصل فزمن و خوشبوی دهان و در غلاد بار و باغی سودا و  
 مانند فانی و خون و امثال آن و ضعف جگر و زوح باطنی و بواسیر و با شکر جهت تولید خون صلح و تقویت حراره  
 غریزی نافع و جرم او در پیضم و مولود خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مغز و درین و مصلح میوای ترش  
 و لیمو و فاسد و شکر آن صورت عثمان و ششی است و قدر شربت از جرم او تا سه انتقال و آب و تاسه و قیه و شربت  
 او جهت خون و باغی و تقویت باه و سر که او سهل گرم شکم و حب القرح و جهت تقویت باخمه و بهر کردن لجم و بهر  
 و خاک تر است او عالی دند ان کلف و نیک کننده رنگ رخسار و رافع خشک و جرب و جگر و باخه مقوی موی روغن  
 او که گویده و جوشانیده از آن اخراج کنند شرباد ضاد جهت تقویت فم و تولید پیه کرده و در غلاد و ریلح آن  
 و در دگر و زانو و بواسیر و تحریک باه و قید و قدر شربت آن سه انتقال تا حاصل بحری ثریب خلاف دارمانند  
 نارجل و قهقهه خیره در طولانی می باشد و منبت او معلوم و از روی دریا انداخته می کنند مغز شش سفید مایل بزرده ای  
 و سبطری و بسیار صلب پوست او تیره مایل بسفید مانند نارجل و غلافش سیاه و مطهر و خور و لب از غلاف او  
 رافع سموم و مضرت آنهاست و او مقوی و مفعی قوی و مقیر اطو او که بر روی سنگ ساییده باشد در رفع سموم  
 هوام و باغی و فزون و امثال آن و جرب و قوت تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رافع قی دست و تاقی کند  
 باید که در او و ضاد او بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم است در ساعت و قهقهه و برین  
 یک هفته یکد و با یک باب نبوشند حافظ صحت و رافع از زهر که دیارده و فانی و مفاصل است بقی و رافع مفعی  
 و باو اختلاف آنهاست و جاذب خللا و دیر از عرق بدن و دافع او است بتکرار قی و چون در بدن خللی خور  
 و گویند را و قتال است غار شج سر از نارنگ فارسی است ریش و پوست و دخت نارنج و شکر و تخم  
 او در دویم گرم و خشک ترشی او در آخر پیوم سیر و خشک و بالز و حتی که موافق سینه و ترلات و سر و  
 است و در برگ و پوست او قترع عظیم که جوار او در هم امور بهتر از ترنج و ضاد پوست زرد و او را  
 در دس بر جرب یک گرم و نیم آن که خشک که ده باشند با آب جهت پیشین و اخراج گرم شکم و قی و غلاد





العسل شراب عسلی است در سیوم گرم در دویم خشک و محلل اخلاط غلیظه و محفف رطوبات و حافظ  
 صحت سردین و مقوی حواس و جبهه امراض بارده مثل فاج و رعشه باغ است و چون بطریق کهنه که مشهور  
 ساخته شود افضل از غیر دانسته اند عسل و در جوان خشک بکوب و جوز بودا عشتران بسیار و نقل هر یک نصف  
 عشتران زعفران سه شش بر مجموع را در آب بچوشانند تا نری از آن نماند سپس صاف نموده بقدر غشتر از عسل  
 تا فواضله که در بچوشانند تا نماند بسوز و بنشیند اسکر شراب سکریت لطیفتر از مویز آب و بگرمی دینت و  
 مرافق باقیین و سوداوی است و آنچه از آب بنشیند سازد محرق اخلاط و مصلح صغای کراتی و زنجاری دانسته اند  
 بنشیند و اثر شراب خرمای نامند گرم و خشک تر از مویزی و سودا و جذام و خازیر و سرطان و پیران است  
 و هر چه از سر ترنج سازند در اول که در دویم خشک و بهتر از خرمای قابض و مقوی موده و در بول و بعد از مویز  
 بهتر از باریز است بنشیند الکس و سیلان شراب و شایسته که از شیر خرماسازند در افعال  
 مثل شراب خرمای است بنشیند الا در بفاوسی نوره نامند و در مصر مرگویند و آن شامل بنشیند و در  
 از رنج جو و گندم و سایر حبوبات است و آن طایفه سحر و میکونده رنگ و خسار و محک است و بسیار است  
 و قاطع باه و چون عسل اضافد نماید محک است و صورت سکر و مضر ضعیف الا بدان و مصلحت باقی نازده است و  
 آنچه از جو ترنج و بنشیند و بی ترنج و مصلح و در مفسد باه و اضافد است و بوره از رنج و دوره نیز نامند  
 است بنشیند الفو که شرابی است که از آب میوه ای بعمل آید مثل قوت شیرین و امثال آن بهترین از بنشیند  
 خوب و مکر و سریر الفو و فلاح و مصلحت عسل و او به چهاره و خوشبوی است بنشیند بار و خشت سدر  
 است و مذکور شد و بفاوسی که نامند نبات الاله که را بسین است نبات الرعد نظر است نبات  
 الاسبیت است نبات اسم فارسی فایند است بحجیل اسم نیل است و هم گاهی که میانی  
 باشد بر بی تخم نامند حب اسم حبس است نباتات و اسم مخصوص سبزه بختاق اسم هندی است  
 از پیش است سخاس فارسی سس نامند و نوعی در معدن میگویند میشود سس است گویند و روی عبارت  
 اند و است و بر بی صفر و بر بیانی طایفون نامند و از آن زرد و درختنده است و در طایفون مذکور شد و نوعی  
 که از گداختن شک خالص بهم رسد و بعضی از آن بابل بر روی اکثران سرخ می باشد و از نخاس مراد همین نوع  
 است و چون در آب عشتران روی تو می آید از نذر و میشود و بفاوسی برنج و بر بی صفر مصنوع گویند و چون  
 صفر مخلوق قلیل الوجود است بنا بر آن مصنوع او را باین اسم می گویند که از نذر و بر بی صفر  
 از نفع نامند و چون باروی تو می آید قلی مخرج که در سس بی نخاس است و او در سیوم گرم و خشک و محلول و مصلح  
 ما را صفر و طایفه او به حب و سستی بدن و دفع مانگی و تحلیل ادرام نافع چون در سر که چند روز بگذارد

و چهار امان سر که نهاد نمایند در دفع نزلات دسره و منع رختن نوی جرب و استه اند و خوردن غذا و طرفه عیله  
 ان بسیار بد است خصوصاً ترشها و لبنیات و دوطلمی و در بدنی و از گذشتن غذا می گرم جان نیست و آنچه سر  
 را سفید و پاک کند یا قند صلیب رقیق و ترشها را که را نه اقلن کتبی صا اسماق و سر که و باشند سر که بعد از  
 گذشتن از دفع مصلحات است و تخم بادخا ن باعث زدودن اقلن او سخا س جینی طایقون سخا س  
 قبری سس سس یابل بر روی است سخا س محرق رو سخا است سخا م نوعی از طایقون رابی است و برتری  
 و بفارسی العود نامند از عا که جگر و از ارد که بر گزیده اقلن از سفیدی و سیاهی و سرخی یابل بر روی است  
 و بسیار زرد میباشد گرم و تر و دهنیه او غالب موله چون منق و معک باه و مقوی و مضر حورین و دیر بصر و سر  
 در سر که تخم و فایده بعد از آن است تخم زنبور عسل و در سیم گرم و طلاء و رطوبه او رافع و در گزیدن زنبور  
 و محال او بام است و چون بچه بر بر نیارده او را در نایه خشک کنند و یکد نیم با پا لوده ارد کنند که ده منقل  
 باشد و شکر جیمه عالی بوشند و رانده کی زماقی بدن را فزیه کند و مجرب است سخا که سبوس جوی است و از  
 مطلق او را و سبوس کند و او را در دکنم خشک تر و حرارتش کمتر و جالی و یلین طبع و آب مطبوخ او با شکر  
 و عمل چشم سرزد و در بو و خوشبخت سینه و تقویه نا قهین نافع و مان او قابض و تخفیف رطوبات معده و فضا و مطبوخ  
 در شرب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و درم آن که از انفا و شیر باشد و با نمک گرم کرده جهت کزیدن  
 انفی و تحلیل ریا ح اعضا و مطبوخ او در سر که جهت غله ساید و جرب متفرج و او را درام حاره و بار و غن زیتون و سر  
 جهت ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ ترب جهت زدودن عقوب و بخور ضایعه او در سر که جهت کزیدن  
 نافع و نفول نخاله جوی جهت کزیدن و بخور نخاله کس جهت زنف قمل و رشک و بخور نخاله با قلی جهت منع رختن و شکو و در  
 از نموده است سخا س بفارسی نخرام نامند و جمیع افعال قریب به باغ و یلین صلابات و در چرک او را  
 زخمها بیدیل سخو و اسم فارسی حاصل است سخو و الندی و سخو و مریم بلقته اصفهان را رانده در  
 است الفون مع الدالی و غیره ندر بفارسی کته نامند و فخر عا ان بخشوعه اند و آن مقوی را  
 و حواس و محرک باه و مصلح هوای و با دفع زکام است بخور او شراب و طریق او در دستور اول مذکور است  
 مدع صقر بریت مدعی کاگیر اسم سلطان نهریت مردوک اسم فارسی بحیثیت  
 بلعیت بر بری رازان بر گزیده سفید و از کرمان خیر و داین الموده گوید که بخیر صادق بمن خبر داد که  
 کرمان خصوصاً کله بلک بسیار باشد در اول بهار نباتی میرود بر گشتن شبیه به برگ خیزه و چون بقدر  
 شکل برگ متغیر میگردد و در باران و رانفت انکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه در سید  
 بان نشان بزمیند و بیخ او را اقل می نمایند و علامت خوبی او است که چون بر بالای دیگ چنان

شماره ۱۲۸

الکالیم

بکند از در ساعه از حوش باز ایستد و چون در تورا ندهد تا نماز تورا بر نبرد و از خواص اوست که چون بکند  
 از زانیدن بسیار آراگشته هرگاه از آن بخورد و دیگر جامه نگیرد و در هر که را بکند بسته خورده باشد باز سال دیگر از آن  
 مکان نینج میروید و با نسبی میباشد غلات آنکه آنچه او را نیافته باشد چنان سفید است و در سر گین بکند هم گمان  
 یافت میشود و بدستور در فرج و در رحم آن چون او شیر او را تا یک طسوج زن بخورد یا از زج یا تعلیق نماید هرگز از این  
 نکرد و اگر مرد او را تعلیق نموده باشد تر کند بدستور مانع حمل است و در درو تعلیق او جهت دفع خنا بر درج انوشیروان  
 مجرب دانسته اند و زیاد از یک طسوج او سورت لاغری باز اطاعت است و در دست داشتن آن باعث سرعت  
 ولاده است و چون با تصویر بنده نهجیم او زیاده شده ناصور گتر میشود و تجدید اوراق ناصور با کلیه است  
 ترخس مهرب از نرسن فارسی است و دهنی بری و مضاعف را بستن نامند و چون پیاز را در آب شل صلیب  
 کرده غرس نماید قدی مضاعف گردد و در سیوم گرم و خشک تخم سیاه و در دوم گرم و در او ایل ترد و قوتش ناسه  
 سال باقی است و جالی و جاذب کننده اقسام گرم شکم و محلل قوی و شرب طبع او بایست بقوی خصوصاً ابل  
 و منفی هم و مسقط ضیق زنده در ده و مخرج هر چه در معده جمیع باشد و انیام و بنده زحمای ظاهری و باطنی  
 و مضایق او جهت انیام جراحات عظیمه و تر و رباط و عصب مقطوع بیدیل و سحوق او با عمل جبهه در در مرنه  
 مفصل و قفس و با گرسنه و عمل جبهه ثقیله قرح و کشودن و بنده و شوار و نفیج و بار و گندم جبهه اخراج بیکان  
 و امثال آن از بدن و با سر که جبهه دار التلبه بین و انار جلد رسته های جبهه قوی کردن قضیب بر مادن اجلیل  
 جبهه نزع عذیه از مجربات است بشرطیکه او را سه روز و شیر ضایع باشد شک کنند و ضداد او جبهه و سفید و منیع نولات  
 و شکستگی اعضا مانع و ذر و او فاطم خون جراحات و انیام دهنده آن در آن سبیل و ناخه و بریدن او به درد  
 سر بار و کشودن سده و دمانی مفید فیاخو حیر مل بن تحسوع گفته که هرگاه خواهر در رستان زکام بهر سده او  
 سویی بکشد و منفرد درین و مصلحت نشسته و کانفور و در سایر افعال کلی او مانع هیچ است و شربش از کینه مال و تخم  
 او قید نرم مغال محک باه با پسین و با سر که مانع نشد انار و زج به پیاز او در حصص و مخرج ضیق و منفی رحم و در مخرج  
 که کس که مکرر کل او را در روفن کنج تجدید کرده باشد نه محلل و مسکن در در سر سوده ای ریجی و منفی فم و رحم و در  
 در دمای موافق امراض عصبیه و ترخس یونس گوید بایست که مانع مختل جوف او تخم دارم با جرات  
 بسیار خشک و بعضی بایند او بار و نهها در عرق و ضداد او با شرب جبهه گزیدن انی و سوط او جبهه بد سویی بینی و  
 رعات بسیار و تر و قاطع اسهال است و درخت غار است ترخس یونس پندی جد و آراست نرم  
 آهن اسم فارسی جدید انی است و ترخس اسم فارسی عدس است الفون مع السین  
 و غیره ترخس کل سفیدیت کوچک و مضاعف او قید کلسرخ بسیار و شرب او را کل شکلی

در دمای موافق امراض عصبیه و ترخس یونس گوید بایست که مانع مختل جوف او تخم دارم با جرات



و در بعضی بلاد گل غریب نامند و در شکر کوه میباشد در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق او بدو  
 ندارد و از جهت لطافت اشراق آن میکند معتدل الحرارة و نیز بعضی گرم و خشک است و بوی و مقوی دل  
 و دماغ و حواس و سائیده او در خلط باعث خوشبوی آن و در حین و سهل بلغم و سودا و منی سبب عطر  
 ارنده و مفتوح شده دماغی و محلل ریح و معانی و جهت قوی و غنیان و یرقان و فراق و خداد و جهت  
 کلفت و آثار و بدو عرق در غریب بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع اشتداد و دار الفیل و با خا جهت تقویت  
 و تقویر او بار غریب و زیتون جهت گرم گوش در ریح آن و سنون و مضمضه او جهت درد دندان نافع از یکدیگر  
 تا چهار در هر یک او سهل قوی و مداومت نیم انتقال تا یک انتقال او از اول تا یک سال نافع سفید شدن  
 دانسته اند و از طایفه جهت این امر هر روز دو انتقال انگشتری و در او کتاب تجربه نموده و در غریب او که پدید  
 روغن نرگس گیرند منغن با عذال و مقوی دماغ با خاصیت رافع ذات الحجب بلغمی و سوداوی و قدر شکر  
 تا یکویه است و بقرسی گرس گویند و تبرکی بخور از سباع طیور و بزرگ جبه و در رنگ ترب است  
 به طایفه مایل و سحر است و گویند در یک روز زیاده بر دو هزار و پنج قطع میکند دلیل آنکه بچه او را از غفران  
 او بردند و گمان بر تان کرده و در یک روز سنگ یرقان را از سر اندید و در ده مسافت آن در غریب و در او جهت ریا  
 بر ده هزار و پنج غنیه و از خواص است که جهت حرارت در وقت خواب یک چشم را نمی پوشند و تا هزار  
 سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه میکند و نسیم گرم و کشت او محلل ریح غلیظه و قوی  
 ایلا و مس و مفتوح شده و مفتوح شده و قاطع بلغم و در ایلا و غلیظه و معش و در چینی و شرب پیله او جهت سرفه و سعال  
 جهت مفصل و تقویر او جهت گرمی قدیم و خون و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و فکله و بهر جرب  
 مستقیم و سرگین و جالی کلفت و خاک تر سوزی و رافع جرب و حله و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلا به  
 او در عرض یک روز بسیار مقوی نصیب است و هر مایه گوید که سوز دماغ و زهره او از هر یک بعد از یک  
 و مثل آن قطران و در غریب زیتون رافع خون و خدام و از جرب است و در مسج الکبوت بقرسی و ام الکبوت  
 است و در حرمت عین گزین سباع کلعلیق القدس است فسوت بهندی ترب است  
 سیرین بهندی نبات است فسور این بهندی سبتان است شتران و سیرین و سیرین و سیرین  
 و در افغانی غیر از تفریح و تقویت دل مانند شتر است سیرین و در دوا صفر بریت بقرسی  
 نشات و بیوفانی او و لیس نامند و او را از گندم چسبانیده که بعد نقی رسد و پوست او را با  
 از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در او اول سیر و خشک نیز و بعضی سرد و تر است  
 و رافع و قاطع موافق امعاء و معده و به تند و حاسل سهل و خون خصوصاً بوداده ان باشد

در دهن بادام که نیکم نبوشند جهت خشونت حلق و در دسینه و دل و قطع خون بواسیر و حیض و حریره اوباش  
 بزرگ چوب سبج در غنغنه از اطلعل ردای سطل و حقه او جهت قرح اسهال و کلا اوباز غفران جهت کلف و باسکه جهت خناق و  
 اورام حاره و الکحال او جهت دسه و قرح و جرب و منع ریختن بر او چشم و با شیر زنان و با سفیدی مرغ جهت  
 خسترت بلک و حرارت و دماغ و قفل سینه و سده و دیر منغم و معطش شتر بها و کرفس و قفل و پدش و پرخ و خصل  
 و غبار الریح و شتر شش و نیکه تعال تا پانزده مثقال **ساره** اسم انجیر است که از انجیر مسلمان و با بایندین  
 جدا کرد و با سبب گرم کردن غباری از او بهر شدت شکلی از نسبت باصل ان چوب بیشتر و بهمان قابض و جالکی و  
 رحم اند و مضاد محرق و مجروح آن باوزان او انیسون سوزانیده باشند و باسکه که مانع زیاده شدن قروح ساعیه  
 و اکله و انقیام و منده زخمها است و مجرب شمرده اند و خواص هر یک در اصل ان مذکور است **نشف** اسم  
 عربی پنج مرجان است و گویند غیر اوست و آن سنگ است منبک و در سوراخ مانند انشیان زنبور و سرخ و باصل  
 و ریای چیده و نواحی که منقرض خیزد و خشک از سید و در الحام زخمها و شب قطع خون قویتر از ان و در سایر اعضا  
 مانند اوست **شاف** اسم عربی است **شاشج** اسم عربی شاد است و تاشیج موب از دست  
 النون مع الصاد و غیره فصار اسم عربی و بهیاست و درخت کبر که بی رایتی مانند نظر و ان  
 بورت حرارت و گذشت فحام غبار سی شتر مرغ مانند معرفت در آخر میوم گرم و خشک است و گوشت  
 او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و قلع و در درم فاصل و امثال آن و خدر و استسقا و جمیع امراض با بر  
 و بطی البقم و مغرور و رین و معطش است که در دهن و کلا پی او محلل و درام فرمند و استسقا و بهیج اطراف  
 و رفع سم غریب و باعث سرعت حرکات اطفال و چون بر بدن بماند اسم بار از ان بخش بگریزند و اگر زردی  
 شوند تجیس گردند و شرب آن باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین در انج کلف و انار و خاک ترموی و  
 رافع اکله و از خواص اوست که بید کردن اطفال و این نقه و مس متفرغ نمیکرد و شفع معروفست و لطیف  
 نباتات در همه اطفال قویتر از بودینه و در آخر دویم گرم و خشک بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه دایم  
 و نم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و عملی مواد بارده و ریای معده و حرکت باه و اوردن و کشنده اقسام  
 گرم شکم و آب او باسکه قاطع نفث الدم و شرب در شاخ او با آب انار سرشش مسکن نواق و غنجان و تیه  
 و بهیج و مسکن در معده و خفقان معده و وجع الفواد و جهت در دسینه و پهلوی و قروح و طو بات قصبه ریه و  
 سینه و تنفیه ان مفید خصوصا چون با پرسیا و شان بچو شانه و چون در سینه شاخ او را در ششها بماند  
 مانع انجها و آن و باسکه که در ششها در انج ضرر است با عصاب و با لیسات رفع مضرت انسان میکند و مضاد  
 او مقوی معده و با آرد و جو جهت جراحت و ادرار و زردی و شیرین و پستان و دفعه دل و با کله جهت گزیدن

در دهن بادام  
 که نیکم نبوشند

سنگ دیوانه و مضبوط او چته گشته عقوب و تنهای چته بوا سیر نیات نافع و رافع و در سربار و دبا سوز چته  
 درم اثبات و دوران و حمل او قبل از جماع باغ نعل و قطار او با مار العسل چته در گوش و سوط که الگ از عسل  
 او بار و غن مجسره تاسه و فو چته خناری که در گردن ظاهر گردد و نبات نمونر گویند سولدر باغ است و شتر  
 کرس و بدش بود نه نری و شتر قنار و متقال نهر بنیم اول دفع عین مجهر اسم جنس عصفور است و نر و نری  
 منضمه کجنگی است سیاه لون و بسیار کوچک دنیا او بسیار کوتاه و ایم الحوت و کثیر الصوت و در تن کبان  
 جبرنا سده گرم و خشک و کسود قدید او چته اسبال و غیر کسود و چته عسل العسل و کسود و کسود و کسود و کسود  
 است که از نعلنی نه میا چته و سفید و سیاه و سیاه و سفید و کرم و سیاه و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید  
 گرم و خشک و تیز از اکثر و ضمه و متقع و سریع النفوذ و در حیض و مخرج خین و چته اعراض بارده و شرب طلا  
 او نافع خصه صا چته علی و قنوه و غش و کز از قنوه عصب سستی آن و بوا سیر و یغان و پسر و در و سرفه کشته و  
 مصا و از نافع گرم مده و متقد و دفع سموم و تخلیل ریا و احتیاج چشیدن و در مفاصل و التحال او چته نزول آب  
 و باض و قطار او چته کوی در باغ کوشن و زرب و بخور او چته سودی و هم و احتیاق آن سفید و مفر و درین و هم  
 آن چشیدن و سرکه و مفر و مفر و کثیر و کثیر و شربت از سفید او و دوا کثیم متقال و از سیاه تا بمتقال  
 و بدش مثل او میساید و نر و نری نظر آن است تفصیل نبات است در و بستان کثیر الوجود و شبیه  
 بوج و بکر می نند فارسی با نیما راست و با سخی و نعلنی و در بوی شبیه بگویند بید گرم و خشک و تخم گل او  
 در بول است و در پسر و طبع او در افعال ضعیف است نقد از حیض است نقصان حب الکلیخ  
 است فقره اسم فارسی نقد است نقل فواج اسم فارسی حب السند است النون  
 اللام و غیره ملک زور و راست و نر و نری و صیا خام شونیر است تمام الملک و نایم تر نایم  
 منقو طین و نایم از نایم میا مضبوط است خارق شاعل قدح و با سیم سفید است مسخن  
 کرسند است ملک اسم فارسی علی است خشک بقعه اصفهان اسم روغن تازه است  
 نمور اسم عربی ربه است تعلیق اسم هندی جاموش است مولان هندی حبیب  
 است غلظت نعل فارسی مورچه مانند و بترکی فارسی مانند و انواع مختلف میا باشد بزرگ و سیاه  
 را بری و کوچک را هندی و کبار پرند را و سیاه و ست و پانده را نعل فارسی مانند و همه آن با سیم  
 سیم گرم و خشک و قوه شامه او غاب بر جمیع حیوانات است و طلا می سخن او نافع بر بدن مکره و با  
 اول قنکره باشد محتاج بکرا و او نیت و چون صدعه و مورچه مقابیر را در سیم قویه روغن رازقی یا روغن  
 رنق کرده باشند و سه بقعه و اقطاب بگذارد طلا او بر قضیب و حوالی او نبات محک یا با یو مو چته

رافع غیر مورث صلابه قضیه از مجربات دانسته اند و خوردن آن موجب عیش و کرب و مصلحت عمل  
 است و از خواص دست که اطعمه غیر آن دشمن بهنا در جای بگذارد و در چین گذاشتن ضبط نفس کننده  
 کند مادی که دست کسی بآن نرسد مورچه پیرامون آن گردد و مهر مار سس گوید چون مور را در دهن زیتون  
 جوشانیده در گوشش بچکانند فریاد می دریا و طین میاید و طلا مور قناری را با سر که ران خنایر و ضما و تخم  
 او را با هم در غنای مسقط موی و مانع براند آن دانسته اند و گویند چون ز تخم او بخورد باعث تحریک ریاخ شکم  
 بطرف اسفل مجدی میگردد که ضبط غیثت آن نمود و زیره کرمانی رافع است که موی جمع غنسی آن حیوانیت بقدر  
 شغال و صورت او شبیه بدین و رنگش زایل بر روی و با خطوط سیاه مانند پر مرغ و موش صید میکند و در  
 چین سستی او از مانند کرب و غیر او پنج دیگر است و ترکان باور انهر او را انجیه گویند و در بلاد مغیر یافت میشود  
 و سر او کم موی و بسیار جرب و منظره آن میشود که تدین کرده باشند و نموسه که علت است در بر تار شرکت این  
 صفت مسمی بآن اسم است جالینوس گوید طلا چپ او و بدستور موی سوخته او بار دهن رافع بحق سیاه و جرب است  
 و از سطوح موده که چون قناب در دین خود تا در شرف باشد چشم راست او اگر قناب با خور کتان بر صاحب است  
 برنج یا دیزند رافع تب او میشود و اگر چشم چپ او را به نیند ز تب خود نموده مفارقت نمیکند و سقوط طلس گوید طلا  
 سر کلین او با خردل رافع دار الشکلب است و مهر مار سس قشر نموده که طلا زهره او با سفیدی تخم مرغ  
 رافع و مد و سطوح خون و بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع خون است خمر فبارسی بلیک بترکی فیلان  
 نهادن گوشت او گرم و خشک و بی حیوانی گوشت او را بخورد و در قشر نموده اند که او کیر انجیات است و زهر ۱۱۵  
 سم قاتل و دود و انگه رس ساعت طلاک میسازد و خون و رافع کلف و بهی و انار است و مهر مار سس گوید طلا  
 خون و رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهر کنند طلای آن درازا است  
 و زخمها و جزا بیدیل و قطره زهر سر او با آب جرجیر و زنبق در اخیل مقوی و محرک باه جماع و حمل آن بدستور حصول  
 منفراستخوان و رافع در درج و نردا اکثر اطباء پیه او بهترین طلایه فایده مفاسل و امراض بارده است و جلوس  
 بر جلد او مانع گردیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص دست که کسی بر تمام جسد خود پیه بکفایت بجا بلیک  
 قصد او نمیکند بحدی که تواند او را بدست گرفت و او بسیار محب خمر است و چون به بیند بی تابانه بنوشد و به بخور به  
 رسیده که چون بر زخمی بلیک موشش بول کند سخت نیاید نهاده و بلاد گیلانات ز خمدار بلیک او جایی نگاه  
 میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتواند که بخورد العنون مع الواو و غیره نوشا و در  
 نه ناری است و او مدنی و دماغی و منوع میباشد و مدنی او را در بلاد حاره مثل شبه قطعات آن مانند شوره  
 یافت میشود و دماغی او از آب است که چون بدست حرکت بسیار دهند کف میکند و از چنانند که آن آب قطعات سفید

از خواص  
 رافع

بر روی دست می شود و افطانی گوید در نواحی اصغیان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز  
 باشد و معدنی دمای غیر الوجود دارد و مصنوع اوزد و دای کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اغبر است و از  
 و تصفیه سفید میگردد و چون سفید همان او را با مثل اوزن زرد لاری و عشر اوزن گار تصفیه کنند سخی  
 میشود در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و لطیف و جاذب از عرق بدن بظاهر و محففت قروح و قاطع خون  
 جاری حالتی و مفتوح سد و التیام دهنده زخمهای رانی و کسینه و صلابه سبز و طلا و او جبهه خاق  
 در بارون تخم مرغ جبهه برص با عسل جبهه دار الشب و جیه و سفوف و بارون کتفه جبهه جوب و غرغره او باب  
 سداب جبهه زلوی که در حلق مانده باشد و احتمال او جبهه التیام قرح و درین بیاض و دوده بارده سفید و در خواص  
 مکتومه مذکور است که چون او را با مثل او فسد آن تصفیه کنند شرب بکنتقال او در سرفه مطلق سیم جوب و  
 باشد در محلول آن که در جای سناک گذاشته محل کنند و با سرکه حل کنند و بدستور بخور او باعث کرم خنجر مار و  
 است از آن گمان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده اطراف خود گذارند بوم پیرامون آن نگرند و دست  
 در هم او قاتل است بقطعه اش نو ارس سیم یونانی نوعی از ساد شاخهای او در از باریک و تا بقدر  
 سه درع و یک شش ریزه و ستبر و در جمیع اجزاء او غش شبیه به شیم و گلشن زرد و خوشبوی و طمش تند و خار  
 آن مانند سوزن و صمغ او باین سفیدی و سرخی و در روم کثیر الوجود است صمغ او در انفال قریب کثیر او بخش  
 در دیم گرم و خشک و بیخ او در سیم و قویترین اجزاء او است و محففت و قابض و در التیام عصب از مجربات و از  
 او را شجره العصب نامند و طبعش گدازه و سائیده آن بدستور صمغ التیام عصب صمغ از بیخ آن در شرب و ضماد  
 او جبهه در عصب کوفتگی اعضا از جای که بدون رفتن و شکستگی آن قطع نوبت الدم موثر و عصاره او جبهه قرح  
 تصفیه و ذات الجنب بعدیل و تخم او را فیه سموم و او مفر کرده است و مصلحت فندق و شربش بکنتقال است  
 نوره کلس جبری است و گلشن کور شد فو فکرت سیم یونانی زینبر است فوق شتر ماده  
 نور الفدول شکوفه دخت و ارشیثان است نوازه ببری و از انما است و از مطلق او مر  
 و از خواص است خصوصاً در اوزان فول بهندی بن عرس است فو ح بلایات نهایی  
 نبلی دخت کوهی سانش مرب و بقدر قاصتی و بار غبی مایل بر روی و شکوفه بعضی مایل سفیدی و  
 مایل بسخره و عین می و با عطریه و برگ تصفیه مستدیر و از بعضی در از بوی نمر در دیم گرم و خشک  
 و بومیدن جبهه زکام و ضداد و جبهه او را م بارده و قطع عرق و منع تولد فعل و تقویه موی و با عسل جبهه  
 نافع و شرب او در خون با قرح و از غش حقان و با سرکه تریاق به سموم و جیاسیده او با موی و خورد  
 از آن بابا دام سمن بدن در زجه او منقی رحم و خوشبو کننده است و از خواص است که چون که

اورا تا بهت عدد دانه کشیند و پارچه کبودی بسته در چاه بیندازند و تا بستان باد سرد بوزیدن آید  
 و چون در جریس سرخ پیچیده بر بازوی چپ بپزند زنجیر و سرخ چشم بپزند و شوق قره العین است و نزدیکی  
 جریس بریت مثل اسم عربی شفا قل است نهنگ اسم فارسی تمناج است نیلوفر اسم  
 فارسی است و کرب الای عبارت از دست بخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر آبهادرش  
 قریب سطح آب و غرض بقدر شبیه بقیه خشکاش و در آن تخمهای عریض سیاه و بالزوجه و گلش سرخ  
 آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن بهریت و بعضی مایل بزرودی و بترکی بعضی گویند که بری تو  
 نیز سیاه میباشد جمیع اجزا او در دویم سرد و تر و غیره او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک است و  
 مراد از مطلق او گل نوعی از کبود است و میل و زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دلی  
 و مسکن حرارت آن و پهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جبهه در سرد و قروح ظاهری و باطنی  
 و خشکی و مانع خشونت سینه و سرده حاره و نزل و باز عفوان و در ارضینی جهت تقویت دل و خفایان مفید و مضر  
 نشانه مصلحت نبات و مضر با و مصلح ان لبوبات و قدر شربت از جرم او سه دریم و در مطبوخ تا بهت متقال  
 و بدش نبشته و خطمی است و پنج او از جهت پیروز و اسهال غریز و قروح امعاء و سیلان سنی و ضما و شش جبهه در  
 نشانه مده و اخص جبهه پس و بازفت جبهه دار التعلیل و اکثر او و شربش مضعف و تقویت بخند کننده سنی  
 و شربش از هر یک دو دریم تا سه دریم و تخم او را فیض و نرف الدم و در نشانه است در و غن نیلوفر  
 که مانند و غن نبشته یعنی از سرد و تر و در افعال مانند و غن نبشته و در تسکین درد در حار و قویتر از دست  
 الخلیل نزد بعضی عبارت از سیم است و ظاهر است که غیر او باشد و در کتم مذکور شد ممکن است که از یک  
 جنس باشد و مستعمل مندی است و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکمان و ساقش شبیه  
 باریک و برگش شبیه برگ کبر و تخمش نیزه مایل مانند تخم زوب و از آن ریزه تر و بری و مانند بستانی و باختره  
 زیاده و سیاه تر از آن دبی تخم است و در سفورید و سن جالینوس مرده اند که نباتش شبیه نبات باریک  
 و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر دمی و برگ بری و مانند برگ کاه و پر شاخ و شاخ او مایل بشرف و در  
 اطراف او غلافها مانند زمان و در آن تخمها ریزه میباشد و در آخر اول گرم و در دویم خشک و نزد بعضی معتدل  
 است و مصلح در ادع ابتدای او رام حاره و قابض و رافع نفث الدم و نرف الدم و شرب او بقدر چهار  
 شعیب آب سرد و مسکن ایجان او رام و مانع خروج دل و سرده شدیدا اطفال و در دسینه و سرده و ریاح غلیظ  
 و با سنجین جبهه پیروز و با دویه مناسبه جبهه قرحه ریه و ذات الحجب سودا و دیگر رم او با یکویه کفشد  
 جبهه قرحه ریه و جبهه هموم و خفایان و باختره شرب جبهه استسقا و ضما و جبهه سفعه و تقویت حله و قروح



جنبه و باد سرد و غله و التیام جراحات و دفع کلف و سوخته او چسب دارا التیاب و با بنموزن و در دار  
 و قدری روغن کلسه و صوم چسب اکل انجرات و باید قبل از طلای موضع را با آب بارنگ و غسل نمایند  
 و با سرکه چسب فروغ سرو و بنار بر تفرج بعدیل و مضرریه و مصلحش غسل و قدرش شش و در هم و بدش بوزن  
 اردو و شکسته او میانش است منبده گفته مصر است و فاری میزنند از اغذیه شیرین است که بدو  
 شیرینی و روغن بصل می آرند و انطاک می گوید در اول کرم و در شکی معتدل و موله خلط صالح و مسکن  
 و معتدل مغنم و چسب بخار سوداوی و مانیو لیا و سرده خشک و در سینه مفید و در مضخم و قلیل و مسدود و انکار  
 او مرث تپانی که در انچه با گردگان و بادام چوشانیده باشد زبون و مصلحش کسبجین کاسنی است  
 و طریق عمل آنکه گندم را چسبانیده سر کیندیش بر او بکشد و اگر قته طبع بسیار دهند و بدعات قطعات  
 پنج در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد و شکسته آنخواه است نیمه فاسم یونانی نیوز است شلخ  
 نیل است نیتاوس کونید باقیمت برکش نشیه برگ صغره در روزی زمین پهن میشود و در حوالی  
 در بند بلا شیردان بسیار است قرض در اجتهت یا خیم بعدیل دانسته و نیتا فلی مولف مغنی گوید  
 که از جمله شیرینات و غیر بطلان و بخلت است و بر شاخه ها او بچید و برگ می باشد و نبات او شیردار و نبات  
 محقق و میله زدن حدت است و طبع او چسب و در جگر و اسهال بواسیر و ضما و اجتهت خازیر و عرق ان  
 متعادل است و در اخس مفید و عصاره پنج آن سم قاتل و قدرش شش و لو ابوات سیلو فر هندی او  
 سینه فیشوق او رک است و در بعضی قواصیا فی بفتح اول و سکون یا اسم فارسی نصب است  
 شکر اسم فارسی نصب شکر است نیمه فاسم هندی روغن تازه است طیب اسم  
 هندی و درخت ازاد است نیمه اسم هندی و درخت و آن برگ و کوبک می باشد گلش مثل خوشه  
 که چندین فقه بار او باشد و وسط گلها زرد و با عطریه و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سجد کرخی نامند  
 و در مازندران کنار گویند و آن قدر سجد کویلی است مایل تبه و سرد و بعضی بلاد معروف به درخت کورا  
 و ضما و برگ او گل و محمل در ادع و چسب او رام نبات مفید است و چسب مفاصل و قفس و در و سرخ و  
 در جاک و چسب التیام زخمها و قطع خون آن در روغن که او را چسبانیده باشد نایب و روغن شش  
 است و در شش بقدر که انتقال اسهال زمین و از نموده است حرف الواو واقع اسم مرغیت که در  
 کنار آبها می باشد تیره و مایل سیاهی و مخلوط بصفیدی و سرش سیاه و در کار سر او چهار عدد موی  
 رسنه و در فایت سفیدی و نرمی و زیت بخیبری و بر کان مارلف خارج کرده بر ستری زیت  
 صید او مایه است و در تپان او را ابن کویکتر از خمار است در دهم گرم و در اول خشک و کوشش

موافق برودین و در زانو و کمر و در غنچه و جبهه فلج و امراض عصب نافع است و گوشت کلمه و جازیکان  
 و خارا ز بدن در هر دو جهت بیاض چشم و بهن مفید و آو کلب بری است و احد بلبل است و افسس  
 یونانی ککوز است و اسم فارسی صقر و ارموک بلغم تلخ است و تقذات و ایلیم بلغم  
 تلخ است و کزنش بریت و الاان برک بهندی رازیانه است و الاان کوکب سب است الواد  
 مع الیاء و بخیره و بیر الارض نظرات و بیر نفاری چشم نرم گویند مخصوص چشم شتر است و خول  
 در سوت نرگوشد و شیرینا مثله اسم بود و ابيض است و فوج نفاری اگر ترکی نامند و آن پنج بنا  
 است بوسن زردک گویند برش از برگ نرگس در از تر و غیره باخسوت و انوده و ساقش بند و گلش  
 شبیه بوسن ازاد که زینق باشد و زرد مایل به سبز و بخش کره دارد بعضی بعضی سبزه و کج و مابین سفید می بر  
 و تند طعم و مایل به طریه و در اول سیوم گرم و خشک و تشش تا چهار سال باقی است و قاطع بلغم و تریاق سوم بود  
 و مقوی معده و جگر و قوه حافظه و منقی دماغ و بهی و محفط رطوبات مفصل و در برول و حیض و محفل ریان  
 معده و اسهال و جبهه در دسینه و سر و پهلوی و جگر و منصف و در و سپر و تشکافتی عضل و قطره البول و حصاة و لکنت  
 زبان و نیکو کردن رخسار و تخین کرده و خضاد جبهه مفصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپر و بهی و تشش و فلیج  
 و فتق و قبله و فرج و اباشیره بادیان در عفران جبهه اعانت حمل و الکمال و جبهه بیاض و خائیدن و جبهه نقل  
 زبان بعدیل و جبهه در دندان مفید و جلوس در بلغم و جبهه در درج نافع و مضر سرد مصلح و در زبانه و محرق  
 و خون محدودین و مصلح اسکینین و شترتش کینه قال و بدش مثل ازیره و نکت زرا و نطویل است و حبید  
 بلغم مغربی مازیدون است و خشرک و خشرق کاف آخر و بقاف تخم سبیاح است و در مننه ترکی عبارت  
 از دست و نر بعضی در مننه خراسانی است و در ع از جمله اصداف و حلزون است و بهندی گوشتی  
 و در و یکم کلا حکت در اصفهان و مازندران کس کوز نامند بیوست از زیاده از سایر اصداف و در رایت  
 و جالی و جبهه عسل البول و حصاة نافع و ضاد محلول و در آب لیمو یا قدری نوشادر رافع جمیع آثار جگر و مجرب است  
 و محرق و در همه افعال مانند شیخ و مضریه و مصلح عسل و شترتش تا نیم مثقال است و وود و اسم مغربی  
 بلبکی است و وین یونانی کلاه است و در ح زرد قای رطب است و و اسم جنس گلهای  
 استجار است و از مطلق ادم و در اجزای استانی است و اقسام در سفید و زرد و سبز و میا باشد و هر یک  
 از آن بری و بستانی و هر یک بنامی مخصوص اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعف  
 اند و و و ابيض بری نفاری در انسترن سفید نامند و نرگوشد و و ابيض بستانی نرگوشد و نرگوشد  
 و مضاعف و نقد گلسرخ و درخت او بنجار است و در تشش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفترین از

سدرین است و در دهن بستانی درخت او بخار است و بقدر درخت گسرن و گلشن مضاعف و بزرگ  
 و رنگش سندی در قوه مانند گل سفید بستانی است و در دهن بیری نسین زرد است درخت او خا بار  
 و گلشن زرد و غیر مضاعف کوشد در قوه مانند گسرن سفید و در دهن بیری درخت دلیک است گلشن  
 و غیر مضاعف و ندر کوشد و در دهن بستانی بفارسی گسرن نامند و بهترین او تمام شگفته و آن مرکب الی  
 و نزد اکثر ادول سرد و در اول دودیم خشک و نر و جمعی که مترنزد بعضی معتدل و مغرب و مقوی دل  
 و اعضا سهل صغیر و بلغم رقیق و با قوه قابضه و خشک و راقبض زیاده و منقبض با ساریقا و جهت ضعف و جگر و گرد  
 و خفقان حار و خشکی جهت ریه و رحم و کلا او و قطره عصاره آن جهت درد سر و چشم و گلشن و مضاعف او جهت  
 تقویت لثه و ضما که بیده او جهت ادرام مران و رطوبه معده و سائیده جهت تالیل و سحج جلد که بسبب حرکت  
 بهر سدر و بایندون گوشت زخمهای عمیق و ضما تازه او جهت اعانت بر اخراج بچکان و خا رازیدن و در درخت  
 او جهت جوششها و التیام زخمها و قلع زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن و باریک نمودن جهت قطع عرق  
 و ضما و برگ درخت او جهت غر از ادرام حاره و درم مقعد و شگلکی اعضا مضاعف و تخم گل او که عبادت از غر او  
 و انمال مانند دلیک است که آن عبارت از گسرن بیری باشد و ندر کوشد و آنچه در میان گل نشیبه تخم در دا  
 و انزال و در دهن و در دهن او آب آبناب اسهال و سرالطلاح است و رافع نفث الدم و سیلان خون است  
 خصوصاً چون با قاع گل بایند و حمل و مقوی رحم در رافع رطوبه آن و مضیق فرج است و بوییدن گل هیچ  
 زکام و عطسه با شری و در بعضی از جود بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مغرباه و سورت شگلی و مصلح او از بیری  
 و قدر شربت تازه او ده درم و از خشک او با چارده درم و آب و شربت درم و بدش مثل او بقیه و ریح آن بخور  
 است و گویند ده درم غنیزه تازه او ده بار عمل میفرماید و در رغن گل کلکله افق را در رغن کجده کرده و راقب  
 بگذارند و بعد از مضیق شدن گل تجدد یا صفت مرتبه کنند و با آب نشوده تازه او را با مثل آن رغن کجده و با زیتون  
 بچوشانند تا رغن بماند و رغن ندر که مرکب القوی و رافع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و یا قوت اسهال  
 و مسکن لثاب معده و رو بایندون گوشت زخمهای عمیق و مجفف بدن و رافع مواد خلیشه او و حقه او رافع رجه  
 و مضاعف او مسکن و در دندان و نظول و مقوی و مانع و حالب اسهال مراری و سهیل ماده لزج و مقوی اعضا  
 و محلل مواد فاسده و در نیکین در دهن با عجب اکثر است و کلا او با سرکه و نظول او با سرکه و کلا بکین در دهن سرد و او  
 بخارات و مانعی و موافق ادرام آن و رافع زحیر و در دهن و معاد و جرب کردن او و به حالب اسهال و مقوی  
 آن و قطره او جهت درد گوش و بدین او با سرکه و آب سرد و رافع عرق و پا در هر زرع جوششها و حاره  
 او رافع ضرر خوردن آبک زینخ و صابون و در ابرج و انمال آن و بدش هموزن او و رغن نشیبه و بوز

او درین خلقات و قدر شریفش تا کجوتیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسرد و با خراة لطیفه و مایل بر شسته  
 و با قوه قاطبه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب است اند و او مقوی دماغ و قوه مدیه و قوت های بدنی  
 و نیکرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله در معده و امعاء و منصف بارد و حار و در و جگر و سرد  
 او جهت نقصان حار و تقویت بدن با شرب جهت زیادتى تقویت و بوییدن و طلاء کردن او جهت درد سر حار و در و جگر  
 و باز قفل جهت باردان و خلط او جهت تقویت دل و رفع غشی و بهوشی و تقویت دماغ و ترانس باطنی و نشاط نفس و رفع  
 خفا و مفید و باطنی صفت مفید و باعث سفیدی شود و مصلحت گلاب و نبات او قدر شریفش با سبزه متعال و گلاب مرکب  
 بقدر دودیه از سهیل است و در صفتین دریا سهل است و رو الحماق نارسای گل رعنا مانند اندرون  
 او سرخ و بیرون زرد و بدبو و از اقسام و در صفتین است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی بسیار گرم و در اطباء استعمال  
 او اولی است و رو السبل کلعلیق الکلب است و رو جنبی سبب است و رو الفخار و رو  
 الحار و رو الفحات و رو الحماق است و رو الحمر نرود بعضی کل خطمی است و بقیه مغرب کل فادانیا  
 است و رو المالی بقیه مغرب کل خطمی است و رو الوشقاقین النعان است و رو الحب کبک است  
 و رو لاهی مقهور است و رو الحار و فاشتر است و رو بطوری خطا حنیس است و رو القلیل و سبزه است  
 و رو القزیزون بنده طایفه است و رو ه بلقنه مانند زانی سمائی است و رو ک بلقنه زردین نبات  
 خروب بنطی است و رو طیت اعتم است و در عین گذشت و رو ل نارسای و تبرکی بر چه نماند و او حیوان  
 است و رو گزیزون و رو نبات او در از و جلد او سیاه و درشت و ابلق و خطوط زرد و در آخر سیم گرم و خشک  
 و قایم مقام مقهور در همه افعال و مهبی و محلل ریح و ضار گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم  
 گزیده حیوانات بخود و جاذب خون بظاهر جلد و باعث بهش عضوی که بر آن بنشیند و طلاء او بار و عن زیتون که  
 در آن چشایند و باشد و هر شده رافع انار جلد و کمالی و حکم و دار الشفا قوی با سرگین و قاطع بیاض خشم و طلای  
 پیه او عظیم کننده تقویت طلاء خاکستر و موجب جیس عضواست و رو شان او خیس کبوتر صحرائی است  
 و از آن بزرگتر و طوطی و بزرگتری الا فاخته مانند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون در  
 روغن زیتون مهر کنند و طلای او در افعال مانند پیشتر مرغ و مداومت خوردن او و سورت پیری حلق و خلش  
 سرکه است و رو کس بار نبات مانند نبات پیه و مخصوص بلادین است و نبات مذکور تا سبست  
 سال گل و ثمر می دهد و تخمش مانند کجده و بیدار رسیدن شش شده شبیه بوی زرد مایل بسبزه مانند زعفران است  
 و او را سائیده جامه باورنگ میکنند و بهترین او زرد مایل بسبزه است و سبزه او را که جنبش مانند سرخ و سبزه  
 او که جنبش گویند زبون تر و نرود بعضی که که بیخ آن نبات است در دویم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال با

مقوی باده و باقری عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاة و جالی و شرب او رافع هتق و برص سفید و طلا  
 و در رافع کلفت و سفید و بنور و قوی و مورت لافز و مضرریه و مصلح مصلطی و کثیر و شربش تا یکمقال و بیشتر مثل  
 از عفران و نصف او سافج است و سرع اسم بیست و یکم است و بفارسی صغیر را باین نام خوانند  
 و رقی بفتح اول و ثانی برگ نبات است و بضم اول و سکون ثانی اسم پلور است و بفتح اول و کسر اتم  
 فضا است و سح بفارسی برگ گویند و از مطلق او مراد برگ انسان است و طمائی چرک گوشش جهت شفا  
 گوشش لب و گزیند یعنی و چرک بدن جهت برآیند و شفا بدن و دهنش و با موم روغن جهت تحلیل او رام  
 نافع است و ستمه کتم است و گذشت و سح کور الفحل است و بفارسی بر مردم نامند و در عرک گذشت  
 و سح اسم نبات که در خیال از سنگ میروید و در کوشیه بیوی لیون است و جوب او بسیار صفت از آن  
 نیزه میسازند و بر شش شبیه برگ شمشیر و شاخها را او باریک و پنج او گره دار شبیه لیسند و در آخر دویم سحر و خشک  
 و رافع و مقوی اعضا و نیم مثقال سائیده او با تخم نمیرشت جهت شکلی اعضا و فربه و مقوی و جلوس در بلخ آن  
 جهت سیلان رحم و نوایسره مقوی فیه است و شش حیوانی است بسیار کوچک از بلبلک و در رنگ و شکل آن و سائید  
 او کمتر از شیرازی و در تخمین بلبلک مولی نامند و در خواص مانند بلبلک و لباس پوست او معین باده و مقوی گوشتها  
 و عروق و اسیر و سحر سوزنده و جهت برآیند و نافع است و شش است و شش لیون ثانی اعراض است  
 و ششم بضم اول و ثانی بفتح تخمین و دیلم اسم سمائی است الو او مع الصاد و غیره و صغیر  
 الاسود بسیار نشان و طوطا طخاشش است و حل نوعی از ابل است و ترکی جوهر و در دیلم سحرگانه نامند  
 و در ابل مذکور شد و غدر بفتح مجهول اسم عربی باد بجان است و قل اسم عربی خر خشک درخت نقل است  
 و کر اشیان پلور است و لبع طلع است و لب نوعی از قزعات و بقدر درعی و گیش تیره و  
 باخترت و شیردار و در بعضی ماکن شبیه برگ درخت سرین و در بعضی شبیه برگ مورد و او غیر شجره الکرات  
 و ما هو دانه است و از قوی قوی و سهل و گویند چون او را از جهت اعلی قطع کنند مقوی از جهت اسفل سهل و از هر دو  
 جامع فی و اسهال و مسهل و گرم شکم و زیاد او قاتل و مورت غشی و مصلح آن سبب شربش تا نیمدرهم و بیشتر الا  
 است و الحام بفتح تخمین هم سقم است و بین الحمر سیاه است حرف الهاء مع الالف  
 قاتله منار است هامة جد است بالوک اسد العسل است و بفتح جعیل است ماوی اسم  
 تریاق فاروق است بالکس اکیل الملک اار و هات اسم بندی استخوان است باقی  
 فیل است هانس بندی و اوست بالیمو یا بطل اسم نبات است بخش مانند شکر است و بیشتر  
 و در زمین فرو در و باریک میگردد تا بقدر موی رسد و خام و خنجه او ماکرل و لذیذ باطل به تندی و سحر

در رافع کلفت و سفید و بنور و قوی و مورت لافز و مضرریه و مصلح مصلطی و کثیر و شربش تا یکمقال و بیشتر مثل

و کر اشیان پلور است و لبع طلع است و لب نوعی از قزعات و بقدر درعی و گیش تیره و

و سانس بالمرطوبه لریجه ذریع دار و بر شاخه ها او بر گها ریزه مانند خار کوچکی و پستخ ملاصق  
 بدون مبتلی بخش در دویم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرمتر و مطلق اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل  
 و حافظ صحت و جهت سرفه و در سینه و سینه زد کرده و متانیه و گویند خوردن و با نجا صیت باعث تولید سیرت  
 و نطفه منفقه قبول صورت افوقی نمیکند و طول و جهت سرعت اطفال موثر و تعلیق او در راجه قبول  
 از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر چشم بد است مهید و آنه خنفل است متناجی چوثر می بندد  
 اسم کف مریم است هدیه در اصفهان خضه او پر مانده و آن حیوانیت بقدر باقی خاکستری نگار  
 و زیش شکم پیفید با باسی له بقدر سوزن و کثیر الفه او در دویم سرده و تر و شرب او با شراب رافع عسر البول  
 ویرقان و طلای و جهت خاق و سقوط بهات و بلون او در پوست انار که بار دغی گسرن بجوشانند و بکرم  
 او را در گوش چکاند رافع کرمی قدم و در گوش است و چون در کوزه سفال میوزانند و با مصل مخلوط کرده  
 روزی از کویقه تاد و ویه بنوشند جهت عسر النفس و آنست اند و تعلیق پاره کان و امثال آن رافع  
 تب برن و نظور رطوبات در اخیل رافع حرقة البول هر هر مودف است و او را مرغ سیلیان نامند و  
 در دویم گرم و خشک و مهر انچه او با شست جهت بخش و تولیع و سد و خون بخند و مصفا کرده و متانیه و بهر  
 و خون او جهت بیاض چشم و سفید و استخوان جهت تب برن و تلغ و تعلیق پر و زبان و مورت جاده و دوستی  
 مردم و بدست و تعلیق نجه اسفل او درین امور مجرب و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بد گویان  
 و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او جهت تقویه حافظه و یاد آمدن و از انکس شده و این از خدام  
 او و این من مبروح او تمامه بر دروازه خانه جهت دفع سحر چشم بد و دام حبسان بخور بر او جهت زنده بمانی و سحر  
 و جنون بلع کردن دل او بکرمی در آن جهت قوه حافظه بغایت موثر و ناخن پیر او را در حریر بسته و بر سر او  
 خضم گذاشتن جهت الفت ایشان خصوصاً در قیقه و در سینه و نظور دوستی باز هر ده داشته باشد و کجا بد و نفس  
 بر او جهت نفرت بر خصم موثر است دل حنظل است هر سه از اغذیه مشهوره است و بهترین خوب  
 لخمی که از آن تربیب یاد کند و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الفه او مسن بدن دگرده و مقوی و بهر  
 اباده و مرانی سرفه و دشواری سینه و یاس الخراج است و در هر قسم و مسدود و مصلش و در مجورین سکنجبین و در  
 مبرودین الگور و با نجا صیت افکندن از الگور در دیک هر سه مروق توام است هر یکی بطبقه بندی و بهر  
 و در جبال کشمیر کثیر الوجود و قوی سفید یابل بر روی و طولانی و غیره در حجم مقابل شده عدد دهد و در میشود و  
 نخود او قائل است با سهال و سیه غلیف و با نجا صیت متقادم سسم اقسام بیش و سایر سوم است بقی اما  
 هر قوه نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر و با آنکه زردی و طبعش تند و جوی خود دارد





و قدر شربش تا سه درم در فلاحیت مذکور است که چون شلخ حیوانات را دفن کرده اند مکرر آب و بنهر  
 بلیون بر وی در مجربات شمرده اند **ملعون** زرد در است **ملحقا** نه است **ملیح** ابلح  
**ملیانه** شاترج است **ملوشت** و **ملو سلق** جلی است **ملک** ترون **نسبل** است و نزه **الظا**  
**رج الفار** است **ملد** اسم هندی عروق الصفراست **مجم** نوعی از دیاب و شهر **مخمس**  
 است همیشه بهار و همیشه جوان ابر دنت **منک** هندی حلیت **منکن** هندی توکی  
 از بیش است **منذوا** هندی ما نرج است **منکا** چهار هندی سیالیوس است **منند** با  
 بفارسی کاسنی نامند و ابستانی و بری می باشد و سیانی او دو قسم می باشد یکی را برگ دراز و با شتر  
 مایل به نخی و گلشن کبود و بزرگ و او را هندی یا شامی نامند و ترطیب و زیاده از قسم صغیر است و یکی را  
 برگ کوچک و باریک و گلشن کبود و در زیره و نخی او غالب و او را هندی بار البقل نامند هر دو قسم در اول سرد  
 و تر و با خرا لطیفه حاره که از شستن رخ گردد و از جهت لطافت منفرد بحسب اختلاف هوا و زمان  
 مکان بغیر طعم و رنگ و طبع او میشود و او معشج سد و مقوی جگر و مسکن حراره خون و تشنگی و صفرا و  
 التهاب معده و موافق جگر حار و بارده و رانج سده او و منقی مجاری بول و کرده و آب برگ او  
 با آب رازیانه بهترین ادویه برقان سدی است و چون آب او را بچوشانند و گفت گرفته با سکنجبین  
 جهت تباه کننده و تقویت معده و در نفق رطوبات و با گفته جهت بر نمانج و چون با قدری رازیانه و کنیز  
 بچوشانند نفیج و اسهال از زیاده میشود و طهارت آب و جهت او رام حاره و در و چشم و با سکنجبین  
 و روغن گل سرخ جهت سرطان متفرج و بعدیل و غرغره او با آب خیار شیر جهت ابتداء ورم حلق و خناق و ضما  
 کو بیده و یک او جهت رمد حار مجرب خصوصا **منقش** و آرد جو و سده که جهت فواصل و نفوس حار و او را رام  
 بعدیل و قدر شربش از آب او تا نیم نعل است و منقش سرفه و هضم کاسنی در دویم خشک  
 و مایل بجزارت و با خرا بارده و جهت صفرا و پنهانی سده و برقان و نفقان و صداع و امراض جگر و با سکنجبین  
 صندل و رازیانه جهت منع سموم و ضعف کرده و سپرز و قطع نفق الدم و تحریک شتهاموثر و بغیر از ترطیب  
 و بر بر انفال نایب مناب برگ کاسنی قدر شربش از دو درم تا پنجم درم است و او منقی و کریم **الطعم** و شتر  
 سکنجبین و ادویه خوشبوی و موافق آن و نخی کاسنی در اول گرم و در دویم خشک و نبات منفیج و ملطفت  
 اخلاط و منقی مجاری غذا و بول و جهت تباه مکرر و منقش خون و منقش ورم احتشاء و در و معاصل  
 است و نفیج و تحلیل مواد و نافع و قدر شربش از سائیده او یک درم تا چهار درم و در مطبوخ از پنجم درم تا  
 پانزده درم و عرق کاسنی نسبت با آب او بسیار ضعیفتر است **منک** با بری غیر سدری است و از

و گشتن کبود و طمش بسیار تلخ و گشتن درشت و بیخار است و او را قبل از پودینه مانند در آخر اول سرد  
و خشک و تبریز زیاد و برستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال غیر ترطیب و تبریزستانی  
و قاطع نفث الدم و آب او بار و غن زینون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروب و مدر شیر و حمل عصاره  
او رافع ورم حار و زج و ضا دینج او جنبه گردیدن مقرب در بنور و مار مفید و با آرد و جو بهبه باد سرخ و با سفید  
و سرکه قندهار و گشتن اتش و التهاب اعصاب و نافع و تخم و بنج او در افعال قویتر ازستانی است و هر یک بدل  
و یکی اند هندی با می استیم و هندی با می استامیه نوعی بزرگ و درق بیابانیت هندی با می  
البقل نوع ریزه برگ کاسنی برستانی است هموم بقیه ترکبت بیابانیت خنای او پرگه و نارس  
شبهه بقیه التلبه و یک از آن بسیار مخلوط و بی برگ و بی بنج و بارش با اضعیف غیر غبار و از سموم قتل و  
چون بجان را با آب الود و خشک کننده و گشتن کشنده هموم الحوسس گیاهیت را قش مکیه و بار یک  
و صلب گشتن زرد تیره و شبهه یا سمن و گشتن ریزه است و ظاهر از جنس ارغوان زرد باشد و تر و بنج  
سجور مریم است و در سیوم گرم و خشک و جالی و منفخ سد و با جدت بسیار و محف و بلخ گل او جنبه حصاره  
منا و اجناس بول بسیار مفید و در و کل جنبه خن بر اجات و قدرش کثیف و زیاد از و متفا  
او گشته و تخفیف و بیت هو فار یقولان سرب از و فار یقولان یونانی است و آن قسم بسیار  
و هر یک قسم را تر مانند پوست قسمی را با بقدر شیری و زیاد و برگش مانند برگ سداب و بسیار سرخ  
و گشتن سفید و بنیدگی کل شب بود و در کوبیده بوی صندریه و شش سحاه و دراز و در مانند جو و شش زرد  
سخت در اول سیوم گرم و خشک و قشش تاده سال باقیست و محف و ملط و مدر بولی و حیض و حمل  
و منفخ سد و غنخ بنین و جنبه در و درک نافع و برگش جهت ایام چراغات و تنقیه رنجهای متصفه و رافع  
سودگی اتش و عصاره بلخ او جنبه بقس بیدیل و مداومت شرب تخم او را هر روز نیم با ما و الصل و جنبه  
عرق النسا و محبوب دانسته اند و جهت تب ریح با نیوزن او سداب به دستور جرب شکرده اند و پیدش تخم  
شبت و انیسون است و محف و دریم بزرگتر از اول و برگش بقدر نفع و شبهه می مستقیم و ساقش سرخ  
و گشتن زرد و تخمش در غلانی مانند خشیاش و با خلط و در کوبیده پرا تیاخ و در آخر و دریم گرم و خشک  
و در دریم از تخم سهیل صفا غلیظ و خرد و آب سرد معین عمل است و در سایر افعال مانند قسم  
و چون در شرب آب بچرخانند طلای او رافع چراغات عظیمه است و محف و دیگر که اوادی رومی عبارت  
بناتش بزرگتر از اول و کوبیده از غلانی و بسیار سرخ و پرا تیاخ و برگش مانند برگ سداب و گشتن  
بومی مانند قسم اول گرم و تر از اول و سهل رطوبات معده و محف و در جمیع افعال قویتر از او

و تانی و سرخ کنده و خسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النساء و عسر البول و حصاة و مسقط  
 خنین و در حیف و مقاوم سموم و جهت استسقا و تولیع و تب ریه نافع و طلاء او جهت بهق و انار و اسیر  
 و ضربان و مفاصل و التام قروح نافع و مصدر محو رین و مصلح کینین و قدر ترش یکد بهم و قوام  
 او بدل یکدیگر اند و بدل همان وزن و از خروصف آن پنج کبر است و مولف اختیارات بدیعی گوید که  
 تخم هوناریون شبیه بهماق است و این قول مخالف قول جمهور خدای است و نزد حقیق هم او را ناکیسر بندی  
 قسم آخر است اگر چه این جزو و حکمای هند هوناریون و راوی را یکی دانسته و ناکیسر را عبارت  
 از ان و از اقسام آن زرد کامل مراد ایشانست **هوسطید** کس طر قونی است که در تحت لیل القیس  
 میباشد و او غیر لیل القیس است و نه کور شد **هوجوه** و هونقید اس مرار الراجعت **هوجوه** و هونقید  
 ابو الحکام است **هوه** و **اسیون** اسم مغزی نمل است **هوره** اسم فارسی خبازی است  
**هوبیر** بندی اسم اهل است **هوانست** بایان افضل عناصر دشت برین و گیاه و دروغ ان چون  
 نسبت بر دوح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوان در اجسام کنونات شدت و ضعف و هیچ از ان خالی و عاری  
 نمیتواند بود و ناسا و باعث ناسا و مرالید ثلاثه است **تقدیر** احتیاج هر یک بان و تغییرات او بسبب لطافت  
 از هر مظهر صورت نیز است چنانچه اسباب اجرام ملک اجسام سفلی و تدبیر هوان در کلیات فنی طلب بین است و ایراد  
 در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد مصلحات و تقدیر و چیزی مطلب است چه خود و چه با کلیه از حالت صحیح موجب  
 و با دایره اض شبها است و علم بر مبدلات او از ادبیات و مجربین تصریح نموده که بخورد در دوح و طر فا از مبریات  
 و بخور کردن و بریدن غبر و لادن و قطران و خوردن طین مخموم و امثال او فادیه هر که و خوردن ترنج و نارنج  
 و سرکه و سرور و سبزه و نخل و زعفران و زعفران و با میکنه و از نموده است **هسل** بر اقا قد است **هسرون** اسم  
 از خمار است و گویا در نسبت **هسرا** اسم عربی چشم حریف است و نزد بعضی مخصوص بری آن **هسرا**  
**اسم** فنجانی است **هسیرا** اسم هندی الالم است **هسیرا** دو کهن اسم دم الاغ و این است **خرق**  
**ایا** و **یا قوت** بهترین و سرخ شفاف گلنار است که پیرمانی در مانی نهند و بعد از ان غری  
 و در دی و لعل از اقسام سرخ است و بعد از سرخ صنف او زرد و نارنج است پس زعفرانی پس  
 لیونی و بعد از کبود آسمانی است پس **سج** پس لاجوردی است پس بنی است پس ترمینی بعد از بنی بنی  
 آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تا آنش نذر و سرخ از آنش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفید  
 بنی باشد از آنش متدل که او را بر و سفالی گذارند تا تمام رنگ بگیرد و **یا قوت** سلب تر از همه احوال  
 بفرمالاس و رایحه کریمه و دود و عرق منور است و مالیدن محرر سوخته و آب سباده باعث جلاء او



پنج نعلیه بری است بشکل دوان که روی بر رو گذاشته باشد و او را مره گیاه و سنگ شکن نیز  
 گویند چه در میان عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک دست لهذا بعد از قلعی کردن  
 اطراف پنج او سکی با کمی بند تا از حرکت سبک متقطع گردد و اینمینی اصلی ندارد و در خواص او  
 احدی بیان نموده نبات او را کور شبیه بعلیق که تیرگی کور ساکن نامند و بعد روری دیگرش شبیه به برگ  
 انجیر و باریکتر از آن و شمش سرخ و بعد زیتونی در بوی شبیه به ساید و گلشن سفید و گویند و شب  
 بعد خنده و بخش بصورت دوانسان مو اوجه مستور بلفها انشع شبیه به خلافت سایر اقسام پنج نعلیه  
 که لیفا و مذکور ندارد و مادامی که سر این صورت جدا کنند و قش تا شصت سال باقیست در اول سوم  
 سر و در آخران خشک و مخدر بر عضو قسم ماده او دوان همان عضو مدلت و در قسم نران دوان  
 زبان و شرب او با عطران جهت فاصل و عرق و نفوس و با مقل جهت براسیر با سنجین جهت خفان  
 و با کاسنی جهت خرقه البول و در درین دغیر جهت الکله و تروم جیش نافع و مغلط خون و مبلد و درین دغیر  
 روغنها و قدر شترش چهار قیراط است و در شیر نبات و اعمال غریبه نبات موثر و از هر سر نقل نموده  
 که بهترین زبان قلع او است که مرغ در خانه نرفت یا در خطی از خط طهرت و متصل بسعدین یا با احدی از  
 سعدین یا قمر یک برج باشند در روز شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است  
 عضوی از اعضا او را با اندکی از تر او قلیلی روغن بان بار و غن زینق یا روغن خلافت نرم سائیده به بنیانی  
 و چهارم روی بان تدبیر نزد ملک نبات مکرم و مغز باشند و هر چه حاجتی که روی بد هر دو را گردد  
 و چون مجبور او را یا عضوی از آن شکست و بالتی قلع کند و بر باز روی به بند نه و یا بگردن او نیز نذر آن  
 افات و عرق و حرق و صاعقه و راه زبان و در دوان محفوظ باشند و تعلیق او جهت رفع صرع و تسکین غضب  
 ملک نبات موثر و بعضی شرط نهاده اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهت دفع ریش و سیاطین و  
 و رفع فساد عقل و خون موثر و چون غمناک سیده او بار و غن گل سرخ سائیده زن حامله بزرگتر شکم ملا کنند از  
 استقراط چنین این باشد و چون کید و گل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بچوبانند طلای آن عسره و لا  
 است و هرگاه کید و گل شکفته او را در کمانی برسیج یا شیمی که هفت رنگ باشد چیده بر اطفال مصروع  
 نمایند صرع او گردد و پیر و ج الوار و روح الفضا است پیر و ج قبله یانیه و نزد بعضی رحله  
 پیر و ج با دنجان است پیر و ج اسیم یا نی نقل است که بفارسی تر تانند و پیر و ج اسم جنس جمیع  
 نباتات تیر و راست و از مطلق او مراد لاغیه است جهان بهترین نام او است چون برچ اسم مخدوم  
 داشته اند که در دانه و اینها ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع نوعات و رغایت گرمی خشکی و اکثران





## بسم الله الرحمن الرحيم

**تشخیص اربع در مداوی سموم** بشتل است پنج فصل اول در تدبیر سموم  
 و احتراز از آن دویم در تدبیر شکر سموم سیوم در تدبیر سیم در تدبیر سموم  
 ملذوعه **چشم** در بیان آنچه حشرات از آن گریزند **فصل اول** در تدبیر سموم  
 و احتراز از آن از جمله حشرات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدسیه از آنکه چشم  
 گا و کوهی که در قعر تحت چشم او بخورند و دوسمی بتریاک گا و کوهی است و در ایل ناکور شد بیکام طفل  
 بماند در ایام حیوانه از سموم ملذوعه و مشروب متفرک و در بدست آوردن وقت از نافه هر عددی بر کبابان  
 دسه روز متوالی هر بقدر برنجی یا شیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب ناجیل عرب است که در ایامی دو بار بقدر  
 برنجی با کلاب ساینده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب نادر هندی در هر ایامی  
 دوسه بار بقدر قیراطی یکد انگ همین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس تحمل  
 سه روزی کفقال از آن تا و لمانید مجربین اعتقاد است که تا کمال انمطلق سموم متفرک گردد و بعضی  
 مخصوص سم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق علی اطباء است که چون خرمل را میکشد در شیر  
 چسبیده بنوشند در دهه العریح سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط به آنست که از آنجمله و اثر به که به  
 سر پوشش در مواضع مظلونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور انشیدن چیزی که مجهول الی حیثیه  
 دیگر ضرورت باشد و بدستور گرفتن حیوان که معلوم نباشد چندی که او شیر نگیرد و خوابیدن در مواضع تریشالی  
 هوام و خرابها بدون خور برباش گا و کوهی امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی در زهرت سن بقیل بماند  
 باشد و گوشتی که گرم بوده منجی پوشیده باشند که متفقدی بجهت خورج بخارند یا شسته باشند انفعاله را بماند که  
 سه در گرد و خوردن اکثر میوه با بدون کشیدن فستق و انکور پوشیده فاسته که تا نایز سموم در جمیع افرجه  
 گیاهان نیباشد چه یا بسبب المزاج و مقادیر انیون و سموات کمتر متفرک میگردد بلکه اونی اصل متفرک نمیشود

چنانکه مشاهده شده که عقوب متعاد اینون را گزیده و عقوب در ساعت بملک گشت و انشخص  
منفر نشد و اوراک الم چنان نمود و بدستور متعادین شرب تر یا فات را نیز ممکن خاصیت است  
و در خانه ها نگاه داشتن مرغ و طاووس و گربه و مرغابی و مرغ خالکی و امثال آن که شتر را اطعمه کنند  
نهایت مستحسن است و با خود داشتن شتر و گاو و گوسفند و فادز هر چه از معدنی و مهره مار و خاک صوفی  
و خاک درختان که کمتر از طین مخلوط نیست و نازیل بجای از ضروریات در مرغ گزیدن هوام دارنده  
اشیای مذکوره را از جرات و حضور آن چه تداوی سموم بشود به قایم مقام تریاق البکر خصوصاً  
را در شتر و گاو و اجابت فصل گزیده را بیشتر که سموم باید دانست که تا اثر  
سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد بلکه نیکو دقیس در جمیع سموم مشروب و ملذذ و عوامات  
دل باید نمود و تاثیر سموم یا سبب حرارت منقطه محرقه و معفه است یا بجهت بروت منقطه که روح حیوانی  
از حرکت باز دارد و بیست و نقل منقطی که باعث سد طریق او گردد و صورت نوعیه که از اثرش مفاد روح  
حیوانی باشد و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت است پس تدبیر در شرب آن بسیار  
توبه و احتیاط بحسب کیفیت و کینه زیاده باید کرد و در حاره آن تبرید دل بفضادات بارده خوشبوی  
مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در باره شتر و شتر مرغ با شیمیای عطره حاره و در  
از ادویه بوست ترتیب بمثل شیر و سلطان بهری و آنچه در اقسام آن با نخی صیغه نافع فاد الزهر و تریاق فاد  
و نازیل بجای و منبع خواب تا بگذرد لازم است و تدبیر عقوبی که اولاً سموم با و برسد شرط است چنانچه  
سرایت بجای و آن مکرده تدبیر بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروب باشد در قی بسیار نماند و اگر در  
ملذذ و عوام باشد و بستر محکم انقضای سمی کنند و بکینه آن و بخیق آب و آن و باید انشخص ناشناخت دالال  
مضغه بر روغن گل سرخ و روغن زیتون یا شراب کرده بعد از آن بکبد آب و بان را بریزد یا او به  
تریاقه مثل زرد اند و امثال آن مضغه کنند و بدستور موضع گزیده را بجماعت کنند که است جذب سم گردد  
و او به جذا به فضا و نماید مثل سرگین که تروید و دانه زیت و سرگین نیز به زرد اند و امثال آن و  
با بول و روغن زیتون غسل بکند که حاضر باشد و مهره مار و درین باب بسیار تجدید است و باید که  
میسپیدین مهره شیر را بخیق تاثیر بسته شود و تکرار بخق باید چون شیر بخورده و مهره  
علامت سخالت و در بعضی قطع انقضای لازم است اگر عوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و  
بین دوغ کردن موضع گزیدن بسیار نافع است و نیز سموم مشروب و ملذذ و عوام که معلوم بوده باشد  
مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی است و اگر مشروب باشد در حالتی که

ظاهر گرد و باب گرم در بن کسریخ یا در بن کاه و مطبوخ شست و آب نمک غسل و بوره مکرر می کنند  
 و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل خفیه کند و او دویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدینند و هرگاه مالیه  
 و حرارت و تشنگی منفرط بوده باشد علامت حرارت سم است در بن صورت روغن کسریخ و روغن خفش  
 و لعاب بز قطره و شیر تازه و دودغ و ماژ شیر یا شکر در قرح کافور و آب سح الی هر دوات شربا و مضادا  
 نافع است و مکرر باید بر موضع دردناک و حوالی دل صندل و کافور و کاه و حیاء و طحلت اسرد کرده ضماد  
 نموده و اگر علامت برودت ظاهر گردد و دوشل سستی اعضا و سسرد بدن و عرق سرد و تشوش عقل  
 و شیرگی رخسار و بن صورت مسرد و بی طس و تریاق تازه و پیاز و سر و خطبیا و صلیت و جد و ارد و امثال  
 باغداد و نخلهای حاره مانند عرق قند و عرق بهار و خند و امثال آن استعمال نمایند و جهت با وجود  
 تشنگی طبع مطبوخ نوین و شیر و ترنجبین بوره ارمنی و روغنهای حاره باید کرد و در علامات نقل و سیرت  
 ظاهر گردد و دوشل برآید گی شکم و در اسهال و اجتناب بول و طبع و تبوع و تشنگی دهن در بن صورت خفیه سسلا  
 قوی مثل تریاق و صفا و لعاب حلیه و شیر تازه با حلیت و منقل و کسریخ و شکر سرخ و بوره و امثال  
 آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب داشته باشد او دویه مهمل و لیله از آن او دویه تریاقیه بدیند و شیر  
 و گوشت آن که او دویه مناسب آن طبع یافته باشد و اگر قوتش ساکت شده یا غشی و بیوشی و عرق سرد  
 و تشنگی بسیار باشد فم معده او را بقوت تمام بماند و باد در دهنش بدیند و او دویه قلبیه بر رو سینه  
 و امثال آن بکنند و او دویه قلیه و تریاقیه از آب سیو یا قلیض و رب به و سیب لیو و دودغ و انج کز  
 و امثال آن باید داد و هرگاه سس ملذذ و باشد بدستوریکه گذشت بعد از بن موضع حجامت و کفیدن از  
 تریاقات مذکوره بدینند و در متقال تخم نارنج که بقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج نبات مفید است و این دو  
 جهت سوم شرب و به ملذذ و شکرک النفع است و نیز گردگان سی متقال بکند برگ سداب خشک از هر یک متقال  
 نهانه ترنج متقشره متقال انجیر کو بیده بقدری که از انجیر بکند قدر شربش تازه و دریم است تریاق الطین  
 که بدستور شکرک النفع است باین صفت است طین مخموم و اگر نباشد خاک صدفی عمید و خاک نفع آن با ساد  
 ان حب الفار بر روغن کاه و جرب کرده بود و در بن سسینه و دودیم او را بنفشند و هرگاه علامت زیادتی خون  
 در مسوم ظاهر باشد قصد نبات نافع است و سایر او دویه شکرک النفع که با بقا بد کور شد فصل  
 سیوم و در مداوی مشهور به که معروف باشد و در بن فصل بیان میدادی بعضی از آن  
 به اشهر اند که در ده شود و غیر مشهور را استیاض از آن را تشخیص ثالث باید نمود و بحسب اعراض و علامات

هر يك جدا و مشهوره آن عمل كرده اند اكثر از اعلاى بطن است بمشش قد بجه او در عرض  
 ساعت مملكت است و او را سريخ الاثر تر از سم افمى دانسته اند و علامات او درم زبان و بدن  
 و دوار و در سوزن بركى حدقه غشيه بي در پى است و علاج او قى مكر است بمطبوخ تخم فم و چون  
 كاه و كاه چهل جبرى بهر سده بهتر از همه منقيات است و بعد از آن شرب فاذر بهر سوزن و خالص آن  
 بپاى محمد بن زكريا و اكثر طبايخ كبريا فاذر بر او دانسته اند و اما لك حار را درين باب قوتيز و ترياى  
 فاروق ميدانند و بعد دارا آنرا عظيم است **قرون السنبيل** از لوازم شرب او بول الدم و سياه  
 از بان راعاض سر سام است و در غايت حرارت و مداوى و بعد از قى شرب كميته كاه و با كلاب  
 و آب ميدن و در غراده و آب بهر سده است مثل انار و سيب ترش و آب نيا و مارا شير و آب  
 القليل آن با جلاب ضادات بارده مثل صندل و كاه و ريشاف مايند و گل ارمنى و آب خيار و كاه  
 و كاه سنى را مثال آن مراره النمر زهر و يك تاسه ساعت كشته اند است بقی سوزن از  
 سموات حاره و مداو و دستور قرون السنبيل است و سياه يا بهر سوزن آن دانسته اند و كاه  
 مراره الافعى در سبت مانند شيش است و مداو و دستور آن و بار و غن بيه مكر كردن انفع است  
 و شراب و كشت لب مرغ با كاه و شوك مفيد است و او و يه شوك النفع كه قبل از اين مذکور شد و در جميع  
 عموم نافع اند مراره الكلب تدريكيد سنان بعد از غشت روز كشته است و ترياى او سريخ  
 نايه و كشت لب مرغ با كاه و سياه يا بهر سوزن و نايه كرم كوسى مورت غشيه شديد و كرم  
 و ترياى او بعد از قى كردن بار و غن كاه و آب بپاى كرم و ترياى شوك النفع مذكوره و فندق و سبه  
 و فيل بروج است كه در يك و چهار مرتبه بهر سبه كميته كاه و سياه يا بهر سوزن و نايه كرم كوسى  
 و سكر آن و خنق و عرق سياه و بهر سوزن است و مداوى و بعد از قى با ماء العسل شرب ميچند و در غن كاه  
 است كه مكر نبوشند و ترياى الطين مذكوره ارنج بحرى از سموم و اگر كشته مورت سل است  
 و اعراض او در معده و ضيق النفس و سوزن و بعد بول و عرق بدو و نفت الدم است و مداوى آن  
 آب خيار و شراب لاغ و زبان آب بر خطمى سرطان نهري و بعد از تسكين عوارض و چون  
 حب خرق سياه و غار يقون و كاه و آب السوس بالسيو بهر سوزن با جلاب زرار و كاه  
 بركى الكلك نامند از سموم حاره و علامت او مانند اعراض ارنج بحرى و با تهاى و كاه  
 است و مداو او مانند بحرى و سكه كردن با ب كرم و در غن كاه و شرب سيره تخم و سياه  
 و لعا بهر سوزن و جهت احتباس بول جلوس در مطبوخ سياه و چكائيدن روغن سياه

با سفیدی تخم مرغ در احوال و تغذیه بر دهن با دام دندان میده و بالود و دوا بخیر شک و پیر سره از آرد  
 گندم و شکر و دهن با دام و دوا می خوردن و زرد و جربا و تخم میاید ستورند که راست و تریاقات ندر که  
 و دوا المسک و مسود و یطوس و تریاق اربنه نماند و بلادر و چند سیاه و امثال المورث اترق  
 خنق و دوسر اس و التهاب میده و تشنگی منوط اند دوا می آن شراب شیر و دوغ و گوشت ایهایی  
 جرب و غیره تخمهای سرد مثل خرده است شاق روغن که و بقیه جرب گردن سر و غنهای مرطبه  
 و منکر دکان دما و هر بلادر است خوردن خون کاه و پشلی شیر و خون و مرصده  
 مورث کرب و اضطراب شدید و غنایان خفیف و در احتیاط و عسر النفس و کزاز اجتنابش بول  
 و طبع است و دوا می و بقیه و شراب میاید و حیوانات با سر که و حلیت و بوره و فلفله با سر که تا رفع انجامد  
 ان نماید و در ایسم مواد جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضغ مصطکی و مار العسل و این  
 باب مفید است یتو عات و حب السلاطین و امثال ان از ادویه حاره مسهل مورث  
 التهاب و غنایان و اطلاق بسیار و پیش است و دوا می ان دوغ و اششای بارده و قاضیه است  
 بعد از قی و در معالجات کلیه ندر که کور شد مانند و غنایان و لبها و ربوب قاضیه اما اششای  
 بارده مخدره مثل افیون و زهر الزنج و شواکران و لفاح و تا توره و امثال  
 آن مورث خارش بدن و ظمت یسر و سرد و دوا و سرد و دست و پا و جسمی اعضا مستی است  
 و چون بحد عرق سرد و تشنگی اعضا و نبات منوط رسد علاج نذر و دوا می این است زدن با مار العسل  
 و نمک و بوره و سکنجبین و روغنهای سرد و شراب شراب با حلیت و دوا چینی و فلفل و چند و طبع ناخواه  
 و مار جیل و ریاق کبیر و غنهای تند و سر که با صقر و سنبلین و زرد و غن کسرخ و شراب سیر و  
 گردگان و تدبیر بدن و دماغ بر و غنهای رماند روغن نارودین و سوسن و استشق چند و حلیت  
 نافع است و اگر تساوی افیون شیر و بحد خورده شود در رفع مغزت افیون از مجربانست  
 و دوا می خوردن تیر قطونای کوفه و آب کشیر بعد از قی حلیت و شراب و شراب سنبلین کاف  
 و در بکاف و کاف و امثال ان مانند ماهی سر و شده که در موضع نمناک نماند و باشد بعد از قی میات  
 حاره مثل فلفله و کوسین و زرد و صقر و امثال آن مفید است اما اششای و مرصده و  
 مانند مرصده سنگ و اجرام ممان و مرکب و شش و شجرت و زیتق و امثال آن مورث احتباس طبع  
 و نفخ شکم و در و اشتداد و بعضی بول الدم و در اکثر احتباس و درم غمانه و قرحه امعاست و گاه هست  
 که باعث اطلاق منوط گردد و دوا می ایست و با وجود احتباس طبع حقیقت است و نارودین با سر که



بگوشت شراب نبات نانغ است و طبع انجیر و تخم کرفس و زرد فاد انستین و ترنجبین و مسهلات و ککبیا  
 جرب باید داد و در زیرین مقبول و مصلحت بعد از کفحه و مسهل و شرب مار العسل مداوی سحر باید نمود  
 زرنیخ و الک و زنجار و صابون و امثال امورث قره امعا و حبش و خشکی دهان  
 و بول کور و مده است و گاه است که ایک بول دفع شود و مداوی آن بعد از سته خوردن جلاب  
 و آب کرم و شرب طبع کتان و جازی و تخم مرد و تخم ترترک و بستور آب برنج و شیر و گوشت اهیاب  
 جرب و انجیر و زرنیخ و کور شد شوای محصومه که کوشتهای بنج و کباب و جین گریه  
 مفرط آن بریت که بخار او دفع نشود سرد گردد و اکل آن باعث سرد و دوار و سفید و بیوشی میگردد  
 و مداوی آن سینه و بعد از آن سکینین سفید و شرب و مقویات معده است و منخ خواب و حمام  
 لازم است و هرگاه باعث قی و غثان شدید و اسهال مفرط گردد و بلع بیضه مبادرت کنند باج  
 و شب و نمک تلخ و شور و امثال آن مورث سرد شدن و علل شش و سل  
 و مداوی آن بر دغن تازه و شرک و لعابها و شیر و امثال است سفند اب و حبش و امثال آن  
 مورث تویج و خفاق و خشکی دهان و برآمدگی شکم است و مداوی آن شرب مار العسل است و آب  
 خطمی تازه و جازی و لعاب تخم کتان و در دغن با دام و اسهال نمودن بد و دالک مجرده با جلاب  
 و بسا مسهل و هرگاه انجیر سحر گردد و بلع آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم انجیر در کلیه آن مذکور شد  
 مراعات باید نمود و میل هر یک به هر جتی که باشد بان چشمه دفع باید کرد و اما لا آن از عضو شریف عضو  
 خیس شرب است **فصل چهارم در سموم ملذ و عه معروفه و جراحات الات سموم**  
 باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشرب و به قوی و ضعیف میباشد و قوا عد مذکور شد و در این  
 مکان بعضی از مشهور آن مذکور میگردد تا غیر مذکور را هم بان طریق مداوا نمایند حیات اقسام مایه  
 بسیار است و مجموع آن از سه مرتبه بیرون نیست یکی آنکه مهلت پیدا و اندامند و یکی ضعیف که قتل  
 و یکی قتل و مهلت در تداویران باشد و از کیفیتش نگذارند و از قسم اول ماری باشد و در بلاد  
 از دشت تا سبیل است و از روی چشمش سبغ و برش باریک و بران تاجی و مسمی علیه ناز  
 نیز گویند چه دیده بهر حیوانی افتد هلاک میگردد هر چند که در باشد و در حوش و طيور از آن خائفند و  
 حوالی مکان آن گیاه نیز وید و قسمی از آن قد رسیده و در تانجدرع و شمش درخنده و گزیده  
 در عصر شاعت هلاک میشود و قسمی از آن شاخدار میباشد و قسمی از قسمی با فنی است و در وقت  
 آن در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن آنست که از آن موضع اول خون روان گردد و

و بعد از آن زرداب و پس از آن بزرگ نری و نرنگاری و تدبیر او بدستور است که در قواعد  
 کلمه گذشت و شرب تریاق گیر و در غن کهنه با غسل و شیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مشتاق خلقت  
 با شراب و شرب سائیده مهره مار و بستن آن بر موضع گزیده و پنبه یا زهر گوش و غیر آن که تازه باشد  
 با سرکه مخمر و ج باب و فاشتراد اسبند و تخم بونجه و پنجه و عینیا و پنجه کاشم در زرداب و در حرج طویل و کرفس  
 کوهی و قندیه بسیار سلطان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا در رسم افغی  
 مانند تریاق گیر دانسته اند انیسون ده درهم فلفل سه درهم و نصفه زرداب و در حرج خند بیدستر  
 از هر یک یک درهم و نیم و با پنجه برشته بقدر جوئی استعمال کنند و خوردن آب نیل تا بقدر یک رطل و  
 بستن جرم آن از جوی باشت حیات معطشه و امثال آن و تبیین و هر یک با لوان  
 مختلفه و بزرگ و کوچک میباشد و تنین که قناری از دانه نامند نوع عظیم است و کوچکتر از  
 پنجه درع نیست و زیاده بر تنی درع میباشد و شمش بسیار بزرگ و در تحت فک زیرین و تقوی  
 مانند دقن و دندان و بسیار بعضی از آن بالدار مانند بال شتر و علاج غیر از دانه با مانند  
 مداد ای افغی است و علاج زخم گزیده از دوا و سایر آن بادویه اکل و قروح خفیه باید کرد و ضماد  
 کردن بیا در و ج و بدستور بر صاص با نخا صیه مفید است عقارب فبارسی گرم مانند و  
 اقسام میباشد و گویند نه قسم است و زبون ترین آن سیاه است و جاره و اسلم او طیار است  
 و گزیدن آن باعث درد شدید و سرد اعضا و گزاردن و غل و آنچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق  
 سرد و انقباض فلکین و درم قضیب و بروز مقعد میگردد و اگر بر شیر یا گزدمورث غشی و بر عصب  
 باعث تشنج و بزرگ موجب غفوت خون و رتجا و یف رگهاست و دوا و ای و موی که قناری و دیشتر  
 النفع گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد آن و شراب کهنه و زرداب و دینار و دینه و عاقر قمار و بزرگ سبزه  
 و پیاز و غنصل و تخم بونجه صحرایی و فاشتراد و پنجه خنظل و غار یقون و اسبند و ترتریک و تخم آن و جاد شیر  
 و سطر بون که در اصفهان گل عقرب نامند از جوی باشت و ضماد او بنایت مسکن درد و بدستور عیال  
 بکار و بار و غن گردگان تر دارد و تدین بر و غن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الا  
 است و عقرب جاره بسیار کوچک میباشد و دینار او در حین حرکت میکند و مانند سایر عقرب  
 نمیشد و در روز اول چند آن از دوا هر یک که در روز دوم و سوم عراض هر یک که بهم  
 مثل غشی و خفقان و بول الدم و درم زبان و چشم عظیم و دوا و ای و بعد از یکیدن دوا و غ کردن  
 مع شرب آب تبخیر است و با نخا صیه آب او و سوختن آن تریاق اوست و قرص کافور و دوا

و شیر و تخم خرفه و امثال این با سبب خنین مفید و هرگاه باعث ورم گردد مفید نکند و در ورم زبان  
 رنگ زیر زبان را بکشایند و در احتیاط طبع حقه و در سحج اعمار و غن کلسرخ نبوشند و تریاق  
 عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفوف را از بوجبات دانسته اند و مستحق خشک برگ و حخت  
 سبب تر نشین خشک با السویه قدر شترش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را بدوای  
 نند باید کرد و حوالی آنرا بکل ارمنی و سرکه و میردات طلا کنند و قندیه باب بخوره و جود استیامی بارده  
 موافق است و ریتلا و شب و عنبکوت و اقسام ریتلا گویند شش صنف است یکی پودار  
 مانند پر مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگور که نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن دهمیه  
 بسیار زرد و بعضی بلی بر روی بیابانند و زغب دار مانند پشم یکی گو کبیه و در پخته جوشهای  
 براق همه در شکل شبیه بکبوتند و اعراض گزیدن ریتلا ورم موضع لسع او و در معده و خارش  
 بدن و اطلاق طبع است و در بعضی جسی بدن و برآمدگی شکم و عرق مقطر و در عشته و در دوسر  
 و کوزه قد و در سردی و دایم در بعضی در ورمی و خروج بادها از مقعد و از صراط عظیم و سببات  
 مهلب میباشد و دواوی او بدستور الادویه مشترک الفیض مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و بدیر  
 موضع لسع و جلد و آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین در ورم استراحت بقدر شکر و دو  
 باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک تنه نعل نود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تفریق تا چند  
 یوم بنایست و شش موضع گزیده را با خاک سرجوب بدخیر و آب و قلی که باب گرم سرشته باشد قهوا نند  
 و دو در شش نیز با خاصیت تریاق اوست و جمیع او ویه که بجهت عقرب نافع باشد در ورم و شتر است  
 و برگ و حخت چهار و جز السرو و داجینی و قمره الطراف و تخم شبت و اینون با شرباب نافع  
 و این بیون بهتر ریتلا و سایر هوانم مفید است تریاق المریح شکر زده درم دو و قوزیر  
 کرمانی هر یک یک درم اهل جز السرو هر یک سه درم سنبلی الطیب حب افار زراوند هر  
 در ورمی بنویسند تا بوی خوشه تخم کزنس تخم شبت هر یک دو درم با عسل دو وزن بشیر نشند قدر شتر  
 تا سه مثقال است و شرباب زعفران بکبوت دایم در اثر است و از گزیدن او بدستور عنبکوت در ورم  
 سه و عسکری بول و سردی دست و با حادث میگرد و دواوی بدستور ریتلا  
 قهوه القس از جمله مواد و بقدر قیل و از اصفاف کنه است و بفارسی دوه نامند  
 او خون از بهر مسامات نرازش میگذشت مثل رگهای منفذ بین دندان و از سین و در ورم  
 بول و رعاف و در آن مالیدن موضع بقا و زهر و صندل سرخ و آب کاهو و امثال

العالم و محلب و امثال است و شراب که دو خیار و کاسنی و گل قمری و طیفلی و او پنج در سموم حاره مذکور  
 شد زنبور و مکسبل و مور و پیشه و امثال آن مدادی گزیدن همه آن مانند  
 سموم حاره است و بید و آن شرط است شراب و ضحاک و چون کس را سرگنده تهمه او را بر موضع گزیده  
 نه گورات بماند و در او پراست ساکن کند و بدستور کل ارمنی یا سرکه و باد روج و امثال آن نماند  
 سام ابرص و عضا به بضاد و سوسمار است و بطایمی همچو سالامندر را از گزیدن اینها دندان  
 ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج آن نشود درد و دایمی میباشد و مدادی آن گرم گداخته  
 عضو را میزند و است بر روغن و خاکستر تانندان بیرون یابد و بعد از آن خاکستر را بر روغن خیمبر کرده  
 پهن کند و بسک و یوانه و سایر سیاه و یوانه و انسانی که از گزیدن آن  
 و یوانه شود و در حیوانی و گوشت الاغ و استر از گزیدن حیوان دیوانه و دیوانه نمیشود و گاه هست  
 که تنفس مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سایر حیوان دیوانه گزیده او را تا چند روز به عوارض  
 میباشد و بعد از آن در فکر فاسد و سواس و خوابهای هولناک و گرفتگی اواز و خلوت تشنیه و خوف  
 و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون در آب و آینه و امثال آن صورت حیوان در  
 نظرش بیاید بنا بر آن آب میخورد و چون اعراض قویتر گردد باعث تشنیه و گزارداد را در مینویسد  
 و گریختن از روشنی و خون سیمی و زیاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آتش و بیگانه میگردد  
 و متقدمین اطباء متفق اند که بعد از خوف از آب و از دیدن آن لرزیدن ممکن العلاج نیست و مانند  
 اکثران را قابل اصلاح میدانند مگر آنکه به نهایت خون رسیده باشد و اکثر ابراجان و طبیان و  
 نقصان با جهل روز است و میشود که زیاد و کمتر از آن نیز میباشد چه بحسب فراج است و ریاس  
 المزاج بعد از بیهوشی و دو هفته و چهل و پنج روز به هم میرسد و در فراج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و  
 بعضی تا یک سال و زیاد از آن نیز گفته اند و بجز به جرمین رسیده که گزیده اول بار او با خطر است  
 و در سایر مخاطره کمتر اما علامت و یوانه و سگ یکی آنکه ترک منزل خود کرده پیرامون  
 اهل آن خانه نیکو و در خیزی میخورد و از آب میگزید و دیگر سگ خشم و بیرون آمدن زبان و دیدن  
 سار و گرفتگی اواز و افتادگی گوش و برآمدگی پت و بچ کردن آن بطریقی که حرکت با جهلیه  
 کند و حرکت بی نفس شبیه حرکت مسان و حمله کردن بر هر چه بزرگتر و خشن سگان از دور و صحن طلاق  
 او بجز کردن ایشان اما علامت زخم او از زخم سگ بخور و یوانه که حالت سگ  
 بنشیند باشد و ریوانگی آن مختص نباشد باید پارچه نان را بخون زخم آن لوده پیش سگ غیر دیوانه

انداخت هرگاه نان را خورد علامت زخم شک دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز  
 گردگذازد و بیدار بکشد بزخم به بندد و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است  
 و اگر تناول کند و بکشد باز روزی بکشد و غیر دیوانه خواهد بود **الحلاج** اول موضع زخم را حجامت  
 کرده سالنه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج آن باید نمود و تقصید با ششایی باید نمود که زخم گشته بیشتر  
 مثل پیاز تر تیرک و چغندر در روغن و سایر مراحم اکاله و اگر دلگشند در روغن چرک آن ممانعت  
 بنایت نافع است اما بعد از سه روز نفی ندارد چنانچه او سرایت کرده در صورت زخم آن چاقو بشیر  
 و ششایی جاذب سم باید است مانند نظرون بابل و آن و خاکستر تاک با سرکه در تیرک با روغن  
 و تکرار بستن سرشیم مایه نافع و بسته اند و در تطبیق و تقویت اعصاب را بیکو کشید و معالجه او بدستور مایه نافع  
 و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیه ها و هوا سرد اجتناب بسیار لازم است و شقیه سودا و بنفشه و سبیل  
 مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که هر که داده شد خون از آب مکرده و باعث نجات گردد  
**دوار السرطان** سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری برشته باید کرد که توان  
 سایید دهه خورد و از آب جلیا پنج جزو کند و بجزو نرم ساییده و با بامی که روز سهیل باشد بامی  
 دو در صبح و دو در شب تناول نمایند و در تقویت و تطبیق و نشاط طبع سعی کنند و حقنه با ششیه در روغن گل  
 سرخ و آب خرد و لوبان بر قطونا و امثال آن بسیار مفید است و از آن در نظرون بود و در بند که  
 انزوا بیند و چون ظرف آب پوست کفار باشد از خوردن آن اجتناب نمیکند و در آب گرم نشستن و بول کردن  
 در آن نهایت مفید است و از غذاها گوشت های لطیف مثل مرغ پر وازی و بره و بزغال و زب و روغن کره  
 و شیرین الوده و حلوا پختاشسته و امثال آن تناول نمایند و شراب معذب بسیار بنایت موافق است  
 و تنه میسر و بدن پر و غنای می طبع مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن  
 آب بودینه خوی در روزی صد مثقال سه و فو از سه روز تا یک هفته از مجامات و آب پیاز بدستور سه  
 روز در روزی صد مثقال سه چهار دفعه بخورند بعدیل دانسته خواب قبل از مجامات و چون سما  
 را که تریکی ببلد رحین نامند تمامه کباب کرده بخورند و چنانچه از دطرخ نهند با لخی صیغه مجرب دانست  
 اند و بدستور کباب جلرگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند و بستن آن نیز بر موضع جراب  
 بسیار موثر است و دوار الزاریج با لخی صیغه رافع جمیع مفرات و از مجامات جمیع اطباءست و چون  
 برشته اجسامی بابل دفع میشود شبیه چچوان بسیار کوچک و عوام را کمان میشود که چچانم است  
**دوار الزاریج** در اریج بزرگ زب را که تریکی الا کلنک نامند سر و بالها دایمانه نشسته بخورند

بجز و عد متشکیر بجز فلفل دار چینی سنبل الطیب زعفران ابریک سدس خرد و مجروح را ساییده  
 باب قرص سازند و هر روز دو انگ باب گرم بنوشند قسم دیگر ذرا برنج را سر و بال انداخته بنوشند  
 در دهن خیساییده بعد از هر یکشنبه روز تجدید دهن نموده پس خشک کنند و بعد از آن با بنبل اد  
 عد متشکیر ساییده باب قرص ساخته بقدر دو انگ هر روز باب گرم بدهند و او امی زخم  
 سباع و سنگ غمزدیوانه و بوزیمه و امثال آن یکشنبه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر  
 مخلوط کرده بر زخم بنهند پس برهم اسود ضما غنایند و مرهم مذکور چینه زخمهای که از کوفتی اعضا و  
 سقطه بهم رسد بستور نانغ است مرهم اسود قنده روغن زیتون میس با سوسیه استعمال کنند  
 و موضع کزیده پلنگ و شیر و یوز اول باد و یه جذاب ضما دکنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل  
 و بعد از آن با سرکه و نمک بنشیند پس برهم اسود محال کند و بستن با قلابی تازه که دهنیم کرده یا  
 نبات جاذب زخم سنگ و امثال او است و ارد با قله با سر که بستور شود و جاذبست و جهت زخم دندان  
 نیز مفید دشت محرق و بستور کند با روغن زیتون و شراب چینه گزیدن انسان نانغ است و هرگاه  
 موضع زخم حیوانات درم کند طلای مردار سنگ نانغ است موضع خالی نزد بعضی غیر موشش خراست  
 و گوشت که چکنین عسل و خاکستری رنگ و دندان شش سبطه بر بالای یکدیگر میباشند و چون بر یکدیگر  
 مسلط کرد و بر خصیه آن می چسبند و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که  
 مورت در دماغ و عسر بول گردد و مدای و بستن قنه با سر که و بستور سیر و عاقر قرحا و تخم تربتیر که  
 و امثال آنست و اگر درم بهم رسد پوست انار شیرین را مهر انچه ضما غنایند و او امی زخم  
 آلات زهر دار بستور است که در سموم ملذوع گذشت و در وقت طیس عجب الاثر و اصل  
 در آن ضما جاذب سم است و به کردن زخم تازه سمیت آن با کلیه شود و شرب تر یا ق کبیر و فاد زهر  
 و شستن موضع را با خاک تر چوب انجیر و نمک حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که است کبیر او  
 شکافه باشند و حلازانات و گشت سلخات و امثال آن **فصل تخیم در بیان دوا**  
 که حشرات الارض از آن گریزند ما را انواع ادازد و دشتان کوزن میگردانند و بستور  
 بخور سم بر و گوگرد و مو انسان و زنت و مقل و سنج و چوب انار و قنه همین اثر دارد و یا سنج و  
 ابلی که نرشارد و در محل کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث ملاک است و فرس کردن برنج  
 همین اثر دارد و نبات از موده است و طبع خشک را بر موضعی باشند مار ترک آن مکان کنند و چون سگانه  
 را انتظار اندوده بر و در خود حلقه کشند هوام داخل آن حلقه میگرد و از دانه زهر دافعی گریزند و چون



چشم او بر نرم و افند همان ساعت چشمش از حد دفع میشود آنچه در فصل آخر از رسوم مذکور کردید بخود  
 داشتن هر یک از آن و پیاز غصص باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است عقیق از دو و کبریت و آنچه  
 مار از او گریزد و در عقیق نیز مؤثر است و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث گریختن سایر میگرد و چون  
 چراغ بسیار روشن در جای گذارند حشرات متوجه آنجا نمیشوند و مکان بید از آنرا محفوظ میماند و  
 بدستور بخوری که مملکت امان الاخطار فی الاسفار ذکر کرده در گریزانیدن بوم و پشه بسیار  
 زان سفید شو نیز زیاده بکسیج ضد مقل سم بزبالسویه کوفته چها سازند و در مکانی مکرر و دکنند و پاشیدن آب  
 مطبوعه بابونه و خنظل و اسفند و سیر و عیثک نبات مؤثر است و بلغم یا غصص از مجربات چشمه طلاک  
 روغن باب لیمو رفع اذیت گزیده باشد و مجربست چون زریخ و نوشاد و مالایه گاه چند روز در مکانی بخور  
 کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند یک پاشیدن خشک اجتهه کشیدن از مجربانسته اند و بدستور  
 است طلخ خنظل و انستین و تنویره یک دانه از جله او و نیمه شوره است محل طلا کردن مولود در روز  
 و اذیت باب ریزه باعث عدم تکون پیش در تمامی عمر او گردد و نیز چون بر جامه یا بدن بماند در  
 ساعت رفع آن میکند و از مجربات و آب چون صورت کسی از زریخ و کندش باز نماند و  
 بدل کندش کشد و در جای بگذارد مگس از آن مکان گریزان شود و بلغم خرق سیاه کشنده اوست و چون  
 زریخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن هلاک شود و بوی پیاز غصص کشنده اقام مگس است و بدستور از  
 کافور و روغن زیتون و زریخ میگزید و ساس ارضه پاشیدن آب مطبوعه خنظل و زریخ در گشتن یک  
 و ساس را بزد از مجربات جعل آب مطبوعه خلک و درخت چنار و خنظل کشنده جعل است قاده  
 چون موشی را خایه کنده یا دنباله او بریده سرد بند جمیع موشان آنخانه را او بطرف میکند و بدست  
 روی او چون کنده سرد بند سایر موشان میگزیند و بدستور از دو دوزان گریزانست و پیاز غصص  
 کشنده او در یک ساعت است مورچه از خلقت میگزید و از رسیان الوده بقطران تجا و زریخ  
 و چون شیرینی و سایر اعضاء را در مکانی گذارند در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند اما  
 که دست اصدی با پنجه نرسد مورچه پیرامون آن مگردد و از مجربات شمزه اند و در جای که زریخ  
 بخور کنند مورچه هرگز عود با پنجه نماند و از مجربات دانسته اند و داشتن پیاز غصص موجب بریدن  
 و بوم و مار و قمل و مورچه و مگس است و اندر ولی التوفیق تشخیص چشم و زان  
 در اوزان صغار فصل دوم در اوزان کبار فصل سوم در تخویل از اوزان  
 فصل اول در اوزان صغار پشه همانند که نزد اطباء هر چه کمتر از طلخ شوره است

باوزان صغار و مانوق آن موسوم بکبار است و کلیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف  
 در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب اکنه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در اینجا هم به بحث بپردازیم  
 طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بان میشود و باید دانست که چه طسوج و قیراط و دانگ بحسب  
 درهم نفی و انتقال در هر یک مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای انتقال است و نزد اهل تجر  
 ثابت شده که قدری از نفضه که در مقدار تسادی با ذمب داشته باشد وزن ذمب بسیج زیاده برود  
 نفضه میباشد و اکثر اساطین با طبا بر آنند که در زبان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف انتقال که  
 در اختلاف آن قلیلی قایلند و اختلاف هر یک در طری تخیران مذکور میگردد از ره که بفارسی برخی  
 نامند مراد از اوزان دو دانه خردل بریت ششیره و دوازده است حصه از درهم عبارت از سدس  
 ثمن است که بجز دوازده و شصت جزو درهم باشد و از انتقال عبارت دو شیر است که چهار از ره باشد  
 طسوج از درهم دو حصه است و از انتقال دو حصه و نیم که آن ده از ره باشد قیراط از درهم دو  
 طسوج است که شصت از ره باشد و از انتقال دو طسوج و نیم که بست از ره باشد و آن فی فارسی  
 دانگ گویند که آن از درهم دو قیراط است که نسی و دوازده باشد و از انتقال سه قیراط و یکج که چهل از ره  
 باشد ترمسه و در قیراط شتافت نوازه در دانگ شتافت و نزد بعضی خدر درهم نفی است  
 غمرا ما بنین محجه از یک دانگ تا دو دانگ است عرمی بعین بهلک مفت و قیده است که در میان  
 نزد بعضی یک غمرا نیم است و نزد برخی سه قیراط و یکج خروپ از مطلق اومر او یک قیراط است  
 خروپ **ب** چه چهار حصه نفی است و سه حصه نفی با قلا از مطلق او و از یا قلا می یونانیه مراد  
 ندریم است با قلا می اسکندریه نیز قیراط است با قلا می مصریه چهل و شصت جزو  
 است که یک درهم باشد اهل لوس نزد بعضی یک دانگ شتافت و نزد بعضی یک دانگ درهم و دو  
 این سر ایون گوید سه قیراط است اکسونا قن از مطلق اومر او شصت قیراط است و هرگاه  
 در روغن مذکور گردد مراد شانزده در خمی است و از شراب بجمده انتقال و نیم در غسل سه دقه و ربع  
 و ثمن دقه در خمی نزد اکثر کتفات و نزد قلیلی یک درهم و درهم را موب از آن دانسته اند  
 جوزیه از مطلق اومر او نه در خمی است جوزیه بنطیه کتفات جوزیه ملکیه شش و ربع  
 است بنده یک درهم است و نزد بعضی کتفات طعنه در او دیده مراد کتفات و در عمل چهار  
 انتقال **س** امونا بنین بهلکیز ما نیم است او یفوس و او ویه یکویه اند قیاسا  
 و اولن هفت مثقاله قلیلی ازین بقول دستورید رس یک در خمی و نیم است پروا ازمانند

لمقد از عمل چهار متقال و از او دین یک متقال ببرد و از صغیر یک درهم است جز جبر حجم درای مهند  
 و ثلث متقال است و نزد بعضی یک ثلث جامای صغیر بجای مهند و دو متقال جامای کبیر  
 سه متقال جمعه سه درهم است خرمنه بجای مهند و برای صغیر و پیش متقال دو گویند  
 قدریست که گفت را معلوم سازد خرما بجای صغیر یک انگ دینم متقال و چهار یک متقال است گفت  
 شش متقال و از آن نصف نیز گویند بصلی سه برع اوقیه است و سه بیون و دو متقال نیم  
 است اوقیه که دین نیز نامند هفت متقال دینم است استعار چهار متقال دینم است و نزد بعضی  
 چهار متقال و خجندی گوید خدای الله چهار متقال دانسته اند تا اطل و منطل در استعار است  
 و نزد خجندی دو دین در متقال الطب هفت متقال سکر که از مطلق او را شش استعار و  
 چهار انگ استار است سکر که کبیر نه اوقیه است سکر که صغیر نه اوقیه است صدقه  
 بوزن سکر که کبیر است طول سه متقال دینم و سقراط لسطون کبیر نه اوقیه است  
 لسطون بوزن نیکه است که شش درعی باشد قواسموس از زر دین و دوازده درعی  
 است و از شرب یک دین دینم و ثلث آن در سه تمام در قدیم ثلث انگ بوده و در زمان جدید  
 شش انگلی است که دوازده قیراط نفی باشد و یکصد و بیست و چهار و بیست و بیست و بیست  
 دین نود و شش شیر است و یکصد و نود و دوازده میشود در سه ناقص که از در سه طبی بر او  
 عبارت از چهار انگ دینم متقال میرنی متقال صیرنی عبارت از در سه نام ناقص که از در سه طبی بر او  
 طبی یک در سه ناقص و سبب در سه است و آن شش انگلی است که دو بیت و چهل و دو اوقیه باشد و صد  
 بیت شیر و هشت و بیست و چهار طسوج و بیست و چهار متقال شرعی عبارت از در سه  
 ناقص طبی است که چهار انگ دینم باشد و آن موافق وزن اشرفی و دینی و امثال است و در سه  
 شرعی بقدر سه سبب از متقال شرعی کمتر است فصل دوم در اوزان کبار  
 رطل مراد از مطلق آن رطل نیکه است که نو متقال باشد و در سه صد و بیست و بیست و در سه و چهار  
 در سه که دوازده اوقیه باشد و این سربابون گویند که رطل عسل نسبت به رطل شرابیه بقدر سه ربع زیاد  
 است و نسبت به رطل نیکه رطل شرابیه نسبت به رطل نیکه بقدر سه ربع زیاد است و رطل عسل  
 متقال و درنی صد و بیست متقال مراد از مطلق او را دو رطل است که بوزن نیکه یکصد و بیست و  
 متقال باشد و بوزن نیکه دو بیت و پنجاه و هشت در سه و سبب در سه است که رطل عسل  
 متقال است مراد رطلی نسبت اوقیه است که صد و پنجاه متقال باشد مراد از مطلق او را دو رطل است

شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من سکندرانی سی اوقیه است من  
 قطری ببت دو اوقیه است و نوزده شیخ الرئیس یکصد و بیست و مثقال قطری در کلاس  
 ساهندگور است که از روغن عجمه اوقیه است و از شراب پستاد رطل و از غسل یکصد و بیست رطل  
 قسطرومی صد و پنجاه مثقال است قسطر انطالیقی یکصد و پنجاه مثقال است جوهرین  
 ششست قسطر است قسطرومی که نهصد مثقال باشد و ورق انطالیقی ببت  
 جوهرین است که هفت هزار و بیست مثقال باشد و ورق مطلق سه رطل است اناب از  
 غسل در رطل و نیم است و از روغن کین و نیم قوطولی هفت اوقیه است ابریس و دمن است  
 بعضی پنج رطل طالیطون صد و بیست و پنج رطل است جره مطلق اوبت و چهار قسطر و نوزده  
 اسد ایل چهل ببت قسطر جره صغیر چهار قسطر است جره انطالیقی چهل و بیست قسطر  
 چورق چو شفا هر یک سه رطل اند قنبر پیمانه است که ببت و پنجم باشد و کربد ببت  
 و چهار کیلجم است کیلجم ببت و پنجم فن من است کیل رسی و شش من است کیل  
 سمد درم و کسرت مشرب شش استار و ربع استار است طوک سته کیلجم است قسطر  
 کینر و دو ببت اوقیه است و گویند مقدار طلا است که پوست گازان پر شود و پیمانه است بوزن  
 دو رطل و ربع که دو ببت و دو مثقال و نیم باشد صلح چهارده است و به رطل نه رطل است اما  
 ۴ وزانی که در طلا و محجم مشهور است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود یکی من  
 است یکی است دان کینر و دو ببت مثقال است و من تیریزی ششصد مثقال است سیر نوزده ایل  
 خراسان پانزده مثقال است و سیم عبارت از شانزده کین است و پنجاه عبارت از سمن کین است  
 و پانزده نصف سیم است و او را در اصعبان ده مار گویند **فضل سیوم** در تحویل انداز  
 بعضی به بعضی در تحویل در هم به مثقال طریق است که از دراهم نصف و خمس و خمس نماید و آن عدد  
 مثالی قبل است مثالش خواستم که دانسته شود که پنجاه در هم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که ببت  
 پنج باشد و خمس آن ده مجموع سی و پنج پس شصتیم که پنجاه در هم سی و پنج مثقال است تحویل  
 ۵ مثقال به در هم بر عدد دراهم چون سیم افزوده شود دراهم حاصل گردد مثالش شصتیم  
 اگر دانسته شود چهل و دو مثقال چند در هم است پس می فراییم عجمه را که به سیم و چهل و دو است  
 و بعد مثالی مذکور می دانیم که چهل و دو مثقال شصت در هم است طریق تحویل با در هم در هم مثقال  
 و عجمه را در دمن انداخت پس آنچه ماند جبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسید که چهار

در هم چیده و متقال میشود باید بجهت حساب نمودن آن سی و دو وجه محسوب میگردد و چون متن را وضع گشت است  
 پشت چه بوزن متقال میماند و آن نیز قیاط و وجه از متقال است تحویل مآدون متقال مآدون در هم  
 چون بدستورند که در بجهت دارند و بر آن سی و دو وجه آن نیز اینده مجموع آن جات در هم خواهد بود و نشان چون  
 ده قیاط و نیم متقال چه مقدار در هم است باید بجهت در آوردن آن سی و یک وجه و نیم میشود چون سبب آن  
 که چهار نیم است بر آن افزایند سی و گشتش چه در هم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم و گشت قدرت  
 التخصیصات بجهت اصد و احب الطایا و ارج من نفد ان یوسف فی اتمام البواسته

بسم الله الرحمن الرحیم

و بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستورات جامع موسوم تحفه المومنین در بیان عیال  
 که متعلق است با دویه مرکب و نامشکل است بر پنج طریق طریق اول در تداویر ادویه منفرد  
 مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل جوی چینی و قشبه و مانند  
 طریق سوم در گردن عرقها و آبها و مایهات با متعلق به طریق چهارم در بیان ساختن حکمت  
 و شگون و سایر ادویه منفرد و مصنوعه و آنچه بان تعلق دارد در طریق پنجم در اعمال غریبه  
 اصول کلیه صناعت طریق اول در تداویر ادویه منفرد و نامشکل است بر پنج فصل فصل اول  
 اول در دستورات اق فصل دوم در تداویر ادویه فصل سوم در تداویر ادویه فصل چهارم در بیان  
 چهارم در بیان دستورات اخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه  
 بطریق مخصوص و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستورات اخاذ ادویه منفرد باید دانست که  
 اخاذ بجهت انتقال طبیعت است پس اگر جسم به نجی باشد که اعراض هر که حسیه را اصلاح کند  
 مستمر الطبع خواهد بود و اگر مغایرت کند پس اگر جسم و متعلق باشد بسبب اخاذ میل  
 میکنند از رعایت اخاذ که بجز را دیت رسد بالکلیه حدش ایل میگردد و اگر کیفیت جسم  
 باشد از بردوت میل بجزارت نماید و احتیاج با اخاذ یا بجهت کسر حدت آن چیز است مثل زان و یا  
 نصف او است مثل شک و یا بجهت رفع سمیت است مثل افی یا بجهت رفع اجزای غریبه است مانند  
 بوزن یا بجهت تقویت و سد منافذ است و یا بجهت شدت نفوذ و در اخاذ و شیا شرط است که

که دو جنس مختلف را بهم هوسزانند مثل نمک و بوزه و اجحار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و  
 حیوانات و جبر و صمغ را ادنی احراق کافیت و هرگاه مطلب جسم محرق باشد بعد از احراق آنرا بایم  
 شست و الابدون لقبول استعمال نمود و تکلیف شستن است از کلس و آن اسم ایک است و  
 ایک سرخ است پس جسم صلبی قابل سایندن نباشد و سبب احراق مانند ایک قابل  
 سخت گردد و او را کلس گویند پس کلس اعم از آنست که با احراق باشد یا تبه بر دیگر احراق  
 ز سنج باید زینج را بقدر زنجور زینه کرده و در کوزه که بگل گرفته باشند گذاشته سوراخ  
 سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون نرود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه بر طرف شده و غلیظ  
 نماید پس از آتش بردارند احراق ز اجات بعد از آنکه ز اجات نرم صلیب کرده باشند  
 در کوزه نوی مطین بطین الحکمته کرده یا در بوت زرگری گذاشته سرانجام بستم نموده در آتش گذارند  
 که سوخته و زکشت سرخ گردد احراق قید و م جان و کهر باد امثال آن هر یک را  
 باید بقدر باطلای ریزه کرده و در کوزه مطین بک حکمت گذاشته و یکب در تون یا تونر جانی زاده  
 ریز دیگر بردارند احراق عقیق و یاقوت و فیست و اجحار صلب هر یک را بقدر زنجوری  
 ریزه کرده در سفال نویا بپوشد گذارند در وی انرا سفالی و یا بوسه گذارند و دیگر پوشانیده سوراخی  
 بجهت اخراج بخار بگذارند و در آتش بگذارند تا سرخ شدن گذارند بیرون آورده و ز  
 اندازند و دیگر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد احراق قلع و سرب بعد از آنکه  
 رصاصین را بسیار بن و صفوهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده قدری گوگرد بپاشند  
 و قدری گوگرد باید باز ای هر صد مثقال بچید ایک زیاده نباشد پس با آتش ملتهب کرده بیاورند  
 انی برهم زنند تا خاکستر شود از سرب و قلعی نماند و از آنجا محترق باشند که باعث غشی و هلاک  
 میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و شیخ و امثال  
 آن در ظرف مطین کرده در تون یا تونر بگذارند تا سفید گردد و از هم ریزد شود احراق  
 نمک باید یکبار بشویند و خشک کرده در دیگری گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز  
 آید و اگر نمک بدخیم گرفته در آتش چندان گذارند که غیر نمک زود پستور خوبت احراق  
 آهن و فولاد و مس و بلید و امده را با سوبیر بختانند و آب آنرا در ظرف مس کرده  
 بروی آتش نرمی بگذارند و فولاد و آهن و امثال او را صفوهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ  
 نموده در آب پیچات فرو برند تا بخت و یکبار و هر چه فعل آن در تراب نشیند برداشته استعمال کنند



در احراق این سجا ایجات بول کاؤ کرده و اگر استیای مذکوره در سرب و قلعی بدستور مذکور چند  
 دفعه در آب طبخات و چند بار دیگر در بول کاؤ تطفیه نمایند بهتر است احراق نقره باید نقره را  
 بسویان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف استی با تشنه سوزانند و هرگاه خوب سوخته نشود و قیر  
 گوگرد را بر روی بپاشند و سوزانند و گویند چون نقره را در بوتنه که رایحه قلعی داشته باشد مگر بکذا  
 بجای میرسد که ساینده و تفلیس آن بطریق حکمای هند است که چند بار صغیر رقیقه او را بگوگرد  
 و سرکه الوده با تشنه بپاشند و سر کنند و چند بار دیگر در بوتنه سفید اب قلعی الوده بگذارند پس  
 بسویان کرده و در ظرف استی با نمک آب بپاشند تا آب نمک تجلیل رود پس قدری گوگرد بپاشند  
 به هم زنده تا مکلوس گردد و تفلیس طلاء طریق حکمای هند که بجهت تناول مکلوس میکنند چند بار  
 سرب را که افتد در آب نوشادر ریخته صاف نمایند و طلاء شش را بچند دفعه که افتد در آن آب  
 ریخته پس صفا بایک کرده بر لوح سبزه که آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و بایرغ او  
 سرب بسویان زده در بوتنه مر و اسنگ بگذارند پس با نمک آویشق در ظرف چینی یا مزج بسیار بپاشند و  
 بر روی تشنه گذاشته به هم زنده تا ریتق از مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بجای بپاشند که  
 چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند قلعی در ته آب نرود و حد ساینده آن حجج احجار و فلزات بهمه تناول  
 نمودن همین مرتبه است و دیگر قلعی مرتبه جائز نیست چه قلعی متصور نخواهد بود و در مظهر نیست طریق  
 دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل با پیشری نمیناند که نتوان تناول نمود و مقلس از مضاعت  
 است آب ایک و اب قلعی معقود و یکدو شمس براده کرده را با یکدیگر بسیار بپاشند و باید در ظرف  
 مزج و بر روی تشنه سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سخت یافته دوسه روز در جای نمناک  
 بگذارند تا قلعی هم بر دارد پس بدستور تشویه سخت کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار  
 مرتبه آنگاه در بوتنه سجدی تشنه دهند که بوتنه سرخ شود پس بعد از سرد شدن بپاشند و آب گرم مکرر  
 و بشویند تا سایر اجزاء از شمس ایل گردد و در آن وقت خشک کرده سخت و استعمال کنند و حقیقه  
 آنست که اگر در چین تشویه سخت تقیه برق گوگرد آبهای تند کنند سرخ الاثر گردد و اگر  
 بخواهند در ظرف سفال کرده بر روی آتش بگذارند تا بسوزد احراق اقلیمها در کون  
 بخشب در تنور یا در تون گذارند احراق خبث الحدید بریم این را در آتش  
 تا سخت مزه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سخت نمایند احراق سرب  
 را صلایه نموده باید تازه غیر که در بر روی آتش بگذارند که شعله دود آن بر

تکلیس پوست تخم مرغ و زرد الیچ و حسین است تخم مرغ را باب نمک مکرر بشوید و  
 برده ای درون او را جدا کنند و نرم گویند و در کوزه مطین کرده و در کوزه کوز گری و انشالی آن  
 چندان بگذارند که مانند انگه سفید گردد و در کوزه دریا و سنگ گچ و انشالی آن را نیز اخراج بایستد  
 است مگر آنچه محتاج به سبب باب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که چوبه بر او رده باشد چیده او را به  
 پیراسته احرار ابریشم و قشیم و موسی صحر بعد از ریزه کردن آنها بمقتضای در ظرف  
 سفال بپاشن کرده بر روی آتش گذاشته چندان بپزند که قابل سخن گردد و چشم و موسی سر را بشوید  
 است که شسته و نشانه کرده و الیگاه ریزه کنند و باید عود را سوختن کرده و در ظرف سفال چندان  
 در آتش گذاشته که زغال گردد و احرار پوست که در و خشک است و پیر و زرد است  
 ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد  
 احرار سلیمات سنگ شست را شسته احتشامی در آبرون کرده و در کوزه مطین بجای داد  
 چندان در تون و یاد و تنور بگذارند که سفید گردد و احرار خطاف پیمای چستون که بر آب از  
 فوج از موسی احتشامی کرده و در کوزه مطین با آتش تون و تنور بگذارند که بسوزد و احرار خطاف  
 عرق نمر که علامت آن لاغری و ضعیفی در شینه مطین یاد و ظرف مس کرده و در آتش متدل شود  
 یا تنور کشت بگذارند احرار ارنج چینه سنگ نشانه بستر احرار خطاف است  
 احرار حبه که چینه خازیر محولست مار خاکلی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده و در تون  
 یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند و قابل ساندن گردد و احرار سرطان  
 ماده نهی را سر و اطراف جدا کرده احتشامی را اخراج کرده شکم او را باب خاکستر چوب تاک  
 و نمک بشویند و باب صاف منسل نموده و در کوزه مطین بکشد و در تون متدل بگذارند که خاکستر  
 گردد و علامت مادگی خریک است که چون بر پشت او سوزنی فرو برند رطوبت سفیدی ظاهر  
 و هرگاه سرطان را در ظرف مس شسته و در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند چینه گرد  
 و یوانه از مچوات دانسته اند احرار سرطان بحری بستر نهی است احرار  
 قطنان چینه سنونات در تدرج مطین بطین الکته کرده چندان در آتش بگذارند که بقیه  
 رسد پس بچوب باریکی آغشته و بر هوا بگذارند تا خشک گردد و الی بازار اعاده آتش کنند و احرار  
 زجاج که بجز قلی را در چهار فرج آب حل کنند و شسته سفید ساق را بر روی کفکری بپاشند که آتش  
 روی آتش چهار تنه ناسرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شسته ریزه ریزه

[illegible]

ساییده و در باون و امثال کرده آب بر رویه باستکی بر بنزد تا هر چه مثل غبار باشد با آب مخلوط  
گشته باستکی در ظرف دیگر ریخته و در دادر ایا باز ساییده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل  
غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را پوشانند تا غباری داخل نشود  
و تهنشین گردد پس تهنشین را خشک کرده استعمال کنند غسل لک زنگ لاک را از جوب و  
خاشاک پاک کرده باینده رویند و از غبار جوشانیده از آب او اندک داخل لاک در چین ساینند  
کرده از دالاسرون کنند هر چه بماند بدستور آب مذکور ساینده همان عمل کنند هر چه از دالاسرون  
نشده باشد خشک نموده استعمال کنند غسل موم و اودمان و زفت و امثال آن که در  
اتشس گرفته شده باید چند بار گذشت و در آب صاف نیکرم ریخته تا که در آن تهنشین شود و آنچه بر  
آب ایستد بر دارند و چون خواهند روغن مشک و کهنه که طعم آن تنده شده باشد تازه کنند و از آن طریق  
گویند باید روغن را در ظرفی کرده باینچ چندان بر بنزد که رخ آب شود پس از روی آب بردارند و با کلاب  
نیرسین اثر دارد و هر گاه که کلاب هر دو باشند اقوی است بحسب صبر سنبلی الطیب قصبه اندر  
عود بسان و اجنبی اسارون مصطکی بسان سینه بسیار فقله از غر جو زبوا هر یک شش نیمکوب  
کرده در و در و رطل آب بجوشانند تا بمصفت رسد پس صاف نموده بیکرطل را صبر را نرم ساینده باب مذکور  
از دالاسرون و نقل در اجد کرده هر چه در آن آب تهنشین خشک نموده استعمال کنند و بعضی افستین  
بقدربریج صرافه اودی فرموده اند هر گاه صبر را بدستور اقلیمیا بکمر بنشیند رفع حراره او با کفیه شود  
غسل اطمیان هر گلی را که خواهند در آب تقدری که او را بپوشانند چنانچه پس بر بنزد که از کباب  
بگذراند و تهنشین را خشک نمایند غسل نوره آب را در ظرفی کرده آب بر رویه بر بنزد و بگذراند  
تا تهنشین شود پس آب صاف را ریخته تا بهفت بار تجدید آب کنند آنجا خشک نمایند غسل مرد اسبج جهت  
امراض حاره مرد اسبک با مثل او نمک نرم ساینده انمقدار آب بروریزند که چهار انگشت آب بر روی  
بایستد هر روز سه بار بر بنزد تا بکهنه پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام  
بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند غسل شیطان روغن کچند را با آب نمک بسیار بر بنزد  
با تشن نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده باب صاف بسیار بر بنزد بجوشانند و آب را از وجود  
کنند غسل سوبق آرد جو و امثال آنرا که خواهند در مسده ترش نشود و دفع از دالاسرون گردد و باید آب  
جوشان بروریزند بگذراند تا بر آید پس آب سرد بر رویه بر دارند غسل لاجور و جهت اودی عین  
کتابت دهانشی با جهت اودی عین بدستور احوار کافی است و جهت آتش سیدن متقدمین شرط نه است

بکشد باعث ضعف عمل میدانند اما جهت کثرت و امثال آن نباید سنگ را بجور در سائیده و تسبیح باب باز نمود  
 چوشت نیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و بدستور ارجاع غسل داد و مکرر اعاده بطریق غسل کنند تا مثل  
 بخار گردد و بادیه دیگر میشود **فصل چهارم** در طریق ایجاد عمل آوردن بعضی ادویه گرفتار شدن پیرا  
 که بسبب شدت تاثیر و علاج سنگ نشاند و گفته باین اسم نامیده اند بزهری که چهار سال باشد باید در فضلی  
 که اول رنگ گرفتن انگور باشد و بحد منوره خون اول در آخر او را کد رشته خون و سطر او در یک طرف سنگ  
 گرفته و گذاشت تا بخار گردد پس زهره کرده بر باره بالی بگذارند و روحی و را از بخار برپوشند مثل چوب  
 و در آفتاب خشک کنند و قدر که بکمال او را آب که نفس کوپی یا قشر آب و امثال آن استعمال نمایند هرگاه  
 طرف سنگ بهم نرسد سفال تیر جایز است بعد بر ذرا بر سر که تیرکی الکلک و قسمی از شبنم بخت  
 بخت اصفهانی است باید چند عدد او را زنده در گوزه کرده که گوزه را البته کتان بسته و معکوس  
 بالای بخار سر که که با تشن چوشت بدارند تا ذرا بر سر کشته بر ورده گردد و انگاه سائیده استعمال  
 نمایند بعد بر سر سلاحه که آن بول بز که می است که در مسکن و جمع میشود باید او را در ظرفی کفنی کرده  
 باب خارج شکست بول گاو و مقدار بریزند که او را پوشند و در آفتاب یا به آتش گرم کرده و دست  
 مایده ضاف او را در ظرفی کنند و دست و یکم و زرد آفتاب بگذارند تا مانند عمل غلیظ گردد و استخوان و ماه  
 الزجاج ز جلع شامی و قلی را با السویه در بوطه گذاشته سه بکشد و آنچه مانند کف بر روی او باشد بر آید  
 عمل عود و مطر که نظریه گویند عود مخاری را بریزه کرده و در گلاب و جلاب خجیانند تا نرم شود و پس بکشد  
 تا طریقت آن کم شود و بعد از آن شک و غیره باشند تا نرم سائیده عود را بآن چند بار آغشته کنند تا خشک  
 گردد استخوان کبیر شرم هرگاه تازه او بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود و بدستور سایر بر سوخت  
 باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را باب گرم خجیانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد  
 پس آب او را جدا کرده خشک نمایند استخوان و حان کشت بر جهت رویانیدن موی مجرب است  
 و سایر آذوقه و دوده باید پاره های کهنه را امثال آنرا در زیر پسته چرخ بر روی هم گذاشت و تقطیر  
 را بر آفرودند و ظرفی مثل قند یا طشت پر بالای آن مشکوس نصب کنند و هر دو دی که در آن جمع  
 گردد بر دارند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا کد انگه را یا فیتنه  
 و حان را جمع و ضبط کنند استخوان و سر که میهند و می که بخت بندوی کاخی نامند  
 را بجوشتانند تا پاره گردد و پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بگذارند تا اثرش  
 بهین طریق اینها را مجرب سر که میتران ترتیب داد استخوان و رب هلیله و تریز در امثال آن

ان که قدر اندکی از ان فعل قوی کند باید ببلید و امثال او را که بیده در آب گرم جیاسیده و بعد از دو سه روز  
 افشوده صاف او را در سایه خشک نموده مادامی که در جرم طعمی باشد آب گرم جیاسیده بدستور صاف  
 صکره تا طعمی در جرم آن نماند و دستور مخلوب کردن طلق باید در آنش سرخ کرده و در آب منطفی  
 نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کبی که با سبب شکمی کرده سنگ ریزه های بقدر فتنی اضافه نمایند و کبی را  
 بقوه تمام نمایند و آب گرم با آب طبع باقی بقیارند تا مثل شیر از کبی تراوش کند آنگاه ته نشین او را  
 خشک کرده استعمال نمایند و دستور حل طلق باید تربید را سوراخ کرده مثل انبو به جوف او را خالی  
 نموده و از طلق مخلوب مخلو ساخته و من انبو به را به پارهای تربید و کشند و در زیر سر گین تازه سر روز  
 گذارند پس مخلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند استخوان در پنبه چته اصلاح پوست افزون  
 و غیره افعال باید آب معصوم تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او باشد پنبه خشک را  
 جیاسیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتحاد گل سرخ و امثال آن و این تصرفات  
 حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار وقت مقدار شربت است **فصل پنجم در اصلاح**  
**لغضی ادویه و حفظ بعضی از ان و اصلاح و بقی** بعد از آنکه دانه او را بیرون کرده  
 باشند در باون با قدری روغن زیتون و امثال آنرا مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند باین دستور  
 اصلاح مجموع ادویه شیره و ارچینده و هرگاه باد و امی که او را ترکیب کنند مغز باداشته باشد با منزه  
 بکوبند و بهترین مغز اجتهه و بقی مغز دانه بید بخیر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده و باقی  
 آنی بسیار گرم او را بقیارند تا عمل او جدا شود و با روغن گردگان یا روغن گاو بچوشانند و استعمال  
 کنند و در دانه و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید چته اخراج عمل آن ممانده نموده دست را  
 بر روغن گردگان چرب کنند تا دست را جرات کند **اصلاح مازریون** تازه بزرگ ورق او را  
 دو شبانه روز در سه که جیاسیده سر که را قیروند تا سه مرتبه بعد از ان آب شسته در سایه خشک  
 کنند و در جین استعمال ممانده و سحق نباید کرد و با کثیر او روغن بادام شیرین استعمال نمایند  
**اصلاح شرم** باید بکوبیده یک شبانه روز در شیر جیاسیده و در عرض آن سه بار  
 شیر را قیرواده خشک نموده هرگاه چته او را دم و سد و اخشا و مارا صفر و اسهال بنیم و سودا استعمال  
 نمایند بعد از برداشتن شیر سه روز دیگر و آب کاسنی و آب غلب الثلب و آب رازیانه بخینانند  
 و خشک کنند و با قرا بیض صرغ استعمال او جائز نیست **اصلاح ادویه**  
**تثا طمانیخ شربسی** و پنج ثوکران و امثال ان که در غایت پیرستند و با سمیت



باشند باید به بلوب کردن سه شبانه روز شیر خایند و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن  
 بادام در روغن تخم کدو در روغن بته بکفته برود و اگر اینچیز خراب باشد و روغنهای بار و بار در او روغنهای  
 حار برود و کند و با منزهای مناسبه مخلوط نمایند طریقی دیگر که معمول حقیر است و بیاید مشابه نموده  
 آنست که او دوی یکضه را بعد از آنکه دوش روز در آب یا عرقهای مناسبه خایند باشند بچشاند  
 و آب او را بچیه مباحین یا عمل بچشاند تا تمام رسیده او دوی پنجون را با او بشیند و هرگاه در  
 جوب استعمال کنند باید با بعضی از او دوی ان که از جوشیدن رفع قوه ان نگردد بچشاند تا به آب  
 جذب کند انگاه با سایر او دوی سرشته ج سازند و دستور حفظ زهره حیوانات که تازه  
 بماند باید محل قطع و مجری از انجا طریقی است و در شیت که عمل او را بچشاند و انداخته نگاه داشت و دستور  
 حفظ پیه و مغزهای حیوانات که کشفین مکرر و باید بمیل چند روز انداخت و بعد از ان شیت  
 خشک کرده در لانه کنای بچیه در سایه آویخت و دستور برگاه و طرف قلمی کنند متعین نمیکرد  
 دستور حفظ سیر او دوی بعضی با هم جمع باید نمود تا موجب بقای ان باشد مثل کافور و فلفل  
 و براده آهن با آهن بر او تخم مرغ با تخم و ساق باز بخیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصاره  
 و صمغ را در ظرف قلمی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیت ضبط کنند یا در ظرف فرج و مجرب  
 و اوراق و پنجه و گلهار از جای نمک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلمی چیده و روغنهای اکثر او  
 مفوده در که بهتر است طریقی دویم در دستور اعمال او دوی طریقی استعمال  
 چوبی چینی و آن بچین پنج است یکی با تریق و در امراض مزمنه و تخلیل ریح و مواد غلیظه مستعمل  
 است و دیگر تریق قهوه و این در اکثر امراض موافق و بیاید است و در هیچ فراضی مضرت و دیگر نفع و حار او  
 سفوف است و هر یک مذکور میشود و مخفی نماند دوا می نمودی و در هیچ باب نفع و چوبی چینی مشابه  
 دیگر مهندید که قسمی از اسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی فرائض برخی امراض  
 دانسته اند از عدم مرامات پنج مناسب آن علت خواهد بود چه نفع و ضرر و الزام را تریق و در  
 و او دوی حاره مضرت و مبرور و تریق و کثرت آن با قلت مقدار چوبی چینی و صاحبده اخرا  
 آن و خوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر مضاده و اعتدال و غیر متعاد  
 و او دوی با فراطر لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلید  
 اما دستور استعمال او با تریق نباشد که بعد تنقیه بدن هر روز بشت متعال تا ده متعال  
 باریک و رقیق کرده یا کمین و نیم بوزن شانه آب که برارد و شصت متعال باشد و در یک شنگ

یا سبب قلعی که در من تخمیر گرفته باشند با تشنم بچو شانه تا بنصف رسد پس بکوبد و کرسی نشسته  
اطراف خود را دیگر از کرسی درین بکشد تا بخار از بدن برسد و محل تشنم باید بیرون لحاف باشد  
تا باعث عشی و خفقان نگردد و دوسه پیاله از آب او در آنوقت بهمان گرمی بنوشد پس خود را با  
پنجه استراحت کند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چسبی را  
در عرض شبانه روز می صرف کنند بعضی اگر کم یا نبات و بی نبات و قدری سرد بجای آب و قدری را  
طعام با و طبع نمایند و باید اصله در مدت خوردن چسبی میل نکند و بعد از فراغ چند روز عرق بید مشک  
و گلاب و عرق گادریان و عرق رازیانه بحسب هر فراخی بنوشند و قبل از یک هفته البته آب نباید خورد  
و بحمام نباید رفت و در انشای خوردن چسبی بجهت ضرورتی حمام جایز است تا شب طریقت خود ج  
و هر چند ایام خوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تفریق مراعات بده و حالات شرط است بعضی  
را هر روز جایز است و بعضی اوقات و هرگاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز بهمان  
عضو را به پنج چسبی درازند و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید نقبه در وسط  
سر پوشش دیگر گرفته تخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چسبی در دیگر ریخته چوبی باریک را  
اندازه گرفته موضع اندازه را البته پنجه بد از آن نصف دیگر آب بگریزند و بعد از جو شیدن بقدر  
که بوقت امتحان رسد آن چوب را از نقبه سر پوشش زدوده ملاحظه موضع نشسته پنجه نموده از رطوبت  
و عدم رطوبت آن شخص سازند و تجربه رسید که چون کیمین شاهی بهر خشک بقدر چسبی بنوشند  
آب بنصف میرسد و باید هر روز یک چوب را از لای در وسط بخوابد سابق او پاک کرده هر چه مضطرب  
رگش را بکشد باشد اضافه چسبی لاحق نمایند که باعث قوه آن میگردد و بعضی فرموده اند که  
باید یکبار جو شیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر به دستور سابق جو شایند و بنوشند و با اعتقاد حقیر  
انرا بعد از فراغ خوردن چسبی بچو شانه و بجای آب و قهقهه تی بنوشند و در بعضی امراض مستحکمی نبات  
نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدتی بهر میزان آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط  
شش ماه با و در ایام پرینز احتیاج نبات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزهها و میوه ها  
تازه لازم است و شیرینی با و از این غریب نیست و تا چهل یوم جمیع نباید کرد و اگر غرض نفسانی  
مثل هم و غم و غضب مغرط نبات مضر است و آنچه بخاطر فائز میرسد آنست که پرینز باید مراد نبات  
و فراغ باشد چو در المزاج را اثر است اما رین و بعضی از بقول باروده و ترشیهایی خفیف داده  
و اصل ضرری مشاهده نموده بلکه باعث قد بل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج

فصل بهار و مجرور و اوسط با نیز است و سایر خواص و احوال چوب حبشی در مفردات مذکور شد  
 دستور آشامیدن حبشی بطریق قهوه جو شاییدن او بموجبی است که مذکور شد و مقدار  
 او تا سفت متعال کافی است و آب او تا نهضت متعال که بنصف رسد و همی تا پنج چهار یک تریز آبر  
 بنصف بکشد و شربت بستور است که مذکور گردید از خوردن آب و زعفران حمام مذکور در جمیع امثال  
 آن و در این اصله ضرری و هیچ فزاج منظمون نیگردد و وقت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب  
 سبب فزاج و هر علتی متفاوت است و کلیت در ایام شرب آب و اصله نخورد پس اگر آب زیاد شود  
 زیاد نماید که اگر کمتر خورده اش کند سیم را زیاد و بسوزاند تا آب کمتر از نصفه بماند و قوتش قوت  
 گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد باشد کمتر بخورند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد  
 و این قاعده عظیمی است بجهت توافق افرد و نقوع حبشی که چیت محروم الزام و خفقان و ناکه  
 و تقویت اعضا و قوی از جود اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب حبشی را از یک متعال باشد  
 متعال باید سوهان نموده و در عرقهای مناسب داده و به مواضع شبانه روز شرب و امثال آن حبشی  
 و مکرر برهنه پس صاف نموده نوشند و هرگاه جهت خفقان حار و افرد و امراض حار و باشد با صند  
 سفید و شیر خشک و گسرن یا سبویه بقدر حبشی و کلاب یا عرق حبشی و قفسه یا عرق بید مشک  
 یا عرق گاد زبان از چهل و پنج متعال بخیسانند و هرگاه برود الزام باشد با عود و بادرنجبویه و زربان  
 و امثال آن و عرق را زیاد و عرق بهار و عرق افرد و مانند آن باید بخیسانند و با انشرب مناسب  
 هر امری نوشند و همچنین هرگاه جهت علت عضوی و منبه باد و ای مناسب آن عضو بخیسانند و هر چه  
 بعد از سه روز صامت کرده باشند جرم او را آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت بخیسانند و بجای آب  
 در ایام شرب نقوع بنوشند و در حبشی بجهت اطفال از یک متعال تا چهار متعال و غیر اطفال از  
 چهار متعال تا هشت متعال و دستور استعمال حلوا سی حبشی چوب حبشی را از آن وقت  
 گذرانید با شسته یا شیره ترنج و شکر و در فن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تشنه مطلب باشد و از  
 زربان و تخم بختک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم حبشی قدری شربت زیاد از نیم  
 باشد و استعمال جرم او جهت صاحب سده احتیاض مضر است و فنی که در حبشی متصور است آب او  
 را نباید آنست که قدری مستبد او را کو بیده سه روز بخیسانند و بچوشانند و حلوا را با آب او تر  
 دهند و در معالین غسل انجون را با آب او بپزایند و در جرم او استعمال نمایند و حقیر شاه و محمد  
 که حبشی بجهت نفخ عاجل از جرم او استعمال نموده بقدر متعین شده اند اما از احداث سده و غافل و بیاد

در آن حال آن رسیدند و سقوط و طوبه منوط و اسهال سبب نافع است و دستور استامید  
 عشب در تشخیصات مذکور شد که عشب النار یا سمن برست و چون مغربی و قوتی است لهذا  
 درین زمان استامیدن القیم بطریق مخصوص متعارف شده است و یا سمن بری این بلاد نیز همین اثر  
 دارد اما بان مرتب نیست موافق بارد الفراج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر و درین است  
 و طریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال را بقدر جوی ریزه کرده با کلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه  
 هر یک نود مثقال بکشد و میانیده بطریق جویشی بچوشانند تا باها بکشد رسد پس هانموده شده  
 حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات یکم کرده بنوشند و تا دوازده روز و نیمین پنج بیانشانند  
 و بعضی زیاده ازین بخور کرده و نیز بستر است که در جوب حبشی مذکور شد و اگر عضو علیل را به بخار  
 بدارند نافع است و تنقیه قبل از شرب و لازم است و بعضی مجموع تنقیه مثقال او را چوشانیده صاف  
 نموده در عرض دوازده روز می دهند و بعضی قدر سه روز را یک دفعه چوشانیده سه حصه کرده سه روز  
 می نوشند و تغییر را مطلق است که موجب فساد آن گردد و هر روز چوشانیدن را که سه روز چوشانیده  
 باشند بهتر می دانند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است و دستور تنقیه در شتم ثانی دستور  
 در باب مملوحت مذکور شد و قواعد کلیه مجله در آن باب مقرر است و دستور استامیدن  
 قاف و زهر باید در دوماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه مسهلات  
 و مسکینات لازم است و چند روز باید بخورد آب خورد و لطف ای لطیف الکفانم و روزی که فاذ زهر  
 تناول نمایند باید معده منتهی نباشد و در سال اول یکد آنکه فاذ زهر چو از اباد و به که مذکور میشود  
 حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات باید مشک بیانشانند و هر قدر  
 اضاف نمایند تا قدر که یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز است و هر سال بقدر نیاز  
 و در مطلب الفراج یکد آنکه زیاد کنند و قبل سمن چهل سالگی جایز نیست بلکه از پنجاه و پنج و شصت  
 سالگی نباید خورد و در قبل و یک هفته بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اغراض نفسانی و حرکات  
 عنیفه و ترشیه و نیز به اجتناب نمایند و اسایش و تفریح را لازم دانند فاذ زهر و مر و اید را  
 سبک ساق نباید خب از غذا شیر مر و اید هر یک نیم مثقال خود قاری و دوا آنکه ضدل سرخ و سفید  
 هر یک چهار دانه مصطکی یکد آنکه غیر اشهب شک هر یک نیمه آنکه ورق طلا ده عدد و ورق نقره  
 نیست عدد با نبات قوام آورده پیشینه و نیز قهیر اولی است که فاذ زهر را با معاجین مناسبه  
 ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تساد لغایده و شرب مقدار کثیر دارد و خود را جدا باعث احتراق و غلظ

اخلاط دارند و اندک اندک با صواب دستور استعمال مادر الجبن جهت مواد محترقه سودا  
و جذب صفرا و تنقیح مزاج و سرد و اسهال نمودن مواد محترقه ترطیب اعضا و امراض  
سوداوی مستعمل است نیز سرخ راغ چشم را که در ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف با سفنانخ  
و کاه بود شاتره و جباری و فصل و قبول بارده کرده هر روز صد و شتا و متقال شیر او را که  
دو رطل باشد در یک پاک جوشانیده در آتشای جوشانیدن پانزده متقال سکنجبین ساده  
و یک متقال سرکه در آن ریخته با جوب بخیر که پوست از آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریزد  
شود آنگاه از زیر صاف نموده شب در جای مکنه اند که نشین گردد در روز دیگر خود متقال صاف  
او را با سکنجبین اقیقونی از ده متقال تا پانزده متقال مخلوط کرده سه حصه نموده یک گرم به دفعه  
نوشند و فاصله باین هر دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول  
نمایند و صفوف سودا که در باب صفوفات مذکور است در امراض سودا و هر روز بان استعمال نمایند  
و در رخ سده و امراض باادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از جوب مسهل موافقه  
نوشند در روز مسهل و روز قبل آن بخود آب و سایر ایام قیمه شور باوشند یا دود امثال آن تناول  
نمایند و بعضی از اطباء دستور است که بعد از صاف کردن مادر الجبن با نیم متقال نمک جوشانیده  
گرفته استعمال نمایند و بجهت نشین شب نباید که است و در دستور اول بهتر است و سکنجبین  
اقیقونی در باب اثر به مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی و سرد و استعمال کنند بجا سکنجبین  
اقیقونی سکنجبین بزوری بارده و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذای غلیظه و  
منجر و حلویات و ترشیهامی شدید المحضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با شیر  
و لکه ترتیب داده آب او را بدون جوشانیده با اثر به موافقه بنوشند و هرگاه شیر بزهریم زهره  
از شیر گاو نیز جائز دانسته اند و هرگاه اقیقون را با اثر بهی با سوسیه در مادر الجبن خیسانیده بنوشند  
در اسهال سوداوی موافق است دستور آشامیدن شیر شیر و شیر الایح و  
تشیصا و رطبی ذکر لیکن مذکور شد و شیر شتر در استفای زرقی و طبعی با بول او  
نافع و مسهل زرداب و تنقیح سده و جگر و سپرز و رفع خشن النفس بارده است و نیز و جمعی حاره آن  
تیر سیدیل است و چون با قضا و اثر به بارده و معتدل بنوشند اول بر رطل بیاضانده و در  
ده گرم اضاف نمایند تا بجای که بطبع کران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل کرده بدو رطل  
و هرگاه طبع مجب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد مادامی که بول

امراض بقدر شیر و زیادہ از آن دفع شود و زرد و مخدر گردد و اطلاق فرماید و در ارفع علم شیر  
 ظاهر گردد و در معده ترش نشود و علامت موافقت عدم تخمین است و چون تخمین ظاهر گردد ترک  
 باید کرد و جهت رفع تخمین دو دانه سبک بنج تناول نمایند و اگر انقباض غذا و آب کنند و غذای دیگر و آب  
 بخورند بهتر است و اگر اطلاق زیادہ کند و باعث ضعف شود و دیگر زرد بنوشند و در زرد ترک کنند و  
 مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرض زرنیک خالص و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر  
 بجهت تدبیر کاسنی و در جو و بیل و کثوث و امثال آن نمایند و بجهت تخمین قافلی که شور نامند و کنگر و منہ  
 و کرفس را زبانه و شربت و مانند آن دستور آشامیدن شش ہفتہ ہر گاہ چہ ہمواد  
 سوداوی باشد با سبک بنجین اضمین و خوب موافقہ آن بنوشند و چہ تفتیح سدہ و تصفیہ خون با  
 سبک بنجین بروری و سادہ و شربت عذاب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شربت و فلوں بخار  
 و گلقد آبنابی و مرہای بنفشہ بحسب حاجت در صورتی اضافہ کنند تا اثر و اباید گوید آب و اوصاف نماید  
 و با قدری پوست ہلد زرد و چہ ربع خرپر زرنیکب گداشته زرد و دیگر صاف و اراقدر سی متقال یا  
 شصت و پنج متقال با دویہ مرکبہ بنوشند و خوب مسہلہ را قبل از بد و ساعت میل کنند و اگر خواہند  
 اخراجی مسہلہ را مثل ملیحات و امثال آن و ترید و غار یقون و امثال آن شب و در آب و خیسانیدہ  
 صاف نموده بنوشند غذا و خواب و آش جو با شکر یا ترنجب حاجت تناول نمایند و دستور آشامیدن  
 آب کاسنی چہ تہای دس و صغراوی و تفتیح سدہ جگر و عرق باید بہ دستور شش ہفتہ ہر گاہ  
 برگ اورا شستہ گرفت چہ شستن قوہ اورا کم میکنند و شب گداشته زرد و دیگر صاف و اراقدر سی متقال  
 متقال با ترنجبین و شیر شستہ و اثر بہ مناسبہ آشامید و بجهت تفتیح اضمین مثل سبک بنجین بروری و  
 سادہ و چہ اخراج صغرا و دویہ مسہلہ مثل ملیحات اضافہ کنند و صاحب حال را آب کاسنی  
 مسراست و ہر گاہ برگ کاسنی تازہ ہم نہسد و تبرید مطلب نباشد پوست بخ تازہ اورا مثل  
 ضابطہ ریزہ کردہ تابست متقال اورا و عرق کاسنی و امثال آن خیسانیدہ با دویہ نہ پورہ  
 بنوشند و چون آب کاسنی تازہ را جو شایندہ کف گرفته با گلقد و سبک بنجین بنوشند چہ تب ربع  
 کہ از اخراج صغرا باشد موجب دستور آشامیدن برگ بید کہ مسہل قہیاست  
 و چہ ہمواد ملہنی و صغراوی و سودا و دویہ تفتیح سدہ و تقویت معدہ و آلات تنفس نافع داند  
 اند و بہتر از آب کاسنی و آب شش ہفتہ در ہمواد مرکبہ است و صاحب سرفہ را نیز نافع است  
 چیرہ در اکثر مواد تجر بہ نمودہ برگ بید را کو بیدہ و آب اورا شب گداشته زرد و دیگر از بہت متقال



تاسی متقال اور انکس ان شکر بنوشند و دستور اشامیدن آب چشمه پنهانی و صوفی  
و صنف اوی و اخلاط محترقه و سرفزاره و ترتیب فرائض و دفع عطش نافع است که در آب بچسبند  
چو گرفت شب و رتور یا تون بگذارند و روز دیگر که در اسوراج کرده افشاده آب اورا بگیرند  
و از متقال تا نو متقال اورا با ترنجبین و شیر شست و فلوس خیار شیر و گلشنه اقبابی و سکنجبین و ترنجبین  
و بلبلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند چون از جهت لطافت و رازیه که صنفای محترقه بسیار  
غالب باشد متحیل بصفر میگرد و بنابر علی در اینجا ن مزاج با کمالات و ترنجبین باید استعمال  
نمود و دستور اشامیدن آب خیار که در زمانه مانند آب که دست و متحیل بصفر انداخته  
خیار تازه را بستر آب که و بعل آورند و آب خیار رسیده ترش شده را تا مقدار متقال چشمه طفا  
حراره خون و صفا تنهائی و با شکر و اشربه مناسب بنوشند و چند اسهال نمودن با دویه مناسب آن  
دستور اشامیدن کنشوت که در اصفهان متعارفست و آن قسمی از شربت و نیار و سرکه  
در آن قسمی از سکنجبین بود و ریت و جهت تقویت مده و جگر و رحم و دفع استسقاء جهت سد اخسار  
و پنهانی مرکب نبات نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شیخ اصفهانی که تیسرین تجربه نموده  
تحریری یاد پرست بخ رازیانه اینسون تخم کاسنی بخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیار زره که  
که فلت اصفهانی تخم کلونده مانند تخم کنشوت کل کنشوت تخم خربزه که یک از هر یک سه متقال بغیر تخم  
کنشوت و کل آن سایه اجزا را میکوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده آب از با شکر و نو  
متقال بقوام آورند و هر روز تا ده متقال اورا با بنیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند  
و بعد از هر دو سه یوم سهیل موافق علت خصوصاً جویب هله نما و نهانند و در ایام شرب این شربت  
رخیز یوم بعد از از بنیج و نان اجتناب واجب دانند و هرگاه چشمه میرود المزاج باشد تخم کرفس  
سه اصفا و اجرا کنند و با بنیره رازیانه و امثال بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهنده اجرا را در نو متقال  
و صد دشتا و متقال آب خیسایند و جوشانند تا ببلت رسد پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با دویه  
مناسب استعمال نمایند اسرعه التاثیر است طریق سیوم در گرفتن عرقها و ابها  
روغنهای دستور گرفتن عرق کوگر و که اهل صنعت مارال و کس نامند و رعایت را در  
و پوست و مغز اعضا شدیده القود و مطلق و جالی و مقفیج و جهت میردین و مرطوبین نافع و در شکر  
و قلیف فکرات قوی الاثر است تبدیل شیشه دامن فروغ با بنیره و تا که چرخ اندان مجاذ و آب او را  
مسکوس نصب کنند و در زیر چراغ اندان ظرفی بگذارند که قطره از یاده از قطر دهن منتهی باشد تا از

تا بر عرق که از لب قندیل چکد در افطرت رود و آن ظرف باید چینی یا منجج باشد و قندیل اندک  
 محوت میاویزند تا از طین آن چکد و در چراغدان بجای پیله گوگرد فارسی یا گوگرد سفید برافروخته  
 تا دو دو گوگرد در قندیل پیچیده تحیل بر حق گردد و بدینا به شعله او بیرون قندیل نرسد پیوسته گوگرد  
 در چراغدان گسندد که منتظفی نگردد و از هوا محافظت تمام یافد که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل  
 را اصلاح حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی نباید گذاشت که پایه او بوق  
 جمع گشته ملاقات نماید مثل سنگی صلب و شیشه و نعلیکی چینی که منگوس گدازند و هرگاه قندیل  
 شیشه به هم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تقبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب  
 شعله نیارد و بیرون او را بکل حکمت باید گفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدوده میگردد و هرگاه خوا  
 که رنج سیاهی او شود و عرق مذکور را در ترع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث در ربع او را مخلوط سازد  
 باید کرد و این قیاس مستحکم نموده با تش خاکستر و آب بسیار نرمی قطیع کنند و این از تصرفات غیرت  
 دستور گرفتار عرقی که بماء الحیوة است از غیرتات غیرت است و در جمیع منافع  
 بهتر از شراب است و مسکینیت چه در ترکیب آن مراعات بلیغ نبوده که مانند شراب تغذیه و تقویت باده  
 و تقویت اعضا ریه و قوه اضمح و سایر قوتها می طبعی و حیوانی و انسانی نماید و با قوت تریاقیت بلیغ  
 و مفرح و منفع و در روحانی و ملطف و منوم و مستهی و مسکن عطش با نخاصیت در جمیع افرجه است و بجز  
 بیخوبست شراب نیست و در رنج اکثر علل احتیاج به قوی التا شیر است و بر و افغان افرجه و خوا  
 او و به و قدر شناسان مقدار شراب را از اجزای آن و حسن ترکیب دست بر جان ارواح و تقایر از اجساد  
 کثیفه و دانیان مصلحت شریفه ترتیب آن اتانند کوره آن مخفی نخواهد بود و سنجید زردک هر یک  
 و دمن شاه بعد از طبع بلیغ باد و دمن مشک و صندل سفید زیره کوه گلستر گل کا و زبان بادرنجبویه  
 را زیاده و اچینی کبابه سعد که به ترکی طبلق گویند بهار نارنج گل سنجید هر یک صد و سیاه متقال  
 برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و ال برگ و پوست نارنج صد متقال جوز بوا  
 که برشته و ال گویند هر یک نهصد و پنجاه متقال میکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که روزی عرق  
 کنند باید گویند و مخلوط نمود مع علف نهی از چهل متقال تا نهصد و پنجاه ال و بجز آب تا شش من  
 باید با آنچه زردک را جویند تا ترش و متعفن نشود پس و نخی کرده هر روز یکبار بر غزنده تا مانع جوشیدن  
 آن گردد و در بنوای گرم تابعت بگذارد و در هوای سرد تاده یوم و هر چند کم آب تر باشد قویتر میشود و در  
 آب عرق کشند و اگر غیر مردمن بند تر بهتر است و دروغ این عرق در غایت خوبی و عطاریت میباشد

شده و چون بعد از کشیدن نقل او را با یکدیگر و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار روز با خانه ببرد  
 تا سرخ بماند چک بقدر نیم من بار دیگر عرق کشند همان آثار بر او مرتب است عرق چوب پرسی  
 جهت تقویت اعصاب و قوتها و تفریح و لطیف اخلاط غلیظه قاعده کلیه است که او را باد و مثل او را در  
 کلک گلاب و بادی و بنجویه و گلسرخ و دراجینی در گلاب و امثال آن سه روز در وقت مثل چوب پرسی  
 عرق کشند و نقل او را یک روز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخسایند و بدستور تقطیر نمایند و عرق  
 رازیانه و بهار چار مقابل بمیاید و دستور کرفتن عرق نمک گرم و خشک و لطیف و محل  
 و لطیف و محفوف رطوبات و در تقطیر قواعد قرع و انیسون و سایر احکام در بطریق خیم مذکور است  
 و اما الی مقطر بعضی اعمال آن بطریق معمول دستور کرفتن روغن آجرو خواص او  
 در او دیده نموده مذکور است و با لجه در غایت لطافت و محل و جهت نزول اب و عمل بارده بعد از آجرو  
 سرخ آب ندیده را بقدر دهی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن  
 را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم گویند و قرع مطین را بر کنند و کلوی قرع را بهیض  
 و امثال آن منکوس سازند تا در چین منکوس کردن آجرو گویند از قرع بیرون نیاید و گویند و طبقه  
 دهند با بصورت که در سطح طبقه بالا نقبه داشته باشد بقدری که کلوی قرع منکوس از آن بیرون آید  
 تا بد که در طبقه تحلیمت به من آن رود پس قرع را در طبقه بالا نقب کنند و با سر کن که امثال آن  
 قرع را پوشانیده و آتش بهیض بر آن فروزند تا روغن از قرع بقا بد جگه دستور کرفتن روغن  
 فنی که جهت در مفاصل و التیام زخمها بعد از در امور غریبه بقیات و خیل است و قی زرد شود  
 را که تمام خشک شده باشد بنده جدا کنند و در روغن زیتون یا کچنه خیزد و رنگه از آن تا قدری جریانی  
 کند پس بطریق روغن آجرو منکوس تقطیر نمایند و دستور کرفتن روغن چوب پرسی  
 مثل کندم و جو و شونیز و حلیه و خود و امثال آن بایه بعد از کوبیدن جو بات بدون تخمین بر سر  
 و در قرع مطین منکوس نقب کنند و دستور کرفتن روغن عود و صندل و امثال  
 بعد از آنکه اختار ریزه کرده در گلاب و امثال آن مانند روغنهای که مقصود باشد مثل  
 و بسته و بان خیسایند باشند در قرع بدستور منکوس تقطیر نمایند و نگاه در آن  
 و امثال آن خیسایند که شبانه روز کافیت در روغن رازیانه بر سره روز باشد و در  
 روغنهای مذبوره را خواهند که سیاهی و بوی و ددان زایل گردد و بازای هر طبع  
 صفات دیگر که مفرودگان و نیم و قی نمک که با هم ساینده باشند اضافه نموده بچون

روغن زیتون  
 روغن بنفشه  
 روغن بادام  
 روغن آجرو  
 روغن کرفتن  
 روغن عود  
 روغن صندل  
 روغن گلاب  
 روغن بنجویه  
 روغن گلسرخ  
 روغن رازیانه  
 روغن بهار نارنج  
 روغن نمک  
 روغن کچنه  
 روغن حلیه  
 روغن شونیز  
 روغن فنی  
 روغن جوی پرسی  
 روغن عرق  
 روغن تقطیر  
 روغن منکوس  
 روغن نقب  
 روغن اختار  
 روغن سیاه  
 روغن ددان  
 روغن زایل  
 روغن نگاه  
 روغن مقصود  
 روغن شبانه  
 روغن روز  
 روغن بر سره  
 روغن بچون

مضطرب رسد پس سر کرده روغن را از آب جدا کنند و باز به دستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن  
 دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید با دانه بادام بر  
 منقش کرده با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کینه که باس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت با  
 و با بید مشک نموده باز تازه اینچیز به دستور بدست مالیده و تکرار عمل کرد تا بجای که چون بادام را زنده کنند اثر  
 رنگی باری اینچیز و جوف او ظاهر گردد و بعد از آن مشک کرده بگویند و اندک آب پاشیده گرم کرده و بپاشند  
 تا روغن جدا شود و هرگاه با لکسرخ به دستور این عمل نمایند نهایت روغن معطر شود همچنین با صندل و امثال آن  
 میتوان ترتیب و اسباب با دانه منقش و بسته و فندق و امثال آن میتوان کرد و دستور گرفتن روغن  
 عنبر و خصی لیان که ببار حسی حسن بگویند و روغن مصطکی و حل حبیج صمغ و انقدر مضاعف  
 میشود و آن عبارتست از دو پیاله که یکی آب داشته باشد تا از حرارت آب جو خشک آن دوا در روغن که  
 در آن است حل شود و همچنین است حل زیت و موسیای و امثال آن پس بر و امثال آنرا زنده کرده با  
 روغن که خواسته مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او گذاشته پیاله را در آب جو خشک گذاشته و بر آن  
 تا پیاله حل گردد و هرگاه حل نقطه و سیرین عنبر و زیت و غیره مطلب باشد بدون روغن دیگر مضاعف  
 که از آن سایل گردد و دستور گرفتن روغن تخم مرغ به دستور است که زرده تخم مرغ را در آب  
 جدی بر نمیزند که قریب به روغن شود پس بشویند و روغن که بر روی طریقی که بقرع و انیسون گرفته میشود و در  
 ظرف تخم زرد کور است و دستور گرفتن روغن گوگرد و جبه در مفاصل و مبادی و بارده و غیره  
 و محلول و ملطف تر است و صانع مسطح را در دست برون بران و گویند در اعمال طریق تخم تخم و خلی عظیم  
 گوگرد صاف و شفاف را نرم ساییده و در قدح مطین کرده بر روی آتش نرمی گذاشته تا شیره تازه تهیه کنند  
 تا در جبه آن یا شیره آنرا جذب کنند پس آنچه آهنی دانه دار کرده برافروزند و اندک کبریا که چهار دانه از روغن از لوله  
 کفیه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفیه را در روغن شعله برانند تا اسان بچکه عرق  
 قشقه جبه تحلیل ریاخ و تقویت اعضای ریه و مسدود نافع و از عطریات مشهور است بهار سنجید بهار  
 نارنج نارنجک دال صندل سفید ریشه حسن لب سنبلیطی بخت سنبلیطی که طبلای گویند عود  
 اناری سیویاید بهار انگور علف مندی سیسنبه پوست ناز مشک تقدری که مقدور باشد  
 در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن تقدری که چهار انگشت بر سبزه آید غنیانیده عرق  
 کشنده و بر روغن بنفشه بر بندد و بر قابله مشک تقدری بپاشند و دستور گرفتن روغن سیراب  
 قار و قوی که مستعمل فرمایان است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند همچنان

که اخذ در آورند و باید سه چند آن متشوش باشد در زجاج مطین با تش نرم بخوشاند پس قطعه  
 مس در آن اندازند تا نقره ظاهر آید باشد بر بالا آمده بر مس ملحق میگردد و طلای به نشتین میگرد  
 در امور معالجات جهت بردن گوشت و بهن و حکم و جرب غیر متفرج در آن انا راجله مستعمل است و در  
 اعمال طریق تخیم بنایت موثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیای را سیاه  
 میکند از نیچته این اسم بخوانند و الا رنگ او بایل نبردی و سبزی و بعضی سحر است و خبر او را  
 بجز و شوره صاف بسیار نرم ساینده بقرع مطین و ابینق تقطیر کنند یا در لیک رنگ و خاکستر باقرع  
 غیر مطین بمل آورند و گویند در قرع زینق نیچته ازین آب بعد از نشت قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زینق را  
 مکس بسیار دوجرب است و حسن الشهر در دستور گرفتن آن در بنایت جلا و انصاع و مفتوح  
 و محلول و بنایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن موانع و در اصلاح معادن و نباتات ارواح معیدل و  
 اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و چهار قسم دارد که سحر و دیگری محلول است ایراد نموده اند  
 سحر و دستور است که سحران را با سایون و اشون شسته از چرک پاک سازند و باب سرد تقطیر نمایند  
 و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که بشیبه بابر شیم مقوض گردد و بجز و او را با لیک و کبریت صاف زرد بجز و  
 شبنم سحری ملین بر در سنگ ساید نموده با عرق گوگرد خاک ساخته باقرع و ابینق تقطیر نموده مقطر را  
 تا سه بار با نقل ساینده تقطیر نمایند تا بزرگ عقیق مشامه گردد پس مقطر و نقل بر یک با با نجاشی شستی استعمال  
 نمایند و بعضی تقطیر او را تا مفت نموده اند و حسن المغیث که از محلول او گرفته میشود و آب نمیده و  
 صد و سبب انتقال باط الحلی و دخیل و ساینده در کثیر از و صد انتقال آب بهفت دفعه بریزند و داف  
 یا در خاکستر گرم بگذارند و بعد از خروده ساعت بجز حلقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه انتقال  
 در انتقال است امگانه در بنایت احتیاط بجز حلقه صاف کنند که اصلا جرم در آن نماند و این آب سیاهی  
 است پس از شمر مقراض و کس البیض و نوناد و صند اقایی بالسویه با هم بکوبند و در وزن شش  
 مثقال از آن آب اضافه کرده در شیشه جای داده شش مثقال است حکام فرموده سه هفته در سرگین تازه آب  
 و زن کنند تا اجزای شمر حل شده اثری از شمر نماند بعد از آن بدست معمول تقطیر نمایند طریق چهارم  
 ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت گل حکمت جهت استحکام فروع و  
 آتش از گل کوزه گریا که خاک رست گویند باید از یک پاک کرده و آب جل کنند تا رقیق شود و  
 و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر برهم زنند آجر گویند و نیچته سرگین  
 الحدید نیچته گل خطی موز مقراض کرده باب مک برشته شسته و دیگر که موافق تذکره بهتر است تمام

دانسته است مری مقروض ملک طعام ز قال خطمی خشت الحدید پست تخم مرغ کلس بر یک بجز دو کله بالیزه  
 دو جز و فسخه و دیگر که در زیر و کثیر و کثیر است و دیگر تجرید رسیده خاک کوزه کری را با قدر  
 گاه که بیده و نمک مسحق و خاک ترنجبید آب خمر کرده استعمال قطار روح الحکمته جبهه  
 اصل و غیره بنیات مستحکم است و مولف کتاب سیکل که حاکم باید باشد مستحکم ترین چیز دانسته است  
 خشت الحدید و کج را با ناصف با خون گوسفند سرشته استعمال تا تغییر بجا خون گوسفند سفیدی تخم مرغ و  
 گاهی آب سرشش کرده و گاهی شیر و بنیات مستحکم مشاهده نموده است و در شد و صل قدحین و ترغ  
 و اینک ملک مسحق با سفیدی تخم مرغ و کج پنجه باب سرشش و پستور با سفیدی تخم مرغ و کج بسیار  
 از موده است و پستور ملک آب ندیده باز ده تخم مرغ مستحکم بنی اشیا است خصوصاً چون  
 ملک را با قدری پیله که نه نرم که پیده باشند و بجا سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جعبه مذکورات  
 بدل میشود و در ششم بنیر در اتصال جنی شکسته و غیره مکسورات از اجار و زجاج و غیره با بر نه است  
 که هرگاه صد میان چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول بان نکند و در عجل شجر زینت  
 بست جزو دو کرد و در جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمته که سه مرتبه مطین کرده باشند تقدیر  
 نصف شیشه محلو کند باید کرد و در دهن شیشه را با صاف روح الحکمته دو سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن  
 کل حکمت نیز بگذرد و در دیگر ملک یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر و شیشه زرد  
 زیاده از آن پنج روز در تحت دگ بر آرد و زرد بعد از سرد شدن دیک و کوره شیشه را ببرد و آن  
 در این نسخه با شجر مصری خوانند شجر هندوی سیاب و گلد مسادیت و چون  
 بار و زیاده از آن سخن و اعاده آتش کینه و در هر دفعه زمان آتش قدری بنیزانند تا چهار پنج روز  
 رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است شجر رومی سیاب و دوازده جزو دیگر در شیشه  
 جزو با هم بماند و پنج جزو زینج سرخ اضافه نمایند و پستور که نه کور شد معمول دارند شجر  
 طامانی سیاب را با مثل آذر سخت سائیده محل آورند زنجار اصل او از سیر که است که صفیاح  
 مسنن در سر که تند گذارند و باید که سائیده تا بدیرج مس از سر که حل گردد و یا صفیاح را سر که پاید  
 در مکان نناک دهن کند زنجار الصاعقه کج و براده مس با شب یاقانی و بوره سرخ  
 از ملک السویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سر که تند بمانند و هر چند خشک شود باز با سر که تر کنند  
 ششم دیگر که الطف اقسام است راحت منسول را با مثل آذر و شاد و مسعد بسیار نرم است  
 دوازده از آن قطرات سر که بسیار تند بر و چکانیده سخت کنند تا مثل خمر گردد و پس رود و با پیاز



نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز به دستور سابق بسازند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زکام  
 گردد و محل را سخت که عبارت از مس سوخته است و روغن شمع نامند و یک طریق آن در فصل احراق  
 مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صیقل بسیار رقیق کرده در وی یکی بر روی هم چیده بقدر عشرين گوگرد  
 و نمک با آن صفت بر صیقل و باین آن پاشیده و درین دیگر استحکم کرده بکهنه در تون بگذارند تا  
 مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند نس باید که اخت و کبریت و امثال آن را بر آن پاشیده  
 در سب که مطلقه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد و محل سفید ارجح با حراق و بقیقین  
 میباشد اما احراق باید قلعی یا سرب را صیقل کرده در ظرف سفالین مطمئن در تنور یا تون احراق  
 نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گذاشته یا کچل آهن برهنه تا مانند خاکستر گردد پس در  
 یک یا کوزه سفال مطمئن کرده یک روز آتش رحمت آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود  
 باید قدری مس که کهنه بر آن پاشیده و بکهنه بگذارند و اما قلعین باید بر صیقل قلعی و سرب و انگور  
 را با دانه او کویده و مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشت تا همه آن حل گردد یا صفت او را سورا  
 کرده و با انگور کویده آغشته در خم سرب که بیاورند و درین خم را محکم کنند که بخار سرب دفع گردد و بهر چند بوم  
 آنچه از سطح ظاهر او بر خیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفید آب گردد و در تحت قطعات او در خم سرب  
 ظرفی نصب کنند تا هر چه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد و طریق دیگر آنکه در ظرف مشکب سفالین  
 گذاشته و آن ظرف را در ظرفی که سرب بسیار تمه کرده باشند بگذارند و درین ظرف سرب را بسیار استحکم کنند  
 که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشکب نفوذ سرب نشیند پس از سرب جدا کرده  
 در آفتاب خشک نموده بپاشند و هر چه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود  
 محل آبار آن سرب با کبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور محل سربخ دان از حرق  
 رصاص هم از سفید آب حرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفید آب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین  
 بر روی کوره آتشین و خاشاک گذاشته و قدری نمک بر آن پاشیده با آهن و کچل آهنی بر آن  
 تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندک سرب او را در وی کرده بر  
 روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او از دوزخ فایز بکنین میگردد و محل زر عفران که در  
 آهن سوهان کردم را که در غایت ریزی باشد چید بار باب نمک شست تا سیاهی در ایل گردد پس  
 صاف غسل داده خشک کنند و باین او نشاء در حق مین کرده بر کوزه یا ظرف سفالین بپاشند  
 مکان نمناک دفن کنند تا در دوازده یوم زرد مایل بسبز و قابل حرق میگردد و دیگر که سوره

بعضی از اهل صنعت صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور بسته در قرع مطین کرده مسکوا  
 او نیز آب فاروقی اندک اندک در درزیند و هرگاه دود از او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا جوش او  
 فرو نشیند پس این آب را وصل کرده با آتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب تقطیر گردد و آتش را تفت  
 کنند تا براده مخلص و زعفرانی گردد و عمل سیلیمان فی که معروف بیدار آتش است و فارسی دار شده  
 نامند زیرین یک نود مثقال سم الفار و هفت مثقال و نیم مبالغه در سایدن آن نموده بدستور شریف تصفیه  
 داشته مطین نمایند عمل هر دو که فارسی مرکب گویند بخیزد و ماز را کوبیده در آب خیسایند و بجوشانند  
 تا ماهر گردد پس صاف نموده بخیزد و زنج سیاه و بخیزد و دوده روغن کتان و مسک و مجموع صغری اضافه نموده  
 بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید برینمزد بخیدی که بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق کنند  
 و اگر با ماز و بجوشانند بعد از آن که مجد لایق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان و  
 نقطه و روغن بیدارنجیر و امثال آن بدل یکدیگر اند و طریق گرفتن دودها و فصل چهارم مذکور شد و باید  
 دودها را در کسبه کاغذ تو بر نه کرده کسبه در خمیر کرده در تنفور خدازی یا دوزخ کستر گذارند تا خمیر  
 نچسب شود و بدینیم سوزسد و جری دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک چربی مفید مباد  
 و قسم دیگر صد مثقال مافقی بنیر بسیار نرم ساید و در آسب بجوشانند تا ماهر شود و تقویم برسد  
 و بکندارند تا یکم شود و صد مثقال زنج سیاه کوبیده و رفته بسته در آن آب بدست مالیده تا بندد  
 و از صد مثقال تا دویست مثقال عربی را در آن حل و صاف کنند و دست مثقال دوده جری گرفته را در  
 طرزی کرده و قطره قطره از آن در روخته برینمزد و روغن را قباب بکندارند و هر چند مبالغه در برینمزد  
 آن کنند بهتر است و قدر صمغ و دچند آن ماز و باشد اصول است و اگر خواهند بر آن گردد و صد مثقال بنا  
 اضافه کنند و اما پس یک جزو دوده روغن گرفته با و چند آن از زنج و ماز و بوزن مجموع  
 آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هر چند مبالغه در گرفتن آن کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدر  
 در آب حل نموده استعمال کنند عمل را کما آمله بیشتر بخیزد و ماز و سیس نیم جزو و غوره خرما  
 برنج جزو و بدست آنرا مثل غوره خرما و اگر غوره خرما باشد خرما خشک بدل کنند پس نرم کوبیده سه  
 روز تا یک بجوشانند و برینمزد تا یکسان گردد پس زنج سفید و صمغ عربی خشک جزو و غسل کنند و بخیزد  
 و نیم اضافه نموده و صمغ عربی را زنده و عمل یک مانند را مک است بدون آله و چون دودا کما مشک اضافه نمایند  
 یک المک مانند عمل شکار قسمی آنرا با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست  
 بول را در ظرف مس یا دسته مس در آفتاب چندان برینمزد که منعقد گردد و قسم دیگر آنکه بوره خرما

سه بن و نمک طعام و نمک قلی هر یک یک پونج و سائیده با شیر گاو پیش بخورند تا منقعه گردد و در ظرف  
 زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آن را با شرطند انسته اند قسم اول  
 از مکتوبات است و قسم اخیر مشهور و معروف است عمل هر یک به شرح دیگر که جوهر الصیقل نامند از خواص او است  
 که هر چیزی را که با و وصل نمایند و یا با او بشیرند از آب و آتش منقصل نگردد و اسرار مکتوبه است نیز تازه را  
 ورق کرده بر نیت بر روی سنگ سطحی که آب ندیده بخته فرش نموده اوراق او را به هم پیوسته و بپوشانند  
 بر روی و اوراق نیز که بر آتش بقدری که اوراق را بپوشانند و سنگ سطح دیگری بر روی آن بگذارند  
 و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار تعلیل باشد تا دهنه آن بحد کمال انشده شده مخلوط  
 با یک گرد پس بپاشند بدستور فرش و لحاف از خاک سائیده کرده که منقعه در زیر سنگ بگذارند  
 ریشسته سرخی و جری که در آتش باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و جری از آن ظاهر گردد  
 باز باب نمک یک بخورند و بجای رسد که اصلا جری و حرقتی در آن نماند و کمال او در عدم چوب  
 و حره است پس مانند سرمه سائیده در شیشه صفت کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی  
 تخم مرغ که در شیشه بسیار بر نموده و کف او را گرفته باشد قطرات بر روی سنگ ریخته بپاشند تا بجای  
 سنگ بالای سنگ زبری بپای پس قطرات آب که صاف بقدر روان شدن او را اضافه نمایند و قدر  
 آب یک بجای باشد که چون چیزی را با او الصاق دهند در اندک زمانی شود عمل مرد اسنگ  
 سرب را اگر اخته سرخ یا سرب سوخته بخورد او دهنش تا مرد و مغز و خون شود و در ظرفی که ده پس در سرب که  
 اندازند و آنچه خوب سوخته و متعرج شده باشد جدا نموده با جو در آب بخورند تا بحدیکه جوهر اگر دو  
 مشتقی گردد پس آن جوهر اگر ده با هم در آن و نمک بپاشند و در آب حل نمایند هر روز بر نمهند و هر سه روز  
 تیر آب و هند تا خوب صاف شود و اجزای خام در و نماند بعد از آن شسته استعمال کنند عمل سفید  
 که در آن مرد اسنگ باید که مرد اسنگ ند که را در ششم سفید پیچید با باقی بپوشانند تا باقی  
 مهر شود و ششم سیاه گردد و بدستور تجدید ششم و باقی نماید تا مرد اسنگ بحد سفیدی رسد و این  
 سفید کرده او سنگ اطلباست و در قطع را بجه که بپزد زیر لعل و سایر اعضا در منبع عرق و سایر امار  
 عمل کنند که بپزد رنند مانند بخور و شراب او بپزدی دل و دماغ و حواس و معدل و هاضم  
 و محرک باه است گل سرخ بدستور ششم سفید و بعد از آن ششم سفید و نبات و نبات  
 همه باقیلی مشک و صابون از بند برهکی که در بخور بهتر از کشته است و بخور می دهند و این  
 بخور و حسن به دو جز و نبات دو وزن او به حدت بخور سفید سه جز و نبات و این

سنبل گلشن سنبل الطیب پنج سوسن کبود بهار نارنج گل سنجید کوفی نارنجک از هر یک یک پود منگ  
 قدر قلیل بسیار نرم ساینده است تمام نمایند عالییه در باب نوزدهم دستور تافی مذکور است  
 طریقی تخم در اصل صناعته و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمیت تبدیل قوا  
 اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود ذوب و فضا از سایر فلزات و از اکیما نامند و علم طلسمات  
 که بان دانسته شود کیفیت نوع تمیز قوای فاعله عالییه با مفعوله ساقه تا فعل غریب از آن حادث  
 شود و از اکیما نامند و سیما علم تخیرات است و آن معرفت احوال سیوه سیاره است از  
 حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوایل سفلی و دعوات و خوانیم و نجورات ایشان و تخیرات  
 روحانی و غزیم جیان و معرفت اقدار و منازل مثل آن و سیما علم خیالات است که بان تصرف در  
 خیال مقید کنند تا احداث شکلات خالیه کنند و در خارج موجود نباشد و در میا علم شعبه است و  
 آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و فرای آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوه فعل  
 غریب صدور یابد پوشیده مانند که اکسیر نوره بعضی متبوع الوجود است و از عالم قلب مایهت میدار  
 و نیز بعضی از تجربین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب مایهت جیه و سیما  
 نسبت بفلذات صحیح المزاج میدانند و سایر ارضیه و بجهت اصلاح عقل هر یک تدابیری چند مقرر  
 ساخته اند و کمون موش از کلون مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف  
 کلونی را اعضای بر شش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و ششخالدیس طلب تراه  
 در اوایل حال نافی این علم بود و در اوایل رساله در حقیقت آن نشان داده اند و بعضی را اعتقاد دانکه  
 جز تحریف و ترکیب صورتی ندارد و خالص می نمایند و این عمل بی و یا متان است و صاحبان معرفت  
 از آن بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با قتل و اعیال  
 اکثر مستحقین و آه تبار به نفوس قدسیه و مخلوق با خلقت اولیاء اهد و  
 اگر ام مفصل شمام جل شانیه صورتی نه چند و اگر نیند و بالاخره باعث بوار و هلاک انشخص گردد چه این  
 علم کلید خزانه از خزانه ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه غرت بر آن مطلق شود و حکم زجر  
 دارد که کلید رباید و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم و لهای اگاه خواهد بود و مجرد ملاحظه جنبه  
 متداول بدون استاد و ماهر بر این علم گردیدن محض سودای خام بختین است چه در این فن  
 با محال متوجه و افعال مشکله است و خبر نیات او ممکن التصویر به تفسیر نیست و فی الواقع اگر فسخ آن  
 بنایان عالم با عمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کند و رمز را نیز آن خلقت

است و احاطه بر جمیع امکان ندارد چه اگر موز جمیع اهل این علم بیک نسق میبود هر اینه رفرنی بود  
بلکه اصطلاح خاص بر آن صادق میآمد و اگر رسائل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی السطلاح خواهد بود  
بلکه شرط اعظمش ابدی اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و تکرار عمل و خدمت عارف آن و اینکه  
بی بضاعت با عدم اطلاع بر آن کتاب ترقیم اصول کلیه نمود سبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت  
طبیعی در بعضی اوان ضرور میشود و تدابیر بعضی از ادویه یا اعمال مخصوصه با حسن و جوده ممکن است و چون  
در طریق تالیف تحفه المؤمنین مطالعه اکثر رسائل مقبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطریق اهل  
فن نموده بودند بنا بر علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان  
عالم امکان را بدین تحصیل کتب متعدد علم بر اصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر  
طالب اعمال خبری باشند تحصیل عامل آن کنند و از مطالعه این مجموعه تواند مدعی لاف و گداز را  
از موده و بغیر مکرار ایا آن بساطت ندلیس سرمایہ معیشت خود را سوخت و این طریق مشتمل است بر پنج  
حل و سه عقد و خاتمه حل اول در بیان حج اصطلاحی این فن و بعضی از اصطلاحات ایشان  
حل دوم در قواعد تقطیر و تصفیه و تنکین و مانند آن حل سوم در بیان آلات مخصوصه عمل  
صناعت حل چهارم در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تخمیر و تبخیر و سایر تدبیرات اجزاء حل پنجم  
در بیان بعضی از خواص فزادات و اصطلاح آن و آنچه بآن متعلقست عقد اول در قواعد تقریب  
عقد ثانی در قواعد شبیه عقد ثالث در قواعد عمل مردارید و اعمال متفرقه خاتمه در خطوط  
مرزوره حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم اکبر  
است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یک مهره این فن خبری را در مطلب خود جزو اعظم دانسته  
تدابیر نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباع رسیده و قایم الناکشته و نزد بعضی حجر عبارت از ستر  
افسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد برخی عبارت از زیرق و نیز و جمعی عبارت از کبریا  
است و تحقیق پیوسته که بدیهی این دو اصل را فعل و مبغض و محر را عمل تحمیر است و شک نیست که  
هرگاه اصل بار و قایم النار و گدازنده گردد قبول صیغ و اصل جار را رفع اشتغال و تسویه شود و از اصل  
منظرات میگردد اندک جهت اصطلاح آن و ترتیب آثار مذکوره هر یک از اهل این فن آید و از  
وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده اند روح عبارت است از اجزای اجسام که در آن  
بوده نفوذ و صعود و غوص غیره آثار از و اندک مثل احراق و تحمید و تلیق و تصلیب و مانند آن و هر  
لطیفه بسیار غایب باشد نزد ایشان سستی بر او است مانند جوهر زینق و کبریت و جوهر زینق و کبریت

و اطلاق و تشبیه و مجاز عبارت از اجزای کشف اجسام که قابل وقوع بنا بر روح باشد و هر جسمی که از  
 اجزای ارضیه سجد از اطراد و غایب باشد مسمی بحید است مانند مفرقات نفس عبارت از جسمی بحسب  
 لطافت و کثافت سجد وسط بوده بابه الاربطا روح و حید تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صفا  
 در اجزای کشفه قابل حید تواند گشت کبریت احمر عبارت از اکسیر شمس چه در زنگه سرخ میباشد و از  
 علامت خاصه اوست ورق شجر الطور موسی سر انسان است اصل یار و زینت است اصل  
 حاکم کبریت است و اول را انشی و ثانی را ذکر نامند قهر کنایه از نفوذ است و او را اول نیز گویند  
 عطار و عبارت از روی تو تیا که بشیء باشد و ثانی کنایه از دست و بعضی سیما یا نیز عطار نامیده  
 اند زهره نخاس است و ثالث عبارت از دسمس ذهب است و بر این عبارت از دست مرغ خجسته  
 و خامس نیز گویند مشتری قلعی است که حاصل بعضی باشد و سادس کنایه از ان است و رطل  
 سرب است و از سبلع مراد اوست عقاب و ثنادر است علم زینت است و س کبریت است  
 اطلاق عبارت از اقامت یک معدنی و ضاعی و تنگارد شوره و بوره و ثنادر است و ثنادر  
 اقسامی عبارت از ثنادریت که باب حق نموده و در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه آن صعود نموده  
 بر اطراف ظرف نشیند رص عبارت از ماده اکسیر است که حق و تنفید و تشویه و غیره اعمال بر آن  
 جاری سازند حجر اسود موسی سدر است و حرافت مکتوب است و تلمیض شوره است  
 حل و ویم در قواعد تقطیر و تصفیه و امثال آن تقطیر عبارت از اخراج مایه لطیفه اشیا  
 و تصفیه آن اعم از آنکه بجز علقه باشد یا بدستور قرع و انبیق اما جز علقه است که از چشم فیلدستی  
 ساخته یکطرف او را در ظرف مایعات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بهنجی که ظرف مایعات در ظرف  
 خالی شرف باشد تا صاف او را فیلد جذب کرده و ظرف خالی آن را و اما دستور قرع و انبیق است که اجزا  
 سحوق را در قرع مطلق کرده و انبیق را بر آن وصل و رعایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند  
 و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده و منافذ شعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر  
 شعله نرسد و قرع را بایل و غیر مستقیم با نصب نمود و آتش در زیر قرع افزودند یا آنکه قرع را در یک  
 خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت دیگ آتش افزودند درین صورت اگر قرع مطلق نباشد مقدور  
 انداز وجه یک و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شرط تقطیر است که آنچه در قرع  
 بریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر وزن آن نباشد و آتش را در آفرتنه کنند و دیگر آنکه مادامیکه  
 در آفرتنه کلی که قرع با کوره اندوده باشند رغب نگردد و آتش کشند و قابله را با انبویه انبیق محکم نموده



قابل را در ظرفی که آب دانه باشد بگذارند تا از تندی خشکند و علامت انتهایی تقطیر رفع بخار ابلق  
 است و در تقطیر مایعات حاده باید که مایع مذکور زیاد بر برنج قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی  
 شرط است که سجد جوشیدن نرسد بلکه باید که گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع جوشیدن  
 کند از خاکستر گرم توان برداشت و بعد از مرف جوش باید گذاشت و طریق دیگر در باب عمل روشن  
 آبریزد کور شد تصحید از شرط آن توافق قدحین است و اگر لب هر دو سادی نباشد باید لب  
 قدح اعلی خادی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مایه باید نمود اگر در شیشه تصحید کند و هر چند  
 گلوی شیشه بلند تر باشد بهتر است و در استحکام دهان آن بدل جبهه باید کرد و باید کوره در بندگی  
 متوسط بوده و در زوایه قریب لب آن باشد مانند سرخی تا تحت قدح و اتال بر آن زوایه نشیند  
 و نقل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نکرد و شرط دیگر مراعات آتش است که تدریج زیاد  
 کند و سجد از اطراف نرسد مگر در تصحید زیرین که آتش نرود می را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث  
 احتراق اکثر ارجاح صاعده است و در تصحید زیرین شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد  
 تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این سرست که حقیر بر آن اطلاق  
 حاصل نموده چه آن ظاهر است و در غیر زیرین اگر بموضع وصل آتش شعله نرسد بهتر است و باید بعد  
 سر شدن کوره قدح وصل را بکشایند و از بخار حاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مایه مذکور  
 ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب است چنانچه شکل اتال محلی از آن  
 است قشویه تیسر از آن عبارت از تحقیق است و دوس نیز گویند مایه که آتش آن سجد تصحید  
 نباشد و اجزای لطیفه از کثیف جدا گردد بلکه بقدر انزاع و طبع نباشد مثل عمل شجر و قسمی از آن  
 عبارت از تعلیه است که بعد سجد ارض و قشیه با بهای مخصوصه قدح قشویه بکل حکمت اندوده  
 در خاکستر گرم گذارند و چندان سجد نمایند که رطوبت آن تدریج زایل گردد و شرط است که حرارت  
 آتش سجدی باشد که ارض و دکنده قشویه در تنور است و قسمی در زبل و اتال آن و در  
 جمیع آن مراعات باید نمود که سجد تصحید نرسد شمع عبارت از تدریس اجزای کسیر سجد  
 موم بگذازد و بر روی صدف منبسط گشته و دکنده و شرط آن قشویه و قشیه و سجد بلخ است و آتش  
 متدل بکلیس عبارت از سهولت تفریق اجزای بهای مخصوصه که قابل سجد و نفوذ و سادگی است  
 و اکثران باتش می شود و اختلاف شرط آن باختلاف جسم بکلیس چه بعضی محتاج انبساط  
 تندی که چند روز مستم باشد مانند قشر البیض و بعضی اصیلک بجز افراط نیست و این عبارت

از سیلان اجزاء جامه و ان بنداد و هوا رطبه ستمه صورت پذیر است مانند حل نوشاد را  
 با بهای تند مانند ما، الفاروق و عرق که گردد محقق عبارتست از جمعیت و انتقال اجزاء و ان صند حل  
 و پیوست و حرارت و یابرد و پیوست صورت پذیر است تعقیب عبارتست از تفتین اجزاء در زبل  
 و امثال ان و شرط است که دست جاه تفتین سجدی باشد که اطراف طرف تفتین زیاده از یک شش  
 حایل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید یل کنند و نهایت آن چهل روز است و باید که یک روز قبل از گذشتن  
 طرف تفتین چاه او را از زبل محو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر طرف دیگر را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر  
 ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تیز زبل یابد و او نقل سچاه دیگر کنند تا طرف مذکور سرد شود  
 قاعده حل اکا سیر کی است که تفتین محلول گردد چنانچه صاحب سبکی و اکثر مجربین ذکر نموده  
 اند باید اجزاء را کسیرا در پاون فرج سحقی بلین نمود و از ابهای مخصوص هر یک از اکا سیر اضافه کرده  
 تا تقویم غسل غلیظ رسد و بر روی تشک خشک تر تا شبانه روز که گرمی خاک ستر یک قرار باشد باید سحقی  
 نمود و با سحقی کش بر بند و هر چند خشک شود از ان آب قطرات بران ریخت تا ریح اجزاء از ان شقیقه  
 شود و در تشویه و سحقی خشک گردد پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده و دهان شیشه را  
 به خمی به بندند و در چاه تفتین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته ده یوم تیز زبل دهند و علامت  
 ختمی حل است که محلول شفاف و بیحرم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان تدبیر اجزاء  
 خواهد داشت و یکی حل نه دوات است که شیشه مذکور در دیگ و طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی  
 بنواهند داشته محلول از سر گین کبوتر باشد و قرع حل تا انتها گردن در ان پنهان بوده دهان او باز  
 و باید که سر گین همیشه نمی داشته باشد و هرگاه خشک شود ابی بران بیاشند و دیگ اسفل بر آب  
 و لب او متصل به تحت دیگ اعلی بوده انبویه از فی و غیران باین دو دیگ تعبیه کرده بکل حکمت شده  
 و صلی بر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای  
 دیگ اعلی سر گین کبوتر رسد و هرگاه آب کم شود از سوراخ انبویه بریزند و دهان انبویه مسدود  
 کنند تا مانع خروج آب باشد درین صورت تا سه هفته حل میشود و انچه حقیر تحریر نموده است که اجزاء  
 یا بس از بهای بار در طب حل میگردد و نه از بهای حار رطب مگر آنکه به دن شیشه در ظرفی گذارند که  
 انبویه در ان تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشاد در شاه نموده است و طریق افست که نوشاد در  
 دیگ مخصوصه یا به تنهایی سائیده و بر روی تشک سطحی پاکاسه فرج مسطح منبسط کنند و در زیر  
 آن دار و سر و ابهای گذارند و روی آنرا بستاری بپوشانند که چیزی داخل نشود و در صورت

در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح فرنج منبسط نموده مجموع طرف را بهشته کلاه  
 بنشیند مستحکم پوشیده در چاه تعین یا در یک زبل و در طبقه یا در خانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا  
 از منافذ حرارت در طبقه اینقدر در آن تاثیر تواند بود قاعده عقد است که محلول را در قرع بلند نگذارند  
 کرده بر دهن قرع پاره از نشسته شکسته که مسادی لب قرع باشد یا چیزی چینی شکسته نصب کرده یا  
 آب ندیده و نمک کلین السویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشد محکم کنند و در یک خاکستر گذارند  
 و باید بقدر چهار انگشت خاکستر تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور و آتش زبل در تحت دیگر  
 برافروزند که طایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در رگهای قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون  
 عرق بر طرف شود علامت عقد است پیش نشسته را شکسته معقود شب برب غلیظی ملاحظه میگردد و چون در  
 ظرف چینی گذاشته بجزئی نازکی بپوشانند و با قلاب بگذارند باندک نشیمنی منقذ میشود محل سیوم  
 در میان بعضی آلات مخصوصه اهل صناعت صفت حمام ماریه و یک عین بر کوره نصب نموده  
 سه پایه از چوب در او گذاشته طرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در یک بریزند  
 که چهار انگشت فاصله او تا تحت انفرط بماند و سرپوش دیگر را باند و غیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون  
 نیاید و آتش نرمی بر سر گین و امثال آن برافروزند بجای که آب را بجوش نیاد و ده بخار کند و هر روز  
 یکبار باید و روز یکبار سرپوش برداشته آب گرم بقدری که تجلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور  
 را نصب نموده و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دوسه هفته حل شود و صفت  
 بر روی من مایه بقدر نصف کوی شکل پخته خور کنند و از خاک سبکی که آن گردیت که بر روی کوزه آید  
 و کوزه گرمی می کشند بعد از ترک کردن موقع مناک بختی آن بماند و هر چند پیشتر باشد مسبوک بهتر میکند  
 و وسعت مناک باید و چند آن قدر مسبوک باشد و مناک باید بقدر از زمین مرتفع باشد تا گدازات روی مسبوک را  
 بالات آهسته جدا توان نمود و یکد و انبوه آهسته که یکطرف وسیع دیگر طرف تنگ و سبک باشد یا آن  
 در کنار مناک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف پاریک انبوه و وسط  
 آن مرتفع و مجادی حاق وسط باشد و دو عدد دوم جدادی بر طرف انبوه و بسج نصب بایند و در  
 بلافاصله برای شدید و از دو وسط مناک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جواب مناک  
 برافروزند تا شعله از خارج مناک بسبب رسیدن داخل مناک مذکور گردد و آنچه در مناک مذکور  
 شود و سبک که بجهت صاف کردن نفوذ داخل میکنند باید سه حصه نموده یک حصه را چوبه که از  
 باید اصاف کرده بعد از گذاردن سه دفعه غلطیدن شکسته او را اضافه نمایند و بعد از سه بار

کشند که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی او بدخات رنغ نمایند و سگون مسبوک باشد  
 باکی و صاف و عدم کثافات او است و عدم امتزاج و عدم گدازنقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند  
**صفت خلاص** آجر هشت جز وزن زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف او را با نشی سفید کرده  
 باشند و در جوهر گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد دو جز و گل سرشری چهار جز و نمک طعام چهار جز و نمک  
 زانم ساینده باب غیرتری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلا سی معشوش را ریزند و کوزه در آن  
 حل فرود برده قدری از آن کل بروی آن بریزند و سر پوش کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه  
 نعل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوزه کوزه گری یا آجر بری بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید  
 تکرار عمل کنند تا بحد نرمی و رنگین که مطلوب باشد و کشندگی ناصافی رنغ گردد و **صفت قالی**  
 کسب البین چون بسره که حل و چرخ کرده هر نقشی که کشند زایل نگردد و دیگر آنکه باز در سر که گذارند و در زایل  
 آنکه حکم صفت و سبب معشوش ترعی را تا نصف بسطری کشند و گل حکمت گیرند و طلا  
 معشوش را خورده کرده با سه وزن آن تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بروی آتش زرد قال بخور  
 تا دو آن از سیاهی سفیدی رسد پس در ظرف فرجی ریخته صفیاح مس در آن افکند و در بنیوت آنچه  
 از نقره بان مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلا سی صاف و تحت آن طرف جمع  
 میشود و هر چه از سایر سنگات با و مخلوط باشد به تحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور مس مذکور  
 شد حل چهارم در گرفتن بعضی از آنها و تدبیر آخر در تبخیر و تحمیر بعضی از آن **صفت صیاه**  
 از آنکه امیت که رنگ شکر کبریت کنند و غایب گردانند و در عمل شخرف خود اعظم است و باعث  
 جریان و ارض هارب را عقد کنند و معقود را جاری سازند و شیش نماید و از کتاب بحره نقل شده  
 و از تجربیات دانسته اند برگ و گل و فلی اباموی سرب با سوسه تقطیر کنند و بان تسخیر شود نماید و بدستور  
 ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یک جز و در سر که حل نمایند و فعلی و غفلت تر و مورد تازه از هر یک  
 ده جز و با سر که مذکور ساینده تقطیر کنند و با مقطر آن از آنکه تسخیر شود و با عاده تقطیر نمایند تا  
 چند دفعه در عقد ارض هارب و شیش و جریان بعدیل دانسته اند آب و دیگر که سستیه آن شخرف را  
 حل کنند و در نقل شتری بمربطه اعلی از تجربیات شمرده اند از براده حدید و براده نحاس که مزوج با یکدیگر  
 نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سر که تقطیر کنند و چند بار تقطیر نموده تکرار تقطیر کنند و نیزه  
 اکثر مظهر مکرر زعفران الحدید با سر که مائل شتری است آب و دیگر زان زرد را با سر خندان او سر  
 بر کنند و به تحلیل کبریت و زریق در صاص سید تسخیر بعدیل است و باید که بان تسخیر و سحق نمایند

آب و دیگر بوره سرخ و بوره ارمنی را با سفیدی تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بپزند و تا  
 نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با خنظل یا السویه تقطیر کنند قطره که در جمیع اجزاء حاصل کند و در تقطیر او سا  
 معادن و الحاق و ضعیف این شیره نیز از مجربات دانسته اند ایضا کبریت زرد با ده وزن آن آب  
 اثل است نیمه ده هفت با قطره اول را بلیون رابع سازد ایضا پوست بخیخ لاج ده خرد پوست  
 موردان هر یک یک و تقطیر نماید قطره هرب نماید ایضا گوشت خلدون را با مثل آن نوشاد در  
 آن کبریت و سدس آن نمک حق بلین نموده تقطیر کنند در عقد زیت و افعال غریبه در مشتری از مجربات  
 دانسته اند و همین السیف چون قلی را در سرکه حل نموده بخر علقه صاف کرده با شش عقد نماید و منقود  
 را باز زده تخم مرغ بخیخ مرغی که ده با زای هر عددی است در هم نوشاد در اضافه نماید و پس سرده و  
 بگیرند و تقطیر اجزاء و نقل معادن بعدیل و چون اصل حار را با آن حل کنند اصل یار در انابت کند  
 و اگر نوشاد در انابت باشد قویتر است آب و دیگر چون بیدانچرا را با خردل سرخ و سیر و طلق مخلوب  
 تقطیر کنند سادس بی مرتبه اول رساند و مجرب نموده اند آب و دیگر سسی با مار الاحمر و در تخمیر اکاسیر  
 مستعمل است و قد زنج زرد را بر اینرم سائیده با دوست در هم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف  
 مسطین مزج کرده بر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود پس بخر علقه صاف نموده تا پنجم درم  
 زنجار و پنجم درم زعفران الحیده و دو درم شب یا و یک درم شحوت در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار  
 گرم یا در خاکستر گرم گذارند تا یک روز تمام پس بخر علقه صاف نموده استقال کنند آب و دیگر سسی با مار الاحمر  
 و تقطیر آن باعث سفیدی کبریت در زینج و موجب جریان و کلیس طلق و زیت دانسته اند که طلع  
 شب یا جانی نوشاد در بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند آب و دیگر سسی با مار الاحمر است تسقیه آن با  
 ده بار دوده وزن آن عید مصلح را ثابت و جاری کند و چون زیت غلیظ را با آن بلع و منبر عقد نماید  
 یکم در زعفران الحیده را با دود خرد و نوشاد در نیمه و بلع القلی و نیمه در زنجار زرد و محلول در سرکه صاف آنرا با  
 سفید کرده با شش مجبور را با سرکه تند بوزن پنجم حق نموده تقطیر کنند آب و دیگر سسی با مار الاحمر  
 لا یخترق است و در شمع اجزاء و اجساد و نباتات ارواح بعدیل است و در عمل قمری و سسی مستعمل است  
 کلس البیض با وزن او نوشاد در مطبوخ معقود سحق بلین کرده در ظرف مزج که شد و صاف نموده و با شش  
 یکشنبه از روز در آتش زبل گذارند یا سرکه مذکور در ظرفی گذارند که چون بسیر شود بخر علقه صاف  
 آن نماید و صمد شود و وصل را محکم نموده بر آتش گذارند سجدی که ظرف در دود است  
 شود پس اخراج نموده بوزن در آورند هر چه کم شده باشد نوشاد در اضافه کنند و پدید شود در

که از ناسه بارد اگر بجای تشش زبل در تون جام گذارند جایز است بعد از آن نرم ساییده نبداده  
 مکان نمناک حل کنند و محلول را قلیق کنند و نقل از انقدر نصیف او نشود و اضاف نموده باز با تشش  
 گذاشته پس سخن نموده بدستور حل کنند و قطره نمایند بعد از آن نقل را با مقلط اول دثانی ساییده بارد  
 سیم حل کنند و محلول را قلیق نمایند تا تمام مقلط بر کشد سر خاص از اجابت را چون خواهند تصفیه کنند باید  
 در آب لیمو حل نموده بچرخه صاف او را جدا نموده بچرخه تاندا غلیظ و منجمد کرد و یاد را قلاب بنجر سازند  
 و بشبوب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند و سر نوشا در چته عمل قمری بالمسویه یا املاح نمایند  
 القلی و ملح اندرانی تصفیه کنند و در عمل شمس باز غفران آلوده و باز بنجر و انچه او را محکم کند تدریجاً  
 ملح ملک طعام را ساییده در کوزه کرده در کوزه گران بگذارند و مادامی که بوزن در آرند  
 و نقصان در آن باشد باید اعاده تشش بسیار کنند و علامت ثبات او است که نقصان در آن  
 محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان تشش در سخت دیکه کنند که ملک از جستن او باز آید  
 تدریجاً حل املاح و شبوب و بوره و تکار و شوره و زرد البجر و زجاجات باید نرم ساییده و در ثبات  
 گاو یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در یک آب گرم او بچرخه بنجر حل نمایند تدریجاً  
 نوشا و در پنج جزو ملح القلی را با یک جزو نوشا در مسد ساییده با تشش نرم تشویه کنند و در حین  
 تشویه سخن بلیغ نمایند و بدستور یک جزو دیگر نوشا در مسد ساییده با تشش نرم تشویه کنند و در حین تشویه  
 ملح حق بلیغ نمایند و بدستور یک جزو دیگر نوشا در اضاف نموده اعاده تشویه نمایند تا مسد مخلوط گردد پس  
 نبداده حل کنند و بعد از حل چون بنجه شود ساییده استعمال نمایند و در نیویت در حل طلق و سایر  
 اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب باب حرور ببلط طنج دهند ثبات گردد و کمر نوشا و در حین  
 نوشا در صفات سفید با مثل آن زاج زرد لاری و شتران زکار تصفیه کنند محکم گردد و تدریجاً  
 زین را با شتران ملح القلی با قطرات سرکه ساییده تا پدید گردد و در ظرفه او را بر روی خاکستر گرم که  
 در دیکی باشد یا آهک که در تحت آن دیکه تشش کرده باشند تا از گرمی نمایند باید گذاشت تا طوبت  
 سرکه زنی شود و با استملی حرکت دهند تا چید متفرق می شود پس با شست با شتران شوره بدستور با سر  
 ساییده شوره را به شستن از آن دفع نمایند و این را شقیه گویند و این عمل باعث پاکی و دفع سیاه  
 عید میگردد و پس با نصف آن نوشا در نصف آن ملح القلی حق بلیغ نموده از آنجا که سر شش و لیمو  
 نموده تصفیه کنند و بعد از آن بدستور با انزارد کور ساییده اعاده تصفیه نمایند تا ناسه یا رتانه  
 با سر نمقد گردد و اکثر تصفیه است و تدریجاً است که با ششهای مخصوصه جهت ثبات تدریجاً نمایند و



سه مرتبه جهت نماز با سایر ارکان در اکثر امور قری کافیت اما تحمید عید چنانست که مصدق مرتبه  
 ثالث را تا نصف آن کبریت اصغر و ربع اوزان زرد مقدس مصدق و ثمن او نشد در محرم حق بنیاد نموده  
 باورشش تکلیف پس بدین لحاظ بسیار دیگر تصدیق کنند و در هر تصدیق تجدید یا جزای هر که نمایند یا عید  
 مانند شجرت مسدود گردد و این در امور شمس شرطت و انشس این تصدقات نرم تر باید تا باعث انقباض  
 و سیاهی کبریت نشود اما تدریس تکلیف است که بعد از تصدیق آن در قوع مطین کنند و یکوزن و نیم  
 تیزاب فاروقی که در طری سیمیم مذکور شد بتدریج در قوع ریزند که باعث شکست قوع گردد و هرگاه  
 زینت از آن بکوشش آید و در اوزان ظاهر گردد قطرات بول تا بقدر دوسه مثقال بریزند که از جوشش باز استند  
 پس اینقی بران استوار نموده خاکستر که چنانکه در قاعده تقطیر باغات صادره مذکور شد در تقطیر نمایند و چون تیزاب  
 تمام تقطیر گردد و بعد از تکلیف شده که در این امر جهت سهولت تصدیق است پس یکس با جزای هر چه در تصدیق  
 نمایند و تیزاب مظهر جهت عمل شمس از عطران الحدید نبات سوراخ است و دستور اب است که براده حدید را در آن  
 شستن بآب و یک چندین مرتبه کسبای آن زایل گردد و در قوع مطین کرده هم وزن او تیزاب مذکور را اضافه  
 بتدریج در قوع جوس و در آنرا تقطیر است و بول کنند و بدستور تقطیر تا قی تیزاب نمایند و بعد از آن با شش تدریج براده  
 حدید زعفران خشود اما عقده فرار است که آب صاف و آب لیمویی تند با الما صدف و مغز اسبی کرده بکفر و بعد  
 را در آن انداخته بچوشانند و چهار جزو توبای هندئی نرم سائیده سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دوساعه بچوشند  
 و چون خواهد از جوشیدن بسرو دبابی برادیف کنند و بعد از شش هفت ساعت که چوشیده باشند نشینان  
 در نرخی که بکرب نشینند و بعد از آن در نرخی کرده نشاند در راداب حل نموده چند جوشش داده از آن  
 قهوه ری که او را بپوشانند برادر نرخی در آفتاب یا در خاکستر گرم بگذارند تا هر چه توبایان مخلوط شده  
 باشد بتدریج نفع گردد و اما که آب نوشادر سرخ و کبود گردد و باید بچندین دفعه و این عمل مجرب است  
 دیگر فرامصفی را در بوتی کنند که در شش و لحاف آن سقمونی باشد و سر بوتی را در غایت استقامت  
 شده وصل نموده در انشس گذارند بستر که تمامی بوتی در انشس نهان شود در اندک وقتی مصدق  
 میگردد و مجرب است و اگر بوتی آهنی باشد انشس است خصوصاً هرگاه اندرون او را بکلی بوتی اند  
 عقده دیگر پوست انار تلخ و پیله او را که بیده زعفران الحدید را باب مصدق را بپایند و آنرا  
 بسبب فرامصفی را در بوتی بس یا آهنی کرده از این محلول در آن بریزند و نشاند و وصل نموده انشس  
 طلوع دهند یا بپزند بکفر از آن تا مسدود گردد و از آنجا که عقده فرامصفی مذکور شد و چون فقره با که  
 بکفره آن که گوگرد را مکس نموده ده جزو فرار را عقده نماید و مجرب دانسته اند و چون

سم الفار را با سوسیه یا دوجیدان بر دو جبهه سرخ متقشر سحر بلخ کند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق  
نمایند و از زنده گردد و با عدم اتفاق و قائم انداز گردد و تدبیر کبریت اما بنفیس آن پنج است که بجز  
کبریت را با پشت خیز و روغن کچد با تشن نرم در قفسه مطهرین بچون تا ابتدا کبریت حل شده در روغن  
سرخ و نه مثل کبریت نوشا کارساییده بدعات بروی تشن تقیه بر روغن مذکور کند و سه بار بطریق  
زیرین تصفیه نمایند بطریق دیگر دو دوز نشا در آب یک دوز و تقویت نموده بک تر کرده بسوی بلخ خشک  
کند و در ظرف مناسب ساعت در آتش مثل تشن تون گذارند پس بشویند و با نشا در جریده اعاده  
عمل نمایند تا سجده که بر صفحہ دوز کند و آنچه در روغن دهر یا نمک سبک کند خواص نباشد بطریق دیگر  
شب بانی ساینده در جوف باد بخان ریخته در مکان فلانک حل کنند و با شب محلول کبریت را با ساینده  
سفید و ثابت میکنند و به سوزن نشا در محلول در باد بخان نیز همین اثر دارد و تدبیر زرخ زرخ  
در قی بر اراق را بجز و با بلخ آن نمک شوی نرم ساینده و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرخ  
در قی کرده و در بلخ آن سرکه و نیم وزن آن روغن کچد با پیله تازه که بر روی تشن گذارند تا باشد  
حداکثر زرخ و نمک شوی را اضافه کرده و جوش دهند تا زرخ منقعه و سیاه شود و بچوبی حرکت  
دهند تا زرخ روغن و صابون شده زرخ منقعه بماند و تشن آن نرم باشد تا احتراق در جوهر زرخ  
واقع نشود پس منقعه را که بیده و در ظرفی کرده و در تشن زبل ظرف را پنهان کنند که بتدریج دو دو میکرد  
رفع جری او شود و باید در زری تشن نشویم و معات کنند که مصدق گردد و بعد از رفع جری صلایه نموده  
در سرکه و بلخ القلی بلخ و بهند تا بقیه جری زایل گردد و الگه مثل عیار ساینده یا قدح مطهرین با  
تقریب بحد گلندی مطهرین تصفیه با تشن بسیار کند که در روز استمرار داشته باشد باید که در تابهار او تا  
برف منقعه گردد و اگر در جبهه آن سیاهی باشد باید با غشوان نمک ساینده بر روغن کچد با پیله سرشته  
بر سوزن تشنیه با تشن نرم کند و با بلخ القلی بلخ داده مکرر بشویند تا زرخ نمک نشود و اگر با موم بالسیه  
چند بار تشویه کرده باب القلی بلخ داده بشویند رفع سیاهی او بشود و علامت تصفیه او دو دو نکردن  
در تشن است و تصریح نموده اند که به تنهایی بجز و او بر لب خرد زهره منقعی طرح میشود و از مکرر اسباب  
در تشن نقصان نمی پذیرد حل حیم و خواص فلزات و اعمال آن در تصفیه  
چیزی بهتر از نمک بلخ نیست و بوجه باعث سرعت ذوب است و با ذوبیت باطنی است و حاصل  
مکمل او با خواص سیاه کبریا و منقعه و مکرر و مکرر است و بهترین اقسام کلکس  
و است که براده یا ورق او در تیراب نار و قی اندازند تا حل شود پس تیراب چو اگر کرده باشد که بر طوق

نیز ای که باد باشد یا مثل نمک را می بایند و در بوی با تش زغال سرخ کنند و هر چند تش را دوام  
 بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد پس آب صاف بشوید تا نمک زایل گردد و از خواص  
 اوست که کچن و او را سه جزو از آن بجز سیامیدن ملغمه میشود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلای  
 و با تش نرم گذارند تا زنگ و آتش و منفصل کند جوهر است و ملین غیر متطرق او که متطرق گرداند کشت غلیظ  
 و سایر بوم است که در آب پوره قدید کرده باشند پس غیر متطرق او را که آخته قدری بر آن باشند  
 سرخ اندوز به نیت نرم کند و در حدید نیز نیت موثر است و شمس نیز زوب نرمی شتری سازد و طبع  
 افغنی و زان سفید و خاک را فوسفات نماید و هرگاه بر آن مالند و در آب آن بچوشانند عطارد و از  
 خواص اوست که چون خود کبریتی از زنج شود سوس را با دل رساند و میوه را بعد از خودی طبع خود را  
 بحر تبه سادس را و بدست برقی است که ساییده در کفچه استی یا نه و غن شیر خجسته قدری که چهار انگشت برسد  
 السیتد بریزند و بچوشانند تا زنگ با آنها رسد پس آتش اندک و دهنه را با تمام بسوزانند و مانند خاک  
 سیاهی گردد پس آب نمک گرم بشوید و بعد از آن رقیق و نهی یا سوسیه یا نمک طعام بپایند و در کوزه مطین  
 یک شبانه روز در تون یا در آتش شیبه یا بگذارد پس آب گرم بشوید تا نمک زایل شود و بعد از آن با تش  
 خشک کرده بدست و با مثل او نمک بپایند و یک شبانه روز در آتش گذارند و بشوید و تکرار عمل نمایند تا مانند  
 برف سفید شود و هرگاه در کوزه گری یا در آتش شیبه یا دو که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید  
 میشود و از خواص مجربات است که خردی سی جزو اول را بر اربع رساند و تخم او با مارا لاهری بدست و در آب  
 که عطارد و بعضی تقیه بر روی کنند تا خشک شود پس پخته در ظرف مزج مطین بپایند و روزی مثل آتش  
 نون فتویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او غبالی تیره گردد و علامت کمال اوست زهره کل  
 ترشیدها و مجموع توانق باشد سرکه و سماق منق زهره اندوز و زنج حمره او می کنند بعد از آن یک صفیاح او را تا فیه کار  
 در آن اندازند و چون آئینه و کلس البیض نمک یا سوسیه یا ساییده با سفیدی تخم خمر کرده بر صفت آن طلای  
 کرده بعد از آن که آن بگذارد زنج سودا و حمره تو با لکویه میشود و چون شب یامانی و نمک اندرانی و نوشاده را با تش  
 زنج مثل آن سکه که تدفیر زهره تا چهار بار که آخته در آن زنج تا صفیاح اندک مکرر تا بپایند و در آن زنج  
 سجدی که دیگر سرکه سیاه شود و تقیه اوست و چون با نمک و گان او را که بپایند یا نمک و گان را که بپایند  
 بمالند مفتت اوست و تخم باد بخان باعث سرعت ذوب اوست و شوره را فوسفات است و شوره را فوسفات است  
 چون بعد از آن که از بر آن اضافه نمایند و بدست و آب غالیس و در پستان سر بهیم نامند و آب شوره را فوسفات است  
 تقیه جیب معادن نیت موثر و بعضی است و طرطیر را چون باغ افغنی و شب یامانی ساییده

حل نمایند و زهره مذاب با صفیاح قهقهه او را در آو. ندانند از نذ و درازا له سحران مجرب دانسته اند  
 و چون نخاس مذاب را فطیم فلفل کنند سفید گردد و چون طرطیر را با شوره کنند درخ سرخی مس  
 و اصلاح نقره بیدلیت و آب خرنوب بطی باب مورد و منعی جمیع اعیان و ثابت کنند صاعد است  
 شمس چون از عقاب خردی و از عود و خورش و لجان صفیاح بسیار رقیق آن نموده صفیاح  
 را بر روی هم چیده بخلاف بر بند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار در آو  
 بر آن تکرار عمل نمایند یکی برده از قهقهه و در هر چند تکرار کنند تا بخواه و شصت دفعه در هر مرتبه افزاید فطیم  
 و از شمس مگس نیز همین اثر آید و چون سرب را با نش تند بسوزانند که سرخ شود و آنرا تسقیه باب را  
 و نظرون کنند در صفیاح شمس طلا کرده مکرر تا بماند باعث تکلیس او شود و مجرب تصدیق نموده که کبر و بر  
 شمس را چون بانه خرد و قطره دوسه بار تقطیر نمایند مگس و دو بهترین آنچه او را مرتبه رینی رسیده تسقیه  
 و تشویه براده است با زاج و شوره از هر یک دو خرد و شب و صبح از هر یک خردی که باب مورد و دغلی  
 با السویه سخی و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و دس کلشیا روز در آنش شرط و دخاله گندم  
 با نایه حفظ رنگ او میکند و مکان نمک سفید رنگ است هر صبح چون بر صفیاح رقیق او بر آو  
 رنج انار یا گشیت پاشیده بگذارند یا براده مع القلی یا زرنجین یا زرنج بایند قریب الذوب  
 مانند رصاص گردد و چون مکرر گذارند در حین گذارند به الجوه و بلبله زرد و پوست انار را اضافه نموده در روغن  
 سید انجیر باب قبله الحما اطفا نمایند نهایت زرد که از نرم گردد و بدستور چون بگذارند و شوره بر گذارند  
 آن زنده نامس از آن رفع شود و در نرمی و قیاس شتری شود و گویند مرغ را باطن قهقهه شمس است  
 و صانع او را از شمس قهقهه دانسته اند و چون زعفران او با بهای تند حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع  
 دهد و چون کچر و براده او را با سده خرد مس بگذارند و نه خرد و زحل بان ذوب نمایند و بر و باس نمایند مرغ  
 سحره نمایند و چون زعفران را بر بخار در استخ و شنج و سرخ و روغن تخم مرغ و زیت الشتر  
 و نوشا در سخی و تشویه و تسقیه نمایند شمع گردد و چون زاج و نوشا در را با السویه یا روغن زیتون سرشته  
 در حین ذوب بخورد او دهند سوادش با تمام زایل گردد و چون در سحر که نوشا در حل کنند و ۱۲ مرتبه  
 بخورد مکنش شمع گردد و یکی به نسبت از اول روده گویند چون باب معصورا ناسب آید او را حل میکند نشی  
 که در اقباب مدتی گذارند و چون با محلول و عقده زار نمایند و از طیران باز دارد و ثابت گرداند مشتمی  
 بیض و منقی در نمک نوشا در زرنج و بوره است با السویه در آب حل کرده مذاب او را مکرر در آن ریزند  
 او کسب البیض و نوشا در منقی است و بدستور روغن بازیره منقی است و بدستور طلق مطهر است چون

با حال خاصه بان بگذارد و چون با نوزده بگذارند و او را عبات صلب کند و بدستور هر چه نرم باشد  
صلب کند و در ششای دهمی میض را نه صریح و سواد او نیمی دست فافهم و چون صفیاح او را در یک  
سفال و مانند آن چیده و عبات و کلس البض و کلس استخوان در جانی شش می تحف کند به نهی که نظر  
مملو گردد و در پیش او است حکم نموده یکش با نوزده در آتش بسیار تند بگذارند و بوقت بی سواد او صریح  
و دیر که از نده گردد و پس بر او را بیکر و کبریت مصد ز رینخ ساییده بگذارند و بسیار  
او را با تامل ایل کند و بجز او را با دوزخ شتری مدبرند که بگذارند در میاض و روغن مانند قرمشا به  
نمانند زحل منقبات و صفات مانند شتری است و چون هفت بار گذارند در بول حار و نظیفه کینه صاف  
و مستحکم گردد و چون تکار را با انگیدی تخم مرغ محق کرده جها ساخته زحل را گذارند مکرر بول طرح گفته سفید  
و دیر که از نده گردد و بدستور یکر و کبریت مصد و دوازده خرد زحل را سفید و مستحکم میکند و بدستور عقاب را  
هرگاه مکرر بر آن طرح کنند عبات سفید شده و با سادی آن قرمزیش کند و موجب دانسته اند اما تخیر آن  
خجانت که در خرد خالص منقی او را با تامل او را سخت در بونه نرس و جان نموده بگذارند و سه بار بجهت  
فرشش و طاف و بدستور بوزن و نموده دوزب نمانند چون محمد کور را در و باس بخورد و دوزن آن قمر  
صنوع رابع در طلق محلوب او را با تامل طالع القلی و نشا در بد بربا ت که نده کور شد با عمل در روغن  
تازه کاوی با سویه بقدر شش خیر کرده در بونه بالشش تند بگذارند و بعد از آن که از مقود و کمال برود  
و با صاف شش چون او را با تامل بزمین ذایب که عبارت از جوهر صاعد است بگذارند و بجز او را بر نیچاه خرد  
شتری منقی رود و هرگاه که محلوب او را در کوزه مطین کرده در کوزه گزنی و مانند آن بگذارند  
که مانند سفیداب گردد و پس نیده در حل زبل چهل روز گذارند بعد از آن یکش با نوزده در تنور خجانی بگذارند  
محبوبند که در شبیه شیر و صاف تر از سیاه محلول گردد و باید دهن طرف را با کافور مسدود نموده در تنور یا دهن  
و گویند چون نشا در بزم را با طلق محلوب با سویه سه بار تصفیه نمایند بکشد گردد و سادوس با بول حار  
ساز و عقد اول در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که جمیع اکاسیر میض شمع مخصوصه است  
مانند چه هر زینخ و کبریت میض و طلق محلول و قرار مصد و منفه مکلس و قاعده کلید در امتزاج از آن  
است که بعد از غاب وزن هر یک مجموع را با یک مخصوصه تشویه و تشویه سجده نماید که شمع که در  
پیش شمع اصل و عقد نماید و ماتب حل و عقد هر چند زیاده باشد در مرتبه طرح او می  
مرتبه سابق میزد و و مانا بخند است خرد عید مسد و یکر و قمر مکلس و بجز او را با علم را باید بگذارند  
نات ساعت و ظرف تشویه ساییده و یک ساعت تشویه بالشش بسیار نرم نموده چون از آن

ظاهر شود از سر آتش بزدارند که باعث احتراق آن شود و دو دین کند و بعد از این یکی بر سر دین دیگر  
 دیگر از دین لا یتحرق نذر که بر اضافی نمایند تا مساوی ارکان از دین متقیه شود پس امتحان بر روی  
 آتش صغیر بر سر نمایند هر گاه مانند موم که از صفی سفید سازد و دو دین کند کمال است و نیز بعضی  
 میزان ارکان بالسویه است پس کل برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار ساییده و شتری  
 متقی را که از آن کج و برکت او طرح نمایند و بدون حل عقد برده خرد باید و چون تشویه با فاضل برهم  
 نادر تشویه تمام اجزای آتش و آتش باعث تشویه و تقیه بعضی اجزای دین بعضی گردد و طریقی دیگر که  
 ریح بایسیر بیاورد تا مانند غسل نماید گردد پس شربت خرد و عید را با دو خرد براده و تشویه کرده اضافی  
 نموده و با سر که بسیار باشد بیاورد تا ناپدید گردد و با شش خرد و عهاب صلیب نموده و ظرف آتشی کرده بطرف  
 مسس صغیر پاشیده شد و حل در غایت میانه نموده در آتش زبل که سفید و کا و تمام ظرف را  
 پنهان کنند و باید آتش بر تبه بقعید باشد بلکه بقدر ازواج کافست و معقود بر روی یکی بر نه از هر دین  
 رود و چون بار دیگر متقی نموده بایسیر و سر که تقیه و تشویه کنند و تکرار عینها بنده ثابت گردد و ملاحظه آورد  
 شود و اگر تجدید ثابت و نوزاد در برده براده کلکس و شربت و نیز یکی بر جوی طرم ایضا کیرت بیض چون با  
 وشت در محمول غرض شود و کسیر بیاض خاص متقی و شتری است خردی بر پنج خرد طریقی را و  
 المسافرین شتری مطهر را با عید بالسویه مله نمایند و نیم اوقیه ریح و نیم قیه شوره متقی بلیغ گردد  
 و بیاض بیض بر شیده بند تها تریب دهند و شک کنند و سره متقی را که اوقیه از اسی هر پنج خرد و نوزاد  
 بخرد بنده اضافی نموده با جوی بر نموند و بر راطر نیز عقد و و یکم در قواعد شمس نکلس  
 توپای حجر از یک خردی با شش خرد و نیم با مالاح و سایر میاه حجره تقیه و تشویه کنند تا یکوزن  
 او بر دحل و عقد و بخرد بر سر خرد و مرتقا طرح کنند قاعده دیگر شربت مهدی معلوم را با  
 ایهای که از زعفران خردید و سایر اجزای تقیه کرده باشند بدستور تقیه و تشویه نمایند تا شمع گردد  
 هر یکی بر صد از فاضل طرح کنند قاعده دیگر چو اسود منسول بحفقت مقرض بقدر رطلی و زیاده از دیگر  
 خرد و تیراب فاروقی یا در متقاطر زعفران خردید مذکور بقدر حجره کمتر از آن که او را خردید و مسل کنند باید که  
 تا حجر منسحل گردد پس بوزن حجر نکلس بیض مثل آن نوزاد در مصعد متقی بلیغ نموده در زبل و امثال او حل  
 کرده قطع کنند و نوزاد ری که در این جمیع شود ضبط نمایند و شرف را ساییده با قدر زلفت آن معطر  
 از کربا شش نرم بچشانند و سمن کنند اگر او را با نوزاد را نصفی بقدر از آن و ظرف تشویه است و نظر  
 را تقیه او کنند بهتر است دو ظرف مسدود و مسدود یکشب در آتش بسیار نرم که از نوزاد باز پیر



و باز بر ستور اعاده عمل کنند تا ششون شمع گردد و نگاه کنی بر صد از قمر و صد و پنجاه از مشتری و دو دینیت  
 از رطل مشتری طرح میروند و قاعده عید عیط یا مصلح را در منزه آهنی بر آتش بگذازند و چون خواهد  
 متفرق نبود قطرات ازین قطره که بر این ریزند سحری او را بیست و نه و شصت و نماند تا منقذ و شبیه  
 نخاکسگر شود و از آن منقذ یکی بر صد از قمر با نخاس یا از زیر طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر صفت  
 اول و در هر رطل و عقدی بر صفت سابق رود و هرگاه حل و عقد او به وقت مرتبه رسد تصریح نموده اند که  
 یکی بر غیر قنای طرح میشود عقد سیوم در عمل مردارید و اعمال متفرقه عمل مردارید و در او پیاپی صفت  
 سفید صاف بگذازند شستن کو بیده در شسته کرده اب لیمو یا آب ترنج صاف بقدری که او را بیست و نه و شصت  
 نموده چهارده روز نهایت تابست روز و سر گنیم دار بگذازند تا حل شود و بقیه ام خیر گردد و در قمر مصلح  
 از نگاه و زنج با مصلح را بقدر مردارید اضافه کرده دست کشش حریر در دست کرده در کف دست بر  
 روی حریر در کنند و باید دست خالی بدوزند و با سیل نقره بسیار باریک با سوی خوک که چرب کرده با  
 در حین طلوع آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دانه را بر عدد و پنجه دانه در کپ  
 کرده و دانه های خشک شده را تا تمام روز بدست بالند تا جلای بر دار پس بر عددی را بخیر آرد و مید و کف  
 بخور مرغی دهند و بعد از آنکه وسایع مرغ را بداند آن خسته کرده و نج غایند و در تنویر بیان کرده و حوصله او  
 شکافته دانه بیرون آورند اگر دانه های خیر گرفته را در شکم کاهنی را خنک کرده گذاشته در تنویر بیان کنند  
 و دانه اخراج نمایند غایب است و اگر مردارید محلول با آب سرشیم نیر صفا یا از بید از خشکی آن شفت  
 سوراخ کرده و با سباده جلاد و جلاد و لولو و لولو و چون مردارید زرد شود با ناصاف باشد در آب ترنج  
 بجوشانند و با سباده مرغی بالند و از اسرار است و از خواص مردارید محلول است تخلیص کبریت و عقد  
 فرا و بر کبریت عمل شود و شمع عدسی شده سفید و غیر احمر او را با قدری دم الاخون مثل غبار  
 ساییده با سرشیم نیر سرشته با قابضیه به دانه های عدسی زنده و از کتوماته عمل و دانه های  
 زنگین صدف باد مهر را که قسمی از علزون است باید ساییده و شست چه بگیری زنگار مصفی و چه سرخ  
 ششون و چینه زردی زرنج و بجهت آکوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف منقول نموده و جذای حق  
 باید داد که در صلیب خشک شود پس با سرشیم نیر سرشته و فرغ اند ترغیب دهند و بعد از آن چهار دانه  
 غایت استحکام شده باشد یا چرخ هموار کرده بر روغن زیتون چرب کرده و با پنجه دانه در کپ و در تنویر بیان  
 تا جلای گردد عمل رنگ اخراج مثل یا قوت و اجماری کنند البته تا آب شست و از آن آب شسته  
 قلی زنج سباده زان سفید زان زرد سخا و نواد دوم الاخون پوست پیاپی با سبب با سرشیم نیر

بول اطفال یک روز تمام بسیار بماند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته  
 در زبل تازه گذارند تا حاصل شود و محلول شبیه نمون گردد پس یا قوت سفید و امثال او در قرع سحیح  
 مطین کرده باب مذکور افشته در آتش گذارند و قطع بر سر قرع نصب کنند و چند آن آتش دهند که رنگ  
 گیرد و دستور نوشتن تحقیق بلع القلی برگ درخت عرو با سوبه ساینده با سرکه سرشته بان  
 هر چه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی او زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس در  
 کرده دست جلاد دهند تا نقشش کرده باشند زایل نگردد و رنگ کردن استخوانها علاج دیگر  
 و امثال آنرا در است ترش یا شیر کشیده روز یکبار در آن نرم شود و بجهت رنگ بند در هر چه صند و پنجا مثقال  
 در نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر بنمهند الله تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید که در ظرف مس گذارند و اگر  
 سرخ خواهند استخوان او را روز در شیر کشیده یا بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز در  
 رنگ لاک گذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده روز و ده یوم هر روز تا شست و شکر کنند و اگر زر و مطلب باشد  
 هر روز چهار مثقال زر و چه به اضافه نمایند تا چهل روز بمرکشد و چون استخوان آب و است بیخ فلفله تا شش  
 ساعت بچوشتند نهایت مطیع گردد و از مریجات است عمل و هب فر عویسی که در رنگ  
 فرتی از هب ندارد و سوا می کند در آتش سیاه میشود اگر اصلاح آن تواند نمود کمال اوست براده حدید  
 را با زریخ بسیار بماند و باب بنویسد تاریخ زریخ بقدری شود و انگاه در بوت گذارند چون نزدیک  
 بود رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه نمایند عمل بر سرخ و مشقی و اندا بر سرخ رومی نیز ترگون  
 و رنگین تر از اقسام بر پنجا و شبیه به هب باشد مس صلیب بار رقیق کرده بقدر در همی ریزه کنند  
 و برع او روی توپیا را نرم ساینده با شیر مویر سرشته قوی کرده بر سفال آب ندیده نهاده آتش  
 و زریخش کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس بار دیگر ساینده با نشت زجاج حق انچه زیر می سوزد  
 بان تخفیف نموده با آتش بسیار تند بگذارند عمل مذکور که مطلقا عبارت از است صفیاج رقیق  
 و هب بمقراض ریزه کرده با سه مثل آن زریخ طعمه کنند پس مس و نقره و بر سرخ را ترشندی مالیده چرک  
 او را زایل نمایند و بر روی آتش نرمی کرده طعمه بان بماند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا زریخ سیاه  
 شده و رنگ و هب هر گردد و اگر قبل از تطلیع هب بخور روی توپیا یا پنج چوب سیاه بماند طعمه کنند  
 و بر سطح آشیای مذکور مالیده با آتش زریخ سیاه کنند تا آب تطلیع هب بود پس اگر بعد از آن تطلیع  
 طعمه هب کنند بسیار رنگین شود و چون بکوه نقره قاطو و خالص و راه رسته جزو عید بمانند حل شود  
 هنوز مطلقا منقض کنند عمل زریخشان که محتاج بالات نباشد باید سطح آهن و فولاد و امثال

یا بر صیقلی کرده باین که مذکر میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند کشند و بعد از خشکی او را آتش تابانند تا  
 اجزای او را آن نفوذ کند سپس چلا دهند و از مجرای است و برق طلا رنگارنگ از غفران الحدید یا سوسیه حق نموده باب صنف  
 تقدیری که توان استخوانها در سرشته بکار بریزد عمل نقاشی طلق محلول را با نمک مثل غبار ساینده و بنسب  
 مکرر زدن نمک نمایند و باب صنف عربی حل نموده بآن نقاشی کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون شعاع  
 اضافه نمایند نایب نایب تدبیب بود باز رنگ از مردی یا مصفر بنقی میشود عمل کتات چون نسج و  
 را مهر انچه با صنف عربی استعمال کنند قایم مقام مدها است بدل شجره که در کاتبه نقشها بهتر از شجره  
 استخوان شیر را یکت با نرود و در آب بنجیاند یکس اضافه نموده با شش برم بچوبانند تا در دصان آن جدا  
 شود و آب استخوان سحر و در خشکی بهر ساندیس صاف و لطیف او با صنف جمع نموده استعمال کنند و بگوید  
 اگر آهنگ که چون آهنگ بر باشد و آهنگ بر باید آهنگی در زدن کجده اطفای نمایند و بار دیگر قهقه اطفای آن با سینه  
 حفظ آلات آهنی که هرگز رنگ نگیرد و قلعی ارجب کرده باید گذاشت تا رنگ بهر ساندیزان را  
 و جوی رنگ گرفته بالات حدیدی که مانند دیگر رنگ نمیکرد و در خطوط موزده فاطمیه المنقب را

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم ثانی از دستورات از جامع تجنیه الموشین که او شتمل است

تشیخصات و دستورات در بیان اعمالی که متعلقست یا اودیه مکرر مذکر  
 از مرکبات چون هر علت و مرضی باید دای نمود و او میتوان کرد و باین موافق هر یک باید ترکیب از  
 مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزاء مقصود حاصل شود بهتر است از کثیر الاجزاء و سبب کثرت اجزاء  
 میباشد مثل احوال خبری که پدر قد دوائی مقصود باشد یا مصلح گردد و یا ممانعت شود یا تقویت و نفوذ  
 منظور باشد و امثال او از این محتاج الیه از رفیع کرامت طعم و صفات قوت و کیفیت احتمالات است  
 و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده باشد از کبار اودیه باشد خرد کنند مثل قرص آهنی از آن  
 هر چه مضید او باشد اصل ننمایند مثل ملا در که مقصود هر آهنی و اکثر اودیه بر تریاقیت و هر چه از او  
 غبار دیگر باشد در قدرت مسکون کنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوای اجزاء سبیل یا  
 و باید طبیعت عمل و طبیعت اعضا را معلوم و طبیعت اودیه و خصوصیت هر عضو و خلطی و صفات  
 و عاداتی و سستی منظور باشد و چون بعضی از اودیه شدید القوه اند مثل فلفل و زعفران

القوة اند و بعضی ضد فعل دواى مستعید بالقوة اند و بعضی کثیر المنفعة و بامتنع خاصه مانند غار یقول و بعضی  
قلیل المنفعة که زیاده از کم است مانند بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک المنفع اند  
یا اگر بعضی در منافع منفرد و بعضی مضاعف قوه ادویه نامند پس در ترکیب شرط است که از  
کثیر المنفع و از شریف و از ضعیف القوه قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفع کمتر و از آن  
و از منافع منفرد و از هر چه شریف الفعل و قلیل المنفع باشد بقدر مقتضی داخل کنند و از آنچه قوه دواى  
ناقصه را ضعیف کند بقدر ضرورت و از دواى قوی کثیر المنفع و از ضعیف قلیل المنفع قدر متوسط بکشند  
و بهر صورتی که عسل قلیل و کثیر مقدار دارد به مختلف میشود چه هرگاه عضو بید باشد از دواى کثیر المنفع  
شریف ضعیف القوه قدر زیاده باید کرد هرگاه عضو قریب باشد مثل معده دمری بقدر اعتدال  
کند و اکثریت منافع قوی القوه باشد از مقدار مستدل نیز کمتر باید کرد اما طریق دانشمندان  
آنست که اجزای بارده در طبه و یا بسهم هر یک از مفردات آن ترکیب را از قوا قدر شربت آن حساب  
و اقل از اکثر دفعه نموده باقی را بر سبی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج  
قسمت را خارج مرکب دانند مثل فرامی که از زنجبیل که در دویم گرم و خشک است و کندر که در سوم گرم و خشک  
است و بنفشه که در دویم سرد و تر است هرگاه از زنجبیل و شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت  
اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یا بده مثل حاره و طبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت

حاره	بارده	یاب	طبه	زنجبیل
۱۱ جزو	۴ جزو	۱۱ جزو	۴ جزو	۴ جزو
کندر	بنفشه	اجزاء حاره	یاب	
کثیر شربت	کثیر شربت	۱ جزو	۱ جزو	۱ جزو
حاره	یاب	حاره	یاب	بارده
۱۱ جزو	۴ جزو	۱ جزو	۱ جزو	۲
طبه	بارده	طبه	بارده	طبه
۱ جزو	۱ جزو	۱ جزو	۱ جزو	۳

پس چون اقل که اجزاء و طبه است از اکثر که حاره یا بده است کم شود پنج جزو از حاره و پنج جزو  
یا بده و چون پنج جزو را بر سبی عدد ادویه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج  
آن شربت است پس فرامی که در او ایل درجه دویم گرم و خشک خواهد بود و علی بن الفیاسس

اما طریقی در تشریح مرکبات است که بعد از تحقیق وزن عدد شرابات مفردات آن  
 جزوی از مرکب اخذ نمایند که نسبت او مجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد شرابات  
 مثلا وزن مجموع اوستی درم باشد و عدد شرابات مفردات ده چون واحد را نسبت بدو که  
 عدد شرابات نسبت غشراست پس از سی که وزن مرکب است غشراخذ نمایم که اوستی هم است  
 و اگر فرضا عدد شرابات سی باشد و وزن مرکب ده شربت او مرکب ثلث م خواهد بود زیرا که نسبت  
 ثلث بدو چون نسبت واحد است بعد شرابات که سی باشد و مرکبات یعنی است بر نسبت و چهار  
 باب اول در ذکر معاین کبار و صفات و ترابفات و ایارجات و مفوعات و جوارشات  
 باب دوم در جواب باب سوم در اثر اص باب چهارم در صفیات  
 باب پنجم در اثبات باب ششم در مرکبات و بعضی در خلویات باب هفتم  
 در ثبوتات باب هشتم در بطورفات و نفوعات و آثار الاصول و مقنیات و سکنات سیت  
 باب نهم در سننات و مضاعفه و مغزیه باب دهم در احوال و شیانات و ادویه عین  
 باب یازدهم در ادیان و آنچه بدان متعلق است باب دوازدهم در ذکر اموات و  
 زروات و ما یصلق بهما باب سیزدهم در فمادات و کادات و نظولات و قطورات باب  
 چهاردهم در سوطات و ثبوتات و عکسبات و ثمرات و خلج باب پانزدهم در  
 خفیات و قائل سبیل و زرجات و حولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه  
 با متعلق است باب هفدهم در غشولات و مقنیات کشره و محرات و سننات بدن و غیره  
 باب هجدهم در ادویه کلفت و بیهوش و برص و شمش و پریش و خیلان و قطع آثار جلد باب  
 نوزدهم در مضیقات و زنج و مطیبات او و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و سوحات  
 قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که اسرار اطباء حکمای قدیم  
 است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه منوی حکمای هند که علت ایشان ریان  
 و آنچه بدان مناسبت است باب بیست و دویم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه  
 و از بیضه نقل شده باب بیست و سیوم در قطع آثار رنگهای لباس و زنج جربی  
 آن و آنچه بدان متعلق است باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که نیز در  
 باب اول از قسم ثانی و ستورات در معاین و آن مشتمل است

[illegible]



باشد علیحدہ پہنچانید که غبار و بیرون نرود و از بر و زین بسیار بار یک مثل خیار بیرون کشند و بعد  
 از آن هر یک را بوزن در آورند و هر چه صمغ در یوب و عصا را قست نیکوب کرده سه شیار نرود و در شراب  
 جمهوری یا شلت یا عسل نجیانند تا خوب حل شود و هر چه بایع است مثل عسل و شراب و روغن بلبل  
 باید در وقت ساختن همه با بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلو کنند و هر چه از اعضا رات تازه باشد  
 و محتاج نجیانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید برنگ از ادویه تازه از مکان مخصوص باد  
 باشد و دوزن دو پیسل تقویم آورده که گفته گرفته باد و وزن ادویه مثلث با شراب جمهوری یا مطبوخ  
 غسق ریخا اضافند و مخلو کنند و اول ادویه یا سه را در مقابل آفتاب در عسل ریزند و در آن محل  
 را در کف میخون سازی را بر روغن بلبلان بر کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم بگذرانند تا دو بست  
 بر نمرده بگذرانند و روی در آب چنان که پیش از آن چهل روز و بعضی گویند که بعد از چهار باید بر نمرده  
 تا ده ماه پس و طرفه طلا یا قهوه یا چینی یا قلمی کشند بقدری که محل نفس بخار باشد و بعد از هر یک ماه  
 سابر دارند و دیگر روز بگذرانند تا روح او شود و روز دیگر با مستحکم کنند اما امتحان اینجاست که شخصی  
 و دومی سهل محمود داده در چنین محل آن از تریاق بقدر باطلانی بپزند اگر در حال نیمه سهل نماید خوبست  
 و بدستور حیوان یا بسبب المزاج را از تریاق بپزند و بعد از آن انفی را بگذرانند و هر روز او را از کشته و بدستور  
 قردوسی یا حیوان و دیگر ادویه ای قتال داده بعد از آن تریاق بپزند آن چنان شود و بدستور از ادویه خونی  
 بنمونه نماید و بدستور و درین بار کنند از آنکه اها طریق استعمال و قدر ترشش تا سی سال او را در طایفه  
 سموم از یک بند تا یکمقال باید داد و دوازده سال تا سبقت سالد را از یکمقال تا سه مقال استعمال نمود  
 بحسب قوه و ضعف سموم و ادویه ای که از سی گشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر گفته بقدر  
 شربت جائز است چته خدام و برص و اختلاط عقل و قلوب و قهوه و تشنج و اختلاط و برص و درین هم بعد از  
 نقیبه اما الاصول بقدر بنده تا نیم مقال در آب چهل روز بر زبان سوط نمایند و طلا کنند و چته اختلاط  
 رحم و انحراف بخون مرده یک باقی یا مطبوخ سداب و کپور شمع و امثال آن و جلاب و چته گزیدگی انفی  
 از یکمقال تا دو مقال با شراب یا مطبوخ و چته دوازده سی مثل افیون و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران و زعفران  
 بایک اوقیه سرکه و چته گزیدن سگ دیوانه و امثال او یکمقال و زیاد از آن با چاکستر سوط طلا  
 نه ری و چته عقرب نیم دریم با شراب و بنید زریب و چته زعفران نیم مقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه که  
 سوزند و روئیند و یک تر سبب با عسل و چته نفع صمغ و امثال او و وایک باب نیزه و چته  
 بکلی بقدر بنده با شراب و بنید زریب و چته زعفران نیم مقال با سرکه که

شانه با قدری مقل ازرق و جهت قویج باطن را زیاده و کفرش دروغن خرد و اصل سوسن و عناب  
و سیب آن قدر رنبد و جهت استقامت و امراض جگر یا دودیه مخصوصه ان بقدر یکد انگ تا دو انگ  
و از کهنه تا کثمتقال و جهت نفث الدم تا چهار انگ باروغن گاد و اب و جهت قرصه امعاء اسهال نیم مثقال باب  
سماق و آب به و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار انگ باطن کفرش در او رام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال  
با سنجید غصصی و جهت نیلوی رخسار بقدر یک باقی باطنی و جهت کرم سده تا نیم مثقال باصل و  
جهت بر یک از امراض بارده عموما با دودیه مخصوصه ~~سوسن~~ آن استقال نمایند مشرو و در لیل و سب  
اندر ده شمس گوید که مولف او افیمونست با دشتاه رومی که مسی بهمین اسم بوده ترکیب نموده از تریاق  
و کبریا بر مقدم است و در رفع سموم ناب ناب تریاق فاروق است و در رفع عمل بعضی بهتر از تریاق  
و استمه اند و در بیخ خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل  
باشد و تحریک باه اتوی از دست و بارت اوست و قوه او تا دوازده سال باقیمت و طریقی ساختن و  
قدر شربت مثل تریاق اکبر است **حقیقت** آن که موافق مهندسه است و قشر بهتر از سایر نتهایمیداند و  
تار غریب از دشتاه نموده مرصاف زعفران غار یقون زنجبیل و ارچینی ملک البطم کثیر از هر یک ده مثقال کسبل  
الطیب کند خردل سفید و دلبسان اسطوخودوس و سلسله غریبه شیرین سیالیوس کامفیطوس قند ریاض  
و از قنفل عصاره بخته التیس غریبه و افیسر سانس و سیساید از هر یک هشت مثقال سیخو فضل سیاه و سفید  
الکدر بنجان جوده قوم بری و دو تو اکیل الکک بنطمانا و روغن بلبان حب بلبان قرص فریون مقل ازرق  
از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق نارون مصطکی صمغ عربی فطر اسالیون قرمانا  
اینون را زیاده کسر و تفت مشکطر امیثع از هر یک پنج مثقال اما با نان شفته و پیون نارون از هر یک  
ده مثقال و نیم اینون و روغن کبکینج اسارون از هر یک ده مثقال و روغن رادر سر که با دشتاه یا  
زیتون خیسایند و با سه وزن دودیه غسل بشیند و قدر شست افه بر باشد که صمغ را بپوشانند و بدل  
از قنفل را می رو بمان و وزن او یا سکه صید کنند و قشر قرص افی بهتر میرواند و پیستور پیرو یا ششتر  
س از شمشاء استقامت نمایند چون بلبسان و عود و روغن ان غرق و دند بدل حب پیون زنجبیل الفار و بدل  
خطا یا با وزن زرا و نه طول و بدل شفقور سکه صیدا و بدل روغن بلبان روغن ترب که ده بنایت موثر  
انست و دیگر که سمرل حکیم فاضل مسعود و عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصنایع احتیاج  
نکند و در مرصاف کثیر از زعفران زنجبیل و ارچینی از هر یک ده م سنبلی الطیب کند خردل امیثع از هر  
یک ده مثقال البطم قنفل و سلسله سیالیوس و از قنفل بنده عصاره فطر سیاه اس که بنیت

القیاس است میو یا به جادو تیر سافج هندی از هر یک شش درم سنجی نخل سیاه و سفید اهلل الک  
 حیده قوم بری دو قو تخم جزیری روغن لبان زنیون محل ازرق کنیز هر یک شش م اشق نار دین  
 تخم کزنس حبلی مصطکی فطر اسالیون اینون رازیا رنگ سرخ خطیانا مشکله اشق از هر یک پنج م صفت  
 تریاق الا فاعلی که رنج سمیت هوام میکنند اطبا سابق اجماع نموده اند هر گاه که درو باد و بعضی  
 اوقات بعد از نیم مثقال با کلاب و پاشرب و قایم مقام او بتا و نهانند بیشک و شبیه رنج از نیمه با و تب  
 میکنند و نباته مجرب دانسته اند از جالیوس نقل است که در سال و باقی هر یک که استعمال نمود سالم ماند خبر زرد  
 و در جود مرصاف زعفران از هر یک یک بخور تریاق از ریحونه اول ترکیبی است از تریاقات و سیوم گرم  
 و در دویم خشک مجمل ریاح فلیطه و مصطکی ان جگر و سپرز و دفع سده و در مضطبات و آنچه از جبهه برودت و تخم  
 شده با و تریاق سم بار و مقرب و صورت و دود و صفت شیر خرد و قدر شترش تا یک مثقال و قوتش تا دو سال  
 باقی است و در شش نصف در شش مشرو و دیوس ص خطیانا حب الفار مرصاف زرد و نخل سیاه و سیوم  
 سه وزن آن تریاق معروف است صفت الهوم منقول از تذکره متدل بیل جبار و قوتش تا بت  
 سال بایست و شترش تا یک مثقال تا مثقال منعی دماغ و پادیز هر سوم و مقوی باد و جبهه خنجر و صرع و ما فیها  
 با آب مرزنجوش استعمال نمایند و چوبه غایج و لقره و امراض باره و دماغی و عسر و دل و سنگ مثانه باب  
 کفرس و باب ترب و جبهه استقاده و شش النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و صفت سده که از حرارت  
 باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با کلاب و جبهه استقاده و سپرز و یرقان و قویج باب اینیون  
 و جبهه بر اسیم و امراض مقیده با آب غایب و جبهه مفاصل و نفرس با آب بیخ کبر و از یانه و جبهه سموم و جبهه  
 با شیر تازه و در شیده و جبهه برص و پستی با مار اسل بخوشند و طلای او در امراض مذکوره و جبهه تافع است  
 ص پوست ترنج و تخم آن و برگ او از هر یک سه مثقال حب الفار خطیانا سنبلی الطیب مرصاف  
 از هر یک هفت مثقال زرب در رنج اطریال صحن سسج و سفید اینیون از هر یک سه مثقال زرد از هر یک  
 از هر یک دو مثقال عود هندی هفت مثقال پادیز هر صد فی سسیره دالک مر و اید چهار مثقال  
 در بست و شش مثقال کلاب ساینه و پادیز هر دو در و حل کنند و جبهه روز بکند از رو و در و اید از رو  
 آب ترنج در و زرد و سسور او را محکم کرده و در حمام بکند از رو تا حل شود و بعد از حل شدن با  
 مخلوط سازند و وزن او دو به حل هوام او رده را با شش نرمی بکند از رو و محلول را کم کم  
 نهند و بعد از آن او را به راحنه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و شش او باید بقدر  
 نمایند اگر دانه هر صفتی هم نرسد از هر جبهه از ابدل او سسیره نیز از کثر تریاق او با رو و صا



و لقوه بابت به این معنی است و آنچه موافق نسخه کامل و قد است بجز نوشته با خانه مرصان  
 صبر بقطر غار یقون ایض زعفران دارچینی پنج مصطلکی درین البان مکدم ۳۰ زبیرون  
 دار فلفل فلفل ایض و اسود فلفل انا قلع اذخر مکدم ۲۰ قسطط المر کما در یوس و شیمون عم اسود  
 سیخه عود البان حب البان مکدم ۲۰ دقت قنونا ۴۰ سنبل الطیب ۳۰ دیم موبو جاپا  
 یکدم با عمل بشیند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار این جبل مرجای موداق شده  
 ایارح فیهرا بلندیانی فیهرا منی تخت و از تالیفات قیاط و نافع است در امراض سرد و دوائی  
 الحرازة و باغی است و نفعی مده و مواد بلعی و ماده حبیب بهله و گویند مفر کرده و مصلحتش غنای و قدر شرب  
 تا و انتقال و در شش ماه و سال باقیست ص کسری مصطلکی سنبل الطیب عود البان حب البان سیخه  
 دارچینی اسارون از هر یک زدی صبر زرد و دودان مجوع کوفه و خنجه اگر به تنهای استعمال نمایند با عمل بشیند  
 ششینه و اگر ماده حبیب کند به دن عمل استعمال نمایند ایارح جالینوس منافع او مثل منافع  
 ایارح لغازی است و جهت تولیع و استرخا و سلس البول انفع از دست و در بقای قوه و قدر شرب و طریق  
 استعمال بدستور ایارح لغازی است ص موافق کامل ششم خنفل غار یقون بیاض غنفل مشوی  
 اشق سقونیا خرق اسود میون غار یقون زبیرون از هر یک شانزده مثقال بسفایج اقیقون مقل از رن  
 کما در رساله فی سیون از هر یک نه مثقال مرصاف سکنج زراوند طویل فلفل اسود و ایض و از  
 جاد شیر خند بیدستر فطر اسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال ر افقا  
 نموده اند با سه وزن عمل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند ایارح ارکا غانسن  
 و فرود کم جهت امراض طوبی و دشواری نفس و در دوار و مره سودا و سحر و نه که از رطوبه باشد و در دگر  
 و شنج و فواق و وجع معده و زرداب و قروح ریه و کله و گزیدن سگ و دیوانه تا از آب نترسد  
 باید با سرطان محرق و او در گاه از آب ترسد مخلوط سازند شترتی از و عصاره قنار و الکهار و عصاره  
 خنفل و وزن چهار مثقال و آب قیوم بوشند و جهت درد شکم و رحم باب سداب که مخلوط سازند با  
 قیراط خند بیدستر و جهت درد کمره باب کرس در سایر عسل با طبع اقیقون و مونیر و نه بیرون که در  
 شربت و مدقه مزاج بدستور ایارح سابق است ص ششم خنفل بست و در دوزم فراسیون اسود  
 خرق اسود کما در رساله قنونا فلفل ایض و از فلفل از هر یک دو اوقیه و در مختار این جبل جاپا  
 است بصل الفاد مشوی زبیرون صبر زعفران حبیطا فطر اسالیون اشق جاد شیر از هر یک  
 دارچینی سکنج مرصاف سنبل اذخر و پنج زراوند و مزج و در هم با عمل بشیند و بقدر

حاجت استخوانها را با ایارج و فوس موافق نشوید که مل الصناعته بکشد و جهت دفع  
 شود و اولیقم و در القلوب امراض بارده و دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج و اغاز یا مذکور است  
 با بلع نفطی استعمال نمایند و صمغ و در شراب یا مثلث تجلیانند و قدر شربت دمه مزاج بدستور  
 است **صل** تخم خطل بست درم صبر خجسته خولجان ده م که در پوست بست درم سکنج جاد شیر بست م  
 زراوند حرج فطر اسالیون فلفل ابيض و اسود و مکینج ل سبیل سلیخه دار غفران زنجبیل مر  
 صاف جده مکدوم و در بعضی نسخه که فیلوس فراسیون غار یقون از هر یک ده ل یا ده نموده  
 اند بقدر حاجت با عسل برشته استعمال نمایند **ایا رج ابقراط و ایا رج فقر اطلس**  
 جهت رطوبته بده و در دسر که از بخار فاسد متولد شده باشد جهت دفع و خوف و سایر علل سوداوی و  
 نافع و قدر شربت دمه مزاج بدستور ایارج سابق است **صل** خطیا ناسنیل زراوند حرج سلیخه  
 دار چینی از هر یک نیم فطر اسالیون که در پوست اسطوخودوس فلفل کوبیده از هر یک یک م چهارم حبه  
 زعفران از هر یک یک م نیم و صبر جده م نیم تخم خطل ششدرم با عسل بقدر حاجت برشته **ایا رج**  
**اندروماخس مصطکی** است جهت امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صده  
 و ضرب و شکستگی اعضا و در دهل و معده و قفط الدم و در تبکیه نافع است قدر شربت از یک م تا چهارم  
 در او رام حله با سکنجین بنوشند و ضماد کنند و جهت درم چشم باب غناب القلوب و جهت درم مقده بار و غل کسیر  
 و جهت درم سرگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و دمه مزاج بدستور  
**ایا رجات سابق است** **صل** دار چینی سلیخه سیاه قصبه لذریره عبد اللسان قحاح از هر قشور  
 الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده و در یک سفالین کرده باب باران شش زردق که هر زردق سه سد مثقال  
 است بجز شانه تا نصف رسد صاف نموده نگاه دارند و صبر قوطری یک قطر را با آب باران در افاضاییده  
 بنشیند و خندان با قناب بمانند که شک شود بعد از آن باب اودی به سابقه بدستور در اقباب صبر ابانید تا  
 مجموع آنها جذب کند و در ساییدن شک شود پس بار دیگر او را باز غفران و م و دیگر از هر یک سه اوقیه و در  
 بعضی نسخه کبریت ساید و در ظرف نیشه نگاه دارند و قدر شربت یکدرم است فسخه و دیگر ایا رج اندروما  
 که این اهل در مختار ذکر کرده است تخم خطل پنج م بصل الفار متوی غار یقون ستمو یا خرق اسود و اشق استوخودوس  
 چهارم و نیم و در بعضی نسخه دو درم نیم که در پوست انیسون منقل صبر قوطری سه م حاشا بنیر غار یقون سابق  
 زراوند حرج جده مکینج فلفل اسود زعفران دار چینی و در فلفل سفایج جاد شیر بست م نیم فطر اسالیون زراوند  
 از هر یک چهارم با عسل برشته و قدر شربت از نیم مثقال تا چهار **صل** سیوم در حواریات



جوارش مهربان از گوشش فارسی یعنی گوارنده از اجزای حکمای نفس است و او را رشت از  
 تریکی که مقوی معده و محلل ریح و مصلح اغذیه باشد و بعد از رشتن او دیده باشد و امثال آن در صحنه  
 پهن کرده پاره پاره کند و مدتی جهت مزاج او منظر رشت و متاخرین بعضی آنرا رشتند و در تحت جوارشات ذکر  
 کرده اند و ظاهر اسواق قانون نباشد جوارش **الحلوك** دوار است و در کوزه شود  
 جوارش **لولو** مقوی اعصاب ریه معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط فایده  
 بسیار است لولا عاقره از هر یک یکم زنجیل مصلکی از هر یک چهارم زرباد و روغن تخم کرفس شیطان  
 قاقه جز بواسطه قرفه از هر یک دو درم بهمن سرخ و سفید فلفل دار فلفل از هر یک سه درم و در این پنج م  
 شکر سیاهانی مثل همه او و یک یک لقمه و در حفظ اسقاط جنین مداومت نر است جوارش  
 عمو و جهت تقویت معده و تخفیف رطوبات و تققان و ضعف جگر و باضه نافع است صحن عود دهنده سیل  
 الطیب سیل رومی مصلکی ز فلفل و این سیل جز بواسطه از هر یک دو جز و پیلید کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرباد  
 پوست ترنج بادرنجوبه از هر یک در غفران سیاه زنجیل از هر یک نیم جز و مشک با زای هر سی مثقال از او  
 نیم مثقال بایکوزن و نیم او و یک شکر بقوام آورده بشنند شربت تا دول جوارش زرباد  
 صنعت علیهم تخم بلبل شقاق قلی قودری یا فستق قوربان العصاره از هر یک نیم مثقال زنجیل تخم  
 ششم تخم کدو تخم شنبلیله تخم ترترک کرکات تخم جرجر تخم میاز تخم کدو تخم جوار الطیب از هر یک نیم  
 فلفل بوزیران از هر یک شل تخم انجیر دول یا فایده بشنند و مقدار شربت از یک ل تا دول و این زرباد  
 نزدیکست جوارش فستق قوربان اگر فستق قوربان نیم رسد بدل آن دو وزن آن خصیة الشلب با قدری  
 خردل کند فایده نافع است جهت تقویت معده و باه و اعصاب ریه و کرمه و آلات بول جوارش  
 قلع حبه تقویت معده و اجشاء و دماغ و باضه مفید است صحن یک رطل سیب سیرین را از پوست  
 و تخم پاک کرده با شرب سحابی چوشانند تا ماهر شود و از پر و زین بیرون کنند تا نیم رطل شکر سفید و زنجیل  
 غسل بقوام آورند و فلفل دار فلفل از هر یک دول زنجیل چهار ل زعفران پنج ل عود بنوری  
 پنج ل کوفه و بجهت بشنند جوارش **بلادر می** جهت ریح بواسطه تقویت باه و دفع طعنه  
 نافع است و موافق میر و دین است زنجیل ده استار دار فلفل سه استار شیطان هندی دو استار  
 شقاق پنج استار فایده چهار صد چاه ل زنگار گان سفید کرده کچهر یک ده ل و ده عدد دبلاد  
 در سه اوقیه روغن کچهر ضایعه دست مالیده صاف نموده او و پیرابان جرجر کنند و یکوزن و فایده  
 بقوام آورده بشنند جوارش **سکه** جهت تخمین معده و تقویت باضه و دفع بلغم و رطوبات نافع است

نافع است **ص** کبابه قاقه صغیر و کبار قنفل دارچینی زنجبیل دار قنفل زعفران از هر یک یک ل غود قنفل  
 هر یک نیم مثقال نچاه مثقال شکر سفید را بقوام آورده بپزند جوارش **کافور** هبه صندل  
 و هاضمه و بلغم غلیظ و صفقان نافع است زنجبیل قنفل دار قنفل دارچینی زرد ساق و هندی سنبل الطیب  
 جوز بو اسندل زرد و عود البسان سل سباسب قنفل نارنگی طایفه سعد طباشیر و عود هندی از هر یک  
 سه ل و نیم کافور مشک از هر یک یک ل و نیم نو و مثقال قدر بقوام آورده بپزند جوارش  
**خوفی** هبه صندل صندل و هاضمه و بلغم غلیظ هبه اسهال خرم و تقویت معده و هجر و سرفه و عطاس  
 سده نافع و موافق افرد اطفال و زلق الامعاء بغایت مفید است از تراکیب سده ذکر است و آنه  
 آنگو که از سر که استخراج کرده باشند و بوداده مثل سرمه صلایه کرده می بخ متقال تخم مورد  
 ل خرب نعلی کلنار جوز بواجر مانج از هر یک ده ل کند زانخواه سده مصطکی سنبل الطیب از هر یک  
 پنج ل با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن اودی بپزند غریقی تا سه ل جوارش **مفرح**  
 تا لیف کنده چتر خرم و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق نبات  
 موثر است لکسر خشتش ل سببخ ل قنفل مصطکی سنبل الطیب اسار و ن از هر یک سه ل قنفل  
 زرب از هر یک دو ل سباسب جوز بوا قاقه کبار و صغیر از هر یک یک ل بود اودی و آنه متشراده  
 رطل آب بچوشانند تا به ثلث رسد و از پره یزن بیرون کرده یا بکرطل شکر سفید بقوام آورده بپزند  
 و این نسخه بپزند و بنوشند اگر دوزن آنکه **جوارش** **مفرح** بدستور جوارش قنفل  
 است و در تقویت معده اطمینان از آن و طریقی ساختن در جوارش قنفل مذکور است بجای سیت شیرین  
 باید کرد **مصل** چهار هم در معاجین کبار و صغیر و بامیه و سهله هر چه متصفین تعدیل و تلطیف و تقطیع  
 و تفتیح و تسهیل و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد اندامها معاجین نامند و هر چه از آنجمله مشتعل بر اودی و کثیر  
 ترکیب و ذوات خاصیت باشد و مدت مرید از خرم و نفعند از کبار نامند و عکس از صغیر و آنچه متصفین  
 قوران حرارت غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سردی اندامها مفرح نامند و شرط ترکیب معاجین  
 بنوعی است که تریاق مذکور شد و باید عسل برشته و در قنفل زستان عسل سه وزن اودی و در تریاق  
 دو وزن فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز ندانسته اند و بعضی بوزن اودی و بعضی تریاق قابل  
 شده اند اکثر و همه فصول سه وزن قانعند خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه عسل نافع و بعضی در صواب  
 این مزاج و نفوذ قوت اودی و در اعصاب و قبول طبیعت و حافظ قوت است و سبب این کیفیت عسل را در  
 این ترکیب اعتبار نموده اند ظاهر نیست و نیز حقیر اهل در غرض مرکب اعتبار داشته معجون است

جهت اراضی یعنی دسواد و از برای صدام و صفت کرده و خون و صفت بدن و سیمان و دسواد و مسل و  
 سرفه قدیم و دوق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و برقان و سپرز و دامیل و جگر و قوه باه مفید  
 خطا و ماقود و ناما و شک تخم پنج انگشت حب الی انرا و اند طول انیسون جدید است حب سیمان اسار و ن سلخه  
 از هر یک یک و دو و انگ انگ انگ انگ در پنج زربا و تخم کرفس از هر یک یک ل چهار و انگ انگ و غفر  
 و ارجینی یک مقبول هر سقوطی تربید سفید و جوز بو اقر فضل ریونند فاقه اشنة ساسه سنبیل الطیب کل  
 مسد حب طیب سیاه پست بلید یعنی از هر یک چهار ل و یک انگ تخم حیر تخم میا تخم کندا از هر یک یک ل و دو انگ زربا و غفر  
 یا غفر شوی انفلو از هر یک و ل نرم صلیب کرده بود و غن با و ام حرب نموده با سه وزن مثل نشیند و در ششماه گذار  
 و بعد از آن استعمال نمایند و ترابی از دو و منقال تا چهار منقال همچون الارسطون جهت سل و در تخم  
 و تپهای مختلفه و رب و رب و قویج و در درج مفید است ص فرین انیسون سلخه زعفران حماما فاقیا  
 مرسطه المر سنبیل صنیع عربی تخم جنه قوی تخم انجیره حب الخوض المقشر مثل ازرق بان سماق بیدانه کبریت  
 و صفر میو یاب فلفل ابی از هر یک شش ل و کلسه رب عا و زو ما تخم طینا تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار  
 ل تربالنج خیار تخم انجیره تخم شقوق و ل تخم با و ر و ن یک ل قرطم زنجیل از هر یک و ل بعضی طبایف سیاه را  
 در دو و منقال و چهار انگ می کشند صغیر از شراب ریجانی یا بهور یا شلت یا بنید زید و عمل جیایند و با شرا  
 و غیره مذکرات خیر نموی نمایند و سه روز بگذارند و در غن بسان یک کف در و مخلوط نموده حرکت دهند  
 تا خوب فروغ شود و بعد از دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف نشیند گذار ششماه بعد از ششماه استعمال نمایند  
 همچون کاکج چه در کرده و مثانه و بول الدم مفید تخم کرفس از یانج از هر یک شش تخم خیار مقشر و دو  
 شکران تخم حاص بک انیسون متغیر مقشر مقوسم زعفران بنقد شوی مقشر و ام تخم مقشر مقوسم و نیم حب کاکج و طبایف  
 بت و جید و بانشت توام و از شش و شش یکم همچون الارسطون جهت سل و در تخم و صفت  
 بز و دت مسد خط المر حاص سنبیل الطیب سلخه مصطکی دوازده م زرا و ن طویل فلفل سیاه تخم شنبه تخم  
 انجیره تخم کرفس انیسون یا شخا کون کرمانی و قو نظریا لیون کاشتم اسار و ن استین انجیدان سیاه و ن  
 بری فلفل چهارم با سه وزن و ده لیک ششیند همچون قباد الملک جهت وجه مفصل و قفس و ن  
 انها و جهت منع حواش شدن در و مفصل و قفس و جهت سپرز و باد ای غلیظه و تپهای کته و در و قویج  
 سه و ده و کد اخن سنگ کرده و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح امعا و نادیکی خشم و در و کد و  
 بنوشند تا غ است چه غلط بدن و مانع است از حواش شدن بسیار از اراضی ضل تخم سیاه و ن  
 فراسیون انیسون بقو قدر برین کی فیلطوس جاثیر خیلایا ای سطر و دس و س قودا مایه

میدرسد از هر یک یک قسط از عرقان فلفل ابض و خرمن صاف سنبل الطیب فریون متور اصل  
 اللسان اشق فوینج جلی تخم رازیانج تخم خربری گسنج نار دین اعلی طیبی سنبل روست حبالبان  
 از هر یک یک ل و اجینی مشت ل سینه شازده ل عصاره غات کاسم بر خند قوی صمغ الوز از هر یک چهار مثقال افیون  
 پیر الیخ از هر یک شش ل ادویه را کوفه خخته و آنچه چنانند میت در شراب ریجانی یا جهمور یا نیند زبیب  
 و عمل چنانند با سه وزن ادویه عمل کف گرفته بشنند و استخوانها نیند در وقت حاجت بقدر شش ماه در شراب  
 او وزن یکد هم است باب گرم و چه سنگ شانه و کرده باب کفرن رازیانج و چه در معده و کبد با اول  
 و چه تفرس و در مفاصل و در قوی بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام باب گرم سحر یا سحر کثیر  
 است چته در معده که از برودت باشد و سوزالمصم و در قوی و عسر البول و مر تها بلغمی با دها غلیظ  
 و از برای صحت بدین از عمل بسیار معید است خدبی و سیر افیون و اجینی از هر یک یک مثقال فلفل و فلفل قه  
 و قسط حلوا از هر یک شش مثقال زعفران یک ل و در بعضی نسخ شش قیرا طویم مثقال است سو فود و قوا  
 از هر یک یک ل ادویه را کوفه و خخته با عمل کف گرفته بشنند و بعضی ببا با عمل یک سلج مشق داخل میکنند در  
 شربت از یک لک تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از ششما استخوانها نیند و و را الکیرت چته تها بالزده  
 و سواد بلغمی سودا و کته و سرفه کته که از باد برودت و رطوبت و در دها من و کته نافع است چته کیردن مار  
 و قریب و دار را بول در تخم سنگ کرده و مثانه و فعل از هر یک یک ل ریاضت حص فلفل ابض شش  
 نیز رالیخ قودا مالان ذکر از هر یک دوازده م افیون زعفران از هر یک ده م و در بعضی نسخ سلیخه و ورق سداب  
 از هر یک ده م کیرت افیون خام و افلفل قسطم زر از دطیل قنور اصل اللسان فریون از هر یک سم ادویه را کوفه  
 خخته و صمغ را در شراب کته یا جهموری چنانند و با سه وزن ادویه عمل کف گرفته بشنند و در وقت حاجت  
 استخوانها نیند در شربت یک م باب یکرم و باب کفرن رازیانج در حیات سودا و بلغمی نسخ و یکرم مس  
 بعد تر یاق المعده که حقیر ترکیب نموده چته تقویت معده و جگر و احشاء شنج و فلفل و سیان و قنوه و تقویت باه  
 و رفع زهر و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریح و در دها و ضعف بدن معید است و در اول سپوم گرم و موا  
 میرودین و قه در شربت از نیم مثقال تا یک مثقال است حص قسط سنبل الطیب صمغ کلبی جبالنا نخجیل  
 از فلفل سیاه کثیر که دل زراوند طویل فلفل سیاه بر کفرن افیون ناخواه زیره کرمانی فطر اسالیون اسالیون  
 کیرت زر و انجودان بود و نفع از جگر کندر یک ل و در قنور از خرمن صاف افیون که ۲ ل و در بندگی  
 دل سفید که دل زعفران یک مثقال نیم مثقال کف فلفل با دو وزن ادویه عمل کف گرفته  
 نیز و دوا الملوک الکیر چته صمغ جگر و ابدا می استخوانها برودت معده و قنوه سده



باشد تا نفع اصل اینسون بنم که نفس استخوانه از خربج سوسن اسما بخونی شنبه بانی تخم حرمل اصل الیوس  
 چکنوک سلیخه دار چینی مرصاف زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقرص اقرص قومه و دیالین منور  
 از هر یک دو اوقیه قسط المراد الحظا لطیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران قنارستانه گندم سنبلی  
 الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده ده اودیه را کوفته و پیچیده با عسل کف گرفته بشنند قدر  
 شربت بقدر مازوی یا مار العسل یا مار الشیر یا ابی که پیچیده باشد در دود سوسن و گلبرخ و اصل الیوس  
 و طلا نمایند یا بر مرغ از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور بر مرغی سه چهار بار غرغره  
 با یکی از اینها می کند که باید که در ص اقرص قومه در اقرص منور که در میشود و دوار الکرم کم کپیر از مرکبات  
 جالینوس است چته در دای که کسه جگر و سیر و بر دوت و غلظت آن و می کشاید سده جمع آلات غذا را و  
 پراکنده میکند با دای بنیظ را و او را می کشند بول یا و چته جمع در دای شانه و کرده و رحم که از مواد غلیظ یا  
 و صلابت رحم و مثانه و چته استقا و غیر آن نافع است ۵ زعفران قومه سنبلی الطیب مقل ازرق  
 انیسون و دوقاسارون را و نذ قسط اسالیون قسط شیرین سلیخه قنارستانه از خربج الباسان فو رب  
 سوسن عصاره فافث استقلو قند ریون جیده روغن بنیان نیم اوقیه مرصاف کبر و می با عسل  
 سبب بشنند قدر شربت یکد نیم باشد با عسل دوار الکرم کم الشیر مرافق کال چته در دوجک و سیر  
 و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافع است و زنگ رخسار میگوید که داند حسن سنبلی الطیب برون  
 زعفران سلیخه از هر یک دو درم دار چینی مرصاف قسط المرقاح از خربج یکدم اودیه را کوفته و پیچیده  
 با سه وزن عسل گرفته بقوام آورده بشنند و در وقت حاجت استقمان نمایند و در اکثر نسخ از خربج  
 مذکور مسک و اند و مراد شربت باید چنانند اقصر و یا از میخون بلاد رست چته استقمان عصب و  
 دوار و سیان و خیال و صرع و در دود سوسن و در دود سوسن و در دود سوسن و در دود سوسن و در دود سوسن  
 و یا فی سلیخه زعفران و قناری طایب شرب ترکی و در بعضی نسخ قدیم شرب روحی خلاصه نموده اند اضمحون از خربج برون  
 چینی حب البان المقتدر قنارستانه از هر یک یک اوقیه مرصاف عسل اقرص قومه غار بقون شربت م اصل الیوس  
 یک دو ل اصل الیوس از خربج سبب قوطی از هر یک یک اوقیه قنارستانه شربت م اصل الیوس  
 الا سمانجونی دو اوقیه در دست پنج باز یا نه در خل خل خمر سه قسط که دو من و نیم طرا و دویه یا با کوفته و پیچیده  
 غیر از پنج باز یا نه که او را سه روز در سبب که چنانند یا بشنند بعد از آن در دای پاکیزه کرده و دود سوسن داده  
 که برون و صاف کنند باز در دای نموده سه سطل عسل با و ریخته با شش نرمی بنزد با بقوام غلیظ رسد  
 و دود سوسن و با و ریخته بخور با سازند و بعد از شسته استقمان نمایند قدر شربت یکم باید نکرم و بجهت فای



و لقوه و استرخایاب ثبت بوشند و حشر تا چینه کبد و سیر زود بر دوت رجم و اورا رخص و بول و  
 تحلیل باد و غلیظ که در شکم متولد شده باشد و چینه پیا که از ماده بارده باشد مثل برنج و موافقه و سرفه  
 که از رطوبه باشد و سستی اعصاب و انقطاع نفس و تنگی در ریه و نیم بان ذکرده مریه و چینه  
 تر از اند طریقه در حرج از هر یک دستم زرباد و در پنج از هر یک چهارم حشر ایوان زعفران اکیلی  
 الک سنبلی الطیب از هر یک ده م اینون زنجبیل قسط المرسلین از هر یک سه اساتیر و نقل شش م خرق  
 ایض و در اتم خونین از هر یک شش اساتیر سده ده اساتیر بر سقوی چهارده م اودیر را کوفه و نخته و با عمل  
 کن گرفته و وزن او و به بوشند و در وقت حاجت استخوان نمایند و حشر تا می و حشر تا می و حشر تا می  
 مثل منافع اولت و زرباد و در پنج اینون خند بید ستر فلفل دار فلفل سینه بوم الجوس بر  
 البیض قسط حلو سنبلی الطیب جاشیر از هر یک شش ل حله سل مروارید ناسفته و ول میوه زعفران از  
 هر یک شش ل قه زعفران از هر یک دو از ده ل اودیر را کوفه و نخته و سینه و زن اودیر عمل بوشند اثنا  
 ثاسیا المصنوعه بکبد الیث نافع است جمیع مرضهای و در و جگر و قرح امعاء و سیر  
 و در و عصب و چینه خدر برگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و چینه و در و گرده و عسر النفس سرفه که از کثرت  
 رطوبه مجتمعه در سینه باشد و قطعه چش و نفث الدم کند و بهم می آورد و قطع عروق جگر که عبارت از ده  
 است و نافع است چینه ناصور برگاه طلا کنند با و مثل مرهم و چینه سموم مشروب و با شیر نوشند و این قرص  
 از چینه ان مسمی است که استامیدن اود و در یکین شارب اورا از مرض باذن الله تعالی و در وقت  
 بعد از چهار سال ضعیف نشود و زعفران مرصاف اینون خند بید ستر بر البیض قسط المرصاف و اما حشر  
 خشتا شش سیه سنبلی الطیب اصل الفانق یا عصاره غاف جگر سکنج سوخته راست نیم بر کافور  
 اودیر را کوفه و نخته و آنچه ضایع نیست با شرب صاف جید الجور بر الجوری یا با شل یا با نیند زرد  
 ضایع با سینه وزن و عمل کن گرفته بوشند و بعد از شش ماه استخوان نمایند قدر شربت از  
 تا نیم مثقال اثنا ثاسیا الصغری چینه و در و جگر و سرفه و در و سده و باد و در و  
 سینه و شش و بر اسوم هوام ص میه ساید یا با سینه زعفران قسط المر سنبلی الطیب  
 البان اینون سینه از هر یک چهارم عصاره غاف شش اصل السوس الحلوک و دانه ده  
 نخته با سینه وزن اودیر عمل کن گرفته بوشند و بعد از شش ماه استخوان نمایند و لفظ طار  
 و نهی الصغریه چینه سقوی و در و جع الب و جمیع امراض بارده نافع است و این و در ای  
 ص اینون چهار اساتیر و چهار دانه و نیم شش م اقا قیاسه اساتیر و چهار دانه عاقر

ششم فاشرا که بر این یافت فاشترستین که ششند است از هر یک چهارم ابریشم مقفص و دو  
 اساتیر نقره محرق و تخم سداب ناخواه شکوفه کرفس از هر یک ۴۴ گلشن مشک اصل الکاج از  
 هر یک شش تخم کرفس منقل ازرق جالبان نصب الذریعه سلیخ زرباد و درونج عرق شیطان  
 هندی از هر یک دو استار بنیر الیخ الایض نه اساتیر و دو درهم پنج کرفس اساتیر و چهار دانگ  
 تخم خزه ده استار حب خروغ مقشر شش استار کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میوه ساید از هر یک  
 سه اساتیر و دو کمند و کبرنج اساتیر و چهار دانگ و من البلبان دو دوم و چهار دانگ خندسته  
 نه اساتیر و دو درم و چهار دانگ و منقنی پنج اساتیر و چهار دانگ فرومانا شش اساتیر و پنج هندی  
 سه اساتیر و چهار دانگ فاقه کبار با نصد و ده دانه نهایی درست و قفل و کبرنج اساتیر و قفل انبی  
 سه اساتیر و دو درم و دو استار و دو درم قره دو استار چهارم مروارید ناسفته پنج مبدوده  
 استار یکم زرد و فرا و هر از البقر از هر یک دوم زرد و نطویل نه اساتیر و نخیل و قفل امین از هر یک  
 پنج اساتیر و اطوطو بعضی گفته اند که او انکلت است بخورید آن از هر یک دو از ده م سورا که نازک  
 است دو استار و دو درم و چهار دانگ بهمن سنج و سفید از هر یک دو استار و چهار دانگ و مرارة  
 الزب و مرارة الکلیه از هر یک یکم او دیه را بیکوفه ساخته و صمغ واد شراب خوبی خنیا نده تا مفت  
 روز و بعد از آن او دیه بیکوب کند کور را بچینه بر و بریزد تا بچو لوق شود و در یک سنگی پاکیزه کرده بعد  
 از پنج شش جوش از بالای آتش بر دارند و سرد کنند طلیح الصبغة الحریجا بکینه گفتار که ده  
 بریزند و را و به بند دست و پای او و بعضی بعضی و بنید از در یک مس بریزند به بالا و تر مس  
 ابیض و شبت از هر یک یکف و آب شیرین بقدر حاجت و سردیگر آب پاشند و با آتش نرم بنیزند تا مهر  
 شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شور بای او را از پوست و استخوان و موسی و پاک نمایند  
 و باز شور بار آور و یک پاکیزه کرده بریزند بر او از روغن بلبان و روغن نار وین از هر یک یک مگر به  
 و با آتش نرم بنیزند تا ملت باقی ماند بعد از آن غسل بقدر شور بای و بر ریخته بنیزند تا آنکه قواش همچو قوام  
 غسل غلیظ گردد و سپس بریزند بر او و او دیه همچون را و از آتش برداشته و ظرف شیشه  
 گذاشته و وقت حاجت بعد از ششماه استخوان نمایند و قبل ششماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود  
 قوی رخان الا صمغ بلبان کدش حماما پوست پنج نواح آشته سلیخ اشن بلبان ذکر  
 اصل السوس محکک عیدان البلبان شش حنظل زنجیل سکنج جاشیر و اجینی خند بیدستر نر از هر یک  
 ششند آن شیطان هندی تخم اترج کرویاز و دند حرج قابل اینهمه سکه حب النار دم الا خون

از هر یک چهارم در غفران لعل زیر البیخ از هر یک ده فریون نخت م برز الحول و لعل سافج است  
شتم اگر که کن خربق ایض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهارم طلا و نقره ساییده از هر یک دودانک  
زرباد در درج کاغذ از هر یک سه م سنبل الطیب شش م مشک دودانک ایرون پانزده م ابریشم خام  
ع هندی ششمان بان ذکر کبریت بجوی سوخته قه غیاث شنبه که پاک کرده باشند از دانه دوجوب قند  
طالع قرچ شاهانه در پنج دانه خواص صغیر فارسی پنج درم زعفران صاحب الکبر از هر یک یک درم مادیر را کوفته  
در نیمه و صومغ و در شراب ریجانی آن خدایند و با سه وزن ادویه غسل کنند گرفته بپوشند و بعد از ششماه  
استعمال نمایند اصغر سلیم چهارم سودا و درج البیان و در درج صلی لعل ایض زنجبیل  
ع هندی قسط المر از هر یک شش م ایرون فریون خندید ستر زعفران و قند مصطکی عا از زحاز هر یک  
پنج م سعد تراشیدان فاشستن که ششماه است زرباد در درج زرد اند طول از هر یک دوم و دهن  
البسان ماد الکافور از هر یک چهارم ادویه را کوفته نیمه بردن بسان ماد الکافور چرب نموده  
با سه وزن ادویه غسل کنند گرفته بپوشند و در وقت حاجت بعد از ششماه استعمال نمایند و سوط او  
مثل عدسی باب غریب خوش نان است کلکلا پنج الا کبر داین چون هندی است چهارم در دمه  
و تپهای که غشی و عسر البول و برص و بقر و دله و سرفه و طب و قروح و شش و عطش و زهر باد و بردن  
بدن دیو اسیر و در دیر زرد و ملها و قویچ و زرد اب و امراض زنهای استن و اشتهای طعنه  
ص صلی سیاه و بلبل شیرین و دانه بیرون کرده داب برنج و فلفل و تخم کنس و شیطون هندی  
و لعل و سنان الصافیر زیاده که مانی و هندی که توشتر است و نیمه فلفل بعضی گفته اند شفاقل است و ع  
اند رانی و هندی و همین و ص صلی سیاه و سرفه و خواص از هر یک ل ترید سفید کبرطل ادویه پاک کرده  
و نیمه شیرین و دانه بیرون کرده سه رطل و رست و چهار رطل آب شیرین با شش معتدل بپزند تا بپزد  
باقی بماند و از آتش بگریزد و صاف کنند و فلفل را بپزند و دیگر سفید چهار رطل با در نیمه با در نیمه  
و با شش بخوار بپزند و حرکت دهند تا شکر که افتد و فلفل شود و مثل غسل و در فلفل شیرین باز  
رطل بر و نیمه حرکت دهند تا آب مفرغ شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را با رو بپاشند و از شش  
تا غرض شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند و در شربت از سه مثقال تا چهار  
است کلکلا پنج الا صغیر منافعش مثل منافع اکبر است ص صلی هندی و بلبل شیرین و دانه بیرون  
کرده و فلفل و دانه بیرون و نیمه زنجبیل حب الفیل ابرنج تخم کثیر خشک و خواص  
کر نس و الصافیر زیاده که مانی و الطوط از هر یک پنج م خیار شنبه از دانه بیرون کرده

هندی قزو ساذج هندی سیل بواکه سو تمبر است و اگر یافت شود عوض او قاقه کبار است حب السودا  
 از هر یک که متقال تری سفید روغن شیرج بست استار شکر سفید و بست استار موزید و  
 برون کرده و بست و پنجاه استار آب ایچ ده رطل صفت مارا الا ملح شیرج و اندام بر دانه  
 کرده سبزه موزیدانه بیرون کرده شش من یا چهار رطل آب بیزند تا بر شکر بماند و آبش را صاف  
 نموده در دلیک پاکیزه بیزند و شکر را بر دانه اخته با شش نرم بیزند تا شکر گداخته شود و مثل غسل غلیظه  
 پس ادویه مسحوقه مدقوقه بر او ریخته بر بالای شش حرکت دهند از آن روغن شیرج را شش  
 ریخته بهم زنند تا مزوج شود و مثل نمک گرد و دوزارش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذارند  
 وقت حاجت استخوان نمایند همچون شیلکا جهت مرع و سکه و فایح و لقوه و تشنج و زبانه و عرق  
 و غوث و خفت النفس و خفقان و خیال ناسد و تغییر عقل و درد اندرون و شش و باد های غلیظه و درد  
 مفاصل و نفوس سکه و فایح و لقوه و درد رحم و دوار و سقوط خین و جهت نگاه داشتن خین در شکم  
 امهات و سحر و او حلال و متقیه را بسیار نافع و این همچون را ابلهتیه و بیهیه نامند ص مشک خالکود  
 و عیدان اللسان و زخمیون و اشنان بنطی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنة و کبریت اصفر اشان القبر  
 جلی و اختار مر جلی و کافور و زعفران و سیاه و صیاد و سحر و امیران چینی و تخم بلبلون  
 و پداسقان که کف الکلب است و حب الکلب و کشت بر کشت و خرول امیران و هر یک دو م در دانه یا فایح  
 زعفران ساذج هندی سیلج و بن غیر مقشر جز بر افقاح الا و خربزه بیدستر تخم چرخیز و در دانه یا فایح  
 ده م طلا و نقره سیاه و زعفران اللسان و زعفران الاسافه و زعفران الغلب و سبزه کبر از هر یک  
 نیم م ایریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل ریخ شبت تخم شبت خطباتان العصاره هندی سحر  
 فارسی غار تر حار را وند و حرج بندق هندی ابله قهر الیود و زعفران که شش شند آن است از هر یک  
 چهارم زعفران سبیل الطیب مطبوخ حرمل کثوف هندی عیدان پر سیا و شان قاقه از هر یک سوم پنج سکن  
 اسپاخنوی سیاه خاک چهار راه مارا السوس مارا الکثوبت از هر یک یک م مصطکی سوم قلع بست  
 عد و زرا زبانه فای خشک از هر یک شش م فلفل سیاه و فلفل بزر الیچ امیران زرا و نقره سیلج  
 از هر یک نیم م اکلیل الکلب چهارم و نیم زعفران و بید از هر یک چهارم و دود الکلب ادویه را کوفته و ریخته  
 اندام از آنها آنچه عینا نیست بشرب سیاهی که با آنچه قائم مقام او باشد و با سه و زرد و ویه  
 اصل کف گرفته و بیزند تا شکر بماند و شکر را بر دانه اخته با شش نرم بیزند تا شکر گداخته شود و مثل غسل غلیظه  
 پس ادویه مسحوقه مدقوقه بر او ریخته بر بالای شش حرکت دهند از آن روغن شیرج را شش  
 ریخته بهم زنند تا مزوج شود و مثل نمک گرد و دوزارش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذارند

است که عبارت از یک الجار است کاسیکنج داین مجون فارسی است نافع است جهت امراض  
 بسیار خصوصا امراض اطفال و بسیار که ایشان را عارض شود صریح و فایده تشنج و جهت حفظ جنین  
 در شکم مادر و اصلاح رحم و در رحم را بسیار مفید است و معوط کرده میشود باین جهت جمیع اینچیزهای  
 که سوط بشینا کرده میشود صلیب سنجفت آفرید پوستنخ لعل تخم رازیان حبل الجبل زر او ند  
 طویل در حرج مشک غریب البسان از هر یک چهارم قنقل از تخم کتان از هر یک است و چهارم قسط الموم  
 بوالیج اصفر افیون از هر یک شش م قنق زرنج اصغر تخم خیری زرد از هر یک دوم و نیم سیکنج زرنج  
 در قنق میساید صفا از هر یک پنج م سد سبب زعفران حرنبار مشک حبس که جهت حبس افکار از  
 هر یک ده م منافع سیرج صنیعی از هر یک پانزده م مرو و بصرم درق اس از هر یک سدهم ادویه را کوفته و نجته  
 با سته وزن ادویه بل برشته و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از ششماه قدر  
 شربت یکد نیم تا بکینقال است صفت جزئی که موصوفت در کاسیکنج مقب الذریه افکار  
 الطیبانیج لبان ذکر میوه از هر یک چهارم استخذه قنق زعفران مشک بود هندی قنقل مرصاف از هر یک  
 نیم م ادویه را کوفته و نجته و با شراب ریجانی خمر نموده و صها سازند و بکند از ندامت شک شوند و در وقت حاجت  
 استعمال نمایند صفت مجون المسک جهت درد بکر و ضعف معده و برودت آن و قنق سدهم  
 و تخم بادامی غلیظ صلیب سیکنج سنبلی الطیبانیج هندی لکنت پاک کرده ریوند چینی خطیای نامی  
 از هر یک دوم زعفران ناخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه م عود هندی قنقل مرصاف از هر یک نیم م  
 ادویه را کوفته و نجته با عسل کف گرفته بقرام آورده بپزند قدر شربت مثل شربت یک با قلاب گرم با  
 مجون خطیای تا به صلابه بکند و سپرز و سدهم و در معده و گرده و مثانه و تپهای که بطلول کنند و  
 جمیع زهرها را بکنند و امانت است صلیب خطیای ریوند چینی سیاه از هر یک ده م قسط الموم سدهم  
 سنبلی الطیبانیج ریوند چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و نجته با سدهم وزن ادویه بل  
 کف گرفته بپزند و قدر شربت یک م با سدهم با مجون قنق و نجته جهت درد معده و بکند و در وقت  
 و تپهای بلغمی و تب بر صلیب قنق بجزی و قنق جلی و قنق اسایون و سیایوس از هر یک ده م  
 م تخم رازیان تخم کرفس بابونج ماشا از هر یک چهارم کاسشم پانزده م قنقل سیاه چهارم ادویه  
 کوفته و نجته با سدهم وزن ادویه عسل کف گرفته بپزند قدر شربت از یک م تا دوم باب  
 مکرر سیب جهت عسر البول و قنق نافع و بقیقت اسهال میکند در هر وقت از زمستان  
 خرمای بیرون یا تره فرغانه و انیسون کرده مقتدر بخانه م را بکشبان روز در قنق خرمای

پس به پیرینه بر وین فراخی بعد از آن سقموتیا و سد اب خشک از هر یک هفت مثقال فلفل  
 سیاه ضد دانه زنجبیل سل بر قارسی کیمشقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد کوفته  
 و نخته با تر کوفته نخته مغز نموده با سه وزن ادویه غسل گرفته بشیرند قدر شربت چهار مثقال باب گرم  
 معجون تربیلی چته صناع است و مایل با اعتدال و مداومت او در پنهان امراض عصب و صرع  
 موجب است و حقیر تجربه نموده هیلک کابلی امله هیلک زر و هیلک اسطوخودوس از هر یک دوم عدد و هیلک  
 پنج م عاقره سم کوفته با مویزدانه بیرون کرده و وزن آن بشیرند شربت از نیم مثقال تا کیمشقال و نیم است  
 معجون جالینوسی چته امراض طبعی و سودا و وریاح و سد هیکر و پروده کرده و مثانه و اصلاح  
 حال بدن نافع است فلفل سفید هیلک قسط سحری سنبل الطیب عود بلبلان نقب الذریره تخم مورد  
 زنجبیل سعد و نجان تر فلفل دار فلفل دار چینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند  
 معجون عود بلبلان از شنبه ابوعلی چته تقویه معده که با بویست باشد هیلک زنجبیل دار چینی سلیخه  
 زعفران فلفل سیاه و زنجبیل بنیاد از هر یک پنج مثقال سعد زرب سا فلفل از هر یک نیم مثقال  
 عود خام هفت لاجورد و دو دانگ کافور یک دانگ ترب چهار لک کیمشقال با عسل و شکر بامیزند و اگر  
 مشک و غیر از هر یک نیم مثقال هیلک کابلی سل محموده دول داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عود و  
 عود بلبلان عود مشک غیر عود دار چینی مصطکی فلفل تر فلفل از هر یک کیمشقال و نیم با و زنجبیل کافور  
 تخم کرفس با دایان سنبل اگر ترکی پوست ترنج از هر یک مثقال با عسل و نبات بشیرند و در نخته شنبه  
 ابوعلی گانگه انگ نیم و از جد و پوست ترنج را اضافه کرده است معجون سفر جلی قابض  
 به پاک کرده بکین عسل بکین و در طبل است که صد و هشتاد مثقال باشد فلفل دار فلفل زنجبیل خیمشقال  
 هیلک هفت ل قاقه سنبله تر فلفل دار چینی زعفران برستور هفت ل به پاک کرده از پوست و دانه را مبر  
 نخته از پیر وین در شربت بیرون که با عسل بقوام آورده با دویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال  
 هفت ل ز عود سیه هفت ل کرده و جگر و باه و معده و سردی و در یک مثانه نافع و بادا باشد که تخم  
 کرفس با دایان تخم زنجبیل تخم تره تیزک ناخواه نمز تخم خربزه و خیار بخت کرفس از هر یک پنج ل عاقره سم  
 زعفران تره مصطکی عود از هر یک ده ل سیاه تر فلفل فلفل سیاه کبابه از هر یک سل غیر نیم ل با عسل  
 بشیرند مقدار شربت تا ده مثقال بعد از دو ماه بخورند معجون ماسک البول چته سلس  
 البول و تقطیر این نافع و موجب بلوط مقشر مقطوبانزده م حرف و تخم سد اب از هر یک یک م کند  
 با الیاس جویزه سیاه تر فلفل ایلیج اسود از هر یک دوم مسحد شود و نیز سل از هر یک یک م کند



انجیر خشک پنج م با عسل بشنند قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال معجون است و نفوس جهت  
 نفع و بردوت معده و زعفران کاشمش برابر السداب تخم کزنس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هر یک  
 شش م بادام تخم مقشر با آن از هر یک دوم فلفل شش م با سه وزن ادویه عسل بشنند معجون فی  
 جهت سرنه و در و مگر و سینه و آلات نفس و معده و شومعه و صفائی اواز و اذرا بر بول و در و سیر ز نافع  
 است صی مویز بیدانه یک شمش است و پنج مثقال است زعفران سنبل الطیب و اجرنی و ارشیفان از  
 هر یک یک ل تقب الذریره فلاح الاذخر ملک البطم مقل ازرق از هر یک دو مثقال و نیم صان چهار مثقال  
 صمغ الشراب یا قایم مقام شراب بخیا نند با عسل بشنند قدر شربت یک ل با آب گرم جهت درد و مگر و معده  
 و جهت درد سینه و شش باب و فامعجون حلیت جهت زنجبیل و بقیع سدا و تحلیل ریح و کزکون  
 جمع کزنگان حلیت فلفل مر سداب خشک با سویه بحر ریخته عسل بشنند قدر شربت یک مثقال معجون است  
 جهت بواسیر و ریح آن و نیکو کردن گونه و تقویت اشتها و ضمید نافع است و اورا فنجوش نیز نامند و بلبلج یا  
 ایج بلبلج فلفل و از فلفل زنجبیل سحر سطرین هندی سنبل الطیب از هر یک ده ل تخم شبت تخم کنده از هر یک  
 چهار ل خفته الجدید بر محفف بر وزن بادام شیرین جوشانیده و ده ل با سه وزن ادویه عسل بشنند  
 و اگر دو مثقال با یک مثقال شک در و کنند آوی خواهد بود معجون القویح الریحی از جربات کن  
 الدین سود سداب خولجان سنجینج کبر ساف هفت مثقال و نیکو بانه و کیش و کلاب خیا ننده پس  
 بجوشانند تا آنکه نصف رسد پس صاف نموده بعد از آن زرباد و مصطکی نار شک عود پوست ترنج و از فلفل  
 کاشمش تخم کزنس پنج هندی انیسون از هر اسارون تخم ترب زرب مقتر فونج و اجرنی حلیت کمون که  
 ز فلفل حرف از هر یک دول و نیم جذه نصف وزن مذکور بحر ریخته پس مثقال عسل را با کلاب مذکور ریخته باقی  
 ادویه را با این عسل بشنند در وزن بادام تخم شبت مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد  
 اضافه کنند با نلوس خیار شرب قدری که خواهند معجون زوفا جهت نفی هوا و محققه در سینه موجب مردم  
 ابوی است رب السوس زوفا خشک پرسیاوشان از هر یک ده ل و دمانا فلفل از هر یک یک ل  
 متز بادام تخم پنچ ل زراوند که تخم انجیر از هر یک پنج ل اصل سه وزن ادویه بشنند هر روز دو مثقال  
 مطبوع بخشد انجیر زرده عدد تر هندی مویز بیدانه از هر یک ده ل حلیت تخم کزنس تخم نار زراوند  
 اصل السوس زوفا خشک از اسیمون از هر یک پنچ ل در چهار رطل آب بجوشانند تا ما بر آید  
 کنند و هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوع آخر شود باز بهر  
 دهند و هر دو ماه و در وقت یکدیگر باین دوا باقی نمایند اصل السوس خردل سنج تخم ترب تخم شبت

چونانند صاف کرده با سنجین عسل بنوشند و تی کنند در وقتی که معده خالی نباشد **مجموع** هموس که  
 مستقل جهت قوه باه و اشتها و قوه مجامعت بسیار مجرب است جز بوا و فضل بسیار سان المصافیر بخورد  
 زنجبیل و اجسینی مصطکی عود زعفران از هر یک یک ل قاقه کند از هر یک یک ل اشته دول مشک نیم ل  
 فندکلاب از هر یک ده ل قدر ادراکلاب حکم کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام  
 بشنزد شربتی یک ل **مجموع** جلالی مستقل جهت زیاده کردن منی و قوه مجامعت و ضعف کرده و  
 معده و اشتها مجرب است سبیل الطیب قرقه زعفران و اجسینی قاقه از هر یک دول امیون تخم کرفس  
 از هر یک یک ل زیره کرمانی مدبر مقلو مصطکی ناخواه فندک مشک عود از هر یک نیم ل لطفل دول با یک  
 ل و شربتی دود در هم نافع بود مجرب است **مجموع** الصرع مجرب از جالیوس و اسرار الاطباء تفصیل میشود  
 و مجرب بر سیده است عاقر قرحا ده ل صلا یغایند و از منحل نازک بگذرانند و بعد از آن در دادن با سرکه  
 کهنه ده ل بایند و با عسل بشنزد شربت دوم ببت م آب گرم **مجموع** عقرب جهت سنگ کرده  
 دشانه عقرب سوخته خطی ناسه ل زنجبیل یک ل لطفل دول و از لطفل دول کاکج پنج ل چند نیم ل بابت ل  
 عسل بشنزد بقدر ششماه بیاض و انگلی و بنایان نیم انگ بدهند **مجموع** ابو ماسر سی به تریاق جهت  
 فروع کرده دشانه و بجا بول و احتباس آن و حرقة البول و حرقة بنات مجرب است و جهت امراض رم بسیار نافع  
 و در حصص و سکن درد اعضاء تناسل و مانع صعود انجیره و بلغم و تقوی اعضاء است قدر شربتش در اول  
 عطلت کمینقال با سه و قیه شیر الان و صفت م ما و العسل و در زنجبیل بسیار عاقر قرحا در در غوره و در  
 وسط عطلت تا دو مثقال با صفت م آب یا شکر مطبوخ و پنج م ما و العسل و در آخر عطلت که پرک پاک شده  
 باشد و خواب آید کمینقال و بر به با شربت مورد یا رب غوره و امثال آن جهت ادراک حصص با آب نخود مغز  
 و مانند آن از ادویه در هر حصص گل ختم گل خطمی و جازی تخم خرقه و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه و کدوی شیرین  
 دم الاغون از هر یک پنج ل طین قبرسی یا زده ل طین ارمنی منسول و دو عرق شلخ گاو کوهی سوخته ب  
 محارید از هر یک یک ل دیم عصاره تخم التیس نظر اسالیون زوفای شلخ صمغ تخم کرفس امیون کد  
 چهار ل صمغ الوشانه کثیر حب القلت که ماشین بند است حب السنوبر کبار خربزه بلی مغز بادام شیرین و کوبیده  
 مقشیر از پوستها کد چهار ل سمان منقی غوره شلخ طین فارسی که گل شیرازیت ریوندرامک ملحق مخلوط  
 خشخاش سفید و سیاه و زرا بنج از هر یک یک ل حب کاکج چهل عدد دانیون رب سوس کد دول عسل  
 فک گرفته و زن ادویه **مجموع** سیسالیوس جهت اقسام صرع نافع است مگر دومی از ادویه  
 ای در باب صرع قایم مقام او تواند بود سیسالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس از هر یک ده ل غار قیون

پنج ل زده مانا حلیت ز راوند هرج از هر یک دول و نیم ادویه را کوفته و آب غصیل و دو چندان غسل را بفرم  
 آورده و بشنید همچون مقل خبت و اسیر و او را م مقدر نافع است و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد  
 پوست بلیله کابلی پوست بلیله انداختنی تخم سپندان سفید تخم گنداق تخم ریحان از هر یک پنج ل مقل را در آب  
 گنداق حل نموده با غسل دو وزن بشنند و در بینی نخلی غسل است همچون الکلیوسه جهت تقویت  
 معده و دفع دریا و در طبوبات آن نافع است زیره کرمانی صندل که کثبانه روز در سر که ضیائیده  
 بوداده باشند زنجبیل بستر ل فضل ده ل برگس آب جنگ دول بوره ارمنی ده ل ادویه را بسیار  
 نرم صلایه نماید که در با غسل سه وزن ادویه بشنند مقدار شربت کینقال همچون چشمه قطع خون  
 بواسیر محرم است بلیله کابلی بلیله آله از هر یک ده ل بسب که با صدف سوخته از هر یک دول مقل از رو  
 بستر ل مقل را در آب حل کرده همچون آب مقارنج مقل غسل گرفته بشنند قدر شربت و دو مقل همچون  
 اللؤلؤ و جهت تقویت اعضا و قوت اعصاب و قوت اعصاب و زیادتى باه و کثیر افراط و اعانت میکند  
 منی اعانت شده و از آن منی میکند بلذت شدید و دفع منی میدهد صحر و ارید ناسفته بسیار از هر یک  
 شش ل انیسون همین سفید از هر یک چهار ل کاکج اصل اللبلاب از هر یک سه ل قلع اذخر سعد کرمانج  
 از هر یک دول سیلو اسارون دارچینی مطبوک از هر یک یک ل و نیم صنی یک ل کثیر یک ل با دوزن  
 ادو غسل گرفته بشنند و در وقت خواب کینقال بای یکم بنوشند همچون مضاف الا حصار که تا لیف  
 حقیر است جهت انواع سده و ماسار قیاد و جگر و ضعف و برودت و امراض معده و سرد الفیه نافع است  
 و این همچون را خواص کثیره و منافج جلیله است و مثل این درین باب یادیده نشده دارچینی اصل الکبر  
 از هر یک پنج ل زعفران دوازده ل تو مو از هر یک چهار ل سنبل الطیب شش ل انیسون چهار ل دو قوه  
 ل رب السوس عصارة العناب حبه از هر یک سه ل مرصاف چهار ل روغن بسمان چهار ل و اگر یافت  
 بجای دزیت کینه کند و با غسل بشنند و قدر شربت کینقال نافع باشد باذن اصدقانی همچون بر و  
 چشمه باه چوبست تخم زرد که تخم یاز تخم ترب تخم تره تره تره تخم پونجه تودی سفید و سرخ لسان الصافیه  
 منزه خفوره قطه شیرین زنجبیل همین سفید و سرخ فضل دار فضل حلیت طیب از هر یک پنج ل با دوزن  
 غسل برشته هر روز دو مقل و نیم صبح و مثل آن شام تناول نمایند همچون حب الکفر  
 القدر عظیم الفیه است و از جالینوس است اعاده شهوت با قوه و بیدار میکند و صفت  
 را از ایل میکند و جهت حرقة بول نافع و سنگ کرده و مثانه نیز نازد و در شتراری نفس در بر رانان  
 شربت دول دو قش را سه سال باقی میماند صلب لقطن بستر ل دارچینی و فضل را

تخم انجوه از هر یک پنج ل شفا قل بزنجیل از هر یک ده ل در سیتان هفت ل سطر شیرین بزکمان  
مقلو مصطکی از هر یک چهار ل با سه وزن او دویسه ل کف گرد بشند مجنون پیداهر جهت  
تفتیت حصاة نبات قزیت خون بزمسی میداند ز جاج صاف سفید محرق را و عقب را دینج  
کلم بویه دار که کوب است را داریب حجارة الاسفیج را دویست تخم مرغ که چوبه از ویرون باده  
باشد حجر الیوم و صمغ جوزج از هر یک یک ل نظر اسالیون دو تو مشکله اشع صمغ عربی تخم حطی لفل  
سیاه از هر یک یک ل دینم با عسل مرشته از یک شقال تا سه شقال باباب طنج خشک و خرد سیاه بنوشند و  
را دالار ب است که خرگوش را زنج کرده دست در ظرف خرفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تون  
حمام یا تنوری گرم بگذارد تا بسوزد همچون از این مصل جهت بوج القواد و قلیف که از  
بر دوده باشد نافع بسیار مقوی معده است گسرخ لفل بزنجیل دار لفل ز راوند طویل و ارجینی اس  
هر یک دو جزو مصطکی زرباد و دینج انیسون هر یک یک جزو چند بیدستر نیم جزو بابکوزن عسل و یکوزن  
شیر گوسفند بشند و در شربش دول همچون سنبلیله جهت در معده و بوج القواد که از  
مواد سوداوی باشد نبات نافع است انیسون تخم کرنس سنبلیله جوده چند بیدستر انیسون  
عسل دو وزن همچون جهت ریلج بواسیر و صدل بارد و ظمت بصر و تقویت باه سنبلیله الطیب  
قرفل و ارجینی جب بلبلان لفل سفید دار لفل اساردن سفید قصب الذریر سه تخم مورد زرب  
قوفه قافله بالسویه عسل دو وزن او دویسه شریه متقالین همچون و پیدالور و معنی او است  
که مثل اجزا در و در و در است نافع است جهت انواع صدمات و بر قسم که باشد و نه صود انجوه میکند و جهت  
و طین و صنف معده و بجز در انواع استسقاء و تحلیل سایر اودام و دیلات و صلابات نافع و ظاهر احار باشد  
در درجه اولی و قدر شرب از دول تا چهار سنبلیله الطیب مصطکی زعفران طباشیر و ارجینی از خراسان و  
شیرین عصاره غافش بزرا کشوت فوگک منقول بزربند یا بزگرفس ز راوند طویل حبیبان  
قرفل و آینه عی از هر یک یک جزو و در منزع الاقاع مثل الجیب با سه وزن او دویسه عسل بشند و او  
المسک شیرین که دوار المسک هار نامند جهت خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و باد  
که زمان بستر را بهتر بید باشد و رنگ رخا را نیکو گرداند زرباد و دینج از هر یک یکم ل و او  
که باید از شمش متفرغ غیر محرق یکم دینم بهین امیض و امیر ساذج هندی سنبلیله الطیب قافله کبار  
فل چند بیدستر باشد از هر یک چهار دانگ زنجیل و از لفل از هر یک دو دانگ مشک یک دانگ  
هم با سی متقال عسل صاف اتش ندیده بشند و دوار المسک ملح از را بادین خنجر

صفقان و درم گلو در طوبت معده نافع است سنبلی قزفل مشک در صحت سادج هندی از هر یک دویم  
زعفران نانخواه تخم کرفس از هر یک چهارم صبر سقوطی نسفتین از هر یک شش گردن جینی شش م جدید  
یک و نصف در آب گرم حل کرده و یا سه وزن عمل خام بپزند و وار المسک بار و سقوطی اعضا  
رئیس و موافق محرور المراح و جهت صفقان حار و نافعین نافع است بچه کلسرین طبائیر شیر خشک ابریشم قرض  
کل کاو زبان کبریا و در زرنشک بیدانه بد تخم تخم خرقه صندل سفید از هر یک پنج مثقال فلفل کل سانه  
شسته از هر یک سه مثقال نشسته و مثقال مشک یک مثقال غیر نشسته <sup>نصف مثقال</sup> مثقال قند سفید و وزن  
ادویه باب سیب نو و مثقال و اب انارین نو و مثقال عرق بید مشک بنجاء مثقال کلاب بنجاء مثقال اقرا  
آورده بپزند و اگر بیشک خواهند بغير تنها گفتا نایند و حقیر و مثقال یا قوت اضافه نموده و اثرش بسیار  
یافته نوشتار وی لولوی منقول از خط استاد الماخرین حکیم محمد باقر قمی طباب نراه که بهترین  
است و در رنج بپزیده جهت تقویت اعضا ریس و ضعف معده و بزرگان و بر الکلیقن اشتها مفید است  
ص ص طبائیر سفید ابریشم قرض مصطکی زعفران سنبلی الطیب و در اید کبریا کلسرین از هر یک سه مثقال یا قو  
ر بوند انارون سعد و هندی از خرقه صندل سفید پوست ترنج سافج بید شیب بستر تخم بادرنجبویه در پنج میل  
زرنشک بیدانه غیر اشوب در ق طلا و نقره از هر یک دو مثقال مشک یک مثقال نو و مثقال اندر انصار طلوع نموده  
از بر و وزن بیرون کنند و یا کموزن و نیم ادویه شکر سفید و شل ان عمل کف گرفته بپزند نوشتار  
هندی که ساده گویند جهت تقویت معده و دیگر نفعات نافع است ص کلسرین شش م سعد بخیدرم و فلفل  
مصطکی سنبلی اسارون از هر یک سه درم قزق و زرن زعفران قاقلیک ساسیل جوز بوا از هر یک دو  
درم بازاری هر سی رشتش مثقال اجزا یکرطل اطراد زرن رطل آب بچوشانند تا ثلث بماند پس از بر و وزن  
کرده یا یکرطل فایند بچوی بقوام آورده بپزند قدر شربت از یکدرم تا یک مثقال همچون فلفل  
دما دة الحیوة نیز مانند از اندر و ماس قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاسل و فاعل و ضعف معده و  
جگر و تقویت دماغ و حفظ و فهم و یرقان و قویج و استسقا و سنگ کرده و مثانه و تقطیر بول و امراض  
و معده نافع است در سیوم گرم و خشک و حرق اخلاط و مفرج درین و صخش شیر تازه و سکنجبین و شربت  
ازد و مثقال تا چهار مثقال نوش تا چهار سال یا قیست ص فلفل و از فلفل زنجبیل دار جینی که  
آملک حب صنوبر شیطرح هندی پنج بابونج بالسویه با سه وزن ادویه بپزند و در از شش م بار  
و شش خفت الحیدر جهت زرداب و صفقان و بعضی زردا و در حرج و فضیلة الثعلب جهت نو  
جهت تصفیه منی و کجده متشربته نهال کلیه و سبب با سه و جزو بوا و موزیر منعی از هر یک بقدر اجزا

اضافه نمایند همچونی که شتهار خواست کل خوردن و چیرای بد را قطع کند مروت همچون فیرا ص  
ایا بر فیرا دوزده بیل کابلی و بیل ایلج فطی و ایلج کونه بیل بر شند شرت سه درم تا چهار درم بطبع  
بودن همچون که در صنعت مثل همچون فیرای فروراست و نبات بحوب و معرفت همچون جوز خندم ص ایلج  
کابلی ایلج مصطکی قانده کیار ناخواه زنجیلی السویه بیل بر شند شرت سه درم تا چهار درم میل نمایند بقدر جوری  
بجای کل شاسته را شور کرده بخورند جوز خندم را شور ساخته تا دهنماند غذا ایما را خورند کباب مرغ بچه  
مخچون حبه عرق منی که رشته کونیه منقول از خط موم ابوی ص پوست بیلد پوست بیلد زرد امله منقشر ترب  
سفید زنجیلی قیل بالسویه با سه وزن عمل بر شند شرت سه درم تا چهار درم میل نمایند بقدر جوری  
نفع مسوده و برص و بهق و اصلح خلط سودا کونیه است ص بیلد کابلی بیلد امله بزرگ کونس الجلی از هر یک  
شش شیطن هندی ناخواه صغیر از هر یک در اوقیه سنبل حما میل و ج از هر یک سه م و از چینی دوم  
فلفل ابیض و اسود نار مسک ص هندی از هر یک نیم اوقیه جفت الحدیر سه اوقیه نیم خردل یک اوقیه نوشت در  
نیم م بر دغن بادام تر نموده با سه وزن ادویه عمل بر شند اطر فیض نقل جهت بواسیر و اسهال و آبر  
نافع است پوست بیلد زرد امله منقی از هر یک ده مثقال منقل سی مثقال در آب گند نازل نموده و با شصت  
مثقال عمل بقوام آورده بر شند اطر فیض منقل طلعین که جهت بواسیر نافت ص پوست بیلد کابلی بیلد  
بیلد سیاه امله منقی امینون سطوخ و دوس از هر یک ده مثقال ترب هفت مثقال منقل سی مثقال فلو س  
خیارشنبی مثقال منقل فلو س در آب گند نازل کنند با عمل بقوام آورند و ادویه بار دغن بادام چرب  
نوده بر شند و استقفا نمایند اطر فیض شنبی جهت منع بخارات از دماغ و ریحین سودا سوخته بمده  
و تقویه خواست نافع است اجزای و اجزای اطر فیض صغیر است بینه و کشنیر خشک مثل نصف اجزا اطر فیض  
ها مان جهت برص و بهق ابیض و امراض بینه بعد از تفتیه مداومت نمایند ص بیلد کابلی بیلد امله  
از هر یک ده مثقال بزرگ منقشر حقیقت شیطن هندی سعد زنجیلی از هر یک مثقال سیاق پنج مثقال سیاق  
اسطوخودوس از هر یک یک مثقال غار یقون شش مثقال مسطسه مثقال مصطکی امینون قرفل سیاق جوز برا  
از هر یک شش مثقال فلفل ار فلفل نار شکر از هر یک چهار مثقال قدر شرت از سه م تا چهار م اطر فیض  
از مانی تالیف حقیر که مسمنی سم و الدخود گردانیده سهیل صغیر امله سودا و منقی مسوده و دماغ و مداومت  
جهت قطع نزلات بحرب مان صغیر در جوار است بدماغ و چون مید از اغذیه تا دهنماند منقشر غیر ساند  
تا اقام مایه نولیا خصوص اماتی و قویج و رحم نبات نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر  
جهت اسهال اخلاط از چهار مثقال شش مثقال و چون مداومت نمایند هر روز از یک مثقال

نصف ایلج کابلی و بیل ایلج فطی و ایلج کونه بیل بر شند شرت سه درم تا چهار درم بطبع  
بودن همچون که در صنعت مثل همچون فیرای فروراست و نبات بحوب و معرفت همچون جوز خندم ص ایلج  
کابلی ایلج مصطکی قانده کیار ناخواه زنجیلی السویه بیل بر شند شرت سه درم تا چهار درم میل نمایند بقدر جوری  
بجای کل شاسته را شور کرده بخورند جوز خندم را شور ساخته تا دهنماند غذا ایما را خورند کباب مرغ بچه  
مخچون حبه عرق منی که رشته کونیه منقول از خط موم ابوی ص پوست بیلد پوست بیلد زرد امله منقشر ترب  
سفید زنجیلی قیل بالسویه با سه وزن عمل بر شند شرت سه درم تا چهار درم میل نمایند بقدر جوری  
نفع مسوده و برص و بهق و اصلح خلط سودا کونیه است ص بیلد کابلی بیلد امله بزرگ کونس الجلی از هر یک  
شش شیطن هندی ناخواه صغیر از هر یک در اوقیه سنبل حما میل و ج از هر یک سه م و از چینی دوم  
فلفل ابیض و اسود نار مسک ص هندی از هر یک نیم اوقیه جفت الحدیر سه اوقیه نیم خردل یک اوقیه نوشت در  
نیم م بر دغن بادام تر نموده با سه وزن ادویه عمل بر شند اطر فیض نقل جهت بواسیر و اسهال و آبر  
نافع است پوست بیلد زرد امله منقی از هر یک ده مثقال منقل سی مثقال در آب گند نازل نموده و با شصت  
مثقال عمل بقوام آورده بر شند اطر فیض منقل طلعین که جهت بواسیر نافت ص پوست بیلد کابلی بیلد  
بیلد سیاه امله منقی امینون سطوخ و دوس از هر یک ده مثقال ترب هفت مثقال منقل سی مثقال فلو س  
خیارشنبی مثقال منقل فلو س در آب گند نازل کنند با عمل بقوام آورند و ادویه بار دغن بادام چرب  
نوده بر شند و استقفا نمایند اطر فیض شنبی جهت منع بخارات از دماغ و ریحین سودا سوخته بمده  
و تقویه خواست نافع است اجزای و اجزای اطر فیض صغیر است بینه و کشنیر خشک مثل نصف اجزا اطر فیض  
ها مان جهت برص و بهق ابیض و امراض بینه بعد از تفتیه مداومت نمایند ص بیلد کابلی بیلد امله  
از هر یک ده مثقال بزرگ منقشر حقیقت شیطن هندی سعد زنجیلی از هر یک مثقال سیاق پنج مثقال سیاق  
اسطوخودوس از هر یک یک مثقال غار یقون شش مثقال مسطسه مثقال مصطکی امینون قرفل سیاق جوز برا  
از هر یک شش مثقال فلفل ار فلفل نار شکر از هر یک چهار مثقال قدر شرت از سه م تا چهار م اطر فیض  
از مانی تالیف حقیر که مسمنی سم و الدخود گردانیده سهیل صغیر امله سودا و منقی مسوده و دماغ و مداومت  
جهت قطع نزلات بحرب مان صغیر در جوار است بدماغ و چون مید از اغذیه تا دهنماند منقشر غیر ساند  
تا اقام مایه نولیا خصوص اماتی و قویج و رحم نبات نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر  
جهت اسهال اخلاط از چهار مثقال شش مثقال و چون مداومت نمایند هر روز از یک مثقال



ناد و متقال رسوائی جمیع امراض است حص ان بلید زرد کابی سیاه گل بنفشه محمود و متوی از هر یک  
 ده متقال تربید سفید خراشیده بر وزن بادام چوب کرده گشاید خشک از هر یک بست متقال پوست  
 بلید آمله مقشر گسریخ طایر گل بنیدوز از هر یک پنج متقال ضدل سفید کثیر از هر یک سه متقال روغن  
 بادام شیرین سی متقال ادویه را کوفته پیچیده عذاب صد عدد و سیستان صد عدد گل بنفشه ده متقال چربا  
 صاف کرده بایکوزن و نیم وزن شیریه بلید و یکوزن عمل کف گرفته بقوام آورده برشتهند اطراف قیل افشاید  
 جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده و ماضی نافع است قدر شربت از ده متقال پانچ  
 متقال حص آن پوست بلید کابی آمله مقشر بلید از هر یک ده متقال تربید انیسون سنابل از هر یک  
 پنج متقال شیطون بیفایج اسطوخودوس گسریخ از هر یک سه متقال انیسون نمک هندی از هر یک دو  
 متقال عمل سه وزن ادویه برشتهند اطراف قیل مسهل منقول از خط استاد الماخرین حکیم محمد باقر  
 طاب ثراه جهت برهنه بدن و جذام و دوار الفیل و غیره امراض بلغمی و سوداوی حص بلید کابی بلید آمله  
 انیسون غار یقون صبر مقطوطی ایاریه فیکر استامره از هر یک دو م بیفایج سنابل از هر یک هفت م  
 تربید سفید پانزده م حاشا سکه م اسطوخودوس پنج م انیسون یک م مقنونا مشوی پنج م عمل معجون کنند  
 مقدار شربت پنج م است تا پنج متقال معجون شهریاران که مسهل است جهت برده سده و جگر و زرد  
 اسوداد و تخمیل قوی حص زنجبیل رنده دار چینی سلیخ جوز بواسیل فاقله مصطکی حب البان  
 از هر یک چهارم و نیم مقنونا سه م تربید شربت حب انیل شربت مشک سیلانی مثل حبیبی با سه وزن  
 شربت شربت از چهارم تا چهار متقال و در بعضی نسخ شربت سجای حب انیل است و این نسخه اولی  
 است معجون مقنونا مصطکی جهت امراض و ضعف معده که از رطوبت و برودت باشد و جهت  
 و غلبان و انقباض طبیعت ناف و مقوی فم معده و مانع صدور بخارات و قدر شربت تا پنج متقال حص  
 به شیرین پاک کرده از پوست و تخم کربل در دوطل مثلث بچشانند تا مهر شود پس بکوبند و از منق کفتر  
 و یکطل سبل اضافه کرده بقوام آورند و این داخل نمایند زنجبیل دار قفل دار چینی از هر یک دو م و سه آل پیل  
 فاقله کباز زعفران از هر یک سه متقال مصطکی پنج متقال مقنونا ده م تربید سفید بر وزن چوب دو سی م  
 شربت پنج متقال تا هفت متقال باب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل دار قفل چهارم است معجون  
 جهت قوی صلب و تنقیه معده و مسهل قوی و مجرب است حص بلید زرد کابی سیاه گل بنفشه و فاقله  
 کابی مقشر قیل از هر یک یک متقال آمله مقشر تخم کرفس سیل الطیب یا رنده از هر یک سه م و سه آل پیل  
 محمود از هر یک ده متقال عمل سه وزن ادویه برشتهند اطراف قیل افشاید جهت







قلب و قوه حفظ و دفع نسیان و که اخلاق بلغم و صفای صورت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و از قوت بلغم و قوت  
 و برود و نموده و جگر و کشودن سده جگر و تقویت آن بر بلغم و نافع است جهت رطوبت و انواع استقامتی  
 بدن و کثرت عرق و بوی بد و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت را و از این میکند کسل و شتاب و تمطی و استرخا  
 و انواع اعیار او جهت تقویت سنگ کرده و مثانه وادرار بول نافع و یک محتج را منحدر میسازد و جهت برین  
 و سواس سودا و دشت و سود فرج بار و در و معدده و قلب و مضم و بر شدن غذا نافع و قدر شربت او و  
 کینه تعالی و انشکس یکد انگ و صاحبیل مقدار نخودی باب گرم نباشد وقت خواب نباشند در زمان بار و  
 پانزده روز و در زمان حار سه روز یکبار باب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و خدر نمایند و در فرج شکم  
 و سواد از و صاحبیل بار و مقدار حب آب مرزنجوش کند و بچین سوط نماید صاحب لقوه که در امراض حلق مقدار  
 حب بدین گرفته انشکس ابتلع نمایند و در سرفه که نذر نافع بلغمی بصیر مرزنجوش مقدار حب و جهت ضیق النفس و رو  
 بلب زیره و اصل السوس و در وجه نواد و معایب طب و اگر متدرب باشد بطبع زیره و جهت وجه سیر زیاده و اگر  
 و خلخله و جهت درد پهلوی و جهت اب الاصول و جهت درد جگر یا ب عسل و هرگاه از ماده بارده باشد و اگر اسه  
 باشد بار الاصول و جهت مسهلون بام الاس هرگاه ضعیف است شکم خود متواند کرد و جهت درد تهیجا بابی که گرم شده  
 باشد و راقاب و رتابستان و در زمستان بجلاب یک گرم و جهت تنهای بالزهرگاه با او و وجه نواد باشد و جهت  
 تنهای مر که بطیون اینسون جهت خیر آب بر قطونا و باب یک گرم و جهت حصاة باب سداب یا آب و رقیق تر  
 و جهت بیماری خواب کند بطیون خشتی شش و جهت بواسیر عیار الکاث و جهت قتل لسان حب باب سحاق و جهت غم  
 باب کاسنی و جهت جماع بار الحاصل المطیون و جهت نفوس حب هر روز و بر و جهت زنی که نر اید و نفاس تن  
 نشود و آب حلیه و جهت حب باب حرمل و جهت کسی که ایفون خورده باشد بطیون و اچینی و جهت کسی که نر خورده باشد  
 بطیون عود و باد الورد و جهت کزیدن عرق بفس و جهت کزیدن فاسی حب هر روز و جهت کسی که نر خورده باشد  
 سکن گرد و علامت وین است که مار گزیده و فقی که پاک شود از سم خویش میبرد و همچنین و در  
 و جهت ماده که در گرده بهر سیده باشد بطیون خال و در بد و جهت زنی که زیادتی خون حیض باشد و جهت  
 خون حیض بطیون غناب و موزیر و جهت قوت بلغم اصل السوس نافع است صلی ان دار فلفل و جهت  
 سلیقه خنده میسر از هر که ام چنان در دم سنبیل الطیب نقاح از خر زراوند طویل از هر یک و جهت  
 اوقیه و نیم زعفران پنج ام ایسون پانزده مثقال تخم کزکس زراوند از هر یک یکم پانزده مثقال و جهت  
 و در مثقال و نیم فوا اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل فو و نیم خشک از هر یک ده مثقال  
 بسان بار و روغن کسرخ زیتی ده مثقال عسل بقدر چهار صد ریخته مثقال شریاق و جهت

از ملاحظه این عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که موزن نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف  
 مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه نیز پنج افیون زعفران زعفران سنبل الطیب قهوه جاسل و دوزن  
 بعد از شش ماه استعمال نماید و منافع آن در طریق شربت و در هر مرضی بوجهی است که در این شفا سابق نوشته  
 شده و در بعضی نسخه فلفل سفید است و سفید او در صورت بلبل و ده خواهد بود و با فلفلین مایل بحار نه فلفل  
 نسخه دیگر که از نظیر الدین نقل شده و مگر تجزیه جعفر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از شرد و بطوس است  
 و بجهت تب ربع مکر تجزیه رسیده است ص میوساید که در یوس وصف زعفران خطیانا از هر یک یک پاره  
 طین مخوم افیون سنبل الطیب صغیر علی جدیدی تر غاریون از هر یک است اقامت اموافق یون فطر اسالیون از هر یک  
 و و قصبه لریزه و از شش شمعان چنانها عصاره حلیه اتیس از هر یک پنج زراوند طویل ریوند چینی اسارون  
 حماما جده روغن بنیان از هر یک دو سه و نیم و بدل روغن بنیان زیت الشیق است و چند آن بود و وزن  
 عمل بیشتر مخلص اکبر که بوی ناموس طیر او با فلفل مخلصه نامند جبهه در دسر کهنه و قفس و صرع و دوسواس  
 و فالج و نهایی که بانوبه و سر باشد بخت صوت و در چشم که از رطوبه باشد سوط نماید از و و احتیاط نماید  
 و جبهه در و دندان و گردیدن هوام و در گوشش و پهلو و شریف و دیگر و احتیاس بول و شقیه شانه فلفل و  
 جبهه منع نزله با مار العسل بنوشند و درنی کردن خون باب بارتنگ یا آب غصی الماعی و در در معده و ریا  
 غلیظه بانی که در و تخم رازیانه جوشانیده باشند و در دهای صوبی ده و درم آن و بدی فکر و خوش سودا و  
 لاریخته و در و نیز زبستور و طلائی و بقیضیب مهبی و مقوی قصبیب فقه او بقدر نیم باب طبع خلطیه  
 در شکم که از بروده باشد مفید است و آنچه از آن بستر نوشته شده موافق مجربات ابوی حخته است  
 ص در سینه فلفل اخرا از هر یک و قیه و نیم جدیدی تر فطر اسالیون از هر یک پانزده مثقال و در ریه  
 نسخ دوازده مثقال تخم کنس و دوقیه سیالیوس کیمثال قسط اطردا چینی او اوس در مجموع بیله اس  
 از هر یک شش مثقال فلفل ایض و دوزده مثقال و از فلفل چهارده مثقال افیون ده مثقال زعفران حماما  
 از هر یک چهار مثقال قدر شربت تا یکد رم و در بعضی نسخه افیون ده مثقال و از فلفل چهار مثقال سنبل  
 چهار مثقال و در بعضی نسخه سنبل الطیب هفت مثقال است قرض در مجموع و در اقراص مذکور است  
 و رازی بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف او و از آن قسط المراتخواه فلفل سفید و فلفل  
 از هر یک دو دانق فوه چهار جبهه و اجینی مصطکی زعفران از هر یک چهار دانق سنبل الطیب پنج از هر یک  
 و مثقال و صفات چهار دانق حماما و از شش شمعان قصبه لریزه از هر یک دو دانق با شرب یا قایم مقام  
 قرض کنند همچون ربع از مجربات حکیم عماد الدین محمودی نموده که چون روز فوبه دو ساعت



قبل از تب و بخود تا نیم انتقال نماید البتة در وقت قطع کند و سستی است بحسب اولو حسب  
 خلقت و فضل و ارضی شود و در صاف میساید از هر یک مایون سداب مقل از هر یک یک درم  
 عمل بوزن چوب بستند همچون سرب و دیگر منقول از محمد ذکیر از بی و او نیز فرموده که زیاده  
 از چهار لوب احتیاج نمی آید و قدر شربت بدستور همچون سابق است تریاک که نه نفتم زعفران  
 قدر از هر یک چهار درم سلیج خلقت از هر یک دو درم میوه سنبل از هر یک هفت درم قسط سه درم  
 عمل بوزن چوب بستند نسخه دیگر از بجزایات ابوی رحمة الله علیه است که در قطع تب سرب  
 بیدلیت و وقت استعمال و قدر شربت بدستور همچون سابق است ص اسارون کند و در مری  
 چند بیدستر میساید بر رالنج افیون بالسوی فصل کف گرفته مثل چوب بستند ایضا من مجرب است که گناه  
 بقدر فراخ و عادت هر کسی باده دانه فلفل که بیده جوشانیده بپوشند لیسریج البلیغی المجرّب  
 قسط لب جوز از هر یک دو مثقال روم نصف مثقال توکل قبل انوبه فنجوش قالیقن چوب  
 اسهال بواسیری بوقت فصل تخم مورد بید از هر یک سه مثقال مجرب را بود بند الله بخار بید سیاه  
 هر یک سه مثقال خبث الجدید بر با عمل در پی به بالمناصفه دو وزن اوید بپوشند شربت و دو مثقال  
 همچون اعظم که اسود نماید و در کامل الصانع سستی بکندری است چوب بیدستر اسهال فرس بنایه نان  
 است ص چند بیدستر افیون بر رالنج میوسالک در صاف اسارون زعفران کند و ناخواه بالسوی  
 بسبب بپوشند و در نسخه کامل فلفل ارمنی تخم کزنبول اضافه نموده اما همچون بامیه در استعمال  
 از شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نسبت به فراخی در ادویه ان لابد است و انجان  
 که در هر فراخی همچون موی موثر باشد از آنجهل همچون لبوب است که از اسرار الاطباء تالیف شمس الدین  
 بن طلال اردبیلی که بنایه مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخسار را نیکو گرداند و دود است که در  
 قبل از جماع و بعد از ان ایمن است از عرق السب و قفس نقصان مینی و امراض عصبانی قدر شربت شمس  
 از دو مثقال تا سه مثقال است و تغییر به معادین افیون و زعفران سه مثقال و نیز بپوشند فراخی  
 و افیون ده مثقال و بر رالنج ده مثقال و بدل مقهور مایی و بیان کرده بنایه موافق گشته و در شربت  
 از افیون و بارونیم مثقال تا یک مثقال شفاقل خولجان نصیة الشکلبه هم سرخ و سفید و سفید و سفید  
 سرخ و سفید سان الوصاف از هر یک سه درم مقهور مایی سه درم حیات السبب ان فلفل سفید و سفید  
 منقح تخم خیار تخم کدو تخم میاز تخم شلغم تخم بوجبه تخماس سفید خکله تخم تره تخم شنبه تخم کدو  
 و آن دو قواست تخم کند و تخم بلون حکم بر از هر یک دو درم با جیل و درم فراوان

منزج الصنوبر کبار منزهة الخضر المنفردانه نیند کجند مقشر از هر یک هفت درم دارچینی قرنفل سنبل  
الطیب اسارون سیاه کباب سعد قره دارنفل جوز بوانار مسک عود غیر استهب زعفران از هر یک  
یک مثقال مشک دانه و نیم زنجبیل بوزیدان مسطشیرین منزج الزلم درونج از هر یک دو درم با عسل  
بشیرند بحرب و از موده است میخون چوب حبشی از سنخ فرحوم عماد الدین محمود و حبه تقویتی سده  
و دل و دملغ و جگر و گرده و شان و باقی اعضاء تقویتی باه و ذریه بدن و غیره ص ان یح حبشی بخانه  
منقال مردارید و منقال ریوند افیمون سنبل از هر کدام سه مثقال میل مسطکی عود قماری مایه شتر اعدا  
اسارون هر یک سه مثقال ابل بشیر پرورده ده مثقال کل خنوم سه مثقال صندل سفید و سرخ  
از هر یک پنج مثقال سکه صید امانی رویان هر یک سه درم دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام دو مثقال جوز  
بوانا سیاه از هر کدام دو مثقال درونج زرباد از هر یک سه مثقال خضیه الثقلب پنج مثقال تخم خریره  
تخم جزر تخم شنبلیله تخم ترب تخم بونجه بهمن سسج و سفید خشک مربی از هر کدام سه مثقال بوزیدان  
سورسجان از هر یک دو مثقال شقایق ده مثقال کباب حبشی دو مثقال خولجان مسطشیرین دو مثقال لوزی  
سسج درو سه مثقال سعد سه مثقال ورق منشط سدس انرا و مجموع را با سینه و گل کافور بان  
با در بنجویه گل سسج و دال از هر یک ده مثقال بجز شانند و صات کنند و خنکاش سفید تخم خریره تخم  
خارین تخم کاسنی تخم خرنه از هر کدام ده مثقال دراب مطبوخ شیر گرفته اضاف و باب به شیرین صد  
مثقال دانه شیرین صد مثقال و کلاب صد مثقال و قند دو دست و دب مثقال و عسل دو دست و دب  
مثقال کرده بقوام آورند منزه با دام منزه قند منزه گردگان منزه خلیفه از هر یک ده مثقال مانند مرهم کرده  
و عسل حل کنند و انرا را بان بشیرند و حیر و ورق منشط را که جهت سرد است داخل کرده و دب  
مثقال چوب حبشی را جو شاییده آب و را با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته و نبات و را فحال  
توتیرشاده نموده است معجون صبی که جهت تولد نافع است اگر خلط غالب باشد اول تقیه  
نمایند و بعد از آن بیت یوم هر شب نیم مثقال زن و نیم مثقال مرد تناول نمایند و از مباشرت و مرین ایام  
انحرار کنند و از مفرات باه بهر کنند صی بهمن سسج و سفید خلیفه قاقه کبار دارچینی از هر یک ده  
مثقال مرواید سد فلفل زنجبیل قرنفل با جیل سبکین بدل او شیر مایه شتر کنند ساق بهندی برک  
قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل آن میتوان کرد و اگر ساق سحیا و تخم ورق کنند و الا لافند ساق  
قرنفل بدل کنند جوز بود و مثقال و نیم زعفران و نیم مثقال باسه وزن عسل سرشته بعد از جیل یوم  
استهتال نمایند معجون ابن جیس مولف ارشاد گوید که نبات مجربست و محمل بریاح غلیظه و مسکن

منص و قدرش بیش تا چهار مثقال گل کاه زبان تخم ترتریک از هر یک یکجو و نیم سفوف و اگر نباشد  
 ماهی رو بیان بدل کنند یا شیر اوی کچر و سدس خضیه القلنج بخیل فلفل منقذ منقذ منقذ  
 کبار تخم ترب شقاق تخم شلغم از هر یک یکجو و تخم انجره دار چینی نخود سفید منقذ با دام بکند منقذ حش  
 سفید کند از هر یک چهار جز و با شربت سیب دو وزن او دویست شند معجون مهبی از مولف تذکره کج  
 و فلفل است در بر انگلیختن باه و نوط و تقویه حراره غیری و ز به کردن بدن و توبه خون صالح و اصلاح  
 منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن صفت آن صفت آن نخود سفید پوست دار که در آب تره تریک تازه  
 سه بار ضایده خشک کرده باشند خشک مسوق را در سه مثل آن آب خشک تازه تر تریک داو  
 باشند از هر یک سه وقیه ترنجبین ده مثقال دار چینی از هر یک شش مثقال و یک طل و نیم عسل با نیم طل  
 آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب و تخم جز بری تخم انجره از هر یک یک او قیه عاقره زحاز بخیل از هر یک  
 نیم و قیه اضاف نمایند و شربت قیراط با زهر و نیم در هم زعفران و شش قیراط مشک و در کلاب حل  
 کرده بدان تقیه کنند و هر گاه قوی تر خواهند مگر دو گان حب صنوبر با جیل تخم شلغم منقذ منقذ  
 و سفید تخم طبع تخم گمان از هر یک یکو قیه قسط شیرین قفل انیسون فلفل سفوف و اگر نباشد یا شیر  
 اوی و یا ماهی رو بیان از هر یک سه مثقال زده تخم مرغ منقذ خشک از هر یک بست عدد اضاف نمایند  
 قدرش بیش تا دو درهم است معجون ثوم از تالیف اسحق که مولف تذکره ذکر نمود جلیل القدر و کثیر الفی  
 و نبات مهبی است در مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فاج و نسیان  
 سکه و ریشه و صنیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد او از تحلیل ریاح و سد و تقویه  
 و جگر و امراض معده و رحم مکر احتیاق آن و جهت احتباس حیض و بول و دیگر کردن رنگ رود و بر انگلیختن  
 باه مایوسین نبات مجرب و مضر جوانان و صاحبان مزاج حاره و صحنه کجین و شربت غلاب  
 کردن روغن آن بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق باشند یا قلع اتار و بر قصب جهت ته  
 نبات نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتیش در مثقال و آن گرم است و سیوم  
 در اول یک طل سیر کوبیده را با یک طل و نیم شیر تازه بچوشند تا شیر را جذب کند و با یک طل و نیم  
 بقوام آورند و ترنجبین فلفل قفل دار فلفل دار چینی کبابه جوز بوا عاقره زحاز بخیل از هر یک  
 زعفران یک مثقال روغن گسره ده مثقال و اگر اخذ روغن خواهند قبل از آنکه با عسل بچوشند و بعد از آن  
 گل بوستانیده روغن و را بگیرند بعد از آن با عسل بچوشند معجون مهبی منقول از  
 باه و توید منی نبات از موده تخم ترتریک تخم بونچه منقذ زده از هر یک ده مثقال ترنجبین شقاق

بوزید ان خفیه الثقل از هر یک چهار مثقال جلالت طبعش مثقال روغن نارنجیل ده مثقال  
 ادویه را بر روغن نارنجیل چرب کرده با شست مثقال قد مجون کشند و اگر قند و عسل با آن صفا  
 بهتر است قدر شش و مثقال غذای زردک و تخم نیم بخت و امثال آن بول نمایند مجون  
 راح المومنین که تالیف حیر است مثقال یابل بطوبه جهت تقویه باه و استهای طعام و تفریح  
 مفید و دفع میکند چاه و ناله و سوء النفس خفقان و غیره و اضملا و ارام مفرق نیست و تجربه رسیده  
 سالن الفوقیه الثقل از هر یک پنج مثقال تخم زرده ان جیلن اچینی حبس بر کباب زرد که ده ل جوز بود اکثر  
 الکوسن الا سماخونی از هر کدام چهار مثقال ادویه را کوفته بچاه مثقال پوست حشاش را جو شاییده  
 صاف کرده دبت و بخت مثقال شیر خشک را در کوفته نقاش باید از زرد پس با عسل و آب و سیب سیرین  
 صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال بقیام او در ندیس ادویه را سرشته و نیم مثقال مشک بر او  
 بپاشند و اگر خواهند بدل خشک اصل شوکران که پنج نفی گویند و یا پنج شبسی برک شیرازی و امثال  
 ان بقدر لائق اصافه نمایند مجون سرور تالیف حیر سهی و شتی و اضم و با نشاط و مقوی احشاور  
 منفر و جهت سرف و آلات نفسانی و در او ایل دویم گرم و مائل بطوبه و موافق اکثر افرجه جوز بود اکثر  
 از هر یک شش مثقال با هم بگویند و باد و مثقال روغن بادام زنجیل را گویند چرب نمایند و اچینی اسارون  
 از هر یک دو مثقال عود قاصی سه نفل خولجان بهمن سرخ و سفید امینون از هر یک  
 یک مثقال خفیه الثقل است دو و مثقال شفاقل است پنج مثقال و اگر م با باشد بهتر است کثیر افعاع خشک  
 از هر یک در مثقال عسل کف گرفته نهاد و پنج مثقال دو شاپ زردک نهاد و پنج مثقال اگر دو شاپ زردک  
 نباشد عسل را صد و ده مثقال باید که در مجون قرص افقی جهت تولد و تناسل مجرب و بنایت مبی و  
 مقوی و موافق بارد الزواج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن  
 رنگ رخ و تقویه باضمه و تفریح و رفع خست سوداوی نافع است ص خفیه الثقل زنجیل و اچینی  
 از هر کدام شش مثقال کبابه و فلفل از هر یک یک مثقال منفر خشک منفر با د ام شیرین نارنجیل منفر  
 بندق منفر از هر یک دو مثقال ابرشیم منقرض شده انجدان منفر یا شتر اوانی تخم کرش تخم بونجه تخم  
 بونج تخم کرات تخم شلم تخم خیار قنبط جیر بوزیدان جدا و اچینوزه قانده کباب و ضماد تخم ترب خولجان  
 قانده و دوزی سبز و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک منفر حب الفلفل منفر فلفل سان الکصافیر بصل  
 منقل المشوی خشک مربی خردل زعفران عاقره از هر یک یک مثقال غیر ان شمشک از هر کدام دو  
 تالی زعفران ل درق نقره دوان و امثالیک مثقال قرص افقی عشر ادویه با عسل کف گرفته و دوشل ادویه

باشند فصل پنجم در مفرجات مفرج عبارت از آنچه است که مشتمل باشد بر تقیفة نفس که عبارت  
 از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویة آلات آن چو ادراک با نفس مجرد است و هر چند آلات قوی با  
 و از که در مرتبه بعد و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفرج بسبب هر یک از قوتها  
 با افراده میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوت سامع و بوی و بوی و بوی از دماغ میشود و هر چه نفس را  
 از مشاغل خارج باز داشته مشغول بعلوم تجرد و ادراک کمالات گرداند مفرج حقیقی است و هر چه  
 ادراک لذات خارجی و محسوسه بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرج محازی و در آن هر چند  
 اسباب مجتمع باشد تفرج نخواهد بود مثل جمعیت صحت فرائج و عدم اخلاط رده که بدنی باشند ن  
 ساند ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول با صره و اشامیدن لذت ذائقه و بوییدن ملایمات شام  
 و احساس کیفیات معتدله لایم و ادراک صور جزئیة ملایمات مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیة موافقه  
 و هم و ترکیب متناسبه متحد در آن و حفظ معانی جزئیة مانوسه حافظه و صحت قوتها با غنچه و محرکه و قوتها و  
 غاذیه و مولده پس در تفرج مفرجات وجود امور مذکوره شرط است و بحسب تفاوت امتیاض قوتها  
 بدنی متفاوت اند مفرجات مستعد و ترکیب یافته است مفرج یا قوتی مشخص یا عمومی که در او دیده  
 ترکیب ذکر کرده فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مکرر تفسیر و المرحوم تجربه نموده و باندک تفرجی در یاد  
 و کمی توانی جمیع افرجه است و جهت او شش سوداوی انواع مایه و لیا و تفرج و نشاط و تقویة اعضای شش  
 و جهت ناهین و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است و صفا و مجرای استمال میتوان کرد و ص  
 مردارید که بربا سید یکیم و نیم این شش مفرج بر طایف محرق نخری زهر یک کفایت دارد و دیگر انگشت خاله  
 طلا و دو انگشتان انور پنجم یا قوت یکم در غنچه یکم یا در پنج تخم یا در پنج بوی بوی یا در پنج بوی  
 شش م بهین سرخ و سفید و دهندهی حجامتی انوسول لاجورد و صدفی سبزه دار صدفی زعفرانی سبزی  
 کبار کباب سبب است از هر که ام یکم انوسول یکیم و نیم اسطوخودوس سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 زرباد و غرض او بقدر شش متعال کند در پنج رومی و در متعال تخم کاسنی پنج تخم خیار چهارم تخم  
 ده م کاسنی چهارم شش و متعال کافور و کفایت غنچه متعال سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 اصل و غیره است گاه و ص کند جهت متعال المزاج و صی متعال و گاهی بسبب ترکیب و دهنده  
 سبب جهت متعال المزاج تغییر نمند و اگر خواهند که بعد از تخم و امتزاج استمال نمایند در  
 اینون و پنج متعال بنده بیشتر بر دو با هم سوده داخل میجو نمایند و این زمان البته بود و  
 استمال نمایند و غرض از داخل اینون حفظ فرائج مرکب است و داخل چند جهت اصلان اینون

است که مرکب باز بعد از احوال میون بر اعتدال خود باقی باشد و اگر کسی سود و غراج بار غالب  
 باشد میاید که مشک و زعفران این ترکیب را نیم مثقال کنند و افیمون کم کرده بدل او چهارم سماکی  
 شطابیکم شاهره یک مثقال و نیم کنند و درین ترکیب یکم گل سرخ و دهنتم تخم خرفه و دهنتم  
 طباشیر دوم تخم کاه و دهنتم صندل داخل سازند و باقی او ویر را بحال خود بگذارند و پیر شود و  
 سازند یا همچون نمایند و اگر کسی سود و غراج بار و غالب باشد واجب باشد که درین او ویر بشور  
 جزو بود که بسیار است و قشور اترنج و عوالبان و زنجبیل و فلفل از هر یک یکم صندل و دهنتم  
 کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب غراج بار باشد یک شربت ازین ترکیب با یک مثقال طباشیر و سیب  
 بخورد و صاحب غراج بار و شربتی از ان با لیسونجی بخورد کافی باشد و احتیاج به تغییر و تبدیل اصل این نسخه  
 نیست و مرجم حکیم محمد بازمیکوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض الفجری که منجر بآب باشد  
 بود و این همچون و در نسخه معتدل این ترکیب یک مثقال یا قوت رمانی اضافی کرده ام نفع عظیم مشاهده شد  
 مفرح حار و ترشقان حار و مانجور و دهنتم و تقویتیه معده و استهضای و هضم طعام نافع است و در کما  
 راسیاه دارد و زرنک خسار را نیکو گرداند و در غرض باد و بخوبی قشور اترنج و فلفل و زعفران و صندل جزو بود  
 و قاطع کبار تا رشک یک بهمان زرباد و زرنک تخم زنجبیل و لیسونجی از هر یک دو جزو و دهنتم و نصف جزو بود  
 کافور یکم و دهنتم و لیسونجی یکم و زرنک یکم و فلفل یکم و زعفران یکم و صندل یکم و دهنتم و لیسونجی یکم  
 و بخوبی شامند تا آید بسوزد و غسل بماند بعد از ان غسل را سه بار بار و ویک کرده شربت شربت یکم تا دوم و این  
 نسخه الفع از نوشته دارد است جهت مرطوبین و میرودین مفرح بار و کرمسی مفرح سیب است از  
 تالیف حقیر که تهیه شده و در دار و منیع بخار فایده محسوس است گل سرخ و دهنتم و رشک بیدانه و فلفل از  
 هر یک سه مثقال صندل نصف طباشیر گل از منی باد و بخوبی پوست بیرون سپته پوست ترنج از هر یک دو مثقال  
 شنبلیله شش تخم خرفه کل کافور یک نیم مثقال با صد مثقال شربت سیب بپزند شربتی دو مثقال و لیسونجی  
 محلول و نقره محلول از هر یک یک مثقال و دهنتم شربت شربت کافور هر معده فی کمال غیر اشبه نیم مثقال و بعضی غراج  
 اضافه میشود مفرح بار و از او ویر قلیه شیخ الرئیس رحمة الله و حقیر مکرر تجربه کرده جهت محور بنای نهانی  
 و جهت بهتر از دارالشک بار و دیاقوتی است و جهت ناقصین و تب و دق و حقان حار و دهنتم بخار  
 بود او ویر سرخه نهانی تر است صندل کاه و تخم خرفه و دهنتم تخم کاه و دهنتم تخم کاه و دهنتم تخم کاه و دهنتم  
 زرنک مثقال و لیسونجی یکم و زرنک یکم و فلفل یکم و زعفران یکم و صندل یکم و دهنتم و لیسونجی یکم  
 و در فوج زرباد بهمن صندل از هر یک یک مثقال و دهنتم و لیسونجی یکم و زرنک یکم و فلفل یکم و زعفران یکم و صندل یکم و دهنتم و لیسونجی یکم



پنج مثقال زعفران نیم مثقال کافور کیمیا مثقال دانه عینر و دانه گلاب آن انور سه مثقال و نیم رب که در  
 آن دانه گلاب نشود و در مثقال که در مکان بود و الا در مثقال صندل سه اونه که گفته اند و یا معجون نمایند بر یک سب  
 و انار و به با سوسیه بقدر آنچه ادویه را معجون است و آن معجون را در هر وقت و اعاده میکند قطره را دارد  
 و مساویست اجساد او با روح او و آن معجون است مطلق امر جبر را در هر وقت و اعاده میکند قطره را دارد  
 که نقصان یافته باشد بمرض یا به سهل یا به سم یا از غیر آنها و چه نقصان و عرشه و استسقاء و یرقان و سوء هضم  
 و بر این معجون باه نافع و ساکن میکند در نفوس و مفاصل را و متدل است و گویند گرم است در اول و نیافه  
 اند در وضو پزی ص آن زرباد و در پنج بهمن سب و سفید باد و بخوبی از هر یک ده مثقال و زنجبیل شش  
 مثقال و عود قماری از هر یک پنج مثقال و فلفل شش مثقال و سوسن و ارچینی که بختش جزو انوره محلول که با  
 زعفران از هر یک دو مثقال بسیار یا قوت از هر یک یک مثقال بعد از سحر بلین ادویه معدنی و در شش و مثقال  
 بدخیم و بزرگ است از ده مثقال عرق بید مشک یا آب گلاب و زعفران از هر یک شش اونه ل  
 در بهار کیش بخیمانند و در زمستان دوشب و دویت و بچاه مثقال عسل کف گرفته که سه وزن است  
 اندازند و بعد از آن در شب بچاه مثقال شیر تازه بخور عسل دهند و بدستور با عسل عمل که بیت و پنج مثقال  
 باشد و در غنچه بادام بچونانند تا منقذ گردد و بعد از آن از سرش بریزد آورده ادویه را اضاف نمایند و باز  
 در آنش گذاشته اند که بچونانند و کیش پاتیل بگذارند اگر در روز دیگر شاده نمایند که ابی با نیت بگذارند  
 با شش نرمی که بچونش نیامده بخار بر طرف شود اگر ادویه معدنی که گفته و که با و با نیت اضاف کنند و شش نرمی  
 نشو میفرماید که با دانه اگر معدنی باشد و در مثقال و اگر حیوانی باشد از ده قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند  
 یکم او در شش ده و کیفیت برابری یا کیمین غر میکنند با وجود سلامت حسن و صحت ادراک و قدر ششش تا در وقت  
 است و در شش ثابت سال باقی است چه حفظ صحت ناشتانا و نمایند و بجهت قوه باه شب و بجهت سموم باه  
 راز یا نه و بجهت نقصان با عرق گاو زبان مفرح جالینوس معدن بطولاً خاص یعنی جبار القدر  
 نقصان حاد و صعود انچه بدماغ و سرد و در و صرع و شقیقه و مالخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایت  
 سموم نفی سرد است در درج سیوم خشک است در اول ص آن که در شیر خایانده که بقیه در گلاب و در  
 کل گاو زبان تخم خرنه از هر یک سبب مثقال صندل سب و سفید و زرد پوستین راز یا نه سبب الا با هر یک  
 ده مثقال بهمن سفید و ارچینی که شش مشک یا شش پست نازین و ترنج ایشیم مفرح که با  
 مثقال و جالینوس و ادویه از هر یک سه مثقال و طعمی محلول یا قوت زرد از هر یک ده مثقال با  
 ریاس و شرب انارین از هر یک یکون سبب مفرح اعظم متدل است و بهترین و حاضه



معنی مانع است و درین مفرج سرد و نزدیک بسیار است و چون را صاف میکند و کسل و بلاد  
را از این میگردد و قوتش تا یک سال باقی است و شربتی که کوفته آب شیرین ده و رطل که در و اطفای  
آهن تا نه و طلا و نقره بقدری که میسر باشد از نفل بسیار افتد و چون قاقه کبار صندل سیخ از هر یک  
مشت مثقال کوفته و در نقره سببه با سیسم خام بکشد از در آن آب تا ده روز بماند پس  
بجو شانه تاریش بماند پس صاف شده باشد و مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند  
و اضاف کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده م و از آنش بر دارند مفرج ابریشم  
چهار اصلاط سوداویه و بلغم نزع و قلیح سده و قلیح دماغ از انجوره و تقویت حواس زیادتی سرد و  
و نشاء بالذات و بالعرض بتجدیل ریاح فلیطه و زیادتی منضم مانع است گرم است در اول و  
در سبب معتدل است و قوتش تا سه سال باقی است و قد شربتی دوم ص افیتون اسطوخودوس  
حسبان سلیخه اسارون نفل از هر یک چهار مثقال زرباد و درینج در اید و دست کبریا و جان  
بهمن سرخ و سفید و سافج سنبل قاقه کبکله زعفران از هر یک م و حریر محرق دوم زنجبیل و از نفل مسک  
از هر یک یک م با عمل کت گرفته بر شند و قیر کوزن انجور و این مفرج را بغیر قند یا مفرج سهل الیجود سابق  
تقدرد و وزن سرشته یا زیادتی فادرنجدنی سه مثقال و غیر از صندل و مثقال و رطل طلا یک  
مثقال و ورق نقره و و مثقال و را تا بیدیل شده و نموده است و سسی بمنجوع ابریشم کرده و درین  
اتام مانع یا شربط و او مستحکم است و تخلف نمیکند مفرج حار کثیر المنافع قهقه امراض بارده  
بر سببش که باشد و جهت جنون و دوسواس و تقویت اعصاب و تقویت سده و با نهایت نافع است گرم است  
در سبب و خشک در دویم و قوتش تا ده سال باقی است و شربتی تا یک مثقال ص استنه اطفای  
الطیب و مشک زنجبیل کاسریه زعفران و اجینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزاء مسطک  
زعفران از هر یک وزن ربع انجور با عمل شربتی مفرج بارده جهت اصلاط امراض حاره و  
انجور و قدیل فزان بکده کرده و در سبب سرد و قوتش تا ده سال باقی است و شربتی تا ده مثقال  
خشخاش سفید کشمش خشک تخم خربزه از هر یک مثقال طباشر کسریه کسان الشور از هر یک  
نیم عصاره زرشک طین مخموم از هر یک یک مثقال با عمل کت شربتی مفرج زعفران  
از اخر قهقه امراض حار نهایت نافع است و درینج بخار سودا و قدیل فزان و

و اعضا و ریه و نزلات حاره بجايت مانع است حص اوله که بکلاب بر درده باشد خشنی نش  
 سفید تخم خرد کشتیر خشک از هر یک بت متعال منو تخم بند وانه و تخم خیار و تخم کدو و گل مختوم یا دانی  
 ابریشم بنشین پوست نارنج گل گاو زبان فادر هر معدنی بلای شیر از هر یک پنج متعال عصاره زرشک  
 تخم گاو موش شش سه گلسرخ کینچند نیل و کبود از هر یک دو متعال زرد و ورق طلا و نقره از هر یک  
 دو متعال مشک گاو زرد از هر یک نیم متعال غبر اشهب کین متعال باشیره ترنجبین و شیر خشک و شربت سیب  
 و امثال آن چهار صد متعال بشنند در بعضی اغریه مر و ارد یک هر یک یا مر جان از هر یک چهار متعال و ورق  
 طلا و غبر و متعال اضافه نموده است باب دوم در اقسام جنوب و آن مختصره و مذات  
 و منقسم با اقسام معاجین است مسهل و اراتاد و ماه قوه باقی است و بعد از آن منیف میشود و در سببی  
 و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار و ذوائی صیه باشد تا یک ل و اینون و اراتاد و سال و ارنجه  
 مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه میشود حب نار مشک سهل و میری الاثر است  
 تحلیل باج و قوی سده در دفع قولنج و در روده که از اجناس طبع باشد بجايت مجربست و یکصد و شش یکبار  
 میفرماید صفت آن مسهلکی زنجبیل ز قفل دار صنی فلفل دار فلفل دار مسک از هر یک یک متعال و  
 یکد انگ ستونیای شوی نعت متعال شکر طبرزد و نعت متعال حب ریو نعت جهت استسقاء  
 رقی که با حاره باشد صفتش ریو نعت عصاره غاف تخم کاسنی غار یقون باز هر یکون شش یکبار  
 و نیم حب الذهب و این موسوم است بحب البصر از تراکیب یس الفضا حسین بن عبد الله  
 بن سینا است جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط کثله از سر و بدن و شکر النفس و در پهلوی و پشت و پا و نندی  
 با صره و ضم طعام و ادرا در رنج بخار با دبا بجايد اوست او منی است از جمیع ادویه و قدر شش تا دو  
 متعال حص صبرست درم بلبل کابلی ده م گلسرخ پنج متعال زعفران مسهل یک کثیر اسفید از هر یک  
 ستم غبر و ورق طلا از هر یک چهار قیراط مر جان یا قوت سرخ مر و ارد از هر یک شش قیراط و مرف  
 تذکره جهت بلغمین و اصحاب ریح شود سبیل الطیب بارون از هر یک چهارم زیاد و نموده و جهت متعال  
 و غرق انس و مثل آنها غار یقون یا شق ترید از زردت عا و قهاسور بخان از هر یک ستم و جهت صفر این  
 با اصل نیم بلبل زرد قهاسور از هر یک پنج م و جهت بخار زرد قهاسور شش کشتیر از هر یک پنج م و جهت صفت کبر  
 شش بر ل زرد قهاسور شش کشتیر و جهت مسهل و ابا اصل شش لاجور و یا حمر استی نیم م کرده ادویه را گفته

بالکلاب و عرق نمید و کرس در از یانج حب بازند و قوتش تا دو سال باقیست حب الایا رب منسوب  
 باین ماسویه یانج است جهت امراض دماغی خصوصاً مغنی را و ثقیه دماغ کند و شندی با صره بفراید ص ایا رب غیر  
 شش م بلع زردیچ م ترب چهارم امینون بلع هندی از هر یک دوم و نیم غازیون دوم تخم خنظل یکم و در  
 صفراوی سقمونیاقدر حاجت اضاف نمایند قوتش تا دو سال باقی است و ششش کفقال حب اسطوخودس  
 منقح اخلاط بارده است جهت ثقیه اخلاط و حفظ صحه و دفع و سواس و امراض سوداویه و خفقان و خفت  
 معده و کرده نافع ص صیر بازنده متقال سفیاج افیمون از هر یک شش متقال سقمونیاقدر غریقون شش  
 خنظل از هر یک سه متقال سنبل سلج زعفران حب بیان بلع هندی سارون و عصاره انستین عود و صندل  
 ریخ از خرزرواوند حرج دارچینی از هر یک یک متقال و بعضی اوقات ایارب زیاد کرده اند حب النقط  
 منسوب بجا اینوس و اقوی الفصل است و نافع جهت هر مرض یار و مثل فلیح و لقوه و بادها و قنرس و قنبرج و  
 امراض معده و عرق النساء و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و ششش تا دوم و رازی نقل کرده که  
 مضر جگر است و مصلح اوزیت و اسحق نقل کرده که قنبرج بواسیر میکند و مولف تذکره بر این است که این  
 اصح است از اول و مصلح او کثیر او مار العنابست صیر بازنده م بلع اصغر تخم هر بل افیمون ص صندل  
 اگر یافت نشود و چند دان و اسق جاد شیر مقل از رقی بکنج تخم خنظل خنبدید ستر از روت از هر یک بستم  
 و در بعضی نسخه ترب عود اصل السوس از هر یک هفت درهم کرده اند اگر اطفال بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر  
 سودا زیاد نباشد افیمون را داخل نباید کرد و اگر خلطیت و حب الفار اضاف کنند و صورتی که مریض با  
 نباشد جایز است او دیه را با نقطه سفید حب بسیارند و اگر شیطان و قاقله روزیدان و سورخا و  
 ایارب از هر یک پنجم داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصاً قنرس نفش عظیم خواهد بود حب السعال  
 از صاحب تذکره است و مجرب دانسته که در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش  
 از هر یک یکم و شش صمغ عربی کنیز رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق  
 صندل بنیر انیسون برر گمان هر یک نصف خربزه بسیارند پس اگر در شش و سینه قوی باشد باید  
 چهارم و سلبه جز و زفا و جز و نیم بسیارند و جز و را و جز و پس گل ارغنی و گل مخوم از هر یک  
 سه را با مثل ان شکر حباب تخم مرو و بنیر قطونا و ریحان در روغن بنفشه حب بسیارند و اگر بصاره  
 سازند در تلک طبع و صاف کردن و از این خواهد بود چیزی که نافع است جهت امراض که

شکل خدام و دارالشعب و دار الفیل و دار الحیة و از ارج فضا بلبله و قوشش تا دو سال باقی است گرم است و در  
دوم خشک در اول و شربت او یک مثقال است باب گرم و صفر یک و سعلش میبرد و منقرض کرد و مصلح آن کثیر است  
حسن تر بد و از ده مثقال صرد و از ده مثقال افقیمیون چهار مثقال سفید از زردت از یک سه مثقال عصاره  
افقیمیون یک مهندی ششم خنفل سقونی از هر یک دوم باب حب نمایند حسب الدیدار ان الطوال  
بر یک مقرر بلبله صفر اربع از هر یک پنج مثقال تر بد و بیض سه مثقال فانیه مثل او و به شربت شش باب گرم  
حب قوقا مستعمل ابوی رحمة الله ایا رب فیرا ششم خنفل سقونی بلبله زرد اسطوخودوس تر بد  
سفید حب ساخته یک مثقال و نیم را تا اول نمایند حب قوقا یا حبه نقیه دماغ و امراض بارده آن  
بفایت مجرب و قوقا یا بلبله یونانی معبئی حاق وسط و چون این حب جذب مواد اینجا میکند بهند استی  
باین ششم صبر افقیمیون مصلکی غاریقون بالسویه از هر یک یک و نیم خنفل سقونی یک نیم خنفل حب  
صفتن حبه فانی در غش و امراض طبعی بنایت نافع است حسن ایا رب فیرا ده مثقال تخم الخنفل قطره بون  
دقیق عصاره قندار الحار فنیون خد بیدستر فلفل حلیت سکنج جاویش طریح خردل از هر یک یک مثقال  
صمغ راور آب سداب حل کرده چهار بار زرد و دو مثقال و نیم قدر شربت است حب افقیمیون  
جهت اخراج سودا کسی که قادر بر شربت مطبوع نباشد افقیمیون دو مثقال سفید غاریقون از هر یک یک مثقال  
خرق اسود و مندی از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس نهت مثقال ایا رب ده مثقال شربت دو مثقال حب  
الششبار این حب را ششبار از نیمه نامند که وقت استعمالش شب است چته نقیه سرد دل از سودا  
که متر از نیم باشد حسن تر بد افقیمیون غاریقون اسطوخودوس بلبله کابی یک و نیم ایا رب فیرا یک و نیم خنفل  
نیم خنفل شربت از یک مثقال نادر دوم حب الششبار نوعی دیگر چته نقیه دماغ و قلب از سودا کمی متولد از صفر باشد  
حسن تر بد افقیمیون سنکلی شامره از هر یک یک و نیم بلبله زرد و کچو و کث صرد و جز و لا جز و دو مثقال جز و کسر رخ  
مثل او مصلکی کچو و کث آب سیب شیرین چهار بار زرد شربت تا چهار درم حب الششبار نوع دیگر چته نقیه  
دل و دماغ از سودا که از نفس سودا به سر سیده باشد بلبله کابی افقیمیون از هر یک یک و نیم خنفل و نیم اسطوخودوس  
و دو مثقال جز و خرق اسود برنج خرد مصلکی عود سفید از هر یک یک و نیم جز و جوار منی منقول کث جز و آب سیب شیرین  
چهار بار زرد شربت از یک مثقال حب چته سسر زردت با ما و العسل و امثال آن نبوشند منقول  
به که در پوست پیچ کبر برون صبر زرد در جان سوخته تخم کزفس غاریقون یک مندی با عرق جید چهار بند بند  
نیم شش یک ل حب حنظل از جویات و الدم حوم چته صاحب بواسیر که از اغتال طبیعت در از بار  
ن آرد مقرر پوست بلبله زرد و بلبله سیاه پوست بلبله کابی پوست بلبله کابی کث نیم جز و مصلح از روق

نیم اسطوخودوس



مقتل از برق چهار بخور فضل را نیکوب کرده در آب گندمی نماند و بجا نماند دیگر در آن بکوبند که مثل مسموم  
شود و او به رادوان سرشته جوی مقدار خودی بسازند و هر روز در خلای سحده نه عدد تا پانزده عدد بخورند  
و از خیرانی سوداوی برین بنامند **حب قلاج** از تالیف والد و حرم جبهه کسی که در جانب راست فلج بهر  
دقا در برنگام باشد و زبانش نفل بهر سائیده باشد و جبهه تربد ابیض شش متقال حب النیل سورجان از  
هر یک شش متقال ایاب جبهه شش متقال شحم خنظل دو متقال شیطان بوزیدان وج عاقر قرحا در فضل  
هر یک یک متقال و نیم بکنج جاذبه مقل از برق فریبون خد بیدستر از هر یک نیم متقال ادویه را کوفته و بجز برین  
صمغ راد آب در آب گندم حاصل کرده با ادویه بسند و جها ب زنده و شربت سم آب گرم **حب لافا** و  
**کثیر الصبر** جبهه سودا و صفرا و بلغم متولد و مدده و غشی که از و عارض شود و از جینی قصبه التدریر جبهه  
فلاح الاذخر سلخه قوز از هر یک دو ادویه نیکوب خسته است و در و طل آب باران در او ریخته نیز تا نصف باقی  
بعد از آن صبر سقوی را یک طل بگیرند و باین آب بشویند و صاف کنند و دوم مرتبه تا باقی نماند مگر سفلی  
از صبر که احتیاج با و نباشد پس در آفتاب خشک کرده هر یک از و غفران و مصطکی و دو صاف یکو قیده و رو ریخته مثل  
خود جها ب زنده از آن که در آب خیر کرده باشند قدر شربت سم آب گرم **حب شیطان** جبهه در و فضل  
و عصب و فلاج و لقوه و احتباس طمت تربده م صبریت م ریخته خردل ابیض از هر یک دوم و از فضل فضل عاقر قرحا  
از هر یک ام یک شیطون خندی وج از هر یک دوم فانیه چهارم باب کلم جها ب زنده شربت دوم و نیم تا سم آب  
گرم **حب المربع** بلبله کابلی انیتون از هر یک ام چهارم عصاره غافث عصاره انیتون از هر یک دوم  
صبریک م بانی که رازیانه در آن جوشیده باشد چای بزرگ قدر شربت دوم تا سم **حب**  
**الحلیت** المربع بلبله عصاره غافث مکه دوم حرف م حلیت نیم باب جها ب زنده شربت یک م  
باب گرم **حب الشحاح** جبهه اسهال صفراوی مخلوط بلغم و زرد آب صبریت و دوم اقیقون  
دوازده م سقونیاسه م سبل سلخه تربد مصطکی مکه چهارم زعفران سم غار یقون شش م ماما  
یک م باب جبهه شربت دوم باب گرم **حب اسکنج** از جالینوس جبهه امراض بارده است  
قویج و لقوه و فلاج و بیضیات ثلثه بلبله مکه ۴ م مقل ریخته در جینی بیخ ل فضل و از فضل اسهال  
سه م مسموم کونش نماند و وج سلخه ۲ شیطون حب البان ۲ مصطکی زنده ل غار یقون  
شکر طبرزد ۳ صبر سقوی چهارده ل مقل را کوفته و آب گندم بر و یا شنیده بکوبند و باقی ادویه را با  
مخلوط ساخته مثل فضل جها ب زنده شربت نیم م متقال باب نیم گرم و قوت خواب و بام قی  
عد و استعلا بکوز بر سر نماند **حب صبر** که در آب نرگوند از معالجات فحاشی جبهه مدده طریقه



و فیتون صحنه عربی شخم کا هوینج افلاخ رب السوس شکر از هر یک چنانکه انتقال حسب جود و از زمانه این  
 زمانه رست و در تقوین باه و باطنه و ضعف دل و معده بسیار مانع است حصی جود و در و در بار فلفل  
 تخم بادرنجویه از هر یک یک مثقال تخم بالنگو و قناری قر فلفل کبابه قر فلفل از هر یک دو مثقال فیه التفتل  
 از هر یک مثقال زعفران نیم مثقال نرم صلیبه نموده فیه رست و دو مثقال بقوام آورده بسیار نازد و شربت نیم  
 مثقال حسب جود و از انالیفات ابوی مرحوم مهبی و اخم و مقوی بدن و مجرب است جود و در و در بنا و  
 صندل زعفران مصطکی قر فلفل صحنه عربی در و در فلفل سیاه عاقر قرحا شکلات چینی از هر یک دو مثقال باب  
 نبات بسیار نازد و اگر افیون یک مثقال اضافه نمایند جهت شاد بدنی است اما در قوت باه ضعف حسب عظامی  
 جبهه سر و رطوبی و ضیق النفس نبات بافع و مجرب است از تالیفات جید حقیر مر عطا و الله علیه اعظم میسر باید کند و در  
 صاف از هر یک مثقال زراوند در حرج افیون از هر یک یک مثقال حب خسته از دانه کی تانیم مثقال شود و نمایند و با  
 اشره موافق سیر الاثر است **حب حال** دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که بابت نباشد مجرب است تخم ازیا  
 شخم کرفس رب السوس بسیار دشان بادام تلخ بالسویه بالباب کتان سرشته حب یا قرحا سازند و در و در و در  
 با مطبوخ مناسب بدین **حب سعال** دیگر که از رطوبه و برودت باشد مجرب است منقول از معالجات ایام  
 کند و میسر باید و صاف مکرر افیون بعد درم چهار سازند بقدر یکد انگه **حب پواسیر** که با خون پاش  
 بلبل بند می و بلبل و ابلج از هر یک پنج تخم گندنا تانیم بد که با و در محرق دوم و نیم مثقال از رقی و در  
 را که فیه و منقل راحل نمایند باب ورق سدر و ورق گندنا و او در و با او سرشته چهار سازند و شربت را  
 م باقی که این نافه و در و انداخته باشند **حب جهته** رفع لکث زبان در زیر زبان با دوا شده  
 و آب دهان را بر بخت و در شیشخان گل سرخ از هر یک یک مثقال از خر فیهون قر فلفل از هر یک نیم مثقال نرم  
 با مویایی و لادن و غیره که دم که باشد بر شیند و **حب پیرامی** مساک مهبی فبایع  
 طاعتی ترندی را سه چهار روز در آب جویا نیده پوست او را کوفته بکوب و منقرا با باد و بنزد کوبیده  
 دو عدد که بقدر رنجوری استعمال کنند و گفته اند که رفع اثر او را خوردن باب نیم میکند **حب السقوط** منقول از  
 جبهه فایح و لثوه و کور که در نیم باشد خرق افیون چهارم بر شیند و در صاف سسم قر فیهون م اشنق دوم کند  
 از هر یک دوم خند زعفران یکم و نیم جابوسیرم باب جفند چهار سازند بقدر و وجیه تاسه جبهه و طاعتی  
**حب لطیف** الکنک و فیه رست جود و در و در فلفل کافور قر فلفل و در چینی خند زعفران از هر یک یکم  
 با عطر بسیار از اجزای کلاب جها ساخته و در دهان نگاه دارند و اگر اراده کنند که معده  
 شود و فلفل و سازند مانند کرات ایام فیه امساوی جود و در کافور در نیم شربت سیاق

**حب زریق** جهت ترخه سرعت انزال مجرب است و مرقوم از خط مرحوم حکیم محمد باقر ص زریق بنجدرم  
 با سکه که تند در بدن سائیده تا آنکه منحل شود و مخلوط با سبزه یا او سه ل شح هندی و ظرف آهنی  
 را سکه که پر کرده زریق را در و بچوشانند و از راختن سحوق سه ل اندک اندک در و ریخته بسته باوان  
 سائیده تا منحل شود پس در کرباس سبزی کرده بفتیرند آنچه در کرباس مانده باشد باب سرد نشویند  
 تا جگر از زوال شود و همچون رانیک ساخته در وسطش سوراخی کنند رسیان پنبه از سوراخ او گذرانند  
 باب لیون انداخته یک شبانه روز تا منحل شود پس بر وزن بابونه انداخته با شش نرم طبع دهند و در وقت  
 احتیاج در دهان نگذارند که رسیان و بیرون باشد و طبع نشود و در وقتی که اراده انزال داشته  
 باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که اساک منی بقوه تمام میکند و قوی نشاط و مسکرو منوم  
 و شتهی و قیصر او را بجز مسمی ساخته و مجرب است حب زریق مدد دانه هیچ شوکران سه ل زریق  
 که سه ل کوفته و زریق با بان مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بچوشانند تا آنکه آب را تمام کند  
 کند و در وقت حاجت بقدر حب استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قوی تر خواهند باریک شیرازی که در وقت  
 انجمن است بچوشانند **حب بلبل** جهت در و سر فرمن و ضعف معده و جگر ناف و قاطع عادت ایمن  
 است تا توره سیاه بکشد و انتقال رخبیل و انتقال ریوندر سه مثقال حب بقدر نخودی با سبزه از زریق تا  
 دو سه عدد بقدر زرق هر یکی میتوان خورد حب غنجر غنجر جهت نفوط مجرب است و بعد از نشستن  
 ساعت نفوط می در داد و از ده ساعت و چون آب سرد خود را بشویند نفوط بر طرف میشود و چون  
 در دهان نگذارند و عرض یک شبانه روز بر طرف میشود و دهان را بسیار مضمط میازد و بسیار خوش تر  
 است و جمعی کثیر جهت نواب خاقان خلده اشیا صا حقرانی بجهت این امر بسیار ترتیب نموده اند هر یکی  
 بعلقی بود بعضی زرد آب میشود و بعضی اندک وقتی نرم میشود و بعضی بد مزه بود و این حب بسیار طبع شده  
 و از اوقات بعدیل است حب بنیر یا بنیر شترابی سه مثقال مشک یک مثقال غیر اشب بنضه القلب و الخان  
 از هر یک دو مثقال مصطکی و نقل از هر یک یک مثقال بقدر مغزند فی حب زرد زردی یک عدد و استعمال نمایند  
 از عقصان شراب یا شیر تازه یا آب تره تیرک یا آب خود خام خیسانده بنوشند و این حب نیم مثقال تنخوا  
 خورد و موطوب الخراج زیاده میل میتوان کرد و جمعی بکنود و زیاده از انرا قبل از شراب تناول نمایند ضد  
 سفید تخم کاسنی تخم کاهو کاسرن تخم کرب مکده سه ل کافور و الکی با کلاب حب کند حب هبه بود اسیر  
 وی و ریچی و قاطع خون و مجرب است منقول از کامل الضاعه بلبله سیاه آله بلبله تخم مورد و از هر یک چهار  
 ایلو و موطانیت ۲ گندار مقل ۲ ضبت الحیدر مدبر برشته از هر یک دو موطکی جوز بود اسنبل الطیب

تر نقل که یک تخم کند نام سه پلیجات و تخم کند را در روغن زیتون بچرت نند و مقل را باب برگ سر و حل  
 کنند و او دویه را با آب بنشیند و حب سازند و دو مثقال باب گرم بنوشند حب سعال حبه ضیق النفس  
 و سرزد و ای سخت و تکیه سینه و تقفیه صوت و حبه بر نافع است با دوام شیرین تخم کن بریان کرده کثیرا  
 حب الصنوبر را یک صمغ عربی انیسون اصل السوس ب السوس فانیذ شکر یا السویه باند کی غسل و آب را زیا  
 صیشند و حب خنده در زیر زبان نگاه دارند یا سیوم و را قرص اتم ام اقرص مثل اتم حب  
 است و حد وسط سفوف و معاجین منخرج او اندر و ما نس قدیم است و آنچه مشتعل است بر او دویه بکار و  
 ذوالخاضیه و افیون دار قوشن یا چهار سال با است و مسهل و غیره اتم ام آن در قهای قوت مثل حبوب اند  
 و حفظ قوت او دویه در قرص زیاده بر سفوف است قرص افصحی در اول سیوم گرم و خشک و ملطف و مبهی  
 و مقوی حراره غریزی و با دوز هر سیوم و حبه قیای خدام و رنج تحلیل خلط محرق بطریق دفع نظا هر علدا نافع و  
 قوشن تا دو سال باقیست و بعد از ششماه استعمال نمایند و بعد از تحویل شش سحر افصحی ماده را صید باید نمود  
 بلا فاصله ایام بیدار باشد و نباشد بر تنه کند باشد بقدر چهار انگشت از در شکم ضرب قطع نمایند و حش  
 و بچسبند از دوزیرین کرده باب بنشیند و باند کی نمک و شبت در یک سنگین یا سفالی بچرت نند تا آنچه و مهر  
 شود پس استخوان او در کرده گوشت او را با برین او نان میدهند شک در او ن شک با برق آن بگویند تا یک سال شود  
 قرصی بقدر که مثقال سازند و در روی پر دوزین خشک کرده و در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست  
 بر روغن بپان چرب کنند و اگر نباشد بر روغن زیتون بپانند و باید افصحی قوی الحرق باشد و اگر دشتش باریک و چهار  
 دندان داشته باشد که علامت مادی است داشتند سیاه و این و سنج بکار نری آید قرص اسفلی  
 که از اجزای تریاق فاروق است حبه سموم و ربو و نفس و جبر و کس نافع و حبه است تقاییدیل است  
 ص صفضل مشوی را دوزیم کو بیده و بوزن او آرد کرسنه با شراب بچون ساخته بار و روغن گل دست را چرب نموده  
 قرص سازند و بدیل شراب شربت شود و اندر و ما نس قدیم اسفیل را دوزین آرد کرسنه را بگویند و بکار  
 قرص اندر و خور و آن که از اجزای تریاق فاروق است حبه گزیدین بهام و او دویه قتال و حبه سموم  
 و تقفیه اعصاب ریه و ضعف جگر و استقامت و تقفیه سد نافع و شش مختلف و بهترین نسخه از خضر بن برین است  
 که صاحب کامل الصاعه ترجمه داده و از ششگان مقبض از زیره اسارون و عود مسان و سیاهی و بکار  
 فوا از هر یک شش ل قطعه اندر و زعفران از هر یک دو اذره ل و اینچینی همانا رصات از هر یک یک  
 است ل اسفیل البلیبیا نرود ل با شراب یا خنیز یا عمل یا جمهوری قرصی سازند و قرص اند  
 الحاکم که معرفت کن با سه ماه شاه آنقدر صراف کوه و خرد و غلیم تریاق غوره و

است مقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهت علل بارده اعضاء ریه مفید با برونش و سفید  
 و ساق و بیدانه مرصاف اسارون و مینون استند مضب الزهریره و مودبسان بالسریه با شراب یا بهر ریه  
 یا شلت یا بنید تریب قرص بازند قرص لک که از جلد اجزای مجامین کپار است فلیجوشش که کون باشد  
 بجز و لک مشول و جزو با شراب یا بهر ریه یا شلت قرص بازند قرص قرص و مضموم که از جلد اجزا مخلص است  
 که سو طیرا گویند ملطف و مفتوح و جهت استسقا و امراض جگر و سوز و معده نافع و صفاد او محلل و اورام بارده و جهت  
 در دسمبر لغنی نزلات قدیم بسیار موثر است حماما و ارشیشمان تسطیح مضب الزهریره و سفید زعفران  
 نامخواه از هر یک سه ل در اجینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یک شش ل خود یک مثقال یا پنج هندی از هر یک شش  
 ل با شراب یا امثال آن بازند کورات قرص بازند قرص قرص و قوصها یعنی قرص زعفران از جلد اجزای دوا  
 الخطاطیف است و در خواص نامند از مضموم بعضی برود را باین اسم نامند زعفران در اجینی مصطکی پنج سون  
 اسما بخونی سافج هندی از هر یک دو ل گسند حماما تسطیح هر یک یک ل مرصاف چهار ل با شراب و نامندان  
 بدستوری که گذشت قرص بازند قرص قرص و قوصها از اجزا مشرو و میوس است محلل و ملطف و مفتوح و  
 احش و جهت امراض بارده اعضاء ریه نافع و با قوه تریاقیه است موزید از چهار ل ملک البطم چهار ده ل مر  
 صاف از هر یک دو از ده ل در اجینی مقل ازرق اظفار الطیب بنیل الطیب بنیل رومی سلیخه الکبیل الکلسه  
 جب انوار هر یک سه ل مضب الزهریره نه ل زعفران یک ل قز الیود و دول و نیم صومغ و راد و شراب و امثال آن  
 خیسایند قرص بازند و بعضی از قدما یاسه وزن آن شش مجون کرده اند قرص طباشیر ملین از تانیف  
 در حرم و عطار اسد جعفر است و بهترین نسخها و مضموم قهیر است و جهت تهیای حاره و حصیه و آبد و بوق و  
 حرقه ابول و تشکی و تسکین التهاب خلطه و سعال و ذات الحجب مفید است گسرخ سه ل طباشیر  
 تخم خرد از هر یک پنج ل تخم که در تخم بند و نه تخم خیار تخم کشنیز از هر یک سه ل که مفتوح مندل سفید کثیر از تخمین  
 رب سوس پنجه زعفران یا غیره جو قرص بازند و از یک مثقال تا دو مثقال بپوشند قرص طباشیر ملین  
 جهت تهیای صفراوی و دیمی تشکی و تسکین غیاخ خرن نافع است ص طباشیر سفید گسرخ از هر یک پنج  
 ل مندل سفید سود و نه تخم که در تخم خیار و نه دانه بر رب سوس زرنک است ص عری کشنیز از هر یک دو ل  
 زنجبیل سفید پنجاه و یک ل یا بهر تخمین قرص بازند و اگر بیکه بیشتر خواستند ریوند چینی غار یقون سفید از آن  
 گسند تریاقیه و کشتال قرص طباشیر قرص یا فوشش بل مانع ملین است یا لیس طبعی  
 نیز تخم خرد بوداده گسرخ مندل سفید سوده کلایا یا صغری بوداده کثیر بوداده نشا سبزه بودا  
 سوس طباشیر تخم خاص بوداده زرنک شش ل انوار را هم صلا نموده بیدگر خلط نماید و بیداران را



یا به باز رنگ قرص سازند و در سایه خشک کرده کینتقال را بیا تا مندا و اگر با اسهال و غده کبدی باشد  
 و خون کثیر آید بر پوند چینی که بر اینج هر جان سماق منقی اسجبار اضاف نمایند **قرص روقا** فی جنب  
 نازک الدم و جبهه اسهال ذوبانی مستعمل از قانون و مجرب است کل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر  
 گل سرخ صمغ مشکو سرطان محرق با السویه بآب به قرص ساختن استعمال نمایند **قرص ورد** اخر  
 جبهه در ذم معده و حیات بلغمی گل سرخ شش م اصل السوس چهارم سنبل الطیب یک م با منیخ بقدر  
 یک م **قرص سازند قرص کاروس** جبهه ایلاکس و جمیع انواع تخم سیر زانق است تخم کرنس اینون  
 از هر یک شش م استین چهارم فلفل دوم مرصاف دوم و ارضی شش م مصطکی چهارم ایون یک م  
 خند بیدستر دوم آب قهصا سازند بقدر یک مثقال **قرص کاکج** جبهه قریح کلیه و منانه و تقطیر  
 البول و بول الدم بغایه مجرب است منقول از جامع امین الدوله ایون تخم کرنس نذر اینج شاه اینج از هر یک کینتقال  
 تخم رازیانه دول زعفران تخم خاص بری نذر جلوزنه با دام تخم سازند یک مثقال حب کاکج حبلی است و تخم  
 و تخم خیار و دهانه مثقال او دیر گرفته با منیخ مجون ساخته قرص سازند **قرص البرور** جبهه اسهال  
 و قروح امعاء و کسلی که مفهم طعام نشود و چشیش سخت و زیر و سیلان جنین مترا باشد حب الاس و مثقال  
 تخم رازیانه اینون یا خجوا تخم کرنس نذر اینج و دو از هر یک یکس اوقیه ایون دول با شراب مجون ساخته  
 تا نیم دریم قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **قرص بر کلیه** جبهه و ف بلغم خام و صفای صمغ  
 قوی بسیار زانق است بلبلج و بلبلج و اینج و نرج کابلی مقشر از هر یک یک و نذر بر ابیض خراشیده مثل همه فایده  
 مثل همه اخرا فایده را و ایتلی کرده و قدر آب بر در نخته بود چند خوش از آتش گرفته او دیر رابر و باشد  
 خوب با هم مزج نمایند بعد از آن بوزن هفت مثقال قهصا ساخته قدر شربت یک قرص بآبی که در کوزه  
 خشک را یکشب خیسایند و صبح صاف کرده باشند داین قرص از ده با نر جاف و از است بار کمتر اطاق  
 و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کشته با در بلخ و بلبلج شش مثقال **قرص**  
**زشتک** کلد ار جبهه شش م کفیت طبعه داشته باشد و جبهه پنهای مرک ویرقان نافه  
 نبات مجرب است عصاره زشتک منقی لک منقول از هر یک مثقال استین عصاره استین  
 مثقال سلیمه خنثی گل سرخ سنبل الطیب یک م پارون صمغ عربی بوداده گل ارمنی بوداده  
 هر یک دو مثقال مصطکی رب سوس از خر زعفران ترمس با دیان اینون قاقیا تخم مهر و  
 قرص سازند و با سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند و اگر مرده داشته باشد با شربت مو

قرص ششیم منقول از کامل الصاعه ترکیبیه ضعف جگر افیسون فستقین اسارون تخم کرفس  
 صبر عصاره غافق بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب این بقدر در پی قرص سازند قرص و ریونون  
 جهت اورام جگر و کبد و غده ششکی بسیار نافه منقرض نموزده منقرض خیارین منقرض کدو بر یک ده انتقال  
 رب السوسن کشیدند سه طباشیر تخم ازایه گلسترخ زعفران بالباب بر قطونا قرص سازند قدر شربت  
 بکنتقال قرص ریونون جهت تباهی کهنه و صلابه جگر و درم جگر و درم سیر و ضربتی که واقع شود بجگر  
 و سیر ریونون چینی شش مفره عیدان بسان لک منقی مکدر است تخم کرفس و افیسون و عصاره غافق مکدر  
 یک م باب قرص ساخته استقال نمایند قرص غافق مجربست جهت شکر الغب و تباهی کهنه گلسترخ  
 پنج م سنبل الطیب و دو م عصاره غافق شش م باب قرص سازند بقدر در پی قرص السوسن جهت اسهال  
 و موی و دنف خون نافه است بیدام کند را قیاجا که م صمغ عربی م و اجینی نیم م با سفید تخم مرغ  
 بقدر در پی قرص سازند قرص طحال گویند بسیار مجربست رخ سوسن اسما بخونی هم م فلفل ابیض  
 سنبل اشق از هر یک م استن را در سر که چنانکه بقدر شش م قرص سازند قرص کافور جهت تباهی  
 مفره ششکی و تب و دق و انتقال گلسترخ شش م طباشیر صمغ عربی کثیر الکره هم تخم کدو تخم خیار تخم فلفل اصل السوسن  
 مکدره م شش م زعفران ام کافور نیم م بلعاب بر قطونا بقدر در پی قرص ساخته باب انار خوش استعمال  
 نمایند قرص مشک زعفران افیون مرصاف بر این پنج فصل با سوسن باب کاهور صهای مثلث  
 و سازند که تباه صهای خوردنی نباشد و با سر که واکشید و مثل آن بر اورام حاره و صداع حاره طلا کنند  
 و در صداع بار و باب حنا و اب ننگ و مرزنجوش و امثال آن قرص مثلث معمول جهت صداع حاره  
 طار و ام حاره ضحاد و نافه است مرصاف افیون لادن کافور مکدره م کند را نیز روت را مکدر کل ارینی  
 مکدره م فریامشت م بکلاب قرص ساخته با سر که حل نموده به پستانی طلا کنند قرص لددق جهت  
 تب و دق منقول از شیخ الریس طباشیر هم م گلسترخ شش م گل ارینی چهارم تخم کدو تخم خیار تخم  
 زرد کدو کبریا مکدره م بقدر در دو قرص سازند و اینقدر شربت است قرص جهت اسهال  
 و موی از نالیفات و الدجوم گلسترخ تخم خاض مکدره م صمغ عربی شش م طباشیر مکدره م و بلعاب  
 بر قطونا قرص سازند قدر شربت بکنتقال قرص کل صغیر معمول ابوی جهت در معده و تباهی بلغمی  
 و دفع رطوبت معده مجربست گلسترخ دو جز و سنبل الطیب رب السوسن از هر یک یک جز و قرص ساقد شربت  
 بکنتقال قرص لددق از مروج ابوی جهت تب و دق و مطلقه و محرق و اسهال صغیر و کثیری که بابت باشد  
 بیار از موده است تخم بارتنگ شش م کثیر صمغ عربی گل ارینی طباشیر شش م گلسترخ منقرض کدو و

و خيارين و تخم خرد و مغز دانه به مغز هندوانه رب سوس با عاب بر قطونا قرص سازند بناوق  
 البصر و رجه در درگده و مثانه تخم خرد تخم خیار تخم کدوی شیرین بر البص تخم خرد بادام مقشر کثیرا  
 نشانه رب السوس خشکانش امیض مکه دوم با عاب بر قطونا حجب بقدر بندنی قرص بس چوب بول الم  
 و بول المده و قروح کلیه بنانه منر تخم خیار و منر تخم خرد تخم کثیرا گل قیر سی شایخ مفصول و اگر بماند  
 مقناطس حرق مفصول رب سوس صمغ عربی بادام دم الاخون کند تخم کزنس افیون کا کچ مقدار شربت  
 او تا در دم قرص البصا چه ام اض مذکوره و مسکن الم است منر تخم خیار و خرد تخم خرد تخم کدوی  
 تخم هندوانه رازیانہ تخم کزنس بر البص افیون گل ربنی عصاره تخم البص خشکانش سفید دم الاخون  
 قدر شربش دوم قرص رشک مقول از قانون و بر بست چته سده و جلد و سیر که از جراته باشد  
 و چته پهای حار و ام اض معده حاره و عیدیل است رشک بیدانه رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم  
 سبده و آن تخم کثوث تخم کاسنی مکه ۳۱ مصطکی سبیل الطیب عصاره الفانث مکه دول فوة البصغ ریو  
 رغنم ان مکه دل ترنجبین باب حل کرده قرص سازند و اگر ریوند و متقال باشد اجد خواهد بود قرص  
 کا کچ چته فوة بول تخم خیار حجب کا کچ منر بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ربنی صمغ دم الاخون  
 کند مکه ال تخم کزنس دل افیون یکم قرص کنند از یکدم تا یکم متقال و زیاده از آن قدر شرب است  
 با شرب بنفشه و قوش تا دو سال باقی است قرص القواقی کند ریخ راسن یا بس فودنج  
 ورق السداب مکه و منر النمام سه و منر نمانخواه هم و منر شربش یکم متقال بطخ خیره قرص لید یا بطبر  
 طباشیر ام تخم کا هو تخم خرد از بریکه ام کشیر رشک هم گل سرخ جلد مکه ۲ گل ربنی ۵ م کا فودنج هم  
 باب نام ترشش بنفشه قدر شرب ۲ قرص مر لا و را حقیض مر صاف ۲ م ترس هم در ری  
 سداب فودنج رشک طراش فوة حلیت سکنج جاد شیر ط سبیل مکه دوم باب سداب قرص سازند و از  
 یکم متقال قرص المور السبیل المصنوعه مطفی الحیات گل سرخ تخم خیار تخم کدوی مکه ۵ رب السوس  
 ۲ م مقنونیام کا فودنج ۲ م باب خرد قرص سازند و شربش یکم متقال یا یکم متقال شکر قرص و در فودنج  
 در معده دوم معده گل سرخ ۲ سبیل ۲ رب السوس ۲ اکلیل اللک بابونج افودنج مکه ۳ مصطکی ۲ م  
 م شربش یکم متقال بطخ افیون چته در معده و باب ثنب الثعلب چته دوم معده قرص الحشیا  
 چته تر و سینه و شش و تب حار و در و سینه در کام گل سرخ صمغ مکه ۳ کثیرا رب السوس مکه ۳  
 اسفیون اسود که طباشیر رغنم ان و دالک بقدر یک متقال قرص سازند و شربش خشکانش بنفشه شربش  
 صمغ در الما در دم حکیم محمد باقر چته حیات و طعش و تانیم مقام ترس کا فودنج مر و اریطایه

صندل سنبل و سفید نیل و زنجبیل و شکله گسرن تخم حاض تخم کاسنی تخم خرد تخم کدو تخم هند وانه مکده سمرقانه  
 کثیر از برالینج مکده ۲۰ تخم کاسنی سفید ۳۰ هر یک قطره باراد آب خنیا بنده بی انکه صاف کنند با دوقرص سازند و این  
 دوقرص با لوقطبی است که منقبض باشد از شرب کافور دوقرص کافور از از از می چته عنبهای جگر گفته است که  
 انقباض اقرص است چته علی جگر و عنبات و معمول قیر است طباشیر اکل سنبل تخم کاهو تخم کدو تخم کاسنی صندل سفید  
 کافور از بریک درم بلعاب بر قطره اقرص سازند و یا زخموده که اگر برالینج الاخل نمایند چته برید جگر و قطیفه  
 حراره عجیب خواهد بود **قرص سرطان** چته سلولین طین بارنی رب انجبار طین مخموم طین رسوب  
 نشسته کلسرن از بریک شش م سرطان محرق ۱۰ ام کثیر طباشیر شش دوج مفصول مکده ۵ م ریشه انجبار بدل  
 گفته اند با شنج گاو کوهی سوخته که خیر تر به نموده است و بسیار مجرب است خشتخاش سفید و سیاه و زعفران  
 نیز اضافه نموده و رب السوسن ۳ م بآب لسان الحمل دوقرص سازند و بعد دوم و با شرب اما شیرین بنوشند  
**قرص گل کبیر** چته تپهای بلنی و سودادی و تپهای مرکبه و غیره که گسرن ۱۰ اعصاره غافث اعصاره  
 انستین ۳ مصطکی ۲ و نیم سنبل اسارون عود آخر مکده ۳ شربش دوم بماء الیه و در ترنجبین **قرص**  
**کبریا** از جیب الدین چته حبس خون از هر موضع که باشد مجرب است و اینجاست در تحت هر یک نوشته شده با افغان  
 مردار خشتخاش سفید و سیاه گل مخموم گل ترسی موافق کامل است کبریا تخم خرد تخم کدو تخم حاض شش  
 گاو کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل آرنی صندل بوداده تخم کثیر خنوزده مکده ۵ دوج محرق جلدی مکده ۳ بر  
 ۲۰ تخم طباشیر کثیرا نشسته ۲ مصطکی سوخته زعفران انیون شکله ۳ شربش کمینقال بآب ریه  
 چته نفث الدم و با شرب خشتخاش چته دوج امعا **قرص شایخ** منقول از تذکره که بهتر از اقرص  
 کبریا است چته تپهای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و تخفیف قروح و تقای آفتاب نفابت مفید  
 است کثیر بوداده خشتخاش سفید مکده ۴ کبریا مرجان تخم خرد مکده ۵ گل مخموم و اگر نباشد گل آرنی شنج  
 کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صندل ۳ دوج محرق برالینج شایخ قطعیس محرق مغسول و در  
 پیش کمینقال **قرص شایخ** از فقرات خیر چته پدق و سل و قطع سیلان خون بر عضو باطنی و  
 مال مراری و زرد بانی و تپهای رموی و سرفه حار مجرب است تخم خرد کثیرا شنج سفید نشسته  
 ۱۰ طباشیر طین آرنی مفصول طین رو طین شیرازی بریک ۵ م سرطان سوخته ده ل کثیرا رب سوس  
 این شایخ منقول اینجاست شنج گاو کوهی سوخته بریک سل برالینج انیون زعفران بریک کمینقال با آب  
 دوقرص سازند و قد شربته تا اینکه مال **قرص زر** شکله منقول از تذکره مرحوم حکیم محمد باقر تحت  
 به تجربه رسیده زر شکله سیدانه رب السوسن گسرن ۳ م تخم خرد خیار خشتخاش خرد زهره مصطکی







قرص ریونده جهت سودا الزان جگر و اسهال سکند و دومی بقیات آزموده است ص ریونده یعنی  
 عصاره زرنیک تخم کاسنی با سوسیه باب برگ باریک قرص سازند و باب باریک بنوشند قرص  
 اندز و لایف قدماست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهت بقایای زار فارسی و انگلیس و  
 قروح فرمیده و ابل روم و ارجح سازند و ابل زرنیک ارد کنند هشت ل زینتی سه ل و هر یک از ایون و غیر  
 و مشک نیم مثقال اضافیه نمایند و در استعمال او شرط است شقیه بدن و ترک ترشیدها و ملک و قوتش تا دو سال  
 باقی است و بعد از پیل روز استعمال نمایند و در استعمال او را تا سه روز استعمال نمایند ص زراوند و حرج  
 و دانه و مثقال کند و غرض از شب یانی مرصاف مکمل قلندیس ل بالکلاب قرص سازند قرص  
 نروسی در ضادات مذکور است قرص سفوف از محمد ضادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم  
 و سفوفات و آن مقدم ترکیب است و بعد از آن مجون ترکیب یافته و مستقرید و س گوید که مختصر او  
 ش اگر د سفوف است نه بقراط طبیب هم و استعمال او با صنف مده و شدت امتلا جائز نیست اندک اندک  
 لطیف و سیرج النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش و ضعیف میگردد سفوف ارسطو سفوف ارسطو طایفه  
 و سفوف اسکندر نامند مده را قوه دهد و گوذر اسرخ دارد و دوسو اسف فراموش کاری ببرد و جهت بنظم  
 و بوی دهان خوش کردن نافع است و جهت تقویت بدن ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و بدبودان نافع  
 و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده و سفوف اسکندر نیز گویند و گویند قوتش تا دو سال باقی  
 و شترش تا دو مثقال است ص زرد سافور یا قیصر که آن سرب از نایسروست گفته اندی و آن در اسهال  
 و تسمی از برفارینون است عود هیل اسارون مصطکی بلید کابلی فرخنگ نامد مشکبیره کرمانی و ارجینی  
 فلفل دار فلفل شنه رنجیل و فلفل انار دانه جوز یا کافور قاقده مکدر و غیر مشک مکدریم جز و شکرش خندان  
 طعام و بعد از طعام از یک م تا سه م تناول نمایند سفوف جهت اسهال اطفال از بربات ابو سیرج و غیر اطفال  
 را نیز نافع است حبس اربابان بوده را بسیار نرم صلا کرده طباشیر سفید صنیع عربی کنیز مصطکی سفید تخم مورد  
 کسین گل ارسنی سفوف کنند و با طفال نیم مثقال صلح و نیم مثقال شب با شربت بیاض شربت سبب ترش  
 سفوف بلوط منقول از منصوریه جهت تقویت و سلس البول مجرب است ص بلوط مقشر بوده و در  
 شکب را اسن گل ارسنی صنیع عربی سفوف سازند بقدر دود و نیم صبح و دود و نیم شام و اگر با تقطیر سلس البول  
 باشد که در فیض بهر چه بیاض تا زرد و رخ شود باید که ما از شیر و بذر قطونا نیز بیاض تا زرد و قه با آب غوره  
 و مثل آن ترتیب دهند سفوف و دیگر از تالیف قیصر جهت سلس البول مجرب است بلوط کنیز خشک را  
 ص این اقشور اینچون تخم زرد سبیل الطیب طباشیر مصطکی زرد و سجد کنیز خشک را

استعمال نماید بعد از استعمال معقوف جهت اسهال براری نرسد و بواسیری و بواسیری حاره بجا آید  
 مجرب است از تالیف حکما گل ارغوانی بوداده دانه انگور که از سر که بیرون ورده باشند و بوداده هر یک یک مثقال  
 ساق بیدانه گسردن صمغ عربی بوداده از هر یک مثقال طباشر گل مخموم یا دغستانی هر یک دو مثقال  
 بود قماری مکه یک مثقال قدر شربت و دو مثقال بار بوب مناسبه معقوف و دیگر جهت اسهال بواسیری مجرب است  
 بتون خطای نیم مثقال نیلوز یک مثقال معقوف الطیلسن جهت سحر و اسهال صفراوی بر قطره یا تخم فرو  
 تخم ریحان نشسته صمغ عربی گل ارغوانی مکه و صمغ عربی دگل ارغوانی دشت را نیکوب کرده و زیر و زور را با سر  
 بوداده مخلوط کنند و در وقت استعمال بر دهن گل چرب نموده یا شراب بیدار آب آن شنبه معقوف  
 الرمان جهت اسهال که از ضعف معده و اسهال باشد و تقویت معده و اسهال کنند ناروان بوداده حب الاس  
 بلوط ساق کون و سر که چسبیده بوداده آرد و بن آرد و سحر کشنده خشک بوداده خرب نبطی خرب نبطی  
 مکه خرب نبطی مکه مکه برنج خرب نیکوب شده استعمال نمایند معقوف مقلبا شام جهت اسهال کهنه و خیر  
 معده و سر که معده و منصف و بواسیری است صحت بوداده یک مطلق و نیم زیره کرمانی یک شنبه روز روز  
 سر که چسبیده و خشک نموده و بوداده نیم مطلق تخم نان تخم گندمای نبطی مکه برنج مصلی یک اوقیه  
 و نیم بیدار سیاه پشته در زیرت برنج مصلی نیکوب شده استعمال نمایند معقوف خرب نبطی جهت اسهال و سحر  
 معده خرب نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یک شنبه روز سر که چسبیده خشک شده بوداده ساق تخم  
 معده آرد و بن بلوط کشنده خشک بوداده مصلی مکه خرب نیکوب شده استعمال نمایند معقوف زرشک جهت  
 تقویت معده و بزرگ و جوش شکم ناخواه ساق بخیل حب رمان بوداده زرشک بوداده آرد و بن مکه مکه کوفه سفوف  
 سازند سفوف سحاق جهت اسهال فرس سحاق و در خرب الاس و در خرب الرمان بوداده بخور  
 خرب نبطی سحر و صمغ عربی گل ارغوانی مکه نیم کوفه سفوف سازند سفوف پسر و جهت باد و نفخ گردیا این  
 زیره کرمانی قاقه کباز ناخواه تخم کزنس مکه دوم قاقه صغیر نیم م تر قفل نیم م زنجبیل فلفل مکه دود انگ شکر ۲۰ م  
 شش شش وزن دوم سفوف لکچر امل جهت رفع اشتیای رودیه در وقت حمل و جهت تقویت معده و اشتیای  
 طعام و نیکو کردن رنگ رخسار است زرباد تخم کزنس مکه دوم ناخواه کندر مکه ۲۰ م خربید تر نیم م زیره  
 ارمانی ۲۰ م سفوف سازند سفوف دیگر جهت جوامع بسیار است و جوارش اسهال نیم م زیره کرمانی یک شنبه  
 زیره کرمانی زنجبیل مکه ۱۰ م فلفل و فلفل مکه ۵ م دارچینی ۲۰ م سبیل قاقه مکه ۲۰ م شکر طبرزد و یک مطلق سفوف  
 با سحر مال متقول ازین جهت ضعیف معده که با اسهال باشد و تب برنج و اشتیای طعام زیره کرمانی و  
 نبطی که یک شنبه روز سر که چسبیده و خشک شده بوداده باشند هر یک سی م حب الاس ۵ م

کشنده خشک بوداده ۲۰م آردنق اردو سجده اردو ناروان کده ۲۰م قطره تراشید کده ۱۰م مکده ۱۰م مکده ۱۰م مکده  
 نشد کونده به بر وین و سیم نقشه نخته نترش ۱۰م بایساج صبح و شام سفوف لطفواقی حقه فوق  
 تشنجی که از املا حاد شده باشد تخم کرفس حبیبی سحر زیره کرمانی بالسویه سفوف سازند نترش یک  
 منتقال باب یکم سفوف لوجج الکبد به در و جگر با شیر شتر استخوانهای مکده متقی ۱۰م مکده ۱۰م مکده  
 تخم کاسنی دهم کشت بر یک دوم طباب شیر ۱۰م سفوف ساقه قدر دوم یا پنج م شکریه سیاهی چهار  
 و قیه شیر شتر گرم کرده کن گرتنه بنوشند سفوف سورجیان صغیر مجربت حبه قفس و عرق اسفند  
 سورجیان ۱۰م شکریه سیاهی ۱۰م زعفران مکده ۱۰م بقدرم بایسرد استخوانهای مکده سفوف لقطع ۱۰م  
 الیو اسیر مجربت منقول از معالجات تهر اطعیا الفل است بخور محرق بخور زرده تخم مرغ سوخته  
 بخور و کج بوداده ۱۰م جزو مجرب را سائیده در منتقال با شربت سبب یا اس یا ریاس یا شش استقال  
 غایبه سفوف متقلیا تا از تالیف والد مروج حبه رقی الاسما مجربت بلید سیاه و آبله و بلبله بار و غرق  
 برشته کرده مکده ۱۰م زیره کرمانی که کیشانه روز و ریسر که حبیده خشک شده باشد حب الرث و بوداده مکده  
 هفت تخم کرفس و اینون و رسر که حبیده خشک شده بوداده مکده ۱۰م مصطکی تر فعل قاقله عود هندی  
 سنبل الطیب مکده ۱۰م سد ۱۰م صبح و شام دوم استخوانهای مکده سفوف حبه اسهال بلغمی تالیف اویس  
 سج ناخواه کند رکنار مکده جزو دانه موزید و جزو بامیه مکده استخوانهای مکده سفوف لقطع حبه تقریه دانه  
 و تنقیه از از طربات فاسده و زیاده و حراره غریزی و زایل کردن رطوبت مانع است کند مصطکی و لایق  
 در فضل عودسان الشور باد و جویو که کج یا زده دانه شکریه مثل همه قدر شربت دوم تا در منتقال باب یکم  
 در استمان کیر و زمیل غایبه دیگر در سفوف از تالیف حقیقه حبه حرقه بول نزن که با جگر باشد و با دانه  
 قطیر بول و سسل بول نیز باشد و مانع است حبه در و رشی و در ام ارضه که در حبه حرقه حرقه  
 و بسیار موثر فاده بلوط بوداده ۱۰م کل ارمنی کشنده خشک صمغ عربی تخم حاض بوداده کند ذکر مکده و قیه  
 در منتقال باب یکم استخوانهای مکده در ایام شرب این سفوف از آب اجصاب غایبه سفوف حبه حرقه حرقه  
 کرده و دانه که بازان حار باشد تخم خیار و خار زده و بندرانه که در یک چهار منتقال را با جگر الیو  
 در منتقال باب یکم بسجند یاد و منتقال را با شکریه بنوشند سفوف دیگر الیو حرقه حرقه  
 نترش دانه و جزیره و خیار و تخم بلو و دانه و خاک بر یک سه منتقال که کج را با زنه تخم کرفس یک کج  
 حجر الیو در منتقال باب یکم بسیار دانه و انبلی آن استقال غایبه حرقه حرقه حرقه حرقه  
 اسهال با صبح و بعضی در حراره باشد مانع است تخم نطی تخم خبازی مکده ۱۰م نشانه حبه حرقه حرقه

گویند که اندک بوداده و در متقال با اشربه مناسب بنوشند **سفوف** **للتحقان** البارد و از دبا و بوی خوش  
 حکیم محمد باقر نقل کرده که بر بیان کرده شب یانی بریان کرده مکیده هم زراوند مدحرج زرباد درونج مکیدنیم  
 درم مروارید یکم شکریه هم شترش سه درم باطنج و سنبلین **سفوف** **سورخجان** کسیر چته مفصل و دو  
 انشا الله است **ص** سورخجان مصری دهم سنبلین هم مغز بادام دوم پوست بیلد زرد سله هم زعفران  
 نیم قند سفید هم سقمونیا مندی ام و اگر ماده بلغم باشد بدل سقمونیا تریده هم کشته شترش و در متقال با آب  
**سفوف** چته قطع سیلان مینه دندری و دودی موجب تخم کاهو تخم سداب تخم خجکشت مکده هم سعد شهد  
 مکده دوم گلزارام شترش سه م باب و **سفوف** **الصفار** در قطع و دوی و غری سیدیل است و نجف ناز فارسی  
 است و انکشتد یکجذو گویند که بر وزن بر وزن چرب کرده و در دوا بطوط هر روز و در متقال با دواست کنند  
**سفوف** جهت قطع شهوة جماع از زنان مردان بر راجع تخم خرد تخم کاهو تخم شنبلیله و در دوا شترش سه م  
 باب تخم خرد **سفوف** **سور** و اگر با مار الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست بیلد کابی و سیاه مکده  
 غار یقون سه م بیاچ هم اعتبار هم گل گاوزبان هم اسطوخودوس هم نمک فلفلی امر لا جور و غیر منقول  
 زین سیاه از شترش و در متقال **سفوف** چته سپر ز از جریات در دوا حکیم محمد باقر نقلی است و دوا بی خشک  
 پوست بیاچ کربن القلک بر سیاه و شان تخم خجکشت تخم سداب با سوسیه هم با سکنجبین تناول نمایند  
**سفوف** که چته نیز میزیست و تا یک هفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان موقوفه یکده هم کثیر ادو و انکشتد  
 و بدستور که در عرق بهار مرغان تا یک هفته مراد است نمایند چربست **سفوف** **شجر** چته حرقه البول و در دوا چین  
 بول منتر تخم زرد منتر تخم خرد تخم کاهو تخم شنبلیله و در دوا شترش سه م بیاچ سوسیه هم زرباد و در دوا  
 مساری هم و در متقال با آب جلاب ده یا اشربه بنوشند **سفوف** **للقهر** منقول از محمد بن ذکرا و غیره  
 که موجب چته زرق نفس بارده و در دوا مفصل بارده که با کلک قطع میکند با نخود ابله ورق سداب خشک  
 تخم کرفس از زبانه و دو مکده خرد بادام تلخ سنبلین قسط خور راوند مدحرج مکیدنیم خرد هر روز یکدر هم استعمال نمایند  
 و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این **سفوف** تا چهار یا هفت چتری میل کنند از آنکه  
 و در شرب و بعد شقیه بدن استعمال نمایند **سفوف** **سوطان** مستعمل در دوا ابوی بکیرند سرطانات نهریه  
 و قطع کنند سر او یا بهار او را شکستن را شکافه خیده با راجع کستر زرد نمک بشویند تا پاک شود بعد از آن با آب  
 گرم شسته تری و در این کف و در کوزه گل اندوده که اشته و در صورتی انداخته کشیدانه روز بعد از آن  
 اسهال باشد پس خوب کوفته و ده درم او را از اینج عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید مکده هم و کثیرا  
 شسته هم کوفته **سفوف** سازند و شربت و در متقال **سفوف** چته کسی که از حراره بول بسیار میکند از آنکه

مرحوم ابوی حنیف الخدیجی در کوفه و سحرینجه و هفت روز در سه که چنانچه بعد از آن بیرون رود  
 با تشنگی کند و بار دیگر کوفه مخلوط سازند بافته کندی که چنانچه روز در سه که چنانچه بعد از آن بیرون رود  
 آورده با تشنگی کند و بار دیگر تشنگ کرده باشد هم طبایع هم کشین تشنگ هم شتر تشنگی متقال  
 با میساده یا سه و صبح و شام میل نمایند سفوف سنا چنانچه عرق آب از مجربات قدما سنا کی  
 ۱۰ ام سور سنان پنج زعفران نیم قدر شربت سم باشد شکر سفوفی که مستی بسیار آورد  
 و تقویت اعصاب کند و فوائد بسیار است غیر از تشنگی و نفث تشنگ و در و کثیر انیم خرد مجموع  
 را در یک روز مرتبه نماید بسیار نافع و مجرب است سفوف چنانچه اسهال خون و نفث دار طبایع  
 تشنگی صانع علی کلنا کسری مکه رداس نه زعفران امر و متقال را بارب به بنوشند و اگر در ص  
 کنند بهتر است سفوف چنانچه در دشت و در وریول و منی و تقویت اعصاب و سستی آلات بول  
 و تناسل و مجرب است از حکای هندوستان و از تجربه ترجمه ما نقل شده فوکل هفت متقال و نیم با  
 صلا می نموده در سفال پاک اندک بود و در چینی هفت متقال و نیم را به دستور کوفه و نجیه اضافه نماید  
 و بر روی آتش نرم گذارند تا چهار پنج عدد زرده تخم مرغ قدر آنکه چون شود و نجیه نیز سببه و متقال  
 و نیم نبات و متقال و نیم را که بیده بر آن تار کرده مجموع از او یک در تناول نمایند سفوف تالیف  
 حقیق که جهت ترق و صل و سرده که بابت باشد جهت لطیف طبع و منع نزلات جاریه مجرب است قدس  
 و متقال سه متقال ص باقی هفت متقال کثیر چهار شسته صغری تخم حلی می تخم که و منفر تخم هندو از ربه سوس خنجر  
 سفید مغز انبه به بادام طبایع نیز تخم خیار سلطان محرق معصاره لیمه التیس کلنا افاقا کل ار منی سفوف  
 ناخن از مجربات چنانچه در یل و در و صده و سپرز و تقویت باضمه و دفع و در و خمس بخارات نباتیه نافع  
 است ناخن و تخم کرفس با سوسیه با مثل آن کند سفوف کند سفوف فایض که مکرر تجربه نموده جهت  
 اسهال ماری و منصف اسهال و موی بهترین ادویه است صغری را هر روز سه متقال ساید  
 بنوشند تا سه روز زیاد بر آن و اگر با اسهال شده باشد انامیدن پوست خنجر تشنگی که تشنگی  
 ساید باشد از یک متقال تا دو متقال از مجربات و اگر با منع مزاج کند به دستور سفوف  
 کلبی و ف و صده و زب با ستقا و اشتها و اشتها و در و هفت البلوط افسون موزیر بیدار  
 و کابلی و آنکه سفوف کرده سه متقال باب آهن دغ کرده یا شراب خنجر الخدیجی بنوشند  
 سفوف چنانچه در سپرز که با حراته باشد از ابوی مرحوم کسری با کمر که چنانچه روز در سه  
 چنانچه تشنگ کرده باشند تشنگ بیدار بوداده پوره ار منی اسفوف قدر لون

بدل آن پنج کبر تخم کزنس غره الطرفا غار قیون شربتی از یک شقال و نیم تا دو شقال با شیر شتر یا ماه  
 بالجنین یا آب جوب کز یا سکنجین نبوشند سفوف چرت ریاح بوج اسیر موافق کامل و تخم کزنس  
 بلبله سیاه و بلبله و آمله مکده ۱۰ بر وزن زیتون برشته با تخم کندا بوداده حب الرشا بوداده ناخواه مکده ۱۰  
 حبل جلبه اهل مغر دانه زرد الو مکده مصطکی جوز بودا مکده شترش و شقال باب گرم سفوف لاسها  
 الصبیان از مجربات مرحوم ابوی شفا شش حب الاس کندر سعد با السویه کوفته با شیر مضغه نبوشند  
 با تخم بسم در اشربه و ر بوب دافع او فشا غریس است و با علقا و او فشا سد و امراض  
 حاره و بارده اقسام او بتر از سایر اکب است و در شش اعتقاد است که زرد فاسد میشود و سریع الاستحاضه  
 است و قول هر دو بحسب افرجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجین قدم است و شش الرئیس ریج  
 منبر ماید که از حکمای فرس است و بیونانین رسیده و اشربه بدستور جوب و اقراض قام می باشد و قدما  
 بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال او را فرجه مختلفه شش قسم و سکنجین را بر ارد ویت و شش قسم  
 منقسم شده اند و ظاهر است که ترتیب اشربه موافق افرجه و امراض مختلفه منقسم نمیتواند بود و فزان اشربه  
 زیاده از یک سال بماند و شروط ترتیب و آنست که هر چه از نو که صلب باشد مثل سب و ب و بعد از پاک  
 کردن ز پوست و تخم و گوشت آن با دوزن آن آب بجوشانند تا نصف آید پس صاف نموده و هر چه غیر از صلبه  
 باشد مثل لبو و ترنج و امثال آن نشوده آب او را بگیرند و هر چه گیاه و برگ خشک باشد یک شانه زرد خندان  
 بعد از آن بجوشانند و هر چه از خجها و شاخها باشد زیاده از یک شانه زرد خندان و هر چه برگ و شاخها  
 کل تازه باشد گویند آب او را بگیرند و با شکر و عسل و دو شاب انگوری و امثال آن بقدر که مقصود باشد  
 اقوام آورند و عطریات مثل مشک غیر بعد از قوام و فرو آوردن آن را سرش داخل کنند و در شربتهای  
 فرا که مطلب تقویت بود اوده باشد شربست که شربتی او بقدر ثلث آب میوه یا باشد و قدما گفته اند که چون مرغی  
 را قوتها تغییر یافته و بالطن جگر مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب  
 میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب او حب الون نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینها در اشربه  
 باید در جفران هر یک از شیرینی او با آنچه شربت می سازند ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کرده و هر گاه المی در  
 اعضا نفس مزبیه صاحب حال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد  
 تسکین و دوق باید با صنیع عربی و شیر او غیره مغزیات استعمال نمایند سکنجین را و که عبارت از  
 سرکه و قدما است هر گاه از اسهال یا اسهال بسوزد و خواهد بود و فشا سد و در شش و قواطع صغرا  
 است و امراض پسر و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر شود و اگر سرد و تر شود و اگر سرد و تر شود



خواهند تندر او و جذبان سر که کند سنجین و و شامی که سر که باد و شاب انکوری مساوی باشد  
 است سنجین غلی که سر که با غسل با نسو یا نشه گرم با متدال و حبه امراض بلغمی و قشع سده  
 و تقویت جگر و معده و پنهانی مرکب نان است سنجین سنجین حلی حبه تقویت معده و جگر حاره و ریح غلی  
 و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نان است آب به شیرین و ترش با نسو و دو جزو سر که و قند از هر یک بخور  
 بقوام آورند و اگر آب به شیرین ترتیب دهند بقض آن کمتر خواهد بود سنجین اصولی حبه حیات و سد ها  
 و عطش و جلا معده از بلغم فاضله و ده رطل آب شیرین بقدری که حبه سر که را نشه و بستن کرفس پوست  
 بنج رازیانه که نشه و تخم کرفس رازیانه و اینسون مکده و دوقیه و سر که که در بوریا کشید با به روز خیسایند و  
 با نشه همواری بنج تاسدس او کم شود پس از آنش گرفته و صاف نموده بریزند بر خوی ازین مطبوخ و دو جزو از  
 بنج تاقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند هم زعفران را در خرقه بسته و در وقت بر نشه و و میان اندازند  
 در و صاف کنند سنجین افقیهون با مارا الجین استعمال نمایند افقیهون سفلیج خربق سیاه خربق را  
 نیمکوب کرده پیش از روز در نو و متقال سر که بچونانند و نو و متقال آب صاف اضافه نموده با نشه نرم  
 بچونانند و سفلیج را گرفته و کسبه کرده در آن بنید از نه و چون آب به سوز و کسبه افقیهون را انداخته  
 بچونش داده بعد از آن صاف نمایند و بادوست بچاه متقال قد بقوام آورند هر روز تا چهار ده متقال استعمال  
 نمایند و در مزاجی که بسیار چار بوده باشد یا بنیشت ترتیب دهند افقیهون سفلیج تخم کاسنی که هفت متقال  
 تخم کرفس و متقال تخم خیار بچمتقال بنج کاسنی بنج رازیانه و متقال او و به راسر که نو و متقال و آب نو  
 متقال چونانند افقیهون را در رسته بسته در آخر مکده و بچونش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و باد  
 و بچاه متقال قد بقوام آورند سنجین نرغوری معتدل حبه پنهانی مرکب و صنف جگر و صنف  
 و استقارها رافع است تخم رازیانه تخم نشه و اینسون کسرخ تخم کاسنی تخم خیار بنج تخم خیره تخم  
 بنج رازیانه بنج کبر اصل السوسن بنج کاسنی بنج در سر که و آب خیسایند بچونانند تا صنف آید و باد  
 بقوام آورند سنجین اسجدانی که از تالیف تهر دست در نغ تب بر لب مجرب و حبه امراض  
 بیدیل اسجدان را نیمکوب کرده شب در سر که نو و متقال و آب نو و متقال خیسایند هر روز دیگر بچون  
 رسد بعد از آن صاف نموده باد و شاب انکوری صدف و متقال بقوام آورند هر روز در  
 شش تیره و با شیره تخم کرفس و اگر حاره غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند  
 و در و کسره سهل حبه احتراقات و مجرب و کده و امراض جگر و سده و سودا رقیق و صنف  
 سوخته نان و موثر تشنگی و عطش تخم کاه و طباشر و مهر طلی و اینسون از هر یک یکمتقال

بر یک رطل شربت او دیدن کوره را بوزن مذکور کوفته شربت بنده از نماند بچند و طریقی است که آب  
 شانه زده رطل را بچوشش آورده چهار رطل بر یک گل تازه را با چهار دونه پیریزند و هر دونه یک رطل آب پیوند  
 رطل این را صاف کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از آب برنج بماند و اگر قویتر خواهند گل را پنج یا شش  
 رطل بتوان کرد و شیش الرمین یا ده برنج را منع نموده پس با هموزن آب صاف او شکر بقوام آورند  
 قدر شربت از ده مثقال ناسی مثقال با یخ و اگر نصف وزن آن که بچین نبوشند جهت جمع صفا اولی است  
 شربت و رو قابض جهت امراض جگرانی است چهار رطل گل سرخ اقمار دارد را یکدفعه در ده  
 رطل آب بچوشاند تا برسد و صاف نموده با هموزن آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند برای هر  
 رطل آن بر یک یا دو مصطکی و تخم مورد و صندل سفید آرد کنار شش یا شش یا شش یک مثقال دریاچه بسته  
 در و بنده از نماند بچوشد و سایر تصرف باطلیب است اگر اجزای حاره قابض باید اضافه کنند و اگر بار لازم  
 باشد از آن نیز داخل کنند صلاب جهت تهیای تشنگی و حراره معده و جگر و تب و ق و تهیای  
 که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نانی و ملین و مفتح و تقوی اعضا و در بول و عرق و اورام احتیاج مفید است  
 شکر سفید بجز و آب باران سه جز و عرق بید مشک و جز و گلکلاب و دوز و بقوام آورند و اگر سردتر خواهند  
 عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک جز و اضافه کنند نو عدد یک مثقال منقول از کامل و قانون شکر بخورد و آب باران  
 جز و گلکلاب جز و بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبه صفرا و تقویت باطن تشنگی معده و جگر و  
 لیمن است آب به شیرین و جز و آب لیمو بجز و شکر شکرت مجموع بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبه  
 صفرا و ضعف معده و قی صفرا و تشنگی نانی است ده رطل آب لیمو را بچوشند تا نصف رسد و با پنج  
 رطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهت تهیای حاره و سرد تشنگی غلیان خون  
 این است و ملین طبع است سه رطل بنفشه تازه بدستور شربت و در سه دونه در چهار رطل آب بریزند  
 بچوشند تا برنج رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر در رطل کنند ملین قویتر خواهد بود  
 و اگر غلبه خشک باشد یک رطل او را بچوشند تا نماند و در رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر موافق  
 نحو کامل جهت تهیای حاره و آلات تنفس سرفه و تقویت دل و احتیاج و با وجود شیرینی مستحیل صفرا  
 بود و خلط سایر اشرب به شیرین طریقی ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و تقبض عرق نیلوفر  
 یا جز و با یک جز و شکر بقوام می آورند شربت سفوف صلی منقول از کامل الصاع جهت ضعف معده  
 بهال و غلیان و تشنگی به ترش از دانه و پوست بیدون آورده و پاک کرده اش را بنفشه  
 آن گرفته و از شراب یا جهوری یک رطل نقل را یک شانه و در در و بچینانند و بعد از آن

فشرده صاف نمایند و باب بچو شانه تا نصف رسد و با نرطل عمل گفت گرفته بقوام آورند و زنجبیل  
 مصطکی از هر یک دو مثقال قاقله صغاره و کبار زعفران غیر مسحوق و ارچینی از هر یک چهار مثقال و قنقل  
 مثقال در لته بسته در بچو شانه و اگر دودانگ مشک نیز داخل کنند میتوان بود شرباب الحند تقویت  
 چشمه برده معده و تب برع و درد احشای ناف و مناسب پیران است عمل گفت گرفته سه درم شرباب کهنه  
 ریحانی یا جهوری ده درم زنجبیل خردم قاقله صغاره و کبار نیم مثقال بکد الک و ارچینی نیم مثقال  
 ام و افضل بکد الک نیم غیر زعفران باقی را نیکوب خفته بنید ازند و شرباب و عمل و رسایه سه روز بگذرانند  
 و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با بکد الک و نیم مثقال مطیب سازند شرباب مقهر طلیس  
 چشمه صفت جگر و معده و سپرز و فساد و فراج بار و ناف و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از  
 مرض اصل سوسن آسمان بخونی نیم مثقال تخم رازیانه فلفل مکدم سلیچ چهارم خوب ساید به با سمنه و شست  
 و شش شرباب خوب کهنه مخدوم سازند و در ظرفی گذاشته و سر ظرف را بچ گرفته چهل روز بگذرانند  
 و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند شرباب حرمل چشمه صمغ عربی و ناف و درد سر و فرم ضیق  
 النفس و سر و رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و سیان بیدل است بیکرطل اسفند را کوفته  
 در سی طل آب انگو بچو شانه تا بر بر رسد و هر روز تا پانزده مثقال تاسی روز بنوشند و جهت اعاده  
 حمل زنان که در وقت حامله شده اند و بعد از آن نشوند سه روز ازین شربت بنوشند تکلف و حمل نمکند  
 شربت فلفل در تحریک شربت بمرتب موش است که جبر نتواند نمود و منقی معده از اخلاط سرد  
 و رافع بلغم و سببی است چون بر اثر معاجین با سینه بنوشند در سرعت اثر معیدیل است آب شلغ انشور  
 بست مثقال خردل سرخ بست مثقال شب یاقوتی کیمشقال نرم ساید به با نود مثقال ضمیر مایه در شرباب  
 و دویست مثقال آب بچو شانه تا نصف رسد و با صاف نموده با شصت مثقال عمل بقوام آورند و شرباب  
 بدل حمر بچو ضمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین و امثال آن بشینند در جمیع افعال قایم مقام  
 اسرار است شربت اسطوخودوس چشمه تقویت دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس  
 زرد قی خشک و انار پرسیاوشان غود قاری گل گاوزبان رخ گازیانه تخم کرفس کسیرین  
 کاشتم موز از دانه بیدن کرده از خرباشون قریب بچو کوب رخ سوسن آسمان بخونی اصل السوسن  
 و صاف کنند و بریزند بر او صد پنجاه مثقال شل و شل و گل کنند بقوام آورند و با فوج و قوت  
 زنجبیل سنبیل الطیب ششین رومی مصطکی از هر یک را در خرده بسته بنید ازند تا بچو شانه و صاف  
 هر روز از ده مثقال یا پانزده مثقال شرباب ریحانی از جذاق هم غم است و در غم غم

شد شراب الیچو که مولد شفا را اسقام و تذکره ذکر کرده ذایب مناب تریاق کبیر دانسته اند  
جهت دفع اخلاط غریبه ای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سودا و ورغ  
تشنگی و گزیدن مغرب و سایر موم هوام نافع و حافظ صیحت و ریقن کنند مجموعه خلط و قاطع خلط  
لرز و آنچه ترشی او بسیار باشد مغز غصیب و مورث سعال یا بسبب ضعف یا به مصلح با دام و خشن ترش  
و آنچه بآب نفع تربیب و بند جهت تقویت معده و دفع بخارات دماغی و خیالات انفع است و هر چه بآب به  
باشد جهت تقویت معده و دل و دفع خفقان مجرب دانسته اند و آنچه با شیر شست و ترنجبین تربیب و بند  
جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هر چه با لیمو یا ساقه باشد جهت حرکت البول و درد مثانه  
انفع است و طریقی ساختن آنست که شکر سفید را ساقیده و در قیح مدیون باب لیمو تر کرده و روی قدح  
را اگر یاس پوشیده و تایخ و زرد را قلاب بگذارد پیش کرار و شیر تازه حل نموده مثل شراب صافی افکند  
نموده با تشنگی نرم بخورند و قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف او بگیرند و آب لیمو بند ریج بخورد و او دهند  
تا هر طلی از شکر بقدر شسته اوقیه آب لیمو بر دود لیمو آنست که دو چندان آب لیمو به شیرین بخورد و او دهند  
آنکه صانع عربی محلول بقدر آب لیمو تسبیح نماید و طلیع لیمو به دانه و لیمو تخم و تخم ریحان تسبیح کند و منفع  
آنکه با آب نفع ناز و تسبیح نماید و آنچه با شیر شست و ترنجبین تربیب و بند طریقی آن بجا شکر ترنجبین کنند و با آن  
شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تسبیح نماید و شربت انار ساده و شربت سیب ساده و شربت  
سیب و شربت ریحان شربت حمض باید بقدر شکر هر یک از اینها یکی از قند یا حسل یا دوشاب انگوری باشد با آن  
و شربت انار ترش چنانچه بکین و اوقیه معده و قطع اسهال صفراوی و کوفت نافع است و شربت انار شیرین  
طلات الریه و درد سینه و شربت قوت سیاه جهت افاض طلق و ضعف اشتها و اسهال و از قوت سفید جهت افاض  
انف و افاض و تقویت معده و شربت سیاه جهت تقویت اشتها و صفراوی و اسهال و شربت گشنجه جهت تقویت معده و جگر و امعاء  
مجموع حده صفرا و شربت سماق و سایر میوه ترش قاطبه قابض و مقوی اشتها و مسکن حراره اند و شربت سیب  
شیرین به ستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد سخیل با و میشود و شربت ترنجبین جهت خفقان حار و امراض جا  
دل بغایه از مرده است و ترشی ترنجبین را مکرر در آب بشویند تا اثر ترشی در جرم آن نماند پس بازار هر یک عدد  
ترنجبین مقدار پنج مثقال قند اضاف نموده بوقام آورند و شربت زعفران است جهت اوجاع سینه و  
سرد گهنة و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سد مویز و منزه و العجم نمی آم غایب پستان یا بنجر خشک  
سویس اصل السوس از هر یک بستم پنج راز یا بنجر کرکس بر سیاه زان زعفران خشک از هر یک ده م  
ان بنجر تخم رازیانه از هر یک پنج م جزو شربت خیار بن تخم کدو و خربزه مغزیسته منزله صفرا و سخیل

از ختم خطمی تخم کتان از هر یک سه دانه را با یکدیگر کوب کرده بچوب نهند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و  
 منفر با را کوبیده در آن حل کنند نوع دیگر که از شهر است زرد فامی خشک پرسیاوشان مکدهفت  
 مثقال انجیر زردست عدد و غاب پستان از هر یک سی عدد و در اسیدون تخم خطمی اصل السوس پنج سوکین  
 از هر یک مثقال بلبه چهار مثقال موز بیدانه ببت مثقال تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک دو مثقال جوشان  
 اب او را بادو رطل شکر بقوام آورند شربت گا و زبان جهت تقویت دل و توحش شود و دقتقان  
 نافع است گل گا و زبان چهل مثقال بادریجیو ببت مثقال اب او بادو ببت مثقال شکر بقوام آورند  
 شربت انجبار جهت جیس نمودن سیلان خون انجمه اعضا باطنی و رحم و التیم تفرق التیالی که در سینه  
 و شش بهر سه ریشه انجبار هفت مثقال خرثیا می نیم مثقال صندل سرخ و سفید سوپان کرده و تخم مورد  
 از هر یک دو مثقال جوشانیده یا یک رطل شکر بقوام آورند شربت وینا را زانیا لیف تخم شرب است و چون  
 شربتی را بیک وینا رطلایع بنمود لهند اسبی شربت وینا شده جهت بهای و عفونته اخلاط فاسده  
 از اعماق بدن و ضعف مده و جگر زرشک بیدانه تخم کاسنی مکده مثقال جوشانیده عودینج سوکین  
 مکده نیم تخم کنوت کلک پاک کرده قطور یون دقین مصطکی زعفران دارچینی فودنج مکده ل ادویه را کوفته  
 اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخسانند اگر جهت خفقان باشد در آب رازیانه و بهر است که سه روز  
 در آب بخسانند که در آن کاسنی و بادیان و شرب گا و زبان و موز بیدانه با سوپان از هر یک نیم مثقال جوشان  
 باشند و با از هر یک رطل از آب ان بکشتقال رپوند نیم مثقال اسارون اضافه نموده بادو رطل شکر بقوام  
 آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش نافع است جهت مرطوبن و جیس  
 نزلات و رفع درد سینه و سر و سردی و سهر و زنج تب و حراره و اخلاط محترقه و چون با شربت در دما  
 سباحته بعد از غصه نبوشند رفع ضعف و تقویت قوتها میکنند قدر شربت آن تا ببت مثقال است و  
 دو سال با میماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده و با پسته را علیحدگی بکوبند و تخم را  
 و با ده مثل آن آب بنیان بچوب نهند تا به ثلث رسد و یا مثل او شکر بقوام آورند شربت عذاب  
 موافق نسخه اصول التراکیم مولف آن غیر این نسخه را خطا میداند جهت سینه و اسافل بدن و شک  
 اطفال حراره خرون و آید و بهمان نافع و مصلح حال اطفال است و توکشت تا دو ماه باقی است  
 خشک عینس پنج کاسنی از هر یک دو دانه در ده رطل آب بچوب نهند تا به ثلث رسد و با ده  
 شکر بقوام آورند شربت غصص نوعی که خضر عقیق است جهت سرکه کهنه و ضیق النفس و در ده رطل  
 و طبعی و سده احتیاد تقویت مده و دماغ و مکررتیجه رسیده و میربست پیافصل و دقتقان

خشک اصل السوس گل گافزبان پسیاوشان سطرخ و دوس غار یقون سفید از هر یک پنج  
 تنغ خشک از یانیه پنج سوس کیم و فردمانا از هر یک سه مثقال در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهار صد  
 و پنجاه مثقال آب دود و روزی نمانده بچوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد مثقال شکر  
 قوام آورند و هر روز از پنج ناده مثقال باب طبع و پسیاوشان و امثال بپوشند شراب **الفصل**  
 سکنجین محضی تر باشد منقول از کامل جهت صلابه سبز و جگر و قیحه سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع  
 ضیق النفس و سرفه که از طریقه باشد نافع است با غرض از یک رطل و نیم با کار و جوین زیره کند و با پانزده  
 رطل سرکه با تش نرم بچوشانند تا مهر شود پس صاف نموده با زار هر رطل یک رطل و نیم شکر اضافه نموده  
 بقولم آورده کف بگیرند و این الادویه جمعی از قدما این ادویه اضافه کرده اند و سنجیل زیره کرمانی عاقل  
 پنج اسجدان زوفا خشک پودینه بنفشه از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم خربری کاشمش هر یک ده  
 مثقال و نیم فردمانا و مثقال سداس شش مثقال ساذج هندی سه مثقال با غرض از سرکه بنشینانند و بچوشانند  
 در صورتی که جمیع علل عصبانی و امراض بارده نموده بنایت نافع است شراب الکدر و شربت کادی نیز  
 گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصه و آبله و با سسرخ و ماشره و جمیع امراض  
 و موسی و تسکین حراره قویه و اخلاط محترقه که مشارکت دل باشد و جهت یرقان و حراره جگر و مده در شکم  
 تشنگی و غفوت نموده اخلاط و نیکو کردن کودکان بنایتی سوثر است چوب کادی نیکوب کرده شش با پاست بنفش  
 بادیان تخم بادیان ترندی عذاب وانه بیرون کرده از هر یک رطلی کسرخ نیم رطل سنبل الطیب  
 از چوب پاک کرده از هر یک چهار مثقال صندل سسرخ و سفید هر یک ده مثقال کیشیا نه روز در چهار رطل  
 آن آب بنشینانند پس بچوشانند تا مبرج رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین  
 از هر یک رطلی بچوشانند تا قوام یابی شود و یا یک رطل شکر طیز زد که دو رطل است چند جوش و دهند تا قوام یابد  
 و از سرانش بردارند کافور و عفران از هر یک سه مثقال در و حل کنند قدر شربت از دو مثقال تا هفت  
 مثقال و نیم است و جهت اطفال کیمتقال شراب اترجی موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و  
 ضعف معده بنایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد و رادر شراب کیم  
 صاف یا جهور بعد شستن تسلط که هر قطعی صد و پنجاه مثقال است هفت روز بنشینانند پس صاف نموده با صد و پنجاه  
 مثقال عسل کف گرفته قوام آورند و بعضی از بزرگان شکر مسطور ترتیب میدهند و بعضی یک رطل پوست  
 ترنج را در دست و پنجاه مثقال آب بنشینانند تا به ثلث رسد صاف کرده با یک رطل عسل  
 قوام آورند شراب رسا طویح از اقام خمر است جهت افروز بارده بنایت نافع است و مقوی حراره



غریزی چهار هزار مثقال آب انکورات را با آتش نرم بجوشانند و گشت بگیرند و هزار مثقال عمل اضافی نموده  
 بجوشانند تا نصف رسد پس قاققیا قزو قزو نقل دار فلفل مکدی بدم نرم ساییده و پارچه بسته در اول  
 طبع بنیدازند تا آنکه بجوشد بعد از سرد شدن پارچه را افشردند بنیدازند و سه مثقال زعفران در آن حل  
 کرده و شیشها کنند و سر شیشها محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه شود قویتر میگردد و شرب  
 جوده که آن اختراع حقیر است از جهت ادرار نمودن حقیق و بول و نفوذت اخلاط و ریاح و قشیش سدد و جوی  
 است مشکطرا شیش جوده حرمل فلفل ریون و جینی تخم کشمش تخم خرنوبه تخم خیار از هر یک سه مثقال ابل  
 تخم کرفس از یانه نوامس اینون تخم کاسنی قطور ریون و قیق از هر یک دو مثقال موزیدانه انجیر زرد  
 از هر یک ده مثقال و یکم تیر زاب چنانکه بجوشانند تا برنج رسد و با صند و پنجاه مثقال شکر قوام آورند  
 و بر روز و ده مثقال اندازد ادرات حقیق و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گسره و صند و ده مثقال  
 و غاریون بنوشند شراب افستین کسیر موافق نسخ قدما مقوی صند و مفتوح سده و سهیل صند  
 و عصباب و دماغ و دیگر است افستین و پنجاه مثقال غاریون مثل آن گسره و شش مثقال جیز زرد و دو  
 مثقال حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس از هر اینون سنبل الطیب سارون سانج هندی هر یک یک مثقال و نیم  
 صند اصل السوس مکده مثقال پنج کرفس پنج از یانه مکده و مثقال فونه زعفران هر یک یک مثقال و نیم و شش  
 شراب بجوشانند تا نصف رسد و با یکطل و نیم عمل قوام آورند و اگر سبب شراب و سجای عمل شکر کنند و نیز  
 نوع دیگر که صند و پنجاه مایه یابی حاتی و صند سده که از بروده باشد و سوراخیه بغایت از موده است  
 افستین ده مثقال گسره و شش مثقال تربید چهار مثقال غاریون چهار مثقال سنبل الطیب و مثقال  
 در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد و با صند و شش مثقال شکر قوام آورند و اگر تیرید است  
 مثقال و سنبل را چهار مثقال کنند قویتر خواهد بود نوع دیگر از جرات حقیر جبهه صند و جگر که بایر  
 طبع و حرارت مزاج باشد بغایت مانع است افستین و ده مثقال گسره و چهار مثقال تخم هندی و ده  
 تخم جین سی مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند و جگر یک شربت است شربت ابریشم چه  
 دل و اعضا ریس و دغ حقان بار و باد و ایز و نوش سودا و اقسام مایه یابی مانع است  
 نسخ قدما ابریشم خام که عبارت از ویله است نه ابریشم معارف که مرفط ابلای آن جزیر است  
 مثقال را در کشتانه روز در یکبار رسیده مثقال آبی که این تازه چند بار در انداخته باشد  
 پس بجوشانند تا نعلت رسد و ابریشم را افشرد و بیرون آورند و شش مثقال کلک و زاب را  
 مثقال باد و پنجه علیده در سه رطل آب بجوشانند تا نعلت بماند و آب او را اضافه آب ابریشم

و با سبب شغال بقوام آورند و غیر شنبلیله رقیق طلا از هر یک یک مثقال و نیم و ورق نقره هر دو ابرید  
از هر یک دو مثقال در آن حل کنند و بعضی بجا تخم کزکده اند و اگر بید کنند باید شکاف و گرم ابریشم  
را بیرون کنند که بایسد خوشد شربت ابریشم معمول تاخرین است موافق نسخه مرحوم منقره حکیم محمد  
باقر قزوینی موافق اکثر نسخه و در دفع مواد سوداوی رطوبت و تقویت دل و اعصاب رسیه و معده و اسهال و اسهال  
و توشش بی هویم بنایت موثر است ابریشم هر یک سبب شغال راسه روز در عرق گاو زبان و عرق بید مشک  
و عرق شاتره و گلاب از هر یک یک مثقال و شیرین که شش صند مثقال باشد آب سیب شیرین آب اردو شیرین  
آب انار شیرین آب به شیرین هر یک دو دیت مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا برج رسد و در حق  
جوشانیدن سه دلی سبب شندی جوزیو آب سبزه زعفران از هر یک یک مثقال میل و نفل عود ساج بهند  
هر یک یک مثقال و نیم دارچینی سه مثقال بهر را گویده و پاره چوبه و در آن انداخته بجوشانند و بعد از آن  
که آب هار برسد ابریشم و ادویه را افزوده آب صاف کرده باشد مثقال شکر سفید و روغن  
عسل بقوام آورند و غیر شنبلیله رقیق طلا از هر یک یک مثقال و ورق نقره سه مثقال شکر نیم مثقال در آن حل کنند  
و اگر خوشتر خواهند بود عسل و روغن بخیسانند و در عرق زعفران و در آن انداخته بجوشانند و بعد از آن  
اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دیت مثقال و عسل سبب شغال یک مثقال و زعفران نیم دیت  
که بعد از قوام در و حل میکنند و این آب است چه زعفران از جو شیرین ضعیف الاثر میشود و شربت  
معمول تاخرین مقوی اعصاب و باریق و با وجهه ناچهارین و ضعف اشتها نافع است آب انار شیرین  
بباید که در شربت آب اردو در شربت شیرین آب به شیرین از هر یک یک مثقال و روغن بخیسانند و بعد از آن  
که آب شکر سفید بقوام آورند و بعضی بخور آب انگور اضافه میکنند و این آب است و اگر آب انگور علیحد  
بجوشانند تا ثلث زنده بماند با ندادنی است شربت فواکه شیرین چه تقویت اشتها و ناچهارین  
و صاحبان نیست طبع و جهت صاحب حال موافق است آب میوه ای شیرین که مذکور شد یا ثلث آن بکند  
بقوام آورند شربت فواکه ترش فایده تر از شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب حال را  
نیست و عمل او بدستور سابق است که از میوه ای ترش تر قیبه دهند و هر یک از این شربت موافق احوال  
تخصصی تقویت بادویه مناسب میتوان نمود که ادویه موافقه را گفته و پاره چوبه در آن بجوشانند  
و شربت غوره ترش معمول تاخرین مقوی معده و اعضای ریه و جهت دفع عتقان و بدی  
را که خمر نافع است آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب لیوان هر یک صد و پنجاه  
شبه بقوام آورند و عود قاری صندل سفید یک سرح و نفل و عسل الطیب با سارون سبب شندی بخور

باد رنجوب پستان مشک و عنبر ورق طلا و نقره در آن حل کنند شربت تریاقی که با درهم سوم  
 و گزیدن ان افی است و جهت کرب و خفقان و غنایان و برانگیختن اشتها مجرب است منقول از تذکره آب و شکر  
 آب سبب شیرین بر یک سید متقال آب لیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه متقال با نشت آن شکر قوام آورند  
 و مرداریدی که باب ترنج حل کرده باشند شش متقال اضافه کنند در وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق  
 فاروق است شربت هندی منقول از تریخه با هر و سرت چته در گرده و مثانه و رحم و مجاری و غرض مردم  
 سپرز و برق الن و لفت الدم و برود نواق و خفقان و در امعاء و پیهای دایره و گزیدن بواسیر و درد  
 کمر و مفاصل مجرب دانسته اند بخیر زرد را زیاده هر یک صد و پنجاه متقال کشیده روز در سه وزن آن  
 آب خیسایند پس بخوشانند تا به ثلث رسد بعد از آن با شیر کلسه رخ تازه و سید متقال قند سفید  
 شش متقال بخوشانند تا قوام آید و صد و پنجاه متقال ریون چینی که بگلایب تر کرده باشند و به پانزده  
 متقال روغن کره کادی چرب نموده در آن حل کنند و از ده متقال ثابت متقال استعمال نمایند شربت  
 صندل جهت تقویت معده و رنج اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار است متقال صندل سفید  
 نیم کوب کرده و در نیمطل گلاب دو شبانه روز خیسایند و صاف نمایند و جرم صندل را در آب جوشانیده تا بقیه  
 قوه را بآب و در پس صاف نموده بگلایب سابق و یکطل شکر قوام آورند و اگر قافضه خواهند یک اوقیه انار  
 ترش را در آن خیسایند و صاف نمایند و بعد از آن قوام آورند و اگر تم ترش را و راخواهند بگلایب و در  
 یا آب لیمو خیسایند و در شربت صندلین سرخ و سفید با نشت نصف کنند و اوقافضه است شربت اجاج  
 منقول از حادوی چته در سه سرت پیهای حاره و پیرقان نافه و مسهل صفراست الوسخ را در آب خیسایند  
 تا بهر شود پس صاف نموده شکر قندی که خوش طعم بکند صاف نموده قوام آورند و اگر قدری محموده مشوب  
 اضافه نمایند نوی الفضل میشود شربت قمر هندی بدستور شربت اجاج است شربت صندل  
 جهت سرد و حر و ریه و اسهال و اقام بر اسیر قطع سیلان خون و تقویت معده و اسهال نافه است و تخم دریاچه  
 مثل آن به جوشانند بعد از خیسایند و نیم کوب کردن تا به ربع رسد و با وزن آن شکر قوام آورند و شربت  
 قافضه از تالیف اموی رح چته اسهال و زلزله اسهال نافه مجرب است خصوصاً بگاه باصفوف قافضه  
 آب به آب امرو و آب سبب از هر یک رطلی گرفته سی متقال تخم مورد در آن خیسایند بخوشانند تا به  
 صاف نموده استعمال کنند و اگر اسهال مغبی باشد در حین جوشانیدن عود هندی مصطکی را  
 از بجز و در متقال در بار چته در آن بخوشانند شربت مسهل از تالیف قیصر چته امراض بار و در  
 و باغ و شمع شده و امراض سودا و فایده نافه است و بهترین سهلات است سناکی هر یک

بست متقال تربید سفید غار قیون انستین دمی هر یک پنج متقال تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی یک  
 سه متقال سنبل الطیب دو متقال عنابستان هر یک سه عدد در چهار صد متقال آب یکروز چسبانده شود  
 تا برنج رسد و با صد و پنجاه متقال ترنجبین و شکر با الما نصف بقوام آورند و از پنج متقال تاده متقال کنند  
 شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتوح سد و طبع و مقوی جگر و معده و پتیه های مرکب و سود  
 القیه مفید است تخم کشوث را زایانه تخم کاسنی کل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرکاب پوست بجنج کاسنی هر یک  
 سه متقال بجنج را زایانه گل سرخ انیسون هر یک دو متقال جو شاییده با نود متقال شکر یا شیر شست بقوام  
 آورند تاده متقال یا شیر و تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت و بیار  
 معمول تا خیرین چه نام افش جگر رسده ماسا ریف و پتیه های مرکب نافع و قریب الاخذال است تخم کاسنی بجنج  
 کاسنی گل سرخ ریون تخم کشوث یکروز چسبانده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند و نفع دیگر  
 که بجهت رفع حرارت جگر و دفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی و پنج متقال زرشک بیدانه مفت متقال کنند  
 سفید چهار متقال لک مغسول دو متقال اصل السوس چهار متقال تخم کشوث سه متقال گل سرخ کوبیده در  
 عرق کاسنی یا آب آن چسبانند پس جوشانده صاف نمایند و با شکر نو متقال بقوام آورند و اگر ریون  
 اضافه کنند که تیر میگردد و شربت غوره چه حراره معده و ضعف آن و ترنجبین صفر امیده و در دمای گرم  
 نفع محمود و یکس تشنگی و تقویت اعشاذ زنان بستان مفید است و در رطل آب غوره را بجوشانند تا نصف  
 بماند و یکشب بگذارند و در دیگر با دو متقال قرقفل بجوشانند تا بوی و بیدار و با رطلی شکر بقوام آورند  
 و حرمت سلیمیه از تالیف قدما مقوی معده و رافع خفقان است و منافع آن در امراض بارده نهایی  
 ارد پوست ترنج رطلی حرا و حر یک و قیه قرقفل و متقال عود یک متقال نیلوب کرده در پنج رطل شراب سبزه  
 شبانه زود چسبانند و با سه رطل شکر سفید و دو متقال مصطکی و نیم متقال زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند  
 تا بیل بقوام شود پس نموده استعمال نمایند شربت میسه جهت تقویت معده و اسهال مزمن و در جگر و تی  
 فتنان و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب بترش آب سیب ترش بجوشانند تا نصف رسد  
 با یک رطل عسل دیگر رطل شراب کهند بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود زعفران مصطکی بسیار سنبل الطیب  
 حل جزیرا بیل قاقه کبار و ارجینی و زنجبیل مشک سیاه شده اضافه نمایند تا رطل العسل جهت امراض  
 و صافی و دماغی نافع و منصف بلغم غلیظ و مفتوح سد است یکروز عسل صاف را با شش آب با شش نرم بجوشانند  
 یکسختین رسد و با زایانه یک رطل عسل و دو متقال قرقفل را که جیده و در بار چسبند و در آن بجوشانند شربت  
 جهت معده و جگر سرد و امراض عصبیه نافع است و در رطل عسل را با شش آب و سنبل الطیب مصطکی

[illegible]

که اورا پوشتاند و بگذارند تا فرج گیرد هر بامی بلیله متوی معده دها غصه و محضف رطوبت معده  
 و بلغم طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریح بواسیر و سودای که از احتراق بلغم پدید می آید باشد ناف است معده  
 بلغم کابلی بزرگ در آب تقه ری که اورا پوشتاند بخسینند و پنجاه چشمه جوب تاگ بران بریزند و هر سه روز  
 یکبار آب و خاکستر را تغیر دهند و بعد از ده روز بلبل را بشویند و با قدر آب که اورا پوشتاند و یک کف جو متغیر خدا  
 بپوشتاند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو یا کسانند و با سرخی هر عددی را ده سوزان  
 کرده با عمل کف گرفته بعد از ده روز کف آن در ظرفی کنند و ببت روز بگذارند و عمل را تغیر دهند و چند جوش باید داد  
 تا خاطر جمع شود که رطوبتی که از آب برده است بود دیگر دروغانده است و در هر بامی عملی اورا بفارسی گل انگبین  
 نامند و سرب از جلیخین است شکری در افبارسی گلشکر و گلشنه گویند و بر بی جلیخین سگری و قوه گل انگبین تا چهار سال  
 و گلشنه تا دو سال باقی است عملی در آخر دویم گرم و خشک و شکری در اول دویم گرم و در سبب مقتدل و هر دو  
 متوی دماغ و معده و محضف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا ناف صغیر بخارات بدماغ و عملی جهت برودین و فضل  
 بارده اوق و جهت در مفاصل و تقیر سس و فلیج و قیض سنگ کرده و متان و عصار البول و باران اوزیر و جهت تحلیل ریا  
 غلظت و در دگر و هضم طعام ناف و چون اورا باران ترب و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاد  
 لقوه و فلیج و استرخاء لسان و ابتداء مفاصل محرب دانسته اند و شکری و جهت محورین و یابس المزاج اوق  
 و جهت ابتداء و سواس و جنون ناف است و چون گلشنه را با مثل آن اسطوخودوس با السویه و از مریانی بنفشه  
 نصف گلشنه نمزغ نموده نماید جهت کهن و بخار و ضعف باصره و در سرد و شقیقه و اختلاط سوزنده و رخ سد و محرب میداند  
 چون با تر سندی و غلاب بپوشانند جهت ازاد سد و بنایه مفید است و هر دو قسم گلشنه را چون بپوشانند و صاف  
 نمایند ناب ناب شربت در دگر است و گویند مفرج کرم و محدث تشنگی است و مصلحت شش و قدر شربت و رطوبت  
 تا چهارده متقال و از جوشش چهار متقال است و بلغم او باید با شش مثل آداب باشد تا به ثلث رسد و ضرر بجگر  
 اختلاف قیاس و تجربه است گلشنه را از اقل و تخم پاک کرده با دست چندان صفت رند که خوب و در هم  
 شود و با قند بپایند و تا سه روز هر روز صبح و دم برهنند و بعد از چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکری کنند  
 اضافه نمایند و باید اضافه وزن شکری تا چهار شل گل باشد و عملی را باید بوزن اندک و عمل کف گرفته اضافه نموده و در  
 آفتاب بگذارند هر بامی از روک بخت تصفیه صوت و تنقیه ریه و دفع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی  
 ضمه و استقاده ناف به بیدل است زردک را ریزه رده جوشتانند تا ماهر شود و عمل اضافه نموده بپوشانند  
 و جو شیده بنوام رسد پس با زای هر صد متقال او این ادویه را کوفته و بنجته اضافه نمایند و عود تجاری تر فضل  
 منی بخمیل میل جز بواز رنبا و کباب از هر یک نیم متقال هر بامی بنفشه و بفارسی خیره بنفشه نامند سهیل صفر



و ملین طبع و جهت خشونت خلق و سوزن چار و ترطیب دماغ و آلات تنفس و پنهانی حاره و حرته المول و نزلات  
 نافع است بنفشه تازه از ارقام و ساق پاک کرده یا نصف آن شکر کوبیده و چند روز در آفتاب بگذارند و هر روز  
 بر جسم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک کرده را در ابی که بنفشه  
 را چند جوش داده باشند بکوبند و بنفشه را مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربش از  
 شنبه شال تاده شقال و اگر گل به و بید شکر سایر شکوفه را بدستورات مر با سازند هر یک را مثل آن خاصی  
 است که در اصل بخیرند کور است هر بای سسته که از پوست سسته بدستور مر با بالنگ ترتیب دهند بجا تیه  
 مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض یارده غمزه نمید هر بای جو جهت تقویت باده و تخفیف رطوبه  
 معده و تقویت جگر نافع است گردگان را که پوست اندرون صلیب شده باشد از پوست بیرون کنند و اگر صلب  
 شده باشد از هر دو پوست بیرون کرده با عسل شنبه چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه  
 رطوبه گردگان در عسل سرات کرده باشد با عسل تازه بدستور بخوبی مانند هر بای با دوام جهت سرزد و خشونت  
 سینه نافع است بدستور هر بای جو ترتیب دهند و بعضی با دوام تازه روغن تازه میجو شانه و بعد از سه روز  
 از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند حلوای ار و در روغن دار مسدود و غلیظ و در بعضی  
 می باشد و مولد خون خلط ماری و سودا و است مخصوصا در محدودین و انچه بی آرد و روغن باشد الطفت  
 و انچه است و قوی الفضل با نچه از ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن متذکر است و انچه بعضی کرده شده که  
 دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور حلوای شکر یاره مولد خون متین و ملین سینه و موافق است  
 که از ملین شکوفه شده باشد و سمن بدن و مغز جگر است آرد گندم بسیار نرم با بار روغن با شش نرم  
 کرده شکر را بقوام اندک اندک در آن بریزند و بر نهند تا منقذ گردد و حلوای کنز انکبیر  
 با عدال و لطیف ترین حلوایات و جهت سوزن و خشونت خلق و دیو سسته طبع نافع و سریع الانحدار است  
 کنز انکبیر همان کرده با یکجوش خام با قدری آب جوشانند و کف سفیدی تخم مرغ بر آورده که بکوبند  
 و چون باقیهای توام رسد قدری از آن جدا کرده بر آن بزنند تا خوب سفید شود و بعد از توام تمام  
 از او سر کرده باشد باندک حرکتی شکسته شود و در آنوقت مغز سسته داده و تا بخیل و امثال آن  
 اضافه نمایند حلوای سوهان مر و درین کثیر انداز مولد خون غلیظ و جهت در و کمر و  
 د با نافع است گندم را دو آب چند آن بخیسانند که نیم بردار و پس در کوزه در آفتاب بگذارند و هر روز  
 بروی آن نشاند تا شرب کند سسته شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف دیاسماد و آرد  
 نماید و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته بر نهند و بجوشانند تا آرد طبع تمام یا نه بسیار

پس قدری روغن طعام یا روغن کچور اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیرشکر یا دوشاب الکوری بقدر  
 شیرینی که مقصود باشد نمایند و چندان بچوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کردن نماید بعد از آن  
 منزه شده و اگر و گان و نار چیل و دارچینی و هیل و جوز بود و قوی فلفل هر یک بقدری اضافه نمایند تا بذاقته موافق  
 آید و هر خلوه ای از شاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعاء و ترطیب اعضا و جبهه سل و سرفه و تنگی  
 نافه است شاسته را با آب بچوشانند تا غلیظ شود و بطبع تمام یا بدوشکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آن که  
 قریب بانفعاد شود قدری روغن بادام شیرین منزه تخم کدو و تخم شش سفید مخلوط کنند و آنچه از قریب ترتیب  
 دهند چته امراض مذکوره بدستور نافه و سرد تر از قسم سابق است تخم خرفه را شیر غلیظی گرفته بانشاسته باندازند  
 بچوشانند و شکر در روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بچوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع  
 دفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قاضی و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای شاسته شیر برنج  
 کنند یا برنج را چندان بچوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبع دهند تا منفعه گردد  
 و قدری روغن داخل کنند و اگر در آن و در حلوائی شاسته دارچینی مخلوط نمایند سسی برک دارچینی خواهد بود  
 حلوائی سیب و پیه که مقوی سده و جگر دلد و مولد خلط صالح و معتدل الکلیفیت اند هر یک از آنکه خواهد  
 بعد از پاک کردن از تخم پوست بگویند و بطبع نمایند تا مهر افتد و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب یا آب آن  
 اضافه نمایند بهتر است و عمل کنند گرفته باشکرتقو ام آورده بقدری که شیرینی او مطلوب شود اضافه نمایند تا منفعه  
 گردد و منزه شده بوداده بقدر احتیاج مخلوط سازند و حلوائی ناسخ و حلوائی بالنگ نیز گویند بهترین  
 حلویات و مقوی اشتها موافق مجرای است پوست بالنگ خشک کرده را بعد از گرفتن پوست بیرون و تن  
 قطنی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بگویند و بدستور حلوائی سبب تقو ام آورند و قدری آب  
 ناسخ که او را ترش کنند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی منزه شده بوداده با و مخلوط کنند و اگر سبب آب ناسخ  
 آب لیو یا آب ترنج کنند پس دیده است و اگر قدری از پوست ناسخ که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی  
 مناسب و انفع خواهد بود و اگر سبب بالنگ نرود که را چته بدستور عمل آورند در قوتیه باه قوتیه و تقیل قوت  
 حلوائی سیب ناسخ است و طریقت بودادن منزه شده و بادام جبهه حلوائی است که با سبوس گندم در روغن  
 کرده برشته کنند و سرعت بهترند که منزه شوند و بوبردار و پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند  
 فالقو و ج مرعب از یا اوده است از تر حلوائی شاسته اعدل و در ضایع مثل آن و منفرعه سرد و  
 اگر همین است شاسته یا قدری شکر که بایل شیرینی گردد و چندان بچوشانند که چون سرد شود سببه  
 و نسپ و طبعی کرده بعد از سببه شدن بکار و نیزه کرده با شربت قند و عمل سبب با غلبه است و تا نمایند

قرفی و بری میباید مانند کثیر غذا و مهبی و مسن بدن و مقوی کرده و چنانچه ششونه خلق و سرده و طول عمر  
و تولد منی و بیست طبع نازک و مسدود و مغرک و ضعیف و در دمه و سردی و بطی الهضم است آرد و بزنج  
را با آب و شیر یا ما صند چندان بچونانند که هر اشد و دشوگر بقدر حاجت اضافی نماید تا سبک گردد و صفت  
حلوا ای مشهور بزنج در بهشت سیریه الانخدار و کثیر غذا و لطیف و موافق اکثر مزاج  
و چنانچه این وضعیف الاضامه است و بهترین حلویا است بزنج که بیده اندک بداده را که سی  
و بختقال باشد و ریائیل کرده و بنقا و بختقال قد سفید را در اندک آبی حل نموده با سبب و شقال آب  
رنگ بید مشک گلاب و ریائیل کرده با شش نرم بچونانند تا بقوام بالوده شود و با آب بهشت  
در لقوقات لوق با این بچون و شرب است که در قوام انگشت پنج نامند و اندک شش که اکثر  
مخصوص حالات تنفس است بتدریج انرا در دین مر و در خلق و قصبه ریو برسد و جبریل بن تحقیق شش گوید که  
که از اختراع جالیوس است اما در قرابین و ناین احدی مشاهده نموده و از نیکه بچون حب القطن را  
که تعلیق جالیوس است متاخرین لوق حب القطن نامیده اند باشد دلیل اختراع لوق میشود که از  
جالیوس باشد لوق طباشیر منقول از کامل چیه سر و تی و ق و سی صغ عربی قافه کبار از هر یک  
شش شقال نشانه کثیر از هر یک ده شقال طباشیر چهار شقال نبات سفید سی شقال مفرغ خیار  
حب الصنوبر الکبار از هر یک شش شقال نرم ساییده بر دغن بادام چرب کرده با مسکه واده و عسل کافور  
که بقوام نیارده باشد بهر شش و با شیر الای استعمال نمایند شش دیگر چیه حراره مفرط و شش  
که با سبب باشد صغ عربی نشانه شش شش سفید از هر یک شقال مفرغ کرم و تخم خیارین و عسل و کافور  
طباشیر چهار شقال تخم خطمی تخم خبازی از هر یک شش شقال نرم ساییده بار دغن بادام شیرین و عسل و کافور  
انگوری یا شیرین نجین بقدر حاجت لوق کنند و حقیرا واده را اضافی نموده و الفی با واده است  
رب السوس کسیر مفرغ مندوانه لوق صبیان چیه حراره و ششونه گلوی و ششونه  
مفرغ یا شیر الای بهر شش رب السوس کثیر صغ عربی فانی از هر یک چهار شقال مفرغ و کافور  
بادام و جلابه لوق سازند لوق صنوبر که حقیر مکرر بچون نموده چیه سر و کینه و صغ الفسوس  
او از دغقان و لوبی و در لوبی فایه از موده است و بعدیل حله را حیدانیده و شش که اکثر  
گرفته با و شش انگوری یا عسل بهر شش اندک تا بخت شود و ساء حله مفرغ فوزه و شش را  
که در نیمه پیش داده است تا فانی لوق شش شش از هر یک ابری و شش



هر یک رطل شکر هر یک از مصطکی و کندر و صیغ عربی و کثیر و راتیخ پنج درم و آن حل کنند لعوق الورود  
 منقول از جامع امین لدوله جبهه پنهانی حاده و قی کردن خون و ذات الحجب صفراوی و ورم و در سینه  
 و سلی و سرفه سفید است کلسه رخ پاک کرده صیغ عربی بکده نشسته و کثیر احتیاج سفید مکه و گل مخموم  
 چهار و خمر بدل او گل سفید و استغاثی کرده و بسیار خوب یا نه طباشیر زعفران رب سوسن نرم ساییده با  
 ووشاب الگوری لعوق نماید لعوق جبهه منقضه انصباب تره سینه سفید است زبرالنج و واده منقش  
 حب صنوبر شش منقش مرصاف کینه منقش صبح دم کینه منقش نبوشند تر باق الکره از خمرات خمر درین  
 ریختن مواد نزل و رن سرفه از جوبات است تخم کاهو بست منقش زبرالنج پوست خشتا از هر یک سی منقش  
 خشتا شرب سفید چهل منقش گل کاو زبان تخم مور و کشته شکر از هر یک ده منقش اسطوخودوس پنج منقش خشیان  
 سبوح شاند و نبات سفید اضافه نموده کلسه رخ کشته شکر رب سوسن سه صیغ عربی کثیر مرصاف از هر یک  
 پنج منقش بسیار نرم بسایند قدره منقش لعوق نار و آن جبهه تقویه معده و رن فی عین مجرب دانسته  
 اند منقول از جامع مکه کلسه رخ آرد سبوح پودست بیرون بسته اناردان زرشک دانه دار سیاق منقش  
 تخم سور و در سه رطل آب جوش اندازد تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب ر و آب  
 ترندی و سرکه و شکر قوام آورند **باب ششم در مطبوعات و لعوقات و مارا الی وصول**  
**و مقیات و مسکات فی اما مطبوعات** مثل است بر مضجات اخلاط و ملینات طبع و جلد  
 و طریق نجر باشد و مسلمات و شرط بد از حیث این جو شانه و هر چه از او به باب طبع داشته باشد  
 بنهم بیشتر جو شانه و آنچه بخلاف او باشد در آخرهای جو شانه را اضافه نمایند مثل انبهرن  
 هر یک او به مفرده مذکور شد و در شرب مضجات که مثل باشد برقیق و ترقیق فلفله و ترقیق خلطه  
 سردارین صابان را در آن فرزند بیشتر خواجه و کجیب شخصی و غلیظ و سنی و بلدی ترک با باده  
 بسیار این نوع چید که دستور تواند برد که میشود مشغول شود او بطعم موز یا به گل کاو زبان  
 و شکوفه خافش بر سیاه و شان غنای پیدان گل با بونیه رخ کرفس پوست کبر پوست رخ  
 زرد و خشک آله مشغول شکاری با دود و تخم کرفس تخم زانیا به جو شانه با کلفند آفتابی  
 که در آن حل و صاف کرده باشد نبوشند و باید قدر آب سفید منقش باشد که برین باز  
 صفراوی خمر و باشد الو شکارا پوست کلسه منقش غنای انقلب بر سیاه شان شرب  
 بسیار سیاهان اند مشغول تخم کلسه منقش گل کاو زبان کلسه رخ در سینه منقش  
 رسد و با تر جود و بیشتر است و مستحق نمایند هر گاه صفرا و ملین مرکب باشند زودان

شکامی باد آورد الوبخار پوست بخت راز یانه پوست بخت کاسنی غایبستان گل بابونه تخم کشمش  
 انیسون غلبه بختور جوشانیده با گلکنداقابی سکنجبین سده بنوشند مسهل سودا  
 و باغچه در منصف سودا سناکی پوست بلیله کایلی بلیله سیاه افقیمون سفیاج تر بنه پندی تر بنه سفید  
 خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشیر روغن بادام تر بنه پندی  
 غیر مغسول تخم الحظیل تخم لفظی استقال نمایند و در اسهال سودا و صفراوی پوست بلیله زرد و کاسنی  
 تر بنه پندی سفید افقیمون سناکی چارمنی مغسول محووده مشوی خیارشیر روغن بادام شیر خشک کشمش  
 مسهل بغم و صفراوی و جینی سناکی فلاح از خرد بلیله زرد و کایلی تر بنه پندی خراشیده تر بنه پندی الوبخار  
 قطریون دقتی فستقین روحی گل سرخ فلوس خیارشیر روغن بادام غاریقون سفید محووده مشوی  
 داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که جنین این اسحق حبه زن صاحب سودا فرموده بلیله کایلی بلیله  
 زرد و سفیاج با سه رطل آب بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن سناکی افقیمون اضافه نموده حبه جوش  
 داده صاف نمایند الوبخار تر بنه پندی مونیدانه را باد و رطل آب بجوشانند تا نصف رسد سپس صاف نموده  
 بست بخمقال و در باجهل متقال از آب صاف کرده اول بپایان زده متقال شکر سفید بپایان مطبوخ  
 خیارشیر حبه اخراج اخلاط حاده منقول از کامل بلیله زرد الوبخار غایب مونیدانه تر بنه پندی  
 گل سرخ سول نیلوز بنفشه رسته رطل آب بجوشانند تا طلی بماند و فلوس خیارشیر از ده متقال بپایان زده  
 متقال و روغن بادام شیرین و دو متقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ افقیمون و غاریقون  
 منقول از کامل حبه اخراج بغم و سودا نافع است بلیله زرد کایلی و سیاه پوست بلیله امه متشیر مونیدانه  
 بیدانه الوبخار گل گدازبان گیاه خافت بادرنجویه اسطوخودوس سفیاج تر بنه پندی سفید گل سرخ و بنفشه رسته  
 آب بجوشانند تا طلی و نلت رطل بماند و صاف کنند افقیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و غاریقون  
 را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون در آن با عسل بنوشند یا شکر و حبه صاحب جنون و مانجوریا یا کبر  
 شقوقی خربتی سیاه اضافه کنند و چنانچه بغم لزج بجا صبر و زرق تخم خطل کشمش فواید بکیر که تو تیر است  
 از جامع امین الدوله بلیله کایلی و سیاه بلیله امه متشیر الوی بخار تر بنه پندی یا که کرده از لیف و دانه مونیدانه  
 سناکی گل سرخ فستقین گیاه خافت اگر بپاشند گود او و خویشت شکامی باد آورد اسطوخودوس گل سرخ  
 کافور گل گدازبان بادرنجویه سفید بنه پندی رطل تخم بادرنجویه تخم فستقین افقیمون و راز یانه سفیاج  
 رطل سیاه تر بنه پندی گل سرخ رطل آب بجوشانند تا بپایان رسد و افقیمون اضافه نموده باد و اسطوخودوس گل سرخ  
 نه از اینها بپاشند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد و کاسنی لفظی لاجورد و غیره منقول تخم الحظیل شکر سفید



مجموع را گرفته در آن حل کنند و بگویند بنوشند و اگر خواهند که اخراج صند انتر کنند بلیک زرد داخل مطبوخ  
 و مقوی یا مشوی اضافی محلول نمایند مطبوخ زرد فاجیه ریو وضیق النفس و سرور فانی است غایب  
 سیدان مونی بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکمی از پوست برسیا و شان تخم خطمی تخم خاوری و روغن  
 خشک پنجه سوسن چکیده و چهار رطل آب بجوشانند تا بماند رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال آوریابا  
 بنفشه مرابا لثوق ششاش یا مجون قنطاری با ضافه روغن بادام بنوشند فو عده دیگر جهت ذات الحجب و درون  
 الریه و در رسیده و سرور فانی است غایب سیدان انجیر زرد مونی بیدانه اصل السوس محکمی از پوست برسیا و شان  
 تخم خطمی تخم خاوری و چهار رطل آب بجوشانند تا بماند رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال آوریابا  
 بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اختلاط سودا و متحرک و صلابات و دوا  
 و جنون و انجیر و عرق النسا و مفصل و صاف کردن خون و کدورت فکرافه است بفساج مغز و انجیر غایب  
 سیدان اسطوخودوس گل با بونه قطر ریون دقین انجیر سدر بخان سفید بامه وزن آدویه اب بجوشانند  
 تا بماند رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر بادر و سرد و تصاعد بخار است و بیرون است و دلخ باشد انجیر زرد و کثیر  
 روغن بادام برسیا و شان و مقوی بنوشند اضافی کنند و اگر بادی باشد یا ضعیفی در سحر بول کلف برآید  
 مطبوخ بفساج جهت در مده و ریاح بواسیر و حصر و امراض سودا و بیدیل است ارد و رسیده  
 منقال تا پنج مثقال جنبانیده بچوشانند و صاف آوریابا فلوکس خیار شبر و روغن بادام بنوشند و بدستور  
 موثر است مطبوخ دارش شیان در روغن در مده بار و مجرب است هر روز از نیم مثقال تا دو مثقال  
 جهت نیده بانیات بنوشند اما در نقو عات شرط است که در آب بسیار گرم تقدیری که او ویدار  
 جنبانیده و در در افاب گذاشته و شب و در زیر سقف باشد و بود از آن بسیار افزوده صاف نمایند و بعد  
 تا شبانه روز جنبانیده تا قوه او ویدار باز گردد و مخصوص مجربین و فصل حاره است ففوق  
 جهت بقایای امراض حاره و تبهای کهنه که بقیه او در بدن مانده باشد و تقیه عروق موثر است منقول از  
 الوبخار مونی بیدانه غایب سیدان ترندی مقوی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشمش کشمش خشک  
 در آب گرم جنبانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید و طوطی اقباب بنوشند  
 قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را با مصلکی مزوج نموده تا واد نمایند اولی است تقوی صبر  
 سر سودا و بلغمی و سایر امراض آن نافع است صاف استین رومی سار و لثوق و قنطاری و کدو  
 با سه رطل آب گرم سه روز بدستور جنبانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام  
 هر روز ربع رطل را بر روی شانه صاف کنند اولی است فو عده دیگر جهت دوا و رسیده

مفيد است بلبله کابل بلبله افشرد و خام افشردن باد او در کتب الطیب قرضل حب اللسان شفاع  
مرحوم قاضی کبار کسری در درو رطل آب گرم بخساند و بعد از سه روز هر روز یک در رطل بنوشند  
و اگر در چهار رطل بچوشانند تا برین رسد و صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند اولی است نوع دیگر  
که مجرب در کربا کوید تجربه نموده ام چه امراض مده سبیل است و این سی افشردن عود بلبلان کسری عود  
مصلی در یک رطل و نیم آب بچوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده و هر روز ده گره روزی یک قوطی بنوشند  
فصوص چه در ارجین مقول از جامع این الدوله گوید بنایه در حقیقت تخم زرنه پنج تخم کرنس انیسون  
رازیانه از هر یک دو مثقال نیکوب کرده در سه رطل آب بچوشانند روز چنانکه روزی یک رطل سی مثقال  
یا یک مثقال روغن بادام بنوشند مار الاصول جهت فایده و قوه و صرع و تشنج و سکت و سایر امراض مغنی  
نافع است موافق نویسنین و کامل و این الدوله و نبات بن زره پوستینخ رازیانه و پنج کرنس و زرنه از هر یک  
ده تخم کرنس انیسون رازیانه هر یک چهارم مصلی سبیل الطیب خطیانا فلفل از هر یک دوم و نیم حب  
بلبلان اسارون از هر یک دوم عود بلبلان سیخو حمل بوزیدان ناخواه هر یک ششم صونیر بیدانه نبات  
در چهار رطل آب بچوشانند تا برین رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال باروغن بادام تلخ و شیرین در روغن  
بید انجیر و صابون که بجهت اموره کوره مناسب باشد بنوشند مار الاصول نوع دیگر چه سه و جگر و سینه  
از روده و نواذخ مده و استسقا و پتهای کهنه نافع است پوستینخ کرنس و پنج رازیانه و زرنه فلفل  
سبیل الطیب فوه الصنع لک بال کرده عود بلبلان ششکای باد او در گیاه غایت پوستینخ کربا کوید  
دقیقوس فسیل کسری و انجیر زرد صونیر بیدانه در چهار رطل آب بچوشانند تا برین رسد و هر روز سی مثقال  
باروغن بادام شیرین و دواء الکرم و افثال آن بنوشند مار الاصول نوع دیگر چه فلفل  
درک و مفاصل که از برده باشد بغایت مجرب است پوستینخ کرنس و رازیانه پوستینخ فلفل  
بن دقیق ششکای ناخواه انیسون بوزیدان ما نیز پنج در سه رطل آب بچوشانند تا بماند  
روزی یک قوطی یا یک مثقال روغن بید انجیر که خر و کمانه بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد  
لکلاج استقمانماید مار البر و کره در روغن ادرار عرق مجرب است کشتیر خشک که ده سمان  
برنج سفید که رشته از هر یک پنج مثقال باره مثقال آن آب بچوشانند تا بماند پس در هر روز سی  
بنوشند مار الاصول مجرب ابوی روح چه فیض النفس و گر فکلی اواز و ربو پوستینخ  
انیسون تخم کرنس رازیانه مصلی سبیل الطیب اسارون سبیل قنطاریون و دقیق و فلفل و زرنه  
بسیار است که در بید انجیر زرد و صونیر بیدانه در چهار رطل آب بچوشانند تا برین رسد پس صاف نموده

بالعقوب مناسب نباشد و معقیات را شرط آفت که مکرر می کنند که عادت شود و در خلای  
 معده جازیت و در مایه و بار مستحق است اگر مطلب رنج صفر باشد قبل از خوردن معقی یکبار  
 شور بای ترش نماید و نماید و اگر در معده ملغم باشد مایه شور برشته قدری بناید نمایند و بعد از آن چیزی  
 که تقویت معده کند بیاشامند و اگر در اذنی قره السواد باشد نماید و شخصی را که گرون بلند و سینه  
 تنگ باشد از قی منع باید نمود معقی مره السواد مره الصفرا که در قیهای ترکیه و تب رنج نافع است تخم  
 ترشنگ که در تخم ترب جوز الهی تخم شنبلیله تخم اسفناخ با سویه که بیده بوزن و غسل میباشند و  
 در انتقال او را تا سه انتقال و آبی که سبب در جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و قی کنند و اگر  
 در معده ملغم باشد بعد از معقدی نیار آب شنبلیله و آب شنبلیله را غسل بیاشامند و در وقت قی باز اطباء باشند  
 معقی و دیگر چیز مره الصفرا و ملغم صفر (مختصه بت انتقال از ریزه کرده باده متقال شنبلیله تازه  
 و تخم انتقال تنگ بندگی از تخم زیزه و تخم اسفناخ هر یک چهارم بچوشانند و در چهار رطل آب تا شنبلیله  
 سه رطل افزوده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر در معده ملغم بیشتر باشد با غسل بنوشند معقی دیگر چیه  
 رنج و طبابت معده و مره الصفرا مره السواد و آب پیاز ریزه کرده یکشنبه روز و سه پنجشنبه غسل جیانیان  
 و بیاشامند و با مکرر زدن معقی متقال بنوشند معقی دیگر تخم ترب تخم شنبلیله تخم زیزه ریشه خرزهره اصل  
 السوسن از هر یک سه متقال جوشانیده و آب در آب مکرر زد و سه پنجشنبه بنوشند باب نهم در سوزش سحاق و آب  
 و نچ و در یک کین قی صفر اوی زمرده است اینت زرنشک بیدانه انار دان ترش سماق و آب پیاز  
 که در پوست بیرون بسته از هر یک یک رطل و طایر کسرون غوره خشک هر یک نیم خرد و نرم کوبیده تا آب  
 انتقال او را با آب انارین یا شربت ب و انتقال آن بنوشند و معقی دیگر که مجرب حقیر است انار و آن تر  
 معینه اند و در سویه زیزه که کافی ده یک آن بسیار نرم کوبیده تا سه متقال بنوشند اما سبب  
 ملغمی و سودا و کسیر رنج چهار متقال زرنشک بیدانه سه متقال سماق پوست بیرون بسته  
 بنوشند و سبب الطیبه و زهره زهره زهره زهره که کافی سرکه برورده از هر یک دوم دو متقال این و در آب  
 با سکنجبین و در معده ملغم یا شنبلیله و در سوزش سحاق و معقه سوزش سحاق و در سوزش سحاق  
 و در آن است اهم آنکه سبب بیاشامد یا چیزی بنوشد یا نه کند و موافق کرده که در سوزش  
 از غرض جات و در سوزش است و خلاصه این کلام اصلی نداشته باشد و از قدر و وقت  
 و در سوزش سحاق و در سوزش سحاق که معده ملغم نباشد و قبل از استعمال دهن را با آبهای  
 بنوشند و در سوزش سحاق که معده ملغم نباشد و قبل از استعمال دهن را با آبهای

دندان و گوشت بن دندان در رف خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان  
 بنایت مفید است در رف بد بودمان میکند و جلای دندان میدهد و چون بار دغنی زیتون یا قطران سر  
 بر دندان در دناک گذارند در حال رف الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مصنفه نمایند دندان تحریک  
 راستحکم میگردد و فی الواقع بهترین سنونات است عاقر قرحا و ج کزمانج سعد از هر یک شش مثقال  
 چوبیتخ انار مازوی سبز کندر گلنا گسرخ مر و ایدید رسفالی سی از هر یک مثقال پنج سوسن کبود  
 چهار مثقال شلخ گاد کوی سوخته دندان فیل دانه پهل طباشیر تخم خرفه کثیر اکثر شکر شک بوداده  
 عدس از هر یک هفت مثقال زبد البزنجار سنگ صدف سوخته حلزون سوخته شب یانی از هر یک یک مثقال  
 ونیم فلفل سفید صدف کوی عود و بلبان از هر یک یک مثقال بعد از ساییدن اجزاء دو دانگ کافور اضافه نمایند  
 سنون از تالیف دالقه حیره رو یا نیدن گوشت بن دندان در رف بد بوی دهان بنایت نافع است  
 دم الاخوین کزمانج انزروت جوز السرو کندر پنج فی سوخته طباشیر اقایا گسرخ گلنا صفت البوطه  
 انار ترش از هر یک جزو مقبب الزریره و صفت جزو در وقت خواب اتحال نمایند سنون از جربات  
 دالقه حیره است جهت رف در دندان بنایت از موده است هس به جو به زرد جو به تخم زحمان سرشیش پوت  
 پنج درخت زرنش کثیر ابادام مقرر صفحی از هر یک لکمی نوبل پنج عدد بسیار نرم ساییده استعمال نمایند  
 سنون منقول از اختیار است ابن اهل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و آلود  
 سیلان خون لثه بنایت نافع و بعدیل است زرنج سرخ زرد آهک آب ندیده زان سفید مازوی سبز  
 با سوید زهرن سرکب از نند الکی را بلبه مالیده بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند بر دغنی گل سبغ  
 مصنفه کنند سنون دیگر جهت تامل و بد بوی دهان و جرب بن دندان مازوی سبغی سورج  
 و دوزخ و در صان بجز و بار دغنی گسرخ بمانند با سرکه غفل مصنفه کنند سنون مسمی بسورج حان  
 منقول از کناشش ناخر باین سر ایون جهت قطع خون و تقویت لثه دندان نافع است پوست انار  
 سه جزو گلنا غفص شب یانی عاقر قرحا از هر یک جزوی سماق بجز و ونیم مگسبیدی مصنفه جزو با سرکه  
 در آب دانه مورد و قمر بسیارند سنون جهت رو یا نیدن گوشت بن دندان مجرب است اکثر اطباء برین  
 اتفاق دارند و مثقال آرد کرسنه را با عمل سرشته بر روی جری در تونر بگذارند تا نزدیک سنون  
 سه و از کندر دم الاخوین هر یک پنج مثقال و از ایرسا و زراوند و جرح هر یک دو مثقال اضافه  
 سنون کنند سنون منقول از قنما و انجربات چنین است جهت رو یا نیدن گوشت لثه  
 است پوست پنج کبر اهل عاقر قرحا پنج سوسن کرسنه آرد جو با سویدیه سنون از تالیف حیره

و موافق اکثر افراط است و در تسکین الدم و رفع خون و روانیدن گوشت و منبر ریختن مواد از نموده است  
سعد طباشیر گسرخ تخم سور و گلنار و فلفل کاهنه هندی که از مایه اقا قیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنبل  
و دیگر از معالجات بقراطی و ایلاتی جهت جلائی دندان و پاک کردن او از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است  
زبد البجر نیک سوخته با السویه با عسل سنبل کشته سنبل و دیگر قویتر از آن و سرین الاثر است نمک سنگ  
صند سوخته زراوند مرجمع بی سوخته جو سوخته سفال چینی با السویه سنبل کشته مستحق یا در جلاج مسحوق و بسا  
در حال دندان را سفید کند و هرگاه ردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در هر دندان نفوذ کرده باشد  
زنجار را در عسل حل نموده بر دندان مالند و اگر قویتر خواهند مستحق یا اضافه نمایند سنبل سنبل منقول از ایلاتی  
جهت رفع بسیاری دندان جرب دانسته اند قبیل ده م فلفل چهارم حماما سه م ساق هندی حنظل محرق از هر یک دو م  
سنبل منقول از شفاء الاسقام جهت خون بن دندان و حرکت آن زبد البجر شب یانی اقا قیا گلنار سماق مایه  
پوست انار از هر یک جزوی نمک نیم جزو و بعد از سنبل مضمضه با آب سماق و گلاب کشته سنبل منقول از ابن  
سینا جهت دندان متحرک که سبب فتن گوشت شده باشد بغایت نافع است و در سوخته شب یانی گلنار سماق اقا قیا  
با السویه استعمال کنند و اگر سبب حرکت دندان از زیادتی رطوبتیه باشد مضمضه آب ادویه با ریز که پیشه و مضمضه  
کرده بعد از آن این ادویه را بر دندان متحرک بچسباند شب یانی سعد مصطکی خاک سترخه الطرفا خاک سترخه  
گاد گوپی از هر یک جزوی نمک منقول بل که بعد از آن سوخته باشند مرصاف زعفران از هر یک جزوی و نصف  
جزو سنبل الطیب با خشک سماق از هر یک نصف جزو با هم نرم ساییده با هم سرشته استعمال نمایند سترخه  
الاسفغان از تالیف قدما و بغایت جرب و تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت چند بیدستر  
افینون با السویه با عسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و موافق شفاء الاسقام این ادویه را  
اضافه نموده است مرصاف زراوند مرجمع میوه شیخ از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان  
مکرر تجربه رسیده است مالیدن عسل با فلفل است هرگاه از رطوبتیه و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه  
فلفل در پوست خشکاش را در گلاب بچوشانند و از بیرون طلاء کنند در حال ساکن گردد و بدستور شیخ  
را کوفته در کف دست کرده بخلاف جهت مواضع دروگذاشته بکوبه بان جهت کندن اماله ماده با خاصیت  
سنبل منقول از تذکره که در زمان هارون رشید تالیف یافته جهت استحکام شده دندان و  
کردن دهان و قطع رایحه کریم و تحلیل و آرام و دفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو و  
سفت جزو و هندی شش جزو و نمک سه جزو که مایه فلفل و فلفل زنجبیل زبد البجر قاقلا از هر یک  
نیم سافه بچسباند و تحقیق شیخ ارمنی و زراوند مرجمع از هر یک نصف جزو اضافه کرد

و لکن عاقره حاد و خراش بر یکدیگر و خرد الحاقی نموده و با عمل برشته و معینی این ادویه را اضافه نموده اند  
 صندل سفید سدر گل سرخ فلفل قرمز فلفل خاکستر تلخ گاو کوهی زهر یکیت خرد و پوره ارمنی دو خرد و شریح نموده  
 اند که بهترین چیزها از برای برشته شدن دویه دندان سرکه است که در زیره کرمانی چسبانیده باشند و همچنین صندل  
 او بهترین است سسولن چته امراض حاده منقول از کامل و مثال و حاد و کبر و تندرسته و تندرسته و یابیدن  
 گرفت نشه و تفریق آن در که دندان تخریب رسیده است طبایع گل سرخ از هر یک سه درم مر و ارید گل ارمنی  
 برشته دم الاغین هر یک ده درم مرجان سوخته صندل سرخ مضاف کاکج کزنا زنجبیران هر یک دوم سسولن  
 سینه امراض بارده عاقره حاد فلفل شیطانی خرد و زنجبیل بوداده بالسویه با نظران یا طبع زیره سینه باشند  
 سسولن چته کردن دندان نابینا یکیتین است و تفتیش او میکند منقول از کافی عاقره حاد پست صندل  
 پست جوب دوت شرم مازیرون پستین کبر حلیت زینخ زرد بالسویه مجموع را ساییده سه روز و سه  
 نچینانند و حلیت را با نصف وزن او منقل از رقیق اول در سرکه حل نموده ادویه را برشته شود و وقت استعمال  
 احتیاط نمایند که بدن آن صبح زود رسد بلکه دندان مجاور در دندان را بخیر و موم غلاصه کنند سسولن چته  
 دندان تخریب جوب حکامی هند است و دونه سوخته سرخج بالسویه سسولن چته قلع سودا و  
 موزیرید اند این سسولن با عمل سسولن چته و یک برک عویج برک زیتون قاقیا از هر یک یک خرد  
 مقلطه عاقره شرب زان سفید از هر یک شش خرد و پنج سسولن شش خرد و سسولن چته ام قلع  
 شش فلفل بالسویه سسولن چته بغایت مفید است هفت ادویه که گرم و دندان را ساقط  
 کنند تخم پیاز خرد کرانه زرا بلیج ساییده بایه برشته و حب زنده و عددی از آن در آتش انداخته یک شرب را بر  
 دندان ملاصق کرده سه روزی را در ظرف آتش نهی نصب کنند که دود او از راه فی بدن آن برسد و اگر  
 ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که فی بر لوله نصب کرده شود و دهن طرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل  
 گردد و بدستور چون بنده قطران مالیده بر دندان گذارند گرم را ساقط کنند و مضمضه آب برگ شفتالو  
 را با لای زراوند طویل بغایت از نموده است و بدستور بخور را تیانج موثر است و چون سوراخ دندان گرم خور  
 جان فرب کنند و بپوشانند در میگرد و بدستور خرب چون عسل بغایت برایت و بدستور بر کردن تعبیه میوز  
 تیت و پوره ارمنی چمن اثر دارد و پیه که منع خرس کنند آن بحی دندان است که از خوردن ترشی  
 ده مغرط بهر سچون سماق و تخم خرد را بخانید رن آن میگرد و بدستور خاییدن با دام و با جیل فندقی  
 بکرم و مضمضه بشیر و خزان و شیر الی و طلا کردن در دهن زیتون در دهن تازه مفید است ادویه که  
 مضمضه شیه و سی میرو یا ند از آن طلا کردن نشه است بهتر سرخ گوش که نخچه باشد و مالیدن



روغن سوسن و طلا نمودن چنانچه روغن سرشته صفت مضمضه و غرغره با جهت امراض دهان و غیره  
 مضمضه چنانچه رطوبات بن دندان و حرکت اسنان سبیل الطیب سرخ جوز السرد و ثمره الطرفا بالسوی  
 با آب جوشانیده مضمضه کند مضمضه مجرب به جهت قلاع و خون بن دندان و تقویت جوشش و رویانیدن  
 گوشت آن توئیمای مغسول سی و هشت منقال بنفشه نوزده منقال شکر خام یک منقال بنفشه را ساییده با  
 سایر اجزا با سرکه سفید و نمقال استیج در شیشه ضبط نمایند و بجهت جوشیدن دهان بدل سرکه مذکور را  
 بابت منقال آب انار یا آب کشیر مکر مضمضه نمایند و بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند  
 و هرگاه سرکه شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر کیال و زیاده بران بگذرد  
 از اثر آن نمی افتد مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر او در و ذرات و سنونات اسر  
 گردد و منقول از کتاب نافع و منسوب بخین بن اسحق است تخم گل سرخ زرشک ثمره الطرفا برگ صنوبر  
 برگ زیتون از هر یک یک خورج باریک یا برگ آن بجز و نیم جوشانیده نیم خرد شب یمانی حل کرده مضمضه  
 نمایند مضمضه چنانچه درم شده و سستی آن طراشیت شب یمانی پوست انار سماق بالسوی مضمضه کنند  
 و بدستور کرم خارج مضمضه چنانچه قلاع و آن جوشیدن دهان است در ادامل آب برگ علیق و آب برگ  
 باریک و آب به و سرکه و عدس و بناری و شاخهای تازه تاک و آرد جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه  
 چنانچه قلاع بطنی بر بخاسف برگ زیتون یا میران پوست انار عقیق بالسوی جوشانیده مضمضه نماید و غرغره  
 که نقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است خردل بخیل فلفل عاقر قرحا نوت در بوره شده نیز  
 صغیر نرم ساییده بالسوی جوشانیده با سکنجبین عسلی یا آبی که در زرخش و مثال آن جوشانیده باشند  
 غرغره کنند و غرغره چنانچه خاق ها آب انار ترش که بایه ادا شده باشند باریک توت و آب کشیر غرغره کنند  
 و بدستور غرغره باب باریک و آب بنفشه و آب سماق مطلوب نافع است و بعد از نفع روزی که نفع یافته باشد  
 غرغره رب توت یا بوره و مر سبب مفید است غرغره که بعد از نفع نافع است انجیر زرد و حلیه ترش  
 اصل السوس جوشانیده با فلوکس خیانت غرغره کنند و اگر صاحب درد گلویت داشته باشد با عسل و سرکه  
 گل سرخ تخم مردار جوشانیده باریک سوسن غرغره نمایند غرغره چنانچه خاق بطنی که در نامزد رب کردگان  
 سبز ترنوب داده باشند با در صاف و در غرغره غرغره کنند و بدستور آب کامر و عسل و سکنجبین و آب یا آب  
 ترب و خردل و عاقر قرحا غرغره کنند غرغره که چنانچه حاره و بارده امراض خلق نافع است  
 گند گل سرخ کزبان جوشانیده باریک جوشانیده غرغره نمایند باب و هم در امراض و تشویش  
 و سایر ادویه عین کحل و زرد و عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال کند

بدون سرشتن او بخیری و بر دو آنچه با بها مخصوص سرشته بایند دماند زور استقامت نماید  
 توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سیدانوس است و چون اول از کافور و مبرد است ترتیب یافتن  
 آن سیم گشته و بعد از آن از او و به حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند و شیاف آنچه جایگاه  
 سرشته بقا طمی قطع کنند و در سایه کشند جایات حل کرده استقامت نمایند و گویند مخترع او بقراط  
 است و در کتب یونانی و متفاد میشود که قبل از و تالیف یافته باشد و کحل مخصوص است با آنچه با میل در چشم  
 کشند و در و آنچه بیانشند مخصوص چشم نیست بلکه قطع زرق الدم چراغ است نه در باران چشم  
 نیزند که در شش و در سیاه کحل سفید و چون کور است که بچوب جی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او قیثاق  
 است و در چشم شرط است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل حار و سرد و در وقت  
 صبح استعمال کند و اگر کحل حار باشد و مزاج سرد و در آخر چشم کشند و اگر سرد و باره الفرج باشند  
 در وسط روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن استقامت نمایند باید مرض پیشت بکشد و هرگاه علت در  
 اجفان باشد باید بعد از کشیدن دار و ملک پوشیده بروی خواب کند و هرگاه چشمه و مسه باشد بلکه  
 را نباید پوشید و بر پا استاده بکشند و به دستور نباید در امتلا رسیده استقامت نمود کحل روشت با  
 بیاد بعد از شستن و نون بعد از الف یونانی بمعنی مقوی البصر است و جابر الوهن است و مخترع او بقراط  
 و گویند قیثاق غور سر است جهت ضعف البصر و غشاده و دمه و سلاق حار و ابتداء آب و سبیل و جرب و دمه و  
 حفظ صحت بین بنایتی نافع است را سخت متعالیست محرق که هر یک پانزده مرتبه باب گرم شسته باشند از هر یک  
 نیم مثقال نشت در صبر زرد و در فلفل زعفران هر یک ربع مثقال زرد البجر مبله کابلی باز نگار هر یک نیم مثقال  
 اقلیمیا نضی پوره و ریش نضی هر یک ربع مثقال از تافته بیرون کرده استقامت نمایند و اگر با امرافن بد کرده  
 استرغابم باشد و در مثقال سرمد اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اند رانی و در مثقال باید کرد و اگر با  
 اجفان باشد سبیل الطیب ام و نیم اضافه نمایند و بجهت برودت منقرط ربع مثقال فلفل داخل کنند با سبیل  
 کبیر از تالیف بقراط و یونانی بمعنی جالب السحاده است و گویند اسم پادشاه انصر است و بجهت او ترتیب  
 ترتیب داده جالی و حافظ صحیحین و جهت که غشاده و سبیلی پلک چشم و سبیل و جرب و دمه و بیاض مزاج  
 نافع است اقلیمیا نضی زرد البجر هر یک ده مثقال را سخت پانزده مثقال سفید اب قلعی و نمک سترکی و  
 فلفل سیاه و جوده و نشت و در فلفل هر یک دو نیم و فلفل شسته از یک نیم مثقال کافور نیم مثقال سافور نیم  
 مثقال خند بید سبیل الطیب سرمد هر یک دویم با سبیل قوی و صغیر منافع او مثل منافع کبیر است  
 تلمیذ یونانی ده م خاس محرق مغسول پانزده و دم سفید اب قلعی نمک سترکی هر یک دویم نشت و جوده

فلفل سیاه آشفته هر یک یک درم کحل غریزی از تالیف یونس است جهت صحت و قطع و مد  
 و امراض که از ریه هر سه نافع و در سایر علل عین منافع او مثل منافع باسلیقون کبر است اقلیمیای فیه  
 تو بال النجاس تو تیا می بندی کحل فلفل صبر برگ و خجشک هر یک یک مثقال ملح هندی زرد البحر نوت و هر یک یک  
 مثقال و نیم ششک یک انگ کحل ملک یا مرب از مقلیاس است که سبزیانی عبارت از ملائیک باشد و در  
 قربادین یونانی مستور است که قهراط و خواب با و ملهم شده محلول و ملطف و جالی و جهت او اخر امراض صعبه  
 و اقبام رمد نافع است از زردت مریشیر الاغ و شاشه شکر سفید هر یک یک مثقال منقش جیز یک مثقال  
 کحل جهت احوالی مولف شفا الا اسقام و صاحب تذکره گویند بحرست در خان سندر و س که در  
 چراغ بار و غن کلسوز آید باشد با قدری مشک و غیره چشم احوال کنند کحل جهت بیاض  
 که البته تاسی روز زایل میکند هر چند که صاحبیت یا نوسن از علاج باشد منقول از رضایح زید البحر بوره اگر  
 سرکین سوسهارشک سفید محقق یا با سوسیه یا یکطل آبی که ما میران و ج هر یک ده م را جو شایده باشد  
 تا بر رسیده باشد مکرر در آفتاب آید پس مکرر ده خشک نموده از آفتاب بیرون کرده استعمال نمایند  
 کحل و روی از تالیف جالینوس است جهت قره و ظلمت بصر و حکم و فتاده نافع است و حافظه  
 سفید ابی و منقش اقلیمیاضی صغری و شایح و اگر با مقلیاس منقش منقش بر یک م اقلیمیاضی صغری منقش منقش  
 یک مثقال کافور یک مثقال کحل سافورج از تالیف قدما و یحیی الفل است در رفع بیاض و فتاده و مد و حکم  
 و استرخا و جفن و اکثر امراض چشم و جالی و حافظه صحت است و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه بامیل  
 طلا و چشم کشند از کوری این نمونه سر را صغریانی مرشیشا و فنی هر یک چهارم اقلیمیای سفید  
 سب هر یک دوم سافورج هندی هر یک م در دارید زعفران هر یک نیم ششک چهار قیراط کحل جهت مد و  
 بغایت جرب از قدماست تو تیا می کرمانی منقول ده م سب پوست هلیله زرد و صبر هر یک دوم فلفل نیم کحل  
 مقوی از متاخرین بغایت جهت ضعف بصر و غلظ روح و نزول آیه خیالات مفید است و در جیب  
 تراشیدان و ارات و بحدت او نیست است منقش تو تیا می کرمانی منقول را باب مرزنجوش هر یک یک  
 او را کوفته آشفته باشد تا نه تشنه شود بجان او خیر کرده خشک کنند و بسایند و بخیل فلفل دار فلفل  
 یا میران هر یک دو مثقال زرشک یک مثقال مجبوع را کوبیده آب را زبانه تر بسایند و خشک کنند پس با  
 تو تیا می نکر را زردیرون کرده استعمال کنند کحل الا شفا رجه ریه روایندن قره و این سه ششک  
 آن بغایت موثر است دانه خما و سوخته چخشکال و خان الکندر چهار مثقال سنبل الطیب جبرال  
 و خشک بان هر یک یک مثقال بامیل برینت قره کشند کحل الجواهر از اخرین و متاخرین است و در

وجهت تقویت با صره و رنغ غشاده و تقویت طبقات عین و اجفان و دمه و جرب و سبیل رقیق و انقباض  
 منافع و حافظه صحت است سر و صفا مانع ده انتقال توپای هندی که غیر قسم حاد است و تشنای  
 ذهبی و جان لاجور و منقول سانج هندی فیروزه و رنغ نقره یا میران فضل سفید اقلیم ذهبی توپال نحاس  
 شاد و نج و اگر نباشد مقناطیس محرق هر یک چهار انتقال سرطان جری شش انتقال یا قوت بدل  
 زمره زبرجد و رنغ طلا و ارید و از فضل عقیق یمنی از هر یک دو انتقال زعفران سه انتقال و در بعضی نسخه هندی  
 زنگی چهار انتقال بنظر رسیده و در بعضی سر و مسک و سایر اجزاست و صمغ عربی کنیز و منتر تشنیه و صمغ الو هر یک پنج  
 انتقال ایون سه انتقال اضافی کرده اند و حقیر و الد حقیر این نسخ را استعمال نموده و با اعتدال از بست  
 و طریق داخل کردن و رنغ طلا و نقره است که با صمغ عربی یا کنیز استرشته بر روی سنگ ساق چندین بسیارند  
 که مکس گردد و محل بقبر اطلی جهت رنغ بیاض بیدیل است و در اندک زمانی قلع منیا یا شبیه سبزه  
 منقول دوم بوده از منی زرد البحر هر یک یکم و زور و جهت مورسین بنایتی مانع است موافق اختیارات  
 ابن اهل و ایلاتی و شفا الاسلام سفید اب قلعی چهار انتقال اقلیمای فضی صمغ عربی هر یک دو انتقال نحاس  
 محرق منقول شش ایون هر یک یک انتقال زبرجد و نقره استرشته و باز سائیده در در نمایند و زور و  
 و روی ایضا جهت مورسین و جهت شبیه بودن و در رنگ بود و مسلی باین اسشم سفید اب قلعی دو  
 انتقال و چهار دانگ صمغ عربی یک انتقال و دو دانگ انزروت نیم انتقال نحاس محرق ایون هر یک دو دانگ  
 شش و پنج چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق و زور و تشنیه جهت بیاض رقیق و جرب و حمره  
 و بقیه و بقایای رنغ و حمره و دمه حاره مانع و حافظه صحت و بنایتی از نموده است بست انتقال تشنیه را  
 بابت انتقال گیاه مائیتا بچوش مند و سه روز در آب بگذرانند و بیرون آورده خشک کنند و اگر منتر بقبر او  
 نام صمغ ساق صمغ آلو انزروت بناست بر یکم دوم گردنیر قطونا که از کوبیدن جدا شود بدستور  
 دوم ایون و دغود زور نمایند و زور را بعضی بسیار لطیف و محلل و مد و مخفف و طبقات وجهت امراض  
 بستم اطفال بسیار مانع است انزروت تشنیه از هر یک جودی حبه السوداء شش از هر یک نصف جودی  
 سفید اب قلعی ربع جودی و زور را صمغ ساق او مثل منافع زور و ایض است و در قطع دمه و منغ نواز  
 فید انزروت جودی میر زور زعفران تخم مکسرخ از هر یک دو جودی و ایون دو دانگ مائیتا جودی و زور و  
 مدحت چون زور درین مذکورین را با لای صفت ترکیب کنند باین اسسم ناسند و زور و کافور سی جهت  
 منین و در مد خفیف صدف محرق و ارید مکرر دو انتقال شش است که انتقال کافور دانی و زور و زور و  
 فانت بقبر اطلی که جهت حمره و دمه و در خوشیم که از طیفان خون باشد بسیار مانع است فانت

کثیرا صنف الکود ۲ صنف عربی شیان مایشا کیمتقال دینیم فرو را میران از معالجات بقراطی چه  
 اختلاج دایم و امراض بارده و فرمونه و تقویت بصرف بناییه از موده است زنجبیل قرنفل مایه میران فضل دار  
 قنفل توتیای کرمانی مغسول مکه یک دینیم صنف عربی یک فرو و رجه مکرر سرت و قرحه و بخور بناییه  
 از موده است سفیداب قلعی اقلیمای نضی مقططیس محرق مغسول صنف عربی مکه هم نشاسته افیون نخا  
 محرق و عفران مکه نیم کافور نیم لک فرو و منقول از معالجات بقراطی چه سرفه و سرفه و جلائی انا رده  
 مکه بناییه از موده است برگ عنب الثعلب حقه مر و اید مقططیس سوخته مغسول یک مکه زرگران جلا  
 نقره باو می کنند بالسویه پیرو و منقول از معالجات بقراطی و ایلاتی چه سلاق و دمه و جرب و سبل  
 و صنعت بصرف و شترناق و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول باب غوره تازه پیرو رده زر و جرب  
 مکه ده خرب و بلید زر و یا تخم زنجبیل مکه دار فضل مایه میران مکه دینیم مکه سندی را بعد از سایدن تابنج مرتبه  
 باب غوره ساینده خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره ساینده  
 خشک کنند چه دمه و جرب و حکم و حراره عین نافع است و چون باب تابنج همین عمل کنند در اقسام امراض  
 عین نافع است خصوصا چه در فرمونه و حکم و دمه و سلاق و جرب و رنخ و نولات و تقویت طبقات و حفظ حقه  
 عین نافع است و التهاب و چون باب انارین پیرو رده کنند چه امراض مذکوره نافع و محلل و رم عین و تقویت  
 بصرف است و چون باب غوره زنجبیل پیرو رده کنند چه امراض فرمونه سفید است و بدستور  
 رازانه همین اثر دارد پیرو و قنفلین بناییه مقوی بصرف و حفظ صحت و قاطع دمه و جبهه یا صنف و جرب  
 فرمونه و تحلیل و رم نافع است و از تالیف جالیوس و منشی جلا در کل الیامین است توتیای کرمانی ساق  
 محرق مکه اجرد و بصرف قنفل و افلفل شاد و پنج مغسول یا مقططیس محرق منقول مکه نصفه خرد و ایشا غرض  
 تشنجه انزروت زرد بجم مکه برید خرد ساینده باب انارین تابنج مرتبه پیرو رده و آفتاب گزانه پیرو  
 القاطع و بر دمار سستایر مانند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویت اجفان در و یا سیدن و در  
 برص اجفان و تقویت بصرف و نوازل جرب و البته است بنعل الطیب سرمه اصفهانی مکه بخرد و در  
 بلید که در در انجیر گرفته و سوخته باشد مکه نصف خرد بعد از سایدن با آب شیر یا آب سور و پیرو رده  
 پیرو و اکسیرین و بر دمار سستایر مانند از تالیف قدیاست و جبهه الحام قروح و تخفیفه طرقات  
 مجرب است شاد و در اگر باشد مقططیس محرق مغسول سرمه ۲ تو بال الفی سس از نیم صدف  
 قلعی مر و اید مکه نصف خرد و اقلیمای نضی صنف عربی مکه سبب ساینده باب رازانه سبب  
 سبب شاد و بعضی از تالیف بقراط است چه امراض حاره و تحلیل ادرام و

سفیداب قلعی کثیر اصنع عربی مکده ۲ نشاسته انزروت مکده ۲ و چون برنج مافیون اضافه نمایند  
 ششیاف ابيض افیونی نامند و چون دو قیراط یا نیم مکده را اضافه نمایند کندی خوانند و کندی چته  
 قروح اتوی است بعد از این با لایب بر قوط یا ششیاف سازند ششیاف احمر لمن چته  
 بقایای رمرافع است کثیر اصنع عربی شاونج هندی مکده یکچ و مرصان دم الاخوین زعفران مکده نصف  
 خروششیاف و ردوی از تالیف ابن رضوان رابع و محمل و سکن براد و طلع نزلات و متوی  
 اعضای عین و جبهه در درد و در پنج نافع و عظیم الاثر است در امراض کلسرخ اقلع و متقال  
 صندل سرخ و سفید مکده پنج متقال تخفیف کثیر اصنع ششیاف با شاکه مکده یک متقال با کلاب سینه ششیاف  
 سازند ششیاف صوقالیای بیونانی بمعنی محمل است از تالیف جالینوس و جنین ابن اسحق ترجمه  
 نموده چته طلک و مواد تجلیه و اذجاع و قروح زخمه و جرب و طولی رمد و اکثر امراض عین نافع است  
 اقلیمیای ذهبی تو بال النحاس صانع عربی مکده و متقال مرصان سنبلی افیون زعفران سابع مکده  
 یک متقال فلفل سفید شش قیراط با شراب بپزند و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند ششیاف  
 اخضر چته سلاق و جرب و حله و غشاده و سبل و بیاض نافع است صانع عربی سفیداب قلعی شش مکده  
 یک خرو و زنجار شش و پنج مکده نصف خرو و اگر شاونج نباشد متقال یس محرق مشول بدل کنند ششیاف  
 چته منع موی زیاده زان صدر الحید مکده خرو زنجار نشاند و تو بال النحاس محرق مکده نصف خرو با  
 زهره طیور بر جبهه ششیاف سازند ششیاف ناسیج از خترحات حقیر است چته منع نوازل و  
 حمرة و جرب و حله و رمد و حفظ و تخشیم و امراض بلب جربت تو یا باب ناسیج پرورده مکده کثیر انشا  
 انزروت کلسرخ جبر زرد و حفض کی هر یک یک مکده سفیداب قلعی بلید زرد و دانه دار مکده دوم افیون برنج  
 ششیاف حرارات و بیونانی با سلیقون نامند بمعنی مکوکی و بقراط گوید که از تالیف اصبطی طغان  
 است و قوتش تا دو سال باقی است چته نزول آب و قروح و غشاده و در طوبه مفید است و سریع  
 انفعود است بحدی که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیای محرق ۵ اصنع عربی هر دو هندی فلفل سفید  
 مکده ۵ سفیداب قلعی ۵ شش سکنج روغن بیان جاویش مکده ۲ و اگر روغن بیان نباشد روغن آبر  
 افیون از زهره کفار از زهره ماهی شیوط زهره کیک مکده ۲ زهره باشد و عقاب و گاد و زهره و گرگ  
 و غراب و باز مکده و نصف و شش ابو علی قدس سره میگوید که ضروری سپوط و گرگ است و سایر حایر  
 بکار نیست و باید باب راز یا نه استعمال نمایند و از جبرین تصریح یافته که زهره حده که بپاشی غلیظ  
 که چیده نامند و یک در رفع نزول آب و غشاده مجرب است و چون زهره غلیظ را با باب راز یا نه الک



کنند چنانچه از خارج بسم مجرب دانسته اند **شیاف تقاحی** بنایت لطیف و بی فایده و چنانچه قروح و  
 ضربان و غشاده و بنور سفید است اقلیمیای محرق مطنی و شیر لایع یا شیر ذقران ۶ اسفید اب طلوع  
 منسول ۸ زعفران ۴ کثیر ۲ باب باران برشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق**  
 کثیر چنانچه رطوبات و دوده و حله و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امر اضحاره نافع است سماق ده جز و برگ  
 سور و بلبله زر و حفص مکه ربع سماق مجموع را با ده چندانی آب بچوشانند تا به ربع برسد پس صاف نموده بچوشانند  
 تا به ربع برسد پس صاف نموده بچوشانند تا ثلث بماند و این دویه را با آن بشنند و شیاف سازند شیاف مایه  
 سرمد قویای که با فی نخاس محرق سفید اب قلعی مکه از واقایا نصف جز و کثیر اغیون شاسته مکه ربع جز و  
**شیاف سماق** صغیر چنانچه در حراره چشم و التهاب و حله و دوده و جرب و سبیل و فمور حده و ماق  
 و المشق یکسان است و تجربه تغییر رسیده سماق بیدانه ده جز و سفید اب از و کثیر نصف جز و کافور ربع  
 جز و هرگاه سماق را بچوشانند و آب او را تا ناپدید نماید تا غلیظ گردد و پنج جز و او کافی است **شیاف**  
**غریب** و ما سور از صندل ذکر یا بهر غریب کجوب جعفر است صبر کند را نر و کثرت گلزار سرمد شب یک دم الاغون  
 با سوز زنجار ربع کی باب بر نشد **شیاف ابی** ناصره چنانچه تقویه چشم و منع قبول آفات و حره افغان  
 و جلای بصر سفید است گل سرخ صغیر الوصیح عربی ۳ حفص ۲ اقلیمیای نقره انشاسته هم قویای بید  
 منسول انزروت هم و نیم باب بر نشد چشم اطعسل چنانچه رقیق بیاض بنایت مؤثر است چند عدد پوست  
 تخم مرغ فاسد و بن شده خالی کرده در آرد ریخته در آفتاب مکه از و مکر این عمل نمایند تا هر برده که در  
 باشد جدا شود و آب را متعفن نکنند پس خشک کرده بپایند و چند مرتبه از آن بشیر و ن کنند و با صبر و سوزش  
 و سرگین خطان و سرگین سو شمار و بوره از منی با سوزیه مخلوط کرده باز بهر جز و کثرت **شیاف** بر  
 و عمل شهید رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به بخار طنج یا بونج و اکلیل الملک و سد اب  
 بدارند و در معالجات قروح اطری اند کور است که پوست تخم به برند کور را که خرم صغیر نامند با سرگین  
 و سو شمار و خطان از آن بیاض چشم که از آید بهم رسیده باشد بنیاید و خرم معسل سابق قوتیر است **شیاف**  
 علما فی چنانچه جلای بصر و تقویه چشم و منع آفات و سبیل و بیاض رقیق و دوده و مکه نافع است قویای که با فی  
 بلبله زر و غیره کثیر مکه دوش در یکدک زرد چوبه ۳ زنجیل صغیر عربی مکه ۲ بالکلاب بر نشد **شیاف**  
 حله و چنانچه ضعف بصر و رطوبی بنایت مجرب و از اصناف مرارات بهتر و بیاید است و جهت نزول آب  
 بی نظیر است بسم قویای که با فی منسول را با باران زرد چوبه تازه که شستاده صاف شده برشته  
 و باز زنجیل و فلفل و دانه فلفل و ما میران مکه دوش در زعفران نصف کثیر صغیر عربی است سماق

زنجار اقلیمی نفسی مکه نصف مخلوط کرده با آب را زیاده تازه شسته شیان سازند شیاف  
 ایا به جهت رفع آثار و التیام قرحه جرب است سرب سوخته نخاس محرق سره توتیای هندی غیر حار صغ عربی شیر  
 مکه در اقلیمی دهمی سفیداب مکه هم افیون مرصاف مکه نصف کند ره باب برشند شیاف اسود  
 چوبه شمر شمر حراره و شدة وجع و سبیل و دمه حاره نافع است سفیداب هم صغ عربی کنیز مکه در اقلیمه  
 مرصاف نصف م سنبیل افیون مکه هم دانگ باب برشند شیاف اصغر چوبه اشدا از نرول آب و  
 و غشاده و بیاض رفیق و دمه و سحاب و جرب و سبیل مزمن نافع است شیان مانده مکه در مرصاف بود  
 ارمنی فلفل سفید مکه هم زینج سنج زعفران او نیم باب برشند قطور که در ابتدا در مدینه نافع و مسکن  
 وجع است و حقیر تجرب نموده تشنج بهدانه تخم خازی از هر یک ده عدد و نیلوب کرده با نشانه نیم ل حفص  
 دو دانگ باب بخوشانند تا غلیظ شود پس نافع نموده یا سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند و یکم در شیم  
 بچکانند قطور دیگر که در ایام تیز در نافع است تشنج بهدانه مکه سی عدد و نیلوب بابک و نیم در هم زنند  
 سفید در شیشه کرده باب محصی الراعی و شیر دختران بر آتش نرم بخوشانند و صاف او را در شیم بچکانند و آب  
 برگ با رنگ بدل محصی الراعی میشود قطور دیگر که در اسهال بسیار نافع و مسکن و محلل و نافع طهر و تنویر  
 و قرحه است قلحی الکف دست بسیار مانده دست سیاهی بسیار از او بردارد پس لکاب کف دست کرده سیاه  
 را جمع کند و با شیر دختران بچکانند و سیاه سرب نیز همین اثر دارد و در تسکین وجع شدید مکرر بتجر به رسیده است  
 به گوشت بی جربی که سفند را ورق بسیار رفیق کرده انقدر در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او  
 اثر کند پس بر پشت و پیشانی به بندند و حال در در اس که کند و هیچ فساد و این اثر نیست باب  
 یازدهم در ذکر ادیان مختصر ادیان یثنا غور سبیل است و گویند او لا سقراط استخراج نموده و جز  
 از زرد و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرد مذکور  
 است مع خواص و افعال و فواید آن در هر چه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن بنفشه و امثال آن بسیار  
 زیاده دستورات در طریق اول مذکور است و قواعد کلیه در ادیان مرکبه در نیابت مذکور میشود اما طریق استخراج  
 روغن بنفشه آنست که تخم را که بیده در ری آب گرم بر او پاشیده با تشش گرم کرده بنفشه اند و هر چه از او راق  
 و انحصان و از آن خشک گیرند باید با تشش و در آن آب بخوشانند تا مبرج پس در شیم صاف نموده با مثل او روغن کنجد  
 با روغن زیتون و امثال آن بخوشانند تا آب سوخته و در آن بچکانند و آنچه از گلها می تازه و مانند آن گیرند  
 آنست که گویند آب انرا گرفته با مثل او روغن مناسب بخوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است  
 در روغن کوبیده آب انرا کوبیده با مثل او روغن مناسب بخوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است

تکرار کنند تا قوت یزید شود و انقسم متعارف و خفیه از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن  
 گندم و امثال آن در قسم اول و مستورات مذکور است بدانکه اکثر ادیان بر روغن غیر آن متکرم میشوند و مگر روغن  
 حب البان که هر چه از روغن در ترتیب دهند متکرم و بدبو و فاسد نمیشود و غلات شکوخته که کفری نامند باقی  
 مانع فساد روغنهاست و هرگاه خواهند روغنهای سفید کنند چنانچه طریقی و نمودار باید بازاری هر طبعی از روغن  
 منقل از آب یکویته منکره گان و بیوقوفیه ملک که با هم سائیده باشند اضافی نموده تا آب بنصف رسد  
 پس سرد کرده روغن از آن جدا کرده و باز آب بدستور بچوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند چندی که خواستند  
 و همین التار دین روغن بسبیل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و عرشه و قولنج و ضعف معده  
 و جگر و کلیه دمانه و گران سیم و در درم و احتیاس حیف و در دوا عصاب نافع است شراب و ضماد و ادوات  
 نقیض از زیره و عود و لبان سعد و ورق القاقط تلخ نار دین فر بنحو شش ذوق از خرقدمانا رسن اهل  
 برگ مورد از آن القار کده ال نیکوب کرده باشد نصفه متقال شراب کهنه یا جمهری یا بنید زبیب و غسل  
 و در نوزاد و کیده و بنجاه متقال آب تا شش ساعت بچوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه گیشانه روز خیسایند  
 باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حاماد و اجینی اگر آب برگ مورد تازه نیابند برگ مورد خشک کنند و سیخ  
 و آب مورد تازه و در صان مکعب است در متقال تا شش ساعت بچوشانند که بنصف رسد و صاف کنند و  
 با سبیل رومی بسبیل الطبیقة نقل میساید و روغن لبان اگر باشد روغن زیتون کهنه و جوز بودا مکعب است  
 در متقال روغن تخم شمشاد متقال با شش نرم یا ثالث بچوشانند تا آب سوخته روغن بماند از آنجا صاف کنند  
 و استعمال نمایند و همین السداب چندی در درم و در گ و دمانه و کلیه ساقین و ادرا را نمودن بول و خفیه  
 و تحلیل ریاح و در درگوش و صرع و صلع بار و ضماد و شراب و قطره و ادوات و اغیث نافع است بازار از آن  
 و قیاس سداب تازه و روغن زیتون یا کجی که متقال برگ از خردل و حلیشا و عاقر قرحا و یکطل آب کمر  
 بچوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند و همین الحلقه و درم الحلقه است و درم  
 الحلقه نیز مانند اکثرها بهترین دبان دانسته اند خصوصاً جهت تقویت باه و اشتها و برده شده و در  
 مفاصل و نفوس و عرق الف بیدیل است و بیج الف تر از روغن نار دین دانسته اند عصاره قنار  
 ده رطل روغن زیتون یا نروده رطل میساید یا نروده متقال قطریون تخم الحلقه زراوند و صرغ  
 بودیه کوبی و بری و نهری بکنج برگ دفلی پنج سوسن اساجونی مکعب در متقال عاقر قرحا نیم لی  
 روغن زیتون یا نروده رطل بعد از خیسایند یا نروده بچوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف  
 کنند و همین الککلانج از حکمای هند است چنانچه امراض بارده مثل فالج و درم و مفاصل

و از آنرا رو قوتی موی و شرب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه و مثانه نافع و در بول و حیض است  
 انواع بدلیجات و بلیله و امله و فلفل دار فلفل زنجبیل مکدم جاو شیر اشق سبکبج مکده ترب سفید خنک  
 کوب تا زده سداب تازه مکده درم با کهنار و دودست متقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف  
 نموده با چهار صد متقال روغن خرب و بجوشانند تا روغن بماند و همین الک عصاره آن که دهن مخلوق تا  
 جهت صلا یات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخا و رفع بخوابی و تنقیه قروح و خروج رحم نافع  
 است و عصاره آن را از دمانا نصب از زیره ه مرصاف ادر سصد متقال روغن کنجد نیمه خیسانیده  
 بر روز هر سه روز نهند با صد متقال آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند و همین الکیوب السببه  
 منقول از قزاقا دین ابن عیسی بنایتی مرطب جهت امراض ناب و از اعلی سودا و و صراع و خرام و مالجویا  
 نافع است ضماد او شیر یا و سوطا منقذ و بسته دبا و ام شیرین و کنجد و حب الصوبر کبار و منقح مکده و  
 منقذ با دق منقح با السویه کوبیده گرم کرده بنفشانه تا روغن از وجود اشود و همین الکبارک منقول از  
 شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و کباب و عرق الف و دوالی و نفوس و تحلیل ریا و مویج  
 و اشتها نافع و قطور او جهت گرمی و گرانی سمع و سده و جهت صمغ در دوز موثر است و فرزجه او جهت جمیع  
 امراض رحم نافع است و مولف تذکره گوید که ثبت ارواح و عاقل است حلیه شیرین با السویه کوبیده و تنقیه بر  
 زیتون بطریق تخمیف نمایند تا بروی آتش شمع مثل خود روغن جذب کند قطب شیر دهن کنند و همین الک عصاره  
 آن را از آب نمک و از جهت رسیانان لیس یافته در کل مرض بار و جربت را عاده باده مایوسین میکند و جهت  
 نقد عصب و در دگر دحدیه و بواسیر و قطیر بول و سرخ کردن رنگ رخا از مودم است و چون در رستان  
 استقامت نمایند محتاج بجوشش نشوند قوم متغیر و زفیون عاقر قرحا هر یک ثلث خرد فلفل سداب هر یک ربع  
 خرد بانه وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و همین الک عصاره  
 بید و ارالهرس جهت نبوری که در اصول شمرده ام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد و  
 نافع است بمتقال روغن گل را با نو د متقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند و زفیون شیطان نمند  
 هر بار با تیاج هر یک دالکی کاغذ سوخته مدادی چینی دانه ترنج سوخته دانه بلیله سوخته را سخت هر یک نیم متقال  
 در آن حل نموده استعمال نمایند و همین الک حصص که دهن الباه نامند از اسرار کتوبه شمرده اند  
 در تقویت باده بعد از است و چون با عمل معاجین با تهیه طبع دهند نافع او تجدید غیثه آن نمود و چون با استخراج  
 زعفران و نمایند و جمیع او جلع بار و نه بنایتی موثر است و استخراج روغن خود بنوان تخلط است و بهترین  
 زراد است که نخود را بکوب کرده در قوع مطین کنند بطریق که گوی قوع خالی باشد و از لیس و مانندان

در گلوئی قرع کنند و در وقت معکوس کردن اردن خود از شیشه بیرون نیاید و کور ترتیب دهند و طبقه و گلوئی  
 قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را  
 بدین قرع وصل کنند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زقالی کمی برافروزند تا روغن از لیفها بجای قرع بقایه بچکد  
 و همین المحلل از تالیف والحقیر میر محمد زیان تلگانی رح چنانچه تقویه منده بی نظیر و در تحلیل ریح معده و جگر تریه  
 است مقل از رنق سل سنبل الطیب ال مصطکی علیک البطم مکده شداشق اسارون قصب الزریره از خر مکده اول  
 بار روغن بابونه در روغن گل سرخ یا سویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده و در قاب بگذارند و هر روز بر بنفشه نمانده روز  
 والا در خاکستر گرم بگذارند و همین دار شیشه عاقل چنانچه اسهال و ضعف معده و تحلیل ریح نافع است دار  
 شیشه عاقل ۴۵ سلیخه ۴۵ ل عود بسان ۵۰ ل ترنه ۵۰ ل قصب الزریره ۵۰ ل نیکوب کرده با ۴۰ ل  
 روغن کچد با شش نرم بچوشانند تا نالت بسوزد و همین البیلا در چنانچه استرخا عصب و فاع و لقوه و امراض  
 بارده نافع بقایه تحلیل ریح سنبل الطیب میل فلفل و حب شیطون راسن دار فلفل جوز القتی بلا در پنج سوسن بخونی  
 را زیاده قسطی بوزیدان زرباد در روغن مکده ال نیکوب کرده با شیر تازه و آب از هر یک یا فلفل بار روغن  
 کچد دوت و پنجاه منتقال بچوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند شش و دیگر چنانچه بواسیر و حب امراض بارده  
 و تحلیل ریح غلیظ عظیم النفع است و از تالیف قدماست مقل از رنق میوه ساید اشق افیون سبغاج حب  
 بسان بادام مقشر خرباز ترنب افلیح شیطون مکده ۷۲ ل قنفل جوز بواز خلیل خ بجان دار چینی بلا در  
 چند مکده ۳۰ ل بزرالج کندر سیسیلیوس تخم کندناشونیر تخم تربتیک با خواه قسطی مکده ۵۰ ل سعد برک  
 فز زنجوش حلیه اسبند حبه انظر اخرو مکده منتقال است که شبت و رنق الفار فلفل بهار ل عمل کند کافیه  
 روغن گار روغن یاسمین لفظ سفید قطران روغن خروع و همین الفار مکده ۳۰ ل روغن زیتون شصت و پنجاه  
 آب صاف هزار منتقال بچوشانند تا آب بسوزد و همین الشحاح از تالیف حبه ریح و اخلاص و شش  
 و فاع و امراض بارده عصب و تقویه اعصاب و قشع مجاری ضیق و ادجاع بارده و تحلیل مواد  
 است ص حسن بسان مقل میوه ساید مکده اشق زنجوش حب اشق زنجوش حب اشق زنجوش حب اشق زنجوش حب  
 جوز بواز خلیل خ بجان دار چینی بلا در مکده بچد رم کندر سیسیلیوس تخم کندناشونیر تخم تربتیک با خواه  
 قسطی شبت مکده ۳۰ ل سعد فز زنجوش حلیه اسبند فز زنجوش حب الفار فلفل بهار ل عمل کند کافیه  
 کهنه در هزار منتقال عرق بهار و امثال آن بچینانند و بچوشانند تا سفید رسد و صاف نموده با کافیه و پنجاه  
 منتقال زیتون و پنجاه منتقال روغن بیدار بچوشانند تا روغن بماند و سبک بچد و شیر زنجوش حبه  
 میوه ساید قه علیک البطم مکده منتقال در آب حل کنند و سنبل الطیب و مرصاف زعفران و صیف

قصب الزریره و قنفل مکده متقال دار چینی بچشمقال جنبه قنفل مکده و متقال از هر یک گند را نیند  
 ضا و نمایند <sup>۱</sup> <sup>۲</sup> <sup>۳</sup> <sup>۴</sup> <sup>۵</sup> <sup>۶</sup> <sup>۷</sup> <sup>۸</sup> <sup>۹</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup>  
 رنگ رخسار و حفظ سیاهی مودر و یا تمیدن و نافع و نفع سد و داشا میدن و جهت برودت است  
 موثر است قسط نفع قصب الزریره سنبل الطیب فوج هندی میوه سایل ایر ساقه اشنة مکده ال  
 قنفل راسن اگر باشد فوج سلیخ مکده ال مرصات ۴۱ جوز بوا ۱۰۱ ال عود بسان ۵ ال کوبیده  
 بانرارد و دست متقال آب خیسایند بچوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده یا با نفع متقال روغن کجند  
 بچوشانند تا آب بسوزد روغن شیخ طه متقال جهت التهام زخمهای تازه بچوبت و از زخم هندی  
 نقل شده و محلل ادرام بارده و مقوی اعصاب ۳۰ ال زررچوب به چوب زرر شک که پهنی دار باشد  
 گویند دیو دار که چوب صنوبر است اصل السوس که پنج مهبک است چوب کز بوست خار میخلان آب  
 برگ نیم آن بوس ال برگ خاها چوب به دو در که سنبل باشد ال قنفل ۲۱ و نیم جوز بوا ۱۰۱ ال سینگ  
 شخرف کات هندی بلغا ترانته شده از هر یک ال موم کافوری چهار انگجد دارد و دانه ال روغن  
 کجند و دست ال چوبها و زررچوب و سنبل و برگ خاها اصل السوس و پنج میخلان در پهنه متقال  
 آب خیسایند بچوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده باقی اودیه را سایدند آب نیم بچوشانند تا آب  
 بسوزد انگاه صاف نموده استعمال نمایند فسخ و دیگر قلیل الاخره که خیر تر به نموده التهام زخمهای تازه  
 بهتر است اول است و ظاهر اثر بقیب نفع اول جهت دکانداری باشد اصل السوس بوست و دخت صنوبر  
 چوب بوست و دخت خار میخلان زررچوب به با السویه چهار صدل کوبیده بار و روغن حیران شش صدل  
 که از بنید دانه و تخم کتان میگیرند و سه من تبریز آب با شش نرم بچوشانند بچوبی که کف نمکند تا آب بسوزد  
 پس صاف نموده استعمال نمایند روغن مانع ریختن مواز علت اشک مجرب حقیر است و جهت دار الشلب  
 آیت مفید است چون موی سفید از مواضع دار الشلب بر آید استعمال این روغن موی سیاه میرود  
 مرگ عورده ال و سه صدل در آب چهار صدل بچوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صدد دست  
 روغن کجند بچوشانند تا روغن شش متقال لادن در و حل کنند روغن به جهت فلیج و عشته و  
 شنج دخت در انشال آن باید مناسب اعصاب و اعضای در دکاند با کیه درشت در شب مالیده تا  
 سرخ شود و تدبیر نموده بخوابند قسط نفع سنبل الطیب هر یک بست و دول کوبیده در یک کطل روغن  
 در یک کطل آب بچوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با اودیه مذکوره بچوشانند و صاف کنند  
 آب هر مرتبه عرق را زایانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جنبه و قنفل و زعفران و سیمین



هر یک ده ل در آن حل کنند روغن که موی ستر و زرنخ سه صد ل ایک آب ندیده صد و پنجاه  
 ل قلی شست ل مجموع را گویند و دو حصه کنند درین شاه آب را بچوشش آورده کمی زرنخ را که شست  
 انتقال بایک حصه ایک دقلی در آب ریخته بچوشند تا غش آب که سه صد و شصت ل است بسوزد  
 پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و آنرا بچوشند مانند انگاه امتحان به بر مرغ کنند تا بچوشن ملاقات  
 سوی را بستر دیاد آفتاب بیرون چوبشیدن چند روز بگذرانند تا با امتحان و اگر زرنخ باقی و ایک  
 هر یک خردی باقی و ایک هر یک خردی و زرنخ دو جزو باشد تو تیر است و باید بقدری آب ریخت  
 که چهار انگشت بر داید و بعد از یک شان روز بیرون چوشند این صاف کرده سه بار یک ستور اخر را  
 بچوبد بنوده صاف او را پس صاف او را گرفته با سر و زن روغن بچوشند تا روغن خالص بماند  
 روغن بوا سیر بخانه عدد خراطین را در روغن بچوبد برشته کرده از روغن بیرون آورده باده دم  
 دنیا له باد بجان بسیارند روغن را با موم موم روغن ساخته با خردی سائیده میانیزند و بر موضع بوز  
 بمانند و جهت قطع خون با اندک ماز که نقص باشد استعمال نمایند فوعد دیگر جهت ساقط کردن دان  
 بوا سیر بچوبد بنیاید است گوگرد زرنخ را با لیا صفا سائیده تنقیه روغن بچوبد یک بچوبد کند  
 و با قرص و اثنیق تقطیر نمایند در چین تنقیه باید که بر روی آتش نرمی باشد روغن و زرنخ جهت دریم  
 مقده و در بوا سیر نبات آزموده است هر گاه از حرارت باشد و زرنخ را با پیس بزکوبیده در آب بچوبد  
 تا هرا شود و روغن که بر روی آب بعد از سرد شدن بسته شود و در و اندا اگر دنیا له باد بجان را ساقط  
 اضاف کند جهت بوا سیر یا در دانه دست و دانه کردن باین خضر و بنهر دست چوب جهت قطع خون بوا سیر  
 و دانه مفصل تر قوه جهت بریلج بوا سیر از جرباقت روغن که مری بر دیانند و بنای قوی الاثر است  
 زرنخ را بریج را که بسته نگهین و در ساسل ملحه اصناف آن مانند بال و سر و اقطع کرده ستم را سائیده  
 یکویه روغن بآن بچوشند تا اندک غلیظ شود و با شک و غیر خشبو کرده بمانند تا موضع آید که روغن  
 باب و دوازدهم در مرهمها و زور و رات جراحات و مایعته او  
 خسته مرهم گویند که بقراط است و تصریح نموده اند که قوه مرهم اکثر دتهای قی میماند و هر چه صمغ  
 بسیار داشته باشد ثابت سال قوه او باقی است و بعضی معتقد است که هر چه باروشن تر شود  
 ساقط شود و قوتش ساقط میگردد و آنچه با شوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقیست و تا یکسال  
 که موم زیاده از نصف مرهم از برع آن نباشد بلکه او سیست شش جزو روغن پنج جزو مرهم است  
 دضا دالم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات و آنچه در وقت جراحت باشد جهت سیرین روغن

زیتون رسیده کند و در غیر از روغن زیتون مارسل که زیت افغانی مند و در مولد یا به روغن کجند کنند  
 و موم اولاً بار روغن و تخم کبک دارند و از سر آتش تبریر آورده اودیه ضمیمه را اولاً در حل کنند پس  
 اودیه مسخوق را مخلوط سازند و طریق حل غیر مصطکی و عسلک البطم و موسیاسی و سکنج و امثال آن جای  
 که در قدر مضاعف یعنی ظرفی آب در کرده بر آتش گذارند تا آب بجوشد آید و ظرفی کوچک از روغن کجند  
 کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس غیر و امثال او را در روغن بریزند تا  
 حل شود و بعد از آن اودیه را مخلوط سازند و مرهم المخل بنون و خاصه بجز بجا امهله نیز خوانده میشود و  
 هر یک را وجهه تشبیه گفته اند چه اول یعنی تحریک مواد بجهت دفع از مسالك خفاچه از پر دین متاخره میگردد  
 و ثانی یعنی اخذ عطای کثیر است البسبب تسفای باد از تالیف جالیوس و عظیم النفع است بجهت جبر کسر و اصلاح  
 عصبه کوفلی اعضا و استخوان الحام بر اجاحات و تحلیل او را موم و روغن جرب متفرج و حکم رطوبی و غلبه حره و انکسار  
 مضید است بکوفیه مردار سنگ را قدری سحر که مقدار که ساییده شود باقیاب گذارند تا چهار وقیه را  
 جذب کنند پس بدو وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو وقیه بیهک و صاف و برنج و قیقه طلقا اضافه نموده بر آتش  
 زرم بر هم زنند تا منقعه گردد و مرهم المخل که مرهم اسود و نامند چنانچه شقاق و حکم رطوبی و در  
 رطبه و دار النعلب و سفید نافع است سرکه که در روغن زیتون با السویه مردار سنگ بچون روغن با آتش زرم  
 بچون اند و پیوسته بر بنهند که مردار سنگ سوب نماید تا منقعه گردد و مرهم ریحان چنانچه استقارب و اسیر  
 و تحفیف قروح و رو بایندن گوشت بر اجاحات و بردن گوشت زیاد و در غلغلات و مواد فاسده با لکویه نمیدارند  
 موم زرقه مکمل ال اشق مخلوط با سداب سرکه حل روغن زیتون ۸۰ با آتش زرم بچون اند مجموع را  
 حل کنند و ریحان ۲۰ و انزروت ۳۰ را تیخ و دینیم اضافه نموده مرهم و اخیلون بنفشه سرکه  
 مغنی لعابی و از تالیف بقراط است جهت او را موم صاف و او جلعه شدید و تقعه عصب و اخراج صلابات بوقیه  
 مضید است چهار وقیه مردار سنگ مسخوق را با یکدیگر حل و نیم روغن با آتش زرم حل کنند و تخم خطمی و غیر رطوبنا و تخم مرد  
 حله و تخم کتان هر یک ۳۰ جداگانه خیسایند لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه با السویه اندک  
 اندک تسقیه کنند و بچون اند تا منقعه گردد و هرگاه دهرگاه زرقه و خاکستر جرب زرد و صاف از هر یک ۵۰ م  
 خشت الحدید اضافه کنند بقایه قوی الاثر است مرهم ریحان چنانچه تحلیل او را موم عسره البهره و قناریه و سلطان  
 و زرم زرن اینها نافع است که در آتش عسلک البطم مکمل در مردار سنگ تهنه و شجره سرخ مکمل موم ۵۰  
 روغن زیتون شصت مثقال مرهم حواریون و مرهم رسل و شبنم نامند جهت اصلاح خراج و جراحات  
 و تحلیل و نفیج و اندمال آن و شقاق و دفع انار و حکم جرب و بواسیر و بواسیر و سفید و دفع کرمها



بار و غن گسرخ بسایند و بآب برگ نرغ یا لعاب بزرقطونا و غلبه القلاب بخار و برگ که دوشقیه کنند  
 هر صبح سه حبه خشت الرصاص را بار و غن زیتون بر سر دشت مخلوط سازند و عسلک البطم را در آن حل  
 کنند هر صبح و یک چوبه شکر بنودن تر که محتاج نیست شسته باشد خمیر یار شده بوره از منی ۱۰ اجا و شیر بزرگ  
 بر مرغ ال دلق مقرر ال ایکس آب ندیده ۵۰ م صابون دل بار و غن زیتون سرشته استخوانها نمایند  
 هر صبح سه حبه سفید را و دلق طول را با تیاج کلنا را قافیا بالسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند هر صبح  
 ناسور و و یو اسیر و یاسور و درم مقل مانند چوبه شقاق مقصد و در آن نان است موم روغن خج  
 پیله مرغابی سیاق کا و روغن کوبان ششتر زده تخم مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده  
 هر صبح مرتب دهند هر صبح ناسور و یاسور و یاسور ضربانی و غیر ضربانی زرد چوبه بر دوار سنگ یکد ۱۰ ام  
 نرم مساییده با هم درم روغن گل ۲۰ م موم و آب خالص بقدری که او پیله را پیوسته باشد بالتش  
 خیزان بچینانند تا موم شود هر صبح هر چه که کشیکار مانند چوبه شقاق یا بد و او را موم و ششنج و قند و  
 جراحات نافه است هر چه که با نرم مساییده بار و غن کجده ۵۰ م موم مل هر صبح سازند هر صبح کافور  
 چوبه لوز حاره و سوغلی آتش و حمره و فله مجرب است ۲۰ م موم سوخته را در ۵۰ م روغن گل انداخته بپاشند  
 قلعی ۱۰ ام و کافور قیصری ۱۰ م هر صبح سازند هر صبح رال متحول از حکای هند است چوبه جراحات و زخم خرقه  
 ابرو بنایت مجرب و چوبه قروح آتشک و ناسور بنایت نافه و دینت لیم و ران گوشت فاسد و مصلح عضویت  
 و ظاهر اعدیل ندانسته باشد و خیر که رتبه در قروح یا دینین نموده است کافور قیصری رال بندی که لعل  
 معبری و شجره و قنقن مانند کات بندی هر یک مل که کوفته و پیچیده و موم را بار و غن گاه تازه فی ملک که مساو  
 مجموع باشد در ظرف آهن که اخته اول رال را ریخته و سه چوبه شش کسب و کات را بدستور پس کافور را بریزند  
 و دیگر چوبه شش ندانند و در قروح غرضه قدیمی یا سه روز با قدری از فلفل بنشیند استخوانها نمایند و بعد از آن به تنهایی  
 بار برند هر صبح زعفرانی از زانف و الدخیر محمدی زبان تلخانی رفته اندر قالی چوبه جراحات و زخم خرقه  
 مجرب است و در تاثیر کثر از هر صبح رال نیت و با عسل الی اقرب است از روت کاغذ سونبه پوست درخته کاج و  
 از قناسه و کات بندی هر یک ۵۰ م سفید این سفید ۵۰ م مرده از سنگ مسفول ۱۰ م کافور قیصری ۱۰ م موم  
 اصل روغن گسرخ ۲۰ م هر صبح سازند هر صبح آتشک از میرجات و از اسرار است و کشانند روز  
 زخم و اندام و زخم آن میکند توئیای بندی بسته ۲۰ م شکر ۱۰ م که در چوبه چینی نیم و اگر نباشد باز نموده است  
 رده تخم مرغ که در زیر خاکستر خجبه باشد بقدر کفایت سرشته استخوانها نمایند و اگر بجای کرد چوبه چینی  
 را که در آن کرباس بگذرانند تا زیتون در آن نگیرد بشود پس کرباس را بسوزانند و آنرا کستره روغن متقال

داخل کند بعد از آن است هر چه نفع دما میل در اجزای نافه کثیرا تخم مرغ و تخم گاوین  
 هر چه بگل با بوی گل غلیظی با سوسیه که بیده بخت با شراب سیر حکیم نمایند هر چه نفع جراحات از مجربات است  
 و جهت پاک کردن چرک ریم جراحات از موده است از کنگره را با قدری روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن  
 طعام خورده تخم و خندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند هر چه شقاق مجرب خیر است و بنایت بود  
 عسل که بزم بود به زهر چاه و در قد مضاعف گرفته استعمال نمایند و در کجی ناخن و قشران و شقاق لب اطباء  
 و حکم و جرب زخم آفتک شقاق چهار پایان از موده است هر چه خردام از مجربات و الیه خیر است و در  
 قروح سودا و اورام بارده از موده است سنبلیط حماما زرد مانا دار فلفل سفید فلفل عاقر قرحا  
 مصطکی مقل صاف و در همان دلیبان اشق صبر زرد و میوه ساید سیاه لیمو بن رانده طولی در حن سید اکلیل  
 الکلیات فلفل ابرسار روغن زیتون که به هر یک یک قیده لادن و در شقال زعفران نصف اذقیه عسل که بزم بود از  
 هر یک ۲ روغن نارین مثل جمیع اجزا در مسموم سرطانات که در کینه تحمیل سلطان و سایر طبایع  
 گشت خردول زرد الا بنجره کبریت زرد بنجره زرد و در طولی اشق مقل با سوسیه هر یک یک بخور و در روغن زیتون که به مثل  
 جمیع موم سنجری روغن ذرو و رسی قولان که جراحات خرد را یکدیگر خداید و دغه التهام دهد و چون  
 بر سوسه و خدای مانی همان ماسق بنده است زایل سازد و از مجربات و از اسرار است کنگره موم  
 صاف اندیم کنگره سول جفت البلوط ال کل از منی گل سرخ هر یک و دلت از بر گندز اندیده استعمال نمایند  
 ذرو و را حطیم که اکله و ترو سابعه بان و کله و قضیب ساید از اجزای جرب از مالیه خیر است و در حن سید  
 و از جمل اسرار است و قطعه خون جراحات در و بایند گوشت و منق ورم و تروخ انقباب مواد از موده است  
 سوی سوخته کنگره شعلی گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته و برگ غناب و گل ارمنی از هر یک که به  
 سفید اب قلی تو شای کرمانی شسته هر یک یک بخور و از بر گندز اندیده استعمال نمایند و هر گاه در غیر  
 استعمال نمایند صبر زرد و بنجره و در استنگ با تشکر سوخته سنج کرده و در سوسه که انداخته و سوخته  
 و در و اضافت نمایند هر گاه خوانند که قیل ساخته در سوسه که استعمال نمایند نظیر ندارد ذرو و در  
 و تروخ سابعه و بر اسیر لاف و نوا صبر مجرب خیر است استخوان ریم سوخته صبر زرد و در  
 و بنجین برگ غناب شعلی فروز نمایند که اکله بعد است ذرو و جهت زنده الدم جراحات از مجربات  
 شسته و در لای سفیدال سحاق و مالاخون اکند و صبر زرد نیم مثل غبار ساید و در  
 مفرد هر یک از این اجزا در این از و ذرو در تخم و برگ بنجره که متا کله و در سلطان متا کله  
 است قدر و دالت اینون مخلوط کرده با سفید تخم مرغ سوخته قیل سازند و در

بکند از نفعیت ممکن در دوزخ سوزاک بیدیل است فرور و دیگر در نفع اکل و تخفیف فروخ از  
 مجربات موسی سوخته و دوزخ و پوست پیاز سوخته کچر و تخم ریحان بوداده نصف جزو کافور و قیصری برنج و  
 فرور و مصعد از مجربات حکما قدیمست در اندمال جراحات عمر البر و تخفیف ان و نفع اکل و فروخ مسامه  
 و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر نایب مناسب حدید است زیر رخ سرخ و زرد هر یک و دوزخ و آبک  
 آب ندیده زان سفید هر یک کچر و زان زرد و زان سرخ هر یک برنج و باسکه سرشته بست و چهار روز در میان  
 کز است که بکشد و هر چه مصعد است جهت اندمال جراحات و اکل و هر چه رسوب است جهت اسقاط بواسیر و  
 بردن گوشت زیاده است همانند که بهتر از بریدن و بیاید و ابل رنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع و  
 اندمال و خلاف واقع نماید فرور و منقول از تذکره چهار طبوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجرب است پوست  
 انار و عصف و شب یانی سعد کاغذ کبود سوخته از روت از هر یک ال نخاس محرق ال عصف کندر دم لای  
 مکمل فرور و دیگر که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر است و عظیم الفضل است صبر زرد  
 کتان رنار کندر بالسویه فرور و دیگر فروخ حار الزان متورم و ملتهبه بغایت مؤثر است و از مجاریب ان صنف است  
 که صندل سرخ نیلوفره صبر زرد بالسویه زرد نمایند باب سیر و هم و رضادات و کمادات و  
 نطولات و قطورات خمر رضادات قیراط است و الطیله ام از دست ضما و سطل با سس  
 تر مس چون بر کج نمایند اسهال صفرا و بر معده اسهال بنم نمایند و بر و کین اسهال سودا و برستان اسهال خون  
 و از اسرار شمرده اند تر مس نرم سائیده و حفظ بقدر نصف او و طلق مخلوب بقدر خمس زهره کاد و بقدر ربع و با  
 شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بچونانند تا امتزاج یابد ضما و مسهل بر معده و تهیگا ضما و نمایند زهره کاد و  
 عسل و روغن زیتون و شحم بزنج با السویه ضما و مسهل بر معده و تهیگا ضما و نمایند زهره کاد و  
 ضما و کنند قی و در و بر نان اطلاق نمایند و بر پشت زها و در حیض کنند بزرگ کابلی متشرع صافه قار الحمار مکمل  
 ران سفید مرد اسنج مکمل ۴۰ پیله ۴۰ زیتون ۴۰ ضما و قیراط جهت درم صدمات حاره بغایت نافع  
 است پوست انار محرق مطبوخ در سرکه سهاقی العالم بالسویه کل از منی کبشیر نصف کی کافور بقدر احتیاج  
 و روغن گل ضما و نمایند ضما و متحصصل حاره و تقرس بغایت از نموده است صندلین اکلیل الکمل مکمل ۱۰۰  
 شیاق ماسیاهل اقا قی ۲ درم زعفران ام ایون ۵ و نافع او نیمل ضما و قیصری غور سس جهت  
 راضف و ضعف جگر و معده و رحم و غیر ان زعفران طلب موتم ۴ زعفران پیرادک و مرغابی مکمل ۱۰ صبر مسامه  
 ازرق اشک مصطکی مکمل ضما و اسهال حار و زرد و تقویه معده و جگر کولک کنان بکسفات نامیده  
 نگوشت انور اگر نبات دشخ زرد بدل کنند برک مورد تخم مورد مکمل ۴۰ اقا قی عصف و عصف سهاقی



جادرس بوداده ز غوان مصطکی مکه ۳۱ کافور نیم ل باب مورد و برشند ضما و چته اسهال بار د  
 تقویه بکرمه مده کک ه قطع اذخشتی سرحد مکه ۳۱ شب یا فی دم الاخین ماشخه پوست ترخ بجا  
 مرصاف کنه ر مکه ۳۱ باب مورد و برشند و هرگاه چته تقویه مده و دیگر استقوا نمایند و بی اسهال نهفتل برکنند  
 و سجا آب مورد بار و غن گل ضما نمایند ضما و چته طحالی و اورام صلبه انجیر زرد و متورگه گان ادرخ و باقلا تر  
 تخم کنان بالسویه راشن مقل جله بریک نصف کی سنبل الطیب کلیل بابونه مکه ربع کی با سرکه ضما نمایند ضما  
 حاسن منقل از شفا الاسقام و ر قطع اسهال میربت جادرس ۳۱ کنه ر گسرخ برگ مورد و کک  
 از هر یک ۱۰ ال آر د جو ۵ م باب به پالطخ او برشند و ضما نمایند ضما و محلول صلابات خصوصاً انتیان  
 و تعقد عصب گل خطمی رسته خطمی کجده تخم کنان فرو جلیه هر چه بر یک پنج پتقال متغذ و از کرچک زو فای رطب  
 بریک ده مورد زرد مقل از رق را هر یک نهفتل در چهار مقل و نه بار و غن کجده گداشته ادویه را مخلوط  
 کنند و دیگر مضمضه نمایند ضما و جالی چته قوبا و انار سفید است و میربت قردمانا موزین آرند و در سرکین  
 نر مکه ۱۴ اصل السوس گرگ و مکه ۵ م با سرکه و امثال آن سحج بر عضوی بمیاه حاله برشند ضما و  
 قوبا از جربات و الد تقویه چته قوبا و سفید یاب و جرب از موده است گوگرد ۱۰ صغری ۵ ل دینه نازه ۱۵  
 در حمام د بعد از حمام بد و ساعه ضما نمایند ضما و ایضا از جربات و الد مرحوم است چته شقاق از موده است  
 زین جربیه بالسویه با غلظ سیاه بماند و دست را نر و یک اتش بدارند ضما و چته سفید و جرب نباشند  
 است سفال تور و دوز و تک جزوی با سرکه طلا کنند ضما و چته شقاق نرمن جمیع حیوان بعید لیت ه  
 مردار سنگ سائیده را با دودم روغن زیتون بچوشانند تا مثل قطران شود سوم قه اخاضه نمایند و طبع دهند تا  
 غلظ گردد و بقوام زفت رسد شقاق را باب گرم نرم کرده دوا می اند کور را گرم کرده در شقاق چکانند ضما و  
 چته رف و خرس اقا قیاضض گل ارمنی نشاسته مامیتا صندل سفید بالسویه ایفون خرس کی بالغاب بر قوبا  
 و سرکه نمایند ضما و چته رف نایل و قوبا مقل را باب سائیده بماند در روز زایل کند ضما و نایل از جربات  
 و الد منقور راشن مقل مکه ۳۱ بکوب کرده بکشیانه روز در سرکه گیر چنانیده پس حل کنند و گل خطمی ۳۱ تخم  
 تخم کنان بابونه نهفتل مکه ال اضاف نموده استقال نمایند و باید نیم گرم باشد ضما و چته تقویه مده اطفال دیگر  
 آن بنایه موثر است و رف اسهال میکند لادن کوقیه اقا قیاسم ل بار و غن سوسن ۲۵ در خلای مده اسهال  
 کنند ضما و خضریه و سقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد و ماشش برگ گسرخ بالسویه بار و غن گل سیاه  
 زرده تخم مرغ که فطر البه در و حل کرده باشند برشند ضما و دیگر ایضا چته خضریه و جبر کسر از موده است  
 مغاث گل ارمنی جبر زرد و گسرخ عدس سیاه مامیتا فلفل برگ خاضندل باب مورد و مطبوخ ضما نمایند ضما

ضماد حاکس حیض مدتش پوت انار برگ موردیاسر که برشته بر پشت زرد و کرم ضاد نمایند ضما  
 نفوس نهایت جربت در پنجوش گل خطمی نر قطونا آرد جو سورنجان با سوسیه باز رده تخم مرغ در روغن گل  
 ضما نمایند و اگر قدری زعفران و ایفون اضافه کنند اثرش بر قهر منیر و ضما طحال از عین ابن اسحاق  
 از موده است انحر زرد قهر و پنجاه لکیشمانه روز در سر که ضیا سینه در اودن حل کنند و قسط بحری ۴۰ م مغز  
 بلخ ۱۰ اینج کبر ۲۱ شده سداسه شک بوره ارمنی ۳۰ اضافه نموده در خلای معده استعمال نمایند ضما و قسط  
 انزروت اتفاقا و ساق انور یک ال قشیتا کبریت مقطایس سوخته شب یانی کند در صان هر یک ال در صان  
 جوز اسر و در یک ۱۰ با موم ۲۰ ال در روغن مورد ۴۰ ال بشند لذات الصدغین جهت در سر بر پا  
 کرباسر که قهر در رمی باشد که آتش بر شیران صدغین بنیدند تخم کاسنی تخم کاهو در صان هر یک ۲۱ نصف  
 ۳۰ ال ایفون او نیم ال با عاب نر قطونا بر شند ضما برگ عاب رانغ اقسام صلع است و ضما  
 برگ گردگان و برگ خنار انغ شقیقه و صلع بارداست ضما و منوم که رنغ بخوابی کند از جرات و اندیشه  
 ایفون تخم کاهو بر انجینخ لعل با سوسیه بانی که خنخاشش در ان رنجه باشند استعمال نمایند ضما و سلیکا  
 جهت درد مفاصل فرمن جربت دار شکسته کسلیمانی نامند زیر یک ال با هم ساییده باب دهن کنند  
 سلیکا کشته شود و ده متقال صابون جلیبی در ان حل نموده اضافه نمایند ضما و بلق جهت مفاصل  
 نادر و دنانج و امراض عصبی و مفتح و محلل قوی و جاذب خاویسکان از عمق بدن است و قهر تجر بنود  
 ۳۰ ال اوشت ضما و او بر هر آشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و شنج چند ساله شده تخم انجیر ۲۰  
 و زیدان بوره نوشا در زرافه مدح تخم الحظل علك البطم مکده ال جلیبه و فلفل و دار فلفل عاقر قرحا مکده ۴۰  
 انشق ۴۰ مقل قودا نامو و بسان کند در صان را یا پنج زانج استخوان سوخته اهل جبر در انستین سعدا و  
 قیون سورنجان مکده ۲۰ وین ۱۲ موم ۵۰ ال با روغن سورنجان و امثال آن ال بدستور  
 موده در نسیم مذکور است قریب دهند و صمغ را در سر که حل کنند و غسل قهر سر که اضافه نمایند ضما و دیگر  
 در مفاصل انچه قریب تجر باشد و سکن اذ جلع بارده است و قهر تجر بنوده مغز دانه خردی که بید انجیر نامند  
 در روغن تازه گاوی غسل هر یک نزدی لای سر که بوزن غسل بعد از سحر مجموع سرگین خنک گادی ساییده  
 یک غلظه ساز و اضافه کرده نیکم استعمال ضما و موجب قهر است جهت تسکین ضرا من مفاصل و در دسر  
 تخم استخوان پاچه ۱۰ در روغن گل سرخ ۵۰ و فیون از عفران ۳۰ ضما و مفاصل حار که در وقت  
 مکنز ال کم کنند ایفون زعفران با سوسیه یا شیر ساییده بار روغن گل سرخ ضما کنند قرص تنزوی که با آرد  
 ده و با شیبای بارده و حاره استعمال نمایند و از جرات قهر است اردو یا در پنجوش گل خطمی نر قطونا

سور بخان الکحل هر يك ده مثقال خوبنجان شياف يا شازد جو هر يك پنج مثقال لعل زعفران هر يك  
 دو مثقال قرص بازند و استخوانها نمائند ضماد مسكن الكا و جلع در تيگين در دو مفاصل حاره و بارده  
 موجب تخير است حليه يا آب و سرکه با السويه طبع نمائند تا مهر شود و غسل بوزن حليه اضافه کرده بخوشانند  
 تا غلط گردد و نيم گرم ضماد نمائند ضماد و ديگر چته مفاصل بارده ببعيديت عطيتا سوخته را با غسل و سرکه  
 بقدر كفايه بالسويه سرسته ضماد کنند ضماد و ديگر چته مفاصل بارده و اورام فرسته نفايت مفيد است  
 بوره دين اشق الك آب نديده بالسويه با سرکه و غسل بالمناصفه طلا کنند ضماد و ديگر در آخر مفاصل  
 و نفوس موجب دفع بقايای مواد مهاييد صبر زعفران مرصاف بالسويه آب کلم طلا کنند و اگر جرات زياد  
 باشد باب کاسني ضماد اورام حاره و در دم فزع و کچر ران و قضيب ساير اعضا از جريات است  
 پوست شخاش مسحق را در آب بخوشانند تا مهر شود و بزر قطونا مسح بوزن او در روغن گل سرخ بوزن  
 بر دو اضافت کرده استعمال نمائند ضماد قروح ساق خاکستر گاه گندم نيم گرم با سرکه بالسويه طلا کنند  
 ضماد جهت اقسام استسقا نفايت مفيد است سبيل الطيب صبر زرد مکده و مثقال خاکستر گرگين گاو با  
 دانک سرگين نيم گرم سوخته در مانا ايسا قسط نوشادر اشتها ماسلج و بلبان جيبان بوره صغرتنگ  
 ترکی خنپيا يا هر يك پنج مثقال يا بول تر ضماد کنند و قدری آب به شيرين که گرم کرده باشند در اقام تهيج موجب  
 تخير و بعيديت ضماد بوا سير و شقاق مقعد و ترخ آن و اسهال و اسيری و زرق خضض سفيد  
 موم سفيد خضض هر يك خردی کل خطمی مقل هر يك دو جز و روغن گل سرخ پنج جز و بازده تخم مرغ استعمال  
 نمائند ضماد و ديگر چته در و سوزش مقعد کچد را کوبیده با روغن گل و سفیدی تخم مرغ ضماد نمائند و بستر  
 زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بستر زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بستر  
 سقيا بزر النج مکده بازده تخم مرغ و روغن نقشه استعمال کنند و بستر پياز را در خاکستر گرم خنپيا يا  
 او روغن تازه گادی استعمال نمائند و بستر گل خطمی بونه اکلیل الملک چهار مثقال حليه تخم گان هر يك  
 مثقال عدس شير مجروح يا نچته بازده تخم مرغ و روغن نقشه استعمال نمائند چته گز از بارده و درم های کچته  
 باد بوا سير و اعضا بهر سدا ز تاليف تخير و نفايت آزموده است و موجب فلفل و قاقده حليه و نوش  
 سوز بخيل اسور بخان ۱۱ بار و روغن گردگان ۲۰ موم زرده ضماد نمائند ضماد و چته خنپيا يا  
 صابون سبز و خضض و در و بستر ضماد نمائند ضماد و چته خنپيا يا سوزن کبی حار را با  
 و چته سوز نفايت مؤثر است ف ۱۰ ام حلقيت ۱۰ موم جاد شیر ۲ موم فزون ۲ موم مقل ازرق ۲ موم  
 مجموع را در سرکه حل کرده با کشنير ضماد نمائند و بعد از سه روز تازه کنند و در هم سور بخان ۱۰

از بخار نباتیه موثر است ضما و بواسیر بار و در مفاصل و ریلج مجرب است سیرده خرد کوبیده در روغن  
 بزرک بچوب نشاند با نصف رسد پس صاف نموده روغن را طلا و سیراضا و کشته فستق حبه  
 کشودن خون بواسیر هم خطل نموده اند پنج بخوریم مویز سرگین کبوتر قند باز هرگاه فستق کوبیده پنج  
 عدد در این ساعت استعمال کنند و هرگاه فستق کوبیده را بار و روغن گل اوده کنند رفع سوزش نماید  
 ضما و حبه درم سیر که از حراره باشد از مویزات و از مغفور برگ و دخت کزرا کوبیده با آب و حبه و سرکه  
 استعمال نمایند و بدستور سوس کند م را که در سر که بجهت خدی بان آغشته ضما نمایند ضما و حبه درم  
 حکم بار و دسر از مویزات قاپوس است میوه موم مصطکی حما و زعفران با بونج اکلیل الملک هر یک چهار  
 مثقال صبر زرد و روماس از مویزات انشوب و عن سوسن و شراب یا سرکه ضما نمایند ضما و دیگر  
 حبه درم حکم و معده بار و دکلین صلابات و در دسینه فرمن مجرب زوقای طباب یا پیه اردک و پیه مرغ  
 هر یک ده مثقال حله نموده حکم ضما نمایند ضما و حبه درم انشان تخم کشف را با بونج آن را زبانه سیاه  
 با کلاب و سرکه ضما نمایند و بدستور گل خطلی از جوار و با قلا را بهر آنجهت باز رده تخم مرغ و قدری صبر زرد  
 طلا کنند و هرگاه درم مخمرب باشد زیره کرمانی مویز متغلی سیرده بار و روغن از خرد و در روغن کینه و حبه ضما  
 دیگر ایضا جهت خزان مجرب است زنجیر برگ خنابید زرد و عقیق مرده در سنگ آله مقشر سرکه مکدی بزی ضما  
 حبه درم احتیاجی و ناسور الا فستق که حله نموده نبات از نموده است منتر تخم هندوانه منتر تخم که و مکدی  
 تو بای کرمانی مغسول صبر زرد و مکدی بخور و بار و روغن تازه استعمال کنند ایضا حبه حله مجرب است نبات  
 در در سنگ مغسول هم قطعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال کنند و بدستور آب انار ترش  
 و یا انار رسیده را در طرف مسطح بچوب نشاند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضما و حبه کبلی از نموده است  
 سر را تراشیده و کنگ سبزه و شمش سوخته و جو سوخته را با السویه بپاشند ضما و بهق و بر ص از مویزات  
 قیصر است و از جمله اسرار و در پنج برص حیوانات که الگویند تخلف نمیکند و در رو بایند آن نمودار التیلا و در  
 الحی سیرج الاثر است و نباتیه حار و سیرج النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذشت و بعد از شستن  
 آن از حله این جهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضا میسند طلا و او جانز نیست و هرگاه بیکان صبر  
 انشال آن باشد یکبار بر همه اعضا ضما نمایند بلکه بر موضع بعضی و در بعضی همه ضما شود بعد از ابله  
 بن بزم مناسب علاج کنند سبکها بجز و صندل سفید سوده پنج خرد و آب شسته استعمال نمایند  
 صندل سبکها فی خمیر یا بار و جویدل کنند قسط از روت بهتر است و حقیر تجرب نموده و صندل حبه  
 نه ضما و دیگر حبه بهر

و در خود بعد از آن که یک کیشب بگذرانند و در حمام بعد از آن که مالیدن موضع بحد افراط ضامن نمایند در سه  
دفع رفع به تن و جبهه افکار کنند ضماد دیگر تهیه به تن و جبهه افکار کنند و در آن موضع را بکوبند و در آب لیمو  
بگذارند تا حل شود و در آن سرخ خردل سفید که حرف بابلی است مکه سه تخم تربل منزه شده مغز بادام تلخ منقشر خرد  
مکه یک مثقال ضماد و دیگر از شیخ چهار دفع افکار قاطبه و جرب مکرر تجربه رسیده ص سیاب سه مغز بادام تلخ سه  
تخم خربزه فیرقشره اهر شب طلا کنند تا یک هفته رفع علت نماید ضماد و دیگر چه جرب رطب و یاقوت و مواد  
اشک از جرب است متقول از حکمای هند است ده مثقال سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیاب و گوگرد  
و زینخ هر یک ده مثقال ساییده بعد از آنکه ظرف را از سر آتش برداشته بهوای آتش نگاه داشته باشند اضافه  
نموده حرکت دهند تا منقذ گردد پس از آنکه چون بخت مالند بهرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه  
سجگر در ساییده و غیره تجزیه از نموده است ضماد و دارالشعلب و دارالحیجیه از جرب است و غیره و بدین  
کشیان از هر یک خردی زینخ سرخ و دروغ زیتون طلا کنند ضماد و دیگر چه دارالشعلب و جرب موسی  
سیخچه صدف سوخته گوگرد و با سوید بر دروغ زیتون سرشته اول موضع را با پیاز و آتشان یا پیاز محض بسیار  
مالیده و بنویسد پس و در آنکه در ضماد نمایند ضماد و دیگر تجزیه جرب است و آن خرماسوخته سفید الدلی  
سجگرین و شش صدف سوخته فلفل هر یک خردی سرخ و سبزه و قلعی سوخته و فلفل شش جزو زعفران نیم جزو  
ضماد و چه شتر زاید که بعد از قطع چشم طلا کنند من رویدن کند زعفران (ا) کافور نیمه انگ ساییده استعمال  
ضماد و چه باد سنخ که حمزه گویند و گل درم حار جرب است که از آن قهوه بکشد نیز بسیار رقیق سرشته و ضماد  
بر نیز کند که بکشد از او ذایل شود و مکرر طلا کنند قرص سروئی که در کل درم حار از نموده است ضماد  
فلفل شیان تا نیتا سفید اب قلعی گل ارمنی بر آنج مرد است که ضماد بپوش و ربندهی روی و بینی بر آن  
بخ افکند اینون هر یک نیم جزو باب سرشته بهیت آلت نرد و تیر بادیه پاک شیر و گلاب و سرکه و امثال آن  
کنند قرص صدف متقول از این الد و چه سوخته و قرا و دارم بار و و صدام بعضی بنایت از صدف  
نزد و جبهه بادام تلخ هر یک خردی مقل از زیتون جزو مقل را در سرشته بماند روز و سرکه نیتا ساییده و قرص سیاه  
دهند و پاک سخی و دروغ کل سرکه و امثال آن ضماد نمایند ضماد و متوی زمان که رفع نزلت است و جرب  
در اوست و چه در سرخ و قوتیه و مانع بوی دیت متقول از شد که نهک نمک طعام سوخته که از زیتون  
سفید و زینخ شور و خردل سرخ زبدالجهر هر یک خردی گوگرد و گل سرخ سیخ ساق برگ خا و خرما و سیاه  
اگر نباشد انستین کل کند صمغ عربی کند و قفل خود صبر و زینخ سوختن زینخ ساقی سفید  
هر یک نیم جزو سرکه را بچوبه شاند و صابون زنی بقدر و وزن مجموع و سرکه حل کرده برشته

دهند و باب گرم ضما و نمایند ضما و سرطان متفرج و جرب حار و حله و اورام حاره جرب  
 و منع تریه و پنهان و سبب را باب کاسنی بایند تا غلیظ شود و در غن کل بار و غن با و ام بالسویه ضما نمایند و اگر  
 بایست خنرواب بارتنگ بایند باریغ است ضما و جرب بنایت از موده است تخم رباس ۲۰ ال مترز  
 که غن باشد زیتون هر یک ۲ با سرکه بایند و بار و غن کج در حمام طلا کنند آتش میدن طبع برگ غناب بقدر نیم  
 بطل با قدری شکر تا بخر و چهره رخ خارش بدن جرب است ضما و دیگر دریا جبهه جرب و حله بنایت مفید  
 است انار ترش با پوست ریزه کرده چند ان بجوشانند که مضمحل گردد پس بکوبند  
 تا دانه و پوست یکسان شود و در حمام طلا کنند و هرگاه از موده سوداوی و صفراوی باشد و با جدت غلظت  
 منزه دانه گردد و دهند و انرا با شیر و تخم ان ساینده طلا کنند ضما و جبهه خنق و کل ورم حار از جرب بافتند و غن  
 و خنار را نان است اگر دو چوب خنر و سرکه و هرگاه که در غناب از غنم و صفرا باشد و گندم با آب خنر بنایت مفید  
 است ضما و فلوک خنار بنایت بار و غن با و ام جبهه اکثر اوجله و اورام جرب و بدست طلا کردن عمل با شیر  
 و بدستور با حله از جمل مسکنات و جرب بارده است و محلل مراد و ضما و سفیداب قلعی با شیر تازه و طلا بنر قوطا  
 با سرکه و در سنگین اورام حاره با ترس از موده است ضما و جبهه جرب جرب که اگر در زان سفید مازوی نیم  
 سوخته بکوبد و فلفل و جیمیل سفیداب قلعی بکشد ال مرده و سنگ به بار و غن از دانه بی ملک ضما نمایند ضما و  
 است با جبهه جرب و حله جرب است با کفی بلیزر در مردار سنگ سفیداب قلعی بالسویه بار و غن کل و غن  
 بنفشه ضما نمایند ضما و جبهه سفیداب و قوطا و انشال ان که با خارش و سوزش باشد و در  
 دانه زایل میکند و از خنق خفیر است و جرب متفرج گردد و ال قویای مفول ال شخین ال  
 با شیر تازه و سفید ضما نمایند ضما و منفع و مل و سایر اورام اکلیل الملک حله تخم ان دانه ترندی  
 سبب گین بکوبد تراد گندم بالسویه بار و غن کج در موم ضما نمایند و اگر از اراباب و شیر بنایت طلا کنند  
 و در ترندی بنایت موثر است ضما و جبهه کشودن دانه از جرب بافتند و ال کوبیده و غن  
 بپزیران را در آب بر روی آتش گذاشته بخواب سازند و بنظم طلا کنند و چون بر قوطا آب و من تر کرده  
 بر دانه بنده مانع تریه و مسکن و ج و منفع قویست ضما و جبهه رعان مدس متفرج شیان با شیان  
 خنار و جوا اینون کل امنی هر یک خردی کافور نیم جرب و باب مورد و انشال ان طلا کنند ضما و جبهه رافع  
 از حیض از موده است پوست انار ساق کلان جفت بلوط زان کند ز ریزه کرمی تخم مورد و باب طلا  
 نون سفید ملک را که ز مود نامند و مستعمل زر گرانست با سفیداب تخم مرغ بر کوبند و پشت زار طلا نمایند  
 است ضما و جبهه رافع احتباس بول کل کافور که عصاره باشد و شیر بنایت تخم او شور و اضافا



ضما دکنه ضما و جفتش زیاد کردن شیرم ضد دروغ ورم پستان ارد باقی ال تخم بادریج  
 ال با آب بادریج یا آب ریحان بشینند ضما و کمنه بزرگ شدن پستان زنان میکنند و در سوخته خرد  
 آرد و جوهر با سرکه شنبانه روز ضما نمایند ضما و جفته افتادن نام و بر وزن ارد جو گلزار هر یک یک جزو  
 عصف کج و ارد باقی کج و پوست انار کج و پوست تخم مرغ و دو جزو وید از ریختن اجزا پوست تخم را از تافته  
 چغیه اضافده نمایند ضما و جفته تنی کلسرغ مشک مکده ضد سرخ و سفید مکده هم عدد ۳۰ زعفران کج و  
 کافور نیم جزو باب بوسحاق طلا کنند ضما و جفته کرم معده برک شفا نکشونیرا السویه باز سره گاو و در  
 بشینند ضما و جفته کلف و اناریات موثر است کرسنه پوست تخم مرغ ایر ساهلخ القلی ۲ که بهندی  
 ساهی گویند قطع ۳ سسنگ گوزن سوخته ۳ بوره ارمنی ۲ زراوند طویل ۲ بادام تلخ هفت شاره عا  
 ۲ سرکین کوبیده آرد خرد با سرکه طلا کنند ضما و جفته سرخ و بوی فیل و کج ران برگ سوسن که فرد  
 که نیدام مرد اسسنگ تویای و الکی پوست درخت کاج ۵ دالک جوز السرد و محرق دالکی کندر دود انگه  
 با سرکه طلا کنند ضما و جفته میوه تولد قمل موثر است زراوند طویل بالسویه باروغن زیتون طلا کنند و سیاب چر  
 است حاصل کردن قمل از جریات ضما و روغن ترب داغ قمل است و بدستور صبر زرد و طلا بهمن قمل قمل  
 است در امجرات و چون نشاره چوب گردگان را چند روز در روغن زیتون بنیامند بدین اوراق قمل صا  
 جزو سبزه زرشک در روغن گردگان همین اثر دارد و بدستور طلا شب یانی با کشنده قمل صیان  
 جفته سکه و سبب خردل چند بیدتر بالسویه با سرکه بشینند ضما و جفته سبب سبب و سبب  
 زمین خردل سسره شیطرن هندی تخم انجیره بالسویه با سرکه طلا کنند گما و دات کاد عبارت از سبب  
 یاب است که گرم کرده بر عضو بنیدن یا دویه مسطور را در نشانه کاد و امثال آن کرده یا آب ادویه است  
 که کرده بر عضو گذارند گما و جفته زکام از جریات است شونیرا میگوید کرده چند قطره آب بکشد  
 یکم بر سر بنیدد اگر بدون کوبیدن بدستور گرم کرده است نمایند گما و جفته تحلیل  
 ضما و جفته گاه جلد شونیرا تخم کزنس ناخواه باب ملک بدستور گرم کرده بنیدد و چون سرد شد  
 گما و جفته تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب از خرد طم کج یا بوز صغر کفک نوشاد و خردل  
 از خن زان سفید انستین برومی در نه ترکی انجیدان بالسویه بدستور استعمال نمایند گما و جفته  
 بارده کوشش در ریاح یا بوز شبه ورق انصار مزخوش بود نیه عاقره حاد و آینه بخور در نشانه  
 برین کوشش و قما گمانید گما و جفته و بر کوشش آرد جو باقی یا بوز نقشه ظمی الکلیز  
 باروغن بنفشه ضما و جفته یا بنفشه کرسنه گمانید نظر است عبارت از انت کاد و جفته

اب و اگر گفته بر عضو بریزند و بر م او را به بندند و عضو را به بخار آن بدارند و پاشویه منشی از دست که  
 سببه اما ماده و تقریب معمولت و نظرات مطب و محله و رادعه و منضج و معرق میباشد و هر یک را ادویه  
 آن معلوم است و رجه اختصاص عضو قوم میکرد و نظول جهت ترتیب اعضا و رفع نجوای و صدأ  
 حاره نقشه برگ بید نیلوفریازی و جوخیار ترکد و سی تازه در آب طبع دهند تا مهر گردد و عضو را به بخار  
 او داشته با آب و عضو را بشویند و نقل او را بماند نظول جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضا بر بخار  
 گل بابونه انستین روغز پنجه شل اسطوخودوس شکطرا میخ عصم حات جده خشک ابل فطر اسالیون  
 شحم الخطل جوز سر و کافیتوس و از ششمان سوسنر بودند بدستور معلوم نظول کنند و اگر مجموع یافت  
 نشود بعضی گفتا جائز است و در پاشویه باد و بر طبع هرگاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانه  
 بر تقریب میکند قطورات عبارت از چربیت که بر عضوی بچکانند و در عرف اطباء مخصوص است بچشم و گوش  
 و ادویه عین یاقا مهاند گوشه پس قطوری که اختصاص گوشش دارد در اینجا قوم میکند و قطور جهت  
 دوی و طین بنایت نافع است منقول از معالجات بقراطی چند بیدستر نظرون که بوره شیر خشک خرب  
 سیاه با سوسن و سرکه حل کرده و گوشش بچکانند و باید که نیگرم باشد قطور ایضا جهت دوی و سده  
 از اجتماع چرک و طین نافع و مسمی قوی خرب است خرب سفید ۲ بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص  
 بسازند با دهان مناسب چلنوده بچکانند قطور و دیگر که رفع آن عذنه بوره در ساعت کند صر سیاه را  
 و رگوزه سفالین سوزاننده خاکستر از ابابول گاد و بول خوک بچکانند و صر صر را ملته اصفهانی ریخته و لفته و نیم  
 و نگانی چیک نامند و آن حیوانیت کوچک سبیه بنج قطور و دیگر از جربا تیر عطاء و سد جد قیر گرانسی  
 و کری و دوی و طین ۲ و الگ بوره از منشی شحم الخطل چند بیدستر مکنیم ل را و نده حرج نیم شقال  
 عصاره انستین نیم ل و فون و الگ قسطلج و الگ بازهره گاد و سرشته بروغن بادام تلخ حل کرده بچکانند  
 چکانند و الدقیق در آن تصرف بدستوری که در فوق بر یک قید نموده و مجرب دانسته اند قطور و دیگر  
 جهت کری که دفته واقع شود طبع انستین بازهره گاد و استعمال کنند و زهره سلخات که سنگ دشت باشد  
 بار و غن بابونه بنایت نافع است و چکانیدن و قطره از نظرون که بنقط یا بروغن قسطلج حل کرده باشند صبح و  
 مداومت نمایند جهت جمیع درد گوشش و مواد بارده مجرب است قطور و دیگر جهت حیوانی که در گوشش بود و نظرون  
 آتاب نوینج آب برگ شفا لولچنوده نیگرم بچکانند قطور جهت اخراج کرمهای متولد و در گوشش شیر آب  
 ۳ روغن گل سرخ ۲ سفیدی تخم مرغ ۲ عد دیشی اغشته در گوشش نیگرم کرده بگذارند و ساعتی بماند چنان  
 که در نو سیر قید بیرون آید قطور به جهت درد گوشش که از جراثیم باشد بخور و روغن گل سرخ را با سرکه



و مواد بارده نافع است و دفع مواد بعبطه میکند گذشتن سفید خند زول سبز زراوند طویل معرد  
و مجموع چون نرم ساینده بر پر مرغ مالیده در بینی کشند باعث عطسه میگردد و عطش و دیگر جنبه فایده و دفع  
و امراض دماغی صبر زرد خرب سفید فوشا در غر زنجوش پوره از منی شیطرح هندی مشک با سوسیه  
نمایند خلطی بجهت تقویت دل و دماغ حار کلاب اسر که کافور مکمل را دروغ نباشد آب سبب و طرف  
بسرنگی کرده بپویند خلطی و دیگر جنبه منع صعود بخارات بدماغ و سیام حاره و اختلاط عقل  
نافع است آب شیر آب برگ بید سرکه روغن گل صندل سفید بدستور نخله نمایند خلطی و دیگر جنبه صنف  
دل و مواد بارده در نفل کباب سبزه مشک مکمل با کلاب و عرق بید مشک یا عرق بهار نخله کنند نشوق  
جنبه تقویت دل و دفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید کافور کلاب سرکه و عود استنشاق نمایند نشوق  
جنبه جراحه بینی و چرک آن بودینه خشک نرم ساینده با شراب استنشاق کنند و جنبه پاک کردن چرک قدر  
انزروت اضافه نمایند نشوق جنبه رفع بدبوی شامه و سده مصفات و تحلیل مواد مخمجه و دفع سده  
خیشوم منقول از کفایت بنیل صبر زرد در نفل یا آب بودینه یا آب مورد در سرشته در بینی گذارند بخور جنبه  
تقویت دل و دماغ خن لبان پوست بیدون ترنج ساینده با کلاب مخلوط کرده در جوف به وسیله گذارند  
در اتش نرم بسوزانند بخور جنبه صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغ از مجربات است آجر آب بید  
خند عود و رادر اتش سرخ کرده در شراب انداخته سر اینجای آن بدارند و اگر ماده دماغی بسیار غلیظ باشد  
سجای شراب آب کنند و بدستور آب مخموج بسر که نیز جانراست بخور جنبه زکام سیاه دانه را بر روی  
سنگ تفتیده ریخته و دوا و استنشاق نمایند و جنبه جیس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور  
سندروس مجرب است بخور جنبه نقل سامه و دوی و طینن و ریلح بنایت نافع است فر زنجوش سراب  
افشین شیش ارمنی صقر ابل با بونج اکلیل الکافور بنفشه نیلوفر با سوسیه بار و روغن زیتون سرشته چهار ساسا  
جو رشتانده و ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود  
بخور جنبه ساقط کردن دانه های بواسیر آزموده است گوگرد بلاد اصل السوسس بخ کبر برگ مورد  
سوسیه بار و روغن زیتون سرشته چهار ساخته و خنده نمایند و در آب برگ مورد و بنفشه و زنجوش سر جنبه رفع  
احتباس حیض شحم الخطل نشویند کشش میوه ملک البطم بر کبیر خردی غیر استهب نیم خرد مشک غفران مکمل در  
روغن زیتون سرشته قدر فندق را در اتش انداخته و دود او را بر هم برسانند و باید که آتش آن لوله  
باشد که از آن لوله دود بر هم رفته پراگنده نشود بخور جنبه اختناق جسم و عسر ولادت بسیار  
مخلط تنه جاد شیر گوگرد و سوسیه باز بیره گاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جنبه درد

دند ان و مواد ترله پوست خشن مشرب غلب القلب گل با بون با سبب سبب نند و سر را به بخار او دبارند تا غرق  
 بر جبین ظاهر گردد بآب یا نر و هم در حقه ها و قائل و فرجات و حملات حقه عبارت از  
 استرسال مایعات بهائی مستقیم و رحم و قند استرسال جاندار است بر دوده نروره و درون شاف نامند  
 و فرجات آنچه زمان از او دید و قبل و هم بر دانه و حمل اعم از فرجه و احتمال در قبل و در برکت  
 و واضح حقه ترقاط است و الحقه باید از قبل جلو باشد بیست یک و دشت که طرف دیگر که بیست کرد و باشد  
 و از بی لوله بر طرف باریک وصل نمایند که از اجرب کرده و در مقعد کنند و آب حقه را در کب کرده و بین کب را  
 بهم آورده و بفشارند تا آب حقه برود و بار و باید که حقه کنند بر روی بخوابد تا آب حقه با مواد علیا تواند رسید  
 و می باید قدر بر آبی که هر دفعه بریزند زیاده از بجهه متعال نباشد و بعضی را اعتقاد است که کمتر از آن هم جای  
 نیست و اکثر اطباء صحت اعصاب را بر شرط دانسته اند و مراعات آب او دیده لازم است چه غلیظ باعث تخر  
 و ترقه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و فساد میشود و بارده مولد زایل و حاره صورت غشی و کرب است  
 و منافع حقه بسیار است از آنجمله جاذب مواد مرقد و مایع و اعصاب عالیه است و دفع سده امعاء و افرام  
 قوی و در قایل مسهل شرط است که طول او قدر انگشت میان الشخص باشد و فرجات زیاده از قدر بقدر یک  
 بند انگشت نباشد و چون آب حقه برنگردد و تدبیر گرفت که نصف قدر اول بریزند تا آب اول را دفع کنند و قبل  
 از حقه آب او دیده با دانه مناسب و آب گرم حقه کنند حقه چه بر دوت حقه اگر دوده و منانه و مسهل است  
 حقه الی ان روغن بادام روغن گردگان روغن بزرجمهر یک ال روغن زیتون ال یا آب یوزن هر یک  
 سبب نند تا آب حقه شود و در قبل و در حجب احتیاج حقه کنند درگاه بر دوت غالب باشد روغن فرنی و  
 و زبن اضافه نمایند حقه چه تر و اما و صج بنایت مفید است سفیداب قطعی کاغذ سوخته صغ عربی بر یک ال  
 و زده تخم خجسته سه عدد و آب برگ بارتنگ مطبوخ جو قشر بریده کرده بر روغن گل سرخ بر یک ال برگاه به آن حقه  
 باشد روغن و بیه را نماید که دو گل سرخ افق دارد و گلناره اخل مطبوخ کنند حقه چه قوی و منق  
 الصناع غایب ۳۰ سبتان ۳۰ منوینقی اصله تخم کتان ۵ سبوس گندم سه گل خطمی سه قطره  
 تخم را زان به برگ چقد ره عدد در چهار صد متعال آب سبب نند تا لث جانده صاف نموده با چهل متعال را با  
 ل شکر ترن دوره ارشی الکام که از اطباء می فرمانند و آن می سرکه و شیرینی می باشد روغن کز  
 حقه نماید حقه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند غایب ۲۰ دانه سبتان ۲۰ دانه بنفشه  
 ال کل خطمی ال سبوس گندم خشک الکلیل الملک مکده ال انجیر زرد عدد در صد متعال آب سبب نند  
 و چهل دانه متعال را با سبوس گل سرخ و روغن بادام استعمال حقه نمایند و اگر تیرید بیشتر لازم باشد حاره

نبر قوطنا ۱۰ اور وغن تخم کدو اب لبالب اضاف نمایند حقه چته برودت رحم و احتباس خضض یافت  
 اشق ۳ مقل سکنج ۳ جاد شیراجند تخم کرنس ۲۰ نانخواه ۲ رازیانه ۲ سیسیایوس ۲ بابونه ۲ جلد ۲ سنبل  
 باب و شیر تازه مکده ۴۰ چوت نند نامصف رسد و چهل متقال اورا بار وغن تازه گادی و غسل کت گرفته مکده ۵  
 روغن کنجد ۲۰ دل در قیل حقه نمایند و نامکن باشد امساک کنند که آب حقه زود دفع نشود حقه چته در و غل  
 و عرق السرا و امثال آن نافع است جلد ۵ ل بادام تلخ مفردانه بیداجیر تخم گمان مکده ۵ ل بابونه ۵ ل شبت  
 ۵ ل حب الفاره ۵ ل خلک ۲ ل سورنجان خربق سفید فطوریون مکده ۲ ل اشق جاد شیر تخم غل مقل مکده ۴۰ تخم  
 کرنس ۵ تخم شبت ۴ اسداب ۴ ال ابخیز زرد ۱۰ عدد و غلب ۲۰ سیستان ۲۰ بید از طبع نیم غل را بار وغن  
 گا و در وغن خیری حقه نمایند حقه چته زده امثال نافع و بنایه قابض است برنج ۵ عدد سس مقشر ۱۰ آرد جو  
 بوداده ۱۰ انگار ۵ حقت البلوط ۲ پوست انار ترش ۵ در و غل آب بجوت نند تا مهر شود و سی متقال  
 اورا با سفید آب گل قرسی صمغ عربی فاقیادم الاخوین عصاره چته اتیس یک یک ل کاغذ سوخته یک متقال نیم  
 زرده تخم مرغ چته دو عدد روغن گل سرخ حقه نمایند حقه زیز رخ چته زحیر و اسهال و تخمین با و چته قوه  
 امعا جوب قدماست نان یکسمات سوخته زیز رخ سرخ و زرد مکده ۱۰ ار سخت ۱۰ شنبلیلی ناز و مکده ۱۰ اسنگال یک  
 آب ندیده ۱۰ ایون ۵ افاقیا ۲ بلوط ۲ صمغ عربی ۲ دم الاخوین ۲ با آب مورد سرشته قرص مبارز مکده ۱۰  
 اورا با آب برنج مطبوخ ۳۰ ل و روغن گل سرخ حقه نمایند حقه چته فیر غس و امراض و ماغی تخم غل  
 قوطم ۵ تخم انجیر ۳ فودنج ۵ پوست پنج کبر چوتانیده بار وغن زیتون ۵ حقه نمایند حقه حاره چته بلخ  
 و لقوه دلشیر غس و امثال آن شبت بابونج و زیز رخ شربل قوطم تخم گمان برگ چقد رسوس گندم تخم غل دانه  
 بید ابخیز فطوریون و قیق از هر یک یک کف ابخیز زرد ۱۰ عدد و چوتانیده با غسل ۵ ل و روغن زیتون ۵ ل  
 آبکار ۵ ل که اطباء می گویند و او غیر ابکار شهرور است که با سر که ترتیب میدهند حقه نمایند حقه چته عرق  
 السرا و امثال آن که بعد از حقه مسهل باید حقه نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است چند بیدستر ۲ مقل  
 میحه ۲ جاد شیر ۲ فزیون اباز زرد و متقال اورا در وغن قسط ۵ متقال و امثال آن حل کرده حقه نمایند  
 حقه چته نصیح ورم کرده و اورا در رحم صلب بنایه نافع است لعاب خطمی العاج گمان اما و الشیر لعاب صلب  
 مکده ۱۰ ل و روغن کنجد ۱۰ ل استخوان نمایند صفت حقه چته اسهال صفراوی و گران که با آب و سده باشد با جوبا  
 شیر است خبازی ۲ حقه ۵ نیلوف ۲ جوق شیر سیستان مکده ۲۰ عدد و غلب الشلب ۵ پوست بلیله زرد تخم کدو  
 که کرده چوتانیده و مخلوب کرده با لعاب نبر قوطنا و ده متقال روغن تخم کدو ۵ ل شیر خشک ده حقه  
 ابخیز از بعضی طبایع که گراست که مسهل و حقه جایز نیست اصل ندارد و چه عود و فوہات مجاری غرق



ضمیمه جاریست نه در افصیه و در شرح اسباب در علاج سرسام صغری اذخال بلبلجات در حقه آن مذکور است  
 حقه معتدله که در اکثر امراض یافت فرط ۱۰ اغاب ۳۰ عدد و سیستان ۳۰ عدد و بقشه ۱۰ عدد و غلبه ۱۰ عدد  
 خبازی ۱۰ عدد و قشر ال برک چقدر ۱۰ عدد و سیوس گندم ۵۰ ل جوشانیده با فلوکس بنیاز شیره ل روغن بادام  
 ال بوره از منی ال برنجین ۱۰ بطریق معلوم حقه نمایند قائل و شیاف فیتله لینه خطی و بوره بالسویه  
 نرم سائیده از هر یک گزرا نیده باشکرسنج که بقوام آورده باشند بر شنه شانهها بطریق معلوم سازند و اگر  
 بجای شکر برنجین کنند و فعل قویتر است فیتله و دیگر که قویتر است بقوت خطی مکمل ملک ایدستور  
 فیتله سازند و اگر قویتر خواهد شحم الخطل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضاف کنند در پهای حاره اذخال  
 ادویه مذکور جایز نیست چون فلوکس خیار شیره ابابره بنجین یا شکر سنج بقوام آورند محموده شوی و بوره و خطی  
 حطل و امثال آن اضاف کنند بسیار نفی شود و دیگر که شکر سنج بقوام آورند محموده شوی و بوره و خطی  
 اینها هر صاف کنند زعفران یا سریش یا شیر شنه شانهها یا یک یا سازند و در میان و سیاه گداز که سیاه بیرون شده باشد  
 شیاو که در قطع خون مقه مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف و صاف اقا قیاب الریح  
 صغری برینج بوداده بالسویه آب مورد سرشته شیاف سازند شیاف و حبه قویج بنایه نافع است بر  
 سداب زیره ناخواه بوره از منی بالسویه با عسل سرشته شیاف سازند یا الوده حمل نمایند شیاف  
 حبه اخراج گرم مقه که دوا الخطل نامند مجربست شحم الخطل افستین مویز منقوی نرم کوبیده با روغن تریتون  
 شیاف سازند شیاف حبه عرق الودج در بنایه از دوده بوره شحم خطل مورد خان محموده سائیده بوره مجربست  
 سرخ سرشته شیاف سازند فیتله که جذب از منی بدن نماید و محلل ریل و مسکن درد و رک و عرق الودج  
 سناکلی هم تخم خبازی ۲ غاریقون ۲ بسفاج ۲ تربد ۲ شحم خطل ۲ سرگین موش ۲ بوره نمک هندی ۲  
 با عسل یا بنجیر حبه فیتله سازند و فرجه حبه قطع کردن خون بواسیر مجربست قدامت ششم کوسفه را فیتله  
 ساخته روز در سر که بگذرانند پس بر ل قنبر را که نمک دورق الخیال گویند نرم سائیده بران فیتله یا  
 حمل کنند فیتله و دیگر که در قطع خون بواسیر اکثر اطباء مجرب دانسته اند اقماع باد بخان که بفارسی  
 باد بخان نامند یا مثل آن با دایم تنم کوبیده حمل نمایند حصول تهیه کنند خون بواسیر هرگاه  
 باعث نعت گردد اول مقه را بر روغن تخم زرد الودج و ترسان گاو و روغن کوهان شکر با قدری مقدار  
 و لته را به ان الوده بردارند پس عطر ساقه نیم ل شحم الخطل را نیم ل باز به گاو سرشته حمل نمایند  
 بسبب تنه ای ادویه خروخ مقه و بوج بهر سدر روغن گل و مویز و سرگین کبوتر و زهره گاو و لته  
 فیتله حبه برنق حبه الودج و قطع چرک آن بنایه نافع و از مخمرات قیصر است و بنایه مجربست و بهر

جهت نواصیر بعدیست چون فیکند در سوراخهای نواصیر گذارند و در باغی سوراخ اکله نیز اشاره باین نوشته شده  
 است و از اسراری میرواند بود و جبر زرد و قویای مغسول و مردار سنگ مغسول و قلعی مغسول و گلاب را کل  
 از منی ۲ که وی سوخته اموی سوخته اکله افیون نیم ل نرم ساییده از هر یک گذارند و با آب کثیر اسرشته  
 فیکند ای بار یک ساخته در سوراخ قصب بگذارند و فرزند جرات فرزند بهبه محل مجربست و باید بعد از حیض سه  
 شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش و سرگی و دوسل بر یک نیم مثقال فرزند ساخته استخوانها میند  
 فرزند چه محل منقول از این سراغیون که دالمه حقیق مجرب دانسته و عنان حماسه بنیل الطیب الکلیل الملک بر یک  
 سه و نیم سانج قدما ناهریک اوقیه پیه اردک زرده تخم مرغ مکه و اوقیه روغن نار دین نیم اوقیه باله کبود  
 سه روز محمول نمایند و هر روز در شب تازه کنند و هر روز نیم مثقال اشاره علاج را با مثل نباتات تناول نمایند  
 فرزند چه جهت کشودن حیض مجربست سداب ۳ مرصاف اهل رازیانه تخم مرد و بازهره گاو فرزند سازند  
 فرزند چه جهت کشودن حیض منقول از یوحنا که حیض مجربست سه سال را در آورده مرصاف ۴ پودینه کوهی  
 مونیز منقوله سداب خشک ۱ اهل ۸ زهره گاو بقدر سرشتن فرزند استخوانها میند فرزند چه جهت اخراج  
 جنین زنده و مرده و شیمه و عرلات و علقه رجانی نیمه مجربست و قاتل جنین زنده و مرده و جادو شیر خرد  
 مر با السویه بازهره گاو سرشته فرزند سازند فرزند چه جهت اخراج فرزند منقول حیض مجربست است فریون را نرم  
 ساییده به پیه الوده استخوانها میند فرزند چه جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مجربست  
 و منوشوات عصاره قنار الحار بقدر قنار را بازهره گاو وصل کرده باله کبود بردارند فرزند که در غایت  
 جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و شیمه بعدیست و منقول از زنده که عصاره قنار الحار را به تخم الحنظل  
 مازربون شش بخوریم نیم مثقال با عمل فرزند سازند و این قاتل جنین است فرزند چه جهت تحلیل و ادغام صلبه  
 سوم سه پیه اردک ۳ پیه مرغ ۳ مقل ازرق ۳ خطمی ۱۸ تخم کتان ۱۸ با عمل یا با نفوس خیاز شیر برشته  
 فرزند چه جهت قطع نمودن حیض مجربست صمغ عربی اکافورا گلنار سه شنبه تازه ۱۸ باله محمول نمایند فرزند چه  
 جهت انقباض رحم مجربست مرد کثیر گل خطمی بالسویه در شیر بخوبی باله محمول کنند که در قطع خون حیض عدیل ندارد  
 و منقول از جامع شب یانی نیم برابر البیج دانگ افیون نیم فرزند که در قطع خون حیض بغایت منوشوات است مردار  
 راج گلنار گل ارمنی گل مخوم سه مر با السویه فرزند سازند فرزند که اعانت بر حمل نمایند و بسیار منوشوات  
 صاف ۴ ایر ۳ سرگی و خرگوش ۲ و محمول زهره خرگوش از مجرباست فرزند چه جهت قطع خون حیض  
 که قروح و عفونت و رطوبات ساند رحم گلنار شب یانی سه مر کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سه که  
 ده باشند بالسویه یا آب برگ بید یا آب کشنیر یا آب زرد مطبوخ بشنند فرزند که در قطع خون

حیض و از القوه مجربست مازوی سوخته دم الاخوین برگ موبد کل ارمنی کاسرین بالسویه از حریر گذرانیده  
 پوست انار تر نشینانیکوب کرده طبع نمایند تا مهر نشود و قدری شیم را باب او تر کرده با ادویه مسحوقه غشیه  
 حصول نمایند فرجه و یک که همین اثر دارد و قویتر است برگ مورد مازوی سوخته سرده شسته و نهج  
 سوخته کل پیچ صغری پیستور سابق استعمال نمایند و در عین استعمال اگر هر روز قفل گت گذران زمره و گویند  
 کیمتقال ساینده باز درده تخم مرغ نیم بخت نماید و نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده و خوردن زیره بود و او  
 و بونده بالسویه بک تریخ مطبوخ مهر مجربست فرجه که چون زن حمل کند هرگز حامل نشود اگر حامل شود  
 یا باشد ساقط کند و از حجابات مکتومه است تخم بونچه صحرایی سرگلین فیل خردل سرخ وانه نرود  
 ۱۲۸ ال ۳۰۱۰۰ ال بالسویه نرم ساینده با میوسایله سرشته با نهج حمل کنند فرجه که در اخرین جنین  
 قوی الاثر است و قاتل جنین و مد حیض است اشنان عطشیا قطران شحم خنظل قاق و الحار خرق سیاه میوز  
 نشتاد و زراوند مازیون روغن میدا بخیر زهره گاو جاد شیر بید بخیر کینج مرصاف مفرده و مجموع کلا و بضا  
 استعمال نمایند فرجه که حبس حیض نماید از موده و قوتیه رحم بیدیت موسیای صغری اکل ازنی  
 دم الاخوین ۲ فرجه چته دم حاره رحم خشکاش کوبیده را در شیر خجسته بار و غن گل سرخ و اندکی  
 و موم فرجه نمایند و بدستور هم و اخیلون بار و غن گل حل کرده باب باتنگ یا شیر و ختران مغزج نمود  
 استعمال نمایند فرجه چته او جلع حاره و بارده رحم مجربست کینج را کوفته بار و غن گل سرخ حمل نمایند  
 و قدری اگر م کرده ضا و نمایند و فرجه تخم انجیره و مرصاف بالسویه نیاتیه مد حیض است فرجه چته مرغ حله  
 و اختلاج فرج و رحم از مجربات فناع خشک نارین گل نسیرین خشک گل نیلوفر برگ سرد برگ سدر لاجورد  
 بالسویه بر و غن زیتون سرشته کیمتقال فرجه کنند و کیمتقال اباب با بونج مطبوخ بر نان ضا و کنند و از آب و  
 شراب اعتدال لازم است تا دو اکت نماید و در حیضی که حیض جاری باشد باید بان دو علامت و فرجه که اعا  
 ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ م نماید و از اسرار مکتومه است استخوان خروس سیاه را با ۴۰ ش ۳۰۰ و ج ۲۰۰  
 سوزانیده و دباغ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰  
 انشبت بکرامن الجامع ۴ ص و و خرو ۸۰ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰  
 استعمال نمایند فرجه که باعث حله و اختلاج گردد که زن را قواری نماید تا کیمتقال استعمال نمایند و باید  
 استعمال اثری از حله نخواهد یافت و روزی که ترک فرجه کند ظاهر گردد و تا مدت ششماه اثر نماید و بویا  
 میماند آنچنان ایدل باشد انجدان پنج و شصت فنق اشنان سبر مغز خوش مرما حور موجوده بالسویه  
 گذرانیده کیمتقال را با شیر حیوانا سرشته بالسویه حمل نمایند اگر روزی یکد انگ را بر نهج حمل نمایند

در بعضی از نسخه ها به سبب الخطا ۱۰ ال ۳۰۱ ال ۱۲

اثر دارد و هرگاه مجموع این دو به هم نرسد بعضی زان کافیت و بدستور او به رافع این علت که مذکور  
 شد بعضی از ان کافیت **باشن زوم و خضاب و غیره** که مخصوص آن مری مثل  
 خضبات انچه مری را دوازده قوی کند و انچه ستر و امثال آن بداند اطباء در باب او این خضابیه اختلاط نموده  
 اند اکثر اعتقاد آنست که و هتیه مانع ایصال قوه صافیه است و بعضی اعتقاد آنست که خضاباتی که در فعل او  
 بقای آن چند ماه باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بعدی نبات دارد که در هیچ وقتی زایل نگردد  
 و انچه به تحقیق اترست آنست که چون تکون بخار بخار و خان غلیظه است هرگاه قوه نافذده قوه صافیه  
 خضاب بکشد باشد که تاثیر تمام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار و خانی و تکون موی است و پیوسته و افشای بیاض  
 او گردد امکان دارد که بعد از رسیدن موی سیاه تکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای و گاهی  
 نیکرم زنی نماید و عصاره **خضاب منقول از حکمای هندی و درست جوگ و ترجیه** با هر  
 تصریح شده که عیوبیت و میگردد در سن پیری موی سیاه میرد یا نه و صد و پنجاه مثقال سرکه انگوری  
 مثل او شیر تازه گاوی با هم بچستند تا قریب با نقاد و گرد پس بگذارند تا سر شود و پوست انار و آله متشکر و پیل  
 سیاه هر یک سی مثقال کوته و پنجه اضاف نمایند و در شیشه کرده تا سه ماه در سرگین و فنج کشند پس بخورانی  
 شده خضاب کنند **خضاب** دیگر ایض منقول از حکمای هند که بهی اند که تا جنف سال اثر او باقی است  
 کلاه باد بخان ارشیه وخت انار و توبال نخاس سه پله سیاه امان و سه عدد نخ و سیاه به عدد  
 پوست دار که بهیده و پنجه تا سه تا شش سر که در فنج بکشد سیاه سرشته و ظرف آهنی کرده و چوبی بپزد و رتبه  
 بکشد و فنج کشند پس ستمها انداخته **خضاب** ایض منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر آن باقی است  
 ناز جیل را سه پله کرده و قهر او را بریزد و آرد و سه پله در سم او باد و در سم براده آهن و یکدر هم بود و نرم  
 گویده در میان با جیل کشند و سوراخ او را بهمان پاره که از بدو داشته بودند سد و نمایند بکل حکمت  
 اگر فدیگ است و در تنور بگذارند و بگری که بهیو خلق نرسد پس روغن که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند  
**خضاب منقول از حادی کبیر** که تصریح نموده تا شش ماه اثرش با قفیت و محبوب دانسته اند و سمر تاره  
 سیار گین را نیم ساییده و از هر پنجه بازاری هرست مثقال دو مثقال مع اندرانی که مثقال زان سیاه  
 آفل کرده با سرکه خمیر کرده در ان قاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی قوت استعمال اضافه نموده با آب  
 سرشته خضاب کشند و ساعتی و حمام بکش نمایند **خضاب** دیگر که بدستور منقول از حادی کبیر که عجیب دانسته  
 و بخار برگ و سه راجه لگانه در آغشاییده در ان قاب بگذارند پس صاف نموده تا سه بار بکشد نمایند تا  
 بیمار رنگین شود و براده آهن در سرکه کرده در ان قاب بگذارند تا نبات سیاه گردد و دوازده قوی ستر را

سایده در آب چنانکه کمره در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و مرد اسنگ و اکبر را با این صند نرم ساینند  
 در آفتاب بگذارند بعد از آن که چون سفید مرغ در آن فرو برند موی از سیاه کنده و بعد از آن که را در حال مرد اسنگ  
 و اکبر پس بگیرند از آب خنک و آب و سمنه و آب مرد اسنگ اکبر هر یک جزو در آب ماز و سرکه آیین چنانکه در  
 ربع جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند باز ای هر رطبی که فو دستمال باشد را سخت هل نعل سیاه  
 هل مل اندرانی ۲ هل پست گردگان تازه دهل نرم سایده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند و بشیم  
 سفید الوده امتحان رنگ او کنند و اگر دانه موی یا بختی شسته بایر مرغ یا مسواکی یا آنچه بماند بکشد سیاه  
 میکند و اگر خواهند بچوشانند تا غلیظ گردد و وجهها سازند و در وقت احتیاج آب صاف نموده بایر مرغ طلا کنند بر پشت  
 موی خضاب دیگر ایضا از حاوی کبر که تا یکماه اثرش باقیست برگ سداب ماز و آنکه خشت الحیدیه و سمنه و  
 نر را سوخته زنج سیاه پست انار را سخت فرستاد و بلبل سیاه از هر یک بختی در یک طبل سرکه و مثل اور و غن زیتون  
 بچوشانند تا سرکه سوخته و در غن بماند و در غن نیز قریب نصف رسد صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز موش  
 است خضاب دیگر ایضا از حاوی کبر منقول و متق علیه بچوشانند سیاه خشت الحیدیه طلا کنند زنج  
 ماز و سیب زمینی یکماه و در هر که چنانکه پس بچوشانند تا غلیظ گردد و وجهها ساخته آب استعمال نمایند  
 خضاب دیگر منقول از محمد بن ذکریا که تصریح نموده که در غایت قوه است حتی آنکه در حمام خضاب را در آن گذارند  
 و سرکه را در دهان گذارند که دندان را سیاه نکند باعث قسوه موی و لوی میگردد و تا ده سال اثرش باقی  
 اند خون زنج سیاه که کمتر از یکماه باشد و سرکه را فروخته تا منعقد گردد و در آنکه و در کنند و در شفا  
 با بختی استعمال را سخت و بختی استعمال زنج سیاه و در مل مل اندرانی نرم سایده از هر یک بختی یا خون زنج سیاه  
 را آنکه در سرکه که به مدت چهل روز بگذارند اگر زود تر خواهند سرکه و سرکه روز در سرکه آب بپزند  
 خضاب منقول از ابن حیل و تجربه رسیده است مرد اسنگ و اکبر با شش وزن آن آب بچوشانند  
 سر روز در آفتاب بگذارند و بشیم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکور است  
 سه سسل اضافه نمایند تا با امتحان رسد پس صاف نموده و در خنک و کچ و سمنه یا با و غیر کرده قدری و فضل اضافه  
 نمایند و در صفا ساخته استعمال نمایند و بچوشانند تا غلیظ نموده اند که چون مرطوب قوی بنه بکند نرم از زنج  
 سیب زمینی بنوشند که سفید ساکن گردد و سیاه میوید و چون در سرکه است و منقرض است تر و خشک  
 لازم است خضاب منقول از ایلاتی و جامع ادویه و کتب معتبره در تقویه و قسوه موی بکشد بختی یا  
 آب موز تازه صد و پنجاه مثقال آب صاف سمنه و پنجاه درهم بچوشانند تا بختی رسد صاف نموده بچوشانند  
 بچوشانند خطمی و پنجاه درهم و مثل آن خنک و سمنه و ماز و موی بریان کرده که بر و غن زیتون

باشند و پنجاه درم صنیع عربی دود درم زنج سیاه بچو شانه تا منقذ گردد و در شکاف و قفل معطر ساخته  
 استخوانهایند و از ابل تجربه مکرر تهریح یافته و متقدین نیز متعقی که چون هر روز بر دهن زیتون صحرای مدی  
 نمایند موی سفید میگردد و بدستور هر روز یکید و بلیله سیاه بناد نمایند و همیشه بلیله سیاه در دهن اندازند  
 باعث دوام سواد موی است و آنچه سفید باشد بعد از مداومت یکسال شش دره بلیله سیاه میکند این از بویا  
 است و واهی که چون موی سفید را قلع نموده در حال پیران فضا و کشته سیاه بر ویاند و از مویات دست  
 زهره خطان دل و خون و از نوشت در یکد انگ طلا نمایند و قدر یکجه از زهره اوسوط نمایند و واهی که  
 این الد و مجرب دانسته اند میانه در تاثیر او نموده از عجب آب اسرار شمرده است زهره که بر سیاه و زهره  
 غراب سیاه زهره بره سیاه زهره مرغ سیاه با السویه بار دهن کخیخ مخلوط نموده بر سر و لبه بماند و تاثیر شش  
 سیاه کردن موی سفید است که ابد سفید نشود و واهی دیگر علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز  
 در سر گین آب دهن کنند بر موضع موی مخلوق بماند دیگر موی سفید بر نیاید ایضا حجر البقر را با  
 شکر آب بر موضع موی منشی بر من دار الثعلب بماند موی سفید سیاه بر آید و جربت حصصاب منقول از  
 که زمان طوی سیاهی و میانه تا چیل کهنه بلیله سیاه نیم منقال نوشاد و یکد انگه حصصاب را با آن از  
 منقول است که دست و جلد را سیاه نمیکند موی سر و لبه بلیله سیاه میکند و مجرب دانسته اند برگ  
 خام را شسته آب بقدرا که یک نیند انگشت او را بپوشاند چو شانه تا بچته شود و قطر از وی بر روی  
 کلاه و یا صفو آهن صیقلی بریزند چون آهن سیاه کند انگاه صاف نمایند و ما دومی که سیاه کند باید چو شانه  
 است صاف او را بپوشاند تا قریب الاقتصاد گردد درم تمام را با هر آنچه بر سر نهاد نمایند و آب منقذ را  
 با آب گرم مخلوط بر اصول شعر بماند و در دیگر بشویند اما در حمام تا شش ساعت بکشد نماید ما در وی  
 قضایه که امهات اند و همه و خضابات و بیدادات سرپ و آهن در ساخت و جفت الحیدر و آب پوست  
 فکی و آب پوست گردگان تازه و آب مورد و تخم برگ چنبر و ولدان و مردار سنگ و آهک و آله و ماز و  
 لمار و زنج سیاه و شقایق و قزقل و خضر است و محمد بن ذکریا حنا و قزقل را با السویه از خضابات  
 کرده است و همچنین سم سوزنه الاغ سیاه را در دهن مورد بلیله الاغ فرموده اند و تجربه رسیده  
 که که نظوس و سمر را تقصید خا اولایا بعد از آن زایل میکند مویات موی که چون موی را  
 بخور نموده سرکه طلا کند سفید گرداند سر کین خطان ماش پوست ترب خشک کرده بنیخ را سر کین  
 بنیخ یا بعضی از آنها زهره گا و سرکه سرشته طلا کنند و بدستور سر کین خطان زهره گا و سرکه  
 ستور خضر را با بار دهن در شیشه کرده چیل روز در سر گین آب بپاشد که ارند و استخوانهایند و اگر





الگاه صاف نموده با صد متقال روغن کجند با تش نرم بچوب نشاند تا روغن بماند نسخه دیگر موی را بر دیانند  
 و دراز کنند و از زیریدن درختین نگاهدارد بطون ریز فضیله و خشک کرده بر دورا بنمایند بسم الله الرحمن الرحیم  
 گامش محرق با السویه باینه خرس ضا د نمایند و اگر بیه خرس بهم نرسد بار روغن کجند استعمال نمایند و هرگاه بچوب  
 انجیر معتد باشد بعضی نیز کافیت او و بیه که منغ روئیدن موی کند از انجمله طلا کردن پیه تازه انجی  
 است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سرگوسفند و آبک موی ساقط کنند و دیگر نمیرود و بدستور اگر موی  
 را قلع کرده بمالند و طلا نمودن چشم مورچه و زبر رنج و زبر قطونا و شب یانی و انیون با سرکه مصدع بیدار کنند  
 موی و بدستور بیدار متف موی یک را در سرکه کجند نموده بمالند و بدستور خون سنگ بست و قدید روغن و جو  
 زلود ز لوی که در ظرف قلعی خشک کرده باشند و بخیچین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بیدار قلع موی بمالند و نشا  
 مخلول نیمه سرکه گاو و دیگر خشک توت با خون و طوطا بنایه موثر است و خون و مغز و جگر او آزموده است  
 و از موثرات قویه است و قدما تصریح کرده اند که چند محرق با عمل در منغ روئیدن موی بیدار قلع او مجرب است  
 و چون صمغ عرب را با روغن زیتون بیدار نموی بمالند اصلا کم نمیرود و واجب دانسیه اند اما چون موی را بجمعه  
 و پیچیده کند ضا د برگ چغندر با مالز و دست و بدستور آب حلیه و زبر رنج و مرد اسنگ و سدر و آبک همین اثر دارد  
 و بدستور غصص که مانع برگ سر و جب و دکنیر و آله و گل سرخ و آبک آب نمیده مکنید و بچوب بایست چغندر را استعمال  
 نمایند اما انچه جوده و پیچیدگی مورا زایل کند ترمین دست بر روغن بنفشه و روغن کجند مغز جاب و شستن او  
 با لعاب و طنج برگ کجند و طنج ریشه توت سیاه و سفید او و بیه که موی را بستر و بعضی از آن در آب ادیا  
 نه کور است و این دو بیه بنایه قوی الاثر است آبک تازه در شش مثل آب تاسه روز گذارند صاف نموده  
 بچندید آبک با گشتن پس در آب صاف کرده بقدر غلظت آن آبک زینخ اضافه نموده در آفتاب بگذارند  
 بحدی که چون بر مرغ باد بچند پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد و در حین احتیاج قدر  
 از آن در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیر آرد و جو حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را رقیق کنند در  
 آب گستر چوب زربا بوره کنند و چون میراضا کنند باعث سرعت فصل او میشود و چون خواهند که بر روی  
 او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و همزید بوی بیدار زینور با خاصیه برگ شفا و عجب الاثر است و  
 دستور کل خوشبو و دیگر زرد شانه هم محرق و حاد و گل سرخ و سعد و از خر موثر است و و انجی که چون بر  
 می بمالند و یک ساعت بمر کنند موی از عضو باسانی قلع میشود و باعث درد نگردد و بنایت مجرب است اشق را  
 که حل نموده استعمال نمایند و چون بیدار انجیر را کوبیده داخل نوره کنند منغ بردن موی میناید  
 و هم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و نایمعلتی بها و ذکر مسلمات

و مهرلات بدن عسول خسته سازد که در رخسار ایشان سبز آرد با قلی تر مس نخود پوست  
 در نزد آن به تخم خربزه تخم خیار زرد الجرجل ارمنی با سویه با شیر تازه و قدری عمل فایده کند و روز بشویند  
 نشخ و دیگر زعفران بر تواس کند مصطکی با سویه با آب پیاز سرشته قدری از آن با آب گرم بماند و بعد از  
 ساعت بشویند نشخ و دیگر روی را بغایت سرخ کند و مجربست خوردن سفید زینج با سویه با شیر تازه تا  
 روز استعمال نمایند و زعفران خشک ده زعفران شکر سفید مثل پروانه کوبیده هر روز دو مثقال استعمال نمایند  
 در روی را با طبع بادام بخشورید و پیوسته خوردن حلیت بخشور آب انار شیرین باعث رخسار میگرد  
 نشخ و دیگر که در حال گوناگون را سرخ کند شیطان را در سر که در دست جوش داده اند را با آب تر کرده چند بار از بی  
 بر روی زنند نشخ و دیگر که بشوره را سفید و براق و سرخ کند و انار کلف و خش و جدری و آنا جراحت و قطعهای  
 سیاه را از روی زایل کند و باید تا کینه استعمال نمود بحسب مقتضای غرض و غیون منافع کلان گسترده  
 سرش فواید بسیار مصطکی پیاز را کول صندل و عری یا میران زرد چوبه نبات فواید خشک آرد و بخورد کثیر آرد  
 برنج پوست برشته نموده خردل سفید از جری بخیه با سبوس گندم شیر و تخم آن سفیدی تخم مرغ شیر و تخم  
 انجیر سرشته قوی سازد و در وقت احتیاج باز ده تخم مرغ شب مالیده روزی یک گرم و ایشان سوخته بشویند  
 و بر روی کل رخسار را چرب کنند غمزه که در سرخ کردن رو و عدیل ندارد کندش زعفران روئاس و صاف مصطکی  
 با سویه با آب پیاز فایده کند و دوا می گردند زردی شیره و یرقان مجربست پس یاد نشان شیخ ارمنی فرمود  
 حمله با بوندا تخم شنب ترشی تریج با سویه جوشانیده با آب آن مکرر روی را بشویند و و اسهال  
 که بشوره را زرد و شنبیه برین کشد زیره کرمانی زرد چوبه آرد گندم که از آن فایده بخیه باشند با آب  
 ضامد نمایند و با آب طبع انجیر بشویند و دوا می که جلد را بغایت سیاه کند و به شوری سیاهی از روی آن  
 آنگاه مرده اسنگ با سویه با آب چند بار فایده چون خوانند زایل کنند ایشان را در سر که جوشانیده آب  
 او بشویند و بچین آرد و خود و سر که در ترشی تریج بخورند و دوا می که دفع شقاق روی دل که در ایشان  
 و بغایت مجربست موم زرد و در عن گسترده زوفای تربیه مرغابی نشانه کثیر اجاب بیدانه موم  
 و پیه که اخت زوفای و غیره اضاف نموده در او نهم زنند تا یکسان گردد و منقح مجرب در ضحافات  
 و شخرف را اثر قوی درین امر است و چون بختقال اضاف نمایند بعد از حلیت و تحیر مجرب یافته است  
 و دیگر که بغایت نافع است عسل الطعم زوفای تر مصطکی مقل باید زرد موم در قدر مضاعف  
 نشخ و دیگر که شقاق رخسار از موده است اجاب حله اجاب بر قطونا اجاب تخم خطمی به آب  
 و استعمال آن چند جوش داده استعمال نمایند و با آب گرم بشویند نشخ و دیگر که شقاق

دکن باید از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضما د نمایند و قدری را که  
 بسیار گرم بود در نگاها بچکانند و مرد اسنگ را در روغن زیتون بچکانند تا اقوام زفت رسد پس  
 استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند شد روس بقدر مرد اسنگ اضافه کنند و بدستور پیه نبراکه داشته بچکانند  
 مازوی ساینده مثل غبار را بابت متقال آن مخلوط نموده و در شقاق فرومن بچکانند و بدستور سلطان مرق  
 بروغن زیتون از بجز بابت و بدستور کثیر الکهر یا کندر عکس البطم را باروغن بید انجیر طلا کنند و باید عکس البطم  
 را باروغن بید انجیر در ظرف مضاعت حل نموده سایر اجزا را مثل غبار ساینده اضافه کنند صمغی که حمره  
 منکره و برص ناخن و برص و بهن اعضا و کبودی رنگ چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار دست نخورده است  
 و در سوخته شیطان هر یک دانگی سر جبین خا هر یک دو دانگ نرم ساینده و در شیشه کزده روغن بکند  
 بچکانند سر که ده متقال بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مگر هر جسم زنند و امتحان رنگ او بر پشت  
 ناخن کنند هرگاه اندک تغییر دهد روغن را صاف نموده بچکانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و هفت رنگ  
 گردن بر صفت مقدار در آفتاب باید گذاشته که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و شتر  
 و امثال آنرا رنگ میکند و روغن کرم سمات یعنی انجیر بدن را فربه کند از انجیر آتش میدان شیر و شکر  
 و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام بانکر است و تناول نمودن غذاهای شیرین و چرب و کثیر از آنکه مثل  
 هریس و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده متحد شده باشد و ماییدن بسیار که جلد بدن  
 جلد حمره رسد و اجتناب از ترشیه های مغرط و شور و تند و گرم با فراط لازم است باید اومت اودیه سمنه  
 سمنه که قریب الاعتدال و بنایت نافع است مزاج ادم فندق پسته حبه الخضر اشاده انفر مخلوطه بالمسویه  
 باسل بوزن مجموع سرشته هر روز از پانزده متقال تا سی متقال تناول نمایند و از عقب آن شراب یا قاقا  
 مقام آن نبوشند سمنه که در تسمین عجیب الفعل است و مجرب از زوت سه متقال و نیم حجر البقره قراط  
 با جمل هفت متقال چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیم برشته خورده باشند تناول  
 سمنه دیگر موافق میرود الزراج و بنایت قوی لاثر و قوه این ترکیب تا سه سال باقی میماند  
 در شتریش از سه متقال تا بچمتقال و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کبچد مقشر بادام نخود و صنوبر  
 در شتریش سفید هر یک یکم و منوگر دکان اگر دکنم زربینا و حبه الخضر هر یک نیم خرد و حلالت هدا انفر سمنه  
 پ ربع خرد نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بچکانند تا شیر را جذب کند و سه وزن اودیه غسل کف گرفته  
 نمایند و چون قریب الاعتدال گردد و قد رخن خرد و حجر البقره را که پا در هر گادی است و گلاب حل کرده  
 سمنه دیگر موافق محمود الزراج و مقوی باه است نخود پوست دارد شیر کشیده را

چنانچه بدستور تجدید نمیکند تا سه یا چهار مرتبه بشسته شکلی سفید و خشن سفید و گندم و جو میشو  
 و بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز بت شغال او را در شیر خسته بنامد و بنمایند و در حمام مدتی بکشد  
 کنند سمته دیگر که بانجام صیغه موثر است بچوبک عسل که بر بر بنیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز  
 بکشد شغال او را بشکارد و در کوزه سائیده یا آب نمک با لوده طبع نموده بنوشند و اگر او را بدن طبع بر بالوده  
 مذبوره باشد **تسکین عضو مخصوص** مانند بازو و ساعد و قصب و سرین باغی  
 مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد حمه رسید پس این دوا را طلاء نموده بعد از یک شبانه روز بآب  
 گرم شست و بدستور اول باز طلاء کرد و در اطین را از گل شسته خشک نموده بپایند و بار وغن کبچد تلکیم  
 طلاء کنند و بدستور علق که زانو مانند درازگاه در جوف او آب باشد بگذارند تا خشک شود پس سائیده طلاء کنند  
 از مجربات و هیچ چیز چربه سبط که دن قصب یا دیرسد و هرگاه در ناحیه آب نباشد قدری شیر در آن کنند  
 و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن زفت انداختن و بعد از آن کندن و باز انداختن و تکرار عمل تا سه  
 مرتبه کردن باعث تسکین میگردد و بدستور دوم عاقر قرحا را نرم سائیده با سه و نیم پیاز غرض خام مخلوط  
 کرده بر قصبه امتثال آن مکرر بماند باعث تسکین میگردد و از موده مجربین است او و سیه که هر حال  
 آورد و آن عبارت از لاغری است چون فربه خواهد که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قله اکل نماید  
 و قبول ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول کند و بیشتر غذای و نان خشک نان جو و امتثال آن باشد بسیار  
 عینه و کثرت استفراغ و دردت و تپش بسیار بنایه موثر است و از هر لات قویه آشنایند سر که  
 و آب کاه است که ناشناخته بنوشند مهرلی که بنایه موثر است تا نخوابد راز یا نه بداب زیره هر یک بچوب  
 مرز بنوشد بوره ارمنی بر خرد لک محمول و در خرد سفوف کرده هر روز بکشد و بنوشند و عرق زیره  
 بجای آب استعمال نمایند و رازک زامانی لاغر میکند و از موده است مهرلی دیگر که سریع الاثر است و رازک  
 در جوع سم قطریون دقیق ۲۰ خطیانا اسجده اسفراط اسلیون اسرطخ الافاعی اسر شرب  
 نسخ و دیگر که بنایه سریع الاثر است تخم سداب بتانی و شغل تازه او را چند روز ناستان و بنمایند  
 اطر فیض و کونی و فلفلی و امتثال آن باعث نزال است و واسی که مانع بزرگ شدن است  
 و خصیه اطفال که در زیره سائیده با بخیر کرده ضماد نمایند و دانه در سر که تر کرده  
 تا سه روز بگذارند پس از آن بپزد و شسته پیاز زنی را با سر که داب ضماد نمایند و بعد از آن شسته  
 و باز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار و هر ماهی محمول گردد و واسی که خصیه را بزرگ بول  
 روئیدن موی پشت را بزرگ گردد و از مجربات قیو یا سداب قلعی با سویه آب بنج فنی تازه بنمایند

و اگر بیخ نازده نباشد نیز اینج را چو تانیده باب او استعمال نمایند و اگر هرگاه از غصه سوس می رانند کرده بایند ستود  
 منع روئیدن نماید و از موده است **باب پنجم در ادویه کلف و بهق و برص و قرح**  
**و خیلان و منش و برش و بادشنام و سفوف و امثال آن** چون مواد فاسد که  
 با خون باشد و طبیعت از ابطون جلد دفع میکند و تجلیل نرود و از آن مواد فاسد و آثار در سطح جلد پدید  
 آید اینچ رقیق و مایل بمکودة باشد از کلف نامند و مایل بسنگار برش نامند و غلیظ و سیاه را بهق سیاه  
 و رقیق مایل بحجره را منش و حجره مکره غلیظ که در زخار و اطراف بینی پدید بادشنام گویند و اینچ از مواد سیب  
 خمریه و سقطه و تحت جلد پدید گردد و در سیم بین مهند نامند آن سرخ تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ تیره و کبود  
 دمیت نیز گویند و مواد سودا و متفرق شبیه بقطرها را خیلان و بفارسی خال نامند و اینچ از مواد بلغمی ناشی گردد  
 بهق سفید و وضع گویند و غلظت را برص سفید و سودا و برص سیاه و بتور باخارش اندکی که متفرق باشد  
 و متفرق گردد و مایل بسنگار باشد سفوف نامند و هرگاه چرک از آن سیلان نماید سفوف طبع و شیر سحر و بی چرک را  
 سفوف یاب و بتور سوداوی بی چرک قوی نامند و شبیه است بسفوف یاب چه قوی با طبع طاهر میباشد و سفوف غایض  
 است و اینچ چرک او بجا و او را متفرق سازد و سائید نامند و اینچ سفید و شبیه یابد باشد و بی خارش آید و شهادت  
 و اینچ بالتهاب و حده و وجع و قلیل العدد و زرد آب تراوش کند بخیه و از فارسیه و اینچ از جلد تباکل لحم رسد  
 حجره و اینچ تباکل رسد غدا نامند و اینچ صلب مستحیر و با حجره در باطن قرحه او دانهائی پدید آید باشد تینه گویند  
 و بتور متفرق که جلد را نقیه دارند و رطوبت شبیه بکوشتاب تراوش نماید برده نامند و بتور بی قرح که در بر پدید  
 و باخارش باشد و پوستها سفید از وجع گردد و مثل شوره زرد و سنج نامند و قسمی از یکجی است و اینچ باریختن مو  
 سر باشد و جلد را متفرق کند خرازد و بریه گویند و معروف است یکجی و بتور غیر متفرق هرگاه بسیار زیره و متصل  
 بهم با حجره و خارش باشد تشری نامند و چون قطعه قطعه باشد نبات اللیل چه اکثر بر دزداد و در شب و بعد از خواب پدید  
 و بفارسی ابرو و کینر خوانند و هرگاه با اتصال و خارش کموت لون باشد جرب یا بس گویند و چون متفرق برآمده و  
 تیره رنگ باشد تا میل نمند و آن عذسیه و بطریقه خطیه و سماریه و منکوبه میباشد و چون بتور سوداوی مخصوص  
 بساق باشد از جن ماده و دالی بطلم نامند و بتور شبیه سیرا خار بغایه کوچک و با خشک است و تنیدی و نوع را خففت  
 گویند و شرط است در تاینر ادویه کلف و منش و بهق و امثال آن که بعد از حمام بالنه یا موضع را بنجاراب گرم بدارند  
 و بمانند تا سنج گردد و پس ادویه را ضا کنند و چون در دیر مجربه در مواد مذکور در باب ضادات مسطور گشته برخی از آن  
 هم میگرد و و واحدی که چته کلف مجرب است از روت را در زیره گاه و حلخوده بمانند و بدستور تخم زیره منزله باد  
 الحلب خاک زیتون آب سرشته استعمال نمایند و بدستور چته کلف و منش و بهق بغایه نافع است نصیحه ترس



و تخم ترب و تخم ترترک و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره و فلفل انثی مجموع را در آب کشند و بدستور چته  
 از الک کف و نمش مثال آن از موده است بخ سوسن سرگین کجک و قسط تلخ نه آب سکر که طلا کنند و  
 روز دیگر با آب سوسن گندم بشویند و دوا می دیگر با قلی مقشر که سترس تخم ترب تخم خربزه خود پوست دار  
 نشسته از هر یک خرومی زینخ سرخ و زرد و دوزخ و انزروت مصطکی بوره یکخ و نیم باب پیاز و امثال آن  
 طلا کنند دوا می که جهت رفع آثار و خیلان بسیار نافه است انزروت نبات منز با دوا می تلخ با  
 و صابون بماند و بدستور انش را در سر که حل نموده استعمال نمایند دوا می که آثار باد سحابه را رفع کند  
 و سم را قلع نماید که در بوره جبر زرد با سوبیه با سر که استعمال نمایند و بدستور مردار سنگ سفید کرده  
 را با بیه مرغ بماند و همچنین زینخ را با آب کشیر طلا کنند ایضا که چته جمیع آثار و خون مرده و خیلان و نمش  
 از موده است منز با دوا می تلخ صدق سوخته حرف با بلی نخ و مقشر که سترس زرد البجر استخوان بوسیده خربزه  
 نبات باب حصن استعمال نمایند دوا می که چته سقفه رطبه غصص محرق و کبمه بار و غن دمنه بماند و بدستور دوا  
 تلخ مازوی سبز و سر که ضما کنند و بدستور توبال انحاس مرصان کندر شب یامنی زرا و دند طویل زرا و  
 خاکستر چوب زرد بوره جبر زرد و بار و غن گل سرخ و سر که بماند ایضا که چته سقفا باب تلخ است و بدستور  
 چته رطبه و خراز و جرب و قمل و قویا و ریختن میگوید او الشلب بحربت سیاف مامینا غصص فیله زرد چوب  
 بوره بار و غن بادام تلخ و در غن خردل با لمانا صنفه استعمال نمایند ضما و چته جرده و سقفه و قروح و سینه  
 خشک گل تنور برگ چنانک با سر که در غن گل ضما نمایند و چون برنج سفید را کویده با سر که حل کنند  
 وزن برنج گوگرد اضاف نمایند و در حمام بماند چته نبات الیلیم مفید است دوا می که چته نبات  
 اللیل ناقصت جبر زرد مرصان عدس با سر که غسل بماند و بدستور سر که دوزخ و حنا و زعفران  
 نبات مفید است و آنرا میدین یکم قافله را باب سر و انجربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن آب بماند و در آب  
 زرد و انجربا حرا باشد مالدین آرد و با آب کاسنی و آب کشیر و بدستور آب برگند درخت به با صندل  
 و پوش در بند از جربات است و در ساعت دفع مینماید دوا می که چته جرب باقیامه و حکم عجیب لاشر است  
 آبله مقشر بلیله زرد و غیر مقشر نوشتا در زمین مقبول در در غن کبجی بچشانند و با قلع آن بماند و در آن  
 حضور را بدارند و دوا می که از حراره آتش بلند شوند با میدنگار طلا نمود و بعد از آن اگر موقوف داشتند  
 کرده که این تدبیر در کتب زایل میکند و چته حک که از حراره مفرط باشد طلا نمودن منتر تخم که در دوا  
 و خزان از جربا است و بدستور ششاش مسحق بسر که و همچنین جبر زرد و فاشا آب کاسنی با  
 با سر که بسیار موثر است دوا می که در رفع برص و بهن سفید تازه از جربا است

شیطن هندی زیر رخ سرخ فلفل زنگار با سویه با سرکه در ظرف مس سیده بگذارند و بعد از آنکه بپزد بماند  
 و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشت در بار دغن گل یار و دغن تخم مرغ تا بهفت بار زایل میکند  
 دوا می که برص انا را زخم راز بگفتند شیطن سیاه خشت الحیدر زنج سیاه زنگار و تاس پوست  
 انا را شقایق با سویه با سرکه مکرر بماند و تصریح نموده اند که مجرب است صمغ دیگر از ابو ما هر ابن سباز  
 منقول است که انچه قابل رنغ باشد زایل میکند و انچه علق پذیر نباشد تا یک سال بزیگ اصل بدن دارد  
 و از چید اسرار است زهره گاو سرکین سوخته گادی زعفران الحیدر خشت الحیدر خشت الفولاد و شیطن فاق  
 پوست بیک کبریا تخم او پیله انا را زار س باز دی سوخته و نسوخته از هر یک یکوز نرم بپایند و خون عقاب و خون  
 چند بار متوالی بخوراد دهند و باید در سایدن پیش آفتاب نشاند و مکرر با خونهای مذکور بدستور مذکور بپایند  
 تا رنگ مثل ذر در اصف گردد و در وقت حاجت با سرکه غیر که ده صبح و شام بدون شستن بماند تا سه روز پس  
 از آن بشویند و هرگاه تغییر رنگ نپاوه از مطلوب داده باشد بدغن بنفشه تهرین نموده بجمام روند و در وقت  
 باد بخان نیز برص و بهت سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاند نهجی رنگ میکند که هرگز زایل نمیکرد  
 و دوا جهت قویا متشخص کند زراغ گوگرد صبر زر و مکدر صمغ و دوزخ با سرکه ضا دغایند و دوا  
 دیگر که جهت قویا بنایت نافع است شیان ماینا کند زرد الیو کثیر اتوبال نخاس پوره از منی خربز سفید  
 تر مس اشق با سویه با سرکه طلا کند و بدستور خاکستر سوخته با عسل جهت اطفال بنایت از موده است  
 و بدستور حب البان و سرکه بسیار مؤثر است دوا می که جهت رنغ نایل و ضلالت مجرب است گوگرد زیر رخ  
 زرد و ثنویر خاکستر عقوب با سویه بازفت یا با سرکه طلا کند و بدستور نمرة الطر فارا که با سرکه چند بار بپا  
 از مجربات و بخور برگ سفید از عجایب است و بدستور ضا دغاین و ثنویر با بول مجرب است و بدستور باز زهر  
 نیز جهت رفع فعل و قمع قاصم برگ دخت انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قصب  
 الذریره و برگ سرود و دوا چینی مفرد و مجموعه بار دغن قرطم و دغن زیتون نافع است و در وقت از مجرب است  
 و خاک صیاب بیدیل و مکرر تجربه رسیده است و بدستور سیاه خشت بنایت عجیب الفلفل است و دوا  
 بکندش زیر رخ سرخ زرد و ناز طویل قطران مونیت سیاه منقول با سویه بازهره بماند  
 باب نوزدهم در مضطبات بدن و عرق و مضطبات فرج و ملذوف  
 ابع و بیان خواص و مضطبات که بوی دهان را خوشبو کند چون این باب  
 سستی بنا کات بنسرتا و اردنا و علیه لازم است که شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق و انفا  
 نیمه دارد مذکور گردد چه مراد الله اذ عاجل و در تقایم نوع اجل است و مدحه درین

و مطلب توافق طرفین هست و رفتن تا کبرقدرت و سه و چهار اطباء اتفاق نموده اند که هرگاه محقق بدن رحم و قفسیه موافق باشد مختلف در موافق طرفین و دوستی نمیکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد و توبه نیز مختلف بیناید این اصل محقق و عظیم است اما استدلال برین معنی است که مردان از قفسیه و عنق رحم کمتر از مقدار شش انگشت مضوم و بلندتر از دوازده انگشت نباشد و متوسط بقدر نه انگشت بعد از موازنه نه انگشتان مردوزن موافقت و مابینه معلوم میگردد و بطویل یا باقصیر میانبر تریه است که بکند ذات اصل پذیر نیست اما مابینه قصیر و بطویل یا متوسط بقدری تبری می پذیرد و کم طبییات و مضیقات فزع و مسوحات قفسیه استعمال غوالی و عطریات و خوبی گهت که بوی دهان است صورت پذیر میگردد و غایه از تحریکات جالینوس است که بهت ملکه یونان ترتیب داده و اطباء اقسام است قسمی منخرد در قفا است مثل عرق قند و بهار و صندل و امثال آن قسمی غایه است که اودیه عطریه و مقویه اعضاء را یا روغن بان بچوشند و مشک و غلبه تقویه نمایند و قسمی در و روات عطریه است مثل عید و امثال آن و قسمی دهان است مثل روغن گل و صندل و مانند آن و هر یک در قفا و دهان اقسام اول و ستورات مذکور است و بعضی غایه منخرد در ساد و اوران و جگر الرغام و روغن بان داشته اند و ظاهر است که اقسام باشد و آنچه در اودیه مفوده باشد فوصل آن نموده اند مخصوصا داوران و اودیه مذکوره بوده باشد غایه کیمیه منسوب بجاشد از ترکیب غایه الحروس و جبهه تقویه بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض جسم و فتنه سده و دماغ و صندل بارد و زهر لالت و جمل و جبهه تقویه لحم و سیلان و رفع ان باخ است و قنفل و ارجینی و کسرخ و هر یک بجز الطیب سیاه بود هر یک نیم جز و اثنان بریان بجز و نیم از حریر بچیه باده وزن اودیه کلاب سه روز خدایند آب مورد را بچوشند تا بپزد برسد و از آن بکوزن اودیه را کلاب اضافه کرده مجموع را با شش سیاه بچوشند تا بپزد برسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عطران زیاده مخلوط نموده و در شیشه کوزه یک هفته در سرگین تازه اسپ دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر غلیظ عمل نرسیده باشد زیاده و زنی غایه و بعد از آن باز از هر یک در نیم او یکچونک و یک جبهه غلبه غایه دیگر از اسرار مخدونه است و ذخایر خلفایان شده چه از آن آمار عجیب است هده نموده اند از انجمله آنکه چون با مسوح سواقه غایه غلبه بکوزه بپزاشد کرده و در سحیان طرفین و لذت جانین سجی که عقل بر نماید و جبهه غایه و تقویه و دوار و در و مفصل و کمر و جبهه ام بارده جسم نافع است و باز نه هر که گوش جبهه محل غایه و جلی بتبول کبابه بپزاید و در سواصل بجایافت میشود و عطران قنفل و هر یک بجز و نرم مسوح نموده آن ما و الخلاف روز و خاکستر آتش و اربطه و هند پس چار روز دیگر در روغن بان بپزاید

دزیره مرغ و زهره نر سیاه هر یک بکند و خشک بخورد یک هر یک با زهره مرغی کجی اضافه کنند و در ظرف نر  
 یا نقره چهل روز بگذارند و دوائی دیگر که رایحه بدن و عرق را خوشبو کند و سوزن فلفل و زعفران  
 برگ سبب بالسوی به جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد پوست گریخته صندل سفید آینه نرم ساییده  
 اضافه کنند و باروغن مورد و گل بچون نندازد و غن بماند ایضا جهت رفع بد بوئی زیر بغل  
 و کبچ را آن صندل سیخ بپزند و بپانی مرصان خشک سرخ هر یک سه جزو کاغذ نیم جزو با گللاب و ص  
 سبازند و استعمال نمایند ایضا جهت بکتر زیر بغل که صنان بصاف میده مضمومه است باید موضع را با تخ  
 خند شامه نمود و این دوا را مالید تا خون بقدری دفع شود و بعد از یک شبانه روز موضع را بشویند و تصریح نمود  
 اند که دیگر خود نمیکند محبت راسن خشک عرق زراوند طویل عرق زعفران عرق زعفران هر یک جزو  
 باب برگ مورد تازه برشند و دوائی که جهت رفع بد بوئی عرق بسیار موثر  
 است مردان سنگ توتیای محرق منسول خاکستر برگ سوسن که فرو گویند و تری شیرین بیان نامند  
 مرصاف جزو گل سرخ بالسوی با گللاب مثال آن طلا کنند و در رفع بد بوئی انگشتان پانچین برگ  
 سوسن تازه از مجرای است اوویه که قطع عرق مفرط کند از آنجمله دمن سفرجل است که آب به را بآلات  
 روغن کبچ بچون نندازد و غن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را باروغن گل طلا کنند اما اوویه  
 که باعث تقصیر فرج شود از آنجمله حمولی است که جالینوس تریب داده و هفت صنف درو  
 موجود است تقصیر و تقویت غنق رحم و تخمین و تطبیق انار از زال زن و جذب مواد از قدین و جذب مسمی از  
 سدای بسیار فرنجوش صغری بری کند از آنجمله سرخ پوست انار ترمس بالسوی به باروغن بماند و امثال  
 آن سرشته باله اول روز محمول کنند و شب اخراج نمایند ایضا شکر قندل سرمد ماز و استخوان باب مورد  
 سرشته بدستور استعمال نمایند حمول دیگر که سیرین الاثر است عود سدر را که راسن افاقیا و قندل  
 ماز هر یک بکند و خشک غرغری آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند اوویه که چون استعمال نمایند  
 جلع و ولادت باعث توخین گردد و دندان سپ پوست شغال سبب بر صغری فارسی جزو مائل سلطان چری  
 حوی خرس همه را باید سوزانید و باروغن بماند سرشته و در ماهی سه بار بقدر یک انگه با لیمو صحرانمایند  
 دوائی که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هرگاه سبب غلظت  
 منقطع شده باشد ادرار کند خنده بیدستروج انیسون تخم کرفس بالسوی به حق نموده یکم را با شراب  
 پاشانند و دوائی که در تقصیر نایب مناسب بکاره است ماز و کندر گلان پوست انار و اندر خرمای  
 انار خاس صغری بری خشت البوطه و اندر زعفران و در شراب خشک که با سرطرا مضاف آب به

استعمال نمایند و در نیاب در زرجات بعضی ادویه مجربند که کوشد اما ادویه مله ذره از انجلی است که  
 بغایت باعث لذت طرفین می باشد از نرس زهره گاو و غیره متقی عاقره جا با السویه و چین جماع بر قیض ملاحظه کرده  
 بعد از خشک شدن مباشرت کند و چون بغایت جانند فوطا آورد و دیگر مسوحی که بغایت مؤثر است و باعث  
 لذت طرفین میگردد که بزخیل عاقره حاسد هر یک خردی خسی بان که بخار حسی حسن به میگویند کنیز هر یک  
 نیم خردیاب و هین طلا کنند و اگر نیم خرد زهره مرغ اضافت کنند بغایت لذت افزای زن میگردد و مسوچی  
 که عین اثر دارد عاقره حاد و چینی هر یک یک مثقال مشک یک جبهه اصل سرشته حب بازند و در وقت حیض  
 و هین بر قیض نمایند و بعد از حیض مباشرت کند مسوچی که در تقویت قیض معیدیل است  
 و رفع عینین میکند یا غرضل یا زنگس از هر یک نیم خرد و در وقت و در وقت مثقال روغن زیتون  
 و قدری آب بچوشانند تا هر شود و آب سوخته روغن باند پس صاف نموده زهره کج شک تخم پنجه عاقره حاد و در  
 یک یک مثقال غیر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قیض بکنند و عانه و اثیان نهاد نمایند و اگر موسیائی و امثال آن  
 زهره مرغ و مانند آن اضافت باعث تقویت آن میشود و چون سه م یا زنگس را یک شبانه روز و شیرین  
 پس آید و بزدر عین مادیون خشک طلا کنند و عجب الاثر است و چون سورنجان در صاف هر یک یک مثقال  
 نمایند و بر کنگران و زبار و قیض مکرر طلا کنند از مجرب است ص ادویه که چون مسوچی کرده  
 مجامعت کند باعث بغض نفرت طرفین گردد سفید اب فیون بیرون کعب خنر غیر محرق مایران زهره مرغ  
 دندان سوخته لیمک و دشان سبز سوخته سرگین کبوتر مجموعه و منفرد یکد انگ اورا ساییده باب طلا کنند  
 و اگر بماطن زیر جاع مردی بماند که قدری از ادویه ملاصق قیض او گردد باهر زنی که مباشرت کند باعث نفرت  
 زن میگردد و بجای که دیگر بملاقات او رغبت ننماید اما ادویه که باعث توسیع زن گردد و بجای که  
 مباشرت او رغبت کند بصل الفصل بسیار خوب تخم بستان از فور تخم تا سه فرم تخم با درج زهره کنگر و  
 زیتون با السویه با زهره گاو سرشته خشک کنند و قدری از آن در روغن زیتون حل نموده و در آن  
 استعمال نمایند ص حملی که چون زن حمل کند تا سه ماه رحم را متعفن و بد بو گرداند و باعث نفرت مردان  
 سینه قیض اندر بره قلع او خرنشاه دانه قنفل جوز بواقتا شیرین میساید جاد شیر با فلفه سفید  
 نمایند اما ادویه چیه خرنج که بد بوی دهان است نامنت و گهت و اینکو گرداند از انجلی حبه غبه است  
 خوب مذکور است و از خرنجات خیر و عدیل ظاهر انداخته باشد دیگر این دواست که از احوالات  
 نقل میشود و تجربه رسیده است جوز بواقتا قنفل کافور و آویشن خونیان هر یک یک گرم مشک نیم  
 سرشته حب که در زیر زبان نگه دارند و بدستور خاییدن پوست ترنج و مواد حاره مضاعف





نظر باز کند و افشاندن استند در خانه باعث تفرق و بخور آن رانان اثر و تعلیق آن بپارچه  
 کبود ران چشم زخم و سحر است فی ذهاب الغیرة عن المسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون  
 خون منور سر ز گوش را با شراب زنی یا شام غرت از دلب شود و چون قضیب را در آسایش شک کرده  
 نیم منقل با شراب زنی دهند سلب شهوه جماع او شود و بدستور چون قضیب را قبل از طلوع  
 آفتاب یا بعد از غروب گرفته در آسایش شک کنند که آفتاب میند هر زنی که از آن بخورد و متهم از مردان گردد  
 و قطع خواهرش او شود و بدستور چون شجره مریم را سائیده با آب بنام حبیب از ندر زنی که یکد انگ از آن  
 بنوشد قطع شهوت او شود و دو دالک و تا دو سال همین اثر دارد و بدستور مذکور است که چون در  
 مقنع زن که هم سنج را چنان ببیند که زن نداند در حال سحیان شهوت او شود و بدستور چون بخورد  
 ریحان را با پنجه دشت در خوشانیده با آب او هر زنی که استیجاند طالب که دوفی العطر از نابت بن قره  
 منقول است که چون سر زنی که از نشانه زود زیر لبوز اند و مرد اخیل بجا کستران بنام شعله بان زن کند  
 دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر آن مرد دیگری نبرد و در حیوة الحیوان مذکور  
 است که چون مرد اخیل را بخون شفتین بر آخته یا هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن  
 و آن بادگیری انس گیرد و در اسرار الاطباء منقول است که اگر قضیب در آن بره گرگ لوده کرده  
 مباشرت کند احدی بان زن مقاربت ننماید و بدستور زهره کفار و زهره خطاف و خون غلاب  
 دارد اکثر شراب چون یکد انگ رجع فصد اسد را در شراب سکرده بنوشند بجای متهم  
 که هرگز خواهرش نکند فی امتحان الحامل و الیکرین ابن ابی قریح نموده که چون یکد انگ  
 متغیر کرده با سوزن سوراخ نموده زن حمل نماید بر گاه صبح آن شب را بچسب از دهان او ظاهر  
 حامل دیالک نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف با سوسپا سائیده در بینی دختر سوراخ کند بر گاه عطسه آرد  
 باکره است و الا فلا و تجربه چمن رسیده که چون کف دستهای حامله امس صاف باشد حمل او مذکور خواهد  
 و بر گاه مایل بسبزی باشد نموت و بدستور نقل دست راست و لالت بر سپرد دارد و طرف چپ بر و شتر  
 در اول حمل بقدر باقلای از زهره زرس زبانشرب نبرد و بنوشند پس تو که در دوازده ماهه  
 و چون زرا دند و حرج را با زهره گاه حمل کنند بعد از ظهر در صبح طعم او را باید آن زن را خورند  
 دال عاقرایی خواهد بود فی سیرتة الحمل و بعد مبه چون بانقراوب و سرگین و عسل یاد  
 دست شب حمل کنند و هر روز میقتال شده طبع نماید و در سرعت حمل از بر مباشرت



جنون و قطر آب بودند در دماغ رافع مستی اوست و دیگر شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات مؤثر است  
 اند و دیگر حجرالدیک که سنگدان خروس یافت میشود و در دهن داشتن رافع تشنگی است و شرب آن رافع خرن و  
 و سواس و دیگر طلق محلوب را چون با شب یاقی و خطمی طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مغره بر اعضا مالند مانع  
 سوز ایند آن تشنگی است و از غریب خواص عاقر قرحاست که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان مالند و تشنگی  
 در دهان گیرند دهان را سوزاند و چون شنبلیله را در شبنم ران که باد و دکنند رنجور کرده در شب چهارم ماه  
 در لته بسته در زیر جام خواب بگذارند در خواب شخصی بیند که از جانب او جواب گوید ایضا فطری که در زیر چشم  
 شراب و سرکه بر وید پوست او قاتل است و نفوذ چون تشنگی و مورثه پیش میفرستد و چون با خود دارد  
 دندان رویاه را مانع فریاد است و مجرب دانسته اند و چون قمر در بین آبی باشد بزرگ مثال سنگ  
 ششم صورت انسانی نقش کند قلیق او دماغ جمیع در دهان باطن است و برگردن چپه خاق و بر معده و در  
 چپه قوتیه معده و در دآن و بر ران چپه عسر و ولادت و درد است داشتن چپه سحر و ساعت و چشم بد و موثر است  
 ایضا چپه جبروات و فروروات چون پوست کفتار سیاه یا خنجره خوب را بکشد بعد از آن ضبط نمایند از  
 جمیع آفات محفوظ ماند و مادامی که در این بار باشد هیچ آفتی بآن نرسد رفع سعال و کیک و ارضه آب بزرگ  
 و فنی که جوشانیده باشند کشته مذکور است و چون چپه رویاه را بر چوبی مالیده در خانه نصب کنند جمیع کیک  
 بر آن جمیع میشوند و دیگر چون فوژ در راحل نموده کاغذی را نقشها نموده در اطراف خود بگذارند و هوام  
 آنکس نگرود و از جرباست چون بخت عدد و حقیقت را در زیر چطاس مس سحر جسد کند باعث برود و هوام  
 حار و باریدن باران میگردد **باب بیست و یکم در بعضی از ریسائن حکما** اینها با صلا  
 ریسائن بمعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوی  
 و اعضای رئیس گردد و اکثر ترکیب و تدابیر ایشان در امر جبر سکان تعلیم ثبات و رابع و خاصس موافق نماید  
 بنیاد علیه را قایلیم مذکور شده و طریق یونانین بسیار مناسب مناسط اعتبار گشته است و حق اینچنین  
 نماید دانسته است به تخریر آن مبادرت بنمایند از آنجمله ریسائن کندک که عبارت از گوگرد باشد و ابوالا  
 عبارت از دست و طریق آفت که گوگرد و سندر و سی را نرم گویند و در مغز آهنی بار دغن گادی بقدری که  
 بیرونشاند با تشنگی نرم گذارند و از غرق بر سر کاسه شیر تازه گادی بسته باشند صاف نمایند تا مصفا شود و آن  
 شیر گردد و منعقد و شایسته غفران رنگ سفید همان کرد و پس خشک نموده ضبط کنند و این مسکو  
 منقحی و بخیلین قسم منقح میگردد و اول آنکه هر روز یک انگه او را سائند و یا یکو قه شیر تازه گادی

دو ماه قندیل طبع و حفظ صحت یحیی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرضی بر وطاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت  
 قوی و حواس و کما بعد اقصای احداث کند و در یکال ضعف و پیری و بنه را از ایل کند و دیگر آنکه هر روز یکبار  
 او را با یکدیگر نرم ساینده بار و غن باد بخواند که از سخم او گرفته چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا  
 چهار ساعت نیندانی میل کنند و بعد از آن از اغذیه لطیف تناول نمایند تا گشتن ماه با سیرت سلوک نماید موسی سفید  
 را سیاه گردانند و هیچ که دیگر سفید نشود و خدام و فلج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و صده بصر  
 و قوه سمح و حواس بنیاتیه تصوی رسد و دیگر آنکه هر روز یکبار او را با یکبار طلق مخلوب مکس سینه  
 بار و غن تازه گاوی جب کرده استعمال نمایند تا یکماه بیدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شر ایضاً حال  
 جمیع ریسان است که اول تحقیق نمایند و در ایام استعمال از ترشیدها و بنیات و آنچه در حراره غالب باشد و از  
 سببها و جمیع حرکات عینیه و اغراض نفی اجتناب نمایند چه هرگاه بشرط مذکور عمل نمایند باعث بلامک  
 و امراض بلکه و صعب میگردد و دیگر **رساین** ترشیدات دان عبارت از بیلی است و طریق آنست  
 که سصد و شصت هلیله کابلی بزرگ اعلی را که هر یک بقدر شصت باشد در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاوی  
 ماده بران بریزند که بقدر چهار انگشت بپوشاند و سر کوزه محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند و هیچ که سر کوزه بیرون  
 باشد و تا قریب بدو هفته گذارند و در هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا هلیله ها بریم  
 شود پس هر یک را دو نیم کرده و اندر اخراج نمایند و در بین منتفی که ابو الارواح عبارت از دست با لگو گرد  
 و بر آب سوسیه از هر یک نمود هر هم بیانید تا یکسان گردد و در قدحین بگل حکمت گرفته در دیک بر یک یا گشت  
 از شش نرم گذارند تا منعقد گردد پس یا نرم ساینده در جوت هر هلیله نیم گذاشته نصفین هر هلیله را بر هم  
 و هلیله را بر سیحان بسته استحکام نمایند و هلیله ها را در ظرف پاکی کرده غسل گرفته بر آن ریزند بقدری که او را  
 بپوشاند و ظرف را در زمین پاک تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجساد مذکور در اجرام  
 بیلیات غوص نموده انری از آن نمائند بیلیات مر باشد باشد هر روز یکبار در اتنا و نمایند تا چهار ساعت و در  
 آنجا خیر کنند و بعد از آن خیر گاوی و طعم لطیف زبان و شکر و گشته های لطیف تناول نمایند و چون یکسال مداومت  
 توری که مذکور شد جمیع منافع مذکور سابقه از سیاه گردیدن مسو سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف  
 اعاده شباب و صحت ارجح و مزاج و حراره غریزی مشابه کنند صفت زیر متقی را  
 که با پنج باب گناه بیهانجیر باینده تا جرم و سیاهی از ایل گردد پس باب گناه غلبه  
 نمایند و مرتبه سیم باب فحش هلیله باینده و بعد از آن منسول کرده بفقار و متقال او را مانده و متقال آب  
 حلیک باتش نرم چوب نشاند و هر چند آب تحلیل رود تا یکبار طری و دیگر بتدریج ششمر اند تا مجموع

[illegible]

اما امراض راس یکی آنکه در ابتدا سر را حرکت دهد با سیلان طبوبات بینی و قلته اکل و بعد از آن  
 در مسمطیل در عقب گوش بهر سه علاج کشودن رگ با زین است پس طلا نمودن نعل تخم کنک در غن  
 اورا تشنه باشد با صابون و بنر قطونا و هرگاه متحرک در علقه قصبه باید کرد و دیگر ناخن است  
 که تبرکی ب بخورند علامتش تنگی نفس و بر آمدن غضروف بینی و پیشش انگشتن و عدم اکل است علاج  
 قطع با ستره و اخراج غضروف و فصد عرقین مخرب و سوط کردن بزاج و زینخ و مرهم زنگار و استعمال  
 بر آمدن دندان زیاده که مانع لجام و باعث قلته اکل و تشنوار است علاج قلع و مالیدن منقش  
 زینت و حلیت که هر دور در روغن زیتون چوبش اندیده باشند و سنون نمودن شب بانی و شونیر و دیگر  
 ضفدع است و آن ظهور و رگهای سببر است در زیر زبان علاج کشودن ضفدعین و فصد  
 نانی که در مرق ضفدع طبع نموده باشند و اکل آن دیگر تاثیر مو است علامتش بیم آمدن چشم و  
 سر پیش انگشتن و عینک بودن و انگشتن گسسته و بر خاستن موی دست علاج آرد و جابج و زین و درین  
 چینی با دوی غرنج کرده بر روی نیخ سر کرده بخوراند و بان محقه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد ثبت و جلد  
 از هر یک چهل و پنج قطا نیکوب کرده بایزاده روز بدهند امراض عین مثل طفره و امثال آن و بیاض غیره  
 علاج بهر دستور صالحه انسان است مگر آنکه در پیامیم ادویه قوی را استعمال باید نمود امراض  
 ریه و اششاد از بخند سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد و از ضفدع ریه بخوراد و الا از دماغ علما  
 شماره او را تخم مرغ خام بگل کنند و یا در سه که چند روز بگذرانند تا پوست تخم نرم گردد و انگاه بدهند و بدستور  
 دادن شیر نرود اسفناخ و علف خبازی و آب طبع حله خبازی بسیار نافه است و حقیر حب حال تریاک دار  
 و حبش طرا بتجربه نموده است و یارده را حب عطای و حب میوه داده و در شرم بارده نموده اند که این دوا  
 مجرب است شونیر قه میر مقشر هر یک متقال روغن دنبه تازه بمقادیل نیکوب کرده بدهند هر روز بدستور تاسیه را  
 باید و دوا اگر اثری باقی مانده سه روز دیگر در بینی چار یا بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این ادویه را بدهند  
 سی در آن سال مبتلا نگردد و باعث فرجهی و نیز میشود و بدستور و بن را با دیت و آب گرم بدهند از  
 شمرده اند و این دوا نیز بنیانه نافه است سیر منور منقح زیره ما سخاوه را و اندم حرج هر یک سه  
 شانه صاف نموده بابت متقال بدهند و در شته سعال فصد و اوجین رانافه دانسته اند و دوا  
 و سوط زعفران با روغن زیتون بنیانه موثر است و دیگر قوی لیخ است علامتش اصعباس زبل  
 فی را می و بر آمدن شکم علاج تخم کافه که عبارت از قطن است پنجاه متقال او را در آب ریخته  
 اند و آب بپزند کرده بپزند و آنرا اطلاق واقع شود و شفاف تخم الحان با صابون و سونیر از



خضو ما با قدری زهره گاه و خواریند که متقال زهره خرس چته در دهنک و در دهنک و در دهنک است  
 و بستر شیان از خلط و تخم غفل کردن و خواریند آب زهره و مرغ سرگین که ترویت و شراب بیدل  
 است و دیگر احتیاس بوال است علاج شراب و روغن گاو و هر یک که متقال بیکرم برهنه و تحیر این  
 و در اثر تجربه نموده است خوره صافی را از خجسته متقال تا به متقال دراست حل کرده برهنه در حال غ  
 علت کند و باید بعد از دوا دادن پنجوبای که موضعی بماند و چون و بنه ننگ و چشم اسب بند بانی صیه  
 ادرار بنیاید و جوهر جوهری و سینه گیری هرگاه سینه گیری از جوهری حادث شده باشد  
 و روز آب و گاه بنیاید و از بعد از آن بدین علف بنه و اگر بدین علف نیم نرسد گاه و جوهر آب  
 و قدری شیر بنه بدین و در آب سر حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جوهر باشد فصد عروق  
 و شیان دست و فصد از عروق کنند و تخم مرغ خام بنه در انگشت در گلو زیند و بجای جوهر و گاه  
 و جب البقر و امثال آن دهند و گندم و شیر بنه نافع است و شیر را در روغن و بنه جوشانیده بر سینه گرم کرده  
 بقوه تمام باند و بستر تازه گوشت بر شانه امراض قوایم کی تصریح است و آن وقتی عارض  
 میشود که عرق داشته و فصد سر و خود مانع حرکت کرد و گردن گرد و خلات تشنج که شامل جمیع اعصاب است  
 علاج به سفیدن و سوط بپورده ارمنی و روغن گل سرخ و بنور و فلفل کردن و بطریق و در مته ترکی  
 و کند و مانند آن و هرگاه در ذیل نشود و آن سفید سر و گردن و بنه دم باید کرد و جبر و علتی است که با س  
 قوایم مری و مثل دارالغلبه بریز و علاج موضع را چند جا با ستره بشکافند تا خون بقدر  
 شود و بپایر فصد نماید و بر روغن که آن شتر و روغن جب الفار و شونیز و فلفل تخم گمان فصد نماید و  
 علتی است که سبب حمل گران کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود و علامتش دیگر گام برداشتن و گاه  
 و خشکی اعصاب تشنج قوایم است علاج فصد بارز و در طرف پشانی و طرف سم است و در حوض و در حوض  
 و گاه فرو و فلفل بطبع اودیه حاره مثل جاش و با بوننه و شستن و فصد علتی که سبب حمل گران و در مته  
 بسیار و سیر کلان و زمینهای درشت بر بالای زانو برآمد کی بهر سه علاج بملینات و سوط  
 مریز و عفان و بنور تخم گمان و شونیز و فلفل فصد نمایند و درم تحت الکرب و در مته و سوط  
 قوایم بعد از الفیل از بنجین موافق است علاج فصد مواضع است و فلفل تازه و متقا و  
 و خدره انسان از جوهرات و بستر مریز و خواریند ریون و جینی با بنه و شیر و فلفل  
 نخاله و آب کین طایفه است که با ع



[illegible]

با قبه نمایی دود گوگرد و بند ایضا درین باب مجرب دانسته اند موضع را بر سر گریز مرغ طلا کنند و در  
 آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند قلع رنگ خون در حادی این تمیزند که راست که  
 ترشی ترخ با نمک زایل کنند و جمیع الوان بجز کمرخون بکارت و این فرق غریب است و بدستور  
 چون موضع را خاکستر آلوده با آب ایشان بشویند رفع اثر خود نماید و بدستور چون سر گریز کبود تر را  
 بچون غده با آب او بشویند از میر بافت قلع رنگ زعفران خد بار قبه سائیده دود کنند  
 زغ نمیکند و بدستور انجیر را در آب بچون غده تا رنگ بردارد و جامه را بچنان گرم بوده باوشویند پس این  
 بصابون و بدستور شستن جامه پوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر بصریم لیمو را پاره کرده در کا  
 بفشارند موضع را آن آلوده بعد سه ساعت دست مالیده بفشارند و بصابون و آب گرم بشویند قلع  
 رنگ شکوفهها ایشان داندکی پوره را سائیده بسیار بچونشاند و بدستور قدری ایشان را  
 با خطی و پوره بچونشاند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بکند از اند پس آب و صابون بشویند قلع رنگ  
 نیل باست ترش را بچونشاند و موضع را با آب نو و پوره بعد از دو ساعت با آب و صابون بشویند بر  
 آلو با لوسوزانید و خاکستر او را با آب مرشته موضع طلا کنند و بعد از دو روز با آب و صابون بشویند قلع  
 رنگ قوت اثر قوت سیاه باب قوت سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد و دود کنند زایل میگردد  
 قلع رنگ انار ایشان را با صمغ عربی و شب بچونشاند و بان طلا کنند و چون خشک شود دست  
 مالیده موضع را بفشارند و آب بشویند و بدستور شستن این بصریم عربی و ایشان همین اثر دارد و گویند اثر پرست  
 گردگان را بر روغن و صابون بشویند قلع رنگ بنمید و خمر باب انار دان و دانه و طوطی بشویند و بعد از آن  
 بصابون و گویند چون بگوگرد و دود کنند زایل گردد و بدستور ایشان و سرکه و ترشی ترخ از جربا است  
 شستن جامه های رنگین که تغییر نکند قطره در آب بچونشاید لباس را با او بشویند  
 بهشتات رنگ جامه آخ و خوب بنظی را گویند خنیا نند و جامه را بان تر کرده و بعد از آن بر سر  
 کنند زایل نمیکرد قلع انار روغنها از جواب دوغ امتحان بشویند تا از اثر چیزی نشود و چون با  
 بسم سفید بر روغن آلوده باشد مرصاف را بعد از تر کردن موضع بر آن بپاشند و بسیار بدست مالیده  
 سرد و صابون بشویند و هرگاه پوست او بجز بی آلوده باشد تخال که تمام باشد بر او ریخته بسیار بدست مالیده  
 تا ببرد و تصریح نموده اند که چون بزهره گو سفید و زرد طلا کرده باب ایشان و قلع بشویند اثر جمیع آلودگی  
 و آلودگی زایل گردد و هرگاه خواهند داشت زایل گردد آنگاه و نکات سائیده بر موضع بپاشند و چیز  
 آن گذارد و بعد از آن قلع را در روغن بزرک و روغن بقیع  
 اند که چون

باس این شیئی بان بود باشد سپس گندم را جوئانیده و موضع را با دستر که بود و بخور کنند و در  
خواص این شیء از آن از جگر و شش و نیز بدستور مذکور است و چون لباس را بکین باشد اول با بطنی  
بنشیند پس با بپاشان و صابون قلع آثار لفظ سیاه و سفید اول به و ثاب بنشیند پس  
با باغلی که گرم کرده باشند و چترغ بوی آن اولاب که بعد از آن صابون بنشیند و آب طنج باغلی  
را به چوب و دانه اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار بقوة بمالند و بعد از آن  
بنشیند زایل گردد و گویند بر وزن زیتون نیز رخ اثر لفظ میشود قلع رنگ غالیه و طیوب  
سرگین که بر آب جوشانیده جامه را با و بنشیند و آب طنج باغلیش صابون و از آن عرق چار بایان و اثر  
پوست سیاه بدستور است که در قلع رنگها سیاه مذکور شد قلع اثر ر و غنها از اوراق کتاب  
مفت درم استخوان سوخته را مثل غبار بپاشد و به دست و یکم نبات بسیار نرم سخن کرده بر اوراق پاشند  
سکلی گران بر بالای آن از شب تا صبح گذارند پس اوراق را بنفشاند و بچین گل میشاوری و آنکه  
و شوره همین فعل کند اما قلع نوشتجات باید که بر بار و وزن زیتون و اندکی بورد ارمنی و شب  
سایده و بر نوشتجات بمالند از آن نوشتجات میکند و همین طور بر بدن چرک جامه نیز بسیار موثر است  
باب سفید اب جصاصین قوتی از آن است در قلع موم عمل را گرم کرده بر موضع موم آلوده بریزند و  
بمانند تا موم بپزد بماند و پس عمل را بر دانه موضع را با آب گرم بنشیند ایضا جامه را در وزن شیرین  
جوشانیده گذارند پس صابون و آب گرم بنشیند ایضا به بورد و صابون آب گرم بنشیند و غنچه  
قلع قیر و زفت و قطران و موم میانی و امثال آن آرد و بخورد را با آب بنشیند  
و بدستور بر وزن زیتون گرم کرده و صابون از آن نماید و در وزن زیتون را در وزن سیاه مذکور و دانه  
مثل دانه اموات دانه اند و اقسام شستن جامهها لباس زربفت را چیزی بهتر از گل و بورد  
و آنکه نیت و شستن را گل و آب شستن و صوف و سقلا و لندره و امثال آنرا چون یک و نمک جامه بنشیند  
چنانچه صابون پاک میگردد و شستن گوشت نیز بنشیند پاک میشود و الوان مختلف را سرگین که بر آب چرک  
نمکند و جامه سفید بر رنگ آلوده گردد و چون بکشد در بول شتر گذارند و روز دیگر صابون و آنکه  
در وزن آن میشود و بول لعل نیز همین اثر دارد و آب بست و چهارم در دستور معال  
که نیت و شستن از آن است بنشیند و نمک که غنای این صناعت و فضلی  
قابل است و بهتر از آن قلع س و ز و این العوام و دهم و قطرف و سومار و این جان

باشد اختراع کسری است و شکار بجای و جری را نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطبار و بیان یک و بدو سایر  
 حالات طبع و سباع که جوارح نامند با نخی مختلف تحریر کرده اند چون امور معالجات امراض مناسب این مجموعه است  
 بناء علیه انکشاف بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که بنص طبع و مفصل  
 ثانی بال محسوس میگردد و حرکت ریه باین مقید و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است و از جهت عدم عظم وند  
 که در سایر حیوانات قاعده دماغ است و محل نمواد غلیظ و شمول در زکاسه سر و جمیع سر را صمد عارض نمیکرد و  
 چو باین سبب تجارت تجسس نمیشود و مهرهای گردن و پشت طبع را ستاس نمیشد و ان عبارت از برآمدگی های  
 طرف بیرون مهر است و در دانی این جنس ستیم است بخلاف سایر بهایم که ملغوف و پیچیده است و فالج و عرق  
 انسان طبعی میگرد و علامات کلیه صحت و مرض چون صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را  
 بنهار باز و بال افشانی کند و مردک دیده اوصاف و نورانی باشد و باطراف آرزوی جسمی چیزی کند  
 و از نشانه پرواز نماید و باخوابش صید و فصد اش معتدل القوام و سفید و سهولت رفیع شود علامت صحت  
 است و باین اوصاف هرگاه در حین پرواز پر برکت و قوه زند و کثیر حرکت باشد دلالت بر حرارت و پیوسته  
 مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مذکوره علامت صحت است پس اگر سر را  
 حرکت بجا دهد دلالت بر آنست دماغ کند اعظم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بشارکت عضوی و اگر مکر چشم را بپوشد  
 و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دانتش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت  
 بر آنکه کند و اگر بال را تمام جمع ننماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن مردم بر پای نشیند و در  
 چین زرع فصد به شواری اخراج کند دلیل است بر بر او ایراد است روده و شقاق با و مردم که دلیل بر حرارت غریبه  
 و لرزیدن یا دلیل بر ترس و مفصل و مردم فوق زانو است و کشیدن کوفه و بنقار دلیل گرم مده و قمل است  
 و گاهی بدن بال راست و منقار دلیل ضعف و خارش بینی است بعد از اطو دلیل آلوده و صداجوت دلیل بلیه  
 غلیظ و میل طبع نمردن دلیل تخم و افتاد و زخمین و تشنگی مغرط دلیل موت است امر ارض را اس  
 جلی است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه مگوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر نگون داشتن سر زیاده  
 باشد که بیشتر چشم بهم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بشارکت اعضاء اسفل علاج آنچه  
 دماغ باشد و مواد حاره یا کشنده و سفیداب بطلیه نمایند و معوط کنند و تسقیه بکلاب نمایند و در  
 قه بکلاب که مزخوش در آن خنیا شده باشند باید کرد و تصفیه بر زخوش مطبوخ و آنچه بشارکت  
 عضو هستند هر هقه علی است که موسی راست ایستد و تخم که بعلت از نافیه است  
 که خط طبع نتواند نمود و علامت گاه در میان باشد و الا در اوقات



برآوردن طول بطوریکه با برونه و تسقیه با سر آب مورد کنند **تقلیس** علتی است در پیش و مانع حرکت  
 بسیار و شور کند **علاج** طول با بخت در روغن کنجد و تسقیه بشیر و نمک زهره کنند و بدستور آب  
 غلاب و نمک شیر سفید است **امراض عین غش** شکوری است و تصریح که غیر انسان و بوزینه در  
 خانگی و کبوتر باید چرخان اشیا را در شب بپوشند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظ است **علاج**  
 منع حرکات و تقصیر بجز آب و قطیر گلاب و شکر نمایند و علاج غشاده و بیاض و قطیر زهره و بشکر و مراد  
 کنند **اتساع و ترول آب** علتی که در روز ابصار گم کند و علامتش وسیع شدن مردمک است  
 در روز بطوریکه راد حقه بصیرت را می کشد و برودت هوا و غرط مردمک وسیع میگردد و **علاج** قطیر زهره  
 با عسل و علاج سیلان رطوبات و قطیر آب مورد کنند و ادم آب مورد را با قویای مفصول بخون کرده است  
 و علاج سبطری یک چشم دهم آمدن آن بعد از یک آن بشکر طلا بخون بال مار س بطوریکه تیار  
 است و بدستور جهت طرد و اکثر امراض چشم مفید است **حدری** و آن حدوث قطعیهای سنگ  
 و مدور است و یک چشم **علاج** موضع را با سیر بمانند و بوقه خاکستر برگ زیتون بپاشند و  
 سدان که سنگریز است با صلابت و بی جوشش قطیر گلاب و روغن بستر کنند و علاج جرب که  
 و سخری یک است قطور شراب و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج بذ که غریبی سیلان  
 است قطور روغن گل سرخ و شراب باید کرد و دمی که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش  
 شده باشد بر روغن نشا مخلوط بشیر و ختر آن قطیر نمایند **امراض مشر و مخلب** مشر  
 را با باری منقار و مخلب انجبال گویند از جمله امراض آن یک قطره است که عباده از ریزه شدن  
 انداختن باشد و علاج معیدیل تقصید این دو است شاره بر و ترب را در روغن بیدارنجیر جوشانند  
 نمایند و سبطری منقار و ناخن را که از صدمه و اسباب خارجی بهر سیده باشد تقصید آب مورد را  
 نمایند و انچه بسبب انصباب مواد باشد بر روغن بادام و تخم کبوتر و نمک زهره و تسقیه نمایند و التوا  
 تقصید بشیر که غش و قطیق که بهم آمدن و باز شدن مخلب و منقار است مداومت تقصید بشیر و  
 کنجد و روغن تازه و سوط از آن تیر نمایند و طعمه برده تخم مرغ خام باید داد و تا میل که بر کما  
 و آن در انجبال و اکثران حادث میشود این دو اگر قطعه کنند که از مجربات اشق مقل از روغن  
 و در خرو و نمک بکرده کشانند روزی که کبر خیسایند پس در آن حل کنند و گل خطمی و در روغن  
 و تخم کتان منقش با روغن یک بجز و اضافی نموده استعمال نمایند و علامه پیش که

تقیید بکل ارمنی و صندل سیخ و کافور و زعفران با سرکه کشند و بارده و فزونه را تعلیه بر هم و داخلون و  
 دین و موزین با عمل و سایر محلات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و اللات  
 تنفس علاج خنثی دهان که مانع خوردن طعم کنند بهدانه را یا حلیه را در گلاب خیسانیده تسقیه بکن  
 کنند و کنگش طعم دهند و یا شیدن کثیرا و نشانه بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع خوردن  
 برون طعم میشود تسقیه با بلع انجیر و مویز و تقصید بروغن گردگان کنند و درم کچ و باز را تسقیه با آب گرم  
 مغز و بلع آب تر قوطا و تقصید یا انجیر با با قدری سیر نمایند و چون منقرض گردد و دیگر او را پاک کرده برگ  
 غناب را مثل غبار ساییده باشند و سعال و ضیق نفس و علامه فزاد نفس و بازداشتن دهان و ضعف  
 حرکت است هرگاه این علامه از حراره فزاد یا هوای باشد قهقربا باشد میل باب میکند و منض میزد و کف  
 یا گرم باشد و انچه بسبب بخار و دهان باشد این اعراض با او نیاید و علاج آن تسقیه بروغن کچ با قدری  
 صمغ عربی و گلاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حراره آلت غری ظاهر گردد و تسقیه بشیراللاغ و کثیرا و اما  
 انشیرا قدری که و باید کرد و بروی اسفناخ و کشنیر و برگ بید و امثال آن خوابانید و دواغ طرفین  
 منوریشانی که چوب مور و کشند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سرد سیلان  
 رطوبات غلیظه از دهان است علاج تسقیه بگلاب و گل بشیراللاغ که قدری سرگین میوش حل کرده  
 باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلیت را بعضی تجویز نموده اند **حققان** را  
 بخاکش و او تر نفس و صد اخنوخ و حرکه منتهای عظم دورتی که باند که حرکتی این عوارض محسوس میگردد  
 علاج تسقیه بگلاب و گل ختموم و آب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و  
 عافیهای سرد بخوابانند و طعم از زرد تخم خام و جوجه پر بر نیارده بدهند و گرسنگی او را را علاج بدادن  
 بلع انجیر و خطمی و زرد فاعل کنند و خناق و دشواری نفس این دوا نهایت نافع است پوست نخته تخم  
 مرغ را نرم سانیده با مویز صبا کرده بدهند و تسقیه با آب کلیم بویه دار نمایند و اگر حراره غالب باشد  
 تسقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند امراض حوصله که زهرک بخار  
 است ستمی بسبب آن کثرت اکل و طعم بیوت و عدم مضغ است علامتش یته کردن و سستی بال  
 کمر و بر خاک غلطیدن و بر زمین قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است علاج  
 گلی و از بنفشه و موزون و طعم از برنج و ذره و مجربات دادن است و در روز سوم کنجشک طعم  
 اراد در گوشت پیچیده بدهند و تخمیل مصرطکی کرد یا داری صنی فلطه

اند و قدرشش از سه عدد تا هفت عدد است و سوبانوس و او هم تسقیه طبع مصطلکی و تفریط را استود  
 اند و بروی انواع تازه و بودند و سداب که سرکه بدان باشند بخوابانند و در زیر نشین یکسره  
 و با جماع رسیده است که از آن و خوش و طپور است صنف اند که تخم می شود از انسان حکیم و راهب  
 و مسافر و از خوشش شیر و بیک آب و از طپور یک و شتر مرغ و قطاط که بفارسی سنگ اسلک گویند  
 ریاح علامتش قرقر و ظهور رنج و قله اکل است علاج طبع از مرغ و خطاف و خرگوش کند و حی که  
 مذکور شد بسیار نافع است و حقنه بطبع را زیاده و گرس و یار و غن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر  
 الاغ و بلیه زرد و بدستور تخم سنگی است با شکر نبات نافع اند و شیان شکو و انزروت و عمل و نمک بسیار  
 مفید است و شیان پیه خوک را مخصوص با زیان کرده اند و هرگاه حراره ظاهر باشد سجا ملک و مسهل  
 و شیان فاف و حقنه یا بلیه زرد کنند و بجزغ و شاهین و بجزی همه اسهال نمودن قدر نشاء در با شکر و روغن  
 تازه دادن بسیار نافع است چه اولاً بقی رنج فضلات و ثانیاً با طلاق رنج مواد میناید و دو علامت  
 گرمی که در زهرک بهر سه ملکوس داشتن سرد کننده داشتن دهان و لاغ شدن است و علامت  
 گرم روده بد بوی فضل و غلطیدن و قله اکل است و علامت گرم مقعد خروج و ظهور است علاج  
 آب برگ شفتالو با گوشت با آب جقدر و غسل نمیکم دهند و بدستور قیل و بزرگ کابی مقشور اگر ترکیه  
 و ترب سفید را با سوسپاییده با غسل جب کرده باید داد و بواسیر علامتش ظهور خون با فصد و شیان  
 مضطرب و سقوط قوه و رنج شدن فصد به شوری و قله مقدار آن و کثرت مرات است علاج حقنه بطبع  
 کتان بوداده و روغن آن و روغن گردگان و روغن نارنج کشنده خصوصاً چون قدری از گردگان بوفت  
 اضافه کنند و در حق مقعد و شقاق او را حقنه بروغن و صمد و کوهان شتر و روغن حبایط کنند امر را  
 جگر علامتش سده و درم آن تسکین و احساس نقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج  
 تسقیه باب طبع نفع زرشک و طبع نفع علقین که تر کن نامند باید کرد و لک مغسول ریون و صینی گل سر  
 کاسنی با سوسپاییده آب او را بدهند و طبع از زرده تخم مرغ خام دارد و عدس با شکر و گیاهان  
 لطیفه آب طبع مدس کنند و موها تحت استخوان سینه سترده بآر و جو و صندلین و مصطلکی  
 مکرر تقصید نمایند و زودادن موضع فریور نافع است قوی نفع علامتش خشکی فصد و سینه بزرگ  
 و بی آرامی علاج تسقیه باب طبع و طب و غث با غسل کنند و آب سیرین و آب زیتونی و  
 آب زرد که با سوسپاییده آب او را بدهند و طبع از زرده تخم مرغ خام دارد و عدس با شکر و گیاهان

صلب طعمه نجلب و عدم قیامت علاج کجایه حراره ملین باشد موضع راز لود دهند و بگل ارمنی و گلاب و کافور  
 و حوض و پوشش در بندی داشته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضا و نمایند و تسقیه آب غایب  
 در روغن بنفشه کنند و هرگاه پیرا را باشد روغن گردگان و نارجل و بیدارنجیر دهند و زعفران بسیار مفید  
 است و گوشت کجنگ بارو روغن بادام تلخ و شکر نافع و در حرول را و سرکه چوشاننده است و بادام  
 تر کرده بر موضع بنهند و این را از جربا شمرده اند و دادن سنکلی با عسل بقدر یک دانگ عجیب  
 الاثر است و رم گفت که منحل کنند بزبون ترین امراض و از مواد محترقه حادیه باشد علاج پوست  
 خشک شش اکوبیده در سرکه پنجه بوزن او بر قطونای کوفته و قدری روغن گل اضافه نموده نیکو کم ضا  
 نمایند و طلا کردن آنچه در علاج نایلند کور شد بنایت نافع است و هرگاه منفرکه و دیرا هم کافوری معالج  
 کنند امراض پروبال و موی از آنجمله ضعیف بر آمدن و پیچیدگی پس اگر با وجود آن لاغر گردد  
 سبب قلته ماده غذایی خواهد بود درین صورت کرم لطیفه باید داد و تقویت باضمه بادویه که در امراض  
 حوصله نده کور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن خواهد است و بدستور دیر بر آمدن و  
 ریختن در نیره شدن و اصلانروئیدن از احتراق مواد پس خواهد بود و علاج بمسهلات مذکوره کنند  
 و بعضی دادن جرز در بسیار نافع دانسته اند از یک دانگ تا دو دانگ در روغن حب انار و گردگان و  
 زنیون و پیتا تازه و خاکستر عقیق و خاکستر پسیا و شان تقصید نمایند و بطبخ شلغم و برگ کنبه مکرر  
 بنهند و هرگاه موی روئیده شده بر نیرد و اصل آن باقی ماند بهین بر روغن مورد و بر روغن و سمه و  
 قوری لاون کنند و چون بال مکس اجد کرده در روغن گردگان حل نموده با نان عجیب الاثر است  
 قراع ریختن موی ریزه سراسر علاج تسقیه با آب شیر و تطلیق آب کدو و روغن کدو و روغن  
 بنفشه و آب کشنیر و پسیا و شان و دانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن میوه سراسر است و با وجود  
 سبوسه او خارش علاج باب خزیره و آب قنبر و حبله بنشیند و روغن بادام با عسل نمایند و روغن  
 و با شکر طعم دهند محل بفارسی شسته گویند علامتش زور ریختن چشم و پیوسته کشودن بال و خاریدن  
 و غلب و حر که بسیار کردن است علاج بخور بطریقه کنند و انرا بفارسی دار توامند و مستعمل غایب  
 بدستور زیر برنج و زراوند طویل و مومین طلا کرده بطبخ شلغم غفل دد با پوست و جوب کز و آب  
 و جوبین تصریح کرده اند که آب فناء حبه اقام امراض بال و بر بعد مل است و طلا کردن  
 که آب دهن رافع قمل جمع حیوان است و حقیر نیزه میوه با نان و  
 دار بنفشه









## تسم دیگر از نظم احوار بترتیب حروف نهجی

و ه و د ر ع ه و لا ح ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ل و و ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ب ت ث ج ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ض ط ظ ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع

ا ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

قلم سابق و را بط اصحاب السما

ب ت ث ج ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

و ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ض ط ظ ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع

ا ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

قلم رنگی به ترتیب ابجد

ب ت ث ج ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

و ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ض ط ظ ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع

ا ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

قلم طبرقال

ب ت ث ج ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

و ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ض ط ظ ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع ع

ا ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ض ط ظ ع  
و ن و ج ث ط ط ر ن د ب ع خ ه ع ح ی س

ع ث ق ن م ل م ن و لا ی ق م دیگر بحرف ابجد

ص ل م ن س ع ق  
اب ج د ه و ز ح ط ی ن ل م ن س ع ق  
س ه ت ث ق ۲ و ق ۲ ق ۱ م م م م ۳ ت ۳ ق ۳

ق ی ش ت ت ح خ د ض ط ع قلم دیگر بحرف ابجد  
م م م م م م م م م م م م م م م م

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ض ط ظ  
ا ب ج د ه و ز ح ط ی ن ل م ن س ع ق

ع غ ف ق ن ل م ن و ه ل ا ی ق م ط و ح  
ا ب ج د ه و ز ح ط ی ن ل م ن س ع ق

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ض ط ظ  
ع خ س ج ع د و ب ت ش ن ت ی خ

ط ظ ع غ ف ق ن ل م ن و ه ل ا ی  
ا ب ج د ه و ز ح ط ی ن ل م ن س ع ق

قلم فطر با علی جهت حل بحرف دانه تتریب حروف

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش  
ن و ج ث ط ط ر ن د ب ع خ ه ع ح ی س

ص ض ط ظ ع غ ف ق ن ل م ن و ه ل ا ی  
هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو

قلم فطر با علی جهت صدور اب ت ث ج ح خ  
ع م م م م م م م م م م م م م م م م

ذ ر ز س ش ض ط ظ  
ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ع غ ف ق ن ل م ن و ه ل ا ی  
ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

قلم فطر با علی جهت دیگر ا ب ت ث ج ح خ  
ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ر ز ز س ش ض ط ظ  
ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ن ت ل م ن و ه لا ی  
م م م م م م م م م م

قلم کاپی به ترتیب ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن  
ر ط و ماه ک ل ک ر ی ی ا ا  
س ع ت ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط ع  
ع ل ل م ۱ ع ع ل ل ل ل ل ل ل ل ل ل

قلم صی به ترتیب ابجد

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن  
م م م م م م م م م م م م م م  
س ع ت ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط ع  
ع ک ط ع م م م م م م م م م م

قلمی که جابر بن حیان کنی بنابر اوسته بدستور اروف نهی

ا ب ت ث ج ح ح ح د د ر ز س ش ص  
۱ ۹ ۳ ۳ ۱۴ ۱۴ ۲ ۲ ۶ م ۲ ۳

ط ظ ع ع ت ق ک ل م ن و ه لا ی  
ه ه م م م م م م م م م م م م

قلم معروف بد اجمیع به ترتیب اروف

ب ت ث ج ح ح ح د د ر ز س ش ص  
ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

ط ظ ع ع ت ق ک ل م ن و ه لا ی  
م ۲ و م ک ی ک م م م م م م م م

قلم اربابوی به ترتیب اروف

م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م

اب ت ث ج ح د ذ ر ز س ش ص  
 پ ز چ ۱۱۱ ح ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

قلم بطنی بترتیب جدول

اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص  
 ی و ه ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

قلم بطنی بترتیب جدول

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

اب ت ث ج ح د ذ ر ز س ش ص  
 ی و ه ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱  
 ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی  
 ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

ش ص ض ط ظ ع غ

٩٠٩٠٩

ی قلم لایمی به ترتیب ابجد اب ح ج د ه و  
ن کو ۵ ۴ ۵ ۵ ۵

ح ط ی ن ل م ن س ع ف ص  
ا ه ح عم ا م ع = کھی ۳ ۴

س ت ث خ ذ ض ط غ  
ک ل م ن ه و ز س ی ر

قلم مشهور دیقه ری د کس به ترتیب ازون

فلم صلبانی بتر بکرون

[illegible]

ت ث خ x ماما باس شم ص ط ع ط ق  
مرکز کیم کبریت رتب دوت

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

ملک کے گورنر محمد علی شاہ

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

ح د ر ز ع ا ه م ط

١٠٠







۴۲۲

۷۱۰۵۳

RES



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY  
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۰۶۰۳

۴۰۹۳

